

تفسیر احمد

Ketabton.com

تفسیر شریف جزء بیست نهم - (29)
امین الدین «سعیدی - سعید افغانی»

(سپتمبر - 2023 م) - (1402 هـ . ش)

- چاپ چهارم -

فهرست مضامین سوره های جزء بیست نهم (29)

چاپ چهارم

شامل سوره های ذیل

سوره ی مُلک، سوره ی قلم، سوره ی حاقه، سوره ی معارج، سوره ی نوح، سوره ی جن، سوره ی مزمل، سوره ی مدثر، سوره ی قیامت، سوره ی انسان، سوره ی مرسلات.

شماره	نام سوره	معانی و محتوی سوره ها	صفحه
	مُلک	محتوی کلی این سوره شامل سه محور اساسی می باشد: اول: بحث در مورد مبدأ هستی، صفات الله تعالی، نظام خلقت (آسمان ها، ستارگان، زمین و مواهب آن و همچنین آفرینش پرندگان و آب های جاری)، و بخصوص خلقت انسان که عظیمترین معجزه هستی می باشد.	
1		وجه تسمیه	
2		سایر نام های سوره مُلک	
3		زمان نزول سوره	
4		علت نام گذاری	
5		تعداد آیات، کلمات و حروف سوره	
6		مناسبت سوره مُلک با سوره ی تحریم	
7		فضایل سوره مُلک	
8		یادداشت کوتاه در مورد فضیلت سوره مُلک	
9		محتوی کلی سوره مُلک	
10		ترجمه و تفسیر مؤجز	
11		عظمت و قدرت الله تعالی	
12		هدف از خلقت انسان	
13		در آیات متبرکه (1 الی 5) موضوع نشانه های قدرت و علم الهی به بحث گرفته شده است.	
14		هدف از خلقت انسان چیست؟	
15		مرگ چیست	
16		مرگ بزرگ و مرگ کوچک	
17		از مرگ نمیتوان فرار کرد	
18		مرگ، پدیده واقعی برای انسان و جن است	
19		مرگ زمان مشخص دارد	
20		لحظات و زمان مرگ برای ما معلوم نیست	

21	در آیات (6 الی 15) در باره موضوعاتی جزا دادن و مجازات کردن کافران نافرمان، بشارت به مؤمنان، به بحث گرفته شده است.
22	یک مباحثه کوتاه دوزخیان با شیطان
23	کافران به گناه خویش معترف اند
24	در آیات متبرکه (16 الی 27) موضوعات ؛ هشدار و اندرز به وسیله ی سرنوشت گذشتگان، نکوهش مشرکان بت پرست، اثبات قدرت الله و بخصوص موضوع دوباره زنده شدن، به بحث گرفته شده است.
25	لجوج ولجات.
26	علم غیب دو نوع است
27	صادقان : راستگویان
28	در آیات متبرکه (28 الی 30) در باره گروه بی باور مردم مکه که آرزوی نابودی پیامبر و مسلمانان را داشتند، بحث بعمل آمده است.
29	دروس حاصله از سوره مبارکه.
	محتوی اساسی این سوره را دلداری دادن به رسول الله صلی الله علیه وسلم در مقابل بهتان های مشرکین، و اینکه وی را دیوانه خطاب نمودند، ودعوت به صبر و نهی او از پیروی مشرکان و اینکه امر آکید می کند که در برابر حکم پروردگارش صبر کند.
1	دلیل نام گذاری
2	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره قلم
3	مناسبت سوره قلم با سوره ی مُلک
4	موضوع بحث سوره قلم
6	ترجمه و تفسیر مؤجز
7	در آیات متبرکه (1 الی 16) در باره کمال دین، و درباره اخلاق ستوده ی پیامبرص، و اخلاق بد وزشت و ناپسند کفر پیشگان، بحث بعمل آمده است.
8	مقام و منزلت قلم
9	استهزاء
10	استهزاء انبیاء
11	اسوه حسنه
12	الأخنس بن شریق الثقفی کیست
13	نمامی و سخن چینی
14	در آیات متبرکه (17 الی 33) درباره داستان باغداران، داستان اصحاب الجنة، «البستان» و بیان نتیجه ی ناسپاسی در مقابل نعمت های الله سبحان و تعالی، به بحث گرفته شده است.
15	ابتلاء و آزمایش

16	در آیات متبرکه (34 الی 43) درباره مکافات نیکان، عدم مساوات میان فرمانبرداران و منحرفان، بحث بعمل آمده است.
17	راه ایجاد خشوع در نفس
18	دروس حاصله از آیات متذکره
19	در آیات متبرکه (44 الی 52) در باره هشدار به دروغ پردازان، صبر و بردباری پیامبرص به وسیله ی قرآن عظیم الشان، به بحث گرفته شده است.
	این سوره مسئله «حاقه» یعنی قیامت را به یاد می آورد، در قرآن عظیم الشان چندین نام دیگری هم برای قیامت آمده است که در سوره بالفظ «الْحَاقَّةُ» سپس بالفظ «قارعه» و بعد با لفظ «واقعه» یاد آوری شده است و تمام اینها نامهای قیامت هستند.
1	وجه تسمیه
2	محتوای سوره حاقه
3	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره حاقه
4	ارتباط سوره حاقه با سوره قلم
5	زمان نزول سوره حاقه
6	محور و موضوعات اساسی مورد بحث سوره حاقه
7	ترجمه و تفسیر مؤجز
8	در آیات متبرکه (1 الی 12) در باره اهمیت و بزرگداشت روز قیامت، هکذا در مورد سرنوشت ملل دروغ پرداز، به بحث گرفته شده.
9	قیامت
10	قیامت صغری و قیامت کبری
11	عذاب الهی بر اقوام منحرف و یاغی
12	کلام پیامبر کلام وحی است
13	اطاعت از سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم شرط ایمان است
14	اطاعت از پیامبر اطاعت از الله است!
15	انکار از سنت موجب غضب الهی است
16	در آیات متبرکه (13 الی 37) در باره روز قیامت که محور اصلی این سوره می باشد، بخصوص درباره مقام و منزلت نیکان و بدان در آن، بحث می نماید.
17	فضیلت دست راست بر چپ در آیات قرآنی
18	احادیثی نبوی و فضیلت دست راست بر چپ
19	فرشتگان راست و چپ و فرشتگان نگیبان
20	دریافت اعمال نامه بدست راست
21	در آیات متبرکه (38 الی 52) در باره عظمت قرآن کریم، و موضوعاتی پیامبر و مسایل وحی را تشکیل میدهد.

	مهم ترین هدف این سوره یادآوری قیامت، عذاب الهی متوجه مشرکان و هشدار کافران می باشد.	المعراج	
1	وجه تسمیه		
2	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره المعراج		
3	مناسبت سوره المعراج با سوره‌ی الحاقه		
4	موضوعات و مباحث مطرح شده در این سوره		
5	ترجمه و تفسیر مؤجز		
6	در آیات متبرکه (1 الی 18) در باره تهدید مشرکان و هم عقیده، هم فکر و هم مسلمانان شان به عذاب قیامت و موضوع قطعی بودن وقوع آن عذاب، به بحث گرفته شده است.		
7	فرشتگان مقرب الهی		
8	بصورت کل فرشتگان مقرب در بار الهی عبارتند از		
9	صفات جبریل		
10	جمع شدن زمین و درهم پیچیدن آسمان		
11	در آیات متبرکه (19 الی 35) درباره نمازگزاران واقعی؛ و هکذا درباره ای خصوصیت و خلق و خوی انسان و اینکه ساختار وجودش بر خواهشات شدید نفسانی و جمع حطام دنیا قوام یافته است، بحث بعمل می آورد.		
12	نقش زکات در ساختار جامعه انسانی		
13	اضرار جسمی و روانی استمنا		
14	چرا اسلام بر خواندن نماز تأکید بیشتر میدارد.		
15	ایمان داشتن به روز آخرت		
16	در آیات متبرکه (36 الی 44) درباره بی باوران و نهایت شان بحث بعمل آمده است.		
17	دروس حاصله از سوره مبارکه		
18	رسیدن به زندگی طیبه		
	سوره نوح بصورت کل، بیان داستان نوح علیه السلام و برخوردها و مباحثات او با کافران است و هدف آن بیان نشانه‌های الله متعال و عذاب الهی بر اهل باطل و هشدار به مشرکان مکه و تسلی به پیامبر صلی الله علیه وسلم و مؤمنان است	نوح	
1	وجه تسمیه		
2	زمان نزول سوره نوح		
3	تعداد آیات، کلمات، و تعداد حروف این سوره		
4	مبحث نوح در قرآن عظیم الشان		

5	سوره های قرآنی که درباره داستان نوح پرداخته اند
6	نوح علیه السلام شیخ الانبیاء بود
7	اساس دعوت حضرت نوح علیه السلام
8	موضوعات مطروحه سوره نوح
9	نوح علیه السلام پیامبر اولوالعزم
10	اهداف کلی این سوره
11	محل وزمان نزول سوره نوح
12	شیوه دعوت و تبلیغ نوح علیه السلام
13	متن دعوت
14	رسالت حضرت نوح علیه السلام، بهترین رهنمود برای مبلغین.
15	ترجمه و تفسر مؤجز
16	در آیات متبرکه (1 الی 20) در باره نوح ع در میان قومش، مناجات و شکوای او در بارگاه الله متعال بحث بعمل آمده است.
17	محور دعوت نوح علیه السلام
18	در آیات متبرکه (21 الی 28) درباره شیوه های زشت و بد قوم نوح، گفتار و کردار شان، شکوهی نوح از مکذبین معاند، و موضوع مناجات نوح، بحث بعمل آمده است.
19	راه نوح علیه السلام دوایی برای امت اسلام
20	نهایت داستان نوح
21	طوفان نوح
21	سرنوشت زن نوح علیه السلام
22	سرنوشت کودکان که در طوفان غرق شدند
23	کوه جودی
24	کشتی و طوفان
25	مقدار شدت طوفان نوح
	در بخش اول سوره که تقریباً نوزده آیه از جمله بیست و هشت آیه این سوره را در بر میگیرد، سخن از ایمان جن به پیامبر اسلام محمد ص، خضوع ایشان در برابر قرآن مجید، ایمان و اعتقاد آنها به معاد یعنی روز آخرت، وجود گروهی مؤمن و کافر در میان آنان و امثال آن مسائل درین آیات مورد بحث قرار گرفته است.
1	معلومات مؤجز در باره سوره جن
2	وجه تسمیه
3	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره جن
4	مناسبت سوره جن با سورهی نوح
5	محتوای کلی سوره

6	مباحث مورد بحث در سوره جن
7	جن یا پری چگونه مخلوق است؟
8	ترجمه و تفسیر مؤجز
9	در آیات متبرکه (1 الی 17) در باره حقایق از زبان جنیان و ایمانشان به قرآن کریم بحث بعمل آورده است.
10	جن
11	ماهیت جن
12	معنی اصطلاحی جن
13	معنی دیگر جن در برخی از روایات
14	انواع جن
15	شکل و هیكل اجنه
16	از دواج با جن
17	دلایل جمهور علماء
18	نظریات سایر مفسرین در مورد «استراق سمع»
19	جن ها برای استراق صرف تا بالای ابرها می رفتند
20	استراق جن از کدام آسمان بود
21	شهاب ثاقب قبل از بعثت بود و یا بعد از بعثت
22	توضیح پیامبر اسلام در مورد استراق سمع
23	در آیات متبرکه (18 الی 24) در باره برخی دیگر از دستورات پیامبرص و بیان اصول رسالتش، به بیان گرفته شده است.
24	در آیات متبرکه (25 الی 28) در باره اینکه : علم از آن الله متعال است، بحث بعمل آمده است.
25	واقعاتی قبل از نزول سوره جن
26	عدم رؤیت جن به معنی بر عدم وجود او نیست
27	انکار از وجود جن
28	اثبات وجود جن
29	آیا جن برای خود پیامبر مستقل دارد
30	اعتراف جن ها به پیامبران
31	سوره های قرانت شده برای جنیان
32	صحبت و ملاقات پیامبر با جنیان چند بار بود
33	توانمندی و قدرتمندی اجنه
34	سرعت حرکت و انتقال
35	ارتباط جن با ملائکه و انسان
36	عُمر و مرگ و میر در بین اجنه
37	حشر جن ها
38	اعتقادات مشترک
39	اقامتگاه های عمده اجنه
40	جن و تاریکی شب
41	آیا جن قابل رویت است
42	سگ و خر جن را می بینند

	چه باید کرد تا از شر جن در امان باشیم.	43
	مهم‌ترین هدف سوره مزمل ارایه برنامه‌ای عبادی، اجتماعی و اقتصادی برای آماده ساختن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم و مسلمانان است.	الْمَزْمَلُ
	وجه تسمیه	1
	سبب نزول (شأن نزول سوره)	2
	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره مزمل	3
	پیوند و مناسبت سوره‌ی مزمل با سوره جن	4
	مطالب عمده و اساسی این سوره	5
	ترجمه و تفسیر مؤجز	6
	شأن نزول اولین آیه این سوره	7
	در آیات متبرکه (1 الی 10) در باره رهنمودهای الهی در آغاز و بدایت دعوت اسلامی به پیامبر گرامی محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم را مورد بحث قرار میدهد.	8
	قیام اللیل	9
	تهجد	10
	نام های تهجد	11
	تهجد در اصطلاح فقهی	12
	تعداد رکعات نماز تهجد	13
	بهترین وقت برای ادای قیام(تهجد)	14
	نماز تهجد بر پیامبر واجب است	15
	فضیلت تهجد در قرآن کریم	16
	فضیلت تهجد در احادیثی نبوی صلی‌الله‌علیه‌وسلم	17
	در آیات متبرکه (11 الی 18) موضوعات متعلق به هشدار به بی باوران کفر پیشه، به بحث گرفته شده.	18
	ضرورت بشریت به پیامبران و رسایل آسمانی.	19
	در آیات متبرکه (18 الی 20) در باره راهنمایی و راه هدایت و تخفیف ساعات شب زنده داری مورد بحث قرار گرفته است.	20
	شرح اصول و محورهای اصلی دعوت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم موضوعات در باره قیامت و بخصوص روز قیامت، علایم و نشانه های انسان متکبر، سرنوشت نهانی انسان، نگهبانان دوزخ و ماموران عذاب الهی.	الْمَدَّثِرُ
	وجه تسمیه	1
	موضوعات مطرح در این سوره	2
	نام سوره	3
	تعداد آیات کلمات و تعدادحروف سوره	4
	مناسبت سوره‌ی «مدثر» با سوره‌ی «مزمل»	5
	محور اصلی مورد بحث سوره‌ی «مدثر»	6
	سبب نزول سوره‌ی «مدثر»	7

8	موضوع و محتوای سوره‌ی «مدثر»
9	ترجمه و تفسیر مؤجز
10	در آیات متبرکه (1 الی 10) در باره رهنمودهای سودمند و مفیدی در بدو دعوت به سوی دین الهی، مورد بحث قرار گرفته است.
11	تاریخ نزول اولین آیات
12	انقطاع وحی
13	صور چیست
14	صاحب صور کیست
15	روز دمیدن صور
16	چند بار صور دمیده می شود
17	مرگ اسرافیل
18	در آیات متبرکه (11 الی 30) درباره تهدید سران شرک و کفر و انکار و بصورت کل درباره تفکری ناصواب آنان، بحث بعمل آمده است.
19	قدرت آتش دوزخ بر اهل دوزخ
20	حرارت آتش تقلیل نمی یابد
21	در آیات متبرکه (31 الی 37) درباره حکمت برگزیدن تعداد نوزده نگهبان فرشته برای دوزخ بحث بعمل آمده است.
22	در آیات متبرکه (38 الی 56) در باره گفتگو میان اهل سعادت (بهشتیان) و اهل گناه (دوزخیان) ؛ بحث بعمل آمده است.
23	اموال خبیث، افکار پلید
	محتوی و مباحث اساسی این سوره را معاد و روز قیامت تشکیل می دهد. در سوره قیامت جز چند آیه ای که درباره قرآن عظیم الشان و مکذبین بحث بعمل می آورد، در باقی موارد بحث هایی که در مورد قیامت در این سوره آمده روی هم رفته در چهار بخش جمع بندی می شوند.
1	وجه تسمیه
2	نام سوره: «قیامة»
3	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره قیامت
4	محتوای و مباحث اساسی این سوره
5	ترجمه و تفسیر مؤجز
6	در آیات متبرکه (1 الی 15) در باره اثبات زنده شدن دوباره، و موضوع روز قیامت و نشانه هایش، به بحث گرفته شده است.
7	نفس لوّامه

	بَنَاءُهُ چيست	8
	ایمان داشتن بعد از مرگ	9
	اهمیت ایمان به آخرت	10
	عذر خواهی گنهکاران در قیامت سودی ندارد.	11
	در آیات متبرکه (16 الی 25) در باره شتاب ورزیدن پیامبر صلی الله علیه وسلم در حفظ قرآن کریم، و موضوع احوال مردم و دیدار پروردگار در قیامت، را مورد بحث قرار داده است.	12
	اول دریافت وحی	13
	دوم: تبیین و تشریح وحی الهی	14
	سوم: اقامه دین در جامعه	15
	ایمان به روز آخرت و تأثیر آن بر مسلمان	16
	در آیات متبرکه (26 الی 40) در باره کوتاهیهای انسان در دنیا و موضوع دوباره زنده شدن، مورد بحث قرار گرفته است.	17
	روز محشر که جانگداز بود - اولین پرسش از نماز بود	18
	محتوی این سوره بر پنج بخش اساسی تقسیم میگردد: - در بدو از آفرینش انسان و خلقت او از نطفه امشاج (مختلط) و سپس هدایت و آزادی اراده او بحث می نماید. - در بخش دوم بحث از پاداش ابرار و نیکان بعمل می آورد. - در بخش سوم دلایل استحقاق این پاداشها را در جمله‌هایی کوتاه و مؤثر تشریح میفرمایند. - در بخش چهارم به اهمیت قرآن، و طریق اجرای احکام آن، و راه پرفراز و نشیب خودسازی اشاره شده. - در بخش پنجم بحث از حاکمیت مشیت الهی را مورد بحث قرار میدهد.	الإنسان
	وجه تسمیه	1
	محل نزول سوره الإنسان	2
	مناسبت سوره الانسان با سورهی القيامة	3
	محور کلی سوره الانسان	4
	تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سوره	5
	محتوای کلی این سوره	6
	ترجمه و تفسیر مؤجز	7
	در آیات متبرکه (1 الی 3) درباره موضوع پیدایش انسان و نشان دادن راه خیر و سعادت به او مورد بحث قرار گرفته است.	8
	واقعاً که خلقت مخلوقات معجزه است	9

	واقعا خلقت انسان معجزه است	10
	در آیات متبرکه (4 الی 22) درباره مجازات کافران و هکذا در باره مکافات، مقام، منزلت و موقعیت نیکان جنتی بحث بعمل آورده است.	11
	نذر چیست	12
	معنی اصطلاحی نذر	13
	نذر در ادیان	14
	نذر در اعراب جاهلیت	15
	نذر در اسلام	16
	نذر واجب نیست	17
	مستحب بودن نذر	18
	دلایل استحباب نذر	19
	مباح بودن نذر	20
	نذرکردن مکروه است	21
	حرام بودن نذر کردن	22
	دلایل حرام بودن نذر	23
	آیا نذر کردن در برآوردن حاجات مفید است.	24
	داستان کوتاه از مسابقه شیخین در صدقه با فقرا و مساکین	25
	در آیات متبرکه (23 الی 31) موضوعات از قبیل : فرمان صبر و بردباری و شب زنده داری به پیامبر، احوال نافرمانان در دنیا، به بحث گرفته شده است.	26
	رحمت همگانی الهی و غضب‌های اختصاصی	27
	بیشترین مطالبی که در این سوره مطرح بحث می باشد، در مرحله اول مسائل مربوط به روز قیامت و تهدید و انذار مکذبان و منکران است. در مرحله دوم سرگذشت غم‌انگیز اقوام گنهکاران پیشین؛ در مرحله سوم بخشی از خصوصیات آفرینش انسان؛ در مرحله چهارم قسمتی از مواهب الهی در زمین؛ در مرحله پنجم قسمتهایی از عذاب تکذیب کنندگان را به شرح گرفته است.	مرسلات
	وجه تسمیه	1
	تعداد آیات، کلمات و حروف این سوره	2
	ارتباط سوره مرسلات با سوره انسان	3
	محور کلی سوره مرسلات	4
	فضیلت سوره مرسلات	5
	محتوای و مباحث اساسی این سوره	6
	ترجمه و تفسیر مؤجز	7
	در آیات متبرکه (1 الی 15) در باره حوادث و رویداد های روز قیامت و نشانه‌های آن بحث بعمل آمده است.	8

توضیح مختصری درباره پنج کلمه در پنج آیهی اول سوره مرسلات	9
مبحث ملائیکه در قرآن عظیم الشان	10
اسماء فرشتگان	11
تعریف ملائیکه	12
ایمان به ملائیکه	13
تعداد ملائیکه	14
مقام و منزلت ملائیکه	15
مقرب ترین ملائیکه	16
نحوه خلقت ملائیکه	17
صفات و ویژگی های ملائیکه	18
در آیات متبرکه (16 الی 40) در باره هشدار به کافران، برحذر داشتندشان از کفر، انواع هشدار و چگونگی عذاب آخرت، مورد بحث قرار گرفته است.	19
آب منی	20
کذب و دروغ	21
معنی دروغ	22
صفات مکذبین در قرآن	23
برخی از خصوصیات جهنم	24
متقین و پرهیزکاران	25
چگونه میتوان متقی شد	26
متقیان	27
در آیات متبرکه (42 الی 50) در باره مکافات پرهیزکاران و مجازات دروغ گویان و منکرین بحث بعمل آمده است.	28
فلسفه رکوع در نماز	29
بدترین دزدی در رکوع	30
راز و حکمت مشترک رکوع و سجود	31
منابع و مأخذ های عمده	32

بسم الله الرحمن الرحيم د « تفسير احمد » د ځانگړنو مهم ټکي

د «تفسير احمد» په ژباړه او تفسير کې تر ډېره بريده هڅه شوې ده چې د سورتونو په ژباړه، تفسير او د موضوعاتو په بيانولو کې له ساده او روانې ژبې کار واخستل شي. په دې تفسير کې د سورتونو تفسير په مستنده توگه يعنې قرآن د قرآن له مخې او د رسو الله صلی الله عليه وسلم له نبوي احاديثو څخه گټه اخستل شوې ده؛ ددې ترڅنگ تر ډېره بريده هڅه شوې ده چې په تفسير کې د علماوو او فقهاوو له اختلافي مسايلو څخه ډډه وشي.

په دې تفسير کې هڅه شوې ده چې له ټولو منابعو او علمي حوالو څخه په مستند توگه گټه پورته شي او د کمزور، عجيبو او بي اعتباره احاديثو او حوالو څخه د امکان تر حده مخنيوی وشي. همدارنگه د ټولو روايتونو سرچينې په علمي او اکديکې توگه بنودل شوي دي.

په دې تفسير کې هغو موضوعاتو او مسايلو ته زياته پاملرنه شوې ده چې د ځوان نسل لپاره اړين او حياتي گڼل کيږي، په ځانگړې توگه په بنوونځيو او پوهنتونونو کې د زده کړيالانو لپاره.

د قران کریم د آيتونو او د هدايت کونکو پيغامون په تشریح او تفسير کې فرقه يي او مذهبي تعصباتو ته هيڅ ډول پاملرنه نه ده شوې.

- د دې تفسير په ليکلو کې او لوستونکو ته په اسانه بڼه د مفاهيمو د پوهېدلو په موخه تر ډېره بريده هڅه شوې تر څو هغه کلمې جملې او ستونزمن عبارتونه او مفردات چې په مبارکه آيتونو کې راغلي په ساده او روانه ژبه واضح شوي دي.

- لوستونکو ته د مفاهيمو سره د بلدتيا او په اسانه بڼه د پوهېدلو په موخه مخکې له دې چې ترجمه او تفسير پيل شي له اصلي موضوع مخکې د محتوا او تفسير يوه کوچنۍ خلاصه وړاندې شوې ده.

- د مبارکو آيتونو د تفسير په برخه کې په يوه آيې کې راغلي موضوعات په لومړي سر کې ټول راټول شوي او اساسي ټکي او مفاهيم يې په خلاصه بڼه باندې وړاندې شوي دي همدارنگه تر څنگ يې په مبارکه آيتونو کې راغلي پيغام او دا چې د مسلمانانو دنده او مسووليت په دې برخه کې څه دی هغه هم په خلاصه بڼه په کې ځای پر ځای شوی دي سربېره پر دې د مباحثو او توضيح په برخه کې می تر ډېره بريده دا هڅه کړې تر څو له هغو نادرو حديثونو او روايتونو څخه چې لوستونکي ورسره اشنا نه دي کار وانخلم تر څو وکولای شم د لوستونکو ذهنونه له مغشوشتيا او بي ځايه اندېښنو له رامنځته کېدلو څخه وساتم.

- په دې بحث کې د آيتونو د نازلېدلو شان او مستندات د معتبرو منابعو کتابونو او رواياتو له مخې ځای پر ځای يې اخذونه بنودل شوي دي او پاتې منابع او اخځليکونه په بشپړه امانتدارۍ سره په اخر سر کې هم راوړل شوي دي.

- د آيتونو په تفسير کې په ځانگړې بڼه د قراني حکاياتو کيسو او داستانونو په تفسير کې تر ډېره دا هڅه شوې چې له ډېر ځيرتيا او دقت څخه کار واخيستل شي ددې له پاره چې خدای مکره د اسراييلينو او نور بې سندو او جعلي تشریحاتو اغېز پرې رانشي او له هغو څخه په بشپړه بڼه امن کې وساتل شي. همدارنگه تر اخري حده پورې دا هڅه شوې تر څو په خلاصه بڼه اصلي مطلب روښانه شي.

- ژباړو او په ځانگړې بڼه د آيتونو د تفسير په برخه کې ځينې موارد په ډېره خلاصه بڼه توضیح شوي دي خو په هغو برخو کې چې د ډېرو توضیحاتو او سپړنو اړتيا ليدل شوې ډېر توضیحات ورکول شوي. په يقينی بڼه چې د قران کریم د صحت والي بنسټيزه مرجع محمد مصطفی صلی الله عليه وسلم ته د هغه نزول دی او د ټولو مسلمانانو د هدايت او لارښوونې له پاره همدا کتاب تر ټول بهترينه مرجع او لارښوود دی خو د دې له پاره چې لوستونکي په هر اړخيزه بڼه د آيتونو په حکمتونو نکتو گټو تفسيری اسرارو او رازونو د پوهېدلو له پاره د بېلابېل تفصیله هم راوړل شوي دي.

- د دې تفسير په ليکنو کې ضروري موخذونه د متن به داخل کې او نور ماخذونه په مجموعي بڼه د همدې (احمد) تفسير په آخره کې په بشپړه توگه ذکر شوي دي.

- د دې تفسير په ليکلو کې هڅه شوې تر څو د آيتونو شمېر، کلماتو شمېر او د مبارکه آيتونو د تورو شمېر له موثوقو منابعو څخه په گټه اخيستني وپېژندل شي.

- په دغه تفسير کې تحليلونه او توضیحات د اهل سنت او جماعت په بنسټ ترسره شوي او تر ډېره دا هڅه شوې تر څو له مذهبي او فرقوي تعصباتو څخه خالي وي.

د دې تفسير ليکنه څېړنه او ترتيب په ۲۰۱۹ م کال د امين الدين (سعیدی - سعيد افغاني) له خوا پيل او په جزوي، جزوي بڼه ترتيب شوی دی.

د احمدي تفسير د هېواد له بېلا بېلو پوهانو، عالمانو، د افغانستان علومو اکاډمۍ او پوهنتونونو له خوا د کتنې وروسته د هغه په بېلابېلو برخو باندې يې تقریظونه هم ليکلي دي.

درنو لوستونکو!

قران کریم په خپل ذات کې الهي معجزه او د بشر د لارښوونې کتاب دی. خدای (ج) د خپل عظمت له برکته دا کتاب ټولو مرضونو، شهواتو او زړونو ته شفاء او د تسکين يوه اله گرځولې ده او په مرسته يې علم او يقين ترلاسه کولای شو.

دا يو څرگند حقيقت دی چې هيڅ مسلمان د قران کریم صحت او معجزې اوسېدلو په اړه کوم شک نه لري او خدای (ج) په خپله د دې به اړه په خپل کلام کې گڼې څرگندونې لري، لارښوونې او له بد بختيو څخه د ژغورنې لارې او داسې نور موارد هغه څه دي چې مونږ يې د قرانکریم په بېلابېلو برخو او کيسو کې موندلای شو چې په هغو کې د بشریت له پاره خیر، برکت، لوړه پوهه، حيرانونکي رازونه او داسې نور په کې نغښتي دي.

قران کریم د دنيوي او اخروي بنيگنو نيکمرغيو او سوکاليو منشه ده. د قرانکریم له لارښوونو عملي کول د حضرت محمد صلی الله عليه وسلم سنت دی.

قران کریم ټولو پخواني پيغمبرانو ته د رالېږل شويو اسماني کتابونو تصدیق کوونکی دی. يا الله ته زموږ روح او روان د دې برکتې کتاب په شغلو او پلوشو روڼ او روښانه کړي.

امين يا رب العالمين

د احمد تفسير ليکونکی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره مُلْك

جزء - (29)

سوره مُلْك در مکه مکرمه نازل شده و دارای سی آیه و دو رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

این سوره به سبب افتتاح با تقدیس و بزرگداشت ذات با عظمت الله از سوی خودش، «مُلْك» نامیده شد و ناگفته نباید گذاشت که این سوره به نام های «واقیه» و «منجیه» نیز نامیده می شود زیرا این سوره مبارکه، خواننده خویش را از عذاب قبر حفظ نموده و نجات می دهد. حضرت ابن عباس (رض) این سوره را «مجادله» می نامید به دلیل آنکه این سوره از خواننده خود در قبر دفاع می کند.

سایر نام های سوره مُلْك:

طوریکه در فوق هم متذکر شدیم: مفسرین سوره مُلْك را با نام های «تبارک»، «مانعه»، «واقیه»، «منجیه» و «مَنَاعه» نیز یاد مینمایند.

زمان نزول سوره:

از هیچ روایت معتبری معلوم نمی شود که این سوره در چه زمانی نازل شده است، البته از مطالب و سبک بیان سوره مبارکه به روشنی چنین استنتاجی به دست می آید که این سوره از سوره هایی است که در دوره ی بدایت و آغازین نزول قرآن در مکه نازل شده است. (تفهیم القرآن)

علت نام گذاری:

علت نام گذاری این سوره با عناوین مختلف این است که این سوره قاریان و عاملان به آن را از عذاب جهنم نجات داده و از رسیدن آتش به بدن آنان جلوگیری می کند.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره:

سوره ی «مُلْك» یا «تبارک» یا «منجیه» یا «مانعه» که از جمله سوره های مکی میباشد، بعد از سوره ی طور نازل شده است. و طوریکه گفته آمدیم: این از جمله سوره 67 قرآن عظیم الشان بوده، و دارای 30 آیه می باشد.

تعداد کلمات آن به سیصدوسی کلمه و تعداد حروف این سوره به هزار و سیصد حرف می رسد. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.)

مناسبت سوره مُلْك با سوره ی تحریم:

قبل از همه باید گفت که: آیات پایانی سوره ی تحریم اشاره به دو مثال از شقاوت و سعادت گذشتگان را به بیان گرفته است:

گروه اول همسران دو تن از انبیای الهی، یعنی نوح و لوط علیهم السلام که نسبت به دعوت خداوند متعال بغاوت و نافرمانی کردند و بدین سبب مستوجب عذاب جهنم گشتند. گروه دوم آسیه همسر فرعون و مریم مادر عیسی است که با وجود تمام ناملایمات، به سوی سعادت گرویدند، در حالی که اکثریت خویشاوندان شان از جمله از کفار بودند. روشن است که از این دو مثال، عظمت و قدرت الله متعال در هستی قابل درک است و این که هرچه

الله متعال حکم کند یقیناً واقع خواهد شد. آغازگر سوره‌ی ملک نیز اشاره به وجوه مختلف قدرت و عظمت خداوند در هستی و ناتوانی انسان از درک آن دارد.

فضایل سوره مُلْك:

حضرت ابوهریره (رض) فرموده است: **أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَالسَّلَامَ قَالَ: «إِنَّ سُورَةَ فِي الْقُرْآنِ ثَلَاثُونَ آيَةً شَفَعَتْ لِرَجُلٍ حَتَّى غُفِرَ لَهُ وَهِيَ (تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ)».**

ابوهریره (رض) می‌فرماید: نبی اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «سوره در قرآن وجود دارد که دارای سی آیه می‌باشد، این سوره برای یک شخص به اندازه شفاعت مینماید که باعث مغفرت وی میگردد، و آن سوره ملک می‌باشد» (روایت احمد و ابن حبان و حاکم بالسند حسن: مراجعه شود به صحیح ابی داؤود).

همچنان حضرت انس (رض) می‌فرماید: **قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «سُورَةٌ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هِيَ إِلَّا ثَلَاثُونَ آيَةً خَاصَّتْ عَنْ صَاحِبِهَا حَتَّى أُدْخِلْتَهُ الْجَنَّةَ وَهِيَ (تَبَارَكَ)».**

أنس (رض) می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «سوره در قرآن وجود دارد که فقط سی آیه می‌باشد، آن سوره به اندازه از صاحبش دفاع مینماید تا اینکه او را وارد بهشت مینماید، و آن سوره ملک می‌باشد.» (حدیثی حسن است، صحیح الجامع و صحیح ابوداؤد).

همچنین در حدیث شریف به روایت ابن عباس (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هي المانعة، هي المنجية، تنجيه من عذاب القبر.» «این سوره بازدارنده است، این سوره نجات دهنده است و خواننده خود را از عذاب قبر نجات می‌دهد.» همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم دو سوره «الم تنزِيل السجده» و «تبارک الذی...» را در هر شب می‌خواندند و خواندن آنها را در سفر و حضر ترک نمی‌کردند از این جهت گفته شده که قرائت آن در هر شب مستحب است.

هكذا در سنن ابوداؤود و سنن ابن ماجه از ابوهریره (رض) در مورد فضیلت سوره تبارک روایت می‌کنند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: **«إِنَّ سُورَةَ فِي الْقُرْآنِ ثَلَاثُونَ آيَةً شَفَعَتْ لِصَاحِبِهَا حَتَّى غُفِرَ لَهُ تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ».** «سوره دارای سی آیه در قرآن هست که برای تلاوت کننده خود شفاعت می‌کند تا این که بخشوده شود.»

همچنان از حضرت ابن مسعود (رض) روایت است: **«قال: «يؤتى الرجل في قبره فتؤتى رجلاه فتقول رجلاه: ليس لكم على ما قبلي سبيل كان يقوم يقرأ بي سورة الملك، ثم يؤتى من قبل صدره أو قال بطنه، فيقول: ليس لكم على ما قبلي سبيل كان أوعى في سورة الملك، ثم يؤتى من قبل رأسه فيقول: ليس لكم على ما قبلي سبيل كان يقرأ بي سورة الملك، فهي المانعة تمنع من عذاب القبر وهي في التوراة سورة الملك، ومن قرأها في ليلة فقد أكثر وأطنب.»**

عبدالله بن مسعود (رض) می‌فرماید: فرشتگان عذاب در قبر نزد شخص می‌روند، نخست از جانب پاهایش به او نزدیک می‌شوند، پاهایش می‌گویند: از جانب من به او دسترسی پیدا نمی‌کنید؛ زیرا او (در دنیا) سوره ملک را تلاوت می‌نمود. سپس فرشتگان عذاب از جانب سینه یا شکم به او نزدیک می‌شوند، سینه می‌گوید: از جانب من نمی‌توانید به او برسید، زیرا در درون من سوره ملک را حفظ و نگهداری نمود، بعد از آن از طرف سرش به او نزدیک می‌شوند، سرش می‌گوید: از جانب من هم نمی‌توانید به او نزدیک شوید، چرا که به وسیله من سوره ملک را تلاوت می‌نمود، لذا باید دانست که سوره ملک مانعی است که از عذاب قبر جلوگیری می‌نماید، این سوره در تورات نیز معرفی شده است، هرکس شبانه

آن را تلاوت نماید کار زیاد و بسیار خوبی انجام داده است. (حاکم آن را به صورت موقوف روایت نموده است، صحیح ترغیب و ترهیب. البته جمله «سوره ملک از عذاب الهی جلوگیری می نماید» به طور مرفوع از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به ثبوت رسیده است، سلسله صحیح و صحیح الجامع.).

یادداشت کوتاه در مورد فضیلت سوره مُلْك:

به تأسف باید گفت که در مورد فضیلت سوره ملک احادیثی روایت گردیده است که اسناد آن ضعیف و حتی از جمله احادیثی موضوعی (دروغ و ساختگی) میباشد. بطور مثال نزد تعداد از خوانندگان این عقیده وجود دارد که (خواندن سوره ملک بخصوص بعد نماز مغرب باعث نجات از عذاب قبر میشود!).

خدمت این خوانندگان محترم باید بعرض برسانم که هستند روایات که خواندن برخی از آیات موجب نجات انسان از عذاب قبر و شفاعتگر کسی است که آنرا هر شب تلاوت کند، بطور مثال: «مِنَ الْقُرْآنِ سُورَةُ ثَلَاثُونَ آيَةً شَفَعْتُ لِرَجُلٍ حَتَّى غُفِرَ لَهُ، وَهِيَ: تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ» (صحیح - رواه الترمذی (2891) وأبو داود (1400) وابن ماجه (3786). یعنی: از قرآن کریم سوره ایست که سی آیه دارد و برای مردی شفاعت مینماید تا اینکه آمرزیده شود و آن سوره: «تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ» است.

همچنین در روایتی دیگر از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه روایت شده است که: «مَنْ قَرَأَ تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ كُلَّ لَيْلَةٍ مَنَعَهُ اللَّهُ عِزَّ وَجَلَّ بِهَا مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَكَفَى فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَسْمِيهَا الْمَانِعَةَ وَإِنهَا فِي كِتَابِ اللَّهِ عِزَّ وَجَلَّ سُورَةُ مَنْ قَرَأَ بِهَا فِي كُلِّ لَيْلَةٍ فَقَدْ أَكْثَرَ وَأَطَابَ» (روایت نسائی 6 / 179 و صحیح الترغیب والترهیب البانی 1475) یعنی: هر آنکس سوره تبارک الذي بيده الملك را هر شب تلاوت کند، خداوند او را از عذاب قبر نجات میدهد، و ما در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم آنرا «مانعة» (بازدارنده) مینامیدیم، و این سوره در کتاب خداوند متعال است، و هر آنکس هر شب آنرا بخواند خیلی کار نیکی را انجام داده است. و منظور از این احادیث اینست کسی که این سوره را هر شب بخواند و هم به اخبار وارده در آن ایمان و اعتقاد داشته باشد و هم به احکام موجود در آن عمل کند، ان شاء الله هم از عذاب قبر نجات داده میشود و هم در روز قیامت برای او شفاعت میکند تا اینکه گناهانش آمرزیده شود.

محور اساسی و اصلی مورد بحث سوره:

محور اساسی و جوهری این سوره مبارکه همانا؛ اثبات عظمت و قدرت الله متعال، دلایلی بر وحدانیت او، قیامت و عاقبت مکذبین را تشکیل میدهد.

محتوای کلی سوره مُلْك:

محتوی کلی این سوره شامل سه محور اساسی می باشد:

اول: بحث در مورد مبدأ هستی، صفات الله تعالی، نظام خلقت (آسمانها، ستارگان، زمین و مواهب آن و همچنین آفرینش پرندگان و آبهای جاری)، وبخصوص خلقت انسان که عظیمترین معجزه هستی می باشد.

دوهم: بحث در مورد روز جزا، عذاب دوزخیان و همچنان گفتگو های ماموران عذاب با دوزخیان در روز قیامت.

سوم: مبتلا شدن کافران و ظالمان به عذاب های دنیوی و اخروی.

ترجمه و تفسیر سوره مُلْكُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١﴾

بابرکت (و بزرگواری) است آن ذاتی که پادشاهی (عالم) به دست اوست و او بر هر چیزی قادر است. (1)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَبَارَكَ»:

«تَبَارَكَ» (برکت): لغتاً به معنای رشد و نمود و اصطلاحاً از الفاظ ثنای الله متعال به معنای بلند مرتبه و دارای خیر و نعمت فراوان است. یعنی والا مقام است، خجسته است، دارای برکات زیادی است، رحمتش فزاینده و پایدار است. (ملاحظه شود سوره های: (اعراف، مؤمنون، فرقان آیات متبرکه 1، 10 و 61). «الملک»: فرمانروایی، حکومت. تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ مجد و بزرگی از آن خدای توانا می‌باشد که انواع خیرات را به مخلوقات خود ارزانی می‌دارد. خدایی که آسمان‌ها و زمین در قبضه‌ی قدرتتش قرار دارند و به میل خود در آنها دخل و تصرف می‌کند.

ابن عباس گفته است: یعنی ملک همه چیز را در دست دارد، هر کس را که بخواهد به عزت و سرور می‌رساند، و هر کس را که بخواهد به ذلت و خواری می‌رساند. و زنده کردن و کشتن و بی‌نیاز نمودن و بینوا کردن در اختیار او بوده و دادن و ندادن در دست قدرتتش می‌باشد. «وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (١)» و خدا بر تمام اشیاء و امور قدرت تام و تصرف کامل دارد، و در این مورد نازع و مانعی ندارد.

تفسیر:

«تَبَارَكَ الَّذِي»: تبارک: صیغه ی مبالغه و طوریکه که گفتیم از ماده ی برکت است. برکت در برگیرنده ی معانی و مفاهیم رفعت و عظمت، فزونی و فراوانی، دوام و ثبات و کثرت حسنات و خیرات است. واقعاً هم الله تعالی ذاتی است که؛ نعمت‌هایش قابل شمارش نیست، خیرات و برکات و خوبی‌های بی‌حد و بی‌شماری از سوی او بر بندگان و مخلوقات پی در پی عطا می‌گردد و کمالات او فنا ناپذیراند، و تمامی آن‌ها را تحت تسخیر انسان نهاده است، پس حالا بر انسانها است، که قدرشناس بوده و شکرگزاری پروردگار خویش را داشته باشد.

«بِيَدِهِ الْمُلْكُ»: امر و نهی و فرمانروایی جهان هستی از آن اوست.

«مُلْكُ» و «تَبَارَكَ»، هر دو از آیه اول گرفته شده و به معنای حکومت و «فرمانروایی» و «پر برکت» می‌باشند.

«تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ»:

در قرآن عظیم الشان در خواهیم یافت که دو سوره قرآن عظیم الشان به کلمه «تَبَارَكَ» آغاز یافته است که از آنجمله یکی آن سوره «فرقان» و دیگری آن سوره «ملک» است. در هر دوسوره ذکر از برکت پروردگار با عظمت بعمل آمده است.

در سوره «فرقان» در جنب اینکه از: مسائل مربوط به خداشناسی، مسائل نبوت، دشمنی و لجابت متکبران دین خداوند متعال، ندامت سخت گناهکاران در قیامت، داستان حضرت موسی علیه السلام و هارون (قوم نوح و عاد و ثمود)، بیان و نشانه های الطاف الهی و مبحث برکات قرآن عظیم الشان و پر خیر و نعمت بودن آن را با زیبایی خاصی بیان فرموده است.

همچنان در سوره «ملک» از پادشاهی الله تعالی زکری به عمل آمده؛ «تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ» پر برکت و بزرگواری است آنکه ملک جهان به دست قدرت اوست.

«تَبَارَكَ» و «مبارک» هر دو از ریشه «بَرَك» گرفته شده است. و کلمه «برکت» با مفاهیم خیر و خوبی و نیکی و دوام همراه است.

«بِيَدِهِ الْمُلْكُ» یعنی آن که مُلک و پادشاهی به دست اوست؛ و تنها اختیار او در تمام سلطنت نافذ است یعنی تمام قدرت‌ها و حکومت‌ها از بین رفتنی هستند، تنها حکومت الله سبحان و تعالی ابدی است.

ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی ملک همه چیز را در دست دارد، هر کس را که بخواهد به عزت و سرور می‌رساند، و هر کس را که بخواهد به ذلت و خواری می‌رساند. و زنده کردن و کشتن و بی‌نیاز نمودن و بینوا کردن در اختیار او بوده و دادن و ندادن در دست قدرت‌ش می‌باشد. (اخراج از ترمذی).

نیاز به گفتن ندارد که منظور از «يَد»، دست ظاهری نیست. «يَد» مجازاً به معنی قدرت است. یعنی قدرت و اراده خداست که جهان را اداره و تدبیر می‌کند.

«وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»: و او بر هر چیزی قدير است. الله متعال بر تمام اشیاء و امور قدرت تام و تصرف کامل دارد، و در این مورد نازع و مانعی ندارد. یعنی او هر چه بخواهد می‌تواند انجام بدهد. هیچ چیزی نمی‌تواند او را عاجز کند که او بخواهد کاری انجام بدهد و نتواند انجام دهد. «قَدِيرٌ» از ماده «قَدَر» است. و «قدر» یعنی اندازه.

از جمله آثار و آیات مُلک الهی، مرگ و زندگی است که هر دو به دست پروردگار با عظمت است. و نباید فراموش کرد که الله تعالی صاحب اختیار و پدید آورنده حیات و ممات هر موجود است.

عظمت و قدرت الله تعالی:

«وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»: «قَدِيرٌ» این اسم و صفت الهی، مبالغه از قادر است و مقتدر نیز بر مبالغه در قدرت دلالت می‌نماید. قدير صفت مشبّهه به معنای همیشه توانا و قادر بودن است. این صفت با کلمه «قَدِيرٌ» مجموعاً 45 بار و با کلمه «قادر» 11 بار و با کلمه «مقتدر» 4 بار در قرآن عظیم الشان تذکر یافته است.

الله تعالی خالق تمام جهان هستی است، و آثار عظمت و علم و قدرت او در پیشانی تمامی مخلوقات هستی آشکار و هویداست، از جمله در خلقت معجزه اساسی انسان، در عالم جانداران و گیاهان، در ستارگان آسمان، و عوالم بالا و خلاصه در همه جا نمایان است.

ما معتقدیم: هر چه در اسرار موجودات این جهان بیشتر اندیشه کنیم به عظمت ذات پاک او و وسعت علم و قدرت‌ش آگاهتر می‌شویم و با پیشرفت علم و دانش بشری هر روز درهای تازه از علم و حکمت او به روی ما گشوده می‌شود، و ابعاد اندیشه ما را گسترش بیشتری می‌دهد و این تفکر سرچشمه عشق روز افزون ما نسبت به او خواهد شد و هر

لحظه ما را به آن ذات مقدس نزدیک و نزدیکتر می سازد و در نور جلال و جمال او فرو می برد.

قرآن عظیم الشان در (آیات 20 و 21 سورة ذاریات) با زیبایی خاصی می فرماید: «و فی الارض آیات للموقنین، و فی انفسکم افلا تبصرون»، (و در زمین برای یقین کنندگان نشانه‌هایی (قدرت الهی) است. (21) و در وجودتان (نشانه‌هایی قدرت الهی است) آیا نمی بینید؟)

و باز هم می فرماید: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ» (آیه 190 سورة آل عمران). (یقیناً در آفریدن آسمان‌ها و زمین (به هیئت خاص) و در اختلاف (پی در پی آمدن) شب و روز، دلائل واضح (به قدرت و وحدانیت الله) برای صاحبان خرد است.)

خواننده محترم!

خداوند متعال موصوف به صفات والای کمال است و نه در ذاتش عیب و نقصی قابل تصور است و نه در مخلوقاتش بی‌نظمی و بی‌تناسبی دیده می‌شود و به هر اندازه که در مخلوقات خداوند با دقت بیش تری نگریسته شود انسجام و انضباط در خلقت بیشتر نمایان می‌گردد و این تنها جلوه از قدرت نامتناهی خداوند است.

هدف از خلقت انسان:

قرآن عظیم الشان چهار هدف را برای خلقت انسان بیان فرموده است:

اول: عبادت کردن:

طوری‌که در قرآن عظیم الشان می‌خوانیم: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (آیه 56 سورة ذریات) (و جن و انس را نیافریدم مگر برای آنکه مرا عبادت کنند). قابل دقت است که مخلوقات «جن» قبل از انسان خلق گردیده است و دارای مکلفیت است. بناءً در این آیه نیز نامش قبل از انسان تذکر رفته است.

همچنان تمام آفرینش بر اساس حق است و خلقت هیچ یک از مخلوقات برای باطل نیست طوری‌که می فرماید: (آیه 3، سورة احقاف) «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ» (ما آسمانها و زمین و آنچه را بین آنهاست جز به حق (و برای حکمت و مصلحت خلق) و جز در وقت معین نیافریده ایم)، و طوری‌که در فوق هم یاد آور شدیم، انسان هم برای هدفی آفریده شده که همانا رسیدن به آن، عبادت الله تعالی است. البته عبادت معنای عام دارد و به هر کار نیکی که با هدف الهی عرصه انجام شود، عبادت گفته میشود. نباید فراموش کرد که: حیات انسان امتحان و اختیار است و ارزش وجودی او در گرو عمل اوست، از این رو کمال انسان، نتیجه اعمال نیکو، و تباهی ارزش او، ثمره خطای اوست.

دوهم: انتخاب راه صواب از ناصواب و رسیدن به رشد و کمال در سایه آزمایش‌های الهی: طوری‌که در آیه دوم سورة ملک می خوانیم: «خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ». (همان کسی که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید).

سوم: رحمت بر مردم:

قرآن عظیم الشان هدف دیگر خلقت را رحمت خاص الله تعالی بر مردم ذکر می‌کند و می‌فرماید: (انسان‌ها) برای آن آفریده شدند که به رحمت خاص خداوند متعال هدایت شوند:

«إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَ لِذَلِكَ خَلَقَهُمْ» (آیه 119، سوره هود) (مگر کسی که پروردگارت به او رحم کند، و (خداوند) برای همین (رحمت) مردم را آفرید).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 5) موضوعاتی در باره نشانه های قدرت و علم الهی به بحث گرفته شده است.

«الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَفُورُ» (۲)

همان کسی که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما نیکوکارتر است و او غالب آمرزگار است. (۲)

تشریح لغات واصطلاحات:

«خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ»: مرگ و زندگی را مقدر کرده و پدید آورده است. و یا از ازل مقدر کرده است، «ایکم»: کدام یک از شما؟ «لِيَبْلُوَكُمْ»: تا شما را بیازماید. (ملاحظه شود: سوره های: مائده، انعام، هود). «أَحْسَنُ عَمَلًا»: نیکو کارتر و مخلصتر یا فرمانبرتر است.

تفسیر:

طوریکه یادآور شدیم این آیه به هدف آفرینش مرگ و زندگی انسان که از شئون مالکیت و حاکمیت الله تعالی ذکری بعمل آورده است.

در حدیث شریف به روایت از ابن عمر (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم آیه: «تَبْرُكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمَلِكُ» (الملک: 1) را تلاوت نمودند و چون به: «أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» رسیدند، فرمودند: «از محرمات الله تعالی بپرهیز و در طاعت وی بشتاب».

«الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ»: خدایی که در دنیا زندگی و مرگ را ایجاد کرده است، هر کس را که بخواهد زنده نگه می‌دارد و هر کس را که بخواهد می‌میراند، و او یگانه و مقتدر است. از این رو اول مرگ را آورده است که بیشتر در نهاد انسان خوف و هراس ایجاد می‌کند و خوف و ترس انگیزتر (تحریک تر) است. علماء فرموده اند: مرگ به معنی فناء و بریدن تمام و کامل از زندگی نیست، بلکه به معنی انتقال از منزلی است به منزلی دیگر. از این رو در حدیث صحیح ثابت شده است که مرده در حالی که در قبر است می‌شنود، و زمانی که او را در قبر می‌گذارند و برمی‌گردند، صدای پاشنه‌ی پاپوش شان را می‌شنود. (قسمتی از حدیثی است که بخاری و مسلم آن را اخراج کرده‌اند.) و فرمود: «قسم به ذاتی که جانم را در اختیار دارد، شما از آنان بهتر گفته‌ی مرا نمی‌شنوید اما آنان جواب نمی‌دهند». پس مرگ یعنی قطع شدن ارتباط روح با بدن.

«الْمَوْتُ وَالْحَيَاةُ»: تقدیم مرگ بر حیات در این جا به دو منظور است:

1 - در هر چیز عدم حیات (نیستی) بر حیات (هستی) مقدم است و هر چیز از نیستی و عدم به هستی و وجود می‌رسد.

2 - چون هدف اصلی آیه اذار و بیان قدرت الله سبحان و تعالی است، لذا انسان کافر با مرگ، یک قدم به قهر و عذاب الله نزدیکتر می‌شود.

«لِيَبْلُوَكُمْ»: «لام» برای تعلیل است، یعنی الله متعال جریان زندگی انسان را وسیله‌ای جهت کسب خیر قرار داده تا بدین وسیله میزان میل مردم به نیکوکاری را محک بزند.

«الْعَزِيزُ»: غالب و چیره، شکست ناپذیر و پیروز. «الْعَفُورُ»: بخشاینده و پوشاننده‌ی گناه. مفسر تفسیر تفهیم القرآن در ذیل آیه مبارکه «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» می‌نویسد: در این جمله ی مختصر به سوی حقیقت های بسیاری اشاره شده است:

اول آن که مرگ و زندگی تنها از سوی الله است و جز او هیچ میراننده و زنده کننده ای وجود ندارد، دوم آن که مخلوقی چون انسان که به او قدرت نیکی و بدی کردن داده شده است، نه زندگی او بی هدف می تواند باشد نه مرگ اش. آفریدگار او را در این جا برای امتحان آفریده است. زندگی برای او مهلت امتحان است و مرگش بدان معنا است که زمان امتحان او به پایان رسیده است. سوم آن که آفریدگار به خاطر همین امتحان به هر کس فرصت عمل داده است تا آن شخص در دنیا بتواند خوبی یا بدی اش را با اعمالش نشان دهد که چگونه انسانی است. چهارم آن که این تنها آفریدگار است که فیصله خواهد کرد که عمل چه کسی خوب است و عمل چه کسی بد. تعیین معیار برای خوب و بدی اعمال کار امتحان دهندگان نیست، بلکه کار امتحان گیرنده است؛ از این رو هر کسی که می خواهد در این امتحان نمره ی قبولی بگیرد، باید در صدد دانستن این برآید که نزد امتحان گیرنده عمل نیک کدام است. نکته ی پنجم در خود مفهوم امتحان نهفته است و آن این که به هر انسانی طبق عمل او عوض داده خواهد شد، چراکه اگر سزا و جزایی در کار نباشد، امتحان گرفتن اصلاً بی معنا خواهد بود.

بصورت کل باید گفت که: در این آیه مبارکه به طاعات الهی ترغیب شده و از معصیت های الله سبحان و تعالی منع صورت گرفته است.

هدف از خلقت انسان چیست؟

آیا هدف خلقت از انسان تنها و تنها عبادت است و یا اهدافی دیگری هم دارد؟ در آیه دوم سوره مُلْك آمده است: «خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» اگر به فحوی این نظر به اندازیم؛ در خواهیم یافت که: الله تعالی مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام يك عمل بهتری دارید.

همچنان در آیه دوازدهم سوره طلاق می فرماید: «لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» هدف از آفرینش، علم انسان به قدرت الهی است.

در جمع بندی کلی به مفاهیم این آیات متبرکه بدین نتیجه می رسیم که هدف اصلی، بندگی الله تعالی است، لیکن عبادت نیازمند معرفت است که در جمله «لِتَعْلَمُوا» بیان شده است و در عبادت که همان پذیرفتن راه الهی و رها کردن راه های غیر الهی است، انسان آزمایش می شود که در فهم آن در جمله «لِيَبْلُوَكُمْ» بیان یافته است.

اگر سؤال به عمل آید که: اگر هدف از خلقت انسان عبادت بشر است، پس چرا این هدف بطور کامل تحقق نیافته است؟

جواب: همین است که الله تعالی بارها در قرآن عظیم الشان با زیبایی بیان فرموده است: که اگر می خواستیم، همه را به اجبار هدایت می کردم و به بندگی خود در می آوردم، اما خداوند بشر را آزاد آفرید، تا آگاهانه و آزادانه، عبادت کند.

مرگ چیست:

مرگ و زندگی مانند نور و تاریکی، سردی و گرمی، ضد همدیگر هستند. در زبان عربی این دو اصطلاح هر یک با متضادش معرفی و توضیح می گردد. بطور مثال در تعریف کلمه زندگی می گویند: زندگی، متضاد مرگ و زنده متضاد مرده است و جمع آن ممات و اَحیاء می باشد. (لسان العرب (1/ 774).

در تعریف مرگ گفته میشود: مرگ متضاد زندگی است. مرگ در اصل به معنای سکون است. می گویند: «كُلُّ مَا سَكَنَ فَقَدْ مَاتَ.» «هر چیز ساکنی مرده است.» بطور مثال می گویند

زمانیکه آتش کاملاً خاموش و به خاکستر مبدل شود، می‌گویند: «مَاتَتِ النَّارُ مَوْتًا» یا هنگام اتمام سردی و گرمی می‌گویند: «مات الحر و البرد». یا می‌گویند: «مَاتَتِ الْخَمْرُ» یعنی جوشش شراب و غلیان آن فروکش کرد. پس مرگ بر چیزی اطلاق می‌گردد که روح نداشته باشد. (لسان العرب (1/774).

اگر اصل مرگ سکون و بی‌حرکتی است، پس اساس زندگی باید حرکت و جست و جو باشد.

ابن منظور در لسان العرب می‌گوید: کلمه زنده، بر هر گوینده عاقلی اطلاق می‌گردد و گیاهی را زنده می‌گویند که تازه باشد و رشد کند. (لسان العرب (1/774).

زندگی انسان با دمیدن روح معنوی در جسم فیزیکی در شکم مادر، و مرگ او با جدا شدن روح از جسم و قطع پیوند میان آن‌ها، روی می‌دهد؛ به گونه‌ای که با جدایی روح از جسم و رفتن به جهانی دیگر، جسم دگرگون می‌شود. (التذكرة، قرطبی (4).

مرگ بزرگ و مرگ کوچک:

خواب همانند مرگ است به همین جهت بزرگان علم و ادب خواب را رستاخیز کوچک می‌نامند. بنابراین خواب مرگ و برخاستن از آن زندگی دوباره است. الله تعالی می‌فرماید: «وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَ يَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ» (آیه 60 سوره انعام) یعنی او کسی است که در شب شما را می‌میراند و در روز زنده می‌گرداند و میداند که در روز چه می‌کنید.

در وقت خواب، روح انسان گرفته می‌شود اگر الله تعالی بخواهد روح کسی را در خواب بگیرد، روح او را به جسم بر نمی‌گرداند؛ ولی اگر نخواهد کسی را بمیراند، روحش را دوباره به جسمش بر می‌گرداند و زندگی تازه در او می‌دمد. طوری که قرآن عظیم الشان می‌فرماید: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (آیه 42 سوره زمر). (الله است که جانها را در وقت مرگشان می‌گیرد، و نیز آن (جانی) که نمرده است (انرا) وقت خوابش (می‌گیرد)، و (جانی را) که به مرگ آن حکم قطعی کرده است نگاه می‌دارد، و آن دیگر را تا زمان معینی باقی می‌گذارد، یقیناً در این امر نشانه‌های روشن و بزرگ الهی برای کسانی است که (در قدرت الله) فکر می‌کنند.)

پروردگار با عظمت ما در این آیه بیان می‌دارد که هر روحی، مرگی از نوع خواب یا مرگ کوچک را چشیده است؛ اما آنکه با مرگ اصلی می‌میرد.

واضح است که الله تعالی روح همه مرده‌ها را (آنها که در خواب می‌میرند یا در حالت بیداری) نگاه می‌دارد؛ ولی روح کسی را که هنوز زمان مرگش فرا نرسیده است، پس از بیداری به جسمش باز می‌گرداند. (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به: (مجموع الفتاوی، ابن تیمیه (5/452)

از مرگ نمیتوان فرار کرد:

با تمام قوت و یقین کامل باید گفت که: مرگ امری حتمی و ضروری و گریز از آن ناپذیر است غیر ممکن و هیچ موجود زنده‌ای از آن مستثنی نیست.

طوری که پروردگار با عظمت ما در (آیه 88، سوره قصص) می‌فرماید: «... هَالِكًا إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (همه چیز هلاک شونده است، جز وجه (ذات) او. سلطنت و حکم از او (نافذ) است و (همگی شما) به سوی او باز گردانیده می‌شوید.)

وباز می فرماید: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ» (آیه 27، سورة رحمن) (هر آن چه که بر روی زمین است، نابود می‌گردد و تنها ذات پروردگار با عظمت و ارجمند تو می‌ماند و بس).

و باز می فرماید: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ إِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَ أَدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْعُرُورِ» (آیه 185 سورة آل عمران). (هر کسی چشونده مرگ است. و بی گمان روز قیامت پاداش‌های شما به طور کامل پرداخت خواهد شد. پس هر کس از آتش بر کنار شد و به بهشت وارد گشت، قطعاً رستگار است و زندگانی دنیا، جز مایه فریب نیست).

مرگ، پدیده واقعی برای انسان و جن است:

در صحیح بخاری از عبدالله بن عباس (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «أَعُوذُ بِعِزَّتِكَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَ الْحَيُّ وَ الْإِنْسُ يَمُوتُونَ.» (صحیح بخاری، کتاب التوحید (7383)). « به قدرت تو پناه می‌برم؛ تویی که سوای تو معبودی شایسته پرستش وجود ندارد و تویی که نمی‌میری، و انسان و جن می‌میرند. »

مرگ زمان مشخص دارد:

مرگ در زمان مشخصی می‌آید اما کسی نمی‌تواند از زمان مشخص و مقرر شده پروردگار تجاوز کند. الله تعالی اجل انسان را مقدر نموده و در لوح محفوظ ثبت کرده است و فرشتگان بزرگوار، آن را در حالیکه انسان در شکم مادر قرار دارد، می‌نویسند؛ آن هنگام نه به تأخیر می‌افتد و نه لحظه پیشی می‌گیرد. اگر کسی به هر دلیلی بمیرد، با همان اجلی خواهد مرد که در آغاز برای او مقرر گشته است. برای تأکید این امر آیات و احادیث متعددی در این بابت وجود دارد. طوریکه می‌فرماید: «وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا» (آیه 145، سورة آل عمران). (هیچ کس جز به فرمان خدا نمی‌میرد، (و این) سرنوشتی است تعیین شده).

و باز می‌فرماید: «أَيُّمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ.» (سورة نساء: 78) (هر کجا باشید، مرگ شما را در می‌یابد اگرچه در برج‌های استوار باشید). همچنان در (آیه 60، سورة واقعه) آمده است: «نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ» (ما در میان شما مرگ را مقدر ساخته ایم و هرگز مغلوب نمی‌شویم و کسی بر ما پیشی نمی‌گیرد).

در صحیح مسلم از عبدالله بن مسعود (رض) روایت شده است که: مادرمان ام حبیبه فرمود: پروردگار! تا من زنده‌ام، همسر رسول الله صلی الله علیه وسلم و پدرم ابوسفیان و برادرم معاویه را زنده نگاه دار تا از وجود آنان بهره ببرم.

رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی الله علیه وسلم در جوابش فرمود: «قَدْ سَأَلْتِ اللَّهَ لِأَجْلِ مَضْرُوبَةٍ وَ أَيَّامٍ مَعْدُودَةٍ وَ أَرْزَاقٍ مَقْسُومَةٍ لَنْ يُعْجَلَ شَيْئًا قَبْلَ جَلِّهِ أَوْ يُؤَخَّرَ شَيْئًا عَنْ جَلِّهِ وَ لَوْ كُنْتِ سَأَلْتِ اللَّهَ أَنْ يُعِيدَكَ مِنْ عَذَابِ فِي النَّارِ أَوْ عَذَابِ فِي الْقَبْرِ كَانَ خَيْرًا وَ أَفْضَلَ»

(صحیح مسلم، کتاب القدر (2663) مسند احمد (390/1، 413، 445) (زمان مرگ تعیین شده و روزهای شمرده شده و روزی تقسیم گشته را از الله تعالی خواستی. هرگز چیزی پیش و پس از فرارسیدن زمانش، روی نمی‌دهد. اگر از الله تعالی می‌خواستی که تو را از عذاب قبر و آتش دوزخ نجات دهد، خیلی بهتر بود).

لحظات و زمان مرگ برای ما معلوم نیست:

بندگان هیچ اطلاعی از فرا رسیدن زمان مرگ خود را ندارند به جز الله یگانه، زمان مردن را نمی‌داند، زمان مرگ از جمله کلیدهای پنهانی است که علم آن از حیطة قدرت الهی است. طوری که در (آیه 59، سورة أنعام) می‌فرماید:

«وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ». (کلیدهای غیب تنها نزد اوست. جز او کسی از غیب آگاهی ندارد. هر چه را که در خشکی و دریاست می‌داند. هیچ برگی از درختی نمی‌افتد مگر آنکه الله از آن آگاه است. و هیچ دانه ای در تاریکیهای زمین و هیچ تری و خشکی نیست مگر اینکه (تفصیل آن) در کتاب مبین درج است.)

امام بخاری در صحیح خود از عبدالله بن عمر (رض) روایت نموده است که: رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرمود: «مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ خَمْسٌ لَا يَعْلَمُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ، إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (آیه 34 سورة لقمان) (بی‌گمان آگاهی از زمان (برپایی قیامت) مخصوص الله است، و اوست که باران را نازل می‌کند، و آنچه را در رحم‌هاست می‌داند، و هیچ کس نمی‌داند که فردا چه به دست می‌آورد، و هیچ کس نمی‌داند که در چه سرزمینی می‌میرد، همانا خداوند علیم و خبیر است.) (صحیح بخاری، کتاب التفسیر (4627)).

امام احمد، ترمذی و برخی دیگر، از بسیاری از صحابه روایت کرده اند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «إِذَا أَرَادَ قَبْضَ رُوحِ عَبْدٍ بِأَرْضٍ، جَعَلَ لَهُ فِيهَا أَوْ قَالَ بِهَا حَاجَةً.» (هرگاه الله بخواهد روح بنده را در سرزمینی بگیرد، نیازش را در آن سرزمین قرار می‌دهد، تا برای تأمین نیازش به آنجا برود و مرگ به سراغش بیاید.) (سلسلة الأحادیث الصحيحة، آلبانی (1221)).

و در اخیر این مبحث توجه خوانندگان را به فهم عالی این حدیث جلب میدارم: در حدیث مرفوعی به روایت از حضرت عمار بن یاسر آمده است که: «كفى بالموت واعظا وكفى باليقين غنى» (یعنی موت برای وعظ و یقین برای استغنا کافی است.) (رواه الطبرانی.).

مقصود این است که مشاهده مرگ دوستان و عزیزان بزرگترین واعظی است، پس کسی که از این، متاثر نمی‌شود، متاثر شدن او از چیزی دیگر، بسیار مشکل است، و کسی که الله به او ثروت ایمان و یقین عنایت فرموده است، هیچ غنا و بی‌نیازی با او برابر نیست. ربیع بن انس فرموده است که: مرگ برای بیزاری انسان از دنیا و رغبت به سوی آخرت، کافی است.

«الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ» ﴿٣﴾

آن خدایی که هفت آسمان را به طبقاتی (منظم و هماهنگ) آفرید، در نظم خلقت پروردگار رحمان هیچ بی‌نظمی و نقصان نمی‌بینی، باز بارها به دیده عقل بنگر تا هیچ نقص و خلل هرگز در آن توانی یافت؟ (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سَبْعَ سَمَاوَاتٍ»: آسمان هفت گانه (ملاحظه شود سوره های: بقره، اسراء، مؤمنون).
 «طَبَاقًا»: جمع طَبَق، یا طَبَقَه، یکی فوق دیگری. یکی برتر از دیگری. یا اینکه همچون مُطابَقه، مصدر باب مفاعله است و به معنی موافق و مرتبط و هماهنگ و هم‌آوا با یکدیگر است.

در مفهوم طبقه به اساس فکر انسانی و شناخت ما از ماحول همان منازل تعمیرات و طبقات آن است در حالیکه این مفهوم وسیعتر و مشخصات دیگری غیر از این طبقه منازل داشته میتواند و دارد.

«طَبَاقًا»: جمع طبقه یا طَبَق و یا مصدر فعل طَابَقَ است، و منظور قرار گرفتن هفت آسمان با یک وصف مشترک و جداگانه بر روی همدیگر است.

در حدیث آمده که آسمان دوم بالای آسمان اول و سوم بالای دوم همین طور هفت آسمان بالای یکدیگرند و از هر يك آسمان به آسمان دیگر مسافه پنجد سال است در نصوص تصریح کرده نشده که چیز نیلگونیکه در بالا بنظر می آید همان آسمان باشد امکان دارد که هر هفت آسمان فوق آن نیلگون باشد و این چیز نیلگونی مثل آسمان کار سقف گیری آسمان میدهد.

«الرَّحْمَنُ»: استفاده از وصف رحمن به جای لفظ «الله» در این آیه دلالت بر این دارد که خلقت هر چیز از منبع مهر و رحمت فراوان خداوند حاصل می‌شود و در هر کدام حکمتی دقیق و هدفی بزرگ نهفته است. همچنین استفاده از لفظ «فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ» به جای ضمیر «فِيهِنَّ» دلالت بر شرافت و قدرت عظیم الله متعال در خلقت دارد.

«تَفَوُّتٍ»: اختلاف و عدم تناسب. «تَفَاوُتٍ»: عیب و نقص. خلل و رخنه. ناسازگاری و ناخوانی. نظم و نظام شگفت‌انگیز بر الکترون، پروتون، اتم، زمین، منظومه شمسی، منظومه‌های دیگر، کهکشان راه شیری، کهکشان‌های دیگر، و... حاکم است، و همه جا قانون است و حساب، و همه جا نظم است و برنامه... هرچه انسان در جهان آفرینش دقت کند کمترین خلل و ناموزونی در آن نمی بیند. «فَطُورٍ»: شکاف‌ها یا خلل و نابسامانی. «فَطُورٍ»: جمع فَطْر، درز و شکاف. مراد خلل و رخنه است.

«ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ» (۴)

باز دوباره به چشم بصیرت دقت کن (خواهی دید که) چشم در حالیکه خسته و ناتوان است به سویت باز می‌گردد. (۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

ارجع البصر: چشم بگردان، چشم را برگردان، خوب بنگر. «كَرَّتَيْنِ»: دو بار. در اینجا تثنیه برای کثرت است. یعنی بارها و بارها، فروان.

مفسر قرطبی در تفسیر کلمه «كَرَّتَيْنِ» می‌فرماید: یکی بعد از دیگری و پشت سر هم بنگر. باز دید و نظرت بدون این که عیب و خللی را مشاهده کرده باشد، خسته و سرافکنده و ناامید به سویت برمی‌گردد. از این رو دستور دوباره نگاه کردن را داده است که انسان در اولین مشاهده عیب چیزی را نمی‌یابد، مگر این که باری دیگر آن را بنگرد. منظور از (کر تین) تکثیر است، به دلیل فرموده‌ی الله سبحان و تعالی که می‌فرماید: يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ، و این دلیل بر کثرت نظر و نگاه کردن است. (تفسیر قرطبی ۲۰۹/۱۸).

«يَنْقَلِبُ»: باز می‌گردد. بر می‌گردد. «خَاسِئًا»: خوار و ذلیل سرافکنده، سرگشته، حیران، از نیافتن خلل و نابسامانی.

« وَ هُوَ حَسِيرٌ »: او از کثرت مراجعت خسته و مانده است. هدف اینکه انسان هر اندازه بنگرد خلل و رخنه پیدا نمی کند، و هر بار که به تحقیق بپردازد و بر معلومات خود بیفزاید، دچار سرگشتگی و حیرت بیشتر می گردد.

امام فخر رازی در تفسیر خویش می نویسد: یعنی اگر تو دقت و نگاهت را تکرار کنی، چشمانت مطلب مورد نظرت یعنی وجود خلل و عیب و نقص را ندیده و چیزی را در اختیارات قرار نمی دهد، بلکه خسته و درمانده برمی گردد و با وجود خستگی و درماندگی مقصود را نیافته است. (تفسیر کبیر ۵۸/۳).

ومفسر امام قرطبی فرموده است: یعنی نگاهت را در آسمان بگردان و چندین بار آنها را بازدید، بررسی، تخمین، و ملاحظه کن.

«وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ» (۵)

همانا ما آسمان دنیا را با چراغ هایی (ستاره ها) زینت دادیم و آنها (ستاره ها) را وسیله تیرباران کردن شیطان ها آماده کردیم، و برای آنان [در آخرت] آتشی افروخته، آماده کرده ایم. (5)

قبل از همه باید گفت که: شیطان دشمن قسم خورده انسان است و بر هر شخصی واجب است در هر حالتی که باشد، خود را از ترس و خوف ابلیس دور نگه دارد.

تشریح لغات و اصطلاحات:

« زینا »: آراستیم، زینت دادیم. «السَّمَاءُ الدُّنْيَا»: آسمان نزدیکتر به ما که آسمان اول باشد. «بِمَصَابِيحَ»: جمع مصباح: چراغ ها و در این جا منظور ستارگان آسمان است که همچون چراغی در شب روشن و نمایان می گردند. «مصباح» از «صبح»، وسیله است که شب را همانند صبح، روشن کند، مانند چراغ.

«رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ»: وسیله طرد شیاطین با پرتاب شهاب از ستارگان بر آنها. «رُجُومًا»: جمع رَجْم، مصدر است و به معنی اسم مفعول، یعنی چیزی که همچون سنگ انداخته می شود. اشاره به شهابها است که باقیمانده ستارگانی است که طی حوادثی متلاشی شده اند و از یک سوی آسمان به سوی دیگر پرتاب می شوند (ملاحظه شود سوره حجر و سوره صافات). این مطلب با زینت بودن ستارگان که شرط آن بقای اصل آنهاست تناسب دارد. «اعتدنا»: آماده ساختیم. «السَّعِيرِ»: آتش فروزان، سوزان یعنی آتش برافروخته که عذاب شیاطین و کافران در دوزخ است.

تفسیر:

«وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ»: لام برای قسم است و «قد» معنی تحقیق می دهد. پس معنی آیه چنین است: هر آینه آسمان دنیا را به وسیله ستارگان درخشان و فروزان آراسته ایم؛ یعنی آسمان اول که به زمین نزدیکتر است.

مفسران در تفسیر این آیه مبارکه می نویسند: از این جهت ستارگان به چراغ موسوم شده اند که در شب مانند چراغ پرتوافشانی می کنند.

«بِمَصَابِيحَ» (با چراغ های عظیم الشانی) در آیه مبارکه کلمه مصابیح به صورت نکره به کار رفته است و از نکره بودن آن عظیم الشان بودن این چراغ ها به خودی خود به دست می آید. مفهوم این مقطع از آیه آن است که این هستی را ما تاریک و ویران نیافریده ایم،

بلکه آن را به وسیله ی ستاره ها خوب آراسته کرده ایم که با مشاهده ی درخشش و شکوه آن ها در تاریکی شب ها انسان مات و مبهوت می ماند.

«وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ» و در آن فایده‌ای دیگر نیز قرار داده‌ایم که عبارت است از رجم شیاطین، شیاطینی که دشمن شما بوده و به استراق سمع می‌پردازند.

مفسرخازن فرموده است: اگر گفته شود: چگونه ستارگان موجب زینت آسمان و رجم شیاطین می‌شوند، در صورتی که زینت بودنش مقتضی بقا و رجم بودنش مقتضی زوال است. پس این دو حالت چگونه با هم جمع می‌شوند؟ در جواب گفته می‌شود: منظور این نیست که جرم آنها پرتاب می‌شود، بلکه امکان دارد شعله‌هایی از آنها جدا شود و در قالب سنگ‌های شهاب برای رجم شیاطین پرتاب شوند، همچنان‌که شعله‌ای از آتش را می‌گیرند و آتش به حال خود می‌ماند (تفسیرخازن ۱۲۵/۴). همچنان باید گفت که آیه: «إِلَّا مَنْ خَطَفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ - 10 صافات» (مگر شیطانی (به آسمان بالا رود و) به سرعت خبری را بریاید که شهاب و شراره‌ای نافذ او را دنبال (و نابود) کند.) آن را تأیید می‌کند. بنابراین خود ستارگان در رجم به کار نمی‌روند، بلکه شهاب فروزان آنها در رجم به کار می‌رود.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن در ذیل آیه مبارکه: «وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ» (و آن ها را مایه ی طرد شیاطین قرار دادیم.) می نویسد: این بدان معنا نیست که شیطان ها به وسیله ستاره ها زده می شوند و به این معناهم نیست که شهاب های نورانی تنها برای زدن شیطان ها به کار می روند، بلکه بدان معناست که شهاب های نورانی و نفوذکننده ی بی حد و حسابی که از ستاره ها بیرون می آیند و با سرعت بسیار بالایی در هستی در حال گردش اند و بسیاری از آن ها همواره بر زمین هم فرو می افتند، مانع از آن اند که شیاطین زمین به عالم بالا نفوذ کنند. اگر آن ها برای رسیدن به عالم بالا تلاش هم بکنند، این شهاب ها آنها را طرد می کنند. ضرورت این ارشاد بدان دلیل پیش آمد که عرب ها درباره ی کاهنان چنین گمان می کردند و خود آنان نیز مدعی همین امر بودند که شیطان ها تابع آنان هستند یا با آنان در ارتباط اند و آنان به وسیله ی همین شیاطین است که از اخبار غیب و پنهان مطلع می شوند و می توانند سرنوشت مردم را درست پیش بینی کنند و به آنان بگویند. برای همین ادعا در جاهای متعددی از قرآن کریم فرموده شده است، به هیچ وجه امکان آن وجود ندارد که شیطان ها به عالم بالا نفوذ پیدا کنند و به اخبار غیب دست بیابند.

«وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ (۵)»: بعد از سوزاندن به وسیله‌ی سنگ‌های شهاب در دنیا، برای شیاطین در آخرت عذاب مستمر و آتش فروزان آماده کرده‌ایم. یعنی در دنیا بر آنها شهاب انداخته میشود و در آخرت برای آنها آتش دوزخ تیار است.

خواننده محترم!

طوریکه ملاحظه می‌داریم ؛ در آیه فوق سه تعبیر در مورد ستارگان آسمان به عمل آمده است:

اول: مصباح و چراغ؛

دوم: زینت و جلوه؛

سوم: رجم شیاطین.

همچنان طوریکه یادآور شدیم در آیه مبارکه ستارگان بمثابه زینت و آرایشی برای آسمان دنیا معرفی شده است.

هكذا هدف از خلقت ستارگان بنابر آیات قرآنی سه چیز است: زینت آسمان، راهنمای مسافران و رجم کننده شیاطین.

همچنان در (آیه 97 سوره انعام) بعد از اینکه به نعمت وجود ستارگان اشاره بعمل آورده می فرماید: «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ» (و الله آن ذاتی است که برای شما ستاره ها را آفرید، تا به وسیله آن در تاریکی های خشکی و تاریکی های بحر، راه یاب شوید).

در روایتی أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عکابة الدوسی می فرماید: «خداوند متعال ستارگان را برای سه حکمت آفرید:

1 - زینتی برای آسمان.

2 - رماننده (راندن) برای شیاطین.

3 - نشانه هایی که به وسیله آن ها در بر (خشکی) و بحر راهیابی می شود».

(قابل تذکر است که شما می توانید مبحث استراق سمع را در سوره جن به تفصیل مطالعه فرمایید).

یادداشت کوتاه:

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عکابة الدوسی (61 هجری 118 هجری، 680 - 736 میلادی) یکی از معروفترین علماء عصر خویش بود که در زبان شناسی، تاریخ عرب نسب شناسی، در علم حدیث، در شعر، تفسیر نبوغ بینظیری داشت. او در شهر بصره زندگی می کرد نابینا بود.

امام احمد بن حنبل در باره شخصیت و بخصوص حافظه قوی اش می فرماید: «او با حافظه ترین اهل بصره بود و چیزی نمی شنید مگر اینکه آن را حفظ می کرد، من یک بار صحیفه جابر را برای او خواندم و او آنرا در حفظ خویش گرفت.» حافظه او در طول تاریخ بین علماء بحیث ضرب المثل استفاده می شد. متأسفانه او به مرض طاعون در عراق در گذشت. الله تعالی او را غریق رحمتش کند. و جنت فردوس نصیب اش گردد.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (6 الی 15) در باره موضوعاتی جزا دادن و مجازات کردن کافران نافرمان، بشارت به مؤمنان، به بحث گرفته شده است.

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَيَسُوءُ الْمَصِيرُ» ﴿٦﴾

و برای کسانی که به پروردگارشان کافر شدند، عذاب دوزخ است و بد بازگشتگاه است. (6)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَسُوءُ الْمَصِيرُ»: چه بد فرجامی است! چه بد سرنوشتی است. و نباید فراموش کرد که: کافران عاقبتی بد در پیش دارند. که همانا «جَهَنَّمَ» است.

«صِيرُ» بازگشتن، رجوع، انتقال، تحوّل، رسیدن، گردیدن، «مصیر» بازگشت، مکان بازگشت، بازگشتگاه. (ترجمان القرآن جر جانی صفحه 89).

«إِذَا أُلْفُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهيقًا وَهِيَ تَفُورُ» ﴿٧﴾

هنگامی که در آن افکنده شوند از آن در حالی که در جوش و فوران است، صدایی هولناک و دلخراش می شنوند. (7)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَلْقُوا فِيهَا»: از «القاء» به معنای پرتاب شدن بدون اختیار است. در جهنم انداخته شوند همان‌گونه که هیزم در آتش انداخته شود. «لَهَا»: (لجهنم): در اصل صفت و در اینجا به خاطر تقدّم، حال برای «شهيقا» می‌باشد.

«شَهِيْقًا»: «شَهِيْقٌ» به زشت‌ترین و ناخوشایندترین صداها، مانند آواز خر. و یا اینکه «شهيق»: صدای فطیعی بد و ناخوش‌ایند است که از درون و جوف انسان خارج می‌شود با نفس کشیدن، زجاج می‌فرماید: زفير و شهيق از صدای انسانهای غمگین است. (قلموس قرآن).

«سَمِعُوا لَهَا شَهِيْقًا»: صدای ناهنجار و گوش‌خراشی همانند صدای عرعر الاغ از جهنم می‌شنوند که از شدت اشتعال و جوشش آن برخیزد. (در التسهيل آمده است که: شهيق ناهنجارترین صوت الاغ است. و منظور صدایی است که از شدت عصیان از جهنم شنیده می‌شود. التسهيل ۱۳۴/۴).

حضرت ابن عباس (رض) می‌فرماید: «شهيق» صدایی است که در موقع انداختن کفار در جهنم از آن شنیده می‌شود، همچون آواز خر است آن‌گاه که از دیدن جو دم بر می‌آورد و نفس نفس می‌زند و سپس عرعر تندی می‌کشد که همه کس از شنیدن آن بر خود می‌لرزند. «و آن برمی‌جوشد» یعنی: دوزخ بر دوزخیان همچون جوشیدن دیگ برمی‌جوشد. (تفسیر قرطبی ۲۱۱/۱۸).

(ناگفته نباید گذاشت که: صدای ناخوشایند «شَهِيْقٌ» از خود دوزخ است، «لَهَا شَهِيْقًا» و اهل دوزخ نیز شهيق دارند، طوری‌که در (آیه 106 سوره هود) آمده است: «أَمَّا الَّذِينَ شَفُّوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهِيْقٌ». (اما آن کسانی که بد بخت شده‌اند، پس در آتش‌اند و در آنجا) ناله (زار) و خروشی (سخت) دارند زفير: زفير به درون کشیدن نفس است با صوت توأم با اندوه. اصل آن، به معنی سختی است.

«وَ هِيَ فُورٌ (۷)»: و از شدت بغض و کین و از شدت زبانه‌های آتشی که از آن برمی‌خیز بسان دیگ آنها را می‌جوشاند و غلیان می‌کند. مجاهد فرموده است: همان‌طور که دانه‌های اندک در آب فراوان به جوشش درمی‌آید، آنها نیز بالا و پایین می‌آیند.

«تَكَادُ تَمَيِّرُ مِنَ الْغَيْظِ كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ» (۸)
نزدیک است (دوزخ) از شدت غضب پاره پاره شود هر زمان یک گروهی در آن انداخته می‌شوند، نگهبانان دوزخ از آنها می‌پرسند: «مگر بیم‌دهنده الهی به سوی شما نیامد؟! (8)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَكَادُ تَمَيِّرُ»: نزدیک است از هم شکافته و پاره پاره شود. کمی مانده است که بترکد. «مِنَ الْغَيْظِ»: بر اثر خشم. (در آنوقت آواز دوزخ نهایت کریه و خوفناک می‌باشد و به سبب جوش و اشتعال انتهائی چنان معلوم خواهد شد که گویا از غیظ و غضب نزدیک است بکشد (اعاذنا الله منها بلطفه و کرمه).

«فَوْجٌ»: جماعت و گروهی، در اینجا منظور کافران است. «خَزَنَتُهَا»: فرشتگان نگهبان جهنم که شامل ملک و همکارانش می‌باشند. «خَزَنَتُهَا»: فرشتگان نگهبان جهنم که شامل ملک و همکارانش می‌باشند. «أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ»: آیا بیم‌دهنده بسوی شما نیامده بود؟ مفسران فرموده‌اند: (این سؤال بر درد و الم آنان می‌افزاید و حسرت اندوه و عذاب آنان را بیشتر می‌کند.) (تفسیر صفوة التفاسیر).

خواننده محترم! باید گفت که: عذاب الهی بعد از اتمام حجت است. نباید فراموش نماید هر شخصیکه به سن شصت سالگی برسد، حجت خداوند بر او تمام شده است: حضرت ابوهریره (رضی الله عنه) می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه وسلم فرموده است: «الله متعال برای شخصی که اجلش را به اندازه به تأخیر بیندازد که به شصت سالگی برسد، هیچ عذری باقی نگذاشته است». (صحیح البخاری: 6419)

قابل تذکر است که الله تعالی هیچ قومی را هلاک نمی کند مگر آن که دعوتگرانی را به سوی شان بفرستد تا بازدارنده از فساد و تمام کننده حجت بر آنان باشد: «لِنَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» (سورة النساء: 165).

مفسر تفسیر تفهیم القرآن در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: این مطلب بارها در قرآن مودر تاکید قرار گرفته است که امتحانی که انسان برای آن به دنیا فرستاده شده است این گونه به عمل نمی آید که او به طور کامل بی خبر نگه داشته و آزموده شود که آیا او خودش می تواند راه راست را پیدا کند یا خیر، بلکه الله سبحان و تعالی برای رهنمایی او به سوی راه راست بهترین تدبیر ممکن را برگزیده است و آن تدبیر این که پیامبرانی فرستاده شدند و کتاب ها فرو فرستاده شد. اینک از انسان این امتحان به عمل می آید که آیا او به پیامبران و کتاب هایی که آنان به همراه خود آورده اند ایمان آورده راه راست را بر می گزیند یا آن که از آن ها رویگردانی نموده به دنبال خواسته ها و اوهام و افکار و اندیشه های خودش می رود. این گونه نبوت در اصل حجت خدا بر بشریت است و آینده او به طور کامل به پذیرفتن و نپذیرفتن آن بستگی دارد. پس از آمدن پیامبران هیچ کسی نمی تواند این عذر را بیاورد که از حقیقت آگاه نبوده است و او را در تاریکی و بی خبری نگه داشته و در امتحان بزرگی انداخته اند و اینک بدون آن که کوتاهی و گناهی کرده باشد مجازات می شود.

یک مباحثه کوتاه دوزخیان با شیطان:

قبل از همه باید گفت آنچه از کسانی که گمراه می شوند و شیطان بر آنها تسلط می یابد، کسانی هستند که اهل اخلاص نیستند، و از جمله کسانی اند که از شیطان پیروی کرده اند، چنانکه می فرماید: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ» (آیه 42 سوره حجر) (همانا برای تو بر بندگان (برگزیده) من تسلطی نیست، مگر از گمراهانی که تو را پیروی کنند.) در جمله «تو را بر بندگان من تسلطی نیست» هدف اساسی از بندگان در آیه مبارکه «همانا بندگان بااخلاص خداوند هستند»

ولی کسانی از گمراهان که از تو پیروی کنند، مطابعت شان به سرحدی می رسد که در نتیجه زمام امور خویش را به دست شیطان می سپارند و شیطان هم آنان را به وادی های گمراهی و سرانجام به دوزخ میرسانند.

پس گفته می توانیم شیطان بر بندگان سلطه دارد که به کفر او راضی هستند و با طیب خاطر از وی پیروی می کنند. طوریکه در (آیه 100، سوره نحل) می فرماید: «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ» یعنی: تنها تسلط شیطان بر کسانی است که او را به دوستی می گیرند (یعنی: از او در وسوسه هایش اطاعت کرده و خداوند را نافرمانی می کنند) و به واسطه او شرک می ورزند.

شیطان روز قیامت خطاب به پیروان خود که آنان را گمراه کرده و به نابودی کشانده است، می گوید: «وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلْمُزُونِي وَلَوْ مَوْأَ أَنْفُسِكُمْ» (سورة ابراهیم 22). یعنی: و من بر شما تسلطی نداشتم (و کاری نکردم) جز این

که شما را دعوت (به گناه و گمراهی) نمودم و شما هم (فریب و سوسه مرا خوردید) و دعوتم را پذیرفتید، بنابراین، مرا سرزنش نکنید؛ خود را سرزنش کنید.

این آیه نشانگر آنست که خداوند متعال قدرت و توانی را به شیطان نداده است که با اجبار و اکراه مردم را به کفر و گمراهی بکشاند، زیرا کسانی که مخلص باشند یعنی عبادتهای خویش را خالصانه برای الله متعال قرار دهند و تنها برای رضای او زندگی کنند و کسانی که از شیطان پیروی نکنند (یعنی از محرمات و قبیحات که شریعت آنها را نهی کرده ولی شیطان انسان را به سوی آنها دعوت می کند، پرهیز و دوری می کنند) چنین کسانی جز وسوسه از جانب شیطان مورد تهاجم واقع نمی شوند، یعنی تنها کاری که از دست شیطان ساخته است، وسوسه و زینت دادن گناهان است، ولی انسانهای مخلص و صالح به این وسوسه ها جواب رد می دهند و شیطان را مایوس می گردانند از اینکه ایمانشان را به کفر مبدل گردانند و جزو گمراهان شوند، پس مراد از «گمراهان» یعنی کسانی که ایمانشان را به کفر و شرک مبدل گردانند، ولی انسانهای مخلص ایمان خود را نگه می دارند، زیرا آنها از شیطان و وسوسه های او پیروی نمی کنند، از اینرو خداوند نیز آنها را حمایت می کند و بر ایمان می میرند.

در نتیجه باید گفت: شیاطین بر انسانهای مؤمن و مخلص و صالح تسلطی ندارند که بخواهند آنها را به کفر و گمراهی بکشانند، زیرا الله تعالی آنها را به سبب بندگی کردن و عبادت خالصانه پروردگار و اطاعتشان از دستورات او یاری نموده و از شر شیطان در امان نگاه داشته است. و انسان مؤمن آنکسی است که به اسلام و قرآن و رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم و روز رستاخیز ایمان آورده و انسان مخلص کسی است که تنها رضای الله تعالی را مد نظر دارد و بخاطر او زندگی میکند و بخاطر او می خوابد و بخاطر او می میرد، و از ریاء بدور هستند: «قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (سوره انعام 162)؛ بگو: «نماز و تمام عبادات من، و زندگی و مرگ من، همه برای خداوند پروردگار جهانیان است. یعنی: خاص و خالص برای اوست. یگانه راه حاصل نمودن اخلاص اصلاح نیت است، و هرگاه نیت خود را درست نماییم و همیشه در نیت ما رضای خدای عزوجل نهفته باشد، و مخلوقات را در هنگام برنامه ریزی امور اخروی از نظر دور داریم اخلاص حاصل میگردد. اخلاص انجام دادن هر عبادت فیصد بخاطر رضای الله جل جلاله میباشد. کسانی که تمامی امورشان را بخاطر رضای الله جل جلاله انجام میدهند درحقیقت بنده گان مخلص الله جل جلاله میباشند. و انسان صالح کسی است که از اوامر الله و رسولش اطاعات کرده و از گناهان دوری می کند. چنین انسانی با این صفات است که شیطان بر او تسلطی ندارد تا بخواهد او را به دایره کفر و شرک و ضلالت سوق دهد، بجز اینکه وی را وسوسه کرده و گناهان را برایش می آراید تا وی را به آنها داخل گرداند ولی او وسوسه شیطان را با یاد الله رد می کند و اگر در دام گناه هم بیافتد زود توبه می کند و دیگر سراغ آن نمی رود تا اینکه سرانجام با ایمان و عمل صالح از دنیا می رود.

نهایتاً وبه اصطلاح در یک کلام باید گفت: الله تعالی شیاطین را بر انسانی با ایمان و با اخلاص که توکلشان به خداست، مسلط نکرده است و خداوند هرگز شیطان را بر بندگان خود مسلط نمی کند تا اینکه بنده خود به وسیله شرک و پیروی از شیطان در انجام گناهان و حرامها و کفر در تسلط وی را بر خود نگشاید، آنگاه از جانب خداوند بر او مسلط می

شود و در نتیجه شیطان آنها را به سوی ارتکاب گناهان کشانده و به طرف جهنم سوق می دهد.

«قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ» (۹)

می گویند: بلی! چرا بیم دهنده نزد ما آمد ولی ما (دعوت او را) انکار کردیم و گفتیم: الله چیزی را نازل نکرده است. جز این نیست که شما در گمراهی بس بزرگ هستید. (9)
تشریح لغات واصطلاحات:

«ضلال کبیر»: گمراهی عظیم. «ضال» با توجه به معنای لغوی و کاربرد آن در شماری از آیات قرآن، به کسی گفته می شود که به هدایت آسمانی راه ندارد و این هدایت آسمانی اعم از آگاهی از اسرار غیب یا بهره مندی از وحی الهی است. «ضلال» به هر نوع انحرافی اطلاق می گردد فرق نمی کند که این گمراهی از راه راست چه به صورت عمدی باشد و چه سهوی، کم باشد و یا هم زیاد.
خواننده محترم!

در آیه متبرکه که الله تعالی ما انسانها را از اعترافات کافران در روز قیامت چنین آگاه می نماید: این اعتراف کافران را که در بدو آیه مبارکه بدان اشاره شد آمده است: «بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا»، کافران سر انجام به سرافکندگی خویش اعتراف و اقرار می نمایند که: بلی انبیاء نزد ما آمدند «فَكَذَّبْنَا» ولی ما آنها را نه تنها تکذیب کردیم بلکه به اهانت شخص خودشان و پیغام الله جل جلاله را که برای ما ابلاغ می نمودند پرداختیم، آنها را نه تنها انکار بلکه انبیاء را نیز به باد تمسخر می گرفتیم. عقل واقعی آن است که انسان حق را بشنود، آنها بپذیرد و پیروی کند تا از قهر الهی خود را نجات دهد.

دوهمین مبحث که در آیه فوق مورد بحث قرار گرفته همانا اعتراف کافران که در جمله: «لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ» به عدم تعقل و عدم استماع شان به کلام حق که برای شان بیان می شد.

وسومین اعتراف کافران در آیه متبرکه همانا اقرار به گنهکار بودن شان است که از جمله «فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ» به وضاحت معلوم می شود.

مفسر فخر رازی می فرماید: بدین وسیله آنها به عدالت خدا اعتراف و اقرار می کنند که الله با اعزاز پیامبران گرامی راه دلیل تراشی آنان را بسته است. اما آنها پیامبران را تکذیب کرده و گفتند: خدا چیزی را نازل نکرده است. (تفسیر رازی ۶۴/۳۰).

نباید فراموش کرد که: روحیه لجاجت به جایی می رسد که گمراهان، به پیامبران الهی نسبت گمراهی می دهند، آنها گمراهی بزرگ! «إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ».

همچنان قابل یاد آوری است که اعتراف به گناه در دنیا ممکن است سبب عفو برای انسان شود، ولی نباید فراموش کرد که: اعتراف به گناه در آخرت هیچ فایده به حال انسان نمی رساند.

کافران باید بدانند که در روز قیامت: هم محکوم به شکنجه و عذاب جسمی می شوند: «اصحاب السعیر»، و هم محکوم به شکنجه به عذاب روحی. «سحقا» می شوند و در نهایت از رحمت الهی دور و محروم می گردد.

کافران به گناه خویش معترف اند:

در (آیه 31، سوره سبأ) آمده است: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَ لَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضَعُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْ لَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ» (و کسانی که کافر شدند گفتند: ما نه به این قرآن و نه به آن (کتابی) که پیش از آن بوده است، هرگز ایمان نخواهیم آورد. (و تعجب می کنی) اگر ببینی وقتی که ستمگران (مشرك) در پیشگاه پروردگارشان بازداشت شده‌اند در حالی که بعضی با بعضی دیگر جدل و گفتگو می‌کنند (و گناه خود را به گردن یکدیگر می‌اندازند). کسانی که ضعیف نگاه داشته شده‌اند (زیر دستان) به مستکبران می‌گویند: اگر شما نبودید، حتماً ما مؤمن بودیم).

همچنان در (آیه 32، سوره سبأ) می‌افزاید: «قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعُوا أ نَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَى بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ» (اما کسانی که استکبار ورزیدند به مستضعفان گویند: آیا ما شما را از هدایتی که به سراغتان آمد باز داشتیم؟ بلکه شما خود گناهکار بودید).

همچنان در (آیات 42 الی 47، سوره مدثر) می‌خوانیم: «مَا سَأَلَكُمْ فِي سَقَرٍ، قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ، وَ لَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ، وَ كُنَّا نَحْوُضُ مَعَ الْخَائِضِينَ، وَ كُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ، حَتَّى آتَانَا الْيَقِينَ». (چه چیز شما را روانه دوزخ کرد. گویند: ما از نمازگزاران نبودیم. و افراد مسکین را اطعام نمی‌دادیم و با اهل باطل در سخنان باطل فرو می‌رفتیم. و پیوسته روز جزا را تکذیب می‌کردیم تا آنکه مرگ به سراغ ما آمد).

هكذا در (آیه 37، سوره اعراف) می‌فرماید: «فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ أُولَئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيبُهُمْ مِنَ الْكِتَابِ حَتَّى إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ قَالُوا أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَ شَهِدُوا عَلَى أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ» (پس کیست ستمگارت از کسی که بر خداوند دروغ بندد، یا آیات او را تکذیب کند؟ آنان بهره خود را از (دنیا به مقداری که در) کتاب (الهی که برای آنان نوشته شده) خواهند برد، تا آنکه چون فرستادگان ما برای گرفتن جانشان به سراغ آنان آیند گویند: کجاست آنچه (و آنکه) به جای خداوند می‌خواندید؟ گویند: همه از دید ما ناپدید و نابود شدند. و آنان علیه خود شهادت می‌دهند که کافر بوده‌اند).

«وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ» ﴿١٠﴾

و می‌گویند اگر ما گوش شنوا داشتیم، و یا تعقل می‌کردیم در میان دوزخیان قرار نمی‌گرفتیم. (10)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ»: اگر در دنیا، سخن مندرین را حقیقت‌جویانه گوش می‌دادیم و می‌پذیرفتیم.
«نَعْقِلُ»: عاقلانه می‌اندیشیدیم.

تفسیر:

«وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ» «و گویند: اگر ما گوش فرا داده بودیم، یا اندیشیده و درک کرده بودیم». یعنی اگر ما همچون یک جوینده ی حق و حقیقت به گفته های پیامبران توجه می‌کردیم، یا از عقل خویش استفاده نموده سعی می‌کردیم آنچه را به ما عرضه می‌شود درک کنیم و بفهمیم. در این جا شنیدن از درک کردن مقدمتر آمده است. دلیل آن این است که شرط اول کسب هدایت شنیدن تعلیمات پیامبر و در صورت مکتوب بودن آن خواندن آن به سان یک جوینده ی حق و حقیقت است. تفکر و جستجو در آن و تلاش برای درک

و فهم حقیقت در درجه ی بعد از آن قرار دارد. انسان تنها با تکیه بر عقل خود و بدون استفاده از رهنمودهای پیامبران نمی تواند به حق و حقیقت برسد. (تفسیر تفهیم القرآن).
«السَّعِير»: این کلمه در اصل به معنای فروخته شدن چیزی و بالا آمدن آن است. بدین جهت به آتشی که زبانه می کشد و بالا می آید، «سعیر» گفته می شود. (ملاحظه شود سورة: حج و سورة لقمان) همچنان «سعیر» گاهی در توصیف آتش دوزخ بکار رفته است. کلمه «سعیر»، شانزده بار و کلمه «سُعْرَتٌ» یک بار در قرآن عظیم الشان آمده است. اصحاب سعیر: دوزخیان، جهنمیان. (از فحوی آیه مبارکه این واقعیت بیان می شود که: کفار در روز قیامت هم شکنجه جسمی می شوند: «اصحاب السعیر»، هم شکنجه روحی که همانا «سُحْقًا»: دور شدن از رحمت الهی

«فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ» (۱۱)

اینجاست که به گناه خود اعتراف می کنند. پس لعنت باد دوزخیان را (11)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَسُحْقًا»: از رحمت و بخشش دور باد. «سُحْقًا»: دور شدن از رحمت الهی.

تفسیر:

«فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ» به گناه و جرم خویش و تکذیب پیامبران اقرار کردند یعنی خودشان اقرار و اعتراف کردند که بیشک ما مجرم و گنهگار هستیم و بیگناه در دوزخ انداخته نشده ایم، ولی باید گفت که این اقرار و اعتراف بیوقت برای شان سودی و فایده ای نمی رساند.

«فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ (۱۱)»: پس نابود باد اهل آتش! مفسر ابن کثیر در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: به سرزنش و ملامتی خویش روی آورده و پشیمان می شوند اما پشیمانی دیگر سودی ندارد. (مختصر ۵۲۸/۳). جمله ی دعایی می باشد؛ یعنی الله آنها را از رحمت خود دور فرماید و آنها را نابود کند!

در ضمن قابل یادمانی است که: کفار در روز قیامت هم شکنجه جسمی می شوند: «اصحاب السعیر»، هم شکنجه روحی. «سحقا» (که همانا دور بودن از رحمت الهی است). باید یادآور شد که: رحمت الهی بینهایت وسیع و گسترده است، که شامل حال همه بشریت و سایر مخلوقات می گردد. «و رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» (اعراف، 156). (رحمت همه چیز را فرا گرفته است.)

ولی هستند تعداد از انسانها که به جای شکر و سپاس در برابر نعمت های الهی متاسفانه با ارتکاب گناهی خود را از دایره رحمت الهی دور می سازند. ناگفته نباید گذاشت که: دوری از رحمت الهی دارای درجاتی است یعنی به شدت گناهی که از انسان سر می زند بستگی دارد. هرچه گناه انسان بیشتر و سنگین تر باشد، دوری از لطف و رحمت حق بیشتر خواهد بود.

ملاحظه می داریم که در این سه آیه متذکره ؛ به سه اعتراف کافران در قیامت اشاره بعمل آمده است.

- 1 - اعتراف به آمدن انبیا و تکذیب آنان. «بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا - 9»
- 2 - اعتراف به عدم تعقل و استماع سخن حق. «لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ - 10»
- 3 - اعتراف به ارتکاب گناه. «فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ - 11»

در آیه 26 سوره فصلت می‌خوانیم که مخالفان می‌گفتند: «لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ» به این قرآن گوش فرانهید ولی در آن روز خواهند گفت: ای کاش گوش می‌دادیم! «لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ». **کسانیکه از لطف و رحمت الهی محروم اند عبارتند از:**

اول: کافران: اشخاصیکه با دیدن آیات روشن الهی، و روشن شدن حق، باز هم دست از لجابت بر نمی‌دارند و آیات الهی را انکار می‌کنند، طوریکه قرآن عظیم الشان در (آیه 137 سوره نساء) می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أَدَّوْا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرْ لَهُمْ وَ لَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا» (کسانی که ایمان آوردند، سپس کافر شدند، باز هم ایمان آوردند، و دیگر بار کافر شدند، سپس بر کفر خود افزودند، خدا هرگز آنها را نخواهد بخشید و آنها را به راه (راست) هدایت نخواهد کرد.

و باز در (آیه 104 سوره نحل) می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيَهُمُ اللَّهُ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (به یقین، کسانی که به آیات الهی ایمان نمی‌آورند، خدا آنها را هدایت نمی‌کند و برای آنان عذاب دردناکی است.

دوهم: مشرکین: قرآن عظیم الشان در (آیه 48، سوره نساء) می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا» (خداوند (هرگز) شرک را نمی‌بخشد! و پایین‌تر از آن را برای هر کس (بخواد و شایسته بدانند) می‌بخشد. و آن کسی که برای خدا، شریکی قرار دهد، گناه بزرگی مرتکب شده است.

سوم: منافقین: الله تعالی در (آیه 68 سوره توبه) می‌فرماید: «وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْمُنَافِقَاتِ وَ الْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَ لَعْنَهُمُ اللَّهُ وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ» (خداوند به مردان و زنان منافق و کفار، وعده آتش دوزخ داده جاودانه در آن خواهند ماند (همان برای آنها کافی است!) و خدا آنها را از رحمت خود دور ساخته و عذاب همیشگی برای آنها است.)

چهارم: مستکبران: طوریکه پروردگار با عظمت ما می‌فرماید: «وَ أَمَّا الَّذِينَ اسْتَنكَفُوا وَ اسْتَكْبَرُوا فَيَعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا» (سوره نساء، 173). (و آنها را که ابا کردند و تکبر ورزیدند، مجازات دردناکی خواهد کرد.) (کبر عبارت از آن حالتی که انسان خود را بالاتر از دیگری ببیند و اعتقاد برتری خود را بر غیر داشته باشد. و یا اینکه تکبر یعنی خود بزرگ بینی. یعنی اینکه من خودم را بزرگ پنداشته و از دیگران بالاتر بدانم. ضد صفت غرور و تکبر تواضع و فروتنی است.

پنجم: مرتدین: طوریکه الله تعالی می‌فرماید: «كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعَدَ إِيمَانِهِمْ وَ شَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَ جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (آل عمران، 86). (چگونه خداوند جمعیتی را هدایت می‌کند که بعد از ایمان و گواهی به حقانیت رسول الله صلی الله علیه وسلم و آمدن نشانه‌های روشن برای آنها، کافر شدند؟ و خدا، جمعیت ستم کاران را هدایت نخواهد کرد.

ششم: متکبرین: قرآن عظیم الشان در (آیه 72، سوره زمر) می‌فرماید «قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ» (به آنان گفته میشود: از درهای جهنم وارد شوید، جاودانه در آن بمانید چه بد جایگاهی است جایگاه متکبران.)

هفتم: ظالمان و ستم‌گران: طوریکه قرآن عظیم الشان در (آیه 97، سوره نساء) می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا

أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا» (كسانی که فرشتگان (قبض ارواح)، روح آنها را گرفتند، در حالی که به خویشتن ستم کرده بودند، به آنها گفتند: شما در چه حالی بودید؟ (و چرا با اینکه مسلمان بودید، در صفِ کفار جای داشتید؟)، گفتند: ما در سرزمین خود تحت فشار و مستضعف بودیم. آنها [فرشتگان] گفتند: مگر سرزمین الله، پهناور نبود که مهاجرت کنید؟ آنها (عذری نداشتند) و جایگاهشان دوزخ است و سرانجام بدی دارند.

قابل تذکر است که در حدیث شریف آمده است: «لَنْ يَهْلِكَ النَّاسُ حَتَّى يَعْذِرُوا مِنْ أَنْفُسِهِمْ»: مردم هرگز نابود ساخته نمی شوند تا اینکه از جانب خویش عذر نمایانده شوند. یعنی: حجت علیه آنان ثابت گردد و خود نیز به جرم خویش اعتراف کنند.

همچنین در حدیث دیگری آمده است: «لَا يَدْخُلُ أَحَدُ النَّارِ إِلَّا وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّ النَّارَ أُولَى بِهِ مِنَ الْجَنَّةِ». «هیچ کس به دوزخ داخل نمی شود مگر اینکه می داند که دوزخ به او از بهشت سزاوارتر است»

«إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ» (۱۲)

بی تردید کسانی که در نهان از پروردگارشان می ترسند برای آنان آمرزش و پاداشی بزرگ است. (12)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَخْشَوْنَ»: می ترسند، ترسی که ناشی از آگاهی نسبت به بزرگی ذات و قدرت خداوند متعال است. یعنی با آنکه الله متعال را ندیده اند بر ذات و صفات او یقین کامل دارند و از تصور عظمت و جلال او می ترسند و عذاب او را به خیال خود آورده به لرزه می افتند «بِالْغَيْبِ»: در نهان، پنهان، دور از چشم مردم. بدون اینکه الله را ببینند.

«لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ (۱۲)» در پیشگاه الله متعال بخشودگی گناهان و پاداش بزرگ برای آنان مقرر است، و جز الله متعال هیچ کس از میزان آن خبر ندارد.

یعنی ترس پنهانی از الله متعال دو نتیجه ی حتمی در پی دارد: یکی آن که تمام گناهی که به خاطر ضعف بشری از انسان سرزده باشند، بخشوده خواهند شد، به شرطی که انگیزه ی ارتکاب آن ها عدم ترس از الله نباشد. دوم آن که هر کار نیکی که انسان با این عقیده انجام بدهد، به خاطر آن مکافات بزرگ خواهد یافت.

در حدیث شریف آمده است: «سَبْعَةَ يَظْلَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى فِي ظِلِّ عَرْشِهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ... مِنْهُمْ: وَرَجُلٌ دَعَا أُمَّةَ ذَاتِ مَنْصِبٍ وَجَمَالَ فَقَالَ: إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَرَجُلٌ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ فَأَخْفَاهَا حَتَّى لَا تَعْلَمَ شِمَالَهُ مَا تَنَفَّقَ يَمِينَهُ» هفت کس اند که خداوند متعال ایشان را در روزی که سایه جز سایه وی نیست، در سایه عرش خود جای می دهد... و از جمله ایشان مردی است که زن صاحب جاه و جمالی او را به سوی خود می خواند ولی آن مرد می گوید: من (این کار بد را نمی کنم زیرا) از خداوند می ترسم. و از جمله ایشان مردی است که صدقه می دهد و آن را مخفی می دارد تا بدانجا که دست چپ وی پی نمی برد به آنچه که دست راستش انفاق می کند».

«وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» (۱۳)

و [اگر] گفتار خود را پنهان دارید یا آشکارش سازید (تفاوتی نمی کند) در حقیقت وی به راز دلها آگاه است (13)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَسْرُوا»: نهران کردند و پنهان می باشد. «ذَاتِ» (ذیت): نفس، حقیقت و اسرار درونی، «ذَاتِ الصُّدُورِ» کنایه از تمامی اسراری دارد که شخص پیوسته در سینه و درون خویش پنهان می‌دارد.

تفسیر:

جمله «إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» چندین بار در قرآن عظیم الشان تکرار یافته است، مفهوم «ذات الصدور» این است که الله تعالی صاحب و مالک قلب‌ها است و از آن با خبر است، در ضمن این جمله کنایه از عقاید و نیات انسان‌ها است چرا که اعتقادات و نیات هنگامی که در قلب مستقر شوند گویی مالک قلب انسان می‌گردند و بر آن حکومت می‌کنند و به همین دلیل این عقاید و نیات صاحب و مالک قلب انسان محسوب می‌شود.

در این جمله به انسانها میرساند که: چگونه ممکن است که الله تعالی از اسرار درون قلب‌ها بی‌خبر باشد در حالیکه تمام اسرار زمین و آسمان و غیب عالم هستی برای او آشکار است؟ این آیه در حقیقت هشدار می‌دهد که همه مؤمنان که در اخلاص نیات خویش بکوشند و جز الله متعال کسی را در نظر نداشته باشند که اگر کمترین ناخالصی در نیت و انگیزه آنها باشد، او که از همه غیب‌ها آگاه است آن را می‌داند و بر طبق آن جزا می‌دهد با انسان بر اساس آنچه در باطن نهفته دارد، از عقاید و اعمال معامله می‌کند و بر طبق آن محاسبه می‌نماید، چه اینکه ظاهر انسان با باطنش مطابق باشد، یا مخالف. بصورت کل باید گفت: الله تعالی را باید در نهران و آشکار در نظر داشت زیرا هیچ حالتی بر او پوشیده نیست.

شان نزول آیه:

ابن عباس (رض) در بیان سبب نزول این آیه مبارکه می‌فرماید: این آیه درباره مشرکان نازل شد که مشغول عیب جویی و طعن زدن به رسول الله صلی الله علیه وسلم بودند پس جبرئیل علیه السلام ایشان را از سخنان آنها آگاه کرد و پس از آن، آنان به یک دیگر می‌گفتند: «سخنانتان را پوشیده یعنی آهسته حرف بزنید، تا مبادا خدای محمد نشنود». اما خطاب آیه کریمه عام است برای تمام خلق در تمام اعمال شان.

«أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» (۱۴)

آیا کسی که [همه موجودات را] آفریده است، نمی‌داند؟ و حال آنکه او باریک بین از هر چیز آگاه است. (14)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَلَا يَعْلَمُ»: آیا نمی‌داند؟ همزه در این جا برای استفهام انکاری است. «مَنْ خَلَقَ» آن که خلقت کرد: یعنی خالق که همانا تنها الله سبحان و تعالی باشد. به معنای مخلوق هم گفته شده است، یعنی: آیا خداوند به مخلوقاتش آگاهی ندارد؟ «اللَّطِيفُ»: مهربان و باریک بین و آگاه به دقائق و ظرایف امور.

«وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ (۱۴)»: ذات پروردگار از جزئیات و نهران‌های امور باخبر است و هیچ امری از دایره‌ی دانش و آگاهی او خارج نیست، هیچ جنبه‌ای تکان نمی‌خورد و هیچ روانی آسوده یا آشفته نمی‌شود، مگر او از آن آگاه است. اگر چه شما او را نمی‌بینید مگر او شمارا می‌بیند و هر سخن آشکار و پنهان شما را اگرچه در خلوت و یا در جلوت باشد میداند بلکه بخیالاتی که در دلها و سینه‌ها خطور میکنند هم آگهی دارد.

کلمه لطیف هفت بار در قرآن عظیم الشان بکار رفته است و معمولاً با صفات دیگر مثل حکیم، خبیر و... همراه است. کلمه «لطیف» از ماده «لطف» به معنای دوستی و نرمی و ظرافت در شیء به کار می رود «لطیف» از جمله صفات الهی است که در قرآن عظیم الشان آمده، در مورد الله این اصطلاح به معنای دوست داشتن بندگان، رساندن آنچه به نفع آنها است و فراهم نمودن مقدمات رسیدن خیر به آنان است. اما «خبیر» به عالمی می گویند که از همه جزئیات آگاه و خیر باشد. فرقی با «علیم» این است که «علیم» صاحب علم کلی هست.

«هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَأَمْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ» (۱۵)

او آن خدایی که زمین را برایتان مسخر گردانیده است پس در اطراف آن بروید و از روزی الله بخورید و بازگشت همه به سوی او است. (15)
رزق و روزی تنها در دست الله است، پس باید از او طلبید همان گونه که نصرت و یاری مخصوص اوست و کمال بی خردی است که مخلوقاتی را به یاری طلبیم حال آنکه او خود نیز محتاج خداوند است.

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْأَرْضَ ذُلُولًا»: زمین را رام، نرم و هموار کرد که در آن قرار گیرید. همچنان «ذُلُولًا»: رام. و مسخر نموده است (ملاحظه شود سوره: بقره).
«مَنَاكِبِهَا» «مَنَاكِب» جمع مَنَكِب، هدف از آن جوانب و اطراف زمین است و یا هم راه ها و گزرگاه های آن.
همچنان «منکب» به معنای شانه است و شانه بهترین عضو برای قرار گرفتن بار بر روی آن است. شانه زمین، یعنی قسمت های از زمین که بار رزق شما بر آن است.
«إِلَيْهِ النُّشُورُ»: از قبرها برانگیخته می شوید و پیش او می روید.
«النُّشُورُ»: زنده شدن مردگان. در رستاخیز.

تفسیر:

در آیه مبارکه «جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا»: خداوند، زمین را رام ساخته تا امکان تلاش و کوشش بشر بر روی آن فراهم باشد. «جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَأَمْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا»: در این هیچ جای شکی نیست که رزق از سوی الله تعالی است، ولی برای به دست آوردن آن تلاش انسانی هم لازم و ضروری میباشد.
مفسر این کثیر فرموده است: یعنی به هر جایی از زمین که آرزو می کنید، سفر کنید و در اکناف و اقالیم آن به کسب و تجارت و رفت و آمد بپردازید. (مختصر ۵۲۸/۳).
«وَ كُلُوا مِنْ رِزْقِهِ»: و از انواع نعمت و روزی و رزقی که الله متعال به شما ارزانی داده است بهره بگیرید. مفسر آلوسی فرموده است: در بسیاری موارد از انتفاع به خوردن تعبیر می شود؛ چون خوردن مهمتر و فراگیرتر است.
آیه مبارکه دلیل واضحی است بر سبب جستن و در پی کسب و کار بودن، و با توکل منافاتی ندارد.

در تفسیر آلوسی آمده است که: روزی حضرت عمر رضی الله عنه از کنار جماعتی گذشت و گفت: شما کیستید؟ گفتند: ما اهل توکل می باشیم. عمر گفت: نه، شما توکل را رها کرده اید،

متوکل آن است که بذر در زمین بکارد، آنگاه به خدای عز و جل توکل کند. (الوسی ۱۲/۲۹).

«وَأَلِيهِ النُّشُورُ (۱۵)»: یعنی به هنگام زندگی بر زمین و استفاده از رزق و روزی ای که الله بخشیده است، این مطلب را نباید فراموش کنید که سر انجام همگی برای حساب و کتاب پیش او برمی‌گردید.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (16 الی 27) موضوعات؛ هشدار و اندرز به وسیله ی سرنوشت گذشتگان، نکوهش مشرکان بت پرست، اثبات قدرت الله وبخصوص موضوع دوباره زنده شدن، به بحث گرفته شده است.

در این آیات متبرکه: بیان می یابد که: خداوند متعال قدرت کامل دارد که کافران را به اشکال مختلفی عذاب کند و هلاک نماید و هیچ چیز قادر به مقابله با قهر و غضب الله متعال نیست. عذابی که گاه با شکافته شدن زمین و بلعیدن کافر همراه است و گاه ویرانگر است چنان که زمین را با ساکنان آن درهم می پیچد و نابود می سازد و این سنتی الهی و تغییر ناپذیر است که هیچ چیز نمی تواند مانع و فوع آن شود.

«الْمُنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ الْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ» (۱۶)

آیا از آن که در آسمان است خود را در امان می دانید که شما را در زمین فرو برد در حالیکه آن می جنبد. (16)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَنْ فِي السَّمَاءِ»: کسی که فرمان روای آسمان هاست، یا کسی که در آسمان است. در آسمان بودن، اشاره به زبردستی و بالادستی الله تعالی و سلطه کامل و فراگیر او را بیان میدارد، در ضمن نباید تعبیر طوری شود که قدرت الله تعالی فقط در جا و مکان معین منحصر و محدود می باشد. زیرا اعراب بر این باور بودند که حق تعالی در آسمان می باشد.

«يَخْسِفُ» (خسف): مخفی و غایب سازد که آن نیز با فرو رفتن در زمین محقق شود، همچون قارون که با مالش در زمین فرو رفت: «فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ» (القصص: 81). «تَمُورُ» (مور): به شدت و سرعت به خود می لرزد و سکون خود را از دست می دهد. یعنی ناگهان آشفته و مضطرب گشته و شما را به شدت تکان می دهد.

مفسر فخر رازی می نویسد: منظور این است که الله متعال زمین را در موقع فرو بردن آنها به حرکت و اضطراب درمی آورد، و در حالی که آنها در اعماق آن فرو می روند، زمین بر سر آنها قرار می گیرد و آنها به اسفل السافلین می روند. (تفسیر کبیر ۷۰/۳۰).

محتوی این دو آیات که در فوق تذکر رفت، شبیه (آیه 65، سوره انعام) است که می فرماید: «قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْضِكُمْ» (به مردم بگو: او قادر است که از آسمان یا زمین بر شما عذابی نازل نماید).

متوجه باید باشیم که: قهر و مجازات الهی، تنها برای روز قیامت منحصر و معطل نمی ماند، در ضمن قابل تذکر است که: هیچ کس خود را از قهر الهی در امان مانده نمیتواند، بلکه هر لحظه احتمال نزول قهر الهی وجود دارد.

«أَمْ أَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ» (۱۷)

آیا خود را از عذاب خداوند آسمان در امان می دانید که طوفانی از سنگریزه بر شما فرستد؟ و بزودی خواهید دانست تهدیدهای من چگونه است! (17)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَاصِباً»: تند بادی که قطعات ریگ و سنگریزه را با خود حرکت داده و از جایی به جایی دیگر می برد (ملاحظه شود سوره: اسراء، عنکبوت).
 «كَيْفَ نَذِيرٍ»: تهدید، هشدار و توانایی من در فرستادن عذاب چگونه است.

تفسیر:

« فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرٍ » «17». (پس خواهید دانست چگونه است ترسانیدن من) یعنی از عذابی که شما را میترسانیدم چقدر تباهی آور و هولناک است.
 هدف از خاطر نشان ساختن این امر است که بقا و سلامتی شما همواره بستگی به لطف و رحمت الله دارد. شما با تکیه بر نیروی خودتان نیست که در این جا خوش می گذرانید. تک تک لحظات زندگی ای که در این جا سپری می کنید مرهون منت و حفاظت و نگهداری الله است، وگرنه هر آن تنها با یک اشاره ی او چنان زلزله ای ممکن است بیاید که همین زمین به جای آغوش مادر برای شما تبدیل به گودال قبر شود، یا چنان طوفانی ممکن به وقوع به پیوندد که: آبادی های شما را نابود کند.

قابل تذکر است که: محتوای این دو آیه، (16 و 17) شبیه آیه 65 سوره انعام است که می فرماید: به مردم بگو: او قادر است که از آسمان یا زمین بر شما عذابی نازل نماید. «قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْضِكُمْ»

بنابر بر حکم آیات متبرکه: گفته میتوانیم که: قهر الهی ممکن است از زیر پای انسان باشد و او را در زمین فرو برد. «يَخْسِفُ بِكُمْ الْأَرْضَ» یا از بالای سر او، از آسمان نازل شود. یعنی اینکه دست پروردگار با عظمت، باز است. هم می تواند از آسمان بالای شما باران بفرستد: «يُرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا» (10 سوره نوح) و هم می تواند از آسمان سنگ ببارد. «يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا».

«وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ» ﴿١٨﴾

کسانی که پیش از آنان بودند (آیات الهی و پیامبران را) تکذیب کردند، اما (بین) مجازات من چگونه بوده است! (18).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَكِيرٍ»: بد آمدن من از ایشان. خشم و کینه ام. کلمه (نکیر) به معنی (انکار) است.
 «كَانَ نَكِيرِ»: هلاک ساختن من چگونه بود.

تفسیر:

«وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»: کفار و اقوام پیشین از قبیل قوم نوح و عاد و ثمود و مدین. و امثال آنها به تکذیب پیامبران خود برخاستند. بدین وسیله از پیامبر صلی الله علیه وسلم دلجویی کرده و به تهدید مشرکین قومش پرداخته است.

«فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ (١٨)»: پس دیدی عاقبت انکار من چگونه شد و چگونه عذاب را بر آنان نازل کردم؟ آیا بی نهایت خوف انگیز و وحشتنا نبود؟ بعد از این که آنها را بر حذر داشت که ممکن است در زمین فرو روند و سنگ بر آنان ببارد، به آنها یادآور شد که از پرنده و ظرافت و ریزه کاری های شگفت انگیز الله متعال در آفرینش این موجود پند و عبرت بگیرند، و به آنان تذکر داده است که خدایان مزعوم آنها از ایجاد و خلق هر موجودی ناتوانند.

«أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَاتٍ وَيَقْبِضْنَ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ» ﴿١٩﴾

آیا به پرندگانی که بالای سرشان است، و گاه بالهای خود را گسترده و گاه جمع می کنند، نگاه نکردند؟! جز خداوند رحمان کسی آنها را بر فراز آسمان نگه نمی دارد، چرا که او به هر چیز بیناست! (19)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«صَافَاتٍ»: گسترده بالان (ملاحظه شود سوره: نور). «يَقْبِضْنَ»: بالها را فراهم می آورند. بالها را باز و بسته می کنند. «صَافَاتٍ وَيَقْبِضْنَ»: هنگام پرواز بال های خود را می گشایند و جمع می کنند.

تفسیر:

«أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَاتٍ وَيَقْبِضْنَ» آیا با دیده ی عبرت به پرندگان نمی نگرند که در بالای سر آنان بال های خود را در فضا می گشایند و به پرواز درمی آیند و بال های خود را می گسترانند؟ و یقبضن و گاه بال می زنند؟ و چون در اغلب اوقات بال ها در حالت پرواز گشوده هستند از آن به اسم فاعل، صافات تعبیر کرده است. و چون قبض صورت تجدد را دارد به صورت جمله ی فعلیه و یقبضن از آن تعبیر شده است. (تفسیر صفاة التفسیر).

در التسهیل آمده است: اگر گفته شود: چرا همان طور که گفته است: صافات، نگفته است: (قابضات)؟ در جواب گفته می شود: اصل در پرواز گشودن بال ها می باشد، همان طور که دراز نمودن دست ها در شنا اصل است. بنابراین ذکر آن به صیغه ی اسم فاعل، صافات نشان دهنده ی دوام و کثرت آن است. ولی قبض و جمع کردن بال ها اندک است و پرنده به منظور استراحت و یاری جستن، بال ها را جمع می کند. از این رو آن را به صورت جمله ی فعلیه ذکر کرده است که معنی قلت را می دهد. (التسهیل ۱۳۶/۴).

«مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ» و جز الله خالق و رحمان که رحمتش شامل تمام موجودات عالمیان است، هیچ کس آنها را از خطر سقوط نگهداری نمی کند.

مفسر فخر رازی فرموده است: با وجود سنگینی و بزرگی جسمی که دارند، فقط الله متعال آنها را در فضا و هوا از سقوط حفظ می کند و همان ذاتی است که کیفیت قبض و بسط بال ها را به آنها الهام می کند، تا از نعمت و رحمت رحمان بهره بگیرند. (تفسیر کبیر ۷۱/۳). «إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ» (۱۹): همانا او می داند چگونه به خلق و ایجاد پردازد و چگونه شگفتی ها را مطابق علم و حکمت خود بیافریند یعنی حفظ و نگهداری خدا تنها محدود به پرندگان نیست، بلکه هر چیز دیگری که در دنیا موجود است به برکت نگهداری الله موجود است. اوست که برای هر چیزی اسبابی را فراهم می کند که برای وجود او ضروری اند و اوست که همیشه مواظب آن است که نیازهای هر یک از آفریده هایش فراهم گردند.

«أَمَّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ يَنْصُرُكُمْ مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ إِنَّ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي غُرُورٍ» ﴿٢٠﴾

آیا کسی که لشکر شما است می تواند شما را در برابر خداوند یاری دهد؟ ولی کافران تنها گرفتار غرورند. (20)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَمَّنْ هَذَا»: آیا این کیست؟ «جُنْدُ لَكُمْ»: یار و یاور و پناگاه شماست. «عُرُورٍ»: گرفتار فریب شیطان و لشکر او هستند. «جُنْدٌ»: لشکر. سپاه. «مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ»: سواى الله مهربان.

تفسیر:

در آیات قبل سخن از قدرت الهی در زمین و آسمان بود. او می‌تواند به زمین فرمان دهد که کفار را در خود فرو برد، او می‌تواند پرندگان را در آسمان نگاه دارد و... این آیه مبارکه عجز و ناتوانی بشر را بیان میدارد که: این انسان با تکیه بر کدام لشکر و با چه حمایتی این همه در برابر پروردگار با عظمت، لجاجت و سرکشی از خود نشان می‌دهد. گویا مشرکان از ناحیه بت‌ها برای خود نیروئی احساس می‌کردند. طوریکه می‌فرماید: «أَمَّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ يَنْصُرُكُمْ مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ»: کیست آن یاور و یاری که عذاب خدا را از شما دفع کند؟ ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی اگر شما را عذاب بدهم چه کسی در مقابل من شما را یاری می‌دهد؟ (تفسیر خازن ۱۲۶/۴).

«إِنَّ الْكَافِرُونَ إِلَّا فِي عُرُورٍ (۲۰)»: کافران در این که معتقدند خدایان آنها سود و یا زیان می‌رسانند، در دریای جهل و نادانی عمیق و گمراهی آشکار فرو رفته‌اند؛ زیرا او هام را حقایق پنداشته و به بت‌ها مغرور گشته‌اند.

«أَمَّنْ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ بَلْ لَجُوا فِي عُتُوٍّ وَنُفُورٍ» (۲۱)

یا آن کسی که شما را روزی می‌دهد، اگر رزق خود را قطع کند (چه کسی می‌تواند نیاز شما را تأمین کند)؟ ولی آنها در سرکشی و فرار از حقیقت لجاجت می‌ورزند! (21)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عُتُوٌّ» سرکشی، طغیان. تکبر، استکبار و تجاوز از حق و حقیقت «لَجُوا فِي عُتُوٍّ»: در سرکشی و ستیز ادامه دادند. «نُفُورٍ» به معنای اظهار تنفر و گریز از حق است. باید گفت که: لجاجت، زمینه سرکشی و طغیان است و سرکشی، زمینه نفرت و فاصله گرفتن از حق.

تفسیر:

«أَمَّنْ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ»: و کیست آن که اگر الله روزی شما را قطع کند، او روزی را به شما بدهد؟ در این دو آیه به صورت سرزنش و تهدید روی خطاب به کفار است و بر آنان اقامه‌ی دلیل و حجت می‌کند. (تفسیر کبیر ۷۳/۳۰).

«بَلْ لَجُوا فِي عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ (۲۱)»: بلکه گردنکشی را ادامه داده و بر نافرمانی اصرار ورزیدند و از حق و ایمان گریزان شدند.

لجوج و لجاجت:

اصرار ورزیدن بر کاری همراه با دشمنی را لجاجت می‌نامند. لجاجت در لغت به معنای پا فشاری در انجام کاری که مخالف میل طرف مقابل باشد. و در اصطلاح به اصرار ورزیدن در کاری همراه با عناد که از انجام آن منع بعمل آمده گفته می‌شود. (مصطفوی، حسن؛ التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، وراغب اصفهانی، مفردات فی غریب القرآن).

شخص لجوج به سخن و یا هم به راهنمایی کسی توجه و اهتمام نه نموده، و اگر با او بحث هم به عمل آید و اگر این بحث با استدلال و استوار بر عقل و منطق هم باشد، بر لجاجت شخص لجوج افزوده شده و حتی بدتر هم می‌شود.

فکر نکنید که انسان لجباز، انسان جاهلی باشد، بلکه آگاهانه، مخالفت می کند، زیرا پذیرش سخن دیگری برای او سخت است و تکبر و عناد و مانند آن اجازه نمی دهد زیر بار سخن و یا کار حقی برود که حتی به حقانیت و درستی آن رسیده است.

در قرآن عظیم الشان آیاتی متعددی وجود دارد که در آنها بر لجابت معاندان و کافران در برابر فرامین خداوند تأکید و از عبارت لجوا استفاده شده: از جمله آیه 76 سورة مؤمنون و همین آیه 21، سورة ملک که در فوق مطالعه فرمودید.

همچنان در قرآن عظیم الشان کلماتی وجود دارد که همین معنای اصرار و لجابت را می دهد و از مشتقات معانی لجابت هستند مانند کلمه «اصروا» در سورة نوح، آیه 7 «وانی کلما دعوتهم لتغفر لهم جعلوا اصابعهم فی اذانهم و استغشوا ثيابهم» و «اصروا» و «استکبروا استکبارا» ترجمه آیه «و من هر زمان آنها را دعوت کردم تا تو آنها را بیامرزی، انگشتان خویش را در گوشهائیشان قرار داده و لباسهائیشان را بر خود پیچیدند و در مخالفت اصرار ورزیدند و به شدت استکبار کردند».

خواننده محترم!

لجابت: خصلت یکی از خصلت های بدی و یکی از رذایل اخلاقی بشمار می رود، الله تعالی در آیات متعددی این خصلت را مورد سرزنش و نکوهش قرار داده و یکی از عوامل کفرگرایی و کفر ورزی کافران را در این خصلت ناپسند آنان دانسته است. انسان لجوج به هیچ منطقی پایبند نیست. اگر دلیل از عقل و منطق برایش ارائه شود خواهان دلیل حسی می شود و اگر دلیل حسی ارائه شود آن را انکار می کند و دلیل را ناتوان از اثبات مدعا می شمارد. پس به هر طریقی از زیر بار پذیرش حق و حقیقت می گریزد. الله تعالی ما را از این مرض خطرناک، مهلک و تباه کن در حفظ و آمان داشته باشد.

«أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» ﴿٢٢﴾

آیا کسی که به رو افتاده حرکت می کند هدایت یافته تر است یا کسی که ایستاده در صراط مستقیم گام برمی دارد! (٢٢)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مُكِبًّا»: نگونسار، بر رو افتاده. «مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ»: به روی افتاده که از لغزش در امان نیست. «سَوِيًّا»: راست قامت، راست و درست. «يَمْشِي سَوِيًّا»: ایستاده راه می رود و نمی افتد، مثل است برای مشرکین و یکتا پرستان.

تفسیر:

آیا کسی که سرنگون و پا به هوا راه رود، راه را نبیند، به حق هدایت نشود و امور در نظرش معکوس جلوه کند هدایت شده تر و بیناتر است، یا کسی که به طور طبیعی و با قامت استوار حرکت کند، راه را بشناسد، در مسیر واضح و در راهیابی و سداد روان باشد؟ این تمثیل، صفت مؤمن و کافر را در گمراهی و هدایت بیان می دارد.

مفسران در تفاسیر خویش می نویسند: این مثلی است که الله متعال آن را برای کافر و مؤمن به بیان گرفته است؛ یعنی کافر همچون شخص نابینایی است که بدون دید و بصیرت راه می رود و به راه راست هدایت نمی شود، در نتیجه به بیراهه می رود و مدام سرش به زمین می خورد. و مؤمن همانند انسانی راست قامت و بینا است که راه راست را در پیش گرفته و در نتیجه از لغزش و افتادن در امان و محفوظ باقی می ماند.

مثل آن دو در دنیا چنین است، و در آخرت نیز چنان حالی دارند: مؤمن راست و مستقیم بر صراط راه می‌رود و کافر سرنگون شده و سرافکنده به درکات دوزخ درمی‌افتد.

مفسرقتاده فرموده است: کافری که در دنیا به معاصی و نافرمانی روی آورده است، الله متعال در روز قیامت او را سرافکنده حشر می‌کند، و مؤمنی که بر دین روشن قرار دارد، الله در روز قیامت او را راست قامت و بر طریق مستقیم حشر می‌کند.

در این شک نیست که راه اسلام، هموار و راه مستقیم و دارای هدف و مقصدی روشن واضح و بدون نقصان و خللی است و اگر امت اسلامی بر این راه روان باشد، ان‌شاءالله راست قامت و سرافراز در دنیا و آخرت خواهد بود.

انسان کافر کسی است که در دنیا در معاصی خدای فرو افتاده است لذا او هم وی را در روز قیامت در افتاده بر رویش حشر می‌کند و آن کس که راست و ایستاده بر راهی می‌رود که راست است و هیچ کجی و انحرافی در آن نیست، شخص مؤمنی است که در دنیا مطابق رهنمود و در روشنایی هدایت قرآنی و احادیث نبوی و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم زندگی دنیایی خویش را عیار ساخته، پس این انسان مؤمن در آخرت نیز راست و استوار بر راه راستی حشر می‌شود که انجام آن بهشت است و او را یکر است به بهشت می‌رساند. امام بخاری و امام مسلم از انس بن مالک رضی الله عنه نقل می‌کنند: شخصی از پیامبر صلی الله علیه وسلم پرسید: چگونه کافر به صورتش برانگیخته می‌شود؟ فرمود: «أَلَيْسَ الَّذِي أَمْشَاهُ عَلَى الرَّجْلَيْنِ فِي الدُّنْيَا قَادِرًا عَلَى أَنْ يُمَشِّيَهُ عَلَى وَجْهِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». «آیا کسی که او را در دنیا بر پاهایش روان ساخت قادر نیست که او را در قیامت بر صورتش به حرکت در آورد؟».

«قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا شَكَرُونَ» (۲۳)
بگو: او ذاتی است که شما را آفرید و برای شما گوش و چشم و قلب قرار داد؛ اما کمتر شکر گزاری می‌کنید! (23)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَنْشَأَكُمْ» (نشأ): شما را آفریده، شما را از عدم به وجود آورد. «إِنْشَاءً» به معنای ایجاد همراه با ابتکار. کلمه «إِنْشَاءً» و مشتقات آن بیش از 20 بار در قرآن عظیم الشان به کار رفته است.

تفسیر:

«قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ» ای محمد! به آنها بگو: الله عز و جل همان ذاتی است که شما را از عدم به وجود آورده و این نعمت‌ها؛ یعنی برای شنیدن گوشها برای دیدن چشم‌ها و برای فهمیدن دلها برای شما عطا کرده است تا حق او را پذیرفته این قوتها را به صحت و سالم به کار می‌انداختید و به اطاعت و فرمانبرداری او خرج میکردید مگر چنین بندگان بسیار کم است- کافران را ببینید که حق این نعمت‌ها را چگونه ادا کردند؟ قوتهای موهوبه او را در مقابله او تعالی استعمال نمودند. باید گفت: این اعضا را مخصوصاً در آیه متبرکه ذکر کرده است؛ چون وسایل کسب علم و فهم می‌باشند.

ملاحظه بفرمایید که: خلقت انسان بکدام اندازه مهم و ذقیمت است، مهم بودن آن تا سرحدی است که پیامبر صلی الله علیه وسلم مأمور می‌شود تا مردم را به مبدأ پیدایش و نعمتهای نهفته در آن پی در پی هشدار دهد.

یادداشت: استعمال لفظ «جَعَلَ» به جای لفظ «خَلَقَ» در این آیه و آیات مشابه (الله اعلم) به خاطر آن است که لفظ «خَلَقَ» دلالت بر آفرینش و تقدیر اولیه دارد اما لفظ «جَعَلَ» دلالت بر خلقتی تضمینی دارد که وابسته به چیز دیگر بوده و در آن نهفته است. وجود انسان متعلق به اراده‌ی الله متعال و وجود حواس متعلق به ذات انسان است، همان‌گونه که الله وجود زن را وابسته به مرد دانسته و می‌فرماید: «وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا».

«السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ»: مفرد آمدن لفظ «سَمِعَ» بدین خاطر است که لفظ: «سَمِعَ» مصدر بوده و بر قلیل و کثیر دلالت دارد.

«قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ»: خیلی کم در مقابل نعمت‌های بی‌شمار خدا سپاسگزار هستید. مفسر طبری در این مورد می‌نویسد: خیلی کم الله را در مقابل نعمت‌هایی که به شما عطا کرده است سپاسگزارید. (تفسیر طبری ۷/۲۹).

درفحوای آیه مبارکه با تمام وضاحت در می‌یابیم که: الله متعال تمام وسایل و امکانات شناخت را به انسان عطا فرمود تا با او اتمام حجت کند.

درضمن آیه مبارکه در یافتیم که: انسان‌های عادی تنها می‌شنوند و می‌بینند و عبرت می‌گیرند ولی انسان‌های برتر، مطالبی را از طریق قلب دریافت می‌کنند.

بنابراین باید گفت که شکر پروردگار و خالق خویش را باید بجاء آریم، این شکر الهی، تنها با زبان نیست بلکه شکر عملی که همان به کارگیری صحیح نعمت‌ها است، لازم و ضروری می‌باشد.

«قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» ﴿۲۴﴾

بگو: او ذاتی است که شما را در زمین (از خاک) آفرید و (پس از مرگ) به سوی او محشور می‌شوید! (۲۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ذَرَأَكُمْ»: شما را پدیدار کرده است. مراد زاد و ولد دادن و افزایش بخشیدن و در زمین پراکندن است.

ذاتی که در آغاز خلقت شما را در زمین و از زمین آفرید، قدرت زنده کردن دوباره شما را نیز دارد. الله متعال در دنیا انسان‌ها را در زمین پخش می‌کند و در روز قیامت آنها را جمع می‌کند.

«تُحْشَرُونَ»: جمع خواهید شد همان‌گونه که پراکنده گشتید، یا نیک و بد اعمالتان در نزد او جمع کرده شود.

«وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» ﴿۲۵﴾

و می‌گویند: اگر راست‌گویید این وعده قیامت چه زمانی است؟ (۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْوَعْدُ»: مراد فرا رسیدن عذاب استیصال دنیوی، و یا فرا رسیدن رستاخیز و عذاب شدید اخروی است.

در قرآن عظیم الشان، شش مرتبه جمله، «مَتَى هَذَا الْوَعْدُ» از زبان مخالفان آمده است و پیامبر در جواب آنان می‌فرمودند: علم به قیامت فقط نزد الله تعالی است.

علم غیب دو نوع است:

نوعی که خداوند به برگزیدگان خود عنایت می‌کند: «تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ» (سورة هود، آیه ۴۹) (یعنی آنچه گفتیم از خبرهای غیبی است که به تو وحی کردیم.)

و نوعی که فقط مخصوص الله تعالی است و حتی انبیای الهی به آن آگاهی ندارند، مانند علم به زمان برپایی قیامت: «إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ» (آیه 26، سوره ملک).

از جمله «مَتَى هَذَا الْوَعْدُ» چنین معلوم می شود که کافران به بهانه اینکه زمان وقوع قیامت چه وخت است، می خواهند از واقعیت اصل قیامت به شکلی از اشکال انکار و در نهایت از فهم آن دوری جویند، و بدین ترتیب رسالت انبیا را زیر سؤال قرار دهند.

ولی باید گفت که: رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم خبر دادن از غیب نیست، بلکه هدایت و هشدار است. طوریکه می فرماید: «وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ، قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ» (آیات 25 و 26 سوره ملک).

و (کفار، پیوسته از روی استهزاء) می گویند: اگر راست می گویند این وعده قیامت چه زمانی است؟ (به آنان) بگو: علم (به زمان قیامت) تنها نزد خداوند است و من تنها بیم دهنده آشکارم.

«صَادِقِينَ»: راستگویان:

قابل تذکر است که نیکی و ایمان به الله تعالی منحصر به اقامه نماز نیست بلکه حقیقت ایمان آن است که هم در مقام اعتقاد در انسان وجود پیدا کند و هم در مرحله عمل.

در قرآن عظیم الشان از صدق تمجید فراوانی بعمل آمده است: طوریکه می فرماید: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ» (آیه 32، سوره احزاب) (از میان مؤمنان مردانی هستند که آنچه را با الله پیمان بسته بودند صادقانه وفا کردند).

همچنان می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» (آیه 119، سوره توبه) (ای مؤمنین تقوا پیشه کنید و با راستگویان باشید). این بدان معنی است که لازمه تقوی با صادق بودن است. راستگو باش تا متقی باشی.

همچنان در (آیه 17، سوره آل عمران) «الصَّابِرِينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الْقَانِتِينَ وَ الْمُتَّقِينَ وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ» (پرهیزگاران) همان صابران و راستگویان و فرمان برداران فروتن و انفاق کنندگان و استغفار کنندگان در سحرها (صبح گاه) هستند.

«القانتین»: قنوت بمعنی دوام طاعت است. قانتین آنهایی که پیوسته در طاعت الله تعالی اند.

همچنان قرآن عظیم الشان در آیه 15، سوره حجرات می فرماید: «انما المؤمنون الذين آمنوا بالله ورسوله ثم لم يرتابوا وجاهدوا باموالهم و انفسهم في سبيل الله اولئك هم الصادقون». (به درستی مؤمنین واقعی آن کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده اند و سپس از ایمان دست نکشیدند و با اموال و جانهای خود در راه خدا مبارزه کردند. اینان افراد صادق و راستگو هستند).

«لَمْ يَرْتَابُوا»: شک و تردید ننموده اند. گمان و دودلی به دل راه نداده اند. بناءً صدق یعنی ایمان، صدق یعنی عدم بازگشت از ایمان، صدق یعنی جهاد با اموال، صدق یعنی شهادت در راه خدا و جهاد با جان و نفس.

«قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ» (۲۶)

بگو: علم آن تنها نزد الله است و جز این نیست که من بیم دهنده آشکار هستم. (۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَذِيرٌ مُّبِينٌ»: بیم دهنده که آشکارا بیم می دهد و به صراحت از عذاب خدا سخن می گوید.

تفسیر:

«قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ» «بگو: علم آن فقط نزد خداست.» «وَ إِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۲۶)» و من فقط یک فرستاده هستم و در راستای اجرای امر الله شما را از عذاب او برحذر می‌دارم.

یعنی من تعیین وقت کرده نمیتوانم علم آن تنها به الله متعال است. البته چیزی که یقیناً آمدنی است به آن آگاه ساختن و از مستقبل خوفناک ترسانیدن فرض من بود آنرا انجام دادم از فحوی آیه مبارکه معلوم می‌گردد که زمان وقوع قیامت را از پیامبر صلی الله علیه وسلم نفی نموده و می‌فرماید اصلاً تو در چه مقامی هستی که بدانی که زمان قیامت کی خواهد بود چون جز الله هیچ کس بدان علم ندارد.

خوانندگان معزز!

در این هم حکمت پروردگار است که زمان آغاز قیامت برای ما انسانها نامعلوم، پنهان و نا مشخص است. اگر آغاز روز قیامت برای ما معلوم و مشخص می‌بود، به یقین گفته می‌توانیم که انسانها دچار غفلت می‌شدند.

همینکه زمان آغاز قیامت مجهول و نامشخص است، انسان دچار غفلت نمی‌شود و هر لحظه در انتظار قیامت می‌باشد. طوری که لحظات مرگ برای انسانها نامعلوم است، و هیچ کس از لحظه مرگش خبر ندارد، و این باعث می‌شود که انسان دچار غفلت نگردد. اگر انسانها از لحظات مرگ خویش اطلاع می‌داشتند، و یا هم میدانستند که بطور مثال بعد از بیست و یا هم سی سال خواهند مرد، چه جنایات و معاصی و گناهای مرتکب می‌شدند؟ بناءً مرگ به کسی اطلاع قبلی نمی‌دهد، و ناگهان گریبانگیر انسان می‌شود. حکمت همین است که انسان باید هر لحظه آماده مرگ باشد، و خود را برای این سفر عظیم و حتمی آماده سازد.

بباید برای اینکه دچار غفلت نشویم، و اعمال نامه پاک و زیبایی در اختیار داشته باشیم، هر چه زودتر از گناهان و خطاهای خود توبه نمایم، و بار گناهان خود را قبل از اینکه ناوخت شود، سبک سازیم.

«فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ» (۲۷) هنگامی که آن (وعدۀ الهی) را از نزدیک می‌بینند، چهره‌های کافران قبیح و سیاه می‌گردد، و به آنها گفته می‌شود: این همان چیزی است که تقاضای آن را داشتید! (۲۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رَأَوْهُ زُلْفَةً»: عذاب را نزدیک خود ببینند. «سِيئَتْ»: از ذلت و اندوه سیاه می‌شود. (کفر در دنیا، همانا سبب روسیاهی در آخرت است). «بِهِ تَدَّعُونَ»: به تمسخر تقاضا داشتید، هر چه زودتر بباید.

«زُلْفَةً» به معنای نزدیک است، به سرزمین مشعر الحرام «مزدلفة» می‌گویند چون به مکه نزدیک است.

تفسیر:

«فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً»: وقتی عذاب را نزدیک دیدند و خوف، ترس و هراس قیامت را با چشم خود مشاهده کردند، «سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا»: آثار اندوه و دلگیری در سیمای کافران نمایان می‌شود.

بنابر این اندوه و حزن و هراس چهره‌ی آنان را فرا گرفته و هاله‌ای از ذلت و دل شکستگی صورت آنان را می‌پوشاند. در البحر آمده است: یعنی دیدن عذاب، سیمای آنها را مکرر

نموده و آثار اندوه و هراس در آن نمایان می‌گردد، و حال انسانی را پیدا می‌کنند که او را به میدان اعدام می‌برند. (البحر ۳۰۷/۸).

«وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدْعُونَ (۲۷)» و فرشتگان به طریق توبیخ و سرزنش به آنها می‌گویند: این همان امری است که در دنیا مؤمنان را در موردش مسخره و درخواست تعجیل آن را می‌نمودید و آن را تکذیب می‌کردید.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (28 الی 30) در باره گروه بی باور مردم مکه که آرزوی نابودی پیامبر و مسلمانان را داشتند، بحث بعمل آمده است.

«قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكْنِي اللَّهُ وَمَنْ مَعِيَ أَوْ رَحِمَنَا فَمَنْ يُجِيرُ الْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ»

(۲۸)

بگو: به من خبر دهید اگر الله مرا و تمام کسانی را که با من هستند هلاک کند، و یا بر ما رحم کند، پس چه کسی کافران را از عذاب دردناک پناه می‌دهد؟ (۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَرَأَيْتُمْ»: به من خبر دهید، به من بگویید. «أَوْ رَحِمَنَا»: یا این که به ما رحم کند و ما را هلاک عذاب نکند و عذاب را از ما برطرف سازد. «فَمَنْ يُجِيرُ الْكَافِرِينَ»: چه کسی کافران را پشتیبانی می‌کند و نجات می‌دهد!

یادداشت: استفاده از لفظ کافران به جای ضمیر «يُجِيرُكُمْ» جهت بیان زشتی کار آنهاست تا بدین وسیله توبیخی بر آنان باشد.

تفسیر:

«قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكْنِي اللَّهُ وَمَنْ مَعِيَ أَوْ رَحِمَنَا»: ای محمد! به آنها بگو: اگر الله من و مؤمنان همراهم را بکشد یا از سر رحمت خود اجل ما را به تأخیر بیندازد، «فَمَنْ يُجِيرُ الْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ (۲۸)»: چه کسی شما را از عذاب دردناک الله متعال مصون می‌دارد؟ لفظ الکافرین را به جای ضمیر (یجیرکم) آورده است تا زشتی کفر را نشان دهد و کفر آنها را اثبات کند.

شان نزول آیه:

مفسران در باب شان نزول این آیه مبارکه فرموده اند که: کفار آرزوی مرگ پیامبر صلی الله علیه و سلم و مسلمانان را داشتند، آنگاه الله متعال به او دستور داد که به آنها بگوید: اگر الله من و همراهانم را بکشد، شما چه سودی می‌برید؟ و اگر عذاب الله بر سرتان نازل شود چه کسی شما را از آن محفوظ می‌کند؟ آیا گمان می‌برید که بت‌ها شما را از عذاب جانکاه نجات می‌دهند. (تفسیر کبیر ۷۶/۳۰).

خوانندگان محترم!

ما مسلمانان طوریکه از فحوی آیه مبارک فوق معلوم می‌شود، به رحمت پروردگار خویش امید داریم و می‌دانیم که هلاکت و نجات ما به اراده اوست، خطاب به کفار می‌فرماید: شما به چه کسی امید بسته اید؟ شما که اصلاً به روز جزاء و قیامت باور و اعتقاد ندارید، در آن روز چه خواهید کرد؟

در این شکی نیست که: امیدواری، در روح و روان شخص تأثیر سازنده بر جا می گذارد و سبب کمال یافتن نفس او می شود چرا که شخص امیدوار تا آخرین لحظه دست از تلاش برنداشته، همواره در سعی و تلاش برای رسیدن به کمال بیشتر است. در واقع این امیدواری است که از انسان مخلوق استوار ساخته او را به گوهر وجودی خویش نزدیک می نماید و ارزش او را ارتقا می بخشد.

«قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ أَمَّنًا بِهِ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (۲۹) بگو: او پروردگار مهربان است، به او ایمان آورده ایم و تنها بر او توکل کرده ایم، و بزودی می دانید چه کسی در گمراهی آشکار است. (۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فستعلمون»: پس خواهید دانست.

تفسیر:

«أَمَّنًا بِهِ وَ عَلَیْهِ تَوَكَّلْنَا»: این بخش اشاره ضمنی دارد به اینکه: ما به خدا یگانه ایمان آورده ایم، و در تمام امور خود به او تکیه و اعتماد داریم، نه به اموال و اولاد. ولی شما بدو ایمان نیاورده اید، و ما بدو پشت بسته ایم، اما شما به بتها و چیزهای دیگری پشت بسته اید و دلخوش هستید.

«فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۲۹)» به زودی خواهید فهمید که چه کسی در گمراهی قرار دارد، ما یا شما؟ متضمن تهدید مشرکین است.

در این آیه متبرکه یکبار دیگر بحث از نجات انسان به عمل آمده، و از رحمانیت پروردگار با عظمت یاد آوری شده است، چون نجات و رستگاری انسان از نشانه ها و آثار رحمانیت اوست.

طوری که ملاحظه می فرمایید: چهارمین بار است که ذکر رحمانیت الله تعالی در این سوره ذکر گردیده است، و این تکرار و باز هم تکرار برای ما انسانها می آموزاند که یگانه قدرت که نجات دهنده انسان از عذاب آخرت است، همانا پروردگار رحمان و رحیم است.

«أَمَّنًا بِهِ» تنها به او ایمان آورده ایم، «وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا»، و تنها به او توکل کرده ایم. تکیه اساسی ما انسانها در زندگی فقط الله تعالی است، و «فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» پس، به زودی خواهید دانست که چه کسی در گمراهی آشکار بوده است. زور و اجبار و فشاری در کار نیست، زمان معلوم خواهد کرد که چه کسی در گمراهی آشکار بوده است. در این هیچ جای شکی نیست که: توکل به الله، ثمره ایمان و ملازم آن است، پیروزی ما در برابر کفار، را دو عامل اساسی تشکیل می دهد یکی ایمان و دیگری توکل به الله. یقین داشته باشید که با توکل بر الله، کفار آرزوی پلید خویش را به گور خواهند برد.

خوانندگان گرامی!

هدایت خداوند متعال نور و روشنای راه ما است و مؤمن در پرتو آن با اطمینان به سوی سعادت در حرکت است، اما کافر که خویشتن را از این موهبت الهی محروم ساخته است ناگزیر باید حیران و هراسان بر طریق گمراهی خویش افتادن و خیزان پیش رود تا نهایتاً با صورت بی چشم و گوش و زبان خویش در آتش جهنم سرازیر شود: «وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِّيًّا وَبُكْمًا وَصُمًّا مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا» (سوره الإسراء: ۹۷).

(و هر کس را الله هدایت کند پس او راه یاب است و هر کس را گمراه سازد پس هرگز برای آنها دوستانی به جز الله نیایی. و آنها را روز قیامت کور و گنگ و کر بر چهره‌هایشان افتاده حشر می کنیم. جایگاهشان دوزخ است، هربار که آتش آن فرو نشیند، بر شراره آن می افزاییم.)

«قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ» ﴿٣٠﴾

بگو: «به من خبر دهید اگر آبهای (سرزمین) شما در زمین فرو رود، چه کسی میتواند آب جاری و گوارا را در دسترس شما قرار دهد؟ (۳۰)»

تشریح لغات و اصطلاحات:

«غَوْرًا»: در زمین فرورود و دست رسی به آن ممکن نباشد. (ملاحظه: سورة كهف)
«بِمَاءٍ مَّعِينٍ»: آب روان که به سهولت بدست بیاید. (ملاحظه شودسوره های: مؤمنون، صافات، و سورة واقعه).

طوریکه ملاحظه می نمایید: آخرین آیه سورة بصورت کل به جمعبندی هدف سورة پرداخته و می فرماید: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ» بگو آیا فکر کرده اید که اگر: «إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا»، اگر آب شما، یعنی همین آب چاه و چشمه و دریا ها و بحر ها، و به طور کلی هر آبی که شما از آن مستفید می شوید، در زمین فرو رود، یعنی در عمق پایین تری قرار بگیرد، «فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ» چه کسی آب روان را بر شما خواهد آورد؟

روایت شده است که این آیه: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ» (سورة الملك: 30) نزد یکی از ستمگران خوانده شد پس گفت: باکی نیست؛ اگر آب ما در زمین فرو رود، باز این نیروی تیر و کلنگ ما آن را از قعر زمین برای ما باز می آورد! پس چشمه های آن ستمگر در همان دم خشک شد. (تفسیر انوار القرآن).

دروس حاصله از سورة مبارکه:

برخی از دروس حاصله از سورة ملک را میتوان در نکات ذیل چنین خلاصه و جمعبندی نمود.

- نعمت های الله سبحان و تعالی قابل شمارش نیست و تمامی آنها را الله تحت تسخیر انسان قرار داده است و بر انسان است که قدرشناس آنها و شکرگزار پروردگارش باشد.
- الله سبحان و تعالی موصوف به صفات والای کمال است و نه در ذاتش عیب و نقصی قابل تصور است و نه در مخلوقاتش بی نظمی و بی تناسبی دیده می شود و به هر اندازه که در مخلوقات خداوند با دقت بیش تری توجه بعمل آید انسجام و انضباط در خلقت بیش تر نمایان می گردد و این تنها جلوه های از قدرت نامتناهی خداوند است.
- حیات انسان عرصه ای امتحان و اختیار است و ارزش وجودی او در گرو عمل اوست، از این رو کمال انسان، نتیجه ای اعمال نیکو، و تباهی ارزش او، ثمره ای خطای اوست.
- بدون شک که: شیطان دشمن قسم خورده ای انسان است و بر هر شخصی واجب است در هر حالتی خود را از ترس ابلیس دور نگه دارد.
- هدف از خلقت ستارگان بنا بر آیات قرآن سه چیز است: زینت آسمان، راهنمای مسافران و رجم کننده ی شیاطین.

- الله سبحانه وتعالى هیچ قومی را هلاک نمی‌کند مگر آن که دعوتگرانی را به‌سویشان بفرستد تا بازدارنده از فساد و تمام‌کننده‌ی حجت بر آنان باشد: «لَئِنَّمَا يَكُونَنَّ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» [النساء: 165].
- الله سبحانه وتعالى را باید در نهان و آشکار در نظر داشت، زیرا هیچ حالتی بر او پوشیده نیست.
- رزق و روزی تنها در دست الله متعال است، پس باید از او طلبید همان‌گونه که نصرت و یاری مخصوص اوست و کمال بی‌خردی است که مخلوقاتی را به یاری طلبیم حال آن که او خود نیز محتاج خداوند است.
- هدایت الله نور و روشنای راه است و مؤمن در پرتو آن با اطمینان به‌سوی سعادت در حرکت است، اما کافر که خویشتن را از این موهبت الهی محروم ساخته است ناگزیر باید حیران و هراسان بر طریق گمراهی خویش افتادن و خیزان پیش رود تا نهایتاً با صورت بی‌چشم و گوش و زبان خویش در آتش جهنم سرازیر شود: «وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ ۗ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِّيًّا وَبُكْمًا وَصُمًّا مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا ۙ» (الإسراء: 97).

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم. و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره قلم

جزء - (29)

سوره‌ی «قلم» یا «نون» از جمله شصت و هشتمین سوره‌ی ای از قرآن عظیم الشان بوده که در مکه مکرمه شرف نزول یافته است که: از سیاق کلی آیات این سوره مبارکه نیز معلوم می‌شود.

این سوره بعد از سوره «مزمّل» شرف نزول یافته که شامل 52 آیه می‌باشد. برخی علما، نزول سوره‌ی «قلم» را بعد از سوره‌ی «علق» می‌دانند.

دلیل نام‌گذاری:

این سوره بدین دلیل بنام «قلم» مسمی شده، که پروردگار با عظمت ما به قلم و آنچه می‌نویسند، قسم یاد کرده است و در آیه‌ی اول آن قسم به قلم بعمل آمده است.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره قلم:

تعداد آیات سوره قلم طوریکه یادآور شدیم به پنجاه‌ودو آیه تعداد کلمات آن به سیصد کلمه و تعداد حروف آن به هزار و دویست و پنجاه و شش حرف میرسد. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره‌های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره‌الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید).

یادداشت:

قابل یادآوری است که: سوره قلم تنها سوره‌ی ای است که با حرف مقطعه «ن» و قسم به قلم آغاز شده است. اولین تحدی قرآن با توجه به امّی بودن پیامبر صلی الله علیه وسلم در این سوره با عبارت «وَ الْقَلَمِ وَ مَا يَسْطُرُونَ» آمده است.

مناسبت سوره قلم با سوره‌ی مُلک:

مناسبت سوره قلم را با سوره مُلک میتوان در نکات ذیل جمع‌بندی و خلاصه نمود:

- پایان سوره‌ی مُلک و عید الله سبحانه و تعالی است و آغاز این سوره نیز و عید عذاب الهی می‌باشد.

- الله سبحانه و تعالی در پایان سوره‌ی مُلک، مشرکان را به فروبردن آنها در زمین (قطع نعمت) هشدار می‌دهد؛ در این سوره نیز به چنین موردی اشاره می‌کند که: در شبی که مردم در خواب بودند، برق، و صاعقه از آسمان جهید و ثمر و میوه‌ی باغ شهر طایف را نابود کرد و اثری از آن نماند.

- سوره‌ی مُلک دلایل قدرت آشکار الله متعال و علم بی‌پایان او را یاد آور شد، زنده شدن را اثبات کرد، مشرکان را به عذاب دردناک هر دو سرا هشدار داد و آنان را تشویق نمود تا به الله و پیامبر و روز قیامت ایمان بیاورند. در مطلع و شروع این سوره نیز، وجود مبارک پیامبر را از نسبت‌های ناروای آنان پاک نمود و او را به وصف «خلق عظیم» نام برد.

موضوع بحث سوره قلم:

باید یاد آور شد که: توجه اساسی سوره مبارکه قلم هم چون سایر سوره‌های مکی، همانا بیان اصول عقیده و ایمان می‌باشد.

- مباحث این سوره به اثبات نبوت و پیامبری و زنده شدن دوباره در قیامت می پردازد، بازگشت مسلمانان و عصیانگران، گناه کاران، و مذبذبین را در روز قیامت روشن و به بیان میگیرد.

در این سوره مؤمنان و مجرمان را با هم مقایسه و مقابله کرده و ترغیب و ترهیب و تهدید را با هم جمع کرده است.

طوریکه یادآور شدیم؛ در این سوره بحث قیامت و خوف و هراس و اوضاع آن را مورد بحث قرار داده و موضعگیری مجرمان در قبال آن روز پر اضطراب را بیان می کند، روزی که کفار مکلف می شوند در پیشگاه پروردگار جهانیان سر سجده خم کنند اما نمی توانند.

- به دلیل اهمیتی که دین مقدس اسلام به نوشتن و خواندن می دهد، سر آغاز سوره نیز با قسم به قلم و نوشته ها شروع می شود و پیامبر را به وصف «خلق عظیم» می ستاید و به اخلاق فرومایه و زشت مشرکان و امثالشان اشاره می کند.

- در این سوره مبارکه در می یابیم که کفار مکه بعثت خاتم پیامبران را انکار نمودند و به تکذیب وی پرداختند، الله سبحان و تعالی برای تبیین سرانجام کفر و تکذیب آنان مثال اصحاب الجنة، «باغی که پر درخت و سرسبز و با ثمر بود»، آورده است که نعمت الله متعال را انکار کرده و ناسپاس شدند و از ادای حقوق بینوایان و فقرا امتناع ورزیدند، در مقابل الله باغ آنان را در کام آتش فرو برد و داستان آنان را مایهی عبرت پندگیران قرار داد.

در پایان این سوره مبارکه به پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم دستور می دهد تا در مقابل آزار بی باوران به دین و بداندیشان، صبور و بردبار باشد و در امر پیام رسانی به ستوه نیاید و خسته نشوند و مانند یونس علیهم السلام نباشد که قوم خود را ترک نمود و به سوی بحر شتاب.

با تمام صراحت باید بیان داشت که: پیامبر بزرگوار اسلام محمد صلی الله علیه وسلم در هیچوقت از خود ذلت نشان نداد و از مؤمنان نیز درخواست و تقاضاء بعمل می آید که هیچگاه به ذلت تن در ندهند.

ترجمه و تفسیر سوره قلم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ ﴿١﴾

نون قسم به قلم و آنچه می نویسند. (۱)

ن (قسم به نون که نام نور و ناصر حق بالوح نور خدوند جل عظمت، است) و قسم به قلم و آنچه خواهد نگاشت.

تشریح لغات و اصطلاحات:

نون؛ از جمله حروف مقطعات بوده و پروردگار با عظمت ما به مراد خویش از آوردن آن داناتر است (الله اعلم بالمراد)؛ هر چند می‌دانیم که این حروف معانی بزرگ و مقاصد ارزشمندی دارد.

همچنان قابل یادآوری میدانیم که: حروف مقطعه در قرآن کریم به 14 صورت و ترکیب در 29 سوره آمده است.

«وَالْقَلَمِ»: منظور جنس قلم است و اهمیت آن به خاطر منافع فراوانی است که در اِلْقَايِ معانی رفع جهالت در آن نهفته است و آن را «أحد اللسانین» (یکی از دو زبان) نامیده‌اند.

«مَا يَسْطُرُونَ»: آنچه می‌نویسند و یا آن سطر بندی می‌کنند؛ مطلق نوشتن منظور است اما در این جا به صورت خاص می‌تواند مفهوم آیاتی باشد که در ادامه می‌آید و دلالت بر نفی جنون از پیامبر؛ اجر بی‌پایان و اخلاق والای قرآنی آن بزرگوار دارد.

تفسیر:

«ن وَالْقَلَمِ وَ مَا يَسْطُرُونَ (١)»: در این آیه مبارکه حق تعالی به قلم که فرشتگان و انسان‌ها بدان می‌نویسند قسم یاد کرده است؛ زیرا قلم منزلت بزرگ، نفعی عظیم و مقام والا دارد. و طوریکه یادآور شدیم قلم برادر زبان به شمار می‌آید و یکی از نعمت‌های اعطایی شده الهی به بندگان است.

مفسر تفسیر صفوة التفسیر در معنی آیه مبارکه می‌نویسد: به قلم و آنچه نویسندگان می‌نویسند، بر صدق رسالت محمد قسم می‌خورم و قسم می‌خورم که او از جنون و سفاهتی که مجرمان به وی نسبت می‌دهند مبرا است. یاد کردن قسم به قلم نشان‌دهنده فیض و منزلت نوشتن و خواندن است. الله متعال در بین تمام مخلوقاتش فقط انسان را به دانستن کتابت اختصاص داده است، تا از مکنونات ضمیر خود تعبیر به عمل آورد. «الذی علم بالقلم * علم الإنسان ما لم يعلم». برای شرافت قلم همین بس است که الله متعال به منظور تمجید از منزلت نویسندگان، در این سوره به قلم قسم یاد کرده. و قدر و منزلت رفیع اهل علم را یادآور شده است؛ چون قلم مانند زبان وسیله‌ی بیان بوده و قوام و پایداری علوم و معارف به وسیله‌ی قلم تحقق‌پذیر است.

مفسر ابن کثیر فرموده است: ظاهراً منظور از فرموده‌ی الله: «و القلم و ما یسطرون» جنس قلم است که در نوشتن به کار می‌رود. قسمی است که الله به

وسيله‌ی آن می‌خواهد نعمت‌هایی از قبیل تعلیم نوشتن را به انسان یادآور شود که به وسيله‌ی آن به علم و دانش نایل می‌آیند. (مختصر ۵۳۲/۳).

محور بحث آیات متبرکه:

در آیات متبرکه (1 الی 16) در باره کمال دین، و درباره اخلاق ستوده ی پیامبر صلی الله علیه وسلم، و اخلاق بد و زشت و ناپسند کفر پیشگان، بحث بعمل آمده است.

مقام و منزلت قلم:

قلم، در قرآن عظیم الشان سمبول علم، و تفکر بشری است، قلم در دین مقدس اسلام به اندازه مقدس است که پروردگار با عظمت ما بدان قسم یاد نموده است. بیان میتواند با گذشت زمان کهنه شده و به نحوی بقای دایمی ندارد، ولی قلم می‌تواند باعث ماندگاری و بقا گردد.

دین اسلام دین اعتدال و رساندن خبر خوش که سبب صلاح و فلاح دارین برای بشریت شود، میباشد. اما دین اسلام بکار گیری معقول قلم و شمشیر را به صورت مناسب و در صورت ضرورت و مقتضی هریک سفارش میکند. دین اسلام دین غیرفعال (پسفیست) نیست. تداوم به قلم در جایکه شمشیر حتمی افتد، بکار گیری آنرا سفارش میکند. بلی اقتدار و تداوم دین مقدس اسلام بر دو اصل «قلم و شمشیر» استوار است.

یکی از مهم ترین معجزه ای که در حیات بشری رخ داد، پیدایش خط بوده است؛ قلم، سرچشمه تمدن های بشری و منشأ پیشرفت و تکامل علوم، و بیداری انسانها به شمار می رفت. دوران تاریخ زندگی انسان از زمان اختراع خط آغاز می شود. قلم، حافظ علوم و معارف، پاسدار افکار اندیشمندان، حلقه اتصال فکری علماء، و پُل ارتباطی گذشته و آینده است. نباید فراموش کرد که ارتباط آسمان و زمین نیز از طریق لوح و قلم حاصل شده است. در عظمت و شأن قلم قرآن عظیم الشان، سورة را به آن اختصاص داده و خداوند متعال به قلم و آثار قلم و سطرها و کلماتی که از نوک قلم بر صفحه کاغذ نقش می بندد، قسم یاد نموده است.

قلم یکی از مظاهر هستی است. در مورد عظمت قلم آمده است: «و ربك الاكرم الذي علم بالقلم» یعنی تربیت، پرورش و تکامل، در سایه صفت ربوبیت پروردگار، نسبت به «قلم» به کار رفته است، و قلم جهت بر طرف کردن جهل بشر، وسایله تعلیم گردیده است «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» یعنی همان خدایی که به وسیله «قلم» انسان را تعلیم داد و به او آن چه نمی دانست آموخت، قادر است.

از جمله «الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» دو معنا می‌توان دریافت:

اول: پروردگار با عظمت ما، نوشتن را به انسان آموخت و توانایی این کار بزرگ را که مبدأ تاریخ بشر، و سرچشمه علوم و فنون و تمدن هاست، در او ایجاد کرد.

دوم: هدف این است که علوم و فنون و دانش ها را از این طریق به انسان آموخت.

قلم، جوهر علم را در خود نهفته دارد؛ آن زمان که در دست انسان بصیر قرار گیرد، انسان به گونه های مختلفی، همچون زبان و اشاره، مقاصد قلبی و درونی خویش را آشکار می کند و این امر مهم، اختصاصی به قلم ندارد، اما تفاوت قلم با زبان در آن است که اظهار قلبی و آگاهی های شخص از طریق قلم، بسی ماندگارتر و حیطة اثرش گسترده تر می نماید.

نقش قلم از نقش زبان، شمشیر، پول و دارایی، شهرت و فرزند بیشتر و پر اهمیتتر است. زیرا قلم منتقل کننده تجربه قرن‌ها، ورشد فرهنگ بشری بوده، انسانها را از خواب غفلت بیدار می‌کند. ملت را می‌توان با قلم، عزیز و یا هم ذلیل کرد. قلم شخصیت ساکتی است که تاریخ را برای بشریت انعکاس می‌دهد، قسم به قلم، نشانه فرهنگ و تمدن است. تکیه بر قلم، تکیه بر سند و استدلال است. و در نهایت باید به عرض رساند که رابطه با قلم رابطه با علم است.

مَا أَنْتَ بِنِعْمَةٍ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ ﴿٢﴾

به برکت نعمت و لطف پروردگارت عقل کامل (که نبوت، دانش و بصیرت است) تو دیوانه نیستی. (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بِنِعْمَةِ رَبِّكَ»: جمله معترضه است؛ یعنی به واسطه‌ی فضل، لطف و عنایت پروردگارت، تو دیوانه نیستی.

تفسیر:

« مَا أَنْتَ بِنِعْمَةٍ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ (۲) »: ای پیامبر! نعمتی بزرگی که پروردگار با عظمت برایت نصیب گردانیده تو دیوانه نیستی، بلکه تو محفوظ از خطاها و با استقامت می‌باشی، رشد و ادراک کامل داری و هدایت ربّانی و عنایت الهی هم‌راهِ توست.

ابن عطیه فرموده است: این جواب قسم است. و گفته‌ی بنعمه ربک معترضه می‌باشد و شبیه آن است که به یک نفر بگویی: تو-الحمد لله-فاضل می‌باشی. (البحر ۳۰۷/۸). ابو حیان فرموده است: آیه دلیل قطعی است بر صحت ادعا؛ زیرا نعماتی را که الله سبحان و تعالی به رسول الله صلی الله علیه وسلم داده بود کاملاً آشکار بود؛ از قبیل فصاحت بیان و عقل و درایت و سیرت مرضیه‌ی حضرتش. و اتصافش به کمال مکرمت، تمام تهمت‌ها را رد و تکذیب می‌کند.

شان نزول آیه مبارکه:

1123 - ابن منذر از ابن جریج روایت کرده است: مشرکان پیامبر صلی اله علیه وسلم را مجنون و شیطان خطاب می‌کردند، پس آیه «مَا أَنْتَ بِنِعْمَةٍ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ» نازل شد.

قابل تذکر است که نباید فراموش کنیم، نسبت جنون به اشخاص مهم و برجسته در طول تاریخ بشریت بوده و نباید مورد تعجب واقع شود، قرآن عظیم الشان می‌فرماید: «كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاجِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ، أَتَوَصَّوْا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَآغُوتٌ» (آیات 52 و 53 سوره زاریات) (ای پیامبر!) بدین گونه (که تو را تکذیب کردند) پیشینیان اینان نیز هیچ پیامبری برایشان نیامد مگر آنکه گفتند: جادوگر یا جن‌زده است. (آیا مخالفان در طول تاریخ) به یکدیگر سفارش کرده‌اند (که با انبیا این گونه برخورد کنند؟) نه، بلکه آنان مردمی طغیانگرند.

در آیه «مَا أَنْتَ بِنِعْمَةٍ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ» به عنوان دلدار به پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم گفته شده است که اگر مشرکان مگه با چنین، شیوه و طریقه برخورد می‌کنند، بدان که پیش از شما همه انبیا مخالف داشتند و مورد تهمت اقوام خود قرار گرفته‌اند، پس نباید، از تهمت مخالفان نگران باشی.

از جانب رسول الله صلی الله علیه وسلم به عنوان اتمام حجت در دعوت مردم هیچگونه کوتاهی و تقصیر را به عمل نیاورد، لذا روی گردانی پیامبر صلی الله علیه وسلم از آنان و ترك مجادله با آنان، سرزنش و ملامتی را به دنبال ندارد. وظیفه رساندن گپ حق و ادای رسالت است.

همچنان نباید فراموش کرد که: اساس و بنیاد تهمت به انبیاء، طغیان است. بناءً انسان در برابر اشخاص و افراد لجوج مسئولیتی ندارد، اگر حق را کماحقه برای متخلف و گمراه رساندیم. که رساندن صدای حق وجبیه است اما یک مطلب را باید با صراحت گفت که: اگر روحیه پندپذیری نداشته باشیم در ایمان خود باید شک کنیم، زیرا مؤمن پند پذیر است. اگر انسان ایمان داشته باشد، تذکر حق را از هر کس می پذیرد. «فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ» (آیه 53 سوره ذریات) به اساس حکم قرآنی و تعالیم ادیان آسمانی، «وَذِكْرٌ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ» وظیفه انبیا، و صالحین بیدار کردن و یادآوری امور فطری بشر است. مسلماً که متوجه ساختن جامعه بسوی ترقی، تعالی و رفاه اجتماعی میباشد.

استهزاء:

صحیحترین و عام فهم ترین معنی استهزاء همانا تمسخر است. یعنی اینکه به توهین و تحقیر شخص پیردازی و شأن و منزلت او را در جامعه پایین آوردن بخواهند. یا اینکه یکی از مبانی، اصول و تعلیمات انسانی و دینی را بی ارزش قلمداد نمایی و یا هم آنرا مورد تمسخر قرار دهی.

و یا هم استهزاء عبارتست از: بیان کردن گفتار یا کردار یا وصف یا خلقت کسی به شکلی که: سبب خنده دیگران و تحقیر مسخره شونده شود، فرق نمی کند که این تمسخر به زبان اداء شود و یا با «ایماء»، اشارت و عبارت و یا هم کنایه که استهزاء نامیده می شود. شخصی را که به این خوی ناپسند متصف باشد، مستهزاء گویند. بدون شک استهزاء از جمله گناهان کبیره است. و این از گناهانیست که از مقدمات گناه غیبت محسوب می شود.

قرآن عظیم الشان از این عمل شدیداً نهی و منع بعمل آورده و آن را به عنوان ظلم و ستم مورد توبیخ و تهدید قرار داده است. مستهزاء را امر به توبه می کند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْألقَابِ بِئْسَ الإِسْمُ الفُسُوقُ بَعْدَ الإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (آیه: 11 سوره حجرات) (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نباید گروهی از مردان شما گروه دیگر را مسخره کنند، شاید آنها از اینها بهتر باشند و نه زنانی زنان دیگر را، شاید آنان بهتر از اینان باشند و یکدیگر را مورد طعن و عیبجویی قرار ندهید و با القاب زشت و ناپسند یکدیگر را یاد نکنید، بسیار بد است که بر کسی پس از ایمان نام کفرآمیز بگذارید و آنها که توبه نکنند، ظالم و ستمگرند!

استهزاء انبیاء:

مشرکین در طول تاریخ بخاطر حفظ منافع مادی و شهوانی خویش در مقابل دعوت انبیاء با شدت و در برخی از موارد بطور ظالمانه و غیر انسانی، مقابله نموده اند. هست مواردی که ایشان دست به دشمنی و بغاوت علیه انبیاء و مبلغان دین زده اند، آنان در این مبارزه استهزای رسالت شان را انکار و شخص خود شان را استهزا نموده اند. الله تعالی می فرماید:

«يا حَسْرَةَ عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (آیه 30 سورة يس) (ای دریغ بر بندگان! که هیچ رسولی برای هدایت آنها نیامد جز آنکه او را به تمسخر و به استهزاء گرفتند).

در این میان رسول مقبول ما محمد صلی الله علیه وسلم بطور متداوم در معرض استهزای دشمنان قرار داشت و بلکه آن حضرت بیش از انبیای پیشین در این جهت مورد آزار و تمسخر قرار گرفته است، چنانچه شخص رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «هیچ پیامبری مانند من آزار ندید.»

مشرکین و معاندین رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم، هر زمانیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم را می دیدند، با یک حالتی تمسخرآمیز می گفتند: آیا همین است کسی که الله تعالی او را برای پیامبری فرستاده است: «و إِذَا رَأَوْكَ إِذَا يَتَخَوَّنَكَ إِلَّا هُزُؤًا أَهَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا». (آیه 41 سورة فرقان) و هرگاه (کفار) تو را ببینند، جز به مسخرهات نگیرند، (حرف آنان این است که) آیا این همان کسی است که خداوند او را پیامبری قرار داده است؟

در طول حیات پیامبر صلی الله علیه وسلم حالتی پیش آمده: زمانیکه مشرکین پیامبر اسلام را می دیدند، با حالتی تحقیر آمیز او را لقب دیوانه خطاب می نمودند. «يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ» (آیه 6 سورة حجر) (ای کسی که ادعا داری ذکر (الهی) بر او نازل شده! به یقین تو دیوانه‌ای!)

و یا طوریکه در آیات (14 و 15 سورة الصافات) میخوانیم: «وَإِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ، وَقَالُوا إِنَّا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ» (وهرگاه معجزه ای (از معجزات) یا دلیلی (از دلایل دال) بر قدرت خداوند متعال) را ببینند، (نه تنها خود به تمسخر می پردازند، بلکه) دیگران را به مسخره کردن هم دعوت می کردند، و می گویند: این جز سحری آشکار نیست).

کفار و مشرکین معجزات رسول الله را به تمسخر می گرفتند، و آنحضرت را مجنون خطاب می نمودند: «يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ» (آیه 6 سورة حجر) (ای کسی که ادعا داری ذکر (الهی) بر او نازل شده! به یقین تو دیوانه‌ای!)

مشرکین نه تنها رسول الله صلی الله علیه وسلم را به تمسخر می گرفتند، بلکه مسلمانان که جدیداً به دین مقدس اسلام مشرف شده بودند، به باد تمسخر می گرفتند و می گفتند: آیا همینها هستند کسانی که الله از میان ما بر آنان منت نهاده است: «أَهْوَلَاءِ مَنْ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا». (آیه 53 سورة الأنعام).

وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ ﴿٣﴾

و بی تردید برای تو پاداشی داریم و همیشگی است! (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«غَيْرَ مَمْنُونٍ» یعنی مکافات داریم، ماندگار و همیشگی و نامقطوع.

تفسیر:

مفسرین می نویسند «مَمْنُونٍ» اگر از «من» به معنای قطع باشد، به معنای جایزه بی انقطاع است و اگر از «منت» باشد به معنای آن است که إطفاف الهی بدون منت است. ظاهراً هدف در اینجا همان معنی اولی است.

یعنی شما به خاطر این که برای هدایت خلق الله می کوشید و در جواب چنین سخنان آزار دهنده ای نثار شما می شود و باز هم شما به انجام وظیفه ی خود ادامه می دهید، پاداش فراوان و جاودانه ای خواهید داشت. (تفهیم القرآن)

وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ﴿٤﴾

و تو دارای اخلاق بسیار بزرگوارانه هستی! (۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خُلُقٍ عَظِيمٍ»: اخلاقی والا و آدابی بزرگ. منظور قرآن، دین، اسلام و مجموع اخلاقی پیامبر صلی الله علیه وسلم شامل علم، حلم، حیا، کثرت عبادت و سخاوت، صبر و شکر، تواضع و زهد، رحمت و شفقت، حسن معاشرت، آداب و خصائل والا و پسندیده است.

تفسیر:

«وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ (۴)»: و تو ای محمد! ادب و فهمی والا و افزون داری، و دارای خلق و خوی بس فاضل و رفیع می باشی. در حقیقت الله تمام کمالات و فضایل را در وجودت جمع نموده و به ودیعه نهاده است.

در این آیه خُلُق بی مانند پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم را با صفت «عظیم» مورد ستایش و تمجید قرار داده و او را کانون عالی ترین صفات انسانی معرفی می کند. خطاب به رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید: تو کانون محبت و عواطف و سر چشمه رحمت الهی هستی. کفار آزارت می دهند و تو آنها را انذار می دهی. ناسزا و بد برد در برابرت انجام می دهند، ولی تو برای آمرزش آنها دست به دعاء بر می داری. بسوی تو سنگ می زنند و بالای سرت خاکستر می ریزند ولی تو هدایت آنها را طلب می کنی.

قرآن عظیم الشأن در آیه (107 سورة انبیاء) می فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (ای رسول الله، و ما تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم). در این آیه متبرکه به وضاحت تام ملاحظه می نمایم که پروردگار رب العزت ما پیامبر عالم بشریت محمد صلی الله علیه وسلم را رسول رحمت برای جهانیان و عالم بشریت اعلام و معرفی نموده است. اگر زندگانی پیامبر صلی الله علیه وسلم را بطور واقعینانه و بیطرفانه ملاحظه نمایم به این واقعیت پی خواهیم برد که او رحمتی برای همگان است و این رحمت و بزرگواری را می توان در زندگی اصحاب و حتی هر مسلمان راستین و پیرو راستین او نیز مشاهده نمود.

بهترین تعریف از اخلاق پیامبر صلی الله علیه وسلم را ام المؤمنین عائشه (رض) در این قول خود ارایه و بیان داشته که «کان خلقه القرآن. قرآن اخلاق ایشان بود.»

یادداشت:

باید یادآور که: خلق، ملکه ای نفسانی است که انسان همراه آن کارهای نیکو و زیبا را به آسانی انجام می دهد. حال اگر این خلق و خو به وصف بزرگی و عظمت آراسته گردد و راه نیکو را برگزیند، هیچ خلق و خو و راه و روشی شیرین تر و بهتر از آن نخواهد بود.

اسوه حسنه:

پروردگار با عظمت ما در (آیه 21 سورة احزاب) می فرماید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا» (همانا برای شما در سیره

رسول الله سرمشقی نیکوست، (البته) برای کسانی که به الله و روز قیامت امید دارند و الله را بسیار یاد می‌کنند.) لقب اسوه حسنه را گرفته است.

«اسوه» یعنی سر مشق و مقتدا. کلمه «اسوه» سه بار در قرآن عظیم الشان ذکر گردیده است که: دو مرتبه در مورد حضرت ابراهیم علیه السلام (آیات 4 - 6 سوره ممتحنه) و یک مرتبه در مورد پیامبر صلی الله علیه وسلم در سوره احزاب. این آیه پیامبر صلی الله علیه وسلم را به عنوان انسانی کامل که نیکوترین سرمشق و نمونه مثالی و سرمشق است، معرفی می‌کند. ایشان بهترین سرمشق در همه امور هستند. در ایمان و اخلاص، در زهد و تقوی، در صبر و استقامت، در توکل و فداکاری، در شجاعت و دلاوری، در نظم و نظافت، در عبادت و خودسازی و خلاصه در تمام اعتقادات، اعمال و گفتار کامل‌ترین سرمشق برای انسان‌های جهان هستند و مردم با پیروی از این سرمشق و الگوی نیکو می‌توانند به سعادت دنیا و آخرت برسند.

شان نزول:

1124- بو نعیم در «دلایل النبوه» و واحدی از حضرت بی بی عایشه (رض) روایت کرده اند که هیچ کس خوش اخلاق تر از رسول الله نبود. هر کدام از اعضای خانواده یا یارانش او را صلی الله علیه وسلم صدا می‌کرد. پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم می‌گفت: لبیک، بنابر این خداوند متعال آیات «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» را نازل کرد.

فَسْتَبْصِرْ وَيُبْصِرُونَ ﴿٥﴾

پس تو بزودی خواهی دید و آنان (منکران هم) نیز خواهند دید. (۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَسْتَبْصِرْ...»: به زودی خواهی دید و متوجه خواهی شد.

تفسیر:

بدین ترتیب پروردگار با عظمت پیامبر محبوب اش محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم را در برابر دشمنان دلداری می‌دهد. ومی‌فرماید: کفاری که با آگاهی و بطور قصدی دلایل روشن انبیاء را انکار می‌کنند، سزاوار لقب مجنون هستند. راه و روش را که ای محمد! تو در پیش گرفته ای طریق درست تری است و روش نیکوتری داری و این کار در عاقبت امور و سرانجام کارها تحقق خواهد یافت.

«فستبصر و یبصرون، بایکم المفتون» خطاب در آیه متبرکه، خطاب به مشرکان صدر است که «به زودی تو و مخالفانت خواهند دید که از شما کدام یک مفتون و دیوانه اند.» «فستبصر و بصرون» این جمله به خاطر اینکه حرف «فاء» در کلمه «فستبصر» آمده است، نتیجه این می‌شود: حال که معلوم شد تو دیوانه نبودی، بلکه دارای عظمت نبوت و متخلق به خلق عظیمی هستی، یقین داشته باشی که به زودی اثر دعوتت روشن خواهد گشت، و برای همه معلوم و آشکارا و به اثبات خواهد رسید که مفتون به جنون کیست، آیا تویی و یا تکذیب گران تو که تهمت جنون را به تو می‌بندند.

بِأَيِّكُمْ الْمَفْتُونُ ﴿٦﴾

که کدام یک از شما دچار جنون اند. (آیا همان‌طور که آنها به دروغ می‌گویند تو دیوانه‌ای، یا آنها که کافرند و از هدایت منحرفند؟) (۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْمَفْتُونُ» دیوانگی. مصدر است، مانند معقول به معنی عقل، مَجْلُود به معنی جَلَادَة (روح البیان). ویا «الْمَفْتُونُ»: شخصیکه حقیقت را گم کرده و دچار فتنه‌های شیطانی شده است، دیوانه.

تفسیر:

«بِأَيُّكُمْ الْمَفْتُونُ (۶)» چه کسی دیوانه است؟ مفسر قرطبی در تفسیر «الْمَفْتُونُ» می نویسد: مفتون یعنی دیوانه‌ای که شیطان در او فتنه‌انگیزی کرده است. قسمت عمده‌ی سوره درباره‌ی «ولید بن مغیره» و «ابوجهل» نازل شده است. مشرکان می‌گفتند: شیطان در محمد نفوذ کرده است. و منظور آنان از مجنون همین بود. آنگاه الله سبحان و تعالی فرمود: بعدا خواهید فهمید که کدام یک مجنون می‌باشند و عقلش را از دست داده است. قرطبی ۲۲۹/۱۲.

خواننده معزز!

در مورد مفهوم کلی این آیات متبرکه باید بعرض رسانید: پیامبر صلی الله علیه وسلم سالهای متعددی در میان عرب زندگی کرده است و مردم او را دارنده‌ی آداب و اخلاق نیکو شناخته بودند اما آن‌گاه که اعتقاد و آیین شرک‌آلود آن‌ها را نفی کرد و آنرا باطل اعلام نمود مشرکان هیچ چاره‌ای نیافتند جز آن که بر خلاف باور درونی خویش، محمد را جن‌زده و دیوانه بدانند تا شاید بدین وسیله او توجهات مردم نسبت به او بکاهند اما الله سبحان و تعالی صراحتاً اعلام نمود که به زودی حقیقت هویدا می‌شود و بطلان تهمت‌هایشان بر همگان معلوم می‌گردد و چنین هم شد و غزوه‌ی بدر اولین عرصه‌ی پیروزی حق بر باطل گشت، هر چند بسیاری عبرت نگرفتند.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿۷﴾

همان بدون شک پروردگارت بهتر می‌داند چه کسی از راه او گمراه شده است، و (نیز) او به هدایت یافتگان داناتر است. (7)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ»: آن کس که راه هدایت خداوند را گم کرده و راه شیطانی را در پیش گرفته است.

تفسیر:

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ: الله متعال از وضع شقاوت‌مند منحرف از دین و طریق هدایت آگاه است. «وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (7)»: او به پرهیزگار و انسانی که به دین حق رهیاب شده عالم است.

یعنی علم کامل تنها الله راست است که کدام مردم براه راست و کدام کس گمراه است مگر چون نتایج پیش رو آمدنی است همه خواهند دید که کدام کس به منزل کامیابی رسید و کدام کس برهزنی شیطان ناکام و نامراد ماند.

در این آیه متبرکه با تمام وضاحت اذعان می‌دارد که هیچ رازی از پروردگار پوشیده نیست، الله تعالی به محتوی ضمائر داناست و به مکنونات سراپر (اسرار، رازها، رموز، پوشیده‌ها، نهان‌ها، باطن) آگاه است.

فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ ﴿٨﴾

پس از تکذیب کنندگان (قرآن و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم) اطاعت مکن. (8)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا تُطِعْ...»: مراد تشویق و ترغیب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و همه پیروان او است که راه الله را با شوق و شور ادامه دهند، و با کفار و مشرکین نرمش و سازش نکنند.

تفسیر:

«فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ (8)»: فهم این آیه مبارکه میرساند که نباید از تکذیب کنندگان اطاعت و پیروی صورت گیرد، بناءً پروردگار با عظمت به رسول مقبول خویش گفت: بر دعوت خود پایدار باش و بر دینت ثابت قدم باش؛ و از راه آنان مطابعت و پیروی مکن، که اطاعت از آنان گمراهی و بدبختی است. زیرا تو بر حق هستی و آنان بر باطل می‌باشند. مفسر امام فخر الدین رازی فرموده است: رؤسا و بزرگان مکه از او دعوت کردند که از دین پدرانش پیروی کند، لذا الله متعال او را از اطاعت آنان منع فرمود. و بدین ترتیب الله او را در مخالفت با آنها تحریک و تشویق کرده است. (تفسیر کبیر ۸۳/۳).

وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ ﴿٩﴾

آنان (مشرکین) آرزو دارند که نرمی و سازش کنی تا آنان هم نرمی و سازش از خود نشان دهند. (۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تُدْهِنُ»: سهل انگاری کنی. نرمش و سازش نشان بدهی... هدف آنان این است که پیغمبر با نزدیک شدن به دین آنان، روی خوش بدیشان نشان دهد، یعنی نوعی از سهل انگاری، سازش و به اصطلاح مداهنه به میان آید. (تفسیر نور مصطفی خرمدل).

تفسیر:

یعنی اینکه کفار در تلاش سخت و شدید اند، و علاقمندی خاصی دارند که تو با آنها در امور دینی با آنان مداهنه و مدارا کنی (و مخالفت، تعرض و مقابله به بت های شان بعمل نیاوری!) و به اصطلاح با افکار و اندیشه‌های شان موافقت و سازگاری کنی تا آنها هم (به نفاق) با تو مداهنه و مدارا کنند.

در التسهیل آمده است: مداهنه یعنی نرمش و مدارا و سازش در امری که هیچ جای سازشی در آن نیست.

خواننده محترم!

در این هیچ جای شکی نیست که یکی اصول اساسی و بنیادی دین مقدس اسلام «مدارا و نرمش» و «رأفت و رحمت»، است و این اصل به هیچ صورت نمی‌تواند مطلق باشد بلکه بصورت حتمی حدودی خاصی برای خود دارد، که رعایت خارج از حدود، مطمئناً آن را تبدیل به یک پدیده ضد ارزشی یعنی مداهنه و مصانعه و سازشکاری در حق می‌گرداند. همانگونه که ترک این اصل در ذات خویش نیز به ناهنجاری «خشونت» می‌انجامد. یافتن راه و روش معقول و دقت درین مورد بس مهم است.

مدارا (اعتدال، تسامح، سعه صدر، مماثبات، میانه روی، سازش، ملایمت، رفق کردن، مهربانی، نرمی، بردباری، تحمل) در مسائل شخصی و نیز مسائل اجتماعی که در تقابل با حقوق دیگران نیست و نباشد و در کیفیت ترویج اسلام و ارزشهای دینی، توصیه شده،

اما در مسائل اصولی دین و اجرای حدود و احکام دینی، نرمش و سازش بطور کامل و قطعی مذموم و ناروا است. سهل‌انگاری در اینگونه مسائل «ادهان و مُداهنه» می باشد که همانا مورد نهی شدید و مطلق شرع اسلامی قرار گرفته. حالت زمانی غیر قابل قبول میشود که این سازش منجر به تضییع حقوق (اتلاف حقوق) دیگران [= حق الناس] شود که درین صورت و این روش از جمله «معاونت در ظلم» بشمار می رود.

قرآن عظیم الشان گذشت و مدار در موارد که منجر به تضییع حقوق و حدود شرعی نگردد، هدایت فرموده طوریکه می فرماید: «فبما رحمة من الله لنت لهم ولو كنت فظاً غليظ القلب لانفضوا من حولك فاعف عنهم واستغفر لهم و شاورهم في الامر فاذا عزم فتوكل على الله ان الله يحب المتوكلين» (آیه 159 سورة آل عمران) (به رحمت الهی، با آنان نرمخو و پُرمهر شدی. اگر تندخو و سخت‌دل بودی بی‌شک از پیرامون تو پراکنده می‌شدند، از آنان درگذر و برایشان آمرزش بخواه و در کارها با آنان مشورت کن و چون تصمیم نهائی را گرفتی بر خدا توکل کن که خداوند، توکل‌کنندگان را دوست می دارد.) در این آیه متبرکه دیده می شود که گذشت و نرمش و انعطاف در برابر کسانی که تخلفی از آنها سر زده و بعد از کردار خویش پشیمان شده‌اند اشاره واضح بعمل آمده است. همچنان در آیه: (128 سورة توبه) آمده است: «لقد جاءكم رسول من أنفسكم عزيز عليه ما عنتم حريصٌ عليكم بالمؤمنين رؤفٌ رحيمٌ» (بدون شک برای شما پیامبری از خودتان آمد که بر او دشوار است اگر شما در رنج بیفتید، به سعادت شما حریص و نسبت به مؤمنان، دلسوز و مهربان است.)

ومی فرماید: «فلعلك باخع نفسك على آثارهم ان لم تؤمنوا بهذا الحديث أسفاً.» (آیه 6 سورة كهف) (نزدیک است که اگر امت تو به این سخن (قرآن) ایمان نیاورند جان عزیزت را از شدت حزن و تأسف بر آنان هلاک سازی!) و میفرماید: «أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ» (آیه: 8 سورة فاطر)

پس آیا کسی که عمل بدش برای او آراسته شده و آن را نیکو می‌بیند، (مانند کسی است که هدایت یافته است.) پس بدون شك خداوند هر که را بخواهد (و سزاوار بداند) گمراه می کند و هر که را بخواهد (و شایسته بداند) هدایت می‌نماید، پس مگذار به خاطر حسرت بر آنان جاننت از دست برود، زیرا خداوند متعال به آن چه انجام می‌دهند آگاهی کامل دارد، ولی صفت شخصیت رسول الله صلی الله علیه وسلم همانا است که قرآن عظیم الشان با زیبایی خاصی خویش میفرماید: «و ما ارسلناك الا رحمةً للعالمين» (انبیاء / 107).

(و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم). و یا میفرماید: «محمدٌ رسول الله والذين امنوا معه اشداء على الكفار رحماء بينهم...» (سورة فتح / 29) (محمد صلی الله علیه وسلم پیامبر خداست و کسانی که با اویند، با کافران، سختگیر و با یکدیگر مهربانند).

و باز می فرماید: «و ان احدٌ من المشركين استجارك فأجره حتى يسمع كلام الله ثم ابلغه مأمنه ذلك بانهم قومٌ لا يعلمون» (آیه 6 سورة توبه) (اگر یکی از مشرکان از تو پناه خواست پناهش ده تا کلام خدا را بشنود، سپس او را به مکان امنش برسان، چرا که آنان نادانند.)

همچنان در (آیات: 214 و 215 سورة شعراً) می فرماید: «وانذر عشیرتک الاقربین، و اخفض جناحک لمن اتبعک من المؤمنین.» (خویشان نزدیک را هشدار ده و برای آن مؤمنانی که تو را پیروی کرده‌اند، بال خود را فرو گستر).

و می فرماید: «خذالعفو و أمر بالعرف و أعرض عن المشرکین» (اعراف / 199) (گذشت پیشه کن و به کار پسندیده، فرمان ده و از نادانان رخ برتاب).

در آیات فوق الذکر با تمام صراحت در یافتیم که رسول الله صلی الله علیه وسلم مأمور به نرمش و مدارا با مردم بوده‌اند.

وَلَا تَطْعُ كُلَّ حَلَاْفٍ مَّهِيْنٍ ﴿١٠﴾

و تو هرگز اطاعت نکن از هر قسم خورنده فرومایه ای که دایم (به دروغ) قسم می‌خورند. (۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تُدَّهِنُ»: اصل اِدهان به معنای مدارا، مصالحه، ملاینه، مسامحه و نرمی کردن است؛ در این جا منظور آن است که کافران دوست داشتند محمد صلی الله علیه وسلم به وسیله‌ی کارهایی همچون سازش با آنها سخت‌گیری نکردن در رفتار و برخورد با خدایانشان، نسبت به آنها نرمی نشان دهد و یا این که اصلاً نه محمد کاری به خدایان آنها و نه آنها کاری به خدای محمد داشته باشند، ولی الله سبحانه و تعالی سوء نیت آنان را به پیامبر هشدار داد. «حَلَاْفٍ»: قسم خوردن زیاد، فرق نمی‌کند که به حق باشد و یا هم ناحق. «مَّهِيْنٍ»: خوار، پست و حقیر.

تفسیر:

«وَلَا تَطْعُ كُلَّ حَلَاْفٍ»: و از آن‌که به حق و ناحق قسم می‌خورد و به عنوان توهین به عظمت الله زیاد قسم یاد می‌کند، اطاعت مکن. «مَّهِيْنٍ (10)»: تبه‌کار حقیر.

در این آیه خطاب به رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: و تو هرگز احدی از منافقان را که دایم (به دروغ) قسم می‌خورند، اطاعت و پیروی مکن.

در آیه متبرکه توضیح داده می‌شود که به قسم خوردن مخالفان نمی‌شود اعتبار کرد و هر چه بیشتر قسم می‌خورند به همان اندازه بی اعتبارتر است.

بناءً باید به توطیه و نقشه‌های دشمن؛ متوجه و هوشیار باشی، دشمن همه تلاش‌های خویش را به راه انداخته اند تا با شما نوع از سازش بعمل آرند، و در جمع عقب نشینی شما از اصول الهی از جمله خواست‌های اساسی دشمن است.

نباید فراموش کرد که: سازش با دشمن، به منزله اطاعت از آنان است. و هدف از عدم اطاعت از دشمن، همان سازش نکردن است.

قرآن عظیم الشان در (آیه 47 سوره سبأ) می‌فرماید: «قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (بگو: هر مزدی که از شما خواستم پس آن به نفع شماست، مزد من جز بر خدا نیست و او بر هر چیزی گواه است).

ابن اسحاق، ابوبکر محمد بن اسحاق بن یسار بن خیار مطلبی مدنی (۸۰ - ۱۵۱ق/۶۹۹ - ۷۶۸م.)، محدث و سیرت نویسی مشهور جهان اسلام در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد:

که اشراف قریش شخصی را نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم فرستادند و در خواست مذاکره رابا وی بعمل آوردند.

آنان گفتند: تو چیزی بر قومت آورده ای که در میان عرب کسی برای قومش چنین چیزی را نه آورده است، تو پدران ما را دشنام داده ای، دین ما را ناروا دانسته ای، خدایان ما را ناسزا و بدگفتی، اگر با این کار در فکر جمع آوری (ثروت) و دارایی هستی آنقدر به تو می دهیم که (ثروت) و دارایی ات از همه بیشتر شود، اگر شرف می خواهی، ما تو را بر خود سیادت می دهیم؛ اگر ملک و پادشاهی می خواهی، چنین می کنیم، اگر جن بر تو مسلط شده، تو را معالجه می کنیم.

رسول الله صلی الله علیه وسلم در جواب آنان گفت: برای هیچ یک از این چیزها دعوی نبوت نکرده ام، بلکه تنها فرستاده الله هستم که برای نصیحت (آمده ام)، اگر (بپذیریند)، یقین (نمایید) که نفعش از آن خود شما است و اگر نپذیرید، صبر خواهد کرد تا خداوند (متعال) میان (من) و (شما) حکم کند.

همچنان جمله زیبا رسول الله صلی الله علیه وسلم باید سرمشق همه ما قرار گیرد که در خطاب به کاکای خویش در مورد پیشنهاد سران قریش فرموده است: کاکای محترم اگر آفتاب را در دست راست من و مهتاب را در دست چپ من بگذارند، کار دعوت را تا غلبه آن دنبال خواهم کرد مگر آنکه در این راه جان خویش را از دست دهم. (داستان این مبحث در سورة کافرون به تفصیل بیان شده است).

شان نزول:

درباره شان نزول آیات (10 - 11 - 12 - 13) ابن ابو حاتم از سدی روایت کرده است که آیه «وَلَا تُطْعُ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ» در باره اخنس بن شریق نازل شده است. همچنان ابن جریر از ابن عباس (رض) روایت کرده است چون: «وَلَا تُطْعُ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ هَمَّازٍ مَثَاءٍ بِنَمِيمٍ» از هر قسم خور حقیر اطاعت نکن، هر عیب جوی نامی که با سخن چینی میان مردم رفت و آمد می کند نازل شده است، ما آن سخن چین را نشناختیم، اما وقتی که «بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ» نازل شد، آن شخص را شناختیم چون مانند گوسفند دو تا پوستک دراز در زیر گلوی او آویزان بود. (ملاحظه شود: تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

الأخنس بن شریق الثقفي کیست:

اخنس بن شریق از جمله سران قریش بود که نزد ابوطالب رفت و با وساطت او، به پیامبر صلی الله علیه وسلم پیشنهادهایی دادند که اخنس در آنجا گفت: «ما و خدایان ما را رها کن، ما نیز تو و پروردگارت را رها می کنیم.»

همچنین زمانی که پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم از طائف باز می گشت؛ به دنبال شخصی با نفوذی بود که در سایه حمایت او وارد مکه شود؛ ابتدا کسی را به دنبال اخنس فرستاد و این پیشنهاد را به او داد ولی اخنس با این عذر که همپیمان قریش است و یک همپیمان نمی تواند شخصی را در مقابل همپیمانانش در پناه بگیرد، از این امر سر باز زد، البته همین که پیامبر صلی الله علیه وسلم از او چنین درخواستی داشت، نشان می دهد که انصاف و مردانگی او بیش از دیگران بود و به همین جهت، در تاریخ، اذیت و آزار خاصی از جانب او نسبت به پیامبر صلی الله علیه وسلم نقل نشده است.

هَمَّازٍ مَشَاءٍ بِنَمِيمٍ ﴿١١﴾

و آن کس که بسیار عیبجویی و سخن چینی می‌کند. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هَمَّازٍ» از «همز» به معنای بسیار عیبجو و مرادف کلمه «عیاب» است و یا هم بسیار بدگو و بد زبان را می‌گویند.

تفسیر:

«مَشَاءٍ بِنَمِيمٍ» «تیزرونده، رفت و آمدکننده». بسیار سخن چین. یعنی کسی که سخن این را برای آن، و کلام آن را برای این، به منظور فتنه، فساد و تباهی و اختلاف و جنگ اندازی می‌آورد و می‌برد و در نهایت بر قطع رابطه‌ها و تفریق میان مؤمنان بسیار حریص است.

«نَمِيمٍ»: سخن چینی؛ اصل «نَم» به آشکار کردن هر چیز گویند و سخن چین هم هیچ حرفی را در دل خود نگه نمی‌کند مگر این که آن را برای دیگران بازگو می‌سازد. سخن چینی در اینجا بیشتر به خاطر منحرف ساختن توجهات مردم از پیامبر صورت می‌گرفت.

نمایی و سخن چینی:

سخن چینی یعنی این که انسان حرف های بعضی از مردم را به قصد ایجاد فتنه و فساد بین آن ها برای بعضی دیگر نقل کند؛ مانند این که نزد کسی برود و بگوید: فلانی به تو چنان و چنین گفت، تا بدین ترتیب بین مسلمین دشمنی ایجاد کند. سخن چینی و نمایی از گناهان کبیره است. در صحیحین در حدیثی که از عبدالله ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده آمده است که: پیامبر صلی الله علیه و سلم از کنار دو قبر گذشت و فرمود: «أَمَا إِنَّهُمَا لِيُعَذَّبَانِ وَمَا يُعَذَّبَانِ فِي كَبِيرٍ، أَمَا أَحَدُهُمَا فَكَانَ يَمْشِي بِالنَّمِيمَةِ، وَأَمَا الْآخَرُ فَكَانَ لَا يَسْتَنْزِرُهُ مِنَ الْبَوْلِ، قَالَ: فَدَعَا بِعَسِيبٍ رَطْبٍ فَشَقَّهُ بِأَنْثَيْنِ، ثُمَّ عَرَسَ عَلَى هَذَا وَاجِدًا وَعَلَى هَذَا وَاجِدًا» «این دو نفر عذاب داده می‌شوند اما نه به خاطر گناه بزرگی، اما یکی از اینها سخن چینی می‌کرده است و دیگری از ادرار خود پرهیز نمی‌کرد و خود را از آن پاک نمی‌کرد، راوی می‌گوید: آنگاه رسول الله صلی الله علیه و سلم شاخه تری از درخت خرما خواست و آن را دو قسمت کرد، و هر قسمت آن را روی یکی از آن دو قبر گذاشت. گفتند: چرا چنین کردی؟ فرمود: «لَعَلَّهُ أَنْ يُخَفَّفُ عَنْهُمَا مَا لَمْ يَبْسَأَا» امید است تا وقتی که این دو شاخه خشک نشده است، الله تعالی عذاب آنان را تخفیف دهد» (بخاری 218 و مسلم 292)

همچنان از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت است که فرمود: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَتَاتٌ» «سخن چین وارد بهشت نمی‌شود» (بخاری 6056 و مسلم 105) بنابراین این مؤمن باید از سخن چینی پرهیز و دوری نماید.

مَنَاعٌ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٌ ﴿١٢﴾

به شدت بازدارنده [مردم] از کار خیر و تجاوزگر و گنهکار است. (۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:**تفسیر:**

«مَنَاعٌ» و یا هم «مَنَاعٌ لِلْخَيْرِ» شاید بخل در مال باشد، شخصیکه خود را از خیرات و

حسانات دورنگاه می‌دارد که کنایه از بخیل و تنگ‌چشم است. بسیار بازدارنده مردم از انجام خیرات و حسنات.

«مُعْتَدٍ أَثِيمٍ (12)»: ظالم است و متجاوز از حد و بسیار مرتکب گناه و تبهکاری می‌شود. یعنی و در ظلم و جنایت بسیار از حد گذرنده است، بسیار بدعمل و جفاپیشه است.

عُتْلٌ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٌ ﴿١٣﴾

علاوه از این ها کینه توز و بی اصل و نسب است. (۱۳)

تفسیر:

آنان در کفر شان پابند اند، مکر و فریبی قوی دارند. «عُتْلٌ» بمعنی خشن درشتخو. سنگین دل و قصی القلب آمده. زشتخوی (روح‌البیان).

«زَنِيمٌ» به کسی گفته می‌شود که اصل و نسب روشنی ندارد و به قومی نسبت داده نمی‌شود، حرامزاده. البته کسی که مجمع بدیها و منبع زشتیها باشد، نائسان و ناکس بشمار است، و از زمره انسانها محسوب نمی‌گردد.

«بَعْدَ ذَلِكَ»: بعد از این اوصاف ناپسند که ذکر شدند، «زَنِيمٌ (13)» حرامزاده می‌باشد.

و اینها بدترین و قبیحترین معایب او می‌باشند. چنین شخصی هیچ اصل و اساسی ندارد. مفسران در تفاسیر خویش می‌نویسند: این آیه مبارکه در مورد «ولید بن مغیره» نازل شده است؛ زیرا او ادعای قریشی بودن را داشت اما از قریش نبود. پدرش بعد از هیجده سال او را به فرزند خواندگی انتخاب و به خود منتسب کرد، در صورتی که پدرش معلوم نبود. ابن عباس (رض) گفته است: جز این یکی هیچ کس را نمی‌یابیم که خدا او را به این عیب‌ها توصیف کرده باشد. بدین ترتیب عیب و عاری به او نسبت داده شد که هرگز از وی جدا نمی‌شود. از این جهت چنین مذموم شد که وقتی نطفه فاسد و ناپاک باشد، فرزند نیز ناپاک می‌شود. و روایت است وقتی آیه نازل شد، ولید نزد مادرش آمد و به او گفت: محمد مرا به نه صفت وصف کرده است. من تمام آنها را آشکارا در خود می‌بینم جز صفت نهم. منظورش «زَنِيمٌ» بود. اگر به من راست نگویی با شمشیر گردنت را می‌زنم. مادرش گفت: پدرت مردی عنین بود و قدرت نزدیکی با زن را نداشت، من ترسیدم ثروتمان را از دست بدهم، خود را به چوپانی تسلیم کردم، تو پسر آن چوپان هستی. و تا آیه نازل نشده بود نمی‌دانست حرامزاده می‌باشد. (تفسیر جلالین ۲۳۳/۴).

أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ ﴿١٤﴾

بدان خاطر که صاحب مال و فرزندان بسیار است (مبادا از او اطاعت کنی!) (۱۴)

تفسیر:

«أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ»: مال و فرزند، آن‌ها را در مقابل آیات خداوند گستاخ کرده است. اصل این جمله «لَأَنْ كَانَ ذَا...» است که لام تعلیل حذف شده است.

با در نظر داشت اینکه آنان دارایی مال و فرزندان بسیاری اند، ولی در فساد و کفر به پروردگار خویش زیاده روی می‌کنند، بهتر بر آنان این می‌باشد که شکر پروردگار را بعمل آرند و به کفران نعمت نپردازند، تواضع در پیش گیرند و از تکبر دست بردارند.

إِذَا تَنَلَّى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿١٥﴾

هنگامی که آیات ما بر او خوانده می‌شود، می‌گوید: همان افسانه‌های پیشینیان است. (۱۵)

تفسیر:

«أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ»: جمع کلمه «اساطیر» «اسطوره» بوده که به معنای حکایات قصه ها و افسانه های خرافی است که به صورت کتبی آورده شده است، و یا هم جمع «اسطار» به معنای سطرهایی که از روی کتب پیشین، نسخه برداری شده باشد.

کلمه اساطیر نه بار در قرآن عظیم الشان از زبان کفار نقل شده، که هشت بار آن در سوره های مکی و یکی بار آن در سوره مدنی انفال آمده است.

در همه موارد همراه کلمه «اولین» یکجا آمده است. یعنی آنها می گفتند: این حرفها موضوع جدید نیست، بلکه همان گپ های قبلی اند.

در قرآن عظیم الشان یک بخشی از آن قصه ها و داستان ها متعلق به اقوام و پیامبران است که مردم زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم از این قصه ها اطلاع نداشتند، بناءً حکم کردن به این داستان ها بنام «اساطیر الاولین» توسط کفار خطاء محض است. پیامبر صلی الله علیه وسلم از بیشتر این قصه ها بی خبر بودند. پس چگونه می توان به قرآن نسبت داد: (اساطیر الاولین)؟ را داد.

در آیه «إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» سومین اتهام است که از جانب مشرکین بر رسول الله صلی الله علیه وسلم وارد می شود، طوریکه در آیات فوق مطالعه فرمودیم که: رسول الله صلی الله علیه وسلم را متهم به «مجنون» و «مفتون» کرده بود که از جانب پروردگار متعال به دلداری و دعوت به صبر در برابر این اتهامات دعوت شد.

مشرکین با این اتهامات می خواستند منشأ الهی آیات قرآن عظیم الشان را زیر سوال قرار دهند. طوریکه در آیه 47 همین سوره می خوانیم: «أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ» (یا غیب نزد آنان است و آنان از روی آن] می نویسند [و خود با تکیه بر آن به ادعاهای خود یقین میکنند و به دیگران هم خبر میدهند؟

هكذا با نام های «سحر مبین» و «افک قدیم» و «اساطیر الاولین» نسبتهای نا روای مشرکین بود که به پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم بطور دایم نسبت می دادند.

سَنَسِيْمُهُ عَلَى الْخَرْطُومِ ﴿١٦﴾

به زودی بر خرطوم و بینی اش داغ رسوایی و خواری می نهیم. (۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سَنَسِيْمُهُ» علامتگذاریش خواهیم کرد. که همانا هدف داغ کردن است.

«الْخَرْطُومُ»: استعمال این لغت به جای لغت «أنف» به معنای بینی، به خاطر تحقیر است، زیرا خرطوم برای معدود حیواناتی همچون فیل و خنزیر به کار می رود و نهایت اهانت و خواری را می سازند.

تفسیر:

«سَنَسِيْمُهُ عَلَى الْخَرْطُومِ (16)»: مهر و داغ روی بینی او قرار خواهیم داد که تا زمان فرا رسیدن مرگ او باقی بماند. هدف آیه مبارکه اینست که: بر بینی اش نشانه از خواری، ننگ و ملامت بگذاریم، تا بدان علت در پیش روی مردم بی آبرو و رسوا شوند.

قابل یادآوری است زمانیکه بینی انسان به آن تشبیه شود، نهایت خفت و اهانت را نشان می دهد. همان طور لب های انسان را به «مشافر» که به معنی لب های شتر می باشد تشبیه می کنند. و دست و پای او را به سم تشبیه می کنند.

ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی با شمشیر روی بینی او علامت قرار می‌دهیم، که تا در قید حیات باقی است آن نیز بماند. در روز بدر با شمشیر لت و پار شد. (تفسیر طبری ۱۸/۲۹).

امام فخر رازی فرموده است: چون روی مهمترین عضو بدن است و بینی مهمترین بخش روی را تشکیل می‌دهد، زیربینی بر روی قرار دارد، آن را محل شرف و عزت قرار داده‌اند و از آن «انفه» مشتق شده است. و در مورد انسان تحقیر شده می‌گویند: «رغم انفه»، و هنگامی که خداوند متعال می‌فرماید: «بر خرطومش داغ می‌نهم» کنایه از نهایت خواری و خفت او می‌باشد؛ زیرا داغ و علامت بر صورت، زشت می‌نماید تا چه رسد به مهمترین جزء آن یعنی بینی. (تفسیر فخر رازی ۸۶/۳۰).

یادداشت:

تعداد زیادی از مفسران در تفسیر آیه مبارکه: «سنسمه علی الخرطوم» نگاشته‌اند که: در روز قیامت این ناسپاسان با بینیها و با روی‌ها و صورتهای سیاه و نشاندار ظاهر می‌شوند.

دروس حاصله از آیات متذکره:

در آیات متذکره در یافتیم که خداوند متعال، پیامبر صلی الله علیه وسلم را از سازشکاری و سهل‌انگاری با دروغ پردازان بی‌باور به قرآن مصون داشت. هم چنین مسلمانان نیز موظف‌اند، تالین دستور را رعایت کنند و فریب نخورند.

هکذا در آیات متذکره: منکران سیاه بخت آرزو داشتند، مسلمانان با آنان به نرمی رفتار کنند و مدارا و دوستی و خوشرفتاری نشان دهند و آیین باطلشان را به خوبی یاد کنند؛ اما این آرزوشانرا را به گور بردند. محور بحث آیات متبرکه:

در آیات متبرکه (17 الی 33) درباره داستان باغداران، داستان اصحاب الجنة، «البستان» و بیان نتیجه‌ی ناسپاسی در مقابل نعمت‌های الله سبحان و تعالی، به بحث گرفته شده است.

إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ ﴿١٧﴾

بی تردید ما آنان را آزمایش کردیم همان‌گونه که صاحبان آن باغ را [در منطقه یمن] آزمودیم، هنگامی که قسم خوردند که صبحگاهان حتماً میوه‌های باغ را بچینند، (تا فقیران آگاه نشوند). (۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَلَوْنَاهُمْ» (بَلَى): امتحان و آزمایش کردیم اهل مکه را که آیا نعمت‌های خدا را سپاس می‌گویند یا ناسپاسی می‌کنند؟

«كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ»: همان‌گونه که صاحبان باغ را نیز آزمودیم. «لَيَصْرِمُنَّهَا» (صرم): یقیناً قطع می‌کنند، میوه‌ی آن باغ را می‌چینند. «مُصْبِحِينَ»: صبحگاهان.

تفسیر:

«إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ»: یعنی به درخواست پیامبر، مردم مکه را به قحطی و گرسنگی مبتلا کردیم، همان‌طور که اصحاب باغ و بستان را آزمایش کردیم، آنهایی که باغ و بستانشان هر نوع میوه و ثمر داشت! و همان‌طور که اهل جنت و بستان را مکلف کردیم که سپاسگزار باشند و حقوق مردم را ادا نمایند، به اهل مکه نیز سفارش نمودیم که

در مقابل نعمت های خدا، او را سپاسگزار باشند. « إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرُمُنَّهَا مُصْبِحِينَ (17) » آنگاه که قسم یاد کردند بامدادان زود، قبل از این که فقرا به آنها برسند، میوه و ثمر را بچینند.

شان نزول آیه مبارکه:

ابن ابو حاتم از ابن جریج روایت کرده است: ابوجهل در روز بدر به مشرکین گفت: مسلمانان رابه سرعت دستگیر و در بند و زنجیر نمایید اما هیچ کدام را نکشید، پس آیه «إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ» نازل شد. آیه مبارک می گویند: این فکر شان که آنها مقتدر و توانا هستند به زیان آنها ست چنانچه نیت بد و احساس اقتدار صاحبان باغ به زیانشان تمام شد و میوه های باغ را آفت زد. (قابل تذکر است که مالکین باغ اصلاً از اهالی حبشه بودند پدر شان انسان خیرخواه بود، همیشه از محصولات باغ خویش به فقرا توزیع می کرد، و نیازمندان را طعام و صدقه می داد، بعد از اینکه پدر شان وفات یافت پسران شان گفتند «به الله قسم است که: پدر ما احمق بود که محصول باغ را میان مساکین، فقرا و نیازمندان تقسیم می کرد، آنان بدون این که رضای پروردگار متعال را در نظر بگیرند، قسم یاد کردند که صبح وخت زمانیکه از خواب برخیزند، میوه باغ را بچینند و به نیازمندان و مساکین هیچ ندهند.

پس آن شب در حالی که آنان خواب بودند به امر الله عزوجل آفتی به آن باغ رسید در نتیجه آن سوخته و خاکستر گشت. صبح هنگام یکدیگر را صدا زدند که اگر مایل به چیدن میوه هستید و محصول کشت و زرع را دور (میکنید) صبح زودبه باغ بروید، آنان روان شدند و آهسته به هم می گفتند: «امروز نباید هیچ نیازمندی به باغ وارد شود» با توانایی که به خود می دیدند هنگام صبح به جدیت به سوی باغ در حرکت بودند، در لحظاتی که به باغ رسیدند دیدند که به محصول شان آفت رسیده و از بین رفته است. یکی از آنها گفت: ما راه باغ خویش را (گم) کرده ایم باغ ما اینجا نیست. اما آن که خود می دانست راه را گم نکرده اند و این باغ خود شان است گفت: نه، بلکه ما از محصولات و میوه های باغ محروم شده ایم و شخصی که در بین آنها عادل و عاقل بود گفت: وقتی که عزم کردید میوه باغ را (بچینید) و به نیازمندان هیچ کمک نکنید، نگفتیم که رضای الله تعالی را در نظر بگیرد، گفتند: الله ما پاکیزه و قابل ستایش است، ما واقعاً ستمگر و ظالم بودیم یکدیگر را ملامت و نکوهش کردند و به سرکشی و طغیان خویش اعتراف نمودند.

ابتلاء و آزمایش:

ابتلاء و آزمایش یکی از سنت های الهی است که در زیاتر از موارد جهت رشد و تعالی انسان صورت میگیرد. امتحان الهی حقیقت ایمان انسان را آشکار کرده و معیار پاداش و جزای انسان قرار میگیرد. علاوه بر این پیروزی در امتحان الهی موجب بهره مندی انسان از رحمت و مغفرت بی پایان الهی و افزایش ایمان و تربیت نفس او می شود. طوری که میفرماید: «إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرُمُنَّهَا مُصْبِحِينَ» (ما کافران را (به قحط و سختی) آزمودیم چنانکه اهل آن بستان را آزمودیم، که قسم خوردند که صبحگاه میوه اش را بچینند (تا فقیران آگاه نشوند).

یکی از دروس سنت الهی همین است هر طرحی که محروم کردن فقرا منجر شود، ناکام است و نباید فراموش کرد که: قهر الهی صرف و صرف و یا هم مخصوص آخرت نیست بلکه گاهی در دنیا بطور سریع واقع می شود.

طوری که یاد آور شدیم در زیاتر از موارد جنبه تربیتی دارد. در آیه متبرکه در یافتیم که: «لَا يَسْتَنْتُونَ... فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ» جزای جرم برای صاحبان باغ متناسب تر بود، چون آنان فقرا را محروم کردند پس ایشان از حاصل باغ محروم شدند.

وَلَا يَسْتَنْتُونَ ﴿١٨﴾

و هیچ استثناء نکردند (ان شاء الله، اگر الله بخواهد) نگفتند و به خواست الله معتقد نبودند) (۱۸)

تفسیر:

«وَلَا يَسْتَنْتُونَ»: استثناء نکردند، منظور می‌تواند یکی از این دو مورد باشد: الف: «ان شاء الله» نگفتند و با قاطعیت اعلام داشتند که فردا به‌سوی باغ رفته و میوه را می‌چینند.

ب: قسمتی را به عنوان سهم فقرا از میوه‌ی باغ استثناء نکردند و قصد کردند که همه را برای خود بردارند؛ البته مورد دوم شاید به غرض آیات نزدیک‌تر باشد. وارثان باغ بین خود قسم یاد کردند، و طوری که یاد آور شدیم؛ هیچ استثنایی در پلان خویش قایل نشدند و به اصطلاح به انجام کارشان هیچ فکر نکردند، و خواست حق‌تعالی را فراموش کردند.

در این هیچ جای شک نیست که پروردگار با عظمت ما حامی و مدد رسان فقرا است، در داستان متذکره فقرا و مساکین اصلاً از تصمیم و پلان وارثان باغ اطلاعی نداشتند، ولی پروردگار به حمایت از فقرا و برای تنبیه وارثان بخیل، باغ را سوزاند. درس عالی که از این آیه متبرکه بدست می‌آید اینست که: کامیابی انسانها در انحصار محاسبات شخصی شان نمی‌باشد، طوری که وارثان باغ چیزی را محاسبه نموده بودند، و در نهایت نتیجه چیزی دیگری شد. ثروتی که فقرا و مساکین از آن (بی بهره) شوند، نبودنش بهتر است، حرص و بخل، سبب زیادت سرمایه و کامیابی نمی‌شود، از یاد نباید برد که: نیت بد، اگر همراه با برنامه‌ریزی و انجام اقدامات مقدماتی باشد، جزای را به همراه دارد.

فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ ﴿١٩﴾

پس عذابی (بلایی فراگیر) از سوی پروردگارت آن باغ را در حالی که صاحبان باغ در خواب بودند، فرا گرفت. (۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«طَائِفٌ»، آفت و بلایی است که از جانب پروردگار بر باغ آمد و آنرا سوزاند و به خاکستر مبدل ساخت. «نَائِمُونَ» «خواب بودند».

تفسیر:

شب هنگام که آنان در خواب فرو رفته بودند، بلای بزرگ و فراگیری از جانب پروردگارت سراسر باغ را در بر گرفت، و در باغ (آتش سوزی نازل شد و) همچون شب (تاریک و سیاه) گردید! زیرا آنان می‌خواستند، میوه‌های باغ را در خفا و در بی‌خبری از فقیران و مسکینان برچینند.

خواننده محترم!

قهر و عذاب الهی، گاهی به اشخاص می‌رسد، طوری که فرعون و سربازان آن در بحر

غرق شدند، «اغرقناه و جنوده»، گاهی هم به مال می‌رسد طوری که در داستان اصحاب باغ یمن گذشت، ثمره و میوه باغ شان سوخت ولی خودشان سالم بودند و گاهی به اشخاص و مال، هر دو می‌رسد، طوری که قارون خودش، خانه‌اش و مال و دارایی اش به خاک یکسان شد «فخسفنا به و بداره»

بناءً بر ما مسلمانان است تا از داستان های قرآن عظیم الشان پند و عبرت گرفت، ما باید سنت‌های خوب نیاکان و اجداد خویش را سرمشق زندگی خویش سازیم، و به این امر معتقد باشیم که: آزمایش یکی از سنت‌های الهی است. «**أَنَابِلُونَا كَمَا بَلُونَا**»

فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ ﴿٢٠﴾

پس (آن باغ سبز و خرم) همچون به صورت شبی تاریک و سیاه درآمد (و جز خاکستر چیزی در آن دیده نمی‌شد!) (۲۰)
واقعا ثروت و دارایی که فقرا و مساکین، از آن بهره مند نشوند، نبودنش بهتر است.

تفسیر:

«فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ (20)»: و بسان زراعت درو شده علف توده علف خشک درآمد. ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی بسان خاکستری سیاه درآمد و به سبب گناه خود از خیر و برکت باغشان محروم شدند.

یک نقطه را به یاد داشته باشید که: حرص و بخل، سبب زیادت سرمایه و کامیابی نمی‌شود. فکر و تدبیر انسان در برابر تدبیر پروردگار با عظمت بی‌ثمر و بی‌نتیجه است، طوری که وارثان باغ تصمیمی گرفتند که از حاصلات باغ به مساکین و فقرا نمی‌دهند ولی پروردگار اراده دیگری فرمود.

در اینجا جای شک نیست که الله تعالی حامی و مددکار فقرا است، با اینکه فقرا از تصمیم وارثان خبر نداشتند ولی خداوند به حمایت از فقرا و برای تنبیه وارثان بخیل، باغ را سوزاند و به خاکستر مبدل ساخت.

همچنان خدمت خوانندگان باید به عرض رسانیده شود که: کامیابی‌های انسان در انحصار محاسبات خود شان نهفته نیست، طوری که در این داستان محاسبات به گونه‌ای بود، اما نتیجه چیز دیگری شد.

به یاد داشته باشید که: نیت بد، اگر همراه با برنامه ریزی و انجام اقدامات مقدماتی باشد، کيفر دارد.

فَتَنَادُوا مُصْبِحِينَ ﴿٢١﴾

و در وقت صبح یکدیگر را صدا زدند (۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَنَادُوا»: هنگام صبح همدیگر را صدا زدند، یکدیگر را ندا دادند.

تفسیر:

یعنی در اول صبح قبل از اینکه مساکین آنان را ببینند یا فقیری از رفتن شان به باغ خبر و مطلع شود، داخل باغ می‌روند و میوه را می‌چینند، و این شأن و خصوصیت هر بخیل است که معمولاً خود را از چشم مردم می‌پوشاند.

أَنْ اغْدُوا عَلَىٰ حَرْثِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَارِمِينَ ﴿٢٢﴾

اگر می‌خواهید میوه‌های خود را بچینید، صبح وقت حرکت کنید و خویشان را به کشتزار

خود برسانید. (۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَعْدُوا»: صبح وقت حرکت کنید. «حَزْنٌ كُمْ»: به کشتزار خود. «صَارِمِينَ» «درو کنندگان، چینندگان».

تفسیر:

بدین ترتیب از یکدیگر خواستند تا به منظور چیدن میوه صبح وقت به باغ خویش بروند؛ پیش از اینکه نیازمندی آنان را دریابد. از آن رو که در دادن میوه به فقیران بخالت می ورزیدند و در نتیجه برای چیدن میوه ها اول وقت اقدام کردند.

فَانْطَلِقُوا وَهُمْ يَتَخَفَتُونَ ﴿۲۳﴾

پس به راه افتادند در حالی که آهسته به هم سخن میگفتند (۲۳)
«يَتَخَفَتُونَ»: با همدیگر آهسته آهسته صحبت میکردند.

نباید فراموش کرد که اگر بخواهیم دیگران را از يك جهت محروم کنیم، یقین داشته باشید که پروردگار شما را از چند جهت محروم میسازد. «بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ» (محروم از میوه، محروم از پاداش الهی، محروم از دعای فقرا، محروم از رضایت روح پدر، محروم از عزت اجتماعی).

توجه باید داشت، هیچ وخت فکر نکنید که در بازگشت به سوی پروردگار دیر شده و یا هم راه بازگشت بسته شده است، خالق مهربان ما دروازه های توبه را تا به روز قیامت باز گذاشته است، اگر خدا ناخواسته دروازه های توبه بسته شود، انگیزه تکامل از بین میرود، انسان به تباهی، فلاکت و در نهایت امر به سقوط و بد بختی بزرگی مواجه میگردد. نباید فراموش کرد که بجز از توبه هیچ راه برای نجات انسان باقی نمی ماند.

همانطوریکه از فهم لغوی و اصطلاحی توبه فهمیده میشود، توبه در حقیقت، پشیمانی قلبی است؛ این ندامت و پشیمانی نه تنها در قلب اراده و تصمیم است بلکه این تصمیم و اراده باید در عمل انسان ظاهر گردد و نشان داده شود، که مهمترین عمل در این مورد همانا انجام واجبات و ترک محرمات است.

در این جای شکی نیست که پروردگار با عظمت ما توبه کسی را قبول میکند که واقعاً از عمل نا شایسته خویش از عمق قلب پشیمان و نادم شود و در صدد جبران آن برآید، و وسیله وصول بدین امر نشان دادن در عمل است.

قرآن عظیم الشان میفرماید: «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَ أَصْلَحُوا» (سوره: بقره آیه 16). (مگر آنها که توبه کردند و (اعمال بد خود را با اعمال نیک) اصلاح نمودند توبه همچو اشخاص مورد اجابت قرار می گیرد. در این حالت که پروردگار از روی لطف و مهربانی خویش، توبه بنده خود را قبول میکند. عدم پذیرش توبه، برخلاف هدف خدا است و الله این کار را نمی کند.

خواننده محترم!

همانطوریکه که یاد آور شدیم که: برای بازگشت به سوی الله دیر نمی باشد «إِنَّا إِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ» (صاحبان باغ با مشاهده باغ سوخته، از خواب غفلت بیدار شدند و توبه کردند و به سوی خدا روی آوردند).

شکستادن قلب فقرا، و محروم ساختن آنان، و عدم کمک و مساعدت کردن به آنان هم کيفر دنیوی دارد و هم کيفر اخروی طوریکه می فرماید: «كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (آیه 33 سوره قلم) (این گونه است عذاب دنیا) و البته عذاب آخرت بسیار سخت تر است اگر مردم بدانند).

ایمان و اعتقاد داشتن به روز جزا و عذاب روز قیامت، مانع بخل و طغیان و مانع ظلم می شود.

أَنْ لَا يَدْخُلْنَهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مَسْكِينٌ ﴿٢٤﴾

مواظب باشید امروز حتی یک فقیری در این باغ بر شما وارد نشود. (۲۴)

تفسیر:

در جمله «أَنْ لَا يَدْخُلْنَهَا» هدف اینست که به همدیگر توصیه و اتفاق کردند که امروز مساکین و فقیری را نباید به باغ اجازه دخول دهیم. و برای تحقق این امر، صبح وقت در حرکت شدند، و بدینترتیب خود را در تاریکی از مردم مخفی داشتند، آهسته سخن می گفتند ولی نیت داشتند که در چیدن میوه ها شتاب و عجله را بخرچ دهند.

واقعیت امر اینست که حرص و بخل، انسان را سنگدل می سازد، قساوت قلبی اش به مرحله می رسد که حتی به مسکین و فقیر هم رحم نمی کند.

ما باید به یک حقیقت روشنی برسیم که: مواظبت و رساندن کمک و مساعدت با فقرا و مساکین نه تنها امر مستحب بود، بلکه در شرع اسلامی یک امر واجبی بشمار می رود، زیرا الله تعالی به خاطر ترک مستحب کسی را جزا نمیدهد.

طوری که در (آیه 24 سوره مدثر) آمده است «مَا سَأَلَكُمْ فِي سَقَرٍ» (چه باعث شد که داخل سقر گشتید؟) در جواب گفتند: «وَأَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمَسْكِينِ» (و مسکینی را طعام نمی دادیم). در این آیه، محروم کردن مسکین سبب سوختن باغ در دنیا شد و در آخرت نیز، دوزخیان، دلیل دوزخی شدن خود را بی اعتنایی به محرومان می دانند.

وَعَدُوا عَلَى حَرْدٍ قَادِرِينَ ﴿٢٥﴾

آنان در هنگام اول صبح با شوق و عزم و توانایی در حالی که خود را بر منع [بینوایان] توانا می دیدند رفتند. (۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَرْدٍ»: به معنای «منع کردن، جلوگیری نمودن، بخل».

تفسیر:

«وَعَدُوا عَلَى حَرْدٍ قَادِرِينَ (25)»: یعنی صاحبان باغ به قصد و با عزم و تصمیمی استوار به راه افتادند و گمان می کردند به مقصود خود نایل می آیند.

یعنی این اطمینان و یقین برای شان حاصل شد که اکنون در آنجا همه حاصلات را بتصرف خود خواهیم آورد

ابن عباس (رض) فرموده است: «عَلَى حَرْدٍ» یعنی با قصد و قدرت.

و مفسر سدی فرموده است: یعنی باکین و قهر و خشم. و مفسر حسن فرموده است:

یعنی با نیاز و احتیاج و فقر. (طبری فرموده است: نظر درست آن است که می گوید:

به کاری دست زدند که قصدش را کرده و به آن اعتماد داشتند و آن را در میان

خود به صورت راز نگه داشته بودند و قدرت آن را داشتند. طبری در واقع قول و نظر این عباس (رض) را ترجیح داده است.

فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُونَ ﴿٢٦﴾

هنگامی که (وارد باغ شدند) و آنرا دیدند، گفتند: ما راه را گم کرده‌ایم! (این باغ ما نیست). (٢٦)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ضَالُونَ»: راه گم کرده‌ها، و این اولین عکس العملی بود که می‌توانستند نشان دهند.

تفسیر:

«فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُونَ (26)»: به مجرد اینکه باغ خود را سیاه و سوخته دیدند که از حالت شادابی و طراوت به حالت تیرگی و سوختگی درآمده بود، در بین خود گفتند: شاید ما راه خود را گم کرده‌ایم و این باغ ما نخواهد بود؛ زیرا نشانه‌های آن نیز گم شده بود.

مفسر ابو حیان فرموده است: این سخن را زمانی گفتند که به آنجا رسیده بودند. آنها باغ را نشناختند، و گمان کردند راه را غلط و اشتباه کرده‌اند. اما بعداً برای آنها معلوم شد که باغ آنها همان است و از جانب خدا صدمه‌ای به آن وارد آمده و خیر و برکتش را برده است. (البحر ٣١٣/٨).

خدمت خوانندگان باید بعرض رسانید: انسان زمانیکه هرچه نیت و قصد سوء بیشتر داشته، به همان اندازه خطری بیشتری برایش متوجه می‌گردد.

همچنان به یاد داشته باشیم که: روحیه حریصانه «لَا يَسْتَتُونَ»، تصمیم مخفیانه «يَتَخَفَتُونَ» و اقدام قدرتمندانه «قَادِرِينَ»، هیچ يك کاری از پیش نمی‌برد. (بل نحن محرومون). طوریکه یاد آور شدیم اگرما دیگران را از يك جهت محروم کنیم، مطمئن باشید که از چند جهت محروم خواهند شد.

بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ﴿٢٧﴾

[نه] بلکه ما (از حاصل آن) بی بهره و محروم هستیم. (٢٧)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَحْرُومُونَ»: محروم از رزق و روزی. بی‌بهره از همه چیز.

تفسیر:

«بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ (27)»: راه را غلط و اشتباه نکردیم بلکه ما محروم شده‌ایم، و به سبب جنایت خود از ثمر و خیرات آن محروم گشته‌ایم.

از فحوی این آیه متبرکه معلوم می‌شود: تا زمانیکه برخی از انسانها، دست آورد و محصولات شان به خار و خاشاک مبدل نشود و به اصطلاح سرشان بر سنگ نخورد، وجدان شان بیدار نمی‌شود. اگر انسان به این نکته توجه داشته باشد که هر چه دارد، هر لحظه در معرض تغییر و نابودی است و به پیامدهای از دست دادن آنها بیاندیشد، و انتظار آنرا هم داشته باشد، ارزش نعمت‌های موجود را بهتر از هر وخت دیگر درك خواهد کرد و به لطف و قدرت الهی بیشتر پی خواهد برد.

قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ ﴿٢٨﴾

یکی از عاقلترین شان به آنها گفت: من به شما نگفتم که چرا شکر و تسبیح (الله) را بجا نیاورید؟ (۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَوْسَطُهُمْ»: بهترین ایشان از نظر عقل و دین. «لَوْلَا»: (وهكذا سورة: كهف). خطاب به سایرین گفتند: آیا شما را در هنگام سوگندتان به استثنا و ردّ امر به پروردگار جهانیان نصیحت ننمودم. در این جا سخن همان برادر عاقل شان بحیث سخن سرزنش به سایر برادران بحساب میرود. «أَوْسَطٍ» به کسی گویند که معتدل و به دور از افراط و تفریط باشد. (مفردات راغب)

تفسیر:

«قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ (28)»: عاقلتر و فاضلترین آنها گفت: مگر نمی‌شد الله را تسبیح کنید و بگویید: «سبحان الله» یا بگویید: «انشاء الله». در تفسیر البحر آمده است: به آنها تذکر داد و آنها را سرزنش کرد که چرا با وجود یادآوری و تحریک او ستایش و تمجید الله را ترک نمودند. و اگر الله و نعمت‌هایی را که به شما عطا کرده به یاد می‌آوردند، فرمان الله سبحان و تعالی را مبنی بر کمک به فقرا به جا می‌آوردند، و روش پدر خود را دنبال می‌کردند. پس وقتی آنها از یاد الله غافل شدند و تصمیم گرفتند که مساعدت‌های خود را از فقرا دریغ کنند، الله متعال آنها را به مصیبت گرفتار کرد. (تفسیر کبیر ۹۰/۳).

و مفسر فخر رازی فرموده است: وقتی جماعت تصمیم گرفتند که زکات اموال خود را نپردازند و به مال و ثروت خود مغرور شدند، فاضلترین آنان به آنها گفت: قبل از نزول عذاب از معصیت توبه کنید، و وقتی وضع باغ را دیدند، سخن اول را به آنها یادآور شد، لذا به توبه و انابت روی آوردند، اما بعد از نابود شدن تمام اموال و دارایی‌اشان! (تفسیر کبیر ۹۰/۳۰).

قابل تذکر است که: در این آیه به یک حقیقت عالی می‌رسیم که: انسان باید همیشه سخن حق را به میان آرد، ولو اینکه در اقلیت هم قرار داشته باشد.

قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿٢٩﴾

گفتند: پروردگار ما (از هر عیب و نقصی) منزّه است، به یقین ما ظالم بودیم. (۲۹)

تفسیر:

واقعیست اینست که ندادن حق دیگران، ظلم به خویش و طغیان به دیگران است. «إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ - إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ».

عاقل‌ترین آنها گفت: آیابه شما نگفتم چرا الله تعالی را منزّه نمی‌دانید (و با تصمیم بر بخل خیال کردید خدا عاجز و شما همه کاره اید). گفتند: پروردگار ما منزّه است، قطعاً ما ستمکار و ظالمیم.

پس به یکدیگر روی آورده در حالی که به ملامتی خود پرداختند. گفتند وای بر حال ما که سرکش بودیم. امید است پروردگار ما بهتر از آن را برای ما جایگزین کند، همانا ما به پروردگارمان رغبت و امید داریم. اینگونه است عذاب و اگر بدانند عذاب آخرت بزرگتر است.

فَأَقْبِلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتْلَاوُمُونَ ﴿٣٠﴾

پس به یکدیگر رو کرده به ملامت و سرزنش هم پرداختند. (۳۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَتْلَاوُمُونَ» (لوم): همدیگر را ملامت و سرزنش می‌کردند.

تفسیر:

«فَأَقْبِلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتْلَاوُمُونَ (30)»: به لومه و سرزنش یکدیگر پرداختند، و این یکی به دیگری می‌گفت: تو این نظر را به ما ارائه دادی، و آن یکی می‌گفت: نه، تو بودی. و دیگری می‌گفت: تو ما را از فقر و بینوایی می‌ترساندی و ما را به جمع کردن مال تشویق می‌کردی. سرزنش چنین بود. (تفسیر کبیر ۹۱/۳۰).

درس بزرگی که در این آیه متبرکه نهفته است اینست: هر وحدت و اتحاد که بر اساس تقوی و پرهیزگاری استوار نباشد، سرانجام اش به تفرقه و اختلاف می‌انجامد، طوریکه ملاحظه فرمودید: برادرانی که پیش از این برای محروم کردن فقرا و مساکین از محصولات باغ همدست و هم نظر یک دیگر بودند، به فردای اش به مرحله ای رسیدند که یکدیگر را ملامت کرده و گناه خویش را یکی به گردن دیگری می‌انداختند، و می‌گفتند پروردگار ما منزه است از اینکه بر ما ظلم و ستمی روا داشته باشد، بلکه خود ما با انجام عمل بد یعنی ترک استثناء منع فقیران و بخل در عطا مال بر خود ظلم و ستم نمودیم.

قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ ﴿٣١﴾

گفتند: ای وای بر ما که سخت طغیانگر بودیم. (۳۱)

تفسیر:

«قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ (31)»: صاحبان گفتند که وای به حال ما! ما در معصیت پروردگار خویش از حد گذشتیم که فقیران را از صدقه باز داشتیم و جز به خاطر گناهان خود مورد مجازات قرار نگرفتیم؛ زیرا طغیان، منع از حق و از حد گذری است. مفسر فخر رازی می‌فرماید: منظور این است که آنها آشفتگی و بی‌تابی خود را بزرگ جلوه می‌دادند. (تفسیر کبیر ۹۱/۳۱).

قابل یادآوری است که: عدم ادای حق دیگران، در حقیقت ظلم به خود و طغیان به دیگران است. طوریکه در آیه (29 و 31 قلم) مشاهده نمودیم که پروردگار با عظمت ما فرموده اند: «إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ - إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ».

انسان باید همیشه در برابر خالق لایزال خویش بر ضعف و عمل بد و یا هم سهوه و خطای که در زندگی خویش مرتکب شده، باید بدان اعتراف نماید و بگوید: «إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ - إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ»

اگر انسان در زندگی خویش خطا نمود، باید به خطا خویش اعتراف نماید، و طوریکه یادآور شدیم خواستار عفو گردد؛ زیرا اعتراف به خطا بهتر از آن است که در باطل ماندن پا فشاری نماید.

رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرمایند: «كَلَّ بَنِي آدَمَ خَطَاءٌ وَخَيْرَ الْخَطَائِينَ التَّوَابُونَ» «رواه الترمذی و حسنه محقق جامع الاصول.» «همه انسان‌ها دچار گناه و اشتباه می‌شوند و بهترین آن‌ها کسانی هستند که همیشه از اشتباهات و گناهانشان توبه میکنند.»

التَّوَابُونَ؛ یعنی، کسانی که به اشتباهات خویش اعتراف می‌کنند و از آن دست کشیده و به سوی خدا باز می‌گردند.

هر کدام ما و شما در زندگی خویش تصامیم مختلفی اتخاذ می‌داریم، واضح است که برخی از این تصامیم اشتباه است. برخی از این تصامیم ممکن است برای زمانی خاص درست بوده باشند، اما پس از مدتی نیاز به جایگزین دارند. تأسف باید کرد که در بیشتر اوقات ما اشتباهات خویش را نه تنها نادیده می‌گیریم، بلکه بر ادامه آن‌ها اصرار هم می‌ورزیم. در بسیاری اوقات دیده میشود، که برخی از انسانها در جنب اینکه مرتکب خطاء و اشتباه می‌شوند، بلکه بر اشتباه خویش پا فشاری هم می‌کنند، من مطمئن هستم که روزی در زندگی همچو انسانها خواهد آمد، که بر اشتباه خویش اعتراف خواهد نمود، ولی در زندگی بسیاری از انسانها بسیار نا وقت همچو اتفاق می‌افتد.

همچنان قابل تذکر است که در برخی از حالات برای تربیه، پند و عبرت افراد یک جامعه، ضرورت می‌افتد که از اعمال شخص و یا هم‌گروپ از خطاء کاران و مفسدین پرده برداشت، و غرض تنبیه آنان را در جامعه رسوا ساخت.

عَسَى رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِنْهَا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ ﴿٣٢﴾

اینک امیدواریم که پروردگار ما به جای آن، (بُستان) بهتری به ما عطا کند، که (از این پس) ما به پروردگارمان راغب و علاقه مندیم. (۳۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُبَدِّلُنَا» (بَدَل): عوض دهد و جایگزین دهد ما را؛ ابدال عبارت از برداشتن یک چیز و جایگزین کردن چیز دیگر به جای آن است. «رُغِبُونَ». مشتاقان و طلب‌کنندگان مغفرت الهی.

تفسیر:

«عَسَى رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِنْهَا»: امیدواریم که الله سبحان و تعالی به خاطر توبه و اقرار به گناهان از جانب ما، بهتر از آن را به ما عطا فرماید.

«إِنَّا إِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ (32)»: ما امید بخشودگی از او داریم و خواستار فضل و احسانش هستیم.

خواننده محترم!

انسان از طریق اطاعت به الله تعالی و انجام واجبات الهی می‌تواند به او نزدیک شود و خود را محبوب او سازد.

بناءً برای تداوم بخشیدن این محبوبیت باید یاد الله را سرمشق زندگی خویش سازیم، زیر پروردگار با عظمت ما در (آیه 152 سوره بقره) می‌فرماید: «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَ اشْكُرُوا لِي وَ لَا تَكْفُرُون». (پس به یاد من باشید، تا به یاد شما باشم! و شکر مرا گوئید و [در برابر نعماتم] کفران نکنید).

همچنین در (آیه 31 سوره آل عمران) می‌فرماید: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» (بگو ای پیغمبر): اگر خدا را دوست می‌دارید مرا پیروی کنید تا خدا شما را دوست دارد و گناه شما را ببخشد، و خدا آمرزنده و مهربان است.

بناءً انسان در حالتیکه به مصیبت گرفتار و مبتلا می‌شود، و در حوادثیکه اموال خویش را از دست می‌دهد، باید به لطف و رحمت الهی امیدوار باشید که بهتر از آن را به شما بدهد. «عَسَى رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِنْهَا»

- دست الله تعالى برای تأمین و جبران باز است. گناهکاران مأیوس نباشند و خود را برای همیشه شکست خورده نپندارند. «يُبْدِلُنَا خَيْرًا مِنْهَا».

باید یادآور شد که الله سبحان و تعالی این قصه و داستان را مطرح کرده است تا به ما بیاموزد که سرانجام، بخیل و کسی که از ادای زکات امتناع می‌ورزد دچار هلاکت می‌گردد. او از دادن قسمتی از مالش در راه الله متعال دریغ می‌ورزد، اما تمام مالش با قهر و غضب خدا نابود می‌شود. از این رو خدا بعد از ذکر این قصه فرموده است:

كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَالْعَذَابُ الْآخِرَةُ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٣٣﴾

این گونه است عذاب خداوند (در دنیا) و البته عذاب آخرت از آن هم بزرگتر و سخت‌تر است اگر مردم بدانند. (۳۳)

تفسیر:

«كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَالْعَذَابُ الْآخِرَةُ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (33)»؛ یعنی مانند همین عذاب که بر «یاران باغ» نازل شد، بر قریش نیز نازل می‌شود. و اگر دارای عقل و فهم باشند می‌دانند که عذاب آخرت از عذاب دنیا بزرگتر و شدیدتر می‌باشد.

ابن عباس (رض) فرموده است: این برای اهل مکه مثل می‌باشد که وقتی برای جنگ «بدر» بیرون رفتند، قسم یاد کردند تا محمد و یارانش را به قتل نرسانند و شراب ننوشند و موسیقیدانان، نوازنده و آواز خوانان بر جنازه‌ی آنان نرقصند و آواز نخوانند، به مکه باز نمی‌گردند، اما الله سبحان و تعالی گمان آنها را باطل کرد؛ چون آنها کشته و اسیر شدند و شکست خوردند. و مانند «یاران باغ» ناکام شدند؛ چرا که آنها به قصد چیدن ثمر بیرون رفتند اما نومید شدند. (تفسیر قرطبی ۲۴۶/۱۸).

بدون شک ظلم کردن و شکستن قلب انسانها گناه و کاری غیر اخلاقی و ناروا است و علاوه بر عذاب در آخرت آثار بسیار بدی هم در دنیا در پی دارد. طوریکه در فوق خواندیم: «كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَالْعَذَابُ الْآخِرَةُ» شخصی که قلب انسان دیگر را بشکند اگر این خطای خویش را جبران نکند و به اصطلاح رضایت مندی قلب او را به دست نیاورد و خشنودی او را جلب نکند بر طبق سنت الهی خود گرفتار ظلم دیگری خواهد شد و کسی دیگر قلب او را خواهد شکست.

از جانب دیگر ایمان داشتن به مجازات و عذاب قیامت، مانع بخل و طغیان و ظلم در انسان می‌گردد: طوریکه می‌فرماید: «وَالْعَذَابُ الْآخِرَةُ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» البته عذاب آخرت از آن هم بزرگتر و سخت‌تر است اگر مردم بدانند.

دروس حاصله از آیات متذکره:

خداوند نعمت‌های بی‌شماری را به انسان عنایت فرموده و در مقابل از او خواسته است سپاس این نعمت‌ها را به جای آورده و حقوق متعلق به آن‌ها را پرداخت نماید تا بدین وسیله نعمت‌ها بر او پایدار بماند. اما هرگاه شکر نعمت تبدیل به کفران نعمت و تعدی به حقوق دیگران شده است خداوند متعال آن نعمت را برداشته و صاحبان آن را از برکات آن محروم ساخته است. اهل مکه نیز دارای موهبت‌های ممتازی نسبت به دیگران بودند؛ تجارت‌های پرمفعت و مهم‌تر از آن وجود خانه‌ی کعبه که حرم امنی برای آن‌ها به حساب می‌آمد. حکایت اهل بستان آشکارترین و شدیدترین هشدار است که خداوند متعال خطاب به اهل مکه بیان می‌دارد تا شاید عبرتی بگیرند و آداب و شیوه‌ی شکرگزاری و اطاعت را جایگزین ناپسند عصیان و تکبر کنند. بدیهی است که این حکایت، هشدار بر جلو دیدگان

تمامی متکبرین طمع‌کاری است که در ناسپاسی و غرور، گوی سبقت را از «أَصْحَابُ الْجَنَّةِ» ربوده‌اند و بر آن افتخار می‌کنند.

خوانندگان گرامی!

بعد از این که الله متعال حال و وضع تبه‌کاران و کفار مکه را یادآور شد، اینک در آیات متبرکه (34 الی 43) درباره مکافات نیکان، عدم مساوات میان فرمانبرداران و منحرفان، بحث بعمل آمده است.

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿٣٤﴾

بی تردید برای متقیان نزد پروردگارشان باغهای بهشت پرنعمت است. (۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«النَّعِيم»: باغ‌های پرنواز و نعمت که نه محدودیتی دارد و نه زوالی.

تفسیر:

«إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ (34)» پرهیزگاران در آخرت باغ و بستان‌هایی خواهند داشت که جز نعمت خالص چیزی در آن نیست و مانند نعمت دنیا کدورت و تلخی آن را نمی‌بینند و بر آن عارض نمی‌شود.

«جنت‌النعم» این فهم را برای ما می‌رساند که باغ‌های بهشت مملو از نعمت است، بر خلاف باغ‌های دنیوی که در کنار نعمت هایش در دسرها و آفت‌هایی متعددی و فراونی برای انسان ببار می‌آورد.

به تأسف باید گفت: که تعدادی از انسانها بدین باور اند که اصلاً قیامتی برپا نمی‌گردد، و اگر احیاناً قیامت و روز جزا هم وجود داشته باشد، ما در آنجا هم در رفاه کامل خواهیم بود. طوری که در آیه (50 سورة فصلت) می‌فرماید: «وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُجِعْتُ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَىٰ» و آیه به جواب همین اشخاص می‌باشد.

أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ ﴿٣٥﴾

آیا مسلمانان را همانند مجرمان قرار دهیم؟ (۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْمُسْلِمِينَ»: فرمانبرداران و تسلیم‌شوندگان (ملاحظه شود: سوره‌های انعام، اعراف و یونس).

«الْمُجْرِمِينَ»: گناهکاران بدکار؛ حکمت طرح این سؤال از سوی الله سبحان و تعالی این بود که بزرگان قریش هرگاه از بهشت و نعمت‌های بی‌شمارش می‌شنیدند می‌گفتند: اگر آنچه شما گمان می‌برید واقعاً حقیقت داشته باشد پس ما به آن نعمت‌ها سزوارتریم همان گونه که در دنیا ما بر خوشی‌های آن اولویت داریم.

تفسیر:

عدالت از مقتضیات حکمت الهی می‌باشد که اثار و علایم آن در آسمان‌ها و زمین و به صورت کل در سراسر جهان هستی دیده می‌شود.

عدالت حاکم بر این نظام از مقتضیات حکمت الهی می‌باشد، عدالت الهی ایجاب می‌کند که نیکوکاران و بدکاران، مطیع و عاصی هر کدام در مقام خویش قرار گیرند، و هر کدام به پاداش و جزای اعمال خویش برسند، در غیر این صورت اگر قرار باشد حکم به تساوی داده شود، یعنی همه بخشیده شوند یا همه مورد مواخذه قرار گیرند، و یا اینکه اصلاً هیچ

جزا و پاداشی وجود نداشته باشد، در این صورت مفهوم عدالت الهی از بین رفته، و در نتیجه به اکثر نیکوکاران ستم بعمل آمده و مجرمان و مفسدان خوشبخت خواهند بود. بناءً همانطوریکه پروردگار با عظمت ما در آیه فوق «**أَفَجَعَلَ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ**» (جزا و پاداش، بر اساس عدالت است. عدالت را هر وجدان و فطرت سالمی می پسندد) نباید فراموش کرد که احکام کتب آسمانی تابع تمایلات لجام گسیخته انسانها نمی باشد. و در هیچ کتاب آسمانی نیامده که هر چه خواستید بشود طوریکه الله متعال در آیه 38 همین سوره میفرماید «**إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ**» (آیه: 38 سوره قلم).

مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿٣٦﴾

شما را چه شده چگونه قضاوت می کنید. (٣٦)

تفسیر:

«مَا لَكُمْ؟» چه چیزی برای شماست؟ شما را چه شده است که اینگونه حکم می کنید؟ «كَيْفَ تَحْكُمُونَ»: چگونه (جاهلانه و بی جا) از خود حکم صادر می کنید؟ در این آیه متبرکه که الله تعالی می فرماید که: شما را چه شده که به ناحق حکم می کنید و مؤمن و کافر را در فضیلت و ثواب برابر میدانید، حال آنکه در عمل خویش برابر نیستند. همچنان قابل تذکر است که الله تعالی، هیچ تعهدی برای بندگان خویش نداده که حقیقت همان چیزی باشد که شما حکم می کنید. «أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ... إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ».

أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ ﴿٣٧﴾

آیا شما کتابی دارید (آسمانی) که در آن این حکم می خوانید؟ (٣٧)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَدْرُسُونَ»: از روی آن می خوانید و به همدیگر نیز درس می دهید و بر مبنای آن حکم می کنید که...

تفسیر:

در این آیه متبرکه خطاب به آنان می فرماید: آیا در نزد شما کتابی است که از نزد پروردگار نازل شده باشد و شما این حکم ناروا را که پرهیزگار و بدکار را با هم برابر می داند در آن خوانده و آموخته اید؟ نه عقل در این حکم با شما موافقت می کند و نه در این زمینه از نقلی پیروی نموده اید.

باید گفت که شریعت الهی، اصول است که الله تعالی آن را به پیامبران وحی فرموده است و شرعیت بمثابة دین برای مردم پیش گردیده و آنان مکلف به اجرای دساتیر آن مطابقت به استطاعت بندگی خویش می باشند، که با اجرای آن در دنیا و آخرت سرفراز باشند. قابل تذکر است که منابع اساسی حقوق اسلام دو اند:

اولی قرآن کریم و دوم: سنت رسول الله یعنی احادیث. بر علاوه این منبع اصلی و اساسی دو منبع دیگر بر این دو منبع اولی حقوق اسلام استوار اند که به این ترتیب منبع سوم حقوق اسلام اجماع امت (consensus) و منبع چهار یعنی قیاس (analog) میباشد.

علت این بحث اخیر به این سبب که همین منبع چهارم یعنی قیاس امکان این را میسر میسازد تا مجتهدین و فقهای اسلامی تمام آن مسایل را که زمان و عصر نو به میان میآورد با اجتهاد، برای این مسایل جدید عصر و روز احکام و فتوی را با در نظر داشت منابع، اصول و نصوص اولی اسلامی یعنی قرآن و سنت حضرت پیامبر اسلام محمد مصطفی

صلی الله علیه وسلم اجتهاد و فتوی صادر کنند. همین اصل و منبع است که دین اسلام جوابگوی تمام مسایل و مطالب مشخص روز نیز میشود.

إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ ﴿٣٨﴾

که هر چه شما انتخاب می کنید برای شما در آن خواهد بود. (۳۸)
 «إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ (38)» این جمله مفعول تدرسون می باشد. یعنی در این کتاب می خوانید که هر چه را آرزو کنید و بخوانید برایتان فراهم است؟ این هم تویخی دیگر است در مورد گمان باطل مشرکین که می گفتند: اگر حشر و جزایی در کار باشد، به ما بهتر از مؤمنین داده می شود، همان طور که در این دنیا به ما عطا شده است. مفسر طبری فرموده است: به خاطر گفته ی باطل و ناروا و آرزوهای دروغینشان این چنین تویخ و سرزنش شده اند. (تفسیر طبری ۲۳/۲۹).

درست این است که چنین چیزی وجود ندارد؛ نه در نزدتان کتابی است و نه دلیلی وجود دارد که شما را تأیید کند.

أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْعَهَّةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ ﴿٣٩﴾

ایا شما بر(عده) ما عهد و پیمان استواری تا روز قیامت دارید، که هرچه را حکم کنید، (حق) برای شما باشد؟ (۳۹)

تفسیر:

یعنی برای تان بر ذمه ما پیمان هایی مؤکد و ثابتی وجود دارد؛ مبنی بر اینکه به زودی آنچه را دوست دارید و آرزو میکنید به دست می آورید؟ چنین نیست، بلکه این ها آرزوهای اند که تحقق نخواهد یافت.

مفسران کثیر می نویسند: یعنی آیا عهد و پیمانی مؤکد در دست دارید که خواسته ها و آرزوهایتان برآورده خواهد شد؟ (مختصر ۵۳۷/۳).

«أَيْمَانٌ»: جمع یمین، پیمانها و عهدها.

سَلِّمْهُمْ أَيْهْمَ بِذَلِكَ زَعِيمٌ ﴿٤٠﴾

از آنان سؤال کن کدام شان ضامن این [ادعا] اند؟ (۴۰)

تفسیر:

ای پیامبر! از کافران بپرس که کدام یک کفیل این حکم است و ضمانت می کند که امور موافق اراده شان می باشد؟ برای تحقق گمان های آنان کفیلی وجود ندارد و دلیلی ندارند که ادعای شان را ثابت سازد. چون به چیزی حکم می کنند که از دایره ی عقل خارج است و منطق آن را رد می کند و با عدالت سازگاری ندارد.

« زَعِيمٌ » ضامن. عهده دار (ملاحظه شود سوره: یوسف / 72).

أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ ﴿٤١﴾

ایا خدایانی دارند که ادعای آنان را ضمانت می کند و بر مطالبات شان کمک می نماید؟ (۴۱)

تفسیر:

پس اگر در این ادعا راست می گویند، آنها را بیاورند. در التسهیل آمده است: بدین ترتیب ناتوانی کفار را اعلام می دارد. منظور این است: اگر شرکایی دارید که می توانند کاری را انجام دهند، آنها را بیاورید تا ببینیم چه کاری برای شما انجام می دهند. (التسهیل ۱۴۰/۴).

يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ ﴿٤٢﴾

[یاد کن و به خاطر بیاورد] روزی را که ساق پاها از وحشت برهنه گردد، و به سجده کردن دعوت شوند، ولی در خود قدرت و استطاعت [سجده کردن] را نیابند! (۴۲)

تفسیر:

در آیه متبرکه یاد از حالت و وضعیت روز قیامت، روزی که سختی آنرا قرآن عظیم الشان با یک اعجاز خاصی تعریف و تشریح نموده.

و میفرماید: «يَوْمَ يُكْشَفُ عَن سَاقٍ» روزی را به قوم خود یادآور شو که در آن امری بی‌نهایت خوفناک و به غایت شدید بر ملا می‌شود.

ابن عباس (رض) فرموده است: آن روز عبارت است از روز قیامت یعنی روز بیم و ناراحتی و شدت. (مختصر ۵۳۸/۳).

مفسر قرطبی فرموده است: در اصل یکشف عن ساق برای بیان حال انسانی به کار می‌رود که در موقعیت عسر و حرج قرار گرفته و بسیار شتاب و عجله کند و «ساق» و «کشف» به صورت استعاره برای بیان شدت به کار می‌رود. (تفسیر قرطبی ۲۴۹/۱۸).

«وَيُذْعُونَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَبِيحُونَ (42)»: در آن روز از کفار خواسته می‌شود برای پروردگار عالمیان سجده برند، اما نمی‌توانند؛ زیرا پشت آنها قابل خم شدن نمی‌باشد.

در حدیث آمده است: «هر زن و مرد مؤمنی برای خدا سر سجده می‌نهد ولی آنان که در دنیا برای ریا یا کسب آبرو سجده برده‌اند، می‌روند سجده ببرند اما پشت آنها خم نمی‌شود» (قسمتی از حدیثی طولانی است که بخاری و مسلم آن را اخراج کرده‌اند).

بناءً بر مسلمانان است تا در این دنیا از صحت‌مندی جسمی خویش استفاده اعظمی بعمل آورده، تا عبادت پروردگار خویش بوجه احسن انجام دهند، و به یاد داشته باشند که هیچ يك دیگر این فرصت‌های خوبی دنیوی را نخواهند داشت.

همچنان به یاد داشته باشید که مجرمین «خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ» رویی برای سربلند کردن و نگاه کردن ندارد.

کسی که خشوع انتخابی در برابر الله را قبول نه نماید، در آن روز خشوع و ذلت اجباری را خواهد پذیرفت. طوریکه پروردگار با عظمت ما می‌فرماید:

خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ ﴿۴۳﴾

این در حالی است که دیدگانشان (از شدت ندامت و شرمساری) فرو افتاده و ذلت و خواری وجودشان را فرا گرفته است. آنان پیش از این (در دنیا) به سجده دعوت می‌شدند در حالی که سالم بودند (ولی سجده نکردند و امروز دیگر عاجزند). (۴۳)

راه ایجاد خشوع در نفس:

اولین راه که برای ایجاد خوف و خشیت وجود دارد اینست که باید دقت لازمی را که قرآن عظیم الشان و سنت رسول الله در باره خشوع به عمل آورده است، بطور دقیق مورد توجه، و مورد عمل قرار گیرد. ما باید علم الیقین داشته باشیم که بجز ذات حق تعالی دیگر هیچ نیروی و قدرت در جهان وجود ندارد که توانمندی آنرا داشته باشد که ما را از عذاب روز قیامت نجات دهد؟

تجسم عذاب و توجه به این که فقط الله تعالی می‌تواند ما را از این عذاب حفظ کند. اولین گام در راه خشوع است.

البته ما باید به لطف الله تعالی امید همیشگی داشته باشیم و هیچ وخت از عنایت او مأیوس نشویم زیرا یأس از رحمت الهی از شدیدترین گناهان بشمار میرود.

ولی اینکه چه کسی می تواند از عذاب الهی در امان باشد؟ چه کسی گفته می تواند همه تکالیفی را که الله تعالی بر ما واجب نموده انجام داده ام، و هیچ گناهی را مرتکب نشده ایم، و یا هم بعد از گناه توبه کرده ام؟ و یا اینکه توبه ما استجاب شده است؟ بناءً به این معتقد باشیم که عذابی همه وجود دارد. لذا بر انسان است تا از عذاب هم خایف باشد، و هیچ وخت هم با خود تصور نه نماید که گویا من به جهنم نمی روم. بناءً خوف از عذاب الهی که شامل عذاب روحی و جسمی است آنرا باید انسان درک کند و از آن باید در هراس باشد.

انسان همیشه باید بر عجز خویش در برابر عظمت الهی اقرار داشته باشد، و زمانیکه هر چه بیشتر در این زمینه تأمل کند، بیشتر زمینه خشوع برای انسان فراهم میشود. انسان هر قدر بتواند ناچیزی و حقارت خود را در برابر عظمت الهی درک کند، حالت شکستگی برای انسان پیدا می گردد.

هرچه معرفت انسان در باره خالقش بیشتر شود، خشوع اش بیشتر می شود.

دروس حاصله از آیات متذکره:

مفهوم کلی آیات:

قبل از همه باید گفت که: میزان إکرام در دنیا و آخرت تقواست و هر آن که در دنیا پرهیزکاری پیشه کرد در باغستان های جنت مورد تکریم قرار می گیرد و آن که عملش را با میزان تقوا سنجیدند اما وزنی نداشت حقیقتاً خود را از إکرام الهی محروم ساخته و إهانت در جهنم را برای خویش برگزیده است و این حکم لایتغیر پروردگارست، اما کافر طوری تصور میکند که گویا در آخرت نیز إکرام و شخصیت دروغین دنیویش تکرار می شود و از رحمت الهی بهره مند می گردد، اما زهی خیال باطل که تمام این خیال بافی ها تنها به درد این دنیا می خورد و در آخرت هر آنچه بافته است لاجرم رشته می شود و میان او و پرهیزکاران فاصله ای به امتداد عدل خداوند ایجاد می شود که هیچ گذری از آن نیست. روزی که سختی ها به نهایت خود می رسد و کافران در وحشت و ترس غوطه ور می شوند، ذلیل و رسوا می گردند، و هرگاه بخواهند إرادتی دروغین از خود نشان دهند بی درنگ خوارتر و حقیرتر می شوند و حقا که نباید انتظاری از این داشته باشند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (44 الی 52) در باره هشدار به دروغ پردازان، صبر و بردباری پیامبر صلی الله علیه و سلم به وسیله ی قرآن عظیم الشان، به بحث گرفته شده است.

فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَدِّبُ بِهِذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤٤﴾

پس مرا با کسانی که این سخن قرآن را دروغ می پندارند و اگذار؛ آنها را اندک اندک و پایه پایه از آنجا که ندانند فروگیریم به هلاکت و نابودی کشانیم. (۴۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ذَرْنِي»: مرا رها کن، یعنی مرا با کافران تنها بگذار و عقوبت آنها را به من بسپار. «بِهِذَا الْحَدِيثِ»: این سخن، قرآن. «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ» (درج): به تدریج و اندک اندک آنها را می گیریم. در اصل إستدرج یعنی انتقال از حالی به حالی به صورت اندک اندک و بدون عجله، و عذاب إستدرج یعنی این که کم کم آنها را وارد عذاب می کنیم و چه بسا همراه با

از دیدار نعمت و پوشاندن گناه باشد تا این که بر گناهان و ناسپاسی آن‌ها افزوده شود و موجبات هلاکت‌شان فراهم آید. «مَنْ حَيَّثُ»: به گونه‌ای که، از جایی که.

تفسیر:

«فَدْرَنِي وَمَنْ يُكْذِبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ»: تکذیب‌کننده‌ی این قرآن را به من واگذار کن که من شرش را از سرت کم می‌کنم و انتقام تو را از او می‌گیرم! یعنی خودت را به این مشغول نکن که چگونه با آنان دست و پنجه نرم کنی. دست و پنجه نرم کردن با آنان کار من است. این وعیدی است بی‌نهایت شدید و سخت.

«سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ (44)»: «به تدریج آنان را به گونه‌ای که در نیابند به سوی تباهی سوق خواهیم داد.» کسی را ناآگاهانه به سوی هلاکت و تباهی بردن بدین ترتیب است که پروردگار با عظمت انسان دشمن حق و ظالم را در دنیا از نعمت‌ها برخوردار کند و به او صحت و سلامتی، مال و اولاد و موافقت‌های دنیوی اعطا فرماید و او در اثر آنها فریب بخورد و گمان کند من هرچه می‌کنم درست است و در عمل من هیچ گونه خطا و اشتباهی نیست. این گونه او در دشمنی و سرکشی و ستمگری خود هر چه بیشتر غرق می‌شود و متوجه نمی‌شود که نعمت‌هایی که به او داده می‌شود انعام و مکافات نیست، بلکه در حقیقت اسباب هلاکت اوست.

همچنان مفسر حسن در مورد اصطلاح «استدراج» فرموده است که: بسیاری از مردم به تمجید و ستایشی که از آنان به عمل می‌آید، به پوشیده شدن رازشان مغرور می‌گردند. (تفسیر قرطبی ۲۵۱/۱۸).

هکذا مفسر فخر رازی در مورد کلمه «استدراج» فرموده است که: استدراج یعنی این که پله به پله او را نزدیک گرداند تا در دام فرو افتد.

مثلا هر بار که مرتکب گناهی شدند، نعمتی به نعمت‌هایشان افزوده شود به طوری که استغفار را فراموش کنند. پس استدراج فقط از طریق اعطای نعمت به

در این هیچ جای شکی نیست که: تکذیب‌کنندگان، با الله تعالی در طرف اند. و کسانی که به تکذیب قرآن عظیم الشان پردازد، جزای سنگینی در انتظار اش خواهد بود.

بزرگترین مصیبت در زندگی انسانها اینست: خطر که متوجه اش باشد، و او از این خطر غفلت ورزد و آنرا نادیده گیرد.

وَأْمَلِي لَهُمْ إِنْ كَيْدِي مَتِينٌ ﴿٤٥﴾

آنها را مهلت می‌دهم، زیرا تدبیر من محکم و دقیق است. (۴۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَأْمَلِي لَهُمْ»: (ملا) به آن‌ها (کافران) مهلت می‌دهیم (فعل مضارع از أَمَلِي)، در اصل به معنای مدت زمانی از روزگار است، یعنی مدت زمانی را در اختیارشان قرار می‌دهیم.

«كَيْدِي»: در اصل به معنای مکر و حيله است و در مورد الله متعال به معنای تدبیر و اندیشه است. لفظ «متین» دلالت بر استواری و صلابت این کید دارد، به گونه‌ای که قابل دفع و مقابله نیست.

تفسیر:

«وَأْمَلِي لَهُمْ»: آنان را مهلت می‌دهم تا گناهان زیادی انجام دهند و عُمر‌های‌شان را طولانی می‌سازیم تا در لُهو و بازی مصروف شوند.

« إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ (45) »: به یقین که مکر و تدبیر من در برابر دشمنان محکم و شدید است؛ زیرا تا عصیانگران را گرفتار نسازم بدان آگاهی ندارند. در حدیث آمده است: «الله متعال به ظالم فرصت می‌دهد تا وقتی که او را گرفت دیگر نمی‌تواند از چنگش در برود».

گشایش روزی و طول عمر و صحت‌مندی جسمی که به آنها اعطا شده است به ظاهر احسان است ولی در باطن بلا و مصیبت است؛ چون مقصود از آن، مجازات و تعذیب آنان می‌باشد. قابل تذکر است که در آیه مبارکه کلمه «کید» استفاده گردیده که به معنای تدبیر پنهانی علیه کسی است. این کلمه تنها زمانی یک بدی به حساب می‌آید که برای زیان رساندن ناحق به کسی باشد وگرنه در ذات آن هیچ گونه بدی ای وجود ندارد، بخصوص اگر این روش ضد کسی به کار رود که مستحق آن است.

در ضمن نباید فراموش کنیم که الله تعالی امهال دارد ولی هیچ وقت اهمال ندارد، به یاد داشته باشید مهلت‌های الهی، تدبیر الله تعالی است برای هلاکت کفار «أَمْ لِي لَهْمُ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ». و در این جای شک نیست که: توطئه‌های بشری خنثی می‌شود ولی تدبیر الهی محکم و استوار است. «إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ».

ما نباید در زندگی خویش ظاهر بین و سریع القضاوت باشیم سطحی نگری نه تنها در شان انسان مؤمن نیست، بلکه حتی در شان یک فرد عاقل هم نمیباشد.

قضاوت انسان عاقل باید مبتنی بر تحقیق و دوراندیشی باشد؛ صرف داشتن ظاهر فریبنده و یا یک رفتار خوب یا بد نباید مبنای قضاوت انسان قرار گیرد. ما باید از قضاوت‌های منفعلانه و سطحی در مورد اشیا و اشخاص که منشا آن، تنها ادراکات حسی ظاهری است، اجتناب ورزیم. اگر انسان از روی تحقیق و دقت قضاوت کند و عقل خود را به کار گیرد، دیگر فریب زرق و برق دنیا را نمی‌خورد. در دنیا چیزهایی وجود دارد که ممکن است انسان با مشاهده آنها به قضاوت‌های عجولانه‌ئی دست بزند و بر این اساس، فریب بخورد. اگر انسان درست بیندیشد، متوجه می‌شود که بسیاری از چیزهای که ظاهراً فریبنده اند، باطن خوبی ندارند. چه بسا به دنبال یک نگاه، سالها گرفتاری و بدبختی باشد. همچنین با دیدن ظاهر اشخاص نمی‌توان در مورد شخصیت حقیقی آنها قضاوت کرد. ممکن است کسانی ظاهری موجه داشته باشند، اما در باطن افرادی دو رو و منافق باشند و بر عکس، کسانی ظاهر خوبی نداشته باشند، اما باطن آنها بهتر از ظاهر شان باشد. بنابراین، ما نباید به دیدنی‌های ظاهری اکتفا کنیم و بر آن اساس زود قضاوت نماییم، بلکه باید به دنبال ادراکات حسی، عقل خود را نیز به کار بگیریم.

طوری‌که قرآن عظیم الشان در (آیه 216 سوره بقره) می‌فرماید: «وَ عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ عَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (و چه بسا چیزی را خوش ندارید، در حالی که خیر شما در آن است و چه بسا چیزی را دوست دارید، در حالی که ضرر و شرّ شما در آن است. و خداوند (صلاح شما را) می‌داند و شما نمی‌دانید) بناءً با تمام وضاحت باید گفت؛ ملاک خیر و شر، آسانی و سختی و یا تمایلات شخصی نیست، بلکه مصالح واقعی ملاک است و نباید به قضاوت‌های ذهنی گرانه خویش قضاوت قبل از وخت بعمل آریم.

أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَعْرَمٍ مَقْتُلُونَ ﴿٤٦﴾

آیا تو از آنها (برای رسالت خود) مزدی می‌خواهی که پرداخت آن برای آنها سنگین است؟! (۴۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَعْرَمٌ»: غرامت، مزدی که آن را توانی در برابر دعوت می‌دانند. «مُنْقَلُونَ»: گرانبار و سنگین‌بارند، پرداخت این غرامت بر آن‌ها سنگینی می‌کند و زیر بار این بدهی رفته‌اند و بدین خاطر دعوت تو را (ای پیامبر) نمی‌پذیرند. مقصود این نیست که پیامبر از آن‌ها در مقابل دعوت دستمزد می‌گرفت بلکه برعکس، پیامبر جز قبول دعوت، از آن‌ها انتظاری نداشت.

تفسیر:

در این آیه متبرکه خطاب به رسول الله صلی الله علیه وسلم که: «أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَعْرَمٍ مُنْقَلُونَ (46)» آیا در برابر تبلیغ رسالت و دعوت به سوی الله تعالی از کافران مزدی را خواستار شده‌ای؟ و از این‌رو توان اجرت بر آنان گران آمده و بار سنگینی را به دوش کشیده‌اند؟ درست این است که تو آنان را به جهت الله تعالی فرا می‌خوانی و مزد و پاداش تو بر الله تعالی است. پس به چه دلیل از دعوت تو قطع علاقه می‌کنند؟ منظور توبیخ آنها در مقابل عدم ایمان می‌باشد؛ زیرا پیامبر اصلاً از آنها اجرت و پاداشی نمی‌خواست. در جمله «أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا» به وضاحت تام معلوم می‌شود که: انبیاء هیچ گاه برای تبلیغ رسالت خویش درخواست مزد و پاداش از مردم نداشتند.

أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ ﴿٤٧﴾

یا مگر نزد شان اسرار علم غیب است که [آن را] می‌نویسند و به دیگران می‌دهند؟! (۴۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْغَيْبُ»: آنچه علم آن خاص الله متعال است، لوح محفوظ.

تفسیر:

«أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ (47)» یا این که لوح محفوظ که حاوی غیب است در اختیار آنان قرار دارد و آنها از آن استخراج می‌کنند که آنها اهل ایمان می‌باشند و از این‌رو بر کفر و طغیان اصرار می‌ورزند؟ استفهامی است بر سبیل توبیخ و انکار. در این آیه متبرکه واضح می‌گردد که مخالفان انبیاء، نه پشتوانه علمی دارند و نه عقلی و نه پشتوانه‌ای از عالم غیب برخوردار می‌باشند. باید به یاد داشته باشید که کید، مکر و نیرنگ دشمنان مقطعی نیست، بلکه دائمی است. که در نهایت نتیجه‌ی کید و نیرنگ، به خود این اشخاص باز می‌گردد.

فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْأُخْتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ ﴿٤٨﴾

پس در انتظار حکم پروردگارت شکیبایی کن و همانند صاحب ماهی [یونس] مباش که [در تاریکی] ندا در داد و خشم فرو خورده بود. (۴۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كَصَاحِبِ الْأُخْتِ»: صاحب ماهی، (حضرت یونس علیه السلام است).

«مَكْظُومٌ»: سرشار از غم و اندوه بود.

تفسیر:

مفسرین در تفسیر آیه مبارکه می‌نویسند: «فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ»: ای پیامبر! به حکم پروردگارت که مهلت کافران را مقدر کرده و کامیابی و پیروزی‌تان را به تأخیر انداخته در مقابل آزار آنها شکیبا باش و به تبلیغ رسالت خدا ادامه بده و مانند یونس علیه السلام،

مباش که به فرمان پروردگارش شتاب ورزید، بر قومش قهر نمود، از نزد آنان گریخت و در نهایت او طعمه نهنگ شد.

بعد از اینکه به غم و اندوه و مشقت گرفتار شد، پروردگارش را دعا کرد و با توبه و استغفار درخواست گشایش نمود و در نتیجه حق تعالی او را نجات بخشید.

«إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ (48)» آنگاه که در شکم ماهی در حالی که سخت افسرده و عصبانی بود، در پیشگاه خدایش به دعا و التماس برخاست و گفت: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ».

داستان حضرت یونس علیه السلام یکی از با عبرتترین داستان ها در قرآن عظیم الشان می باشد: حضرت یونس علیه السلام بنا بر روایات تاریخی، و روایات اسلامی از جمله پیامبران که در قرن هشتم قبل از میلاد از منطقه شمال شهر الناصره امروزی به دستور الله تعالی به منطقه نینوا، پایتخت آشور مسافرت کرد. او پنجمین پیغمبر از دوازده پیامبر کوچک بنی اسرائیل پسر امتای و از نواسه های بولون بود. از نظر یهودیان یونس پیامبر بود ولی جنسیت یهودی نداشت.

حضرت یونس علیه السلام از پیامبرانی است که نام او در قرآن عظیم الشان، چهار بار ذکر گردیده است: (سوره های نسا، انعام، یونس و صافات، و در دو سوره انبیاء و قلم نیز وصف او بعمل آمده است).

حضرت یونس از جانب پروردگار تقریباً سی سال وظیفه داشت که به ارشاد مردم شهر نینوا در کشور عراق امروزی بپردازد. یونس علیه السلام سالها به امور تبلیغاتی و ارشادی کوشش خستگی ناپذیری بعمل آورد.

مؤرخین می نویسند: تعداد این قوم تقریباً به صد هزار نفر می رسید. این قوم دائماً به تکذیب حضرت یونس علیه السلام می پرداختند، و به شخصیت او تهمت می زدند و می گفتند تو هذیان میگویی، ما نمی خواهیم از تو پیروی کنیم و دعوت تو را قبول نمی کنیم. با این حال یونس علیه السلام باز هم به ماموریتش ادامه داد، و دائماً آنها را هدایت می کرد.

بعد از اینکه یونس علیه السلام از هدایت قومش نا امید شد، در نتیجه آنها را رها کرد و در بحر سوار کشتی شد، خداوند متعال وی را امتحان نمود؛ بحر طوفانی شد و کشتی بانان تصمیم گرفتند برای نجات جان سرنشینان کشتی قرعه کشی کنند تا یکی از مسافری سوار بر کشتی را به بحر بیاندازند تا وزن کشتی سبک تر شود. آنها سه بار قرعه کشی کردند و هر سه بار قرعه بنام یونس علیه السلام درآمد، بناچار تصمیم گرفتند یونس علیه السلام را به بحر بیاندازند. یونس علیه السلام را به بحر انداختند اما به امر الله متعال یک نهنگ بزرگ یونس علیه السلام را بلعید و او را در شکم خود جای داد. در این وخت است که حضرت یونس علیه السلام در شکم نهنگ دست به دعا برده و توبه میکند و می گوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» (سوره انبیاء 87). خدای متعال نیز توبه اش را پذیرفت و به نهنگ هدایت فرمود که یونس علیه السلام را صحت و سلامت به ساحل ببرد.

در آیه 87 انبیاء آمده: «وَوَدَّا النَّوْنِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ».

یعنی: «و ذوالنون را یاد کن» یعنی: صاحب ماهی را زیرا «نون» به معنی ماهی است. او یونس بن متی علیه السلام است که به سوی مردم نینوا از سرزمین موصل فرستاده شده بود «آن‌گاه که خشمگینانه رفت» یعنی: او به خاطر پروردگار خویش در اعتراض به اینکه چرا قوش به او ایمان نمی‌آورند، خشمگینانه از میانشان بیرون رفت، در حالیکه او باید شکیبایی می‌کرد و منتظر اذن و اجازه پروردگار باقی میماند «و پنداشت که ما هرگز بر وی تنگ نگیریم» با بازداشتن وی از راهش و مانع شدن وی از اجرای خواسته اش. یا پنداشت که هرگز بر وی تنگ نمی‌گیریم؛ با فروبردن وی در شکم ماهی.

ابن‌کثیر می‌گوید: «هنگامی که ذوالنون می‌خواست از میان قوش بیرون رود، به قوش هشدار داد که به دلیل اصرارشان بر عناد پس از سه روز بر آنان عذاب نازل می‌شود. قوش تهدید وی را جدی گرفتند زیرا دانستند که پیامبر دروغ نمی‌گوید آن‌گاه سر به صحراء برداشته با کودکان و چهارپایان و همه کوچک و بزرگ خویش از شهر بیرون رفتند و میان مادران و کودکان جدایی افکنده شور و ولوله و زاری به آسمان برداشتند و سخت تضرع نمودند پس خداوند متعال بر آنها رحم کرد و عذاب را از آنان برطرف کرد. اما از آن سوی دیگر، یونس علیه السلام رفت و با گروهی در کشتی‌ای سوار شد، کشتی در میان راه به تلاطم امواج گرفتار شد و کشتی‌نشینان از آن ترسیدند که همه غرق شوند لذا برای سبک کردن بارکشتی تصمیم گرفتند تا یک تن از میان خود را به بحر افکنند، قرعه انداختند، قرعه به نام یونس علیه السلام برآمد اما او را نیفکندند، بار دیگر قرعه انداختند، باز هم به نام یونس علیه السلام برآمد اما این بار نیز از انداختن او به بحر ابا کردند، بار سوم قرعه انداختند، باز هم به نام یونس علیه السلام برآمد، در این هنگام یونس علیه السلام خود برخاست و جامه از تن بیرون کرده خود را به بحر پرتاب کرد، آن‌گاه خدای عزوجل ماهی عظیم الجثه‌ای را فرستاد تا او را فرو بلعد...».

اینک ادامه ماجرا: «پس در دل تاریکی‌ها» تاریکی شب، تاریکی بحر و تاریکی شکم ماهی «ندا کرد» با این سخنش: «که» بار الها! «معبودی جز تو نیست، منزهی تو، به راستی که من از ستمگاران بودم» در بیرون رفتن از میان امتم بدون اجازه یا فرمان تو. این اعترافی است از یونس علیه السلام بر قصورش و توبه است از لغزشش.

در حدیث صحیح از پیامبر صلی الله علیه وسلم آمده که فرمودند: «دَعْوَةُ ذِي النُّونِ إِذْ دَعَا وَهُوَ فِي بَطْنِ الْحُوتِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَإِنَّهُ لَمْ يَدْعُ بِهَا رَجُلٌ مُسَلِّمٌ فِي شَيْءٍ قَطُّ إِلَّا اسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ» ترمذی (3427).

یعنی: «دعای ذوالنون (یونس) که در شکم ماهی خواند «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» که هیچ شخص گرفتاری نیست که به این دعا، دعا کند مگر اینکه برای او اجابت می‌شود».

و در حدیث دیگری آمده: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِشَيْءٍ، إِذَا نَزَلَ بِرَجُلٍ مِنْكُمْ كَرِبَ أَوْ بَلَءٌ مِنْ بَلَايَا الدُّنْيَا دَعَا بِهِ يَفْرَجُ عَنْهُ؟»

فقیل له: بلی، فقال: دعاء ذی النون: لا إله إلا أنت سبحانک انی کنت من الظالمین». (السلسلة الصحيحة (1744). یعنی: آیا به شما خبر دهم؛ هرگاه بر کسی مشکل و مشقت و بلایی از بلاهای دنیا وارد شد دعایی بخواند تا از آن خلاص شود؟

یکی به ایشان گفت: بلی، فرمود: دعای ذو النون را بخوانید: «لا إله إلا أنت سبحانك إني كنت من الظالمين». (که در تقاضای مجازات قومش عجله کرد و گرفتار مجازات ترك اولی شد) در آن زمان که الله تعالی را خواند در حالیکه مملو از اندوه بود.

خواننده محترم!

نعمت پروردگار را که حضرت یونس علیه السلام در این دعای اخلاصمندانه خویش بدست آورد، شامل نعمت مادی و معنوی شد. در نعمت مادی این بود که در آب غرق نشد و نهنگ او را بلعید، در شکم نهنگ زنده ماند و سپس او را بیرون بحر انداخت. و هم نعمت معنوی که توفیق عذرخواهی و پذیرش توبه اش در نزد پروردگار با عظمت است.

الهی توفیق توبه که از جمله نعمت های بزرگی الهی است نصیب ما هم بگردانی!

لَوْلَا أَنْ تَدَارَكُهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لُنُبِدَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ ﴿٤٩﴾

و اگر نعمتی جانب پروردگار او را در نیافته بود، یقیناً نکوهش شده به صحرائی بی آب و گیاه افکنده می شد. (۴۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَدَارَكُهُ»: او را دریافت. یعنی به دادش رسید. «لُنُبِدَ»: حتماً انداخته می شد. «الْعَرَاءِ»: صحرائی خشک و خالی یعنی بی آب و گیاه (سوره: صافات). «وَهُوَ مَذْمُومٌ»: در حالی که مورد مذمت و ملامت قرار می گرفت.

تفسیر:

«لَوْلَا أَنْ تَدَارَكُهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ»: اگر رحمتی را از جانب الله دریافت نمی کرد، «لُنُبِدَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ (49)»: به بیابانی وسیع و خالی از درخت و کوه، پرت می شد. و در همان حال به خاطر عملی که مرتکب شده بود مورد سرزنش قرار می گرفت، اما الله نعمت قبول توبه را به او عطا فرمود، و دیگر مذموم نماند.

اگر این آیه مبارکه را با آیات (146 - 142) سوره ی صافات کنار هم قرار دهیم معلوم خواهد شد که زمانی که یونس علیه السلام در شکم ماهی انداخته شده بود گرفتار سرزنش الله متعال بود، ولی هنگامی که الله سبحان و تعالی را تسبیح گفت و به گناه خویش اعتراف کرد، اگرچه در حالتی مریض گونه به ساحلی هموار انداخته شد، ولی در آن هنگام گرفتار عتاب الله نبود، بلکه خداوند متعال با رحمت خویش در آن جا یک درخت برگ دار رویاند، تا هم برگ های درخت بر او سایه کنند و هم از میوه های آن رفع و دفع گرسنگی و تشنگی کند.

فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٥٠﴾

پس پروردگار او را برگزید و از صالحان قرار داد. (۵۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اجْتَبَاهُ رَبُّهُ»: پروردگار او را برای اتمام رسالتش برگزید.

تفسیر:

و بدین ترتیب پروردگار با عظمت او را به رسالت به سوی قومش برگزید، و سپس به وطنش برگشتاند و صالح و مصلح ساخت. احوال، اعمال و اقوالش را نیکو ساخت تا به سوی راه الله دعوت نماید.

ابن عباس (رض) فرموده است: خداوند متعال وحی را به او بازگرداند و او را شفیع قوم خود قرار داد. (تفسیر کبیر ۹۹/۳۰).

وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ ﴿٥١﴾

و هر آینه نزدیک است آنانیکه کافر شدند چون قرآن را شنیدند که میخواندی تو را با چشمهای خود بلغزانند و بیفکنند؛ و می گویند: یقیناً این شخص (پیغمبر) بی تردید دیوانه است! (۵۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُزْلِقُونَ» «بلغزانند، چشم زخم بزنند».

تفسیر:

«وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ» نزدیک بود کفار از سر عداوت و دشمنی با چشم خود تو را سرنگون و نابود کنند.

ابن کثیر فرموده است: آیه دلیلی است بر این که زخم چشم واقعیت دارد و تأثیر حقیقی بر جای می‌گذارد، و حدیث نیز آن را تأیید می‌کند که آمده است: «اگر چیزی از قدر پیشی می‌گرفت، چشم از آن سبقت می‌گرفت» (روایت از احمد و ترمذی. ترمذی گفته است: حسن صحیح است).

قبل از همه باید گفت که؛ دشمن با دست می‌جنگد، با زبان تهمت می‌زند، و با چشم قصد نابودی ما را دارد. در این هیچ جای شک نیست که چشم زدن حق است، طوری که در آیه مبارکه فوق بیان شد. یعنی: آنها در وقت شنیدن قرآن عظیم الشان به‌سوی تو تند و تیز نگاه می‌کنند طوری که نزدیک است این نگاهشان تو را بیهوش نموده و از جا ساقط گرداند زیرا آنان از شنیدن قرآن سخت نفرت و کراهت دارند.

مفسران در تفسیر: «لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ» چند وجه ذکر کرده‌اند؛ برخی از مفسرین در معنی آن می‌فرمایند که: «نزدیک است کافران تو را چشم زخم برسانند». بنابراین آیه دلیل بر آن است که چشم زدن و تأثیر آن حق است و این تأثیر به امر پروردگار با عظمت می‌باشد در حدیث شریف آمده است: «... والعین حق: چشم زدن حق است» یعنی به اراده خداوند می‌باشد و نیز پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «ان العین قد تدخل الرجل العین فی القبر، وتدخل الجمل القدر»، یعنی: «گاهی چشم زدن مرد را در قبر داخل می‌کند و شتر را در دیگ». حسن بصری فرموده است: «دوای چشم زخم، خواندن این آیه مبارکه است: «وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ - ۵۲»

خواننده محترم!

در مورد تأثیر چشم (چشم زخم) احادیث متعددی ذکر شده است: امام بخاری در صحیح خود بابی به نام «العین حق» دارد که برگرفته از حدیث مشهوری است که ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه وسلم نقل کرده که فرموده است: «العین حق ولو كان شيء سابق القدر لسبقته العین واداً استغسلتم فاعسلوا». «تأثیر چشم حقیقت دارد و اگر چیزی قرار بود بر تقدیر سبقت بگیرد چشم سبقت می‌گرفت و هرگاه از شما طلب غسل شد (از صاحب چشم) پس غسل کنید (تا از آب غسل برای بهبود مورد اصابت استفاده شود)». ابن عباس (رض) می‌فرماید: «قال كان النبي ص يُعوذُ بالحسن والحسين ويقول إن أباكما كان يُعوذُ بها اسماعيل

وَإِسْحَاقَ: أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّةِ مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ وَهَامَّةٍ وَمِنْ كُلِّ عَيْنٍ لَأَمَّةٍ». «پیامبر صلی الله علیه وسلم، حسن و حسین را در پناه الله در می آورد و می فرمود این چنین جد شما، ابراهیم، پسرانش اسماعیل و اسحاق را در پناه خدا می آورد: شما را به کلمات کامل خداوند از هر شیطان و هر جنبندهی مضر و از هر چشم بد در پناه خدا می آورم». ابن ماجه حکایت می کند که عامر بن ربیع در راهی می گذشت، ناگهان سهل بن حنیف را دید که در حال غوطه خوردن در آب و شستشوی بدن خویش در آب است، آن گاه گفت: بدن پوشیده ای را تا به امروز همانند این ندیده بودم. دیری نگذشت که عامر از پای درآمد و افتاد. او را نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم بردند و گفتند: سهل را دریاب که از حال رفت. پیامبر سریعاً متوجه قضیه شد و فرمود: به چه کسی مشکوک هستید؟ گفتند: عامر بن ربیع. فرمود: چرا بی سبب یکی از شما برادرش را می کشد؟ هر گاه چیز شگفت انگیزی از برادران دیدید پس دعای برکت برایش کنید. سپس آب طلبید و به عامر دستور داد تا وضو بگیرد و غسل کند و سپس ناگهان آب را از پشت بر روی سهل بریزند.

ابن ماجه از ابو سعید خدری (رض) روایت می کند: پیامبر صلی الله علیه وسلم از چشم انس و جن پناه می برد و هنگامی که سوره ی معوذتین نازل شد پیوسته آن را می خواند و بقیه چیزها را رها کرد. امام مسلم و امام محمد از ابو سعید خدری (رض) روایت می کند: جبرئیل به نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و فرمود: ای محمد آیا شکایت کردی؟ (ظاهر از تأثیر چشم زخم). فرمود: بلی! جبرئیل فرمود: «بِاسْمِ اللَّهِ أَرْقِيكَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يُؤْذِيكَ مِنْ شَرِّ كُلِّ نَفْسٍ أَوْ عَيْنٍ حَاسِدٍ اللَّهُ يَشْفِيكَ بِاسْمِ اللَّهِ أَرْقِيكَ». «با نام الله برایت دعا می خوانم، و تو را از آسیب هر چیز و از شر هر شخص یا چشم حسودی در پناه الله می آورم، خداوند تو را شفا بخشد، با نام خدا برایت دعا می خوانم».

یادداشتی از تفسیر مراغی (رح):

در تفسیر مراغی آمده است: «برخی از انسانها، جاذبه ی بخصوصی چون برق در چشمان شان وجود دارد، که با نگاه کردن در دیگران بر آنان اثر می گذارند. همانند این تأثیر گذاری به وسیله ی برق چشمان، برخی نیز دیگران را هیپنوتیزم می کنند؛ یعنی، با خواباندن مصنوعی (تنویم مغناطیسی)، یا با قوه ی مغناطیسی چشم، دیگران را به خواب می کنند که اکنون به صورت فنی در آمده و شیوه ی علمی دارد و جای تردید و انکار نیست.»

وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ﴿٥٢﴾

در حالی که این (قرآن) جز مایه بیداری برای جهانیان نیست. (۵۲)

تفسیر:

این قرآن اعجاز انگیز جز پند و نصیحت و یادآوری برای انس و جن، چیزی نیست. لذا نه فقط به سبب آن جنون دست نمی دهد بلکه قرآن سبب تکامل عقل و فهم انسان مؤمن است. پس چگونه کسی که قرآن بر او نازل شده است به دیوانگی منسوب می شود؟ «چون کافران به خاطر قرآن رسول الله صلی الله علیه وسلم را دیوانه خواندند. پس حق تعالی روشن کرد که قرآن موعظه و پندی است عام که آن را جز کسی که عقل تام و کامل و اندیشه محکم و متینی داشته باشد، درک و دریافت نمی کند لذا کسانی که این سخن را درباره قرآن می گویند، خود جاهل و نابخردند».

مفسر تفسیر کابلی در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: در قرآن کجا سخن جنون و دیوانگی است که آنرا جنون میخوانید - بلکه برای تمام عالم اعلی ترین ذخیره پند و نصیحت است - از تاثیر آن اصلاح بنی نوع انسان - تغیر و تطور دنیا به ظهور میرسد و باید به همان مردم دیوانه خطاب شوند که دیوانه این کلام نیستند.

قابل تذکر است که: محوریتترین مسأله در ادیان آسمانی رابطه انسان با الله یا دین و یا انسان است.

وجه غالب در جهان بینی دینی آن است که دین برای انسان آمده و آنچه خواسته شده «انسان باید با دیانت» باشد، شخص مسلمان باید در زندگی خویش بی هدف و بی مکتب نباشد، توجه باید داشت که حتی کفار و مشرکان هم برای خود راه و مرامی دارند، آنچه در زندگی انسانها اهمیت دارد، همانا انتخاب راه درست و مستقیم، راه که انسان را به هدف مقصود برساند و سعادت دارین نصیب اش نماید.

نباید فراموش کرد: که راه یابی به راه راست و پایداری در آن، در گرو خواست خود انسان است. راه قرآن، راه مستقیم است و به دور از هرگونه افراط و تفریط و کج روی ها می باشد.

قرآن عظیم الشان تنها و تنها موعظه و نصیحتی برای انسانها، یادآوری و پندی برای پندپذیران و نصیحت‌هایی برای اهل اعتبار است.

هر که می‌خواهد ایمان آورد و هر که می‌خواهد کافر شود. «لَمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ» خواست ما در اصول، خواست الله است، نه به اجبار او، که در این صورت، خواست ما بی معنا می‌شود. «وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» الله تعالی برای ما توفیق راه قرآن و سنت رسول اله صلی الله علیه وسلم را نصیب فرماید.

یادداشت:

کلمه «العالمین» که آخرین کلمه و در آخرین آیه ی این سوره مبارکه آمده است، در آن موقعیت حساس و سخت در مکه، معجزه بودن قرآن و جهانی بودن این دین آسمانی را اعلام می کند.

قابل دقت و یادآوری است که الله سبحان و تعالی سوره را با بیان عظمت قرآن خاتمه داده است، همان‌طور که آن را با بیان عظمت رسول صلی الله علیه و سلم شروع کرده بود، تا در بین آغاز و انجام سوره تناسب و تناسق و هماهنگی جالبتر و زیباتر برقرار باشد.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.

و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره الحاقه

جزء - (29)

سوره حاقه در مکه مکرمه نازل شده و دارای پنجاه و دو آیه و دو رکوع می باشد. این سوره در ترتیب مصحف شریف شصت و نهمین سوره و در ترتیب نزول هفتاد و هشتمین سوره قرآن عظیم الشان است.

وجه تسمیه:

این سوره به سبب افتتاح آن با پرسش از قیامت که الحاقه اسمی از اسمای آن است، «الْحَاقَّةُ» نامیده شد.

سوره «الْحَاقَّةُ» سوره است سخت تکان دهنده و عظیم که این احساس را به قوت و صلابت تمام در انسان ایجاد می کند که کار دین جدی است و هیچ مجالی برای بی پروایی در برابر تطبیق دین وجود ندارد.

«حاقه» یکی از نامهای قیامت است. در این سوره وقایع هولناک قیامت و سزای فجار و کفار و پاداش متقین را بیان داشته است.

در این سوره با تمام قاطعیت کمترین تردید؛ بیان گردیده است که: قیامت «حق» است و بدون معاد، زندگی، آفرینش و حیات، پوچ و لغو خواهد بود.

بصورت کل کلمه «الْحَاقَّةُ»، در سه آیه اول سوره تکرار شده و سپس به توصیف قیامت، و امت های گذشته و باز هم قیامت و وحی نبوی پرداخته است.

محتوای سوره حاقه:

طوری که یاد آور شدیم، این سوره مسأله «حاقه» یعنی قیامت را به یاد می آورد، در قرآن عظیم الشان چندین نام دیگری هم برای قیامت آمده است که در سوره «الْحَاقَّةُ» سپس بالفظ «قارعه» و بعد با لفظ «واقعه» یاد آوری شده است و تمام اینها نامهای قیامت هستند. کلمه «الْحَاقَّةُ» به معنای حق و ثابت می باشد، و نیز به معنی آن که چیزی را ثابت کند هم آمده است و این لفظ با توجه به هر دو معنی، در مورد قیامت صدق می کند زیرا طوری که گفتیم خود قیامت هم حق و وقوع آن ثابت و یقینی است و نیز قیامت، جنت را برای اهل ایمان و جهنم را برای کفار ثابت می نماید.

در این سوره به طور اجمالی به سرانجام امت های پرداخته، آنانیکه منکرین روز قیامت بودند، و در بخش دیگری اوصاف حاقه را بیان می کند، و اینکه در آن روز مردم دو گروه اند، یکی اصحاب یمین و دیگری اصحاب شمال یعنی اینکه، یکی اهل سعادت و دیگری اهل شقاوت اند، و در بخش دیگر در راستی و درستی خبرها و سخنان قرآن عظیم الشان تأکید نموده، آنها را حق الیقین معرفی می دارد.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره حاقه:

طوری که در فوق هم یاد آور شدیم؛ این سوره دارای 52 آیت، 256 کلمه و 1084 حرف می باشد. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید).

ارتباط سوره حاقه با سوره قلم:

ارتباط و پیوند سوره حاقه با سوره ی قلم را میتوان در دو جهت مورد بحث قرار داد:
الف: در سوره ی «ن و القلم» به طور مجمل درباره روز قیامت اشاره بعمل آمده است (آیه: 42 قلم) و در سوره حاقه اهمیت آن روز را تبیین می کند.

ب: سوره ی «ن و القلم»، بی باوران به قرآن را تهدید کرده است (قلم آیه 44) در سوره حاقه از احوال بد ملت‌های بی باور گذشته و سرنوشت آنها برای عبرت آیندگان خبر می دهد.

زمان نزول سوره حاقه:

سوره حاقه از جمله سوره هایی است که در دوره ی آغازین مکه معظمه نازل شده اند و از مضامین آن چنین بر می آید که این سوره زمانی بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شد که مخالفت با ایشان آغاز شده بود، اما این عناد و دشمنانی زیاد شدت پیدا نکرده بود.

در مسند احمد روایتی از عمر بن الخطاب رضی الله عنه وجود دارد که یک روز پیش از مشرف شدن به اسلام من به قصد انیت کردن پیامبر صلی الله علیه وسلم از خانه خارج شدم، ولی ایشان پیش از من وارد مسجد الحرام شده بود. هنگامی که من رسیدم ایشان در نماز سوره حاقه را تلاوت می‌کرد. من پشت سر ایشان ایستادم و گوش فرا دادم. من از شأن کلام قرآن غرق در حیرت شده بودم که ناگهان در دل چنین تصور نمودم که این شخص به طور قطع همان گونه که قریش می گویند یک شاعر است. بلافاصله بر زبان پیامبر صلی الله علیه وسلم این الفاظ جاری شدند که: «إنه لقول رسول کریم* و ما هو بقول شاعر قلیلا ما تؤمنون؛ این قول یک رسول کریم است، قول یک شاعر نیست.» من در دل خود گفتم اگر او شاعر نیست، پس کاهن است. در همان هنگام بر زبان مبارک این الفاظ جاری شدند: «و لا بقول کاهن* قلیلا ما تذکرون؛ و نه قول یک کاهن است، ولی شما بسیار کم می اندیشید و کم پند می گیرید. این کلام از سوی پروردگار جهانیان نازل شده است.» از آن موقع اسلام در قلبم جا گرفت تا خدا مرا به اسلام هدایت فرمود.

از این روایت عمر (رض) معلوم می شود که این سوره بسیار پیش از ایمان آوردن ایشان شرف نزول یافته است، چراکه ایشان پس از این واقعه ها تا مدتی ایمان نیاورده بود.

محور و موضوعات اساسی مورد بحث سوره حاقه:

طوری‌که در فوق هم یادآور شدیم؛ در سوره حاقه در مورد داستان تکذیب‌کنندگان و ماجرای آنها، از قبیل قوم عاد و ثمود، و قوم لوط و فرعون و قوم نوح و دیگر کردنکشان مفسد به بحث بعمل می آید، همچنین حال نیکبختان و شقاوتمندان را یادآور می‌شود. اما محور اصلی سوره همانا؛

- قیامت و شرح تکذیب امت‌های گذشته و گروه بندی مردم در آخرت.
- اثبات صدق قرآن به عنوان کلام الله سبحان و تعالی و برائت پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم از تهمت‌های گمراهان.

- همچنان در این سوره بعد از آن به بحث در مورد وقایع اضطراب‌انگیزی پرداخته است که در موقع دمیدن در صور اتفاق می‌افتد از قبیل خراب شدن عالم و متلاشی شدن کوه‌ها و شکاف برداشتن آسمان‌ها.

- هکذا در این سوره حال و وضع نیکبختان و شقاوتمندان را در آن روز رعب‌انگیز یادآور شده است که در آن روز، نامه‌ی عمل مؤمن به دست راستش داده می‌شود و با

احترام و انعام مواجه می‌شود. و کافر نامه‌ی عملش را از طرف دست چپ دریافت می‌دارد و با خواری و خفت روبرو می‌شود.

- همچنان در این سوره ؛ احوال رادمردان و تبهکاران را بدین ترتیب ارائه داد، قسم یاد کرده است که در بیان آنچه از جانب الله بر او نازل شده است راستگو می‌باشد، و دروغ‌ها و افتراهای مشرکین را رد کرده است که گمان می‌بردند قرآن سحر یا غیب‌گویی می‌باشد: - بعد از آن دلیل قاطع بر صدق و درستی قرآن و امین بودن پیامبر صلی الله علیه و سلم و این که وی در تبلیغ وحی و پاسداری از آن صادق و راستکار است. قرآن این مطلب را طوری به تصویر می‌کشد که قلب از آن به شدت تکان می‌خورد، و بیم و هراس از هول موضوع، در نهاد برانگیخته می‌شود. (بنقل از تفسیر صفاة النفاسیر).

ترجمه و تفسیر سورة الحاقه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

الْحَاقَّةُ ﴿١﴾

آن روز ثابت، رخ دهنده و حق (روز رستاخیز که و قوعش بطور حتمی است). (۱)
«الْحَاقَّةُ» به معنی «واقع شدنی، رخ دهنده، یکی از نام های قیامت است، که حق و باطل ثابت می شود، و عد و وعید با پاداش و جزا تحقق می یابد».

مَا الْحَاقَّةُ ﴿٢﴾

آن روز ثابت و حق چیست؟ (قیامت و صحنه های هول انگیزش چگونه و دارای چه صفات، هولناکی ها، خطرها و احوالی است). (۲)
«الْحَاقَّةُ» از «حق» گرفته شده و به معنی امر ثابت و محقق است. همچنان طوریکه در فوق یاد آور شدیم «الْحَاقَّةُ»، یکی از نام های قیامت است، و با تمام حق الیقین اقرار نمایم که: قیامت واقعه ای حتمی، حقیقی و ثابت است.
«مَا الْحَاقَّةُ»: استنهام در اینجا جهت بیان عظمت و حقانیت آن روز بزرگ است که علم برپایی آن منحصرأ در نزد الله متعال است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 12) در باره اهمیت و بزرگداشت روز قیامت، هکذا در مورد سرنوشت ملل دروغ پرداز، بحث بعمل آورده است.

قیامت:

قیامت در لغت از قیام، خیزش و برخاستن گرفته شده است؛ و در اصطلاح برخاستن انسان از خاک و حضوراش در برابر خالق لایزال پس از مرگ است.

قیامت صغری و قیامت کبری:

هر کس وفات می کند قیامت صغرای او بر پا می شود (من مات قامت قیامته) و سرآغازی است برای پاداش و جزا های که بخشی آن جنبه برزخی دارد و بخش دیگری در قیامت کبری یعنی قیامت عمومی برانسانها عملی می گردد، قابل تذکر است که: در هیچ یک از این دو مرحله نه چاره جویی ها مؤثر است، و نه در برابر اراده الهی یار و یآوری وجود دارد.

ترس و هیبت قیامت صغری مثل ترس و هیبت قیامت کبری است، با این فرق که در قیامت صغری ترس فردی است و در قیامت کبری ترس و هیبت اش تمام مخلوقات را فرا می گیرد.

قیامت صغری (عالم برزخ): انسان پس از مرگ وارد عالم قیامت نمی شود، بلکه به عالم برزخ وارد می گردد. منظور از عالم برزخ، جهانی است که میان دنیا و عالم آخرت قرار دارد، یعنی هنگامی که روح از بدن جدا می شود، پیش از آنکه بار دیگر در قیامت به بدن اصلی باز گردد، در عالمی که میان این دو عالم است و برزخ نامیده می شود، قرار خواهد داشت.

قیامت کبری (عالم بعد از برزخ) عالمی است که پس از عالم برزخ همه انسانها از اولین تا آخرین جمع شده، و وارد مرحله ی جدیدی از زندگی و حیات می شوند؛ و به پاداش و یا جزای اعمال و رفتار زندگی دنیایی خود می رسند.

مشهور ترین نام برای روز قیامت «یوم القیامة» است که 70 بار در قرآن عظیم الشان ذکر یافته است.

خواننده گرامی!

در آیه «الْحَاقَّةُ مَا الْحَاقَّةُ» به یک واقعیت بر می خوریم، و آن اینکه قیامت، روزی بس بزرگ و هولناکی است. تعریف و توصیف این روز به جز از طریق وحی، قابل شناخت، و تعریف نیست. یقین و حکم شرعی همین است که: آنچه از اشخاصیکه به تکذیب قیامت می پردازند، بطور یقین گرفتار قهر و عذاب الهی در دنیا و آخرت می گردند.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ ﴿٣﴾

و تو چه دانی که آن روز واقع شدنی چیست؟ (۳)

تفسیر:

«وَمَا أَدْرَاكَ» تو چه می دانی، از کجا می دانی؟ چه چیز تو را باخبر کرد؟ در این آیه مبارکه که الله تعالی خطاب به پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم می فرماید: ای پیامبر! در باره حقیقت قیامت چه میدانی؟ یعنی قیامت بالاتر از توصیف و بزرگتر از تصور انسانی است، و بزرگترین و ذکی ترین انسان هم هر قدر فکر و دقت کند مناظر طاقت فرسا و هولناک آن روز را کماحقه ادراک کرده نمیتواند. بصورت کل در این روز حوادث عظیم و غول پیکری به وقوع می پیوندد.

مفسر ابو سعود فرموده است: تکرار به منظور تأکید بر خوف و هراس روز قیامت است که از دایره ی علم مخلوقات به دور است؛ یعنی بزرگی مقام و هولناکی آن در عقل هیچ احدی نمی گنجد.

كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌ بِالْقَارِعَةِ ﴿٤﴾

قوم ثمود و عاد آن روز کوبنده را تکذیب کردند. (۴)

معنی لفظی کلمه «قَارِعَةٌ» کوبنده است، و این لفظ از آن جهت برای قیامت به کار برده شده است، که آن مضطرب و بی قرار کننده همه مردم و پراکنده کننده همه اجسام آسمانها و زمین است. (تفسیر معارف القرآن: مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی - سورة الحاقه)

طوری که در فوق هم یاد آور شدیم که تکذیب کنندگان این روز با عظمت (قیامت) به مصایب دردناکی هم در دنیا و هم آخرت مواجه و مؤاخذه می شوند، از جمله قوم عاد و ثمود، به همچو مصایبی مبتلا شدند، زیرا تکذیب در فهم کل مقدمه طغیان بوده و چیزی واضح است که طغیان، سبب نابودی میگردد.

قوم ثمود یعنی قوم صالح علیه السلام و قوم عاد یعنی قوم هود علیه السلام از جمله اقوام اند که هزار سال قبل از میلاد تا زمان بعثت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم در سرزمین امروزی عربستان سعودی زندگی بسر میبردند.

در داستان های قرآن عظیم الشان آمده است که قوم عاد و ثمود بنابر بر انکار و تکذیب روز قیامت به وسیله عذاب الهی از میان رفته و مضمحل شدند.

فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ ﴿٥﴾

اما قوم «ثمود» با عذابی طغیان هلاک شدند. (۵)

«الطَّاعِيَّةِ» «آواز سهمگین، بلایی که شدنش از حد بگذرد، هدف از «الطَّاعِيَّةِ» در این آیه مبارکه، همان صدای تند و تیزی که از حد تمام صدا های دنیا متجاوز باشد، قلب و دماغ انسان نتواند آن را تحمل کند، کلمه صاعقه همچنان در سوره (فصلت) نیز ذکر یافته است و برخی از مفسرین در تعریف کلمه «صاعقه» نوشته اند که عبارت از آوازی مهیبی که با لرزش همراه باشد، طوریکه سوره «اعراف» کلمه «رَجْفَه» و در سوره (هود) کلمه «صَيْحَه» استعمال گردیده است.

زمانیکه نافرمانی قوم عاد و ثمود از حد و مرز گذشت، عذاب الهی بر آنها به صورت صدای مهیب و سخت، نازل شد، که مجموعه از تمام جرقه های برق جهان و صدا های شدید آن بود که در اثر آن قلب ها شان پاره شدند.

الله تعالی در طول تاریخ، امت های متعددی را به خاطر تکذیب و انکار از قیامت هلاک کرد، پس در حقیقت این آیات جواب «ما» استفهامیه است. همچنان که جمله «فاذا نفخ فی الصور...» جواب دیگری است. و حاصل معنی این است که قیامت همان کوبنده ای است که قوم ثمود، قوم عاد، فرعون و طاغوت‌های قبل از او و موتفکات و قوم نوح تکذیبش کردند، و خدا به اخذ معاقبه و پیگرد شدید ایشان را بگرفت، و به عذاب انقراض هلاکشان کرد.

اما در مورد اینکه ثمودی ها چگونه به هلاکت رسیدند در آیه فوق خواندیم: «فَأَمَّا ثَمُودُ فَأَهْلِكُوا بِالطَّاعِيَّةِ» این جمله اثر تکذیب ثمود را به طور مفصل بیان می کند، و در اینکه مراد از طاغیه چیست؟ آیا صیحه (صدای محکم و کر کننده) آسمانی است و یا زلزله است و یا صاعقه؟ آیات قرآن عظیم الشان مختلف است. در سوره هود سبب هلاکتشان را صیحه دانسته، فرمود: «و اخذ الذين ظلموا الصيحة» و در سوره اعراف عامل هلاکت آنان را زلزله دانسته اند.

وَأَمَّا عَادٌ فَأَهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ ﴿٦﴾

اما قوم عاد را با باد سخت و نیرومند، بسیار سرد و طغیان گر به هلاکت رسیدند. (٦)
«بَرِيحٍ صَرْصَرٍ» (به باد سوزان یا سرد یا آواز شدید)

«عاتیه» (از مصدر) عتو «به معنای طغیان و سرپیچی از اطاعت و ناسازگاری است. «وَأَمَّا عَادٌ فَأَهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ» کلمه «صرصر» به معنی بادی سخت سرد و بسیار تند است. چنان باد تند و تیز بود که هیچ مخلوق آنرا اداره کرده نمیتوانست حتی از دست فرشتگانیکه به انتظام مقرر اند بیرون می برآمد. (تفسیر کابلی)

سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ
أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ ﴿٧﴾

پروردگار بزرگ، باد تندی را هفت شب و هشت روز پی‌درپی، بدون سستی و انقطاع بر آنان مسلط ساخت و می دیدی که آنان مانند تنه های پوسیده و میان تهی درختان خرما در میان این تند باد روی زمین افتاده و هلاک شده اند. (٧)

تشریح لغات واصطلاحات:

«سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ»: آن باد را بر آنها گماشت؛ اصل تسخیر یعنی استعمال یک چیز با اقتدار و قوت، و در این جا یعنی آن توفان با اقتدار کامل بر آنها مسلط گردید.

«حُسُومًا» (حَسْم): پی در پی و بدون انقطاع، نحس، «صَرَاعِي»: (صرع) ج صریع: فرو افتاده بر زمین مُرده.

«أَعْجَازُ» ج (عُجْز): تنه‌ی درخت. «خَاوِيَةٌ»: (خَوَى): میان تهی و پوچ. در این تشبیه قوم عاد به خاطر بلندقامتی به نخل و به خاطر گرفته شدن روح و هلاکت‌شان به نخل میان تهی (خاویة) تشبیه شده‌اند، و گفته شده توفان به گونه‌ای بوده که از دهان وارد بدن آن‌ها شده و هر چه را در درون خود داشتند از پایین همراه خود بیرون می‌ریخته است و سپس جسد و پوچ و بی روح آن‌ها همچون تنه‌های پوچ نخل‌های بی سر بر زمین می افتاد. همچنان در (آیه 20 سوره قمر) آمده است: «كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ»، یعنی هلاکت قوم عاد آن گونه بود که گویا تنه بلند درخت خرما از ریشه کنده شده باشد.

«سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ» (هفت شب و هشت روز پی در پی) در برخی از روایات آمده است که این عذاب طوفان باد، بود که از صبح روز چهارشنبه آغاز گردیده تا غروب چهارشنبه دیگر ادامه یافت، که بدین ترتیب روز ها هشت و شبها هفت شدند. تفسیر معارف القرآن علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی سوره الحاقه).

در این آیه متبرکه که در می یابیم که:

پروردگار با عظمت ما بر اثر نافرمانی هر قوم عذاب مختلف النوعی نازل می دارد، قوم ثمود را با آتش صاعقه و قوم عاد را با باد سرد هلاک کرد.

و در این هیچ جای شک نیست که، عذابهای الهی گاهی دفعی است و گاهی تدریجی.

هیچ شخص و هیچ قومی به نیرومندی و قوت خویش مغرور نشود، زیرا نیرومندی و تنومندی مانع هلاکت نیست. اگر قامت و بلندی انسان مثل درخت خرما بلند باشد، در برابر قهر الهی جل جلاله به زمین می‌افتد. جزای الهی آسان و یکسان نیست، گاهی به کلی محو و نابود اش می کند: «فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ» و گاهی بر جسم اش می زند و مانند «أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ» و ملاحظه شد: که آنان مانند تنه های پوسیده و میان خالی درختان خرما در میان این تند باد روی زمین افتاده و هلاک شده اند.

عذاب الهی بر اقوام منحرف و یاغی:

در حدود یک چهارم و به تعریف دیگر یک ششم از قرآن عظیم الشان در قالب داستان و قصص به حال و احوال و قصه های اقوام پیشین پرداخته، و طی قصه بیان داشته است که این اقوام چگونه به عذاب الهی به علت بغاوت و نافرمانی مواجه شده اند.

در سوره های مختلفی از نحوه هلاکت آنان بیانی به عمل آمده است، و علت اینکه این اقوام در چه حالت زمانی (در شب و یا روز، صبح و یا شام) هلاک و تعذیب شده اند:

از جمله در (آیه 97 سوره اعراف) می فرماید: «أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقَرْيَةِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ» (آیا نزد اهل قریه‌ها امنیتی از این هست که به آنها عذاب الله در حالتی که در شب خوابند فرا نرسد در حالیکه به پروردگار خویش کفر ورزیده و پیامبرانش را تکذیب نموده‌اند؟).

همچنان در آیه 98 سوره اعراف می فرماید: «أَوْ أَمِنَ أَهْلُ الْقَرْيَةِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يُلْعَبُونَ» (آیا نزد آنها امنیتی از این هست که عذاب به سراغ آن‌ها در حالی نیاید که آنها چاشتگاه در غفلت لهو و لعب خویش به سر می‌برند و غرق دنیای خویش‌اند؟)

و یا هم در آیه 99 سوره اعراف می فرماید: «أَفَأَمِنُوا مَكَرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكَرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ» (آیا آنها خود را از مکر الهی در امان می دانند؟! در حالیکه جز زیانکاران، خود را از مکر و مجازات خدا در امان نمی دانند!)

خواننده محترم!

در تاریخ دیده شده است که غرق شدن قوم نوح در روز روشن صورت گرفت، طوریکه در (آیه 64 سوره اعراف) میفرماید: «فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلِكِ وَأَعْرَفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ» (ولی آنها به آیات الله کافر شده و پیامبرش نوح را تکذیب کردند، پس خداوند او و مؤمنان همراه او را با کشتی نجات داد) ولی بر کافران قوم او طوفان فرستاد چون آنها آیات الله تعالی را تکذیب نموده و از خدای یگانه نافرمانی کردند در حالیکه بینش و بصیرت آن‌ها کور شده بود و دریچه‌های قلب‌های‌شان مسدود شد و فطرت آن‌ها از حق و سماع نصیحت منحرف گردید.

عذاب شبانه که همان زلزله شدید است، در شب بالای قوم ثمود نازل شد طوریکه می فرماید: «فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جُثَمِينَ» (آیه 78 سوره اعراف) (الله تعالی زلزله شدیدی بر آنها فرستاد که نابود و هلاک‌شان ساخت و ارواح‌شان را گرفت و همه مردند و تبدیل به جثه‌های بی‌حرکت شدند که زندگی ندارد).

و یا هم باران سنگ که بالای قوم لوط نازل شد. طوریکه می فرماید «وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا قَانِظًا كَيْفَ كَانَ عُقْبَةُ الْمُجْرِمِينَ» (آیه 84 سوره اعراف) (خدای متعالی بر آن‌ها از سنگ‌های داغ، پی‌درپی و سخت بارید و این بارش سنگ آنها را متلاشی ساخت و هلاک کرد، پس تو تفکر کن که عاقبت کسانی که معاصی و گناه انجام میدهند و امور فحشا را کوچک می‌شمارند، چگونه است).

و یا هم زکری از زلزله قوم مدین (شعیب) که در آیه 91 سوره اعراف بدان اشاره شده «فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جُثَمِينَ» (خدای تعالی بر آن‌ها زلزله شدیدی را به سبب کفرشان فرستاد و آنها در پی آن مردگان افتاده بر روی در خانه‌های خود شدند. سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَنِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أُعْجَازٌ نَحْلٍ حَاوِيَةٍ

تسخیر باد صرصر بر قوم عاد به معنی مسلط کردن آن بر آنان است.

کلمه «حسوم» مع حاسم است،

کلمه «شهود» جمع شاهد است،

و حاسم از ماده «حسم» است، که به معنی داغ کردن مکرر چند بار پشت سر هم است. این کلمه صفت است برای کلمه «سبع»، و جمله چنین معنی می‌دهد: باد صرصر (عاصفه. باد تند. باد سخت. باد شدید. تندباد) را در هفت شب و هشت روز پشت سر هم بر آنان مسلط کرد و کلمه «صرعی» جمع صریع (به خاک افتاده) است،

و کلمه «اعجاز - با فتحه همزه - جمع» عجز - «با فتحه عین و ضمه جیم - (آخر و دنباله هر چیز) است، و کلمه «خاویه» به معنی چیز میان خالی است که آن را دور انداخته باشند، که معنی آیه این است که خداوند متعالی باد صرصر را در هفت شب و هشت روز مسلسل و پی‌در پی بر آنان مسلط کرد، و اگر تو می‌بودی آن مردم را می‌دیدید که مانند ریشه‌های میان خالی درخت خرما به زمین افتاده اند.

فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ ﴿٨﴾

آیا کسی از آنان را باقی مانده می‌بینی؟! (۸)

«بَاقِيَّة» (بَقَى): بقیه و اثر، یعنی آیا آثاری از آن‌ها باقی ماند که تو مشاهده کنی؟ بعد از اینکه قوم عاد به هلاکت فراگیر به اثرگناه انکار از قیامت مواجه شد، و کسی از آنان زنده و نسلی از آنان باقی نماند، بلکه همه نابود شدند. و ضمیر «لهم» در آیه متبرکه به مجموع قوم ثمود و عاد بازگردد.

فحوی این آیه متبرکه می آموزاند که سرگذشت اقوام پیشین از جمله عاد و ثمود را که به اثر تکذیب پیامبران خویش مورد غضب و سرزنش و در نهایت به نابودی کامل مواجه شده اند، مطالعه و از آن عبرت بگیریم.

وَجَاءَ فِرْعَوْنُ وَمَنْ قَبْلَهُ وَالْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْخَاطِئَةِ ﴿٩﴾

و فرعون و کسانی که پیش از او بودند و همچنین اهالی شهرهای ویران شده (قوم لوط) مرتکب گناهان بزرگ و نافرمانی شدند. (۹)

«جَاءَ... بِالْخَاطِئَةِ»: مرتکب گناه شدند.

«الْمُؤْتَفِكَاتُ»: جمع مُؤْتَفِكَةٌ، شهرها و آبادیهای تخریب شده (سوره: توبه و نجم).

در اینجا هدف قوم لوط که مردم بدکردار و خطا پیشه بودند.

«المؤتفکات» بطور جمع استعمال شده، در این باره مفسران می فرمایند که این شهرها مربوط قوم لوط بوده است. البته قوم لوط در چندین منطقه زندگی می کردند و همه شان هلاک شدند.

مفسر صاوی فرموده است: «موتفکات» یعنی دهات زیر و رو شده که عبارتند از دهات قوم لوط که جبرئیل آن را از جا کند و آن را بر بال خود نهاد و تا نزدیکی آسمان آن را بالا برد، و آنگاه آن را سرچپه نمود به زمین زد. و فرموده اند آنها از پنج آبادی شهر بودند. (حاشیه‌ی صاوی ۲۴۰/۴).

«الْخَاطِئَةُ»: که خطا کار بودند. (کفر ورزیدند، شرک نمودند و دست به ظلم و فساد زدند.) (طبری ۳۲/۲۹) مفسر قرطبی آن را مرفوع دانسته، اما صحیح آن است که موقوف است بر ابن عباس.

فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمُ أَخَذَةً رَابِيَةً ﴿١٠﴾

زیرا آنان از (فرمان) فرستاده پروردگارشان نافرمانی کردند، و الله ایشان را به سختی گرفت (۱۰)

تفسیر:

«عَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ»: هر یک از این اقوام یعنی فرعون، قوم لوط و دیگر اقوام کافر نسبت به فرستاده‌ی پروردگارشان نافرمانی کردند. و آنان را اذیت کردند. در نهایت الله تعالی آنان را به عقوبت و عذابی سختی گرفتار ساخت.

«رَّابِيَةً» (رَبَا يَزْبُو) «بسیار سخت، فراوان». «أَخَذَةً رَابِيَةً» قهر و غضب الهی شدید است. «فَعَصَوْا رَسُولَ» اطاعت از پیامبران الهی واجب است، نافرمانی و بغاوت و مخالفت از هدایت شان سبب نابودی است.

«رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمُ أَخَذَةً رَابِيَةً» نباید فراموش کرد که نافرمانی از انبیاء جزا های دنیوی را همراه می باشد.

حکمت الهی همین است که پروردگار اِتمامِ حُجَّتِ میکند، در قدم اول پیامبر می فرستد، اگر مردم از هدایت وی نافرمانی کنند، آنان را با قهر و غضب خویش گرفتار می سازد.

کلام پیامبر کلام وحی است:

قرآن عظیم الشان با صراحت تام می فرماید: کلام پیامبر برگرفته از وحی الهی است و اگر حالتی پیش آید که پیامبر حرفی مخالف با واقعیت شرعی از او سرزند بلافاصله وحی او را تصحیح می کند. هیچ فرقی بین مصدر قرآن و سنت الهی نیست، باید به آن عمل نمایم و اساس و بنیاد شریعت اسلامی بر هردو بناء یافته است. قرآن عظیم الشان در (آیات 4-1 سورة النجم) می فرماید: «وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ، مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ، وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» «قسم به ستاره چون فرود آید، که صاحب شما (محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم) هیچگاه در ضلالت و گمراهی نبوده است، و هرگز به هوای نفس سخن نمی گوید، سخن او هیچ غیر وحی خدا نیست».

و باز می فرماید: «إِنْ أَتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ» (سوره الأنعام: 50) «من پیروی نمی کنم جز آنچه را که به من وحی می رسد».

و در آیه (113 سورة النساء) می فرماید: «...وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا» «و خدا به تو این کتاب و حکمت (سنت) را عطا کرده و آنچه را که نمی دانستی به تو بیاموخت، و خدا را با تو لطف عظیم و عنایت بی اندازه است».

اطاعت از سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم شرط ایمان است!

قرآن عظیم الشان اطاعت از سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم را یکی از ارکان و پایه های اساسی ایمان برشمرده است. قبول هر آنچه از پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم آمده، دلیلی است بر صحت ایمان، در غیر اینصورت ایمان شخص ناتمام است. درست چون کسی که نیمی از شهادت «أشهد أن لا إله إلا الله» را بپذیرد و از نیم دیگر آن که «أشهد أن محمداً عبده و رسوله» باشد چشم پوشی و انکار نماید.

قرآن عظیم الشان در (آیه 65 سورة النساء) می فرماید: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» «به پروردگارت قسم که آنان مؤمن نخواهند بود، مگر آنکه تو را در آنچه میان خود نزاع و اختلاف دارند به داوری بپذیرند؛ سپس از حکمی که کرده آید در وجودشان هیچ دل تنگی و ناخشنودی احساس نکنند، و به طور کامل تسلیم شوند».

در (آیه 59 سورة النساء) می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ۝٥٩» «ای اهل ایمان! از خدا اطاعت کنید و نیز از پیامبر اطاعت کنید، و همچنین از صاحبان امر خودتان. و اگر درباره چیزی نزاع داشتید، آن را [برای فیصله یافتنش] اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، به خدا و پیامبر ارجاع دهید؛ این [ارجاع دادن] برای شما بهتر و از نظر عاقبت نیکوتر است».

اطاعت از پیامبر اطاعت از الله است!

در قرآن عظیم الشان در بیش از 50 آیت با تمام صراحت به مؤمنان دستور داده شده است تا از الله تعالی و از پیامبرش اطاعت و پیروی کنند، قرآن عظیم الشان در (آیه 80 سورة النساء) میفرماید: «مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا»

«هر که از پیامبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده و هر که روی برتابد [حسابش با ماست]. ما تو را بر آنان نگهبان [اعمالشان که به طور اجبار از فسق و فجور حفظشان کنی] نفرستادیم».

همچنان در (آیه 59 سورة النساء) می فرماید «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» «ای اهل ایمان! از خدا اطاعت کنید و نیز از پیامبر اطاعت کنید. و همچنین از صاحبان امر خودتان...».

مفسر کبیر جهان اسلام ابن کثیر میفرماید: اطاعت از پیامبر صلی الله علیه وسلم همان پیروی از سنت اوست.

انکار از سنت موجب غضب الهی است:

قرآن عظیم الشان بغاوت و سرپیچی از دستورات و فرامین و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم را موجب خشم و عقاب الهی برمی شمرد، طوریکه در (آیه 63 سورة النور) می فرماید: «لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَسْتَلُونَ مِنْكُمْ لَوْ أَدَّأ فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» «دعوت پیامبر را در میان خود مانند دعوت بعضی از شما از بعضی دیگر قرار ندهید، خدا کسانی از شما را که برای (بی اعتنایی به دعوت پیامبر) با پنهان شدن پشت سر دیگران آهسته از نزد او بیرون می روند می شناسد. پس باید کسانی که از فرمانش سرپیچی می کنند، برحذر باشند از اینکه بلایی در دنیا یا عذابی دردناک در آخرت به ایشان رسد».

و باز می فرماید: «مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا» (آیه 80 سورة النساء) «هر که از پیامبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده و هر که روی برتابد حسابش با ماست. ما تو را بر آنان نگهبان [اعمالشان که به طور اجبار از فسق و فجور حفظشان کنی] نفرستادیم».

إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ (۱۱)

ما وقتی که آب طغیان کرد شما را بر کشتی سوار نمودیم. (۱۱)

در این آیه مبارکه پروردگار با عظمت ما به داستان نوح اشاره می فرماید: طوریکه (در زمان نوح) چون (با اراده و قهر ما) آب طغیان کرد شما را در آن کشتی روان سوار کردیم. آیه مبارکه اشاره به طوفان نوح دارد در آن یک قوم کامل به سزای همین گناه عظیم غرق شدند و تنها کسانی نجات داده شدند که به سخنان پیامبر خدا ایمان آورده بودند. نوح علیه السلام یکی از پیامبران ادیان ابرهیمی است که زندگی نامه اش در تورات، انجیل و قرآن عظیم الشان ذکر شده است. نام نوح علیه السلام تقریباً در بیشتر از چهل بار در قرآن عظیم الشان بخصوص در شش سوره بطور مفصل و تفصیلی بیان شده است که از آنجمله میتوان از: (سورهای اعراف- هود- مؤمنون- شعراء- قمر- نوح) نام برد ولی مهمترین بخش داستان نوح در سورة هود آمده است که در بیست و پنج آیه یعنی از آیه 25 تا 49 ادامه دارد.

در زمان نوح علیه السلام فساد و بت پرستی به اوج خود رسیده بود، و مردم از دین توحید و از سنت عدالت اجتماعی رویگردان شده بودند. در همین زمان بود که نوح علیه السلام را الله تعالی با «صحیفه ابراهیم» و شریعتی به سوی آنان گسیل داشت.

نوح علیه السلام به هر اندازه ای که به دعوت خویش شدت داد، بغاوت و تمرد قومش در برابر دعوت اش بیشتر شد، به جز عده قلیلی کسی دیگری به او ایمان نیاوردند. بعد از این

استنصار خدای متعالی به وی وحی کرد که از قومش به جز آن چند نفری که ایمان آورده اند، احدی ایمان نمی‌آورد، و آن جناب را در باره قومش تسلیت گفت و دلگرمی داد، بطوری که از فحوی آیات سوره نوح بر می‌آید، نوح علیه السلام قوم خود را به هلاکت و نابودی نفرین کرد، و از خدای متعالی خواست تا زمین را از لوٹ وجود همه آنان پاک کرده و احدی از آنان را زنده نگذارد.

بعد از اینکه حضرت نوح علیه السلام قوم خود را نفرین کرد، مطابق آیات سوره هود، وحی الهی بر نوح علیه السلام نازل و مأمور بر ساختن کشتی می‌گردد.

طوری‌که از فحوی سوره هود و مؤمنون معلوم می‌شود، نوح علیه السلام مطابق فرمان الهی، مشغول ساختن کشتی می‌شود. سپس اینکه کشتی به امر پروردگار به پایه اکمال رسید، در اینجا است که امر نزول عذاب الهی صادر شد. در این هنگام الله متعال به نوح علیه السلام وحی فرستاد که از هر حیوان يك جفت (نر و ماده) سوار کشتی کند و نیز اهل خود را به جز اشخاصی که مقدر شده بود هلاک شوند، یعنی همسرش که خیانت کار بود و فرزندش که از سوار شدن در کشتی امتناع ورزیده بود و نیز همه آنهایی که ایمان آورده بودند، سوار کند.

و از فحوی سوره قمر بر می‌آید، همینکه آنها در کشتی سوار شدند، الله متعال درهای آسمان را به آبی ریزان باز کرد، و زمین را به صورت چشمه‌های جوشان بشکافت، آب بالا و پایین برای تحقق شدن امری که مقدر شده بود دست به دست هم دادند.

همچنان از فحوی سوره هود فهمیده می‌شود که اندازه آب لحظه به لحظه زیاد شده می‌رفت، که در نتیجه کشتی را از زمین به حرکت در آورد. طوفان همه مردم روی زمین را فرا گرفت و همه را در حالیکه ستمگر بودند هلاک کرد.

لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيَهَا أُنْثَىٰ وَاعِيَةٌ ﴿١٢﴾

تا آن را وسیله تذکری (بیداری) برای شما قرار دهیم و گوش‌ی که شنوا است، آن را به عنوان مایه عبرت و تذکر حفظ کند. (۱۲)

تشریح لغات واصطلاحات:

«تَذْكِرَةً»: پند و درس عبرت هکذا مراجعه شود به سوره های: طه/ واقعه.

«وَاعِيَةٌ» «شنوا، به یاد سپارنده». «تَعِيًا» «به یاد بسپارد».

تفسیر:

الله تعالی در آغاز این آیه مبارکه می‌فرماید: «لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً» تا آن حادثه را برای مردم مایه‌ی پند و عبرت قرار دهیم و از تکذیب‌کنندگان پیامبران مان انتقام بگیریم. از داستان قوم نوح که چگونه بر اثر نافرمانی و بغاوت از پیامبر خویش در آب و طوفان غرق شدند و چگونه مؤمنان، از طوفان نجات یافتند، که در واقعیت ذکر این داستان درس آموزنده برای بشریت بشمار می‌رود. در جمله دومی با زیبایی می‌فرماید: «لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيَهَا أُنْثَىٰ وَاعِيَةٌ» واقعاً گوش شنوا و قلب سلیم و حق پرست می‌خواهد تا از آن عبرت بگیرد. «وعی» (مصدر «تعیها») و «واعیه» به معنای نگه‌داری شیء و فهم و پذیرش آن است (لسان العرب).

مفسر قتاده فرموده است: واعیه یعنی خدا را دریافته و از شنیدن کتاب خدای عز و جل سود جسته است. (البحر المحيط ۳۲۲/۸).

هدف کلی همین است که درس با دل و جان و گوش «أذن واعية»، شنوا، شنویده شود و از آن عبرت گرفت. بنابر همین منطق است که قرآن عظیم داستان ها و قصص اقوام و ملت های پیشین را در چارچوب درس های آموزنده و پند های عبرت ناکی «لنجعلها لكم تذكرة و تعيها أذن و عية» برای ما بیان فرموده است، تا از حوادث تلخ این اقوام عبرت باید گرفت. نباید به شنیدین این داستانها اکتفا کرد، بلکه آنها باید هضم و با فهم عالی عملی و برای نسل های بعدی منتقل ساخت.

خواننده گرامی!

سؤال درباره‌ی قیامت و حوادثی که در این روز به وقوع می پیوندد، مبحث و مسأله‌ای جدید نبوده و نخواهد بود، بدین خاطر الله سبحان و تعالی در مواضع متعددی از قرآن به آن پرداخته و از جوانب مختلف سعی بر اثبات آن نموده است. اما در کنار تمامی دلایل و براهین محکم در این بحث، گاهی نیز (همانند این سوره) به رفتار با منکرین قیامت اشاره نموده است تا بدین وسیله جلوه‌های عبرت‌آمیزی را پیش چشم و گوش ما قرار دهد و ذهنیت را از طرح شبهه و پرسش‌های مخرب و بی‌فایده به سوی جست‌وجوی حقیقت و تقویت یقین و اعتقاد نسبت به قیامت سوق دهد. و آنرا در ذهن ما تثبیت و با ترسیم چگونگی هلاکت مکذبان قیامت، گوشه‌ای از تحقق عدالت الهی به نمایش گذاشته شود تا همه دریابند که الله متعال از ظالمان و مکذبان غافل نیست و در نتیجه، رستخیز برای تحقق عدالت خداوند ضروری و لازم می‌باشد.

شان نزول: آیه 12:

ابن جریر و ابن ابوحاتم و واحدی از بریده روایت کرده اند: پیامبر صلی الله علیه وسلم به علی بن ابوطالب گفت: ای علی، الله تعالی به من دستور داده است که تو را به خود نزدیک بسازم و از خود دورت نکنم، و تو را تعلیم بدهم که یاد بگیری و بر تو هم لازم است با دقت زیاد گوش فرا دهی و حفظ نمایی، پس الله تعالی «وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَّاعِيَةٌ» را نازل کرد. (طبری 34720، واحدی 738، ابن عساکر 2423 و ابونعیم 67 / 1 از بریده روایت کرده اند. ملاحظه شود: تفسیر شوکانی 2752).

خوانندگان گرامی!

بعد از این که خداوند متعال به هلاکت منکرین قیامت در امت‌های گذشته اشاره بعمل آورد، اینک در آیات متبرکه (13 الی 37) در باره روز قیامت که محور اصلی این سوره می باشد، بخصوص درباره مقام و منزلت نیکان و بدان در آن، بحث می نماید.

فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةً وَاحِدَةً ﴿١٣﴾

پس چون در صور دمیده شود یک دمیدنی (۱۳)

1 - دمیده شدن یک بار در صور، در آستانه برپایی قیامت «فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةً وَاحِدَةً» مقصود از نفخ صور در این آیه مبارکه - به گفته مفسران - نفخ صور اولی است که نظم موجود جهان را به هم می ریزد. سپس قیامت با نفخ صور دوم برپا می شود.

2 - از هم پاشیده شدن نظم کنونی جهان، پیش از برپایی قیامت، با کیفیت و سرعت شگفت انگیزی خواهد بود. «فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةً وَاحِدَةً» مطلب یاد شده، از توصیف «نفخة» به «واحدة» به دست می آید؛ زیرا به هم ریختن نظم استوار کنونی

جهان - آن هم تنها با یک دمیدن در صور- نشانه سرعت و عظمت شگفت انگیز فروپاشی نظام دنیا است.

«نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ»: یک دم. یعنی صدای صورتوسط اسرافیل یکبار، و ناگهان بلند می شود و پیاپی باقی می ماند، تا اینکه همه در اثر آن بمیرند.

از نصوص قرآن عظیم الشأن و سنت رسول الله صلی اله علیه وسلم ثابت است که در روز قیامت صور دوبار دمیده می شود که در صور اول «نَفْخَةٌ صَعِقُ» گفته میشود که درباره آن در آیه 68 سورة زمر «فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ» اشاره بعمل آمده است که تمام اهل آسمانها یعنی فرشتگان و تمام جن و انس و حیوانات روی زمین، بی هوش میشوند (سپس در آن بی هوشی، همه می میمرند) و به نفخه دوم «نَفْخَةٌ بَعَثُ» گفته می شود.

بَعَثُ به معنای بر خاستن است، و در اثر این نفخه، تمام مردگان زنده شده، بر می خیزند، چنانچه قرآن عظیم الشأن فرموده است: «نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ» یعنی بار دوم در صور دمیده می شود که در اثر آن ناگهان تمام مردگان زنده شده بر می خیزند، و می نگرند.

آنچه در برخی روایات، علاوه بر این دو نفخه «نَفْخَةٌ» سومی ذکر شده است به آن «نَفْخَةٌ نَزَعُ» می گویند، از تأمل و اندیشه در مجموع روایات و نصوص معلوم می شود که هدف از آن نفخه اولی است، که در ابتدا به آن «نَفْخَةٌ نَزَعُ» گفته می شود، و در انتها «نَفْخَةٌ صَعِقُ یا بیهوشی» می گردد. (مظهری) (تفسیر معارف القرآن نوشته مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی رحمه الله علیه. سورة الحاقه).

وَحَمَلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً ﴿١٤﴾

و زمین و کوه ها از جا برداشته شوند و یکباره در هم کوبیده و متلاشی گردند. (۱۴) «دَكَّةً»: «دک» به معنای خرد کردن و ویران نمودن است (لسان العرب). یکباره در هم کوبیدن و پخش و پراکنده کردن (مراجعه شود به سورة: اعراف، و سورة کهف).

«الْجِبَالُ»: ذکر کوهها بعد از زمین، که هدف در اینجا هموارپها و نا همواری های زمین است که به هم می خورند و صاف می گردند (مراجعه شود به سورة طه). از فحوی آیه مبارکه «وَحَمَلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ» معلوم میشود که: زمین و کوه ها در آستانه برپایی قیامت، از جایگاه و مدار خود خارج خواهند شد.

همچنان از آیه «فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً» زمین و کوه ها در آستانه برپایی قیامت، به شدت و سرعت در هم کوبیده و ویران خواهند شد.

بصورت کل در بر پایی قیامت، زمین و کوهها از جای خویش برکنده و بالا برده می شوند، به جنبش درمی آیند، به سختی تکان می خورند و با یک تکان شدید و هولناک چون غباری در هوا پراکنده می شوند.

فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ﴿١٥﴾

پس در آن روز واقعه (قیامت) رخ دهد. (۱۵)

«الْوَاقِعَةُ»: رخ دهنده و واقع شونده. از نام قیامت است.

در آن روز که قیامت برپا شود، لحظه است که بزرگترین حادثه پدید رُخ می دهد که هر واقعه دیگری در برابر آن، هیچ چیزی به حساب نمی آید و تنها قیامت است که باید آن را

واقعه نامید. این بیان حکایت از عظمتی روز قیامت را افاده می کند که سایر واقعه ها در مقابل آن، ناچیز است و در واقع، قیامت حادثه است که مثل و مانند ندارد.

وَأَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فِي يَوْمِذٍ وَاهِيَةً ﴿١٦﴾

و آسمان بشکافتد و در آن روز است که از هم گسسته و متلاشی گردد. (۱۶) یعنی اینکه: آسمان شکافته می شود و انشقاق می یابد و بعد از استحکام و سختی، نرم و ملایم می شود و متانت و استحکامش و بصورت کل نظام حاکم بر آن را از دست می دهد. «وَاهِيَةً» «سست، نا استوار، دریدگی و پراگندگی، مشرف بر سقوط.»

وَالْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةَ ﴿١٧﴾

فرشتگان در اطراف و گوشه های آسمان ایستاده اند و برای انجام مأموریتها آماده می شوند؛ و آن روز عرش پروردگارت را هشت فرشته بر فراز همه آنها حمل می کنند! (۱۷)

تفسیر:

«الْمَلَكُ»: فرشتگان. اسم جنس است و در اینجا معنی جمع دارد. «أَرْجَائِهَا»: (رجو) جمع رجا: اطراف، جوانب و کناره ها و سبب آن این است که آسمان مسکن ملائکه است و آن گاه که آسمان شکافته شود ملائکه در اطراف پناهنده شده و مضطربانه نظاره گر وقوع قیامت می شوند.

«عَرْشَ»: منظور از عرش شاید همان عرش عظیم و بی مانند الله متعال باشد که در آیات متعددی از قرآن کریم بدون ذکر جزئیات به آن اشاره شده است، و یا ممکن است در این جا میزانی باشد که جهت حکم و قضاوت بین خلائق برپا می شود. «ثَمَانِيَةَ»: هشت ملائکه یا هشت گروه یا صف از ملائکه که تعداد آنها را تنها الله متعال می داند.

قابل یادآوری است که: عرش، بردارندگان عرش، ملائکه، کرسی، قلم، لوح و مانند اینها از غیبیات است و ما بدانها ایمان داریم و از چند و چون و کم و کیف آنها بی خبریم. «وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةَ» یعنی در روز قیامت عرش رحمان را هشت فرشته بر می دارند. و در بعضی روایات حدیث آمده است که قبل از وقوع قیامت، این وظیفه محول به چهار فرشته است که در روز قیامت چهار فرشته دیگر به آنها افزوده می شود که مجموعاً هشت تا می شود.

ابن عباس (رض) فرموده است: هشت صف از ملائکه که جز الله متعال احدی تعداد آنها را نمی داند. (و حدیث: «حاملان عرش امروز چهار نفرند و در روز قیامت چهار نفر دیگر به آنها اضافه می شود و هشت نفر می شوند»، آن را تأیید می کند. (برای مزید معلومات مراجعه شود به تفسیر طبری ۳۸/۲).

يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ ﴿١٨﴾

در چنین روزی همگی به پیشگاه الله برای حساب و محکمه عرضه خواهید شد، هیچ امر نهانی تان پنهان نخواهد ماند. (۱۸)

تفسیر:

«تُعْرَضُونَ»: عرضه می شوید، یعنی جهت محاسبه اعمالتان در محکمه عدل الهی حاضران می کنند. «خَافِيَةٌ»: آنچه از دیگران مخفی می شود، رازها و کارهایی که تنها خود انسان از آنها آگاهی دارد و از نگاه دیگران مخفی مانده است.

این بدین معنی است که در روز قیامت همه ای ابعاد پنهانی شخصیت انسان به نمایش گذاشته می‌شود و شخصیت واقعی انسان، از جمله خوبی‌ها و بدی‌ها، افکار و انگیزه‌ها، نقص‌ها و کمالات، کشف و عرضه می‌شود.

خواننده گرامی! وقوع قیامت برای الله سبحان و تعالی کار بسیار آسان‌تر از آن چیزی است که بشر تصور آنرا می‌کند. کوبیده شدن کوه‌ها و زمین به همدیگر و مختل نمودن نظم کائنات تنها با إرادة‌ی الله متعال و دمیدنی ویرانگر از سوی اسرافیل حاصل می‌شود و این یعنی پایان و آمادگی جهت حیاتی نوین و متفاوت و البته بعد از محاکمه در محکمه الهی که ذره ذره‌ی اعمال آشکار و نهان بندگان با دقتی فوق تصور بشر محاسبه گردد و جایگاه ابدی انسان معین شود.

«خَافِيَةً» «پنهان، پوشیده».

فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَآؤُمُ اقْرَءُوا كِتَابِيَهٗ ﴿١٩﴾

پس آن کسی که نامه اعمال او را به دست راستش دهند با کمال خوشحالی، سرور، نشاط و سر بلندی به اهل محشر گوید: نامه اعمال مرا بگیرید و بخوانید. (۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كِتَابِيَهٗ» «نامه‌های اعمال مرا». «بِيَمِينِهِ» «به دست راست و از جهت راست او». «هَآؤُمُ»: اسم فعل امر است و دارای دو لغت مد «هَاءُ» و قصر «ها» است و حرف «م» علامت جمع آن است همان‌گونه که مثنای آن «هَاءُما» است. در معنای «تَعَالَوْا» (بشتابید) و «خُذُوا» (بگیرید) استعمال می‌شود و معنای دوم شایع‌تر است؛ استعمال و کاربرد این لفظ در این جا به خاطر نشاط و خوشحالی مؤمن از گرفتن نامه‌ی اعمالش است. «كِتَابِيَهٗ» (کتابی): نامه‌ی اعمال. «هَآؤُمُ»: بگیرید.

تفسیر:

« فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ »: در آنروز شخصی که نامه عملش را به خاطر ایمان و یقینش به دست راست وی بدهد، از فرط مسرت و خوشحالی چیخ زده و می‌گوید: «فَيَقُولُ هَآؤُمُ اقْرَءُوا كِتَابِيَهٗ (۱۹)»: با شادی و سرور می‌گوید: بگیرید نامه‌ی عمل مرا و آن را بخوانید و مطالعه کنید و من به حساب اعمالم یقین داشتم، از اینرو اعمال نیکی را انجام دادم تا خداوند متعال به من جزای نیکو داد. «هَاءُ» در (کتابیه) برای سخته آمده است. و «هَاءُ» (حسابه)، (مالیه) و (سلطانیه) نیز چنین است.

« و هَآؤُمُ اقْرَءُوا كِتَابِيَهٗ » نشان می‌دهد که شخص مؤمن در روز قیامت در اوج سرور می‌باشد؛ زیرا نامه‌ی اعمالش را با دست راست دریافت کرده است، و می‌داند جزو رستگاران و کامیابان است و از نعمات پر فیض جنت برخوردار می‌شود. بنابراین علاقمند است آن را به دیگران نشان دهد تا از کامیابی او شادمان شوند. (تفسیر کبیر ۱۱۱/۳).

باید یادآور شد: بعد از اینکه در روز قیامت کرسی قضاوت بین بندگان نصب گردد، کافران از مؤمنان جدا شده و به سمت چپ برده می‌شوند. «وَأَمْتَرُوا أَلْيَوْمَ أَيُّهَا الْمَجْرُمُونَ» (یس: 59). «با تحقیر ندا داده می‌شود: ای گنهاران و مجرمان امروز از مؤمنان جدا شوید».

و مؤمنان در سمت راست عرش الهی قرار می‌گیرند و گروهی نیز در مقابل خدا جای دارند و نزدیک به او هستند. قرآن عظیم الشان می‌فرماید: «وَتَرَىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا أَلْيَوْمَ تُجْرُونَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ، هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (سوره الجاثیه: 28-29). «همه ملت‌ها را می‌بینی که بر سر زانو‌ها نشسته

و هر ملت به سوی نامه اعمالش خوانده می شود. امروز جزا و سزای کارهایتان را به شما داده میشود، این نامه اعمال، کتاب ماست که اعمال شما را صادقانه بازگو می کند ما خواسته بودیم که تمام کار های شما که در دنیا انجام می داده اید را یادداشت کنند».

و باز در آیه (49 سوره الکهف) می فرماید: «وَوَضِعَ الْكِتَابَ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يُؤْتِنَا مَالٍ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا» «کتابها و نامه اعمال توزیع می شود و گنهکاران را می بینی که از دیدن آنچه در آن است ترسان و لرزان می شوند و می گویند: ای وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی رها نکرده و همه چیز را برشمرده است، و بدین وسیله همه اعمال خود را حاضر می بینند و خداوندت به کسی ظلم نمی کند».

همه مخلوقات متواضعانه و خاشعانه در برابر رب العالمین صف کشیده اند، عرق از سر و رویشان می بارد، هر کسی به نسبت اعمالش غرق در عرق است، فروتن و ذلیل، بدون اذن خدا کسی توان سخن گفتن را ندارد، فقط پیامبران سخن می گویند، مردم به پیامبران خود چسبیده اند، نامه اعمال که شامل اعمال تمامی انسان ها از خلق آدم تا نهایت دنیا است و فرشتگان آن را در طول تاریخ یادداشت نموده اند، گذارده می شود.

امام حسن بصری می فرماید: «ای بنی آدم، چه منصف است کسی که تو را قاضی خودت قرار می دهد».

میزان جهت وزن اعمال خیر و شر گمارده می شود، پل صراط بر امتداد جهنم زده شده، فرشتگان به بنی آدم خیره گشته اند، شعله های جهنم زبانه می کشد و بهشت برین آشکار می گردد، خداوند جهت قضاوت و تسویه حساب با بندگان تجلی می یابد و زمین با نور الله روشن می گردد، و کتاب اعمال گذارده می شود، فرشتگان شهادت خود را بر اعمال بندگان ادا می کند، زمین نیز بر اعمال انسان ها بر روی خودش گواهی می دهد، راهی به جز اعتراف نمی ماند و الا بر دهان مهر سکوت زده شده و تمامی اعضای بدن به صدا آمده و هر آنچه انسان در شبها و روزها مرتکب می شده است را برمی شمارند.

إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَّةٍ ﴿٢٠﴾

من می دانستم که روزی در پیش است که حساب [عملکرد] خویش را خواهم دید. (۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مُلَاقٍ» (مُلاقی): ملاقات کننده، دریابنده. «حِسَابِيَّةٍ»: حساب و کتاب اعمال.

تفسیر:

من (در دار دنیا) به زنده شدن بعد از مرگ علم و یقین قطعی داشتم، و به این واقعیت معتقد بودم که روزی آمدنی است که محاسبه خود را خواهم دید (و عالم بودم به این که مجازاتی در کار است در مقابل طاعت ثواب و در برابر معصیت عقاب بناءً برای عرضه شدن به محضر اوتعالی آمادگی و توشه گرفتم).

مفسر حسن فرموده است: مؤمن نسبت به الله حسن ظن دارد، لذا عمل نیکو انجام می دهد، و منافق نسبت به خدا سوءظن دارد، و عمل بد انجام می دهد. (قرطبی ۲۷۰/۱۸).

همچنان مفسر ضحاک فرموده است: در قرآن هر ظنی که از جانب مؤمن باشد به معنی یقین است و هر ظنی که از جانب کافر باشد، به معنی شک است. (قرطبی ۲۷۰/۱۸).

فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ ﴿٢١﴾

پس او در زندگانی خوش و رضایت بخشی خواهد بود. (۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عیشه: زندگی. راضیه: رضایت بخش، خوش و مورد پسند.

تفسیر:

«فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ (۲۱)»: او در زندگی رضایت بخش، خوش و مورد پسند، قرار دارد و از آن راضی است؛ چون در حدیث صحیحین آمده است: «آنها زندگی می‌کنند و هرگز مرگ ندارند و صحتمند اند و هرگز مریض نمی‌شوند، و از نعمت برخوردارند و هرگز فقر و بینوایی نمی‌بینند».

باید متوجه یک حقیقت زیبا شد که اگر ایمان و داشتن عقیده به حساب و کتاب و روز جزا سبب تقوا و پرهیز از لذت‌های حرام دنیوی و محرومیت‌های موقت این دنیا فانی می‌شود، در عوض آن زندگی در بهشت، کاملاً رضایت بخش خواهد داشت.

فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ (۲۲)

در بهشتی برین (۲۲)

«عَالِيَةٍ» در بهشتی برین و عالی مقام عالی و بلند مرتبه با سرور و شادمان، زندگی رضایت بخشی خواهد داشت.

فُطُوفَهَا دَانِيَةً (۲۳)

که میوه‌های آن همیشه در دسترس (بهشتیان) است. (۲۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فُطُوفٌ» جمع (قطف): چیدنی‌ها، میوه‌ها یعنی میوه‌های تازه چیده شده، آماده‌ی چیدن. «دَانِيَةً»: پایین و در دسترس است به گونه‌ای که ایستاده، نشسته و حتی خوابیده می‌توان آن را چید.

تفسیر:

«فُطُوفَهَا دَانِيَةً (۲۳)»: میوه‌هایش نزدیک است و در دسترس قرار دارد، به طوری که انسان در حال ایستادن و نشستن و دراز کشیدن می‌تواند از آن تناول کند. در التسهیل آمده است که: قطف جمع قطف به معنی میوه‌ای است خوشه مانند که قابل چیدن است. روایت است که انسان به صورت ایستاده یا نشسته یا دراز کشیده، با دهان آن را از درختش می‌گیرد. (التسهیل ۱۴۳/۴).

كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ (۲۴)

(و به آنان گفته می‌شود:) بخورید و بیاشامید گوارا در برابر اعمالی که در ایام گذشته انجام دادید. (۲۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كُلُوا وَاشْرَبُوا» به عنوان تعارف و تکریم به آنها می‌گویند: بخورید و بنوشید نوش جانتان باد! «هَنِيئًا»: (هَنَا) «الهَنَىء» آنچه هیچ مشقت و سختی و عواقب و خیمی در پی نداشته باشد، گوارا، در این جا از لحاظ اعرابی حال است. «أَسْلَفْتُمْ» (سلف): از پیش فرستادید، در گذشته انجام دادید. «الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ»: ایام گذشته دنیا. هدف در اینجا روزگاران دنیا است.

دروس حاصله از فحوای آیات متبرکه:

در آیات متبرکه متذکره با تمام وضاحت دریافتیم که: هر کس در دنیا نسبت به آخرت و ثواب و عقاب آن، اعتقادش یقینی شد، لیاقت بهره مندی از رحمت الهی را نصیب خود

ساخته است، واضح است که یقین صادق به وسیله‌ی عمل صالح ثابت می‌شود نه با شعر و سخن، و مکافات بی‌مانند آخروی را در مقابل نیکوکاری و عبادت خالصانه‌ی دنیوی می‌بخشند نه با دغل‌کاری و گناه، و نعمت بهشتی گوارای وجود بهشتیان باد!

وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهٗ ﴿٢٥﴾

و اما آن کس که کتاب (عملنامه) اش به دست چپ دهند (با کمال شرمندگی و اندوه) گوید: ای ای کاش عملنامه ام به من داده نمی‌شد. (۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بِشِمَالِهِ»: به دست چپ و از سمت چپ آن‌ها. «لَيْتَ»: حرف مشبّه بالفعل و جهت تمنّی و آرزو استفاده می‌شود. «لَمْ أُوتَ»: (آتی): داده نشده بودم، به من نمی‌دادند.

تفسیر:

«وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ» و اما آنانی که اعمالنامه خویش را با دست چپ بدست می‌آورند، این خود نشانه‌ی شقاوت، خسارت و زیانمندی است.

«فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهٗ (۲۵)»: لحظه که بدی و قباحت اعمال خویش را ملاحظه میکند و آنرا می‌بیند، می‌گوید: ای کاش! نامه‌ام را دریافت نمی‌کردم.

مفسران فرموده اند: چون شرمندگی و افتضاح حاصل می‌شود، در چنین موقعیتی آرزو می‌کند که ای کاش! نامه‌ی اعمالش را به او نمی‌دادند، و به شدت پشیمان می‌گردد.

از فحوای آیه مبارکه در می‌یابیم، آن‌ده اشخاصی که اعمالنامه شان از طرف چپ بدست او داده می‌شود میدانند که بر من بدبختی آمده است در آن وقت با نهایت حسرت تمنا میکند که ای کاش این اعمالنامه اصلاً بمن داده نمی‌شد و نمی‌فهمیدم که حساب - کتاب چیست؟ ای کاش مرگ قصه مرا خاتمه میداد تا بعد از مردن بار دیگر برخاستن نصیب من نمی‌شد و یا اگر برمیخواستم مرگ فوراً آمده مرا فرو میبرد - افسوس که آن مال و دولت و جاه و حکومت هیچ به کار من نیامده امروز همه آنها مفقود گردیده به کدام حجت و دلیل من پذیرفته می‌شود و نه گنجایش معذرت است.

خواننده گرامی!

قبل از همه باید گفت هر دو دست (دست راست و دست چپ) از مخلوقات و نعمت پروردگار با عظمت می‌باشد، و بر هر کدام از آن دو دست، حقوقی هست که از این جهت فرقی بین آنها دیده نمی‌شود.

ولی در تعلیمات دین مقدس اسلام، مسلمانان هر کار خوب و ثوابی را باید با دست راست انجام دهند؟ در این مورد عالم شهیر جهان اسلام شیخ امام نووی رحمه الله در «شرح صحیح مسلم» می‌فرماید: «این یک قاعده مستمر در شرع مقدس اسلام است که: هر آنچه از باب تکریم و شرافت باشد مانند: پوشیدن لباس پیراهن و تنبان، پوشیدن جراب، داخل شدن به مسجد، سواک (یا مسواک زدن)، سرمه زدن، گرفتن ناخون، کوتاه کردن بروت، شانه زدن موها، زدودن موی زیر بغل، تراشیدن موی سر، سلام نماز، شستن اعضای وضوء و غسل، خروج از توالت، خوردن و نوشیدن، مصافحه و دست دادن، لمس حجر الاسود و همانند آنها، تیامن (پیش انداختن دست راست) در آنها مستحب است.

و هر آنچه که ضد آن باشد مانند: رفتن به تشناب و یا دست شوی، بیرون رفتن از مسجد، استنشاق (به بینی آب انداختن و پاک کردن آن)، استنجاء، بیرون آوردن لباس و تنبان و یا

هم جوارب و همانند آنها، پیش انداختن سمت چپ مستحب است، و تمامی این موارد برای تکریم راست و شرف آن است».

شیخ امام نووی می افزاید: «و قد أجمع العلماء على أنه منهي عن الاستنجاء باليمين، ثم الجماهير على أنه نهى تنزيه وأدب لا نهى تحريم، وذهب بعض أهل الظاهر إلى أنه حرام» یعنی: (و علماء اجماع کرده اند که از استنجاء با دست راست نهی شده است، و جمهور علماء نظرشان این است که این نهی، نهی تنزیه است نه نهی تحريم، و برخی از علمای اهل ظاهر آنرا نهی تحريم میدانند).

هكذا امام مناوی صاحب کتاب « فیض القدير » شرح جامع صغیر میفرماید: «و محل الخلاف ما لم تباشر اليد الإزالة بلا حائل وإلا حرم ولم يجز اتفاقاً» یعنی: (و جای اختلاف آن است تا زمانی که دست مستقیماً با نجاست در تماس نباشد، و اگر دست راست با نجاست مستقیماً در تماس شد به اتفاق همه حرام میشود).

و می افزاید: «و قوله (ولا يتمسح بيمينه) أي لا يستنجي بها فيكره عند الجمهور، أما التمسح بها بأن يجعلها مكان الحجر فيزيل بها النجاسة فحر» یعنی: (و قول پیامبر صلی الله علیه و سلم که میفرماید: (و با دست راستش مسح نکند) یعنی با دست راستش استنجاء نکند و نزد جمهور علماء مکروه است، ولی مستقیماً مسح کردن مقعد بجای سنگ و از الت نجاست با دست راست حرام است).

افضلیت مفاهیم تقدم راست با چپ در آیات و احادیثی متعددی ذکر شده که مختصراً به آن اشاره مینمایم:

فضیلت دست راست بر چپ در آیات قرآنی:

در آیه (71 سوره اسراء) آمده است: «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ» یعنی: (به یاد آورید) روزی را که هر گروهی را با پیشوایان شان می خوانیم! کسانی که نامه عملشان به دست راست شان داده شود، آن را (با شادی و سرور) می خوانند.

و یا هم در سوره (واقعه آیه 91) میخوانیم: «فَسَلِّمُوا لَكُمْ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ» یعنی: (به او گفته می شود): سلام بر تو از سوی دوستانت که از اصحاب راست اند.

«كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ * إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ * فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ» (مدثر 38-40). یعنی: (آری) هر کس در گروه اعمال خویش است، مگر اصحاب یمین (راست) (که نامه اعمالشان را به نشانه ایمان و تقوای شان به دست راست شان میدهند) آنها در باغهای جنت اند، و سؤال می کنند. و هنگامی که از پیامبرانش خبر می دهد، می فرماید: «وَأَلْقَى مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفَ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى» (سوره طه آیه 69). یعنی: (ای موسی) آنچه را در دست راست داری بیفگن، تمام آنچه را ساخته اند می بلعد! آنچه ساخته اند تنها مکر ساحر است؛ و ساحر هر جا رود رستگار نخواهد شد.

- «فَرَاغَ إِلَى إِلِهِتِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ * مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ * فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا بِالْيَمِينِ» (سوره صافات 91-93). یعنی: (ابراهیم وارد بتخانه شد) مخفیانه نگاهی به معبودانشان کرد و از روی تمسخر گفت: «چرا (از این غذاها) نمی خورید؟! چرا سخن نمی گوید؟! سپس بسوی آنها رفت و ضربه ای محکم با دست راست بر پیکر آنها فرود آورد.

- «وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ» (سوره واقعه آیه 41) یعنی: و اصحاب شمال (چپ)، چه اصحاب شمالی (که نامه اعمالشان به نشانه جرم ایشان به دست چپ آنها داده می شود).
- «وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيهِ» (سوره حاقه آیه: 25). یعنی: اما کسی که نامه اعمالش را به دست چپش بدهند میگوید: «ای کاش هرگز نامه اعمالم را به من نمیدادند.» در آیات متذکره به وضاحت تام بر فضیلت دست راست تأکید بعمل آمده است.

احادیث نبوی و فضیلت دست راست بر چپ:

در مورد فضیلت دست راست بر چپ احادیثی متعددی روایت گردیده است که ما در این بحث به ذکر برخی از این روایات، ذیلاً اکتفاء مینمایم.

در حدیثی از حضرت بی بی عایشه رضی الله عنها روایت شده است که: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُعْجِبُهُ التَّيْمُنُ فِي شَأْنِهِ كُلِّهِ: فِي طُهُورِهِ، وَتَرَجُّلِهِ، وَتَنَعُّلِهِ». منفق علیه. صحیح امام بخاری (فتح الباری) (168)، صحیح امام مسلم (268).

یعنی (پیامبر صلی الله علیه وسلم شروع و انجام امور را از سمت راست در تمام کارهایش در غسل و وضوء و شانه کردن موی سر و پوشیدن بوت های خویش، دوست می داشت). همچنان در روایت دیگری آمده است: «كَانَتْ يَدُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، الْيُمْنَى لِطُهُورِهِ وَطَعَامِهِ، وَكَانَتْ الْيُسْرَى لِخَلَائِهِ وَمَا كَانَ مِنْ أَدَى». حدیث صحیح، رواه أبو داود و غیره.

یعنی: «پیامبر صلی الله علیه وسلم دست راستش را برای وضو و غسل و خوردن خویش و دست چپش را برای دستشویی و رفع حاجت و هر آلودگی دیگری به کار می گرفت». حدیثی صحیح است که ابوداود (33) و غیر او به اسناد صحیح روایت کرده اند.

هكذا در حدیثی از ام عطیه رضی الله عنها روایت شده است که گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم در هنگام غسل دخترش زینب به زنانی که او را غسل می دادند، فرمودند: «أَبْدَأَنَّ بِيَمَانِهَا وَمَوَاضِعِ الْوُضُوءِ مِنْهَا» منفق علیه. «غسل را از طرف های راست و اعضای وضوی او شروع کنید». صحیح امام بخاری (فتح الباری) (167)، صحیح امام مسلم (648/2).

در حدیثی از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِذَا أَنْتَعَلَ أَحَدُكُمْ فَلْيَبْدَأْ بِالْيُمْنَى، وَإِذَا نَزَعَ فَلْيَبْدَأْ بِالشِّمَالِ. لِتَكُنَّ الْيُمْنَى أَوْلَهُمَا تُنَعَّلُ، وَآخِرُهُمَا تُنْزَعُ» متفق علیه.

یعنی: «هر گاه یکی از شما بوت های خویش را می پوشید، از راست و وقتی آن را از پای بیرون می آورید، از چپ شروع کنید، تا پای راست، در پوشیدن اول باشد و در آوردن آخر». صحیح امام بخاری (فتح الباری) (5856)، صحیح امام مسلم (2097).

همچنان در حدیثی از ابن عمر رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «إِذَا أَكَلَ أَحَدُكُمْ فَلْيَأْكُلْ بِيَمِينِهِ، وَإِذَا شَرِبَ فَلْيَشْرَبْ بِيَمِينِهِ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَأْكُلُ بِشِمَالِهِ، وَيَشْرَبُ بِشِمَالِهِ». یعنی: «هرگاه کسی غذا خورد با دست راستش بخورد، و اگر آب نوشید با دست راست بنوشد، چرا که شیطان با دست چپش می خورد و می نوشد». مسلم (2020).

- هکذا در حدیثی دیگری آمده است: «إذا شرب أحدكم فلا يتنفس في الإناء وإذا أتى الخلاء فلا يمس ذكره بيمنه ولا يمسح بيمينه» (متفق علیه) یعنی اگر کسی از شما چیزی بنوشد در ظرفش تنفس نکند و اگر وارد بیت الخلاء شود آلتش را با دست راست لمس نکند و با دست راستش خودش را پاک نکند.

همچنان در حدیثی از حضرت عایشه صدیقه رضی الله عنه آمده است: «كانت يد رسول الله صلى الله عليه وسلم اليمنى لظهوره وطعامه، وكانت يده اليسرى لخلائه، وما كان من أذى» یعنی رسول الله صلى الله عليه وسلم دست راستش را برای وضوء گرفتن و خوراک خوردنش استفاده میکرد و دست چپش برای قضای حاجت و رفع نجاست استفاده میکرد. همچنان حضرت حفصه رضی الله عنها در حدیثی میفرماید: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَجْعَلُ يَمِينَهُ لَطَعَامِهِ وَشَرَابِهِ وَثِيَابِهِ وَيَجْعَلُ يَسَارَهُ لِمَا سِوَى ذَلِكَ» (روایت أبو داود و ترمذی و غیره).

یعنی: رسول الله صلى الله عليه وسلم دست راست خود را برای خوردن و نوشیدن و جامه خویش اختصاص داده و دست چپ خود را برای دیگر امور قرار داده بود. این بود برخی از احادیثی رسول الله صلى الله عليه وسلم که هم شخص خودش اعمال خوب را بدست راست آغاز میکرد و هم برای صحابه کرام هدایت میفرمود تا اعمال خوب را بدست راست آغاز کند.

فرشتگان راست و چپ و فرشتگان نگهبان:

در منابع اسلامی تذکر داده شده است که: همه موجودات مخصوصاً انسانان پیوسته در معرض حوادث و آزار جسمی یا خطرات روحی، چون فریب و وسوسه شیطان و نفس اماره و سقوط ظاهری و باطنی قرار دارند.

پروردگار با عظمت ما گروهی از ملائک را مأمور و موظف حفظ، مراقبت و نگهبانی انسانها قرار داده است طوری که در سوره مبارکه رعد آیه 17 میفرماید: «از فرشتگان محافظینی به نام معقبات (تعقیب کنندگان) پیوسته از جلو و پشت سر و در اطراف او، به حفاظت و مراقبت وی می پردازند.

هکذا برای هر انسان یک فرشته خاصی برای نگهبانی توظیف گردیده است. طوری که در سوره طارق آیه 4 میخوانیم: «و نیست انسانی مگر بر او نگهبانی است، این نگهبان حفاظت از جان و روح او و قرار دادنش در مسیر حق و هم چنین حراست از جسم او را در مقابل خطرات به عهده دارند.»

دریافت اعمال نامه بدست راست:

یکی از بزرگترین شرف که دست از آن برخوردار است، این است که شرف نوشتن را پروردگار با عظمت با دست اعطا نموده، همانطوری که شرف نطق را بزبان هدیه داده است.

پروردگار با عظمت ما طوری که در فوق بدان اشاره نمودیم، ملائکه بی را مأمور گردانیده که مصروف نوشتن اعمال نامه خلق است و بر آنها نگهداری میکنند. الله تعالی می فرماید: «وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ * كِرَامًا كَاتِبِينَ * يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ» (انفطار 10-12). یعنی: «البته و یقیناً نگهبانها برای مراقبت احوال و اعمال شما مأمور اند، ملائکه هایی بزرگوارند که اعمال بندگان را می نویسند، شما هر چه کنید همه را می دانند.»

و می فرماید: «إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ * مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ» (ق 17-18). یعنی: «دو ملائکه گفتار و کردار شخص را دریافت می دارند و آن را ثبت میکنند، یکی از دست راست و دیگری از دست چپ نشسته و همنشین او هستند، هر کلمه‌ی که بر زبان براند (از خیر و شر) آن را می نویسند و مراقب و حاضر حال اویند».

امام جلیل القدر و تابعی مشهور مجاهد بن جبر (متوفی سال 104 هـ.) در تفسیر این آیه متبرکه می فرماید: ملائکه‌ی در راست و ملائکه‌ی در چپ قرار دارد اما آنکه در راست است خیر و دیگری که در چپ قرار دارد شر و بدی را می نویسد. پس انسان باید فرشتگان را که اعمال او را می نویسند در نظر داشته باشد، و بیرهیزند از سخن یا کاری که پرودگار جهانیان از آن خشنود نباشد.

وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيَةَ ﴿٢٦﴾

و از حساب خود خبردار نشده بودم. (٢٦)

ای کاش به جزای اعمالم که در این نامه درج است اصلاً اطلاع نمی دانستم؛ زیرا عذاب درد آور و جزای سختی است که به اعمال آنان مترتب شده است. استفهام و تمنی برای ایجاد هراس و نشان دادن بزرگی خسران است. «لَمْ أَدْرِ»: آگاه نمی گشتم، خبردار نمی شدم.

يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ ﴿٢٧﴾

ای کاش با مرگ کار تمام شده بود (و حساب و کتابی در میان نبود) (٢٧)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كَانَتِ»: منظور مرگ دنیوی است. «الْقَاضِيَةَ»: قطع کننده، پایان بخش و تمام کننده؛ یعنی ای کاش مرگ پایان همه چیز بود و زندگی مجددی وجود نداشت.

تفسیر:

«يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ (٢٧)»: ای کاش مرگ همه چیز پایان می داد و اصلاً از قبر زنده بر نمی خیزتم و ای کاش در میدان محشر اصلاً ایستاده نمی شدم. مفسر قتاده فرموده است: آرزوی مرگ می کند در حالی که از مرگ برایش منفورتر چیزی نیست؛ (طبری ٣٩/٢٩). زیرا که می بیند چنان حالتی زشت تر و تلخ تر از حالت مرگ است.

و یا طوریکه در (آیه 40 سوره النبأ) می فرماید: «يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا» (روزی که هر کس هر چه کرده در پیش روی خود حاضر بیند و کافر در آن روز گوید که ای کاش خاک بودم (تا چنین به آتش کفر خود نمی سوختیم). تعبیر به «قَدَّمَتْ يَدَاهُ» (دو دست او آن را از پیش فرستاده) به خاطر آن است که انسان اکثر کارها را با دست خویش انجام می دهد، ولی مسلماً هدف در آیه متبرکه صرف به اعمال هر دو دست نیست، بلکه آنچه را که با زبان و چشم و گوش نیز انجام می دهد همه مشمول این قانون است.

فهم تفسیر در این آیه متبرکه همانا خواهش و آرزوی کافران است که: ای کاش اصلاً در دنیا خلق نمی شدم و به همان حالت (اولی که خاک بودم) باقی می ماند، و یا اینکه ای کاش اصلاً خاک باقی می ماندم و زنده نمی شدم و جسم و روح باز نمی گشت تا از حساب و بازخواست در این روز در امان میماندم.

به هر حال کفار بعد از آنکه اعمال تمام عمر خود را در برابر خویش حاضر می بینند، آن چنان در غم و حسرت فرو می روند که می گویند: «یا لیتنی کُنتُ تراباً»، و این حکایت از شدت تأثر و تأسّف آنها در حالتیکه قرار دارند می باشد. بناءً نباید فراموش کرد که آگاهی از آینده، گامی برای تصمیم گیری صحیح امروز می باشد و به آن باید به دید جدی نگریست.

مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَةَ ﴿٢٨﴾

ثروتم عذاب را از من دفع نکرد (۲۸)

کافران با خود می گویند: «مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَةَ» «مال و منال من هیچ به کارم نیامد» یعنی: مال و منالیکه در دنیا اندوخته بودم، هیچ چیز از عذاب الله را از من دفع نکرد، هر چند آن‌ها را ذخیره و محافظت کردم اما مرا رها کرد. این آیه به صورت استفهامی جهت سرزنش خود هم می‌توان معنا کرد: مالم چه چیزی را از من برطرف ساخت و چه سودی برایم در برداشت؟

قرآن عظیم الشان در باره صحنه های هولناک روز قیامت می فرماید: «يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ» (روزی که شخص از برادر، مادر، پدر، همسر و فرزندانش می گریزد زیرا هرکدام شان درگیر حسابرسی شخصی خود می باشند. (سوره عبس، 34-37).

واقعاً اندوختن مال و ثروت بدون ایمان و مصرف آنها در جهت سعادت اخروی، مایه حسرت و تأسّف در قیامت می باشد.

هَلْكَ عَنِّي سُلْطَانِيَةَ ﴿٢٩﴾

همه توان و قدرتم از دستم رفت (۲۹)

«هَلْكَ»: از بین رفت و زائل گشت، از دستم رفت. «سُلْطَن»: قدرت و جاه و مقام و نسب و هر آنچه در دنیا یک شخص به ان می‌بالد. یعنی اینکه هیچ یار و پناهی ندارم و هیچ دوست و ناصری نمی‌یابم.

مراد، هم صحّت بدنی و هم قدرت مقام و هم نفوذ کلام است. به «حکومت» سلطنت و حاکم هم سلطان گفته میشود، منظور اینکه آنچه در دنیا بر دیگران غلبه و تسلطی داشتم، آن برتری و غلبه کوچکترین دردی مرا دوا نکرد.

و میتوان سلطان را به معنای حجت هم گرفت، در این صورت مراد این است که حجت و برهان دنیوی او باطل بوده و هم اینک عکس آن ثابت شده است.

مفسر کبیر جهان اسلام ابوحنیفان می فرماید: «قول ابن عباس (رض) و موافقان وی در این مورد که مراد از سلطان در اینجا حجتی است که کافر به آن در دنیا حجت نمایی می کرد، راجح است زیرا کسانی که نامه های اعمالشان به دست چپشان داده می شود، فقط پادشاهان و فرمانروایان نیستند بلکه این امر عام است در تمام اهل شقاوت».

خُدُوهُ فَعَلَوُهُ ﴿٣٠﴾

او را بگیرید و دربند و زنجیرش کنید! (۳۰)

«فَعَلَوُهُ» از یاد نه بریم که جزای دستها که در دنیا برای هرگونه، فسق، فساد، ظلم و ستم باز بود، در قیامت همانا غل و زنجیر است.

« خُذُوهُ فَغُلُّوهُ (۳۰) »: پروردگار جبار به مسئولین و موظفان دوزخ هدایت می فرماید، این مجرم را بگیرید و بند و زنجیرش کنید و طوق لعنت را هم در گردنش کنید یعنی، دست هایش را به گردنش ببندید و او را با خواری و شکست در دوزخ اندازید. مفسر قرطبی فرموده است: یک صد هزار فرشته به سویش می‌شتابند، بعد از آن دستش را به گردنش می‌بندند، و معنی فرموده‌ی فغلوله همین است. (تفسیر قرطبی ۲۷۲/۱۸).

ثُمَّ الْجَحِيمِ صَلْوُهُ ﴿۳۱﴾

سپس وی را در دوزخ بیفکنید. (۳۱)
«صَلْوُهُ» (صلا): وارد شدن به جهنم که با برافروخته کردن جهنم همراه است، زیرا جهنمیان نوعی از انواع هیزم‌های جهنم خواهند بود. واقعاً در انسانهای که در قلبش نور معرفت الهی، و در عملش، خدمت به مردم نباشد، بهتر است که بسوزد.

ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ ﴿۳۲﴾

پس در زنجیری که درازیش هفتاد ذراع است ببندید! (۳۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سِلْسِلَةٍ»: دنباله‌دار، پی در پی، زنجیر. باید گفت که: سلسله همان حلقه‌های درهم است که مجرم را با آن می‌پیچند تا نتواند تکان بخورد.

«سَبْعُونَ»: هفتاد. این عدد برای تکثیر و فراوانی و عددی تخمینی است. (توبه/۸۰). ابن عباس فرموده است: هفتاد ذراع شاه (یعنی گز شاهی) زنجیر از مقعدش وارد می‌شود و از گلوی بیرون می‌آید! سپس در بین پیشانی و پاهایش جمع می‌شود. (تفسیر کبیر ۱۱۴/۳). مفسر حسن فرموده است: الله و سبحان و تعالی می‌داند به چه ذراعی می‌باشد.

«ذَرْعٌ» واحد اندازه‌گیری معادل یک گز یا نیم متر، و گفته‌اند: در این جا منظور هفتاد گز ملائکه است. «ذِرَاعًا»: فاصله آرنج تا نوک انگشتان دست. «فَاسْلُكُوهُ» «سلک»: در آن قرارش دهید، زنجیرش کنید داخلش کنید.

در آیه متبرکه میفرماید: بعد از آن به زنجیر آهنینی که هفتاد ذرع طول دارد، وی را طوری محکم ببندید که از جای خود شور خورده نتواند.

مفسر تفسیر کابلی در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: به فرشتگان امر داده میشود که: او را بگیرید، در گلوی وی طوق به اندازید، سپس در آتش دوزخ غوطه بدهید و به زنجیری که طول آن هفتاد گز است او را بسته کنید تا در حالت سوختن حرکت کرده نتواند چه در اثر این طرف و آن طرف حرکت کردن شخص سوزنده اندکی تخفیف حس میکند. یادداشت (۱):

مراد از گز، گز آخرت است مقدار آنرا تنها الله تعالی میداند.

یادداشت (۲):

«... ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا...» در میان عرب رسم و رواج بر این است که هر گاه بحث از کثرت و فراوانی به میان آید؛ اعداد: 7، 70، 700 و.. را به کار می‌گیرند که هدفشان از آن، کثرت و فراوانی است نه خود آن اعداد حقیقی.

إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ ﴿۳۳﴾

چرا که او هرگز به الله بزرگ ایمان نمی آورد. (۳۳)

«كَانَ لَا يُؤْمِنُ»: در طول زندگی دنیوی خویش، به توحید خدای بزرگ ایمان و باور نداشت و از یگانگی و یکتائی او تصدیق نکرد.

ایمان به الله یعنی اعتقاد قطعی به وجود او سبحانه و تعالی و اعتقاد به ربوبیت و الوهیت و نام‌ها و صفات او داشته باشیم.

رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: هیچ کودکی نیست مگر آنکه بر اساس فطرت به دنیا می آید؛ این پدر و مادر او هستند که او را یهودی یا نصرانی یا مجوسی بار می آورند بخاری (۱۳۵۸) و مسلم (۲۶۵۸).

هر مخلوقی - بدون اینکه با اندیشه یا از طریق آموزش به وجود پروردگار برسد - فطرتش بر اساس ایمان به الله قرار داده شده و هیچکس از مقتضای فطرت خود منحرف نمی شود مگر آنکه چیزی بر قلبش وارد شود و آن را منحرف سازد.

وَلَا يَحُضُّ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ ﴿٣٤﴾

و هرگز مردم را بر اطعام بینوایان تشویق نمی نمود. (۳۴)
«لَا يَحُضُّ»: تشویق و ترغیب نمی کرد.

«طَعَامٍ»: به معنی غذا، یعنی خوراک دادن است. اینکه هیچ وقت نه خودش را برای غذا دادن به فقرا مؤظف و مکلف ساخت، و نه دیگران را به دادن طعام به فقیران و مساکین تشویق و ترغیب می کرد، یعنی هم خود بخیل بود و هم مردم را به بخل امر می نمود. مفسران فرموده اند: به منظور یادآوری این نکته که تارک تشویق چنین موقعیتی دارد، پس حال تارک احسان و صدقه چگونه باید باشد؟ به همین جهت تشویق را بدون عمل ذکر کرده است.

در این آیه مبارکه اهتمام و توجه خاصی به بینوایان و به گرسنگان، در کنار ایمان به الله مطرح شده است، وطی رهنمود و فرمان به بندگان خویش می فرماید در صورتیکه خود توان کمک نداشته باشید، باید دیگران را برای کمک به گرسنگان تشویق و ترغیب کنی. رسیدگی به حال فقرا و مساکین در اینجا عام است فرق نمی کند که فقیر، مؤمن باشد. ابن‌کثیر در تفسیر این دو آیه می گوید: «یعنی او نه حق الله را می پرداخت و نه به خلق وی سودی می رساند و نه حق آنان را می پرداخت». روایت شده است که ابو درداء زنش را تشویق می کرد تا برای مساکین بسیار شوربا بپزد و می گفت: با ایمان نصف زنجیر را از خود دور افکنیم پس آیا نصف باقی مانده آن را با انفاق از خود دور نیفکنیم؟» که این سخن ابودرداء به این دو آیه کریمه اشاره دارد.

فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ ﴿٣٥﴾

ازینرو امروز هم در اینجا یار مهربانی ندارد. (۳۵)

«حَمِيمٌ» (حمّ): در اصل به آب گرم گفته می‌شود اما به دوست و خویشاوند صمیمی و مهربان نیز حمیم گویند، شاید به خاطر گرمی محبت آن‌ها نسبت به همدیگر؛ در این جا معنای دوم یعنی دوست و خویشاوند صمیمی مراد است.

یعنی در روز قیامت خویشاوندی ندارد تا به او فایده رساند، دوستانی ندارد که شفاعتش کنند و یآوری ندارد که از او دفاع کند.

بصورت کل دوزخیان، نه از لحاظ روحی در رفاه می باشند: «فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ» و نه از لحاظ جسمی. «وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غَسَلِينِ».

وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غَسْلَيْنِ ﴿٣٦﴾

و نه غذایی، جز خونابه و چرک (۳۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«غَسْلَيْنِ»: خونابه، زردابه، آبی که از تراوش زخم کافران در جهنم به وجود می‌آید. چرک و خون، چرکاب.

تفسیر:

«وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غَسْلَيْنِ (۳۶)»: اهل دوزخ هیچگونه خوراکی را بجز از زردآب که از بدن‌های دوزخیان سرازیر می‌شود دارا نمی‌باشد. (طبری از ابن عباس چنین نقل کرده است.) قتاده فرموده است: یعنی بدترین و ناپاکترین خوراک، اهل دوزخ است.»

لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ ﴿٣٧﴾

غذائی که جز خطاء کاران آن را نمی‌خورند. (۳۷)

«الْخَاطِئُونَ» جمعی (خاطی): خطاکار، گناهکار.

یعنی اینکه این طعام را هیچ کسی نمی‌خورد، مگر آنکه بر گناهان اصرار ورزیده، از جرم‌ها توبه نکرده و به اسلام کافر شده باشد.

دروس حاصله از آیات متذکره:

بی‌لیاقتی و عذاب آخری چیزی است که کافران با کفر و بخل برای خویش برگزیده‌اند و تا همیشه نیز برای‌شان جاویدان خواهد ماند و دیگر نه مال و ثروت به آن‌ها سودی می‌بخشد و نه قدرت و منصب؛ از شدت خواری و پستی آرزو دارند ای کاش با این فصاحت به آن جا نمی‌رسیدند بلکه نابود می‌گشتند. اما دریغا که باید بخورند و بنوشند و بچشند از آن سفره‌ی رنگینی که با انواع کثافت و پلیدی‌ها و عذاب‌های رنگارنگ برای‌شان چیده شده است و حسرت حتی مُردن نیز بر دل‌هایشان بماند و حقا که این است جزای کبر و نافرمانی خداوند.

محور بحث آیات متبرکه ذیل:

محور بحث آیات متبرکه (38 الی 52) در باره عظمت قرآن کریم، و موضوعاتی پیامبر و مسایل وحی را تشکیل می‌دهد.

فَلَا أَقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ ﴿٣٨﴾ وَمَا لَا تُبْصِرُونَ ﴿٣٩﴾

«پس به آنچه می‌بینید و به آنچه نمی‌بینید قسم می‌خورم» (۳۸ - ۳۹)

یعنی: قسم یاد می‌کنم به همه اشیاء، به آنچه از محسوسات می‌بینید و آنچه از غیر محسوسات نمی‌بینید. مفسرین می‌فرمایند که: «لا» در (لا أقسم) زاید است. یا معنی این است: ضرورتی به قسم خوردن نیست زیرا کار چنان آشکار است که از ثابت ساختن آن به قسم ضرورت ندارد.

امام فخر رازی فرموده است: حکم آیه مبارکه بر عموم و شمول دلالت دارد؛ زیرا هر چیزی را که در نظر بگیری از این دو قسم خارج نیست: یا دیدنی است یا غیر قابل دیدن. بنابراین شامل خالق و مخلوق، دنیا و آخرت، اجسام و ارواح، جن و انس و نعمت‌های ظاهری و باطنی می‌شود. (تفسیر کبیر رازی ۱۱۶/۳۰).

مفسر قتاده فرموده است: عام است و شامل جمیع مخلوقات خدای عز و جل می‌شود.

و عطا فرموده است: «بما تبصرون» یعنی آنچه از آثار قدرت الله متعال مشاهده می‌کنید. و ما لا تبصرون یعنی آنچه از قدرت سری خدا که به چشم نمی‌آید و شما آن را نمی‌بینید. (آلوسی ۵۲/۲۹).

إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ﴿٤٠﴾

که این قرآن گفتار رسول بزرگوار است. (۴۰) «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ﴿٤٠﴾»: «إِنَّهُ»: ضمیر (ه) به قرآن، یا به خبرهای پیشین مذکور در این سوره بر میگردد. این آیه جواب قسم‌های پیشین است. «رَسُولٍ كَرِيمٍ»: فرستاده ای بزرگوار، در این جا مراد پیامبر صلی الله علیه وسلم است؛ هر چند گویند: مراد جبریل است، اما در سوره ی تکویر آیه ی 10 اکثر مفسران می‌فرمایند که: «رسول کریم» جبریل است.

مفسر امام قرطبی فرموده است: در اینجا مراد از رسول، حضرت محمد صلی الله علیه وسلم است و از این جهت کلام را به او نسبت داده است که او از جانب الله آن را می‌خواند و تبلیغ می‌کند. (تفسیر قرطبی ۲۷۴/۱۸).

ولی قابل تذکر است که: اکثر مفسران بدین عقیده اند که هدف از رسول در اینجا حضرت محمد صلی الله علیه وسلم است، زیرا در آیه بعد آمده است که: قرآن قول شاعر و کاهن نیست حال آن که مشرکان جبرئیل را به شاعر و کاهن وصف نمی‌کردند بلکه محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم را به این اوصاف متهم می‌ساختند. اما به قول اکثر مفسرین، مراد از رسول در سوره «تکویر» جبرئیل است زیرا اوصافی که بعد از آن می‌آید، به حال او تناسب دارد.

یادداشت:

«قول رسول بودن قرآن» با «کلام خدا بودن قرآن» منافاتی ندارد، زیرا منظور از آن، تلاوت و تبلیغ و نقل قول رسول از خداوند است.

وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُوْمِنُونَ ﴿٤١﴾

و آن گفتار يك شاعر نیست؛ ولی کمتر ایمان می‌آورید. (۴۱) «وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ»: قرآن عظیم الشان را طوری که شما فکر می‌کنید سخن کدام شاعر نیست.؛ زیرا با تمام اوزان شعر تفاوت دارد. نه شعر است و نه نثر. قَلِيلًا مَّا تُوْمِنُونَ (۴۱) خیلی کم به این قرآن ایمان می‌آورید. منظور از «قَلَّتْ» در این جا نفی کل است، یعنی اصلاً قرآن را باور ندارند و اصلاً از آن پند نمی‌پذیرند؛ «مَا» در این جا زائد و برای تأکید و «قَلِيلًا» صفت برای مصدر محذوف است، یعنی «تُوْمِنُونَ ایماناً قَلِيلًا»: پیش‌گو، غیب‌دان که ادعای علم غیب می‌کند. مقاتل فرموده است: منظور از «قَلِيلٌ» این است که آنها تصدیق نمی‌کنند که قرآن از جانب الله می‌باشد؛ یعنی اصلاً به آن ایمان ندارند.

«شَاعِرٌ»: کسی است که: بر حسب خیالش سخن می‌گوید و الله سبحانه و تعالی فرموده است که: فن شاعری را به پیامبر یاد نداده است و اصلاً شایسته‌ی مقام و رسالت او نیست: «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ» (سوره یس: 69)

اما مشرکان پیوسته تهمت شاعری به پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌بستند، تا سخنان او را اوهام و خالات جلوه دهند.

وَلَا يَقُولُ كَاهِنٌ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ ﴿٤٢﴾

و (نیز) گفتار يك كاهن نیست، (لیکن شما) کمتر پند می گیرید. (۴۲)

تشریح لغات واصطلاحات:

«کاهن» «غیب گو، کاهن».

تفسیر:

«وَلَا يَقُولُ كَاهِنٌ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ»: و گفته‌ی کاهن مدعی دانستن غیب نیست؛ چون اسلوب قرآن با آهنگ کاهنان مغایر است. «قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ (۴۲)»: خیلی کم متذکر می‌شوید و پند می‌گیرید. در آیه فوق ملاحظه نمودیم که: «و» قرآن «گفتار هیچ کاهنی نیست» چنان که شما دشمنان در باره آن به زعم خویش تصور می‌کنید، زیرا کهانت مقوله است که با قرآن هیچ وجه مشترکی ندارد «چه اندک پند می‌گیرید» و از این جهت کار بر شما پوشیده می‌ماند زیرا به الفاظ قرآن دقیقاً نمی‌اندیشید و به این امر توجه ندارید که قرآن مشتمل بر دشنام دادن شیاطین است در حالیکه کاهنان دوستان و برادران شیاطین اند پس اگر قرآن گفتار کاهنان باشد، این بدان معنی است که آنها دوستان و سرورانشان را دشنام داده‌اند!

تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٤٣﴾

کلامی است که از جانب پروردگار عالمیان نازل شده است! (۴۳)

«تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۴۳)»: از جانب پروردگار صاحب عزت و اقتدار نازل شده است. قرآن عظیم الشأن کلام پروردگار جهانیان است که بزبان جبرئیل امین بر قلب پیامبر صلی الله علیه وسلم فرود آورده تا از بیم دهندگان باشد.

در (آیات ۴۳ تا ۴۷ سوره ی الحاقه) آمده است: «تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ» (بلکه کلامی است که) از جانب پروردگار جهانیان نازل شده است.

اگر پیامبر برخی از سخنان را به دروغ بر ما می‌بست، ما دست راست او را می‌گرفتیم. سپس رگ قلب او را پاره می‌کردیم. و کسی از شما نمی‌توانست مانع این کار ما در باره او شود و مرگ را از او باز دارد.

در این آیات تهدید آمیز، به صراحت گفته شده است: اگر پیامبر سخنی به ناحق به خداوند جل جلاله نسبت داد، خداوند دست راست و شاهرگش را قطع خواهد کرد.

وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ ﴿٤٤﴾

اگر او سخن دروغ بر ما می‌بست. (۴۴)

تشریح لغات واصطلاحات:

«تَقَوَّلَ»: نسبت دادن قول به کسی که اصلاً آن قول را نگفته باشد؛ نسبت سخن ناگفته به شخصی؛ به دروغ نیز اطلاق می‌شود. «أَقَاوِيلِ»: جمع أقوال جمع قول: «سخنانی(دروغ)». از این صیغه بیش‌تر جهت تحقیر سخن استفاده می‌شود.

خواننده محترم!

مفسر کبیر جهان اسلام علامه عبد الرحمن سعدی در ترجمه و تفسیر آیات (44 الی 48 سورة الحاقه) فرموده است: «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ * وَإِنَّهُ لَتَذَكَّرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ» (و اگر پیامبر پاره ای از سخنان را به دروغ بر ما می‌بست، با دست راست او را می‌گرفتیم و رگ دلش را

پاره می کردیم، «وتین» رگی است که به قلب متصل است و هرگاه قطع شود انسان می میرد و هلاک می گردد.

پس به فرض اینکه پیامبر سخنانی را به دروغ به الله نسبت می داد خداوند بلافاصله او را عذاب می داد و به سختی او را مواخذه می کرد چون خداوند با حکمت و بر هر چیزی تواناست. و حکمت او اقتضا می کند که به کسی مهلت ندهد که بر او دروغ می بندد و ادعا می کند. خداوند خون و مال مخالفانش را برای او مباح قرار داده و او و پیروانش نجات یافته اند و مخالفانش هلاک شوندگانند. خداوند پیامبرش را به وسیله معجزات تأیید نمود و بر راست بودن آنچه او آورده نشانه های روشنگر را دلیل قرار داد، و او را بر دشمنانش پیروز گرداند، و به او قدرت داد تا آن ها را تسلیم کند، و این بزرگترین شاهد از جانب الله تعالی بر رسالت اوست. «فَمَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ» و اگر خداوند پیامبر را هلاک کند او نمی تواند خودش را نجات دهد و نه کسی دیگر می تواند او را از عذاب خدا برهاند. «وَإِنَّهُ لَتَذِكْرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ» و این قرآن کریم پندی است برای پرهیزگاران که به وسیله آن منافع دینی و دنیوی خود را به یاد می آورند و آن را می شناسند و به آن عمل می نمایند. قرآن عقائد و باورهای دینی و اخلاق پسندیده و احکام شرعی را به آن ها تذکر می دهد و آن گاه آنان از علمای ربانی و عبادت کنندگان عارف و پیشوایان هدایت یافته خواهند شد.

و ابن قتیبیه در شرح «لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ»: با دست راست او را می گرفتیم» می گوید: این عبارت به معنی «با قوت و قدرت» است، و عبارت «اليمين: دست راست» بجای «قوت» آمده است، زیرا قوت هر چیز در طرف راست آنست. «فتح القدير». ابن عباس رضی الله عنه نیز چنین نظری دارند. «فتح البيان». بر این اساس معنی آیه یعنی: با قوت و قدرت وی را می گرفتیم و وی را مجازات می کردیم.

شیخ دهلوی می فرماید: «عادت شمشیر زن آن است که دست راست اسیر را با دست چپ خود بگیرد و شمشیر به گردن او حواله کند لذا بر این اسلوب بیان شد». (انوار القرآن). و امام قرطبی در تفسیر «ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ: رگ دلش را پاره می کردیم» می گوید: «أى لأهلكناه» یعنی: او را به هلاکت می رساندیم.

و خود امام قرطبی از امام حسن بصری درباره «لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ» نقل کرده که وی گفته: «لَقَطَعْنَا يده اليمين». یعنی: «دست راست او را قطع می کردیم». و از ابو جعفر طبری نقل کرده که وی گفته: «أى لأمرنا بالأخذ بيده وبالغنا فى عقابه». یعنی: امر می کردیم تا دستش را بگیرند و در مجازات او مبالغه کنند. و امام طبرانی در تفسیر خود می گوید: «لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِقُوَّتِنَا وَقُدْرَتِنَا عَلَيْهِ ثُمَّ أَهْلَكْنَاهُ». یعنی: «با قوت و قدرت خود وی را می گرفتیم و سپس وی را هلاک می کردیم».

و شیخ مصطفی مراغی در تفسیر خود نوشته: «أى: ولو افترى محمد علينا بعض الأقوال الباطلة ونسبها إلينا لعاجلناه بالعقوبة، وانتقمنا منه أشد الانتقام... والمراد: أنه لو كذب علينا لأزهقنا روحه، فكان كمن قطع وتينه، وهذا تصوير للإهلاك بأفطع ما يفعله الملوك بمن يغضبون عليه، إذ يأخذ القتال بيمينه ويكفحه بالسيف ويضرب عنقه».

یعنی: «و اگر محمد صلی الله علیه وسلم بعضی از سخنان باطل را بر ما افترا ببندد و آنها را به ما نسبت دهد، در عقوبت و مجازات او تعجیل می کنیم، و با شدیدترین نوع انتقام از

وی انتقام خواهیم گرفت... و مراد کلی آیات اینست: اگر او بر ما دروغ ببندد، روحش را می گیرم، بگونه ای که مانند کسی شود که رگ قلبش پاره شده باشد و این عبارات تصویری از هلاکت و نابودی با وحشتناکترین و قبیح ترین شیوه ای است که بعضی از پادشاهان نسبت به کسانی که از آنها خشمگین شده اند، انجام می دهند؛ چنانکه جلاد وی را با دست راستش گرفته و شمشیرش را بیرون کشیده و گردنش را می زند».

لَاخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ﴿٤٥﴾

ما او را با قدرت می گرفتیم. (۴۵)

با قدرت بی نهایت، وحی ربانی را از او بر می گیریم. یعنی اینکه اگر محمد صلی الله علیه وسلم بر ما سخنی را از خود بسازد از او انتقام می گیریم و از جانب راستش مؤاخذه می کنیم. بلی! این وعیدی شدید و ترساندن از عذاب دشواری است؛ هر چند چنین کاری بسیار دور است.

«بِالْيَمِينِ»: دو معنا از این فهمیده می شود:

الف: مراد از یمین قدرت است، زیرا قوت و قدرت هر شخص در دست راست اوست و منظور الله متعال برخورد تند و قدرت مندانه است.

ب: مراد دست راست شخصی است که می خواهد به دروغ گفتاری را به الله متعال نسبت دهد، زیرا مخالفت و مقاله با یک خطا بسیاری مواقع با گرفتن دست راست همراه است، یعنی جلوگیری از ارتکاب خلاف.

ثُمَّ لَقَطْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ ﴿٤٦﴾

«سپس شاهرگش را قطع می کردیم» (۴۶)

تفسیر:

«ثُمَّ لَقَطْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ (۴۶)»: سپس شاهرگ قلبش را قطع می کردیم تا بمیرد.

شیخ قرطبی فرموده است: «وتین» رگی است به قلب که اگر قطع شود صاحبش خواهد مرد. (تفسیر قرطبی ۲۷۶/۱۸).

«الْوَتِينَ»: اسم رگی است که از پشت سر امتداد یافته و به قلب انسان می پیوندد و اگر احیاناً این رگ قطع شود، شخص بصورت حتمی می میرد.

البته این تصویری از نابود کردن به سخت ترین شکل آن است، چنانکه پادشاهان بر کسانی که قهر می کنند، همین شیوه را اعمال می کنند. پس همین که پیامبر صلی الله علیه وسلم در کمال عافیت به سر می برد، این خود دلیل صداقت وی است.

منظور این است که اگر چیزی هر چند ناچیز به الله متعال نسبت بدهد، الله متعال مجازات او را تعجیل می کند و او را مهلت نمی دهد.

فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ ﴿٤٧﴾

و هیچ کدام از شما نمی توانست از این کار جلوگیری کند. (۴۷)

«حَاجِزِينَ» «بازدارندگان، مانع شوندهاگان». یعنی اینکه هیچ کسی نمی تواند عذاب ما را از او مانع شود و او را از ما باز دارد؛ زیرا میان بنده و خداوند کسی از مخلوقاتش درآمده نمی تواند.

مفسرخازن در تفسیر خویش می نویسد: یعنی محمد هرگز به خاطر شما دروغ نمی گوید و به دروغ چیزهایی را به ما نسبت نمی دهد؛ چون می داند اگر چیزی از

این قبیل بگوید، او را مجازات می‌کنیم و هیچ کس قادر به دفع عقوبت ما از او نیست. (تفسیر خازن ۴/۱۴۸).

وَإِنَّهُ لَتَذَكَّرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ ﴿٤٨﴾

و بی شک آن (قرآن) پندنامه ای برای پرهیزگاران است. (۴۸) قرآن عظیم الشان پند و موعظه بزرگی است. برای کسانی که اهل تقوی است، زیرا این متقیانی اند که از آن بهره می‌گیرند.

وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ ﴿٤٩﴾

و ما به خوبی می‌دانیم که برخی از شما آن را تکذیب می‌کنید. (۴۹) باید گفت که تکذیب قرآن عظیم الشان به هر شکلی از اشکالی که باشد خواه زبانی باشد و یا هم تکذیب عملی در واقعیت انکار از بزرگترین حقیقت و ظلم اشکارا است. پروردگار با عظمت ما در (آیه 68 سوره عنکبوت) با تمام صراحت می‌فرماید: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ» و کیست ستمگارتتر از کسی که بر الله دروغ بندد (چیزی را که خدا فرموده به او نسبت دهد یا چیزی را که خداوند فرموده، تکذیب و از خدا قطع انتساب نماید) یا حق را زمانیکه به سویش آمد تکذیب کند؟ آیا در دوزخ جایگاهی برای کافران نیست؟

نکته قابل توجه در آیه مبارکه اینست که تکذیب در اصول قرآن، صرف انکار زبانی نبوده که با زبان در مخالفت با قرآن اعلام موضع مخالف نماید، بلکه به بی باوری و بی توجهی به آن موضوع نیز اطلاق میگردد. بطور مثال در سوره ماعون عدم توجه با یتیمان نشانه تکذیب و بی باوری عملی به روز جزا در اشخاصی است که حتی نماز هم میخوانند. یقیناً ما می‌دانیم که کسانی از شما بعد از روشنی بیان قرآن کریم، ظهور برهان و بزرگی سلطه‌اش بدان تکذیب می‌کنند.

واقعاً بدترین ظلم، ظلم فرهنگی است که به تسلیم شدن انسان در برابر حق ضربه وارد می‌کند. بناء بر مسلمان واقعی است که وحی آسمانی را بدون کم و زیاد بپذیرید، اضافه کردن هر چیزی به دین، افترا و از جمله بدترین ظلم بشمار می‌ورد که از پروردگار با عظمت تمنا داریم که: الهی ما را از آن نگاه داری. آمین یا رب العالمین

وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٥٠﴾

و بی گمان آن حسرتی بر کافران باشد. (۵۰)

«لَحَسْرَةٌ»: حسرت، ندامت، یعنی کافران در قیامت نسبت به انکار قرآن و عکس‌العمل‌های ناشایست خود پشیمان می‌شوند و چون پشیمانی سودی ندارد پس بر فرصت از دست رفته حسرت می‌خورند.

بدون شک تکذیب به قرآن کریم ندامتی برای کافران و عبادت گران بت هاست، آنگاه که خود در آتش دوزخ داخل شوند و مؤمنان را در بهشت جاودان ببینند.

وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ ﴿٥١﴾

و این قرآن حق و حقیقت خالص است. (۵۱)

«حَقُّ الْيَقِينِ»: یقین از صفات علم و فراتر از معرفت و فهم است، زیرا همراه با ثبوت و حکم و کسب نتیجه است و بالاترین درجه‌ی آن حق الیقین است که بر پایه‌ی یقین و قطعیت بنا شده و هیچ راه انکاری در آن باقی نمانده است.

در این هیچ جای شکی نیست که قرآن عظیم الشأن حق الیقین و ثابت است، یقینی است که در آن شکی و شبهه وجود ندارد، به حقانیت فرود آمده و با راستی بر محمد صلی الله علیه وسلم وحی فرستاده شده است.

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ﴿٥٢﴾

پس به نام پروردگار با عظمت خویش تسبیح گوی. (۵۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«سَبِّحْ»: تسبیح کن. معنای تسبیح، تنزیه و پاک داشتن خداوند از هر آن چیزی است که لایق ذات او نباشد.

تفسیر:

«فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ (۵۲)»: حال که چنین است پس الله را از هر عیب و نقصی که سزاوار وی نیست منزّه دان، آنچه دشمنانش به او نسبت می دهند، یا به کتاب و پیامبرش تکذیب میکنند از عظمتش نمی کاهد؛ زیرا اوتعالی در ذات، نامها، صفات و افعالش بزرگ است. بنابراین تسبیح، نفی نقایص است و تعظیم، اثبات کمال.

در سنن «أبو داود» از حضرت عقبه بن عامر جهنی روایت است، زمانیکه این آیه: «فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ» نازل شد، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود این را در رکوع بخوانید، و چون آیه «فَسَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» (اعلی) نازل شد، فرمود این را در سجده خود تان بخوانید، بنابر این به اجماع امت این دو تسبیح در رکوع و سجده خوانده می شوند، و نزد جمهور خواندن این تسبیح و تکرار آن سنت است، حتی برخی از علماء خواندن آنرا واجب دانسته اند.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره المعراج

جزء - (29)

سوره معارج در مکه مکرمه نازل شده و دارای چهل و چهار آیه و دو رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

سوره‌ی «معارج» یا «سأل سائل» طوری که گفتیم مکی است و بعد از سوره‌ی «حاقه» نازل شده است. نام این سوره مبارکه از لفظ «ذی المعارج» آیه سوم این سوره مبارکه «مَنْ اللَّهُ ذِي الْمَعَارِجِ» گرفته شده است.

طوری که در فوق هم متذکر شدیم، این سوره در مکه مکرمه نازل شده و مانند سوره‌های مکی، محور بحث آیات این سوره، درباره‌ی معاد، ترساندن و انذار مشرکان و مخالفان است. حالات کافران در قیامت و صفات خاصی جنتیان و دوزخیان، بخش دیگری از آیات این سوره را تشکیل می‌دهد.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره المعراج:

تعداد آیات این سوره به چهل و چهار آیه و تعداد کلمات؛ آن به دوصد و شانزده کلمه و تعداد حروف آن به هزار و شصت و یک حرف می‌رسد. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره‌های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث می‌توانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید).

مناسبت سوره المعراج با سوره‌ی الحاقه:

بحث درباره‌ی قیامت، احوال کافران در آن زمان به همراه صفات نمازگزاران «فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ» موضوعات مشترک این دو سوره را تشکیل می‌دهند تا جایی که سوره المعراج را تتمه و کامل‌کننده‌ی موضوعات سوره‌ی حاقه دانسته‌اند.

موضوعات و مباحث مطرح شده در این سوره:

مهم‌ترین هدف این سوره یادآوری قیامت، عذاب الهی متوجه مشرکان و هشدار کافران می‌باشد. ولی به صورت کل در این سوره میتوان چهار بخش را بشرح ذیل ملاحظه نمود:
بخش اول: در بخش اول این سوره از عذاب سریع اشخاصی بحث بعمل می‌آورد، که آنان منکرین ببری از دساتیر رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌باشند. بطور مثال گفت: اگر این سخن حق است عذابی بر من نازل شود و این عذاب عملاً نازل شد. که توضیح آن در (آیات اولی و سوم این سوره) به عمل خواهد آمد.

بخش دوم: در این بخش؛ تعداد کثیری از خصوصیات قیامت و مقدمات آن و حالات کفار در آن روز، مورد بحث و بیان قرار خواهد گرفت، که این مبحث از: (آیه چهارم آغاز و الی آیه هجدهم ادامه خواهد یافت)

بخش سوم: در بخش سوم به تعریف برخی از صفات انسانهای نیک، انسانها جنتی و دوزخی اشاره بعمل آمده است. (آیات نوزدهم تا سی و چهارم)

بخش چهارم: بخش چهارم این سوره موضوعات هشدارهای است به مشرکین و منکران، همچنان یک بار دیگر به مبحث موضوعات قیامت پرداخته، و آن را مورد بررسی قرار می‌دهد و بدینترتیب سوره به پایان خود می‌رسد.

ترجمه و تفسیر سورة المعراج

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَقَعِ ﴿١﴾

سائلی از عذاب واقع شوئده پرسید. (۱)

تشریح لغات واصطلاحات:

«سَأَلَ»: پرسنده، خواستار، درخواست کننده،، تقاضا کرد. «بِعَذَابٍ وَقَعِ»: واقع شوئده که وقوع آن حتمی و قطعی است.

تفسیر:

«سَأَلَ سَائِلٌ»: درخواست کننده‌ای از کفار مکه برای خود و قومش عذابی را طلبید که تحقق آن حتمی و قطعی است.

برخی از مفسران «سَأَلَ» را در آیه مبارکه به معنای سوال کردن گرفته اند و معنا و مفهوم آیه را اینگونه بیان می کنند که سؤال کننده ای پرسیده است که آن عذابی که خبر آن به ما داده می شود، بر چه کسانی واقع خواهد شد؟ و الله سبحان و تعالی فرموده است آن عذاب بر کافران واقع خواهد شد. اما بیشتر مفسران سوال را در این جا به معنای خواستن و طلب کردن گرفته اند.

میخواهم خدمت خوانندگان به عرض برسانم: تا زمانیکه عذاب الهی نازل نشده، راه توبه و دفع عذاب با صدقه باز است، ولی عذابی الهی که در حال نزول است، راه نجاتی از آن نیست. طوریکه پروردگار با عظمت میفرماید: «بِعَذَابٍ وَقَعِ... لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ»

سبب نزول:

کفار مکه پیوسته بعثت را تکذیب و پیامبر را مسخره می کردند؛ آنچه را که از عذاب به آن ها وعده داده می شود غیر واقع و بلکه عجیب و دروغ می پنداشتند تا این که یکی از آن ها به نام نضر بن حارث احمقانه درخواست عذاب کرد: «اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ أَوْ أُنْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» (الأنفال: 32) «خدایا! اگر این سخنان حقیقتی از نزد توست پس بر ما باران سنگ بباران یا عذابی دردناک بر ما نازل کن» لذا خداوند متعال این آیات متبرکه را نازل کرد: «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَقَعِ».

و آن شخص نیز در غزوه‌ی بدر به هلاکت رسید. مفسران می افزایند: الله سبحان و تعالی در روز بدر (نضر بن حارث) نابود کرد و به بدترین شکلی بمرد. و این آیه در بیان مذمت او نازل شد. (برای مزید معلومات ملاحظه فرماید: (تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

نُضْرُ بِنِ حَارِثِ كَيْسْتِ:

نضر بن حارث بن علقمة بن کلدۀ بن عبدمناف (متوفی 2 قمری) از جمله اقارب پیامبر صلی الله علیه وسلم و یکی از سران قریش و از جمله سرسخت ترین دشمنان رسول الله صلی الله علیه وسلم بحساب می آمد. حضرت ابن عباس (رض) می فرماید همه آیاتی که در آن لفظ «أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» (افسانه‌های پیشینیان) آمده است اشاره به نضر بن حارث دارد.

به اعتقاد برخی از مفسران آیات متبرکه (3 سوره حج، آیه 42 سوره فاطر، آیه 7 سوره جاثیه که بیانگر سرکشی و دشمنی کافران در برابر وحی است، آیه 5 سوره فرقان مربوط به اتهام «بَشْرَى خواندن قرآن»، «آیه 31 سوره انفال» آیه 5 سوره فرقان مربوط به اتهام «افسانه پیشینیان بودن داستان‌های قرآن» و آیه 16 سوره ص درباره «درخواست عذاب نضر بن حارث از الله» و غیره می باشد. (برای مزید معلومات ملاحظه شود: (ابن اثیر، اسدالغابه، ۱۴۱۵ق، ج ۵، ص ۳۰۱؛ طبری، تاریخ طبری، بی تا، ج ۲، ص ۴۵۹. و بلاذری، جُمَل من انساب الاشراف، ۱۳۹۷ق، ج ۱، ص ۱۴۱. و ابن کثیر، البداية و النهاية، ۱۳۹۸ق، ج ۳، ص ۸۸. و سایر کتب سیرت).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 18) در باره تهدید مشرکان و هم عقیده، هم فکر و هم مسلمانان به عذاب قیامت و موضوع قطعی بودن وقوع آن عذاب، به بحث گرفته شده است.

لِّلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ ﴿٢﴾

این عذاب مخصوص کافران است، و هیچکس نمی تواند آن را دفع کند. (۲)

شان نزول آیه مبارکه:

ابن منذر از حسن (رض) روایت کرده است: وقتی «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ» نازل شد. گروهی از مردم گفتند: این عذاب بر که واقع خواهد شد؟ پس خدای متعال آیه «لِّلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ» را نازل کرد. یعنی الله متعال بخواهد عذاب نازل شود، به طور حتم بر آنان نازل می شود و هیچ کس نمی تواند جلوی وقوع آن را بگیرد. پس چه آن را درخواست کنند یا نکنند محقق می شود. و وقتی عذاب نازل شد، هرگز برطرف نخواهد شد. (ملاحظه شود: تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

خواننده محترم!

در آیه مبارکه آمده است: اشخاصیکه کافر شدند اگر تمام آنچه روی زمین است و همانند آن را داشته باشند تا برای نجات خود از مجازات روز قیامت تادیه نمایند، از آنها پذیرفته نخواهد شد و به عذاب دردناکی مبتلا خواهند شد. طوری که قرآن عظیم الشان می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ». (آیه 36 سوره مائده). (بیقین کسانی که کافر شدند، اگر تمام آنچه روی زمین است و همانند آن، مال آنها باشد و همه آن را برای نجات از کیفر روز قیامت بدهند، از آنان پذیرفته نخواهد شد؛ و مجازات دردناکی خواهند داشت).

مضمون و محتوی این آیه در سوره های «زمر» آیه 47، سوره «رعد» آیه 18، و سوره «یونس»، آیه 54 نیز تذکر یافته است، منتها هر کدام با عناوینی خاصی بیان شده است: بطور مثال در سوره «زمر» می فرماید: «وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا...»، و در سوره «رعد» می فرماید: «وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ...»، و در سوره «یونس» می فرماید: «وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ...» که البته قابل ارجاع به معنی و محتوی واحدی است که بصورت کل، نهایت تأکید در مسأله مجازات‌های الهی را می رساند، که این مجازات با هیچ سرمایه و قدرتی از سرمایه ها و قدرت ها جهان او را از این مجازات نجات داده نمی تواند، یگانه چیزی که موجب وعامل نجات اش از عذاب آخرت می شود همانا: ایمان و تقوا و جهاد و عمل صالح است.

«وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»
 وَبَدَأَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ» (اگر ستمکاران تمام آنچه را روی زمین است
 مالک باشند و همانند آن بر آن افزوده شود، حاضرند همه را فدا کنند تا از عذاب شدید
 روز قیامت رهایی یابند و از سوی الله برای آنها اموری ظاهر میشود که هرگز گمان
 نمیکردند». (سورة زمر / 47)

پروردگار با عظمت ما در (آیه 37، سورة مائده) در جد و جهد کافران در نجات از عذاب
 دردناک جهنم می فرماید: «يُرِيدُونَ أَنْ يُخْرِجُوا مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَ لَهُمْ عَذَابٌ
 مُّقِيمٌ» (آنان می خواهند از آتش دوزخ بیرون آیند در حالیکه از آن بیرون آمدنی نیستند و
 برایشان عذابی دائم و پایدار است.)

بلی عذاب کافران در جهنم ابدی بوده و سزای اعمال خود را می بینند، طوریکه می فرماید:
 «وَبَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (و در آن روز) برای آنان
 بدی آن چه (در دنیا) کسب کرده اند روشن خواهد شد. و آن عذابی که به مسخره می گرفتند
 آنان را فرا خواهد گرفت.)

از فحوای آیات متبرکه فوق میتوان به چهار استنتاج درباره مشرکان و ظالمان دست یافت:
اول: اینکه به وضاحت در یافتیم که شدت و وحشت عذاب الهی در آن روز، به قدری زیاد
 و با قوت است که اگر دوزخیان دو چندان تمام ثروت و اموال روی زمین را در اختیار
 داشته باشند، حاضر اند همه را تادیه نمایند، تا خود را از این عذاب دردناک و شدید نجات
 دهند، ولی از این غافل اند و نمی فهمند که در آنجا معامله صورت نمی گیرد.

دوم: اینکه انواعی از مجازات الهی که هرگز در فکر آنها خطور نمی کرد در برابر آنان
 ظاهر میشود.

سوم: اینکه سیئات اعمالشان در برابر آنها حضور پیدا میکند و تجسم مییابد.

چهارم: اینکه آنچه را در مورد معاد شوخی می پنداشتند به صورت واقعیت عینی در یافتند
 و آنرا به چشم سر ملاحظه نمودند، و به واقعیت دریافتند که: تمام درهای نجات، به روی
 آنها بسته می شود. واقعاً روز قیامت، روز کشف و ظهور است و تمام اسرار آشکار می
 شود.

مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ ﴿٣﴾

[این عذاب] از سوی الله ذی المعارج است. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مِنَ اللَّهِ»: عذابی که از جانب الله است. «ذِي الْمَعَارِجِ» جمع مِعْرَج: (محل عروج)، اصل
 در معراج بالا رفتن و صعود است و در این جا منظور درجات عالی و مراتب و الاست که
 برای ملائکه قرار داده شده است؛ به معنای آسمان هم ذکر شده است، یعنی مالک آسمان ها
 (صفت برای الله).

تفسیر:

این عذاب از جانب پروردگار با عظمت نازل می گردد که صاحب جلال و جبروت است
 و دارای پله، یا هرچیز دیگری است که به وسیله ی آن بتوان به بالا صعود کرد و
 فرشتگان از آن بالا می روند و به فرمان او از آن پایین می آیند.

تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ ﴿٤﴾

که فرشتگان و (نیز) روح در روزی که به اندازه پنجاه هزار سال است به سوی او بالا می روند. (۴)

تشریح لغات واصطلاحات:

«تَعْرُجُ»: بالا می رود. صعود می کند. مَعْرَجٌ، مَعْرُجٌ و معراج و مَعْرَجٌ: پله، بالابرنده، صعود کردن، بالارفتن، جمع آنها، معارج و معاریج است. «تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ»: فرشتگان از این مدارج بالا می روند. «الرُّوحُ»: جبرئیل. «يَوْمٌ»: مراد مدت و زمان است. برخی آن را روز قیامت دانسته اند. «حَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ»: ذکر پنجاه هزار سال در این سوره، و یا ذکر هزار سال در سوره سجده، همه این عدد در آیه ها برای تکثیر است. این عدد تمثیلی، بیانگر مراتب بلند و فاصله ی زمان آن معارج و مراتب و از رازهای قرآن است.

تفسیر:

« تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ »: فرشتگان پاک نهاد و جبرئیل امین که الله او را مخصوصاً مأمور وحی قرار داده است، نزد او صعود می کنند.

مراد از روح جبرئیل علیه السلام است و ذکر جداگانه ی او از فرشتگان دلالت بر عظمت او دارد. در سوره ی شعراء فرموده شده است: «نزل به الروح الأمين» «روح الامین آن را بر قلب تو نازل کرد.» و در سوره ی بقره ارشاد شده است: «قل من كان عدوا لجبريل فإنه نزله على قلبك - 97» «بگو کسی که دشمن جبرئیل است، پس همانا او به فرمان الله قرآن را بر قلبت نازل کرده است» با کنار هم نهادن و خواندن این دو آیه معلوم می شود که مراد از روح همان جبرئیل علیه السلام است.

«فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ (4)»: در روزی که طول آن به اندازه ی پنجاه هزار سال دنیا می باشد. ابن عباس (رض) فرموده است: آن روز عبارت است از روز قیامت. الله آن را برای کافران پنجاه هزار سال قرار داده است، آنگاه داخل آتش می شوند. (تفسیر قرطبی ۲۸۲/۱۸).

همچنان مفسران فرموده اند: تَلْفِيقُ این آیه با آیه ی سوره سجده: فی يوم كان مقداره ألف سنة اینچنین است: قیامت عبارت است از پنجاه مرحله، و هر مرحله هزار سال طول می کشد. و این مدت طولانی برای مؤمن سبک و آسان می شود، حتی از مدت یک فرض نماز بر او سبکتر می شود. (امام احمد از ابو سعید خدری نقل کرده است که به پیامبر صلی الله علیه و سلم گفتند: روزی است بسیار طولانی، فرمود: «قسم به خدایی که جانم در دست او است برای مؤمن کوتاهتر است از مدت اقامه ی یک نماز.»).

برخی از مفسران در ذیل آیه مبارکه «حَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ»: می نویسند: این عروج، در روزی به بلندای پنجاه هزار سال دنیوی به طول می انجامد، منظور طول مدت قیامت تا تعیین تکلیف نهایی مردم است.

بصورت کل میتوان نظریات مفسران را در مورد این آیه در نقاط ذیل چنین جمع بندی و خلاصه نمود:

الف: بین عرش خداوند تا أسفل السافلین مسافتی به طول پنجاه هزار سال است.

ب: فاصله ی زمانی بین دنیا و آخرت.

ج: مدت زمان محاسبه ی آخروی است که برای کافران پنجاه هزار سال به طول می انجامد و برای مؤمنین بسیار اندک و زودگذر است. (ملاحظه فرماید: تفسیر ابن کثیر، سوره ی معارج).

فرشتگان مقرب الهی:

در مورد اینکه چرا در میان سایر فرشتگان صرف و صرف به نام جبرئیل اکتفاء شده است، این به خاطر اهمّیت خاص آن ملائیکه می باشد که از مقام خاصی در میان سایر فرشتگان برخوردار می باشد.

بصورت کل فرشتگان مقرب در بار الهی عبارتند از:**اول: جبرئیل امین:**

جبرئیل به دلیل واسط بودن بین الله تعالی و رسول الله صلی الله علیه وسلم جهت نزول قرآن عظیم الشان لقب امین را گرفته است.

طوری که یادآور شدیم: جبرئیل امین مسئول وحی بوده است، وظیفه دارد تا ارتباط بین الله با پیامبران را برقرار نماید. ناگفته نباید گذاشت که از جبرئیل در قرآن عظیم الشان به عنوان روح القدس نیز یاد شده است.

صفات جبریل:

خداوند جبریل را به صفت‌های عظیم و بزرگی توصیف فرموده: و میفرماید: «فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُوسِ، الْجَوَارِ الْكُنُوسِ، وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ، وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ، إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ، ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ، مُطَاعٌ ثَمَّ أَمِينٌ» (سورة التکویر: 15 - 21). «پس سوگند می خورم به ستارگان باز گردنده. (ستارگان) سیار نماندند. و به شب چون بازگردد. و به صبح چون بد مد. بی گمان آن بر خوانده فرستاده بزرگوار است. توانمند به نزد صاحب عرش، صاحب منزلت. فرمانبرداری شده در آنجا امین».

صفت اول: قدرت:

قرآن عظیم الشان در (آیه 20 سورة التکویر) می فرماید: «ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ». «توانمند به نزد صاحب عرش»، «ذِي الْعَرْشِ» «صاحب عرش»، «ذِي قُوَّةٍ» «فرشته توانمند». این صفت جبریل است.

صفت دوم: منزلت «مکین» «نزد پروردگار صاحب عرش دارای منزلت و مکان است». یعنی صاحب منزلت و مکان نزد الله تعالی که کسی غیر از او به چنین مقام و منزلتی نمی رسد.

صفت سوم: طاعت «مطاع». «در بین فرشتگان فرمانروا (فرمانده) است». تمامی فرشتگان به امر و فرمان خداوند از جبریل اطاعت می کنند.

صفت چهارم: امانت «امین»: «در حمل قرآن و تبلیغ آن به رسول الله صلی الله علیه وسلم و آنچه به او امر شود امین است». یعنی بر وحی امین است، هیچ چیزی از آنرا کم و زیاد نمی کند بلکه آنرا همچنانکه خداوند نازل کرده می رساند.

محمد صلی الله علیه وسلم جبریل را مشاهده نمود: قرآن عظیم الشان در (آیه 22 سورة التکویر) می فرماید: «وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ». «دوست و هم صحبت شما که در میان شما بزرگ شده و او را شناخته و ستوده اید (رسول اکرم صلی الله علیه وسلم) دیوانه نیست و هرگز امکان دیوانگی برای او نیست».

چنانکه کفار می گفتند: محمد صلی الله علیه وسلم دیوانه است.

«وَلَقَدْ رَءَاهُ بِالْأَفْقِ الْمُبِينِ» (سورة التکویر: 23). «به راستی (او) آن (فرشته) را در کرانه آشکار آسمان دید».

رسول الله صلی الله علیه وسلم دوبار جبرئیل را در افق مشاهده کرد.

بار اول در بطحاء مکه (یکی از محله‌های شهر مکه)، وقتی سر خود را بلند کرد او را در ابرهای آسمان دید که ششصد بال دارد و هر بالای آفاق را پوشانیده است. بار دوم: طوریکه در آیات (13 و 14 سورة النجم) می فرماید: «وَلَقَدْ رَءَاهُ نَزْلَةً أُخْرَى، عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى». «و به راستی او را باری دیگر دیده بود. در نزد سدره المنتهی (یعنی جبریل را) رسول الله مشاهده کرد». (و آن در محلی است که منتهی و آخر عروج به آسمان است و فرشتگان و ارواح شهداء و پرهیزکاران از آن بالاتر نروند). رسول الله صلی الله علیه وسلم در شب معراج در آسمان چنانکه خداوند جبریل را آفریده او را دید.

دوم: میکائیل:

میکائیل، فرشته بخشش و شفقت، نگهبان سابق زمین که وظیفه آوردن باران و رعد را بر روی زمین بر عهده دارد.

سوم: اسرافیل:

اسرافیل: مسئول نفخ صور و یکی از حمل کنندگان عرش الهی است.

چهارم عزرائیل:

عزرائیل، فرشته مرگ، کسی که مسئولیتی بس خطیر و به ظاهر ترسناکی بر عهده دارد و آن جداسازی روح انسان از بدن است. در قرآن عظیم الشأن هرگز از این نام برای ایشان استفاده نشده ولی به جای آن لقب ملک الموت را به ایشان اعطا فرموده است.

فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا ﴿٥﴾

پس صبر کن صبری جمیل [صبری که در کنارش جزع و ناخشنودی نباشد]. [٥]

تشریح لغات و اصطلاحات:

«صَبْرًا جَمِيلًا»: صبری که هیچ جزع و فزع و بی‌تابی در آن نباشد. صبری زیبا، صبری آرام بخش، یعنی صبری که در شأن یک انسان با ظرفیت باشد. (یوسف آیه 18 و 83 فصبر جمیل).

تفسیر:

«فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا (5)»: ای محمد! در مقابل استهزا و آزار و اذیت قوم خود شکویا باش و بی‌تابی مکن، از اذیت آنان ناآرام نباشی، مأیوس نگردی و شکایتی نداشته باشی. به طور یقین الله متعال تو را بر آنان پیروز و غالب می‌کند.

مفسر قرطبی فرموده است: صبر جمیل عبارت از صبری است که انسان بی‌تابی نکند و به غیر الله به کسی دیگری پناه نبرد. (قرطبی 284/18).

الله متعال از آیات (5 الی 9) این سورة مبارکه پیامبر صلی الله علیه وسلم رابه صبر جمیل دعوت نموده است. در این آیه مبارکه به رسول الله صلی الله علیه وسلم اطمینان داده می شود که: وقت آمدن عذاب بر آنان نزدیک است پس صبر کن که موعد انتقام دیر نیست. همچنین درس و عبرت دیگری که از فحوای این آیه مبارکه بو ضاحت معلوم میگردد اینست که: حتی پیامبران هم ضرورت به اطمینان و توصیه به صبر و پایداری دارند.

إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا ﴿٦﴾

زیرا آنها آن (روز) را دور می‌بینند. (٦)

«یرون»: می بینند، می پندارند.

یعنی: آن استهزاکنندگان تحقق عذاب را بعید می‌دانند و معتقدند که نازل نمی‌شود؛ چون آنان در اصل حشر و حساب و کتاب را انکار می‌کنند.

وَنَرَاهُ قَرِيبًا ﴿٧﴾

و ما آن را نزدیک می‌بینیم (٧)

در آیه مبارکه پروردگار با عظمت می‌فرماید که: فرا رسیدن قیامت نزدیک است، و حکمت قرب قیامت این فهم را می‌رساند و به انسان هشدار می‌دهد که برای کوچ کردن از این عالم به عالم آخرت توشه راه را بردارد و خود را آماده این کوچ کثی نماید، آنانیکه موضوع قیامت و روز حساب را بعید می‌شمارند واضح است که از این حکمت غافل هستند.

ناگفته نه ماند که همین غفلت باعث کافر شدن آنها می‌شود و آنها را دچار عذابهای الهی می‌سازند.

بناءً نباید انسان به دنیای زودگذر دل ببندد، و باید همیشه آماده کوچ کردن به جهان پایدار باشد در حدیثی از حضرت ابوهریره (رض) روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: ای مردم! مرگ را یاد کنید و به یاد داشته باشید که لذت های دنیوی را ختم میکند. (جامع الترمذی، سنن ابن ماجه، معارف الحدیث).

همچنان در حدیثی دیگری از عبد الله بن عمر روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است که تحفه مؤمن مرگ است (شعب الایمان للبيهقي، معرف الحدیث). همچنین ابن عمر رضی الله عنهما میفرماید:

عن ابن عمر رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: أَخَذَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِمَنْكَبِي فَقَالَ: كُنْ فِي الدُّنْيَا كَأَنَّكَ غَرِيبٌ أَوْ عَابِرُ سَبِيلٍ!

وكان ابنُ عمر رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: إِذَا أَمْسَيْتَ فَلَا تَنْتَظِرِ الصَّبَاحَ، وَإِذَا أَصْبَحْتَ فَلَا تَنْتَظِرِ الْمَسَاءَ، وَحُدُّ مِنْ صِحَّتِكَ لِمَرَضِكَ، وَمِنْ حَيَاتِكَ لِمَوْتِكَ!

از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت شده که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم شانه مرا گرفت و فرمود: در دنیا چنان باش که گویا غریب، و یا راهگذری هستی. و عبدالله بن عمر همیشه می‌گفت: شبانگاهان، به انتظار بامداد منشین و بامدادان، به انتظار شب منشین، و از زمان تندرستی برای روزهای مریضیت و از زندگی برای مرگت توشه بردار. (بخاری رحمه الله تعالی این حدیث را روایت کرد).

محدثین در شرح این حدیث می‌فرمایند: در این حدیث دستور العمل بسیار پرارزشی و پر اهمیتی است، زیرا رسول الله صلی الله علیه وسلم توصیه می‌فرماید که در زندگی دنیا دل به چیزی میند، و چنان زندگی کن که گویی غریب هستی و در صدد رفتن به وطن اصلی خود، و هستی یا اینکه گویا راهگذری هستی که برای رسیدن به وطن به سفر خود ادامه می‌دهی، وطن برای شخص با ایمان جهان اخروی است، زیرا این جهان که روزهای معدودی با تحمل دهها مسؤولیت در آن می‌گذرد، شایسته دلبستگی نیست.

منظور این نیست که در دنیا دارای چیزی نباشی، زیرا اسلام همیشه تأکید می‌نماید که شخص مؤمن نیازهای خود را شخصاً مرتفع سازد، و زندگی آبرومندانه داشته، خانه و خانواده تشکیل دهد، دین خود را در اجتماع از خدمت به اجتماع اداء کند، همیشه در نیکوکاری و کارهای خیر پیش قدم باشد، و اینها همه لازمه اش این است که انسان دلبستگی به مال دنیا نداشته باشد، مال داشته باشد ولی دلبسته آن نباشد. فرق است میان کسی که مالی

ندارد و کسی که مال دارد، اما به حدی دلبستگی به مال دارد که مال دادن و جان دادن را مثل هم می داند و کسی که مال دارد، اما آن را برای خیر و نیکوکاری و اجتماع می خواهد.

کسی که در دنیا خود را غریب ندانست و خود را ره گذر نشمرد، روزها پس از شبها و شبها پس از روزها را به بیهوده می گذراند و عمری را که هر لحظه آن از همه دنیا پرارزش تر است تاراج می نماید، و وظیفه را که در این جهان به او محول شده است با ندانم کاری و غفلت زدگی و هدر دادن وقت انجام نمی دهد، و وقتی به خود می آید که داس اجل به طور بی رحمانه شاخه های عمر او را از هم قطع می نماید، آن وقت به جز حسرت و پشیمانی چیزی دیگری باقی نمی ماند، و آن وقت که انسان می داند لحظه از عمر چقدر ارزش دارد، اندازه حسرت و افسوس از تصور بیرون می شود.

چه بسیار مریضانی که چند لحظه قبل از مرگ به خود می آیند، در آن لحظات می خواهند با هرکه دشمنی کرده اند، آشتی کنند. هرچه از دست رفته، باز یابند و غفلت زدگی را کنار بگذارند و به کارهای خیر بپردازند، اما افسوس و صد افسوس که آن لحظات دیگر برایش فایده نمی رساند.

يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ ﴿٨﴾

روزی که آسمان مانند مس گداخته شود (۸)

تشریح لغات واصطلاحات:

«مُهْل»: فلز گداخته شامل مس، سرب، نقره و...، منظور از بین رفتن پیوستگی، استواری و انسجام آسمان است.

تفسیر:

قرآن عظیم الشان برخی از وقایع روز قیامت که مردم را سخت به وحشت می اندازد و روح و جان انسان را تسخیر میدارد، چنین به بیان گرفته است: یکی از آن رویدادها و وقایع، نابودی هولناک کامل جهان هستی است، که شامل حال زمین، کوهها، آسمان، ستارگان، آفتاب و مهتاب را در بر میگیرد.

الله متعال، بیان می فرماید که زمین به لرزه می افتد و کوبیده می شود، کوهها حرکت می کنند و در آسمان پراکنده می شوند، دریاها و ابحار شکافته می شوند و آتش می گیرند، آسمان شکافته شده و در هم می پیچد، آفتاب تاریک می شود و از بین می رود، ماه تابان خاموش می گردد، ستارگان تیره می شوند و فرو می ریزند.

حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی مانند خلط روغن چراغ می شود. (نظر مجاهد چنین است، در طبری نیز چنین آمده است. ۴۶/۲۹).

جمع شدن زمین و در هم پیچیدن آسمان:

الله متعال در روز رستاخیز، زمین را در مشت خود گرفته و آسمانها را با دست راست در هم می پیچد، همان گونه که می فرماید: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحٰنَهُ وَتَعٰلٰى عَمَّا يُشْرِكُوْنَ» (سورة الزمر: 67). «آنان آن گونه که شایسته است، الله را نشناخته اند. در روز رستاخیز، سراسر زمین یکباره در مشت او قرار دارد و آسمانها با دست راست او در هم پیچیده می شود. الله پاک و منزّه از شرک آنان است.»

الله متعال، چگونگی در هم پیچیدن آسمان را، این گونه بیان می فرماید: «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجْلِ لِلْكِتَابِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدَّا عَلَيْهَا إِنَّا كُنَّا فَعَلِينَ» (سورة الانبياء: 104). «روزی که ما آسمان را در هم می پیچیم، به همان صورت که طومار نامه ها در هم پیچیده می شود. همان گونه که آفرینش را آغاز کردیم، آفرینش را دوباره باز می گردانیم. این وعده ای است که ما می دهیم و بی گمان آن را به انجام می رسانیم».

مفسر کبیر جهان اسلام ابن کثیر می فرماید: ابن عباس و علی بن ابی طلحه، سجد را به صحیفه تفسیر کرده اند و مجاهد، قتاده و چند نفر دیگر، بدان تصریح نموده اند. در میان مفسران، ابن جریر نیز همین دیدگاه را انتخاب کرده است، چون چنین تفسیری، از نظر زبانشناسی معروف است، بنابراین، مفهوم آیه چنین است: الله در روز رستاخیز، آسمان را مانند کتابی در هم می پیچد.

در همین مفهوم، گفتارهایی از رسول الله صلی الله علیه وسلم نقل شده است. از ابوهریره (رض) روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «يَقْبِضُ اللهُ الْأَرْضَ وَيَطْوِي السَّمَوَاتِ بِمِمينِهِ ثُمَّ يَقُولُ أَنَا الْمَلِكُ أَيُّنَ مُلُوكِ الْأَرْضِ». «الله متعال در روز رستاخیز، زمین را در دست می گیرد و آسمان ها را با دست راست در هم می پیچد. سپس می فرماید: من پادشاه هستم، پادشاهان دروغین زمین کجا رفته اند؟».

(مشكاة المصابيح (53/3) شماره (5522).

وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ ﴿٩﴾

و کوه ها مانند پشم رنگین متلاشی خواهد بود. (٩)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْعِهْنُ»: پشم رنگی حلاجی شده، منظور حالات کوه ها در هنگام برپایی قیامت است که ابتدا تبدیل به ریگ روان، سپس شبیه به پشم زده شده، و نهایتاً همچون ذرات معلق در هوا می گردد.

تفسیر:

«الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ»: کوه ها مانند پشم رنگارنگ. به صورت پشم حلاجی شده در مسیر باد پراکنده می شوند.

زمانیکه کوه ها در هم کوبیده شوند و در هوا منفجر و پراکنده گردند، شبیه پشم زده می شوند زیرا کوه ها در رنگ های مختلفی اند پس چون به هوا پراکنده شوند به پشم زده شباهت دارند.

مفسر قرطبی فرموده است: «عهن» یعنی پشم سرخ یا پشم رنگارنگ، و چون کوه ها دارای رنگ های متفاوتی هستند به آن تشبیه شده اند. اولین تغییری که بر کوه ها عارض می شود این است که به صورت ماسه شن در می آید، سپس به حالت پشم حلاجی شده و بعد از آن به صورت گرد و غبار پراکنده در می آید. (تفسیر قرطبی ۲۸۵/۱۸).

قرآن عظیم الشأن در (آیات 13 - 16 سورة الحاقه) وضعیت متلاشی شدن کوه ها را به بیان و تعریف می گیرد، و همچنان اینکه این زمین ثابت و پا برجا و کوه های استوار که در روز قیامت و هنگام دمیدن در صور، یکبار در هم کوبیده و متلاشی می گردند. چنین می فرماید: «فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةً وَحِدَةً، وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَحِدَةً، فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ، وَأَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ» «در آن هنگام، که در صور دمیده شود زمین و کوه ها از جا برداشته شوند و یک بار در هم کوبیده شوند. در آن هنگام،

رویداد (رستاخیز) رخ می دهد و آسمان شکافته می شود و در آن روز، سست و نا استوار می گردد».

وباز میفرماید: «كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا» (سوره الفجر: 21). «هرگز! هرگز! زمانی که زمین سخت در هم کوبیده شود و صاف و مسطح گردد».

در آن هنگام این کوه‌های سخت، به ریگ‌های نرم تبدیل می‌شوند. الله تعالی می فرماید: «يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا» (سوره المزمّل: 14). «در روزی که زمین و کوه‌ها سخت به لرزه درآیند و کوه‌ها به توده‌های پراکنده ریگ روان تبدیل شوند».

همچنان در مورد تبدیل شدن کوه‌ها مانند پشم رنگین باز هم می فرماید: «وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ» (سوره المعارج: 9). (و کوه‌ها مانند پشم رنگین متلاشی خواهد بود.) و باز می فرماید: «وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ» (سوره القارعه: 5). «و کوه‌ها به سان پشم رنگین حلاجی شده می شوند».

سپس الله متعال این کوه‌ها را از جا می کند و زمین را هموار می گرداند، طوریکه هیچ نشیب و فرازی در آن دیده نمی‌شود.

قرآن عظیم الشان از نابودی کوه‌ها، گاهی به سیر «روان شدن» و گاهی به نسف «پراکندن» تعبیر کرده است: «وَسَيَّرَتِ الْجِبَالُ كَأَنَّهُنَّ سَرَابٌ» (سوره النبأ: 20). «و کوه‌ها روان میشوند و سراب می گردند». «وَإِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ» (سوره المرسلات: 10). «و هنگامی که کوه‌ها پراکنده می گردند». «وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ» (سوره التکویر: 3). «و هنگامی که کوه‌ها رانده میشوند».

سپس وضعیت زمین را پس از حرکت و پراکندگی کوه‌ها، این گونه بیان میدارد: «وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالُ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشْرَتُهُمْ فَلَمَّ نُعَادِرُ مِنْهُمْ أَحَدًا» (سوره الکهف: 47). «روزی ما (نظام جهان هستی را به عنوان مقدمه برای نظام نوین، در هم می ریزیم و از جمله) کوه‌ها را به حرکت در می آوریم و (همه موانع سطح زمین را از میان برمی داریم به گونه‌ای که) زمین را (هموار و همه‌چیز را در آن) نمایان می‌بینی و همگان را (برای حساب و کتاب) گرد می آوریم و کسی از ایشان را فرو نمی گذاریم».

ومی فرماید: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا، فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا، لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا» (سوره طه: 105-107). «(از تو درباره کوه‌ها می پرسند، بگو: پروردگام آن‌ها را از جا می کند و (در هوا) پراکنده می کند. سپس زمین را مانند زمینی صاف و هموار رها می سازد (زمینی که) در آن هیچ گونه نشیب و فرازی نمی‌بینی».

وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا ﴿١٠﴾

و هیچ دوستی صمیمی از (حال) دوست دیگر نمی پرسد. (۱۰) «حَمِيمٌ»: خویشاوند مشفق، دوست صمیمی، دوست نزدیک و یار مهربان. از شدت ترس. حمیم به معنای دوست مخلص و صمیمی است، در اینجا از شدت قیامت بحث به میان آمده است که در آن روز هیچ دوستی از دوست دیگر نمی پرسد، چه برسد که یکی به دیگری کمک بعمل آرد، سپس این را بیان میکند که عدم سؤال، از آن جهت نیست که دوست در پیش او نمی باشد، بلکه قدرت الهی همه را رویا روی یکدیگر قرار می دهد، و هر شخصی در عالم «نفسی نفسی» قرار گرفته است که نمی تواند به راحتی و مشقت دیگری توجه

داشته باشد. (تفصیل موضوع را می توان در تفسیر معارف القرآن مؤلف حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی در سوره المعراج) به تفصیل مطالعه فرماید).

خواننده محترم!

برخی از صحنه های احوال کافران، هنگام بیرون آمدن از قبرها، و اینکه در وضع نا امید و افسوس قرار دارند، این وضع را قرآن عظیم الشان چنین بیان فرموده است: «يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَانَهُمْ إِلَى نُصْبٍ يُؤْفُضُونَ، خَشِيعَةً أَبْصَرُهُمْ تَرَهْفُهُمْ ذَلَّةٌ ذَلِكَ الْيَوْمَ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ» (سوره المعراج: 43-44). «روزی که شتابان از قبرها بیرون شوند، گویی که به سوی بت هایشان می شتابند! در حالیکه چشمان شان (از ترس) به زیر افتاده است و خواری ایشان را فرو گرفته است. این همان روزی است که بدیشان وعده داده میشد».

خود مشرکان، بطور عاجزانه به سختی و دشواری جایگاه خود که در آن روز که بدان مبتلا اند اعترف می نمایند: «يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا يَوْمٌ عَسِيرٌ» (امروز روز بسیار سختی است) (سوره قمر، آیه: 8).

يُبْصِرُونَهُمْ يَوْمَ الْمُجْرِمِ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِنَا بَنِيهِ ﴿١١﴾

آنان را به ایشان نشان می دهند، گناهکار آرزو می کند که فرزندان خود را فدیة (برای نجات) از عذاب آن روز قرار دهد. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُبْصِرُونَهُمْ»: به همدیگر نشان داده شده و شناسانده می شوند؛ یعنی یک شخص، پدر، برادر، دوست و خویشان خویش را می بیند اما هیچ سخنی با آن ها نمی گوید.
«يَفْتَدِي»: فدیة دهد، عوض دهد، جریمه بپردازد، فدا کند. اصل لغت فدیة به معنای پرداخت یک چیز در مقابل چیز دیگر است و در این جا فدا کردن پدر، برادر و خویشان در مقابل رهایی از عذاب قیامت است.

تفسیر:

«يُبْصِرُونَهُمْ»: آنان را می بینند و می شناسند، حتی انسان پدران، برادران، اقارب و عشیرت خود را می بیند اما از آنها نمی پرسد و با آنان لب به سخن نمی گشاید. بلکه از آنان گریزان است، همان گونه که الله در سوره عبس می فرماید: «يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ﴿٣٤﴾» «وَأَمِّهِ وَأَبِيهِ ﴿٣٥﴾» «وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ ﴿٣٦﴾» «لِكُلِّ امْرِيٍّ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ ﴿٣٧﴾». (روزی که انسان از برادرش (۳۴) و از مادرش و پدرش (۳۵) و از همسرش و پسرانش می گریزد (۳۶) در آن روز هر کسی از آنان را کاری است که او را به خود مشغول می دارد (۳۷). حضرت ابن عباس (رض) در تفسیر کلمه: «يُبْصِرُونَهُمْ»: فرموده است: یعنی یکدیگر را می شناسد و با هم تعارف می کنند آنگاه از همدیگر می گریزند. (تفسیر کبیر ۱۲۷/۳۰).

مجرم در روز قیامت دارای سه آرزو می باشد:

اولین آرزوی اش اینست که: می خواهد با خاک یکسان شود. «لَوْ تُسَوَّى بِهِمُ الْأَرْضُ» (آیه 42 سوره نساء).

دوهمین آرزوی اش اینست که: از اعمالش دور شود. «أَمَدًا بَعِيدًا» (آیه 30، آل عمران) سومین آرزوی اش اینست که: با تادیبه فدیة دادن از این تکالیف نجات یابد، به اصطلاح عوام الناس کور خوانده.

«يَوْمَ يَوْدُ الْمُجْرِمُ لَوْ يُفْتَدِي...» (در آن روز مجرم دوست دارد فرزندان خود را برای دفع عذاب فديه دهد و فدای خود کند). مجرم برای فديه دادن و نجات یافتن از عذاب دشوار و غير باور کردنی، شخص یا گروهی را انتخاب نمی کند، بلکه می گوید: همه را بگیريد و فقط مرا آزاد کنید؛ برایش فرق نمی کند میگوید: فرزند، همسر، برادر، فامیل و همه مردم زمین و همه دار و ندار که دارم آنرا بگیريد و فقط مرا از این مصیبت نجات دهید. به تأسف باید گفت طوریکه ملاحظه می فرماید؛ برای کفار در آن روز دیگر عاطفه فرزندی هم مهم نیست، دیگر او، آن غیرت همسری را بسر ندارد، محبت برادری و حمایت فامیلی و آشنایی مردمی بدرد اش نمی خورد و همه را فدای منافع و مصالح شخصی خویش می سازد، مجرمین حاضر می شوند که در آن روز، بمنظور نجات خود از عذاب دوزخ، به قیمت نابودی همه می شود، ولی دریغا که همه این چیز ها، هیچ سودی به حالش نمی رساند.

او فراموش کرده بود که باید خود را نباید در دنیا به خاطر رفاه همسر و فرزندان اش و جلب رضایت دوستان و خویشاوندانش، دوزخی می ساخت، و متوجه آخرت خویش هم می شد. فراموش کرده بود که در آن روز هیچ يك از آنها به داد و فریاد انسان نمی رسند و توان آنرا ندارند که انسان از عذاب دردناک جهنم نجات دهند.

وَصَاحِبَتِهِ وَأَخِيهِ ﴿١٢﴾

همچنین همسر و برادرش را. (۱۲)

«صاحبته»: همسرش را، زنش را.

یعنی شخص کافر آرزو می برد کاش برای نجاتش از عذاب همسرش را با وجود محبت، دوستی و مهربانی که به او دارد - اما ترس او را فراموشکار ساخته است - فديه بدهد. همچنان اراده دارد برادرش را با وجود رابطه قرابتش فديه دهد.

وَقَصِيئَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ ﴿١٣﴾

و قبیله خود را که همیشه از او حمایت میکردند. (۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَصِيئَتِهِ»: جدا شده، و به طایفه‌ی هر شخص فصیله گویند، زیرا جدا شده از پیکره‌ی آن است و حکم مفصلی از مفاصل آن را دارد. یعنی قوم و قبیله، نزدیکان اش را. «تُؤْوِيهِ»: تویی از «مأوي» گرفته شده بمعنی پناه دادن است.

تفسیر:

کافر آرزو می برد که ای کاش برای رهایی و نجات از عذاب، خانواده اش را که در آن پرورده شده و قبیله اش را که در آن رشد نموده فديه دهد، اما فراموش کرده است که: حسبها و نسبها در آن روز از میان رفته است.

وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ ﴿١٤﴾

و نیز همه کسانی را که در روی زمین است (فدا کند) تا (این کار) او را نجات دهد. (۱۴)

«يُنْجِيهِ»: او را نجات می دهد. آن فديه او را برهاند و رستگار کند.

یعنی حاضر است و دوست که: تمام موجودات زمین اعم از انسان و غيره را فديه بدهد و آنگاه خود از عذاب خدا نجات یابد؛ اما هیئات که تبهکار از عذاب نجات یابد؛ چرا که هیچ کسی نمی تواند او را از شدت سختی و فشار نجات بدهد.

امام فخر رازی فرموده است: ثم بعید بودن رهایی یافتن را نشان می‌دهد؛ یعنی آرزو می‌کند تمام آنها را در اختیار داشته باشد و همه را فدای خود کند و خود را نجات دهد، اما بعید است او نجات یابد.

كَلَّا إِنَّهَا لَأُظَى ﴿١٥﴾

این چنین نیست، دوزخ آتش سوزان و سراپا شعله است. (۱۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِنَّهَا لَأُظَى»: جهنم یا درک دوم دوزخ شعله ور است.

تفسیر:

ولی واقعیت چنان نیست که آرزو می‌برد، بلکه ناچار باید به آتشی که از شدت سوزندگی اش شعله ور است و اهل خود را در هم می‌شکند داخل شود.

یعنی این کافر گناهکار باید از این آرزوهای خویش باز داشته شوند، که فدیة دادن آنان را از عذاب الهی نجات داده نمیتواند، بلکه این را باید بداند که جهنم را در پیش رو دارند، جهنمی که شعله‌هایش زبانه می‌کشد و آتش آن مشتعل است.

نَزَاعَةٌ لِلشَّوَى ﴿١٦﴾

که پوست بدن را به شدت جدا می‌کند. (۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَزَاعَةٌ»: سخت جدا کننده. «شَوَى»: جمع شواة: پوست سر، گوشت ساق پا.

تفسیر:

«نَزَاعَةٌ لِلشَّوَى (۱۶)»: حرارت شدید آن پوست سر انسان را می‌کند. (این نظر حضرت ابن عباس است. و مقاتل فرموده است: آتش پوست سر و اطراف آن را می‌کند و تمام گوشت و پوست را می‌سوزاند.) هر بار که کنده شود، برای مزید آزار و عذاب، به حال اول برمی‌گردد. از این رو پوست سر را مخصوصاً ذکر کرده است که حساس‌ترین قسمت بدن است و بیشتر از دیگر اعضا از آتش متأثر و متألم می‌شود.

خواننده محترم!

قرآن عظیم الشان در وصف آتش جهنم می‌فرماید: «إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّطًا وَ زَفِيرًا» (سورة فرقان، آیه ۱۲) (چون (دوزخ) از فاصله دور آنان را ببیند، خشم و خروشی از آن می‌شنوند).

«تَغَيُّطًا»: بمعنی چیغ، فریاد آشکار یا هم چیغ و فغان آمده است.

آتش جهنم دارایی شرار های بزرگی است: طوری که می‌فرماید: «انْطَلِقُوا إِلَى ظِلِّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ لَا ظَلِيلٍ وَ لَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرِّ كَالْقَصْرِ»

(آیات ۳۰ الی ۳۲ سورة مرسلات) (روید زیر سایه دودهای آتش دوزخ که از سه جانب (شما را) احاطه کند، نه بر سر شما سایه خواهد افکند و نه از شرار آتش هیچ نجاتتان خواهد داد، آن آتش هر شراری بیفکند شعله مانند قصری است).

خصوصیت آتش دوزخ مستمر و غیر منقطع می‌باشد؛ طوری که می‌فرماید: «سَأُصْلِيهِ سَقَرًا وَ مَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرٌ لَا تُبْقِي وَ لَا تَذَرُ» (آیات ۲۶ الی ۲۸ سورة مدثر) (اما) به زودی او را وارد دوزخ می‌کنیم. و تو نمیدانی دوزخ چیست؟ (آتشی است که) نه چیزی را باقی می‌گذارد و نه چیزی را رها می‌سازد!) واقعاً هم شراره آن دوزخ از دوزخیان هیچ باقی نگذارد و همه را بسوزاند و محو گرداند.

نباید فراموش کرد که آتش دنیا فقط بدن را می سوزاند، ولی آتش آخرت روح و دل را هم می سوزاند.

آتش جهنم، سوزاننده درون جسم انسان است: «نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْنَدَةِ» (آیات 7 و 8 سوره الهمزه) (آتش بر افروخته الهی است. آتشی که از دلها سر می زند!) قرآن عظیم الشان در این باره می فرماید: «إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا...» (آیه 29، سوره كهف) (... ما برای ظالمین آتشی را آماده کرده ایم که سرا پرده اش آنها را از هر سو احاطه کرده است...).

صدای این آتش بی نهایت مهیب و ترس ناک است طوریکه می فرماید: «... وَ أَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّطًا وَ زَفِيرًا» (آیات 11 و 12 سوره فرقان) (... و ما برای کسا نیکه قیامت را انکار کند آتش سوزانی مهیا کرده ایم. هنگامی که این آتش آنها را از دور می بیند صدای وحشتناک و خشم آلود او را که با نفس زدن شدید همراه است می شنوند).

«رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ...» (آیه 192، سوره آل عمران) (پروردگارا، هر که را تو (به خاطر اعمالش) به آتش افکنی، او را خوار و رسوا ساخته ای...) «...فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ» (آیه 63 سوره توبه) (... برای او آتش دوزخ است که جاودانه در آن میماند، این يك رسوائی بزرگ است!).

«تَلْفَحُ وَجُوهَهُمُ النَّارُ وَ هُمْ فِيهَا كَالْحُوتِ» (آیه 104 سوره مؤ منون) (شعله های سوزان آتش همچون شمشیر به صورتهاشان نواخته می شود و در دوزخ چهره در هم کشیده دارند).

تَدْعُو مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّى ﴿١٧﴾

هر که را به حق پشت کرده و از دعوت حق روی گردانده می طلبد (۱۷) «أَدْبَرَ وَتَوَلَّى»: پشت کرد به حقیقت و روی گرداند از طاعت، یعنی در نیت به تکذیب پرداخت و در عمل نیز فرمانبرداری و عبادت را ترک نمود.

یعنی میخواند (آتش) آنانی را که اعراض و پشت کرده و [از حق] روی برگردانده. حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: جهنم به زبان فصیح، کافران و منافقان را به نام هایشان می خواند و می گوید: ای کافر! ای منافق! بیا جلو، آنگاه همان طور که پرنده دانه را برمی چیند، جهنم هم آنها را در کام خود فرو می برد. (قرطبی ۲۸۹/۱۸).

وَ جَمَعَ فَأَوْعَى ﴿١٨﴾

و آن را که ثروت جمع کرده و به ذخیره سازی و انباشتن پرداخته، می خواند (۱۸) «جَمَعَ»: جمع نمود مال را. «فَأَوْعَى» (وَعَى): آن را در ظرف قرار داد، یعنی ذخیره ساخت و حقوق متعلق به آن مثل زکات را پرداخت نکرد.

یعنی جهنم شخصی را می خواند که مال را جمع نموده و زراندوزی کرده و آن را در خزانه مخفی نموده و حق الله و بینوایان را از آن ادا نکرده است.

حسن بصری (رح) می فرماید: ای انسان! وعید خدا را شنیده ای اما باز دنیا را اعم از حلال و حرام، اندوخته می کنی!

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه که (19 الی 35) درباره نمازگزاران واقعی؛ و هکذا در باره ای خصوصیت و خلق و خوی انسان و اینکه ساختار وجودش بر خواهشات شدید نفسانی و جمع حطام دنیا قوام یافته است، بحث بعمل می آورد.

إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا ﴿١٩﴾

واقعاً که انسان بی تاب و بی صبر (و حریص) آفریده شده است. (۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هَلُوعًا» (هلع): شدت حرص و بی‌تابی زیاد، ناشکیبا، کم حوصله و بی‌تاب. که آن شا الله در دو آیه بعد به تشریح مزید این خصوصیت پرداخته میشود.

تفسیر:

«إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا (۱۹)»: «به راستی که انسان سخت آزمند (حریص) و بی‌تاب خلق شده است» «این در سرشت انسان است. یا: این از ضعف های طبیعی بشر است.»، زمخشری در تفسیر خویش در این باره می نویسد که: جبلت (اصل. طبیعت. فطرت. طینت. طبع. غریزه. و نهاد.) انسان بر بی‌تابی است؛ خداوند متعال این گونه بیان داشت است که: «انسان این گونه آفریده شده است. در موقع مصیبت ناشکیبا بسیار جزع و بیتابی می کند، «اذا مسه الشر جزوعاً» و در حال نعمت و رفاه ناسپاس است. «و اذا مسه الخیر منوعاً». و آنرا از دیگران دریغ می دارد.

تعداد کثیری از مفسرین «هَلُوع» را به معنی حریص و تعداد هم آنرا به معنی «کم طاقت» تفسیر کرده اند، بنابر تفسیر اول در اینجا به سه نکته منفی اخلاقی در وجود اینگونه انسانها اشاره شده: «حرص» و «جزع» و «بخل» و بنابر تفسیر دوم به دو نکته «جزع» و «بخل» زیرا آیه دوم و سوم تفسیری است برای معنی «هَلُوع». این احتمال نیز وجود دارد که هر دو معنی در این کلمه جمع باشد، چرا که این دو وصف لازم و ملزوم یکدیگرند، انسانها حریص غالباً بخیلند، و در برابر حوادث سوء کم تحمل، و عکس آن نیز صادق است.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: «در این جا این مطلب را هم باید یادآور شد که در قرآن عظیم الشان در بسیاری از موارد پس از ذکر ضعف های اخلاقی عام بشر، ایمان آورندگان و کسانی را که راه راست را انتخاب نموده اند از آن مستثنی قرار داده است و در آیه های بعدی هم همین مضمون و مطلب خواهد آمد. این به خودی خود نشان دهنده ی این حقیقت است که این ضعف ها غیر قابل اصلاح و تغییر نیستند، بلکه اگر انسان هدایت فرو فرستاده ی الله را پذیرفته برای اصلاح نفس خود عملاً تلاش کند، می تواند آنها را برطرف کند ولی اگر او مهار نفس را رها کند، این عیب ها و ضعف ها در او نهادینه می شوند.» (تفهیم القرآن)

إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا ﴿٢٠﴾

چون آسیبی به او رسد، بی تاب است. (۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«جَزُوعًا»: زیاد جزع و فزع (گریه و شیون)، کننده، بی‌تاب و بی قرار و ناشکیب در مقابل سختی ها و ضررها. و یا «جَزُوعاً»: بسیار ناامید می شود.

تفسیر:

«إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا (۲۰)»: یعنی وقتی که حالتی نامساعد از قبیل فقر، یا مریضی یا ترس، به او روی آورد، بسیار بی‌تابی و آه و ناله می‌کشد، و ناامیدی بر او چیره می‌گردد. یعنی بی‌صبری و کم‌همتی او تا حدی است که وقتی مشقت و مصیبتی به او برسد، صبر پیشه نمی‌کند، و وقتی راحت و آرامشی به او دست می‌دهد و به ثروت و مالی نایل آید، در آن بخل می‌ورزد، در اینجا هدف از بی‌صبری و جزع، آن است که از حد شرع خارج باشد و هم چنین هدف از بخل آن است که در ادای فرایض و واجبات کوتاهی نماید.

وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا ﴿۲۱﴾

و چون خیری بدو رسد سخت بخیل و نابخشنده است. (۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَنُوعًا»: بسیار ممانعت‌کننده و بخیل، بسیار بازدارنده، کلمه «جَزُوع و مَنُوع» از لحاظ اعرابی حال مقدره برای ضمیر مستتر در «هَلُوعًا» می‌باشند.

تفسیر:

«وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا (۲۱)» و اگر خیری از قبیل ثروت و سلامت و گشایش روزی به او روی بیاورد، خسیس شده و در حالت بینوایی ناشکیبا است و اگر الله متعال به او ثروتی و دارای عطا کند، آن را انفاق نمی‌کند. دانشمند جلیل‌القدر جهان اسلام أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّد بن أَحْمَد بن کِیْسَانَ (299 هـ/912 م) فرموده است: الله انسان را طوری خلق کرده است که چیزی را دوست دارد که او را شاد می‌کند و از چیزی گریزان است که نفرت او را برمی‌انگیزد. سپس او را فراخوانده است تا آنچه را دوست دارد انفاق کند. و در مقابل آنچه برایش نامطبوع است شکیبیا باشد. (ملاحظه شود: تفسیر بغوی ۴/۱۵۱).

إِلَّا الْمُصَلِّينَ ﴿۲۲﴾

مگر نمازگزاران. (۲۲)

تفسیر:

«إِلَّا الْمُصَلِّينَ»: مگر نمازگزارانی که خداوند آن‌ها را از صفات مذموم به دور داشته و توفیق هدایت و خوبی را به آن‌ها عنایت نموده است و دارای اوصافی حقیقی هستند که خداوند مورد آن را در ادامه ذکر می‌نماید.

نمازگزارانی که نمازهای خود را تداوم می‌بخشند، «الذین هم علی صلاتهم دائمون». اولین خصوصیت و فائده نماز در کسب زیبایی آن است زیرا بدینوسیله ارتباط مستمر با درگاه پروردگار متعال تأمین می‌شود.

واضح است که: منظور از مداومت بر نماز این نیست که همیشه در حال نماز باشند، بلکه منظور این است در اوقات معین نماز را انجام می‌دهند.

نماز ماشین و محرک اصلی اعمال عبادی در دین مقدس اسلام بشمار می‌آید. مسلمانیکه به نماز اهمیت قایل باشد، با تمام قوت و صلابت گفته می‌توانیم که او با سایر عبادات هم اهمیت قایل بوده و به ادای آن ارج و احترام خاصی قایل است.

ولی مسلمانیکه نماز برایش بی‌اهمیت باشد، باید در مورد این انسان حکم کرد که همچو انسانها سایر عبادت را نه تنها انجام نمی‌دهد و یا هم اگر انجام هم می‌دهد، آنرا به نیت صحیح بجاء نیاورده و فایده چندان از آن بدست نمی‌آورد.

نماز از جمله عباداتی است که قرآن عظیم الشان بر آن تأکید بیشتر نموده، بنابر مهم بودن این عبادات است که کلمه نماز و مشتقات آن بیشتر از (98) بار در قرآن عظیم الشان تذکر یافته است.

نماز روح شخصی مسلمان را به مبدا هستی بخش مرتبط و متصل می کند و با این ارتباط روح و جان انسان را زنده، با نشاط و آرام نگاه داشته، و او را برای انجام سایر وظایف و رسالتهای فردی و اجتماعی آماده می سازد.

خواندن و بجا آوردن نماز برای یک مسلمان علاوه بر آنکه انجام یک دستور و یک وجیبه الهی بشمار میرود، خود مانع از انجام بسیاری از اعمال زشت، ناپسند و مانع پیوستن انسان به سایر گناهان میگردد.

یکی از فواید با عظمت نماز اینست که انسان را از فحشاء و منکرات نگاه میدارد: «ان الصلاه تنهی عن الفحشاء و المنکر».

دومین فایده نماز را میتوان در بعد سیاسی آن مورد بررسی قرار داد. نماز مسلمانان سراسر جهان را در هر روز پنج بار به سوی قبله واحدی، متحد میسازد، و به آنان شکوه و عظمت می بخشد.

نماز به انسان نیروی عظیمی برای تحمل غم ها و مصائب بخشیده و همین نماز است که بسیاری از امراض صعب العلاج روانی را مداوا بخشیده و انسان را به آینده امیدوار ساخته، قدرت ایستادگی و مقاومت او را در برابر حوادث بزرگ زندگی بالا می برد.

انسان مسلمان در نماز با تمام اعضای بدن و حواس خود متوجه الله تعالی میشود و از همه اشتغالات و مشکلات دنیوی روی برمیگرداند و به هیچ چیزی بغیر از پروردگار با عظمت و آیات قرآن که در نماز بر زبان می آورد، فکر نمیکند. همین رویگردانی کامل از مشکلات زندگی و نه اندیشیدن به آنها، در اثنای نماز، باعث ایجاد آرامش روان و آسودگی عقل در انسان نیز می شود.

این حالت آرام سازی و آرامش روانی از بر پا کردن نماز، از نظر روانی چنانچه گفته آمدیم، تأثیر بسزایی در کاهش شدت تشنجات عصبی ناشی از فشار زندگی روزانه و پایین آوردن حالت اضطرابی که برخی از مردم خاصاً درین عصر پُر تلاطم، تشویش و هیجان دچار آن هستند، دارد.

در حدیث پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم آمده است که: «اِذَا حَزَبَهُ امْرُؤٌ مِّنَ النَّاسِ فَارْتَحِلْ بِرَأْسِهِ إِلَى الصَّلَاةِ» (رسول الله صلی الله علیه و سلم چون از کاری در فشار قرار می گرفتند، به سوی نماز پناه می بردند). و در زیادتیری از موارد زندگی پیامبر اسلام دیده شده است هرگاه امری بر رسول خدا سخت می آمد به نماز می ایستاد و به نماز پناه میبرد، و به حضرت بلال هدایت میفرمود: «ارحنا بها یا بلال» (ای بلال، ما را با نماز راحت کن) (منظور این بود که اقامه نماز را بر پا دارد).

بنابراین میبینیم که راحتی پیامبر بزرگوار اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم در ادای نماز بود، و از نماز خواندن حظ و لذت میبرد.

الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ ﴿٢٣﴾

آنانیکه همواره بر نمازشان مداوم و پایدارند (۲۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«دَائِمُونَ»: مداومت دارند، یعنی بر ادای نماز در وقت خود پایبند هستند و هیچ گاه آن را

به تعویق نمی‌اندازند.

تفسیر:

یعنی آنان که به صورت مداوم نمازهایشان را ادا می‌کنند و هیچ چیز آنها را از آن باز نمی‌دارد؛ زیرا با قرار دادن خود در معرض توجهات الله، نفس و نهادشان از کدورات حیات پاک و تصفیه شده است.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن در ذیل آیه مبارکه «الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ (23)» «همان کسانی که بر نمازشان پایداری می‌کنند» می‌نویسد: یعنی هیچ گونه سستی و راحت طلبی، یا مشغولیت، یا علاقه ای مانع پابندی آنان به نماز نمی‌شود. هنگامی که وقت نماز فرا می‌رسد، آنان همه چیز را رها کرده برای به جای آوردن عبادت الله شان بپا می‌خیزند. عقبه بن عامر جهنی صحابی جلیل القدر و از علمای متبحر در فقه شعر و آداب در معنی آیه مبارکه «عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ» یک معنای دیگری را هم بیان کرده است و آن این که آنان نمازشان را با نهایت آرامش و خشوع ادا می‌کنند. همچون زاغ نوک نمی‌زنند. تلاش نمی‌کنند با شتاب تمام خود را بالا و پایین کنند و به هر نحوی که شده است از نماز فارغ شوند و به هنگام نماز این سو و آن سو التفات و توجه هم نمی‌کنند. در زبان عربی آب ایستاده را «ماء دائم» می‌گویند. این تفسیر از همان برگرفته شده است.

نماز، محکم ترین رشته الفت بین بندگان و پروردگار با عظمت است و وای بر آنده انسانهاییکه از پیوند با صفای الهی جدا باشد و حیات و زندگیش از نور این عبادت، بی بهره بماند.

نماز، واقعیتی است که الله مهربان عشق و محبت از انسان خواسته و نورانی ترین عمل در شبستان حیات بشر است.

نماز، ریسمان اتصالی است که همه هستی و موجودیت انسان را، به ملکوت پیوند داده و مانند این منبع فیض، برنامه بهتر برای ایجاد ارتباط بین بشر و حق مطلق نمی‌توان یافت.

نماز، برتر از همه عبادات، منعکس کننده تمام واقعیت‌ها، منبع برکات و کلید گشاینده مشکلات و شستشو دهنده خطرات از قلب و نور و روح عارفان و خالصان است.

نماز، مایه قرب الهی است که بدون آن جلب فیض خاص از پیشگاه با عزت ربوبی برای هیچ کس امکان ندارد.

نماز، حقیقتی است که کیمیای حیات بدون آن بی سود است بی خبران از نماز بی خردان اند و محرومان از این مقام اسیر دست شیطان اند، ثروتمندان بی نماز، تهی دست اند و فقیران با نماز ثروتمندان بزم وجود اند.

نماز، پلان و نقشه (رهبرد) است که انجام آن وسیله قرب به داور و نسبت به عبادات دیگر هم چون جوهر و در دنیا و آخرت ناصر و یاور و بر تمام خوبی ها مصدر و واجب بر جمله افراد بشر است.

وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ ﴿٢٤﴾

و آنانیکه در اموالشان حقی معین و معلوم است. (۲۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَقٌّ مَّعْلُومٌ»: نصیب و حق معین و مشخصی که می‌تواند شامل زکات باشد، چون مقدار آن معلوم و مقدر است و یا طبق رأی بعضی از مفسران، هر صدقه و خیراتی غیر از زکات را شامل شود، زیرا در این آیه مراد حقوقی است که شخص آن را بر مال خویش

واجب نموده است، از این رو دارای ارزشی فوق العاده است اما زکات، حق تعیین شده از جانب خداوند است که ادای آن بر هر ثروتمندی واجب است.

تفسیر:

در این آیه مبارکه بر مکلفیت های انسان مسلمان در امور عبادت های مالی، مانند زکات مال و سایر مساعدت های مالی که بر ذمه انسان لازم می گردد می باشد از جمله صدقه، نذر و یا سایر کمک های مادی به فقرا و محتاجین.

خواننده محترم!

حکم زکات در آیات متعددی از قرآن عظیم الشان بیان گردیده و مسلمان پس از ایمان به الله، دو عمل بسیار مهم و بزرگ را در پیشروی خود دارد که آنرا باید انجام دهد. این دو عمل بسیار بزرگ و مهم «نماز» و «زکات» است.

«زکات» به این معنی است که انسان اضافه بر نیاز، از ثروت و مالی که اختیار دارد، به اشخاص نیازمند و محتاج ببخشد.

انجام چنین عمل مهمی باعث رشد او و صعودش به سوی کمال می شود.

زکات در لغت به معنی نمو و رشد و زیاد شدن است و به معنی مدح و ستایش نیز آمده است.

و زکات در اصطلاح شرع عبارت است از: اندازه مخصوص از مال مخصوص برای اشخاص مخصوص با شرائط مخصوص.

پرداخت زکات مال موجب برکت آن شده و پاکیزه گی مال میگردد.

«و ما آتیتم من زکاة تریدون وجه الله فاولئک هم الممضعفون» (سوره روم/39) (و آنچه را از زکات می دهید و قصد تان رضای الله است موجب فزونی مال شما می شود.)

در حکمت و فلسفه زکات علماء می فرمایند که اساساً زکات برای جبران کمبود های افراد جامعه و پرکردن شکاف های عمیق طبقاتی و ایجاد رفاه و آسایش هر چه بیشتر برای همگان و زدودن فقر و بیکاری تشریح گردیده است و معتبرترین ضامن حفظ آزادی و استقلال و ثبات سیاسی و اقتصادی ملت مسلمان است.

هرگاه مسلمانی احکام الهی را مراعات نموده زکات اموال حلال و پاک خود را بدهد اینجاست که او از محبت افراطی به مال به محبت دیگری انتقال میکند که آن محبت الله است. این مؤمن ثابت میکند که برای رضایت الله جل جلاله از مال خود گذشته آنرا در راه الله جل جلاله مصرف نموده است، پس چگونه رو به مال حرام نماید.

زکات، ایمان مؤمن را قویتر میسازد، زیرا در بسیاری از حالات انسانهای ریا کار میتوانند که صد ها رکعت نماز ریایی بخوانند ولی برعکس آن مصرف پول در راه الله جل جلاله نشان میدهد که او واقعاً محبت با پروردگار خویش داشته و از لذیذترین چیز در زندگی خویش برای رضایت وی صرف نظر نموده است.

بنابر این زکات انسان را به امور ذیل میکشاند:

الف: تقویت ایمان با مصرف نمودن اموال در راه الله جل جلاله

ب: دوری از بخل

ج: محبت با فقراء

د: دوری از کسب اموال حرام.

نقش زکات در ساختار جامعه انسانی:

فرق میان جامعه انسانی و سرزمین حیوانات (جنگل) در یک نقطه اساسی نهفته است، که انسان برای دیگران و حیوان برای خود زندگی میکند.

هرگاه در جامعه انسانی هر کسی بخاطر منفعت شخصی خود سعی و تلاش ورزیده و به بی توجهی به دیگران مشغول گردد، شخصیت انسانی خویش را از دست میدهد، دین مقدس اسلام برای ساختار جامعه اسلامی زکات را فرض نموده است، تا انسان برای خیراندیشی دیگران از اموال حلال و پاک خویش مصرف نماید، و مقداری از پول خود را برای سایر کسانی که از نعمت مال محروم اند مصرف نماید.

لِّلْسَائِلِ وَالْمَحْرُومِ ﴿٢٥﴾

برای گدا و محروم (۲۵)

تشریح لغات واصطلاحات:

«سَائِلٍ»: نیازمندی که شخصاً درخواست کمک می‌کند. یعنی فقیری که درخواست می‌کند و دست نیاز به سوی مردم دراز می‌نماید.

«مَحْرُومٍ»: نیازمندی که به سبب حیا و عزت نفس، از درخواست کمک خودداری می‌کند و گمان می‌برند بی‌نیاز است و در نتیجه محروم می‌ماند. مانند فرموده‌ی خداوند متعال که می‌فرماید: «يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعْفُفِ - 273 بقره». که باید او را شناسایی و به او کمک کرد.

تفسیر:

مراد از سائل (درخواست کننده) گداهای حرفه ای نیستند، بلکه انسان نیازمندی است که از کسی طلب کمک کند و از محروم مراد هر آن کسی است که بیکار باشد، یا برای به دست آوردن روزی تلاش می‌کند، اما به اندازه ی نیازهایش نمی‌تواند به دست بیاورد، یا به دلیل دچار شدن با حادثه و اتفاقی نیازمند شده باشد، یا اصلاً از کار افتاده باشد. درباره ی چنین کسانی هنگامی که معلوم شود که آنان واقعا محروم اند، یک انسان خداپرست منتظر آن نمی‌ماند که آنان خودشان بیایند و از او کمک بطلبند، بلکه خودش پیشدستی می‌کند و به کمک آنان می‌شتابد. (برای توضیح بیشتر رجوع شود به تفهیم القرآن، تفسیر سوره ی ذاریات، آیه ی 19).

وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ ﴿٢٦﴾

و آنانیکه به روز جزا (قیامت) یقین کامل دارند. (۲۶)

تشریح لغات واصطلاحات:

«يُصَدِّقُونَ»: باور، یقین و ایمان دارند و در عمل نیز با عبادات خویش آن را ثابت کرده‌اند. «يَوْمِ الدِّينِ»: روز جزا، معاد.

تفسیر:

«وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ (۲۶)»: یعنی و آنان که به روز حساب و جزا ایمان و باور دارند و به طور قطعی، عمیق و بدون شک و تردید فرا رسیدنش را تصدیق می‌کنند، لذا با انجام دادن اعمال نیکو خود را برای رویارویی با آن آماده می‌کنند. یعنی در دنیا خود را غیر مسئول و غیر جوابگو نمی‌پندارند، بلکه به این حقیقت باور کامل دارند که روزی در برابر خدای خود حاضر شده حساب و کتاب عملکرد زندگی شان را پس خواهند داد.

مفسران مینویسند: معنای ایمان به روز آخرت همانا باور عمیق به اینکه خداوند مردم را از قبور برمی انگیزد و سپس به حسابشان رسیدگی می نماید و سزای اعمالشان را می دهد، تا اینکه بهشتیان در منزلشان در بهشت و دوزخیان در جایگاهشان در دوزخ قرار می گیرند.

ایمان به روز آخرت یکی از ارکان ایمان است. ایمان جز با ایمان به روز آخرت صحیح نمی شود. خداوند فرموده است: «وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» (سورة بقره: آیه 177) (بلکه نیکی (و نیکوکار) کسی است که به الله و روز قیامت ایمان آورده باشد).

وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابٍ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ ﴿٢٧﴾

و آنانی که از عذاب پروردگارشان بیمناک اند. (٢٧)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مُشْفِقُونَ» (أَشْفَقَ): از عذاب پروردگارشان ترسان و بیمناک هستند، این ترس به خاطر ناچیز پنداشتن عباداتشان است. (کهف/٤٩، مشفقین)، (انبیاء/٢٨ و ٤٩)، (مؤمنون/٥٧) قبل از همه باید گفت خوف و ترس همیشگی و به اصطلاح در همه موارد و یا همه جا مذموم و مضر می باشد.

بر اساس حکم آیاتی قرآنی و احادیث نبوی، ترس از الله، ترس از قیامت، ترس از محکمه عدل الهی و بررسی اعمال انسان در روز جزا، ترس از عذاب الهی از جمله ترس و خوف های معقول و مفید می باشد.

در قرآن عظیم الشان دهها آیه در بیش از 20 سورة از کلام الهی به مسئله خوف از الله متعال اشاره دارد که روشن ترین و واضح ترین پیام آن مطلوبیت و شایستگی خوف از پروردگار است. (مراجعه شود به (آیه 28 سورة فاطر) «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (از بندگان الله تنها علما اند که از او می ترسند) بناءً گفته می توانیم که: دانشمندان بی تقوا، تا هنوز به علم واقعی نرسیده اند. در این شک نیست که اهل عبادت بسیار است، ولی تنها عالمان به مقام خشیت می رسند.

ترس و خوف از «مقام الهی» در قرآن عظیم الشان تاکید و مورد ترغیب قرار گرفته است. طوریکه الله متعال در (آیه 46 سورة رحمن) می فرماید «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ». «و برای آن کسی که از مقام پروردگارش بهراسند، دو باغ بهشت است»

ترس از قیامت و بررسی اعمال هم به نوعی با اعمال و رفتار انسان مرتبط است یعنی آن حوادث در قیامت به واقع شایسته اضطراب اند و چنین حالتی به جهت عدم اطمینان نسبت به صحت و قبولی اعمال در گذشته و آینده به وجود می آید البته بیم و اضطراب از قیامت برای افراد صالح، تنها در این دنیا است و آنان در جهان دیگر اضطرابی ندارند.

«لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَ تَتَلَفَأَهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» (آیه 103 سورة انبیاء) (بزرگ ترین وحشت (آن روز) آنان را غمگین (و مضطرب) نمی سازد و فرشتگان به ملاقات (و استقبال) آنان می روند (و می گویند): این روزی است، که به شما وعده داده شده بود.

ترس و خوف از عذاب الهی در آیات (15 الی 17) در سورة معارج به تفصیل بیان شده و در در زمینه به انسان هشدار داده شده است.

إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ ﴿٢٨﴾

چون از عذاب پروردگارشان در امان نیست. (٢٨)

«غَيْرُ مَأْمُونٍ»: نأمن، زیرا هیچ کس از عذاب الهی مصونیت وامانی ندارد عذاب الهی چنان چیزی نیست که بنده از آن مأمون و بیفکر شده بنشینند، مگر آن که به سبب عبادتش، الله سبحان و تعالی برای شان مصونیت داده باشد حال آن که در هنگام وقوع عذاب، هیچ نیرویی توان مقابله و دفع آن را ندارد.

وَالَّذِينَ هُمْ لِأَفْئِدَتِهِمْ حَافِظُونَ ﴿٢٩﴾

و کسانی که شرمگاه ها ایشان را (از بیعتی) محافظت می کنند. (۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فُرُوجٌ» جمع فرج: شرمگاه، و در این جا مقصود حفظ عفت و پاکدامنی است. «حَافِظُونَ»: حفاظت کنندگانند، نگهدارندگان. یعنی جلو شهوت خود را می گیرند و مسائل جنسی و عفت خویش را به حراج نمی گذارند.

تفسیر:

قرآن عظیم الشأن طی فورمول و نسخه طلایی به اشخاص پاکدامنی که شرمگاه های خویش را از بدکاری حفظ می کنند، مژده جنت و ماندگاری در آن را داده و می فرماید: «أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ، الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (سورة المؤمنون: 10-11). «آنان مستحق و به ارث برنده بهشت هستند کسانی که بهشت برین را تملک می کنند و جاودانه در آن می مانند».

پیامبر بزرگ بشریت محمد صلی الله علیه وسلم فرموده است: «مَنْ يَضْمَنْ لِي مَا بَيْنَ لَحْيَيْهِ وَمَا بَيْنَ رِجْلَيْهِ أَضْمَنْ لَهُ الْجَنَّةَ» (روایت بخاری، حدیث شماره (6474) به روایت ترمذی، حدیث (2408). یعنی: «هر کس به من ضمانت دهد که زبان و شرمگاهش را حفظ کند، من نیز برایش بهشت را ضمانت می کنم».

بناءً اگر انسان خود را از حرام نگاه بدارد، و اعضای بدن خویش را از آلوده شدن به گناه محفوظ بدارد، مژده الهی در باره شما تحقق می یابد؛ چرا که ضمانت بهشت و شایستگی برخوردار از نعمت های آن برای شما را رسول الله صلی الله علیه وسلم نموده است.

پروردگار متعال مردان و زنان را به حفظ نگاه هدایت و فرمان داده است، و می فرماید: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ، وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ». «به مردان مؤمن بگو که چشمانشان را [از دیدن نامحرم] فرو پوشند و پاکدامنی ورزند. این برایشان پاکیزه تر است. بی گمان خداوند از آنچه می کنند با خبر است، و به زنان مؤمن بگو: چشمانشان را [از نگریستن به نامحرم] فرو پوشند» (سورة النور. 30 و 31)

خداوند زنان و مردان مؤمن را به حفظ نگاه فرمان داده است. از نظر اصول فقهی امر مقتضی وجوب است، سپس خداوند بیان فرموده که این بهتر و پاکیزه تر است. شریعت فقط نگاه ناگهانی را مورد عفو قرار داده است.

حاکم در مستدرک از علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «يَا عَلِيُّ، لَا تُتْبِعِ النَّظْرَةَ النَّظْرَةَ، فَإِنَّمَا لَكَ الْأُولَى، وَلَيْسَتْ لَكَ الْآخِرَةُ» «ای علی! پس از افتادن نگاه اول، دوباره نگاه نکن، تو فقط نگاه اول را حق داری و نگاه دوم را حق نداری.» حاکم بعد از تخریج حدیث می گوید: این حدیث مطابق با شرایط شیخین صحیح است، ذهبی در «تلخیص» با حاکم موافق است، و چند حدیث دیگر به همین معنی آمده است.

إِلَّا عَلَىٰ أَرْوَاحِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ﴿٣٠﴾

مگر از زنان خود یا کنیزانی که آنها را مالک اند، که [درباره آنها] ملامتی برایشان نیست. (۳۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ»: آنچه دستان راست آنها مالک آن است. اصطلاحاً یعنی کنیزانی که تحت ملکیت آنها بوده و شرعاً حق همبستری با آنها را دارند. «غَيْرُ مَلُومِينَ»: ملامت و نکوهش نمی‌شوند در صورتی که مسائل جنسی خود را تنها با همسران شرعی یعنی زنان عقد شده و کنیزان زرخرید، خویش مطرح کنند. چون باعث ازدیاد نسل می‌شود.

فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ﴿٣١﴾

پس کسانی که در بهره‌گیری جنسی راهی غیر از این جویند، تجاوزکار از حدود حق اند. (۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ابْتَغَىٰ» (بَغَى): طلب کند. «وَرَاءَ ذَلِكَ»: فراتر از آن، فراتر از حدود حلال؛ زنا و بی‌عفتی. «عَادُونَ» (عَدَى): تجاوزگران که از حدود حلال تجاوز کرده و به حرام روی آورده‌اند.

طبری فرموده است: آنان که برای ارضای هوس خویش غیر همسر و کنیز خود را بجویند، از حد الله تجاوز کرده‌اند، آنها از حدی که خدای برای آنان حلال کرده است تجاوز کرده و به سوی امری که الله بر آنان حرام کرده است روی آورده‌اند. در نتیجه مورد سرزنش قرار گرفته‌اند. (تفسیر طبری ۵۳/۲۹).

تفسیر:

بیشترین گناه در بین انسانها و بخصوص نسل جوان ناشی از بر افروختگی نیروی شهوت در او است. شرعی اسلامی طی دساتیر عالمانه و انسانی خویش که با فطرت انسان بصورت مطلق سازگار است کوشیده است که تا حدود زیادی انسان را از آلودگی محفوظ بدارد، ولی با آنها انسان دارای غرایزی است که اگر به موقع و به صورت صحیح ارضا نشود، سلامتی بدنی و روانی و حالت‌های معنوی انسان را نیز دچار چالش‌های خطرناکی خواهد ساخت.

نیروی غریزه در انسان به قدری قوی است که با تأسف گاهی باعث شکسته شدن مقاومت افرادی می‌شود که به علم و عمل مشهور عام و خاص بوده‌اند. باید سعی کنید هر چه زودتر پاسخ منطقی و مناسبی برای تامین نیازهای طبیعی و غریزی داشته باشید و زمینه ازدواج خود را به هر صورت که ممکن باشد، فراهم سازید. بهترین و اساسی‌ترین راهکار کنترل شهوت و ترک گناه همانا ازدواج است.

ازدواج بخصوص برای کسانی که توانایی داشته باشند، واجب است، زیرا ازدواج، باعث عفت و نگهداری نفس می‌شود. ازدواج سنتی می‌باشد که خداوند متعال آنرا غرض سیر کشتی زندگی به طرف صلاح و فلاح تشریح کرده.

ازدواج يك واجبه اجتماعی است تا از انقضای نوع بشر جلو‌گیری شود. ازدواج بهترین راه برای ایجاد عشق و علاقه و محبت در بین مردان و زنان است.

ازدواج در اسلام، عقد، عهد و پیمانی است در بین زن و شوهر طوریکه خداوند متعال در قرآن عظیم الشان می فرماید: «وَأَخْذُنَا مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا» (زنان) باعقد ازدواج که با شما می بندند) عهد و پیمان بسیار محکمی از شما میگیرند (نساء: ۲۱) از مفهوم این آیه متبرکه میتوان چنین استنباط کرد که:

ازدواج عهد و پیمانی است بسیار محکم که زن آن را از مرد میگیرد و با ایجاد چنین عهد و میثاقی در بین آنان، هر يك متعهد میشوند که وظیفه خود را نسبت بهم به خوبی انجام دهند، طوریکه این مفهوم از جمله «مِيثَاقًا غَلِيظًا» بخوبی واضح و آشکار میگردد که پروردگار ما با چه زیبایی تعبیر با ارزش رابطه زناشویی را بیان داشته است. بناءً ازدواج در دین مقدس اسلام معامله تجاری و تملکی مانند خرید و فروش و اجاره نیست، و یا معامله نیست که زن را تقریباً به صورت برده در آورد و اختیارات او را سلب کرده باشد.

ازدواج در دین مقدس اسلام قرار داد است که برای طرفین عقد زن و شوهر حقوق و وجائب تعیین می کند و رسالت هر يك از زوج و زوجه را در فامیل، خانواده و جامعه تعیین می دارد.

رابطه و علاقه در بین زن و شوهر رابطه اطمینان و آرامش است، در امر ازدواج قلبها آرام میگیرند و مهر و محبت به وجود می آید.

حضرت ابن عباس (رض) میگوید: «عبادت انسان تکمیل نمی شود تا ازدواج نکند. هدف ابن عباس این است که وی ازدواج را جزء عبادت و مکمل آن قرار داده است و اگر به مفهوم حکمت و فلسفه ازدواج هم دقت بعمل آید، قلب انسان به اثر ازدواج از فشار و غلبه شهوت آرام میشود و عبادت هم جزء با قلب فارغ و آرام تکمیل خواهد شد. ابن مسعود (رض) می گفت: اگر تنها ده روز از عمرم باقی بماند دوست دارم ازدواج کنم تا به حالت مجرد و عزب به حضور پروردگارم نرسم.

خواننده محترم!

در آیه «فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ» رضای غریزه جنسی از راههای حرام، نوعی تجاوزگری بشمار می رود. و در آیه فوقانی طروق جایز رفع حاجات شهونی را شرع اسلامی همسر و کنیز قرار داده است. و سایر طروق را ناجایز و ممنوع نموده که شامل سایر شهوت رانی ها و نکاح های می شود که از نظر شرع حلال نیستند، مانند نکاح با زنانی که نکاح با آنها شرعاً حرام باشد و هم چنین نکاح متعه که شرعاً نکاح جایز نیست. همچنان تعداد زیاد از مفسرین استمنا با دست را هم مشمول عمومیت این آیه قرار داده و آنرا حرام اعلام داشته اند.

أبو الوليد عبد الملك بن عبد العزيز بن جريج (متولد سالهای 80 هـ وفات 150 هـ) از فقهای مشهور جهان اسلام و تبع تابعی می فرماید که در این مورد از حضرت عطا پرسیدم فرمود که آن مکروه است؛ شنیده ام که در محشر گروهی از مردم با دستانی باردار می آیند، به گمانم آنها کسانی هستند که با دست شهوت رانی کرده اند.

استمنا عبارت از این است که: شخص در رابطه جنسی با خود، کاری کند که منی از وی خارج شود. خود ارضایی هنگامی رخ می دهد که فرد به قصد انزال منی و لذت جنسی خود را تحریک می کند تا به اوج لذت برسد.

اضرار جسمی و روانی استمنا:

- در این بخش میخوایم مختصراً به اضرار جسمی و روانی استمنا اشاره نمایم:
- 1- تحریک زیاد هیپوتالاموس و در نتیجه تحریک افراطی غدد جنسی که سبب پرکاری نامتناسب آنها می شود و بلوغ زودرس را به دنبال دارد.
 - 2- کاهش و تخلیه مکرر قوای جسمی و روحی که به ضعف عمومی بدن و بالاخره پیری زودرس می انجامد.
 - 3- به علت افزایش جریان خون در اعضای تناسلی، مغز و مراکز حساس دیگر، پیوسته دچار کاهش نسبی جریان خون می شود.
 - 4- رکود فکری، اختلال و ضعف حافظه و کاهش اراده در کسانی که استمنا می کنند، دیده می شود.
 - 5- ضعف بینایی و بی اشتهايي و در صورت افراط، ضعف استخواني و ناراحتی های مفصلي در این افراد شایع است.
 - 6- فرد از نظر فکری نوعی توجه نسبتاً مداوم به موضوعات جنسی پیدا می کند که این امر مانع تفکر آزاد وی می شود.
 - 7- در مراحل افراطی به ضعف جنسی و انزال زود رس منجر می شود.
 - 8- به علت ارضای ناقص و غیرطبیعی، بعد از ازدواج غالباً در امور زناشویی با مشکل مواجه می شوند.
 - 9- گوشه گیری، یأس و بی تفاوتی نسبت به مسایل مهم و حیاتی، غم و کدورت روانی از عوارض دیگر آن است.
 - 10- در موارد شدید خود آزاری ایجاد شده و شخص از آزار رساندن به خود لذت می برد.

وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ ﴿٣٢﴾

و آنانیکه امانت ها و عهد های خود را رعایت می کنند. (۳۲)

تشریح لغات واصطلاحات:

«رَاعُونَ» (رَعَى): رعایت کنندگانند و هیچگاه در امانت خیانت نمی کنند و به عهد و پیمان هایشان پایبندند.

تفسیر:

مراد از امانت ها هم امانت هایی هستند که الله متعال به انسان سپرده است و هم امانت هایی هستند که یک انسان بر انسان دیگری اعتماد کرده به او می سپارد. همچنین مراد از پیمان هم پیمانی است که بنده با الله خود بسته است و هم پیمانی است که بندگان با یک دیگر می بندند. پاس داشتن و حفظ این هر دو نوع امانت ها و پیمان ها از خصوصیت های الزامی یک مؤمن هستند. در حدیث از انس (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم هر سخنرانی ای که برای ما ایراد می کردند، در آن به طور حتمی این مطلب را ارشاد می فرمودند که: (لا ایمان لمن لا أمانة له ولا دین لمن لا عهد له.) «آگاه باشید! کسی که امانت نداشته باشد ایمان ندارد و کسی که پایبند عهد و پیمان نباشد دین ندارد.» (بیهقی در شعب ایمان).

همچنان مسئله وفای به عهد و پیمان که در دین مقدس اسلام مورد بحث قرار گرفته است، از اساسی ترین شرائط زندگی دسته جمعی است و بدون آن هیچگونه همکاری اجتماعی

ممکن نیست، و بشر با از دست دادن آن زندگی اجتماعی و اثرات آن را عملاً از دست خواهد داد، به همین دلیل در آیات قرآنی و احادیث نبوی تأکید فوق العاده و متداوم بالای آن صورت گرفته است، و شاید کمتر چیزی باشد که این قدر گسترش داشته باشد، زیرا بدون آن هرج و مرج و سلب اطمینان عمومی که بزرگترین بلای اجتماعی است در میان بشر پیدا می‌شود.

قرآن عظیم الشان می‌فرماید: «واوفوا بعهد الله اذا عهدتم ولا تنقضوا الايمان بعد توكيدها وقد جعلتم الله عليكم كفيلا ان الله يعلم ما تفعلون» (سوره نحل، آیه 91). (و چون با خدا و رسول و بندگانش) عهده بستید بدان عهد وفا کنید و هرگز سوگند و پیمان را که مؤکد و استوار کردید مشکنید، چرا که خدا را بر خود ناظر و گواه گرفته اید؛ همانا خدا به هر چه می‌کنید آگاه است.)

«الذين ينقضون عهد الله من بعد ميثقه ويقطعون ما امر الله به ان يوصل ويفسدون في الارض اولئك هم الخسرون» (سوره الرعد 25) (آنهاییکه عهد الهی را پس از محکم کردن می‌شکنند، و پیوندهایی را که الله دستور به برقراری آن داده قطع می‌کنند، و در روی زمین فساد می‌نمایند، لعنت برای آنهاست؛ و بدی (و مجازات) سرای آخرت!)

وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ ﴿٣٣﴾

و آنانکه بر شهادتهای خود ایستاده اند. (۳۳)

تشریح لغات واصطلاحات:

«قَائِمُونَ»: اداکنندگان و تنها شهادت را در جایگاه خود و به صورت کامل ادا می‌کنند و بر آن پایبند هستند و هیچ گاه آن را (در صورت صحت) انکار نمی‌کنند. لفظ «قائمون» دلالت بر صلابت در سخن و پایبندی و ایستادگی نسبت به حقیقت دارد.

تفسیر:

در این آیه مبارکه «شهادات» به صیغه جمع آمده است، که این مطلب را می‌رساند که شهادت چند قسم است و محافظت آنها واجب است و این شهادت شامل ایمان به توحید و رسالت هم می‌شود، و نیز شامل شهادت هلال رمضان و حدود شرعی و معاملات مردم که با همدیگر انجام می‌دهند، می‌باشد، که کتمان و کم و زیاد کردن آنها حرام و درست بجا آوردن آنها بنابر این، فرض است. (برای معلومات مزید مراجعه شود به تفسیر معارف القرآن علامتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی - سوره المعراج.)

وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿٣٤﴾

و آنان که بر نمازهایشان مواظب اند. (۳۴)

تشریح لغات واصطلاحات:

«يُحَافِظُونَ»: محافظت می‌کنند بر ارکان، سنت‌ها و شروط نماز که مبدا خللی در آنها به وجود آید.

تفسیر:

در این آیه مبارکه وصف دیگری از اوصاف مؤمنین مورد بحث قرار گرفته است، مؤمنینی که الله توفیق پاک نمودن نفوس از صفت بدی از و «هلع» به آنها عطا کرده است. یعنی آنان که شروط نماز را رعایت کرده و آداب آن را همیشه به جا می‌آورند، بخصوص خشوع و تدبیر در نماز را جداً رعایت مینمایند.

مفسر قرطبی هم در تفسیر خویش نوشته است که: الله متعال در بیان اوصاف مؤمنین چنین آورده است: «الذین هم علی صلاتهم دائمون» و در خاتمه چنان آورده است: «و الذین هم علی صلاتهم یحافظون». «دوام» غیر از «محافظه» می‌باشد. دوام آنها بر نماز یعنی ادامه‌ی ادا و رها نکردن آن و این که هیچ مشغلتی آنها را از نماز غافل نکند.

و منظور از محافظه این است که وضو را کامل بگیرد و مواظب باشد آن را در وقت خود اقامه کند، و ارکانش را به جا آورد و آن را با سنت‌ها و آدابش تکمیل، و با دوری جستن از گناهان آن را از تباه شدن مصون بدارد. پس دوام به نفس نماز مربوط است، و محافظه به احوالش. (تفسیر قرطبی ۲۹۲/۱۸).

خواننده گرامی! باید بعرض رسانید که: عبادت صرف نماز خواندن نیست، هر چیزی که در راه الله و برای رضای الهی انجام شود، عبادت است.

کمک و دستگیری از فقرا، خدمت به جامعه و عالم بشریت، هم نوعی از عبادت است. اما در هر دینی یک نوع عبادت رسمی و مشخص وجود دارد که مبین وجود کامل و یا هم هویت آن دین را بیان میکند، نماز کارت شناخت، تذکره و یا به اصطلاح کارت هویت یک شخصی مسلمان در دین مقدس اسلام است.

عبودیت و پرستش یکی از نیازهای انسان است. انسانها از بدو پیدایش تا به امروز به شکلی از اشکال مصروف عبادت و پرستش داشته اند.

روح انسان نیاز به عبادت و پرستش دارد. با تمام صراحت باید گفت که: هیچ وجود مادی جای عبادت را پر کرده نمیتواند.

زیباترین، مقبولترین و احسنترین و کاملترین شکل پرستش در دین اسلام نماز است. دانشمندان گفته اند:

برای رسیدن به عرفان الهی و شناخت خود و خداوند متعال مراحل را باید طی نمود. و بهترین راه وصول عبادت بصورت کل و عبادت نماز به صورت خاص میباشد.

در فرهنگ اسلامی تعیین کردن و مشخص نمودن شکل عبادت، با شارع مقدس است و کسی نمی تواند عبادتی اختراع کند. همه امور عبادی را همان گونه که از طرف شارع مقدس بیان شده است، باید انجام داد، نه کمتر و نه بیشتر.

نماز رابطه بنده با الله است، و طبیعی است که بنده آن را به جا می آورد که خواسته خداوند و معبود اوست و اصولاً هدف اصلی از خلقت انسان بندگی است و نماز بهترین شیوه اظهار بندگی است و اگر قرار باشد که هر انسانی بر طبق خواسته خود عمل نماید نه آن چیزی که خداوند از او خواسته این دیگر بندگی خداوند نمی شود بلکه بندگی خود و عمل بر طبق خواسته خود است.

همان گونه که قرآن عظیم الشان با لفظ و معنای خویش هماهنگ و اعجاز الهی است به همین ترتیب شکل نماز هم قشنگ است، هم معارف بلند اسلامی در آن وجود دارد، هم تسبیح و تقدیس لفظی است و هم تقدیس عملی می باشد.

تکبیر، قیام و قعود، رکوع و سجود و تسبیح و تحمید و دعا و سلام و خلاصه همه زیباییها در نماز است. با این همه اگر نماز به طور صحیح و کامل با حفظ شرایط و آداب خوانده شود، جلوی بسیاری از مفاسد اجتماعی را می گیرد: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ» نماز اگر با مقدمات و تعقیبات همراه باشد، انسان را به اوج معنویت می رساند. آذان با آن محتوای زیبا دل را می نوازد.

چرا اسلام بر خواندن نماز تأکید بیشتر میدارد:

اول: اینکه نماز روح انسان ها را به مبدا هستی بخش مرتبط و متصل می کند و با این ارتباط روح و جان انسان را زنده، با نشاط و آرام می سازد و او را برای انجام سایر تکالیف و وظایف فردی و اجتماعی آماده می کند از این رو می توان گفت نماز ماشین محرکه سایر اعمال و دستورات اسلامی است، زیرا آن شخصیکه به نماز اهمیت بدهد، یقین داشته باشید که به سایر عبادات اهمیت بسزایی قایل بوده و با تمام اخلاصمندی آنرا بجاء میاورد.

اما اگر مسلمانی نماز خویش را بوجه احسن انجام ندهد و به آن اهمیتی قایل نباشد، سایر اعمال عبادی اش نیز از بهره و ثمره برخوردار نخواهد بود.

دوم اینکه: نباید فراموش کرد که خواندن نماز علاوه بر آنکه انجام یک فریضه الهی است، بلکه خواندن نماز خود مانع بسیاری از اعمال بد شده و جلوی بسیاری از گناهان را میگیرد.

نماز گزار واقعی از فحشا و منکرات به دور میماند و این خاصیت بازدارندگی نماز را «ان الصلاة تنهى عن الفحشاء و المنکر» را نمیتوان در سایر عبادات اسلامی در یافت. نماز، از لحاظ فهم سیاسی مسلمانان سراسر جهان را هر روز به سمت قبله واحد و مردم هر شهر و قریه در نماز جماعت با هم متحد می سازد. این حرکت در هر روز برای مسلمانان شکوه، عظمت و اقتدار خاص می بخشد.

أُولَئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ ﴿٣٥﴾

اینان در بهشت ها مکرم و محترم اند. (۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مُكْرَمُونَ»: گرامی داشته شدگان، کسانی که در بهشت های پرنعمت مورد تکریم الله عزوجل قرار خواهند گرفت.

تفسیر:

یعنی آنان که به چنان اوصافی والا و فضایی عالی قدر متصف می باشند، در باغ های پرنعمت مستقر می شوند و به سبب اتصافشان به مکارم اخلاق، خدا انواع نعمت ها و لذایذ مورد اشتها را به آنان عطا می کند.

یعنی مکافات آنان که اوصاف شان در آیات فوق الذکر به بیان گرفته شد؛ بهشت است و در آن آرام جای مورد احترام و اکرام فرشتگان و رحمت رحمان اند... «الذین هم فی صلاتهم خاشعون 2 والذین لهم عن اللغو معرضون 3 والذین هم للزکاة فاعلون 4 والذین هم لفروجهم حافظون 5 إلا علی أزواجهم أو ما ملکت ایمانهم فإنهم غیر ملومین 6 فمن ائتی وراء ذلك فأولئك هم العادون 7 والذین هم لأماناتهم وعهدهم راعون 8 والذین هم علی صلواتهم یحافظون 9 (مؤمنون/ ۲ تا ۹).

ایمان داشتن به روز آخرت:

ایمان به روز آخرت بیشترین تأثیر را در توجیه و نظم پذیری و التزام انسان به عمل صالح و تقوی خداوندی و دور شدن از ریا و تظاهر را دارد.

به همین دلیل در بیشتر اوقات میان ایمان به روز واپسین و عمل نیک ارتباط ایجاد شده است، مانند این فرموده الهی: «إِنَّمَا یَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللّٰهِ مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ» (سوره

انعام: 92) (مساجد الله را فقط کسی آباد می کند که به الله و روز آخرت ایمان آورده». (سورة توبه، 18).

همچنان می فرماید: «وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ» (سورة الانعام: 92) (و کسانی که به آخرت ایمان دارند به آن (نیز) ایمان می آورند و آنان بر نمازهای خود محافظت می کنند).

کسانی که به امور زندگی و متاع آن مشغول شده و از مسابقه در طاعات و غنیمت شمردن وقت برای تقرب به الله متعال با طاعات غافل شده اند، حقیقت زندگی و کوتاه بودنش را از یاد برده اند و فراموش کرده اند که آخرت همان سرای ماندن و جاودانگی است.

هنگامیکه برخی از مسلمانان پیروی از دستور الله تعالی و پیامبران اش را بر خود دشوار دیدند، خداوند جهت آگاه نمودن شان فرمود: «أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ» (سورة توبه: 38) (آیا به جای آخرت به زندگی دنیا راضی شده اید؟! حال آنکه متاع زندگی دنیا در (برابر) آخرت جز اندکی (هیچ) نیست).

هنگامی که انسان به روز آخرت ایمان داشته باشد یقین خواهد داشت که هیچ نعمتی از نعمت های دنیا قابل مقایسه با نعمت آخرت نیست و از جهت دیگر نعمت های دنیا برابر با یک لحظه درنگ در عذاب نیست. همه عذاب های دنیا - که به خاطر خداوند تحمل می شود قابل مقایسه با عذاب آخرت نیست و از جهت دیگر تمام عذاب های دنیا با یک لحظه درنگ در نعمت های آخرت برابر نیست.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (36 الی 44) درباره بی باوران و نهایت شان بحث بعمل آمده است.

فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا قِبَلِكَ مَهْطِعِينَ ﴿٣٦﴾

پس کافران را چه شده است که به سوی تو به سرعت می آیند؟ (۳۶)

تفسیر:

«فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا»: چه شده و چه اتفاقی افتاده است که کفار مجرم به سویت می شتابند و گردن می کشند و با چشم تو را می پابند؟ «قِبَلِكَ»: به سویت، پیش رویت، پیرامونت.

مفسران در تفاسیر این آیه مبارکه می نویسند: مشرکان در اطراف پیامبر صلی الله علیه و سلم حلقه می زدند و به سخنانش گوش فرا می دادند و او و یارانش را مسخره کرده و می گفتند: اگر اینها به بهشت بروند- همان طور که محمد گمان می برد- ما قبل از آنها خواهیم رفت، آنگاه آیه هذا نازل شد. (تفسیر ابو سعود ۱۹۵/۵ و تفسیر خازن ۱۵۲/۴).

«مَهْطِعِينَ» جمع مَهْطَع (هَطَعَ): در اصل ماده به معنای گردن کشیدن و دراز کردن گردن است و کنایه از سرعت در رفتن و هجوم آوردن است و شتر نیز در هنگام دویدن گردنش را راست می گیرد. همچنین به معنای نظر کردن و خیره ماندن و چشم بر نداشتن می آید. در آیه منظور مشرکان است که شتابان به سوی پیامبر می رفتند، گردن دراز کرده و به پیامبر چشم می دوختند تا این که بهانه ای برای استهزا جست و جو کنند.

عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ ﴿٣٧﴾

از جانب راست و از جانب چپ، گروه، گروه (۳۷)

«عِزِينَ» جمع عِزَة (عِزْوَة): جماعات و گروه های جداگانه. یعنی گروه گروه و دسته دسته در طرف چپ و راست می نشینند و بحث می کنند و ابراز تعجب می نمایند.

ابو عبیده گفته است: عزیز یعنی دسته دسته و به طور متفرق. در حدیث شریف آمده است: چه شده است شما را عزیز «متفرق و پراکنده» می بینم؟ چرا مانند فرشتگان در مقابل پروردگار به صف نمی ایستید؟» (تفسیر قرطبی ۲۹۳/۱۸، اخراج حدیث از مسلم).

أَيُّطَمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ ﴿٣٨﴾

آیا هر کدام از آنان طمع دارد که در بهشت پرنواز و نعمت درآورده شود (۳۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَيُّطَمَعُ كُلُّ...»: این سؤال را خداوند جهت ردّ سخن کافرین مطرح نمود که گفته بودند: اگر این جماعت، یعنی اصحاب پیامبر وارد بهشت شوند پس ما قبل از آنها وارد بهشت می شویم. بدیهی است که سخن آنها جهت استهزاء و تحقیر اصحاب پیامبر و وعده های خداوند بود.

مفسر قرطبی فرموده است: مسلمانان فقیر را مسخره می کردند و در مقابل آنها تکبر و فخر فروشی می ورزیدند.

آنگاه خداوند متعال فرمود:

كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ ﴿٣٩﴾

هرگز چنین نیست، ما آنها را از آنچه خودشان می دانند آفریده ایم! (۳۹)
«إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ»: منظور آفرینش انسان از ماده ی پست و بی ارزش، یعنی مٹی و نطفه است، یعنی مشرکان هیچ گونه تلاشی در جهت کمال خویش انجام ندادند و بر همان پستی خویش باقی مانده اند، اما مؤمنین پیوسته در حال ترقی و راه یابی به کمال هستند، پس نه تنها بر مؤمنین برتری ندارند بلکه فرسنگ ها از مؤمنین عقب ترند.

«مِمَّا يَعْلَمُونَ»: از آنچه خود می دانند، نطفه کوچک.

فَلَا أُفْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ ﴿٤٠﴾

قسم به پروردگار مشرق ها و مغرب ها که ما قادریم. (۴۰)
«فَلَا أُفْسِمُ»: قسم می خورم «لا» زاید است. «الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ» جمع مشرق و مغرب: آوردن صیغه جمع برای مشرق و مغرب این گونه قابل توجیه است: 1- به نسبت ایام که هر روز دارای یک مشرق و یک مغرب است 2- به اعتبار ستارگان گوناگون، زیرا آفتاب، ماه و ستارگان هر کدام دارای مشرق و مغرب جداگانه ای هستند.

عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ خَيْرًا مِنْهُمْ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ﴿٤١﴾

بر آنکه بهتر از آنان جایگزین کنیم و ما ناتوان نیستیم. (۴۱)

تفسیر:

«نُبَدِّلَ خَيْرًا مِنْهُمْ»: کافران را هلاک ساخته و بهتر از آنها را (خداپرستان را) جایگزین آنها سازیم. «مَسْبُوقِينَ» (سبق) جمع مسبوق: باز ماندگانی که دیگر از آنها سبقت گرفته اند و این ناتوانی باز مانده را نسبت به سبقت گیرنده می رساند؛ یعنی اگر بخواهیم آنها را هلاک و دیگرانی را جایگزین شان کنیم هیچ قدرتی مانع کار ما نیست و اگر هم این کار را نمی کنیم دلیل بر ناتوانی ما نیست بلکه عذاب شان را تا زمان معینی به تأخیر انداخته ایم.

فَذَرَهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ ﴿٤٢﴾

پس آنان را به حال خود بگذار تا در باطل خود فرو روند و بازی کنند تا روزی را که وعده داده شده اند ملاقات کنند. (۴۲)

«فَذَرَهُمْ»: (وذر): واگذار، رها کن. یعنی پس بگذارشان یاوه گویند، «يَخُوضُوا» (خوض): فرو رفتن در اعماق یک چیز و این جا منظور فرو رفتن در باطل و کندوکاو در آن است. «يَلْعَبُوا» (العب): بازی کنند و خود را بدین سان مشغول دنیا سازند. «حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ (۴۲)» تا با آن روز پرخطر و هراس روبرو شوند. که در آن نه توبه برای آنان سودی دارد و نه پشیمانی. «یوعدون»: وعده داده می شوند.

يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ إِلَىٰ نُصَبٍ يُوْفِضُونَ ﴿٤٣﴾
روزی که شتابان از قبرهای خود بیرون آیند، گویی آنان به سوی نشانه‌های (بت‌های) نصب شده می‌دوند. (۴۳)

تفسیر:

«يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا»: روزی که به سرعت به سوی سرزمین محشر بیرون می‌شوند. «كَأَنَّهُمْ إِلَىٰ نُصَبٍ يُوْفِضُونَ (۴۳)»: گویا به سوی عبادت بت‌های نصب شده می‌دوند و مسابقه می‌دهند.

«أَجْدَاثٍ» جمع جَدَث: قبرها. «سِرَاعًا»: جمع سریع، شتابان به سوی دعوت کننده. «نُصَبٍ» جمع نَصَب یا نِصَاب: برپا داشته، منظور هر آن چیزی است که علم شده تا پرستش شود مثل بُت. «يُوْفِضُونَ» (أَوْفِضَ): به سرعت حرکت کرده و در رفتن شتاب برداشته‌اند؛ این آیه اشاره به رفتار مشرکان دارد که صبح‌گاهان با شتاب به سوی بت‌هایشان هجوم می‌آورند، از این رو الله متعال، برپایی آن‌ها از قبر و شتافتن به سوی صحرای محشر را به شتافتن آن‌ها به سوی بت‌هایشان تشبیه کرده است تا بدن وسیله بیعقلی و جهالت‌شان را به آن‌ها تذکر دهد که نباید از حساب آخرت غافل شوند.

خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهُفُهُمْ ذِلَّةً أَلْيَوْمَ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ ﴿٤٤﴾
درحالی‌که چشمانشان زیر افتاده و خواری و ذلت ایشان را فرا گرفته است، این است آن روزی که وعده داده می‌شدند. (۴۴)

تشریح لغات واصطلاحات:

«خَاشِعَةً»: ذلیل، فرو افتاده و وحشت‌زده، یعنی نمی‌توانند بالا نگاه کنند. «تَرْهُفُهُمْ»: می‌پوشاند آن‌ها را. «ذِلَّةً»: خواری و پستی، یعنی سختی‌های قیامت و وحشت از عذاب، آنان را درمانده و خوار می‌سازد.

خواننده محترم!

در آیه مبارکه در جمله «تَرْهُفُهُمْ ذِلَّةً» آیه مبارکه گفته شده است: آنان در ذلت و خواری غرق‌اند؛ می‌خواهم توجه شما را به مفهوم بی‌نهایت عالی که همانا «عزت» است در این بخش جلب نمایم:

«عزت» به معنای حالتی است که از شکست انسان پیش‌گیری می‌کند و «ذلت» همان نبود عزت و شرافت در انسان است. به همین دلیل، انسان ذلیل شکست را به راحتی قبول میکند. (مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی).

علاقه مندی به «عزت» و تنفر داشتن از «ذلت»، امری فطری است که در نهاد همه انسان‌ها وجود دارد. شکوفایی «عزت» به پیدایش عواملی نیاز دارد که بی‌توجهی به آن‌ها سبب پذیرش ذلت و شکست در انسان می‌شود.

انسانیکه یکبار طعم شیرین عزت را بچشد، هیچ گاه به ننگ ذلت و خواری، تن در نمی دهد.

نباید فراموش کرد که عزت خواهی از جانب پروردگار با عظمت باشد. الله تعالی، سرچشمه عزت به معنای واقعی است و دیگر آفریده ها در ذات خود، فقیر و ذلیل هستند. آنان به خداوند نیازمندند و خداوند عزیز مالک همه آن ها است. قرآن عظیم الشان با زیبایی خاصی در (آیه 10 سوره فاطر) می فرماید: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا» (کسی که خواهان عزت است [بداند] که عزت، همه از آن اوست).

سخن اصلی این آیه آن است که عزت جویان باید عزت را از پروردگار با عظمت طلب نمایند، زیرا عزت در ملک خداوند است و انسان در پرتو پرستش خدا و تسلیم شدن در برابر او به عزت مندی واقعی می رسد.

دروس حاصله از سوره مبارکه:

1 - سختی های دنیوی همیشه دلیل بر عذاب نیست، بلکه گاهی جهت رفع درجات در بهشت است همان گونه که نعمت بر کافر، هلاکت سنگین تری را برای او در بر خواهد داشت.

2 - در قیامت هر کسی مسئول کردار خویش است و دیگر هیچ چیز دنیوی اعم از مال و زن و فرزند و خویشاوند برای او منفعتی ندارد.

3 - طبیعت غریزی انسان، مادیکر است و همین سبب می شود حس معنوی و فطری او را تحت الشعاع قرار دهد لذا لازم است که آن را کنترل و تعدیل نمود.

4 - اساسی ترین شیوه برای کنترل امیال درونی و غریزی، ارتباط معنوی با خدا و مداومت و محافظت بر آن است.

5 - نمازها را باید آن گونه که شایسته است برپا داشت و رفتار خود را در رعایت حدود الهی اصلاح نمود تا اینکه اثرات مثبت و بازدارنده ی نماز، درون انسان را جلا بخشد و به نور ایمان روشن سازد.

6 - پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم نمونه ای بارز از بردباری و شکیبایی در برابر استهزاء و دشمنی بودند لذا بر ما واجب است که در مسیر دعوت به ایشان اقتدا کنیم.

7 - قدرت خداوند را نمی توان با معیارهای دنیوی سنجید. تمام آن چیزهایی که برای ذهن انسان قابل تصور است و هر آنچه در تصورات ذهنی او نمی گنجد با اراده ی خداوند واقع می شود و هیچ مانعی در این راه وجود ندارد: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ۝۸۲» (یس: 82).

8 - امامان بخاری و مسلم از عایشه (رض) روایت می کنند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى أَدْوَمُهَا وَإِنْ قَلَّ» «دوست داشتنی ترین کارها نزد خداوند مداوم ترین آن هاست هر چند که اندک باشد». عادت رسول الله صلی الله علیه وسلم بر این بود که هرگاه کاری را آغاز می نمود آن را ادامه می داد و ناتمام نمی گذاشت.

امام مسلم از جابر بن سمره (رض) نقل می کند: روزی رسول الله ص بر ما وارد شد در حالی که ما در حلقه های جداگانه نشسته بودیم و فرمود: «مَالِي أَرَاكُمْ عَزِينَ». «مرا چه شده است که شما را در دسته های جداگانه می بینم؟» ظاهراً منظور ایشان پرهیز از تفرق و امر به اجتماع بود. (بنقل از تفسیر مبین نوشته: سید محمد صالح مهجور).

رسیدن به زندگی طیبه:

رمز رسیدن به حیات طیبه از نظر قرآن، بکار بستن فرامین خداوند در زندگی یا همان عمل صالح است. «[نحل/97] هر کس از مرد یا زن، عمل نیک انجام دهد در حالیکه ایمان داشته باشد پس بی تردید (در دنیا) به او زندگی پاکیزه خواهیم بخشید و (در آخرت) پاداششان را در برابر عمل‌های بسیار خوبشان خواهیم داد».

انسانهاییکه عمل صالح بجا نیاورده و آخرت خود را تباه ساخته اند در بدو ورود به عالم دیگر (عالم برزخ) انگشت حسرت به دندان خواهند گزید: «[مومنون/100] شاید به تدارک گذشته عملی صالح به جای آرم. (به او خطاب شود که) هرگز نخواهد شد، این کلمه ایی است که (از حسرت) میگوید (و ثمری نمی بخشد) و در برابر آنها عالم برزخ است تا روزی که برانگیخته شوند».

بله، روزی انسان متوجه می شود که باید اعمالی بجا می آورد که دیگر دیر شده است. در آیات دیگری از قرآن کریم، به یکی از اعمال صالح مهم اشاره شده است. هنگامیکه از دوزخیان می پرسند: «[مدثر/42] چه عاملی باعث افتادن شما در جهنم شد؟» بلافاصله در آیه بعد، از زبان اینها می گوید: «[مدثر/43] ما از نماز گزاران نبودیم».

می دانیم که نماز ستون دین و اولین موضوعیست که راجع به آن می پرسند البته نمازی آن اثر مطلوب را دارد که باز دارنده از منکرات و بدیها باشد اگر کسی موفق به اینگونه نمازی (باز دارنده از بدیها) شود میتواند گفت که به حیات طیبه (زندگی پاک و بدور از منکرات) و عمل صالح، خود را مزین کرده است.

حیات طیبه برای کسی است که با انجام اعمال صالح و پیوند با خداوند، خود را پاک و پاکیزه نموده است. دوزخیان در آن جهان، سبب افتادن خود در جهنم را عدم انجام عمل صالح (نماز خواندن) و بی اعتنائی به قیامت می دانند.

الهی! ما را از خجالت و شرمساری دنیا و آخرت ننگه دار!

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره نوح

جزء - (29)

سوره نوح در مکه مکرمه نازل شده، دارای بیست و هشت آیه و دو رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

نوح هم نام این سوره است و هم عنوان مضمون آن، چراکه در این سوره از آغاز تا پایان داستان نوح علیهم السلام به بیان گرفته شده است.

طوریکه یادآور شدیم؛ نام این سوره «نوح» بوده و این نام از اولین آیه این سوره گرفته شده: «إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا» چون این سوره بصورت کل در باره قصه نوح علیه السلام و دعا های آن حضرت میباشد. بناً بدین نام مسمی شده است.

در این سوره رهنمود اساسی و بنیادی در باره دعوت اثبات وجود خداوند به عنوان ربّ، إله و حاکم است و به شیوه های عالی تعریف و توضیح شده است، که هر دعوتگری و انسان مؤمن متعهد باید اساس و جهت دعوت خود را بر این اصول بناء و به مردم برساند که فقط پروردگار با عظمت است که شایستگی پرستش و بندگی را دارد و تنها کسی که حاکم است و حکمش سزاوار تنفیذ می باشد، و تنها کسی که معبود بر حق است فقط خداوند است و بندگی خاص از اوست. نباید به هیچ عنوان و مبنایی تخطی کرد، باید با تمام وضاحت بیان داشت که فقط الله تعالی است که شایسته بندگی، تعظیم شایسته ذات الهی، حاکم و معبود بودن را دارد.

قابل تذکر است نوح علیه السلام اولین رسول و پیام آور از جانب خداوند متعالی بعد از حضرت آدم علیه السلام است. (شنقیطی، أضواء البیان فی أیضاح القرآن بالقرآن، 55/1 و 81/3؛ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، 223/1 و 569 و 23/2؛ ابوحیان اندلسی، تفسیر البحر المحیط، 329/2 و 260/8).

نام حضرت نوح علیه السلام بصورت کل چهل و سه بار در قرآن عظیم الشان بیان گردیده است.

زمان نزول سوره نوح:

این سوره هم از سوره هایی است که در دوران آغازین زندگی مکی پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شده است ولی مضمون داخلی آن بر این امر شهادت می دهد که این سوره به هنگامی نازل شده است که مخالفت کافران مکه با دعوت و تبلیغ پیامبر صلی الله علیه وسلم تا حد زیادی شدت گرفته بود.

تعداد آیات، کلمات، و تعداد حروف این سوره:

طوریکه گفته آمدیم، سوره نوح از جمله سوره های مکی بود و بعد از سوره ی «نحل» نازل شده.

تعداد آیات سوره نوح به بیست و هشت آیه، تعداد کلمات آن به دوصد و بیست چهار کلمه و تعداد حروف آن به نهصد و بیست و نه حرف می رسد. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید).

مبحث نوح در قرآن عظیم الشان:

قبل از همه باید گفت که سوره نوح به طور کلی به داستان نوح علیه السلام و قومش اختصاص یافته است، و سوره های دیگری از سوره قرآن عظیم الشان از جمله سوره هود نکات و ظرایف زیادی را از داستان نوح علیه السلام بیان فرموده است. تقریباً در حدود 25 آیات (آغاز آن از آیه 25 الی 49 در باره نوح علیه السلام بحث نموده است. همچنان سوره های یونس و شعراء یادی از حضرت نوح علیه السلام نموده و هکذا در سوره عنکبوت دو آیه به قصه نوح علیه السلام اختصاص یافته است.

قابل یاد آوری است که در سوره نوح قسمت خاصی از زندگی نوح علیه السلام بیان شده که در سوره های دیگر از قرآن کریم کمتر به این سبک توضیح و تشریح گردیده است. مسئله و موضوع دعوت مستمر و پی گیر نوح علیه السلام به سوی توحید، کیفیت، و عناصر این دعوت و جزئیاتی که در این مسئله مهم به کار رفته است، آن هم در برابر قوم لجوج، خود خواه و متکبری که مطلقاً حاضر نبودند در برابر حق سر فرود آورند.

سوره های قرآنی که درباره داستان نوح پرداخته اند:

سوره آل عمران، آیه 22، سوره نساء، آیه 163، سوره انعام، آیه 84، سوره اعراف، آیات 59 و 60، سوره توبه، آیه 70، سوره هود، آیات (25، 32، 36، 42، 45، 46، 48، 89)، سوره ابراهیم، آیه 9، سوره اسر آیات 3 و 17، سوره مریم، آیه 58، سوره انبیاء، آیه 86، سوره حج، آیه 42، سوره مؤمنون، آیه 23، سوره فرقان، آیه 37، سوره شعرا آیات 105، 106، 116، سوره عنکبوت، آیه 14، سوره احزاب، آیه 7، سوره صافات، آیات 75 و 79، سوره ص، آیه 12، سوره غافر، آیات 5 و 31، سوره شوری، آیه 13، سوره ق، آیه 12، سوره ذاریات، آیه 46، سوره نجم، آیه 52، سوره قمر، آیه 9، سوره حدید، آیه 26، سوره تحریم، آیه 10، سوره نوح، آیات 1، 16، 21. (خالدی، القصص القرآنی، 151/1 و 152؛ شوقی ابوخلیل، اطلس القرآن، صفحات 19 و 20).

نوح علیه السلام شیخ الانبیاء بود :

از حضرت ابن عباس (رض) منقول است که نوح علیه السلام در سن چهل سالگی به پیامبری مبعوث شده است. همچنان مطابق به نص قرآن عظیم الشان نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال زندگی بسر برد، و نسبت به همه پیامبران الهی بیشتر عمر کرده است که به این ترتیب نوح علیه السلام بحیث شیخ الانبیاء شناخته می شود. طوریکه قرآن عظیم الشان در (آیه 14 سوره عنکبوت) می فرماید: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ». «ما نوح را به سوی قوم خود فرستاده ایم، و او نهصد و پنجاه سال در میان آنان ماندگار شد. سرانجام در حالی که با (کفر و معاصی) به خود ستم می کردند، طوفان ایشان را در بر گرفت.».

نوح علیه السلام در این مدت طولانی هرگز دست از کوشش بر نداشت، و هرگز مأیوس نشد، و چون از طرف قومش مورد آذا و اذیت قرار می گرفت، صبر می کرد.

اساس دعوت حضرت نوح علیه السلام:

اساس و تهادب دعوت نوح علیه السلام بر سه اصل بنیادی استوار است که هر سه اصل متذکره در این آیه متبرکه با زیبایی خاصی جمع بندی گردیده است: «قال یا قوم انی لکم نذیر مبین ان اعبدوا الله و اتقوه و اطیعون» یعنی (ان اعبدوا الله و اتقوه و اطیعون) (آیه

سوره) این آیه شریفه، رسالت نوح علیه السلام را به طور اجمال و تفصیل با زیبایی خاصی بیان می دارد:

اول: «ان اعبدوا الله»:

در این جمله قوم خویش را به توحید در عبادت دعوت می کند. قوم نوح بت پرست بودند، مذهب ثنیت (بت پرستی) داشتند. مذهب و اعتقاد ثنیت اجازه نمی دهد مردم خدای تعالی را بپرستند، نه به تنهایی، و نه با غیر، بلکه تنها مجازند با پرستش بتها ارباب بتها را بپرستند، تا آن ارباب که مستقیماً خدا را می پرستند، نزد خدا شفاعت ایشان کنند. به این ترتیب و در حقیقت عبادت پرستندگان خود را روی عبادت خود نهاده تحویل خدا دهند. اگر این مذهب به پیروان خویش اجازه پرستش خدای تعالی را می داد، این پیروان خداوند را به تنهایی می پرستیدند، پس دعوت چنین مردمی به عبادت خدا در حقیقت دعوت به توحید در عبادت است.

دوهم: جمله «واتقوه» :

در این جمله دعوت قوم به اجتناب از گناهان کبیره و صغیره است، یعنی شرک و پایین تر از شرک، و انجام اعمال صالحه ای که انجام ندادنش گناه است.

سوم: جمله سوم «واطيعون»:

در این جمله دعوت قوم به اطاعت از خودش است، و اطاعتشان از او مستلزم این است که رسالتش را تصدیق نموده، معالم دین خود را و دستور یکتاپرستی را از او بگیرند، و این دستورات را سنت حیاتی خود قرار دهند.

پس ملاحظه می نمایم: که در جمله «ان اعبدوا الله و اتقوه و اطیعون»، قوم خویش را به اصول سه گانه دین دعوت می کند. جمله اول یعنی (اعبدوا الله) به توحید، و کلمه «اتقوه» به تصدیق معاد که اساس تقوی است، دعوت می کند. اگر معاد و حساب و جزای آن نبود، تقوای دینی معنی درستی نمیداشت، و جمله «واطيعون» به تصدیق اصل نبوت، که همان اطاعت بی چون و چرا از حکم الهی است می خواند.

موضوعات مطروحه سوره نوح :

در این سوره قصه حضرت نوح علیه السلام بیان شده است: همچنان در این سوره تأکید حضرت نوح علیه السلام بر تقوا و اطاعت از پروردگار هکذا در مورد اصول عقیدتی و اخلاقی و فقهی و اجتماعی حضرت نوح علیه السلام بحث بعمل آمده، بحث در باره نعمت های بیشمار پروردگار برای بشر، شمارش آثار و نشانه های توحید و قدرت خداوند متعال، دعاهاى آموزنده و جالب حضرت نوح علیه السلام. بصورت عموم محتوي و موضوعات این سوره راسه بخش تشکیل می دهد:

بخش اول این سوره، بحث از بعثت نوح و دعوت اوست

بخش دوم شکایت های نوح علیه السلام، به درگاه الهی است که می فرماید: پروردگارا هر چه این قوم را دعوت کردم جز مخالفت و عصیان راندیدم، الهی همه شان را نابود گردان. بخش سوم سخن از هلاکت قوم آنحضرت بعمل آمده است.

نوح علیه السلام پیامبر اولوالعزم :

نوح علیه السلام از جمله اولین پیامبر اولوالعزم می باشد، که در تاریخ اسلام منحیث داعی توحید شهرت دارد. (قاموس قرآن، جلد 7، صفحه 118).

اصطلاح «اولوالعزم» در آیه 35، سوره احقاف تذکر رفته است. «عزم» به معنای اراده محکم و استوار آمده است طوری که (راغب در مفردات خویش می فرماید: عزم به معنای تصمیم گرفتن بر انجام کاری است.

«و اولوالعزم» یعنی پیامبرانی که دارای شریعت و دین مستقل و جدیدی بوده‌اند. تعداد پیامبران اولوالعزم در ادیان آسمانی به پنج نفر می رسد یعنی این پنج نفر؛ هم دعوت همگانی، هم شریعت و هم کتاب الهی را دارا می باشند، که عبارتند از: حضرت نوح علیه السلام، حضرت ابراهیم علیه السلام که کتاب شان بنام (صحف) یاد می شود، حضرت موسی علیه السلام که کتاب اش بنام (انجیل) مسمی است، حضرت عیسی علیه السلام که کتابش بنام (تورات) بوده و سیدنا محمد صلی الله علیه و السلام که کتاب آن قرآن عظیم الشان است.

در عهد حضرت نوح کفر و شرک شایع بود، و مشهور است قوم نوح بت را پرستش می کردند و در ظلم و ستم و یاغیگری و نافرمانی افراط می ورزیدند.

اهداف کلی این سوره:

سوره نوح بصورت کل، بیان داستان نوح علیه السلام و برخوردها و مباحثات او با کافران است و هدف آن بیان نشانه‌های خداوند متعال و عذاب الهی بر اهل باطل و هشدار به مشرکان مکه و تسلی به پیامبر صلی الله علیه و سلم و مؤمنان است.

محل و زمان نزول سوره نوح:

طوری که قبلاً هم یادآور شدیم، سوره نوح در مکه مکرمه بر پیامبر اکرم محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم، نازل شده است. زمان و تاریخ نزول سوره نوح بعد از اسراء و قبل از هجرت پیامبر صلی الله علیه و سلم به مدینه منوره، می باشد.

شیوه دعوت و تبلیغ نوح علیه السلام:

شیوه دعوت، ارشاد و تبلیغ نوح علیه السلام را میتوان در سه شیوه ذیل جمع بندی و خلاصه نمود:

- 1- با نصیحت و پنددهی، پندگویی سری و نهانی شبانه روزی. یعنی دعوت جهری و عمومی در محافل گوناگون با صدای بلند، که نوح پیامبری خود را در آن محافل اعلان نمود.
- 2- به صورت جمعی و در ملاعام. یا دعوت علنی که گروه گروه و افراد مختلف را علناً به قبول دعوت فرا می خواند.
- 3- هر دوشیوه؛ یعنی، نهان و آشکار را به کار می بست و فردی و شخصی با آنان صحبت و ملاقات میگرد که: شاید اثر کند؛ ولی متاسفانه بی نتیجه بود.

متن دعوت ایشان:

متن دعوت ایشان این بود که وی همیشه در خطاب به مردم میگفت: ای مردم! از پروردگارتان طلب مغفرت و بخشش نماید، تا با باران رحمت، کشت و زرع شما را سرسبز و پر بار گرداند. (ملاحظه فرماید آیات 65 و 66 سوره مائده)، (آیه 96 سوره اعراف) و (آیات 2 و 3 سوره هود).

حضرت نوح علیهم السلام به مردم میگفت که: با مال و ثروت پربرکت و فرزندان شایسته یارتان باشد، و باغ و بوستانها و جویبارهای روان را در اختیاران بنهد تا از هرگونه نعمت و برکتی بهره مند و برخوردار باشید...

هكذا وی برای رهنمایی قومش میگفت که: چیست که از عظمت پروردگار خویش بیم ندارید، چرا برایش عظمت و هیبت قائل نیستید و فرمانش را گردن نمی نهید، حال آن که شما را در چند مرحله آفرید و به کمال انسانی رسانید تا این که به این دوره قدم نهاده اید؟! (ملاحظه شود آیات متبرکه 13 و 14 سوره مؤمنون).

هكذا نوح علیه السلام توجه قوم خویش را به کتاب گشوده ی هستی جلب می کند و خطاب به آنان می فرمود: مگر به عظمت و چیره دستی الله متعال نمی اندیشید که چگونه این طبقات آسمان را بر بالای هم قرار داده است که، ماه در میانشان پرتوافشانی می کند و چون آینه ای از آفتاب نور می گیرد و به شما پس می دهد. آفتاب، چراغی بس درخشان و نورافکن است و ستارگان هر کدام در گوشه و کنار و دور و نزدیک، چشمک می زند و زمین را روشن می گردانند و بهره ها و فایده ها می رسانند؟! (ملاحظه فرماید آیه: 5 سوره یونس).

همچنان نوح علیه السلام به قوم خویش می آموزاند که خلق انسان به شیوه ای بدیع و شگفت از خاک است و سرانجام می میرد و در همان خاک دفن می شود و ذراتش با ذرات زمین یکی می گردد، سپس بار دیگر زنده می گردد و مورد سؤال و جواب روز قیامت قرار می گیرد، تا کسی ظلم نبیند و بداند که در این آفرینش و رستخیز هیچ تردیدی نیست. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تَرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّن يُتَوَفَّىٰ وَمِنْكُمْ مَّن يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَىٰ الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ» (آیه: 5 سوره حج).

انسان همانند گیاهان از زمین پدید آمده و دارای همان عناصر اولیه ی زمین است و از آن تغذیه می کند و نیرو می گیرد و می بالد و این گونه حیات، ارمغان خداست... نوح علیه السلام قومش را به سوی این حقایق می کشانید تا قلب های شان نیروی حق را احساس کنند و دریابند که زنده شدن پس از مرگ، امری بسیار طبیعی و سهل و آسان خواهد بود. سپس نعمتهای الله متعال را به یادشان می آورد که زمین با این وسعت و فراخی، هدیه ی الهی است تا بندگان از مسیرهای وسیع و گشاده ی آن، راه درست خود را در پیش گیرند و طی کنند و به زندگی سالم و درست و آرام خود - در پناه ایمان به آفریدگار - بپردازند و او را سپاسگزار باشند و آن چه حق بندگی است به جای آورند. (بنقل از تفسیر فرقان)

رسالت حضرت نوح علیه السلام، بهترین رهنمود برای مبلغین:

سوره نوح در مکه مکرمه نازل شده است، ولی پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم و مسلمانان در مکه تقریباً به وضع و شرایط مشابه زمان نوح علیه السلام مواجه بودند. مسلمانان با استفاده از تجارب زمان نوح علیه السلام در کار تبلیغی، دعوت و ارشادی خویش استفاده عظیمی بردند.

- این تجارب به مسلمانان یاد می دهد که چگونه از طریق استدلال و منطقی کوبنده توأم با محبت و دلسوزی کامل در بین مشرکین و کفار کار تبلیغاتی را پیش ببرند، و از هر وسیله مفید و مؤثری در این راه بهره گیرند.

- قصه نوح عليه السلام به مسلمانان می آموزاند که: هرگز در راه دعوت به سوی الله خسته نشوند، هر چند این دعوت شما سالها طول بکشد، و اگرچه به کارشکنی و دشمنی ظالمانه از جانب آنان مواجه شوید.
- فهم عالی این داستان به مسلمانان می آموزاند که در کار تبلیغ و رساندن حق در برابر مشکلات و سختیها صابر و شکیبا باشند. و متیقین باشند که روز آمدنی است که نصرت الهی نصیب شان شود.
- با وجود این همه یادآوری و نصیحت و ارشاد، قوم نوح در کفر و گمراهی و لجبازی و دشمنی بیشتر فرو رفتند و دعوت پیامبر خود را مورد استهزا و توهین قرار دادند تا این که الله متعال آنها را به وسیله طوفان نابود کرد: «قال نوح رب انهم عصونی و اتبعوا من لم یزده ماله و ولده إلا خسارا* و مکروا مکرا کبارا* و قالوا لا تذرنا آلهتکم و لا تذرنا ودا و لا سواها....».
- و سوره با دعای نابودی نوح برای قومش به پایان می رسد. ایشان نه صد و پنجاه سال در بین آنان ماندگار شد و آنها را به سوی خدا فرا خواند، اما قلبشان نرم نشد و یادآوری و تهدید برای آنان سودمند واقع نگردید: «و قال نوح رب لا تذر علی الأرض من الکافرین دیارا* انک ان تذرهم یضلوا عبادک و لا یلدوا إلا فاجرا کفارا* رب اغفر لی و لوالدی و لمن دخل بیتی مؤمنا و للمؤمنین و المؤمنات و لا تزد الظالمین إلا تبارا.».

ترجمه و تفسیر سوره نوح

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

«إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» ﴿١﴾

ما نوح را به سوی قومش (به رسالت) فرستادیم که قوم خود را (از قهر الله) به اندرز و پند بترساند، پیش از آنکه عذاب دردناک به آنان رسد. (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نوح»: شیخ الأنبياء نوح علیهم السلام، ششمین نسل از فرزندان آدم علیهم السلام (از نواسه گان شیث بن آدم)، اولین پیامبر مرسل با طولانی‌ترین زمان حیات دعوی، یعنی 950 سال، اولین پیامبر اولوالعزم، ساکن و مبعوث در سرزمین عراق. مفسران ومؤرخان می نویسند که: نوح علیه السلام اولین پیامبری است که از جانب الله متعال مبعوث شد و او را پیر پیامبران می نامند؛ زیرا عمر طولانی داشت، «ألف سنة إلا خمسين عاما». در میان قومش به سر برد: «ألف سنة إلا خمسين عاما». «أَنْذِرُ»: هشدار ده. «الیم»: دردناک. «عَذَابٌ أَلِيمٌ»: عذاب توفان در دنیا و آتش سوزان در جهنم.

تفسیر:

«إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ»: «ما نوح را به سوی قومش فرستادیم» یعنی به ساکنان جزیره العرب فرستادیم. مفسر آلوسی فرموده است: چنان مشهور است که نوح در شهر کوفه مسکن داشت و در آنجا مبعوث شد. (روح المعانی ۶۹/۲۹). «أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (1)»: قوم خود را در صورتی که ایمان نیاورند از عذاب دردناک یعنی طوفان، بترسان و هشدار ده. یعنی بترسان ایشانرا پیش از آنکه در اثر کفر و شرارت در دنیا دچار طوفان و در آخرت گرفتار عذاب آتش دوزخ شوند طوفان در دنیا و عذاب آتش در آخرت.

در این آیه مبارکه با زیبایی خاصی یک اصلی علمی به بیان گرفته شده که: هشدارهای دینی، باید شفاف و دلسوزانه باشند، ولی مردم غافل، هشدار لازم است نه بشارت.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (1 الی 20) در باره نوح علیهم السلام در میان قومش، مناجات و شکوای او در بارگاه الله متعال بحث بعمل آمده است.

«قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ» ﴿٢﴾

(نوح) گفت: ای قوم من! همانا من برای شما هشدار دهنده‌ای آشکارم. (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَذِيرٌ مُّبِينٌ»: ترساننده‌ای آشکار که دعوتش با دلیل و برهان قاطع همراه است.

تفسیر:

«قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ (2)»: نوح علیه السلام آنان را به سوی الله واحد دعوت و برای آنها گفت: من حقیقت امر را توضیح می‌دهم و شما را از عذاب الله متعال برحذر می‌دارم پس کار و هدف من روشن و دعوتم آشکار است.

مفسر کبیر جهان اسلام به روایت ضحاک نقل می فرماید که؛ قومش نوح علیه السلام را چنان می زد که بی هوش می شد، و به زمین می افتاد، و او را در چادری می پیچیدند و در خانه می انداختند و خیال می کردند که مرده است، ولی چون روز دوم به هوش می آمد، باز آنها را به سوی الله دعوت می داد و به تبلیغ می پرداخت. (تفسیر معارف القرآن، علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی - سورة نوح).

خواننده محترم!

با تمام صراحت باید گفت که نوح علیه السلام مبلغ بینظیری بود. نوح علیه السلام در امور دعوتی خویش با احترام خاصی با مخاطبین خویش برخورد می کرد. صحبت های اش با مردم و شیوه دعوت اش با شنوندگانش توأم با احترام و بزرگواری بوده. بادر نظر داشت اینکه قومش او را احترام نمی گذاشتند ولی همیشه او از گفتن و خطاب محترمانه کوتاهی نمی کرد. بطور مثال خطابش این بود که می گفت: «یا قَوْمِ» «ای قوم من». و قوم را بخود نسبت می داد که نمونه از حرمت گذاشتن به آن هاست. بناءً بر هر دعوتگر است تا به استفاده از شیوه حضرت نوح علیه السلام، حتی کفار و مشرکین را با الفاظی مملو از حرمت و عطفیت مورد، خطاب قرار دهد؛ زیرا اگر هر پیامبر و دعوتگری مردم گمراه را با الفاظی همچون مشرکین، جاهلان، و... خطاب قرار می دادند، بی شک کسی به حرف های آنان گوش فرا نمی داد. این درس و پند بزرگ هدایت و رهنمایی مانند درس برای همه ما و دعوتگران، خصوصاً در عصر حاضر بر مسلمین لازم است تا از الفاظی که موجب توهین و تحقیر به شخصیت دینی و شخصیت فرهنگی و کلتوری جانب مقابل می شود اجتناب و خودداری نمایند. این شیوه کار در شوون دعوت ریشه الهی دارد. طوری که الله تعالی می فرماید: «أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجِدْلُهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (آیه 125 سورة النحل) «(ای پیغمبر!) مردمان را با سخنان استوار و بجا و اندر زهای نیکو و زیبا به راه پروردگارت فراخوان، و با ایشان به شیوه هر چه نیکوتر و بهتر گفتگو کن.»

شیخ امام قرطبی در تفسیر این آیه متبرکه می نویسد: «این آیه در زمان امر به صلح با قریش نازل شد. خداوند متعال، پیامبرش را امر می کرد که به سوی دین الله جل جلاله فرا خواند و بر وی حکم فرمود که با مهربانی، عاطفه و خالی از خشونت و اهانت حتی با کفار قریش، برخورد کند، و شایسته و بایسته است که این وعظ و اندرز و ارشادی برای مسلمانان تا روز قیامت باشد.» (تفسیر القرطبی، 211/10).

ولی نباید فراموش کرد: صحبت، بیان و رفتار محترمانه به معنای قبول عملکردهای کفار و مشرکین، مدارا و همنوایی کردن با آنها نیست، بلکه این عملکرد به عنوان اخلاق نیکویی تلقی می گردد تا آنها در لحظه خطاب احساس راحتی و احترام و در نهایت احساس خودی نمایند، و بدین وسیله زمینه شنیدن کلام برای شان مساعد شود.

همچنان قابل تذکر می دانم که دعوتگر باید بسیار شیوا و شفاف حقایق شریعت الهی را برای مردم بیان کند، طوری که آنها بدون هیچ ابهام و اوهامی به اصل مطلب واقف شوند. این سبک دعوت از آن وخصلت نوح علیه السلام و سایر پیامبران الهی بوده است: طوری که قرآن عظیم الشأن در (آیه 4، سورة ابراهیم) می فرماید «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ» «و ما هیچ پیامبری را نفرستاده ایم مگر اینکه به زبان قوم خودش متکلم بوده است تا برای آنان (احکام الهی را) روشن سازد.»

دعوتگر باید بداند که نفس ابلاغ کافی نیست بلکه ابلاغی از جانب الهی پذیرش می‌شود که روشنگر و آشکار باشد؛ زیرا الله تعالی می‌فرماید «وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا أَلْبَلُغُ الْمُبِينِ» (سورة العنكبوت: 18) «و وظیفه پیغمبر جز تبلیغ روشن و روشنگر نمی‌باشد.»

پس دعوتگران باید کلام خود و الفاظ بکار رفته در آنرا مطابق زبان و فهم مخاطبان خود بنمایند و آنها را با کلمات ناآشنا، مُغَلَق، پیچیده و کلمات مسجّع، پیچ در پیچ و تکلف‌آور و بی‌فایده مورد خطاب قرار ندهد؛ چرا که با این حال ابلاغ خدشه‌دار می‌شود.

خواننده محترم!

اما بحث بالایی ما به بحث ذیل کمی متفاوت و بُعد دیگری دارد که اگر تأکید بداریم و بگویم که هست مواردیکه بخش افاده‌ها با کلمات کوتاه باشکلی و معنا دار در یک زبان و از جمله در زبان عربی چنان از لحاظ شکل و محتوی کامل اند که افاده آن بدون استفاده همان اصل کلمه و همان شکل اصلی به نحوی دیگر نه کامل بوده و نه هم محتوی تمام ابعاد آن را در برگیرنده است.

مطمیناً که نیت درست «انما الاعمال بالنیات» همان وظیفه اولی و عبادتی را اجراء خواهد کرد که میکند. اما باز هم افاده و اداء متفاوت است. به طور مثال شما کلمه الله الله را با عمق و از ته دل سه بار تکرار کنید و در مقابل معادل دری/ فارسی آنرا را خداوند خداوند خداوند و یا معادل الله جل جلاله را به زبان های دیگر بیان کنید. شما خود قوت خاص را در ذکر کلمه الله الله الله (جل جلاله) از ته دل و جذبۀ آنرا خواهید یافت و محسوس خواهید کرد.

«أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُوا» (۳)

که الله را پرستید و از او پروا داشته باشید و مرا اطاعت کنید. (۳)

تفسیر:

نوح علیه السلام به آنها گفت: «أَنْ اعْبُدُوا»: تنها الله را پرستش کنید و هر چه را حرام کرده است ترک نمایید.

عبادت الله سبب ایجاد ترس و پرهیزکاری در انسان می‌گردد، از این رو در پرتو آن، سخن حق را از هر شخصی می‌توان شنید و پذیرفت. در حقیقت عبادت به انسان شناخت حقیقی از الله متعال می‌بخشد و همین سبب ایجاد ترس از الله می‌گردد و نهایتاً انسان را به فرمانبرداری و تسلیم در برابر تمامی فرامین او و می‌دارد.

در این آیه متبرکه ؛ به یک اصل زیبای اشاره نموده است که: پیروی از انبیاء، نتیجه و ثمره ایمان به الله و روز قیامت است، ملاحظه شد که اول بحث توحید، سپس تقوا، و سپس اطاعت از پیامبر در میان است.

محور دعوت نوح علیه السلام :

محور دعوت نوح علیه السلام در آیات متبرکه ذیل چنین جمع‌بندی گردیده است: «قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ (2) أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُوا (3)» این ها سه مطلبی محوری بودند که نوح علیهم السلام به هنگام آغاز پیامبری خویش آنها را به قومش عرضه داشت: یکی بندگی الله، دوم تقوا، سوم اطاعت پیامبر.

نوح علیه السلام به قوم خویش با تمام صراحت و وضاحت میرساند که تنها ذات الله تعالی شایستگی عبادت را دارد و هرگونه موجود حتی انسان ارزش و وقعی بر این امر مهم را

ندارد. طوریکه پروردگار با عظمت ما در (آیه 59 سوره الأعراف) می فرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يُقَوْمِ أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ» (ما نوح را به سوی قوم خود فرستادیم. او بدیشان گفت: ای قوم من! برای شما جز الله معبودی (به حق) نیست. پس تنها الله را بپرستید). البته دعوت به یکتاپرستی و نفی دیگر معبودها اساس و بنیان دعوت هر پیامبری بوده است و اساس و بنیان هر دعوتی بر مبنای آن بوده است؛ طوریکه الله تعالی می فرماید: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطُّغُوتَ» (آیه 36 سوره النحل) («ما به میان هر ملتی پیغمبری را فرستاده‌ایم (و محتوی دعوت همه پیغمبران این بوده است) که الله را بپرستید و از طاغوت (شیطان، بتان، ستمگران، و...) دوری کنید.»

بناءً باید بعرض رسانید که اساسی‌ترین و برترین هدف هر دعوتگر باید دعوت به پرستش الله متعال و یکتاپرستی و نفی معبودهای دروغین باشد.

دعوتگر باید انبیای الهی را مبنای کاری خود قرار دهد، همان‌گونه که خداوند میفرماید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَىٰ اللَّهُ فَبِهِدْيِهِمُ اقْتَدِهْ» (سوره الأنعام: 90). «آنان (یعنی؛ پیامبران الهی) کسانی‌اند که خداوند ایشان را هدایت داده است، پس از هدایت ایشان پیروی کن.» پس دعوتگر باید تمامی اهداف دعوتی خود را در محور یکتاپرستی بگذارد و این را بداند در صورتی که بیان و کردار و سکوت وی اگر معنی و مفهومی از شرک داشته باشد، در رسالت خود قطعاً منحرف شده و از مسیر حق خارج گشته است، و لازمه این نوع دعوت آموزش صحیح مفاهیم توحید و سپس عمل بدان و در نهایت ابلاغ آن می‌باشد.

«يَعْفِرُ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرُكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنْ أَجَلَ اللَّهُ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (۴)

[تا] برخی از گناهانتان را بر شما ببخشد و [اجل] شما را تا وقتی معین به تأخیر اندازد اگر بدانید، چون وقت مقرر خدا برسد، تأخیر بر نخواهد داشت. (۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُؤَخِّرُكُمْ» شما را مهلت می دهد، مرگتان را به تأخیر می اندازد، عمر شان را طولانی می گرداند. «أَجَلٍ مُّسَمًّى»: سرآمدی مشخص، زمانی معین. «أَجَلَ اللَّهُ»: مهلت خدا، وقت معلوم و مقرر خدا، اجل نهایی.

تفسیر:

«يَعْفِرُ لَكُمْ»: ایمان سبب آمرزش تمامی گناهانی می‌شود که شخص در حال کفر و شرک مرتکب شده است؛ یعنی ایمان، توبه‌ای اعتقادی است اما گناهانی که شخص بعد از ایمانش مرتکب می‌شود برای آمرزش نیاز به توبه‌ی مجدد دارد.

مفسران در تفسیر آیه مبارکه: «يَعْفِرُ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ» می نویسند: یعنی: تا بعضی از گناهان شما را بر شما بیامرزد؛ و آن عبارت از گناهانی است که قبل از اطاعت پیامبر و اجابت دعوت وی از آنان سرزده است.

«وَيُؤَخِّرُكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى»: «و (اجل) شما را تا وقتی مقرر به تأخیر اندازد» یعنی: اینکه عذاب را تا فرا رسیدن مرگ شما به تأخیر به اندازد، یعنی شما تا آخرین لحظه زندگی فرصت آنرا دارید که به الله تان مراجعه و بر وحدانیت الله تعالی اقرار و ازبُت پرستی دست

بردارید، در غیر آن اگر عذاب الهی بر شما نازل شد، دیگر مجالی برای زنده ماندن نخواهید داشت.

مفسرین استدلال می نمایند که: انجام دادن طاعت و نیکی و پیوستن صله رحم حقیقتاً بر عمر انسان می افزاید. طوریکه در حدیثی که از حضرت انس (رض) روایت گردیده آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید: «صلة الرحم تزيد في العمر». «صله رحم در عمر می افزاید».

جاری الله زَمَخْشَرِي (۲۷ رجب ۴۶۷ - ۹ ذی الحجه ۵۳۸) مفسیر، ادیب و خطیب مشهور جهان اسلام می فرماید: «مثلاً الله تعالی حکم نمود که اگر قوم نوح ایمان آورند، آنان را هزار سال عمر می دهد ولی اگر بر کفر خویش اصرار نمایند، آنان را بر سر نه صد سال هلاک گرداند. از این روی به آنان گفته شد: ایمان آورید تا خداوند به وسیله آن اجل مقرر شده شما را تا آخرین روز در باره حیات تان به تأخیر اندازد که این مدت، همان میعاد به سر رسیدن یک هزار سال است». «زیرا چون وقت مقرر الله فرا رسد، هرگز موقوف داشته نمی شود» یعنی: اگر مرگی راکه الله بر شما مقدر نموده است فرا رسد و شما باز هم در کفر خویش باقی بمانید، مطمئن باشید که آن مرگ هرگز به تأخیر نخواهد افتاد، و خواه ناخواه واقع می شود، پس بشتابید به سوی ایمان و اطاعت، شما بر این حقیقت یقین داشته باشید، زمانیکه میعاد خداوند فرا رسد، آن زمان دیگر به تأخیر افکنده نمی شود، بناءً ایمان می آورید.

از فحوی این آیه مبارکه بصورت کل معلوم می شود که: قوم نوح چقدر در دوستی و محبت به زندگی دنیوی غرق شده بودند، محبت شان تا حدی بود که مرگ را هم فراموش کرده و در آن شک داشتند.

«قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا» ﴿٥﴾

(نوح) گفت: بارالها، من قوم خود را شب و روز (به خدا پرستی) دعوت کردم. (۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«دعوت»: فرا خواندم، دعوت کردم. «لَيْلًا وَنَهَارًا»: اشاره به دعوت شبانه روزی نوح دارد که اولین درس دَعْوَى سوره است.

تفسیر:

نوح علیه السلام در دعوت خویش از روش های مختلفی دعوتی استفاده بعمل آورد، و شب و روز را یکی ساخت، و شیوه های مختلفی دعوتی را برای معتقد کردن قوم خویش به کار بست، که در نتیجه با کمال صداقت و اخلاصمندی توانست رضایتمندی الهی را بدست آورد طوری که قرآن عظیم الشان در (آیه ۹۲ سوره المائدة) می فرماید: «فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلِيَ رَسُولُنَا أَلْبَلُغُ الْمُبِينِ» (بدانید! که بر پیغمبر ما تنها تبلیغ آشکار و روشنگر است و بس). ولی با تأسف تعدادی قلبی از قوم به دعوت نوح علیه السلام لبیک گفتند و ایمان آوردند، و این می رساند که در هدایت یافتن فقط فرستنده پیام کافی نیست بلکه گیرنده آن هم نقش مهمی را ایفا نماید.

برخی از مفسران می فرمایند که نوح علیه السلام فرمود که من: شب و روز ایشان را خواندم این است که به عبادت خدا و تقوی و طاعت رسولشان خواندم، و خواندن در شب و روز کنایه است از اینکه دائماً و به طور خستگی ناپذیر به کار دعوت خویش مصروف شدم.

«فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا» ﴿٦﴾

ولی دعوت و نصیحتم جز بر فرار و اعراض از حق آنها نیفزود (٦)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لم یزد»: نیفزود. فرار: گریز.

تفسیر:

در دعوت حق و مُبَیِّن حضرت نوح علیه السلام در مدت نهصد و پنجاه سال تعداد قلیلی از مردم لیبیک گفتند، و بالعکس تعدادی کثیری از قومش از دعوت اش رو گردان شدند، و راه حق را ترک نمودند.

وقتی که هیچ راه امید برای نوح علیه السلام باقی نماند، مایوس و تنگدل شده بیارگاه الهی عرض کرد بار الهی! من از طرف خود در دعوت و تبلیغ دقیقه هم فرو گذاشت نکردم یعنی شب و روز، در تاریکی شب و در روشنی روز ایشان را بطور مسلسل بسوی وحدانیت تو دعوت میگردم مگر نتیجه این شد که هر قدر ایشان را بسوی تو دعوت نمودم این بدبختان زیادتر ازینطرف اعراض نموده گریختند و هر قدر که از طرف من اظهار شفقت و دلسوزی شد همانقدر از طرف آنها نفرت و بیزاری زیاد تر گردید.

واقعیت امر اینست که: مبنای دعوت نوح بر پایه‌ی تداوم و تنوع بود. تداوم و استمرار دعوت بدین معنا که هیچ لحظه‌ای از شبانه‌روز را خالی از تأثیر نمی‌دانست، چرا که حالات روحی انسان در زمان‌های مختلف به یک شکل نیست و چه بسا لحظات آرام و آزادی در شبانه‌روز برای انسان پیش آید که به حقایق، واقع بینانه‌تر بنگرد و نسبت به آن قانع و تابع شود. تنوع در دعوت یعنی به کارگیری أسلوب‌های مختلف مثل دعوت سری، جهری و علنی که هر حالت و أسلوب می‌تواند بر گروه خاصی تأثیرگذار باشد یا أسلوب و عده و وعید، بیان عظمت و معرفت خداوند، آگاه‌سازی انسان نسبت به ضعف عمومی خویش و پیامدهای مثبت و منفی قبول یا ردّ دعوت که دعوت‌گر باید به فراخور حال مخاطبین، از تمامی این أسالیب و حالت بهره و استفاده ببرد.

«وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْصَمُوا تِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا» ﴿٧﴾

و من هر باری که آنان را به سوی الله مهربان دعوت نمودم (تا آثار گناهان و معاصی شان را بیامرزد)، انگشتان خویش را (برای اعراض بیشتر) در گوش های خویش گذاشتند تا حق را نشنوند. چهره های خود را با جامه ها پوشاندند تا مرا نبینند. بر کفر ادامه دادند، به گمراهی مقیم ماندند و از قبول حق با شدت استکبار ورزیدند. (٧)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لتغفر لهم»: تا ایشان را بیامرزی.

«جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ»: مراد قسمتی از انگشت است که جهت جلوگیری از شنیدن در گوش فرو می‌بردند. (ملاحظه شود آیه: 19 سوره بقره، يجعلون). مفرد اصابع، أصبع و مفرد آذان، أذن.

«أَصْرُوا»: اصرار ورزیدند، پافشاری کردند. و بر کفر خود ثابت قدم ماندند. «أَسْتَكْبَرُوا»: خود را بزرگ شماریدند و به گردنکشی پرداختند. «أَسْتَكْبَرُوا»: مفعول مطلق است، یعنی استکبار شدید و گردنکشی در برابر همه کس و همه چیز؛ در این جا هدف این است که

هم خودشان از قبول دعوت سرباز زدند و هم دیگران را از قبول دعوت باز داشتند و این هم یکی از درس دعوی سوره مبارکه میباشد، زیرا با نپذیرفتن دعوت، خود را از قبول حقیقت بی‌نیاز دانسته و به واسطه‌ی تکبر و جهالت، خویشان را از دیگران آگاه‌تر و داناتر می‌دانستند.

تفسیر:

«وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ»: من از آنها خواستم به سوی اقرار به یگانگی و انجام دادن طاعت تو روی بیاورند تا گناهان آنان را ببخشایید. «لتغفر لهم»: تا ایشان را بیامری. در التسهیل آمده است: مغفرت را که ناشی از ایمان است یادآور شده است، تا زشتی و ناپسندی روی گرداندن آنها از ایمان نمایان شود؛ چرا که آنها از نیکبختی خود روی گردانند. (التسهیل ۱۴۹/۴).

«جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ»: گوش‌های خود را می‌بستند تا دعوت مرا نشنوند. هدف از: «جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ»: اینست که: آنان قسمتی از انگشت خویش را جهت جلوگیری از شنیدن در گوش فرو می‌بردند. مفسران می‌نویسند که: معنایش این نیست که حقیقتاً انگشت در گوش خود کردند، بلکه این تعبیر کنایه است از اینکه از شنیدن دعوت آباء ورزیدند. «وَاسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ»: و با لباس خود سر و روی خویش را می‌پوشاندند تا سخنان مرا نشنوند و مرا نبینند، ولی این تعبیر هم کنایه است از تنفر آنان و گوش ندادن شان به سخن وی.

همچنان مفسران می‌نویسند: هدف از کشیدن لباس بر سر و روی خویش این بود که آنان حتی حاضر نبودند شکل و قیافه‌ی نوح علیه السلام را ببینند و یا هم این کار را برای آن می‌کردند که به هنگام گذر از پهلوی ایشان چهره‌ی خود را بپوشانند و با سرعت عبور کنند تا حتی نوبت این که ایشان آنها را شناخته با آن‌ها صحبت کند نرسد. این دقیقاً همان حرکت‌های بود که کافران مکه به هنگام مواجهه شدن با رسول الله صلی الله علیه وسلم به آن متوسل می‌شدند. طوری‌که این حرکت شان در آیه (5 سوره‌ی هود) چنین به بیان گرفته شده است: «بنگرید که آنان سینه‌های خود را می‌گردانند تا از پیامبر صلی الله علیه وسلم پنهان شوند. آگاه باشید، آنگاه که آنان جامه‌هایشان را بر سر می‌کشند، الله هم آنچه را نهفته می‌دارند و هم آنچه را آشکار می‌دارند می‌داند، زیرا او به اسرار سینه‌ها داناست.»

در تفسیر البحر آمده است: این امر حقیقت دارد، آنها گوش خود را می‌بستند، تا دعوت او را نشنوند و به دلیل تنفر و کینه‌ای که نسبت به وی داشتند لباس‌هایشان را بر سر و روی خود می‌کشیدند تا او را نبینند و سخنانش را نشنوند. و امکان دارد کنایه از مبالغه‌ی آنها در رویگردانی از دعوت نوح باشد. پس آنها به منزله‌ی افرادی می‌باشند که گوش و چشم خود را می‌بندند. (البحر ۳۳۸/۸).

قابل یادآوری است که در جمله: «استعشوا ثيابهم»: جامه‌شان را بر خود پوشاندند، بشکل که: نوح علیه السلام را نبینند و سخن او را نشنوند و این حرکت و عکس العمل آنها، هم از جمله درس دعوی این سوره مبارکه نیز بشمار می‌رود، این بدین معنا است که: همیشه داعی، باید انتظار هرگونه مخالفتی و حرکت‌های نامناسب را داشته باشد و در این میان هیچ واکنشی را از آنان عجیب و غیر منتظره نداند.

«وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا (7)»: یعنی در امتناع از گوش دادن اصرار ورزیدند، و از شنیدن سخنم و پذیرفتن دعوتم استکبار نمودند، استکباری عجیب. به کفر و طغیان خود ادامه داده و شدیداً تکبر ورزیدند و از ایمان آوردن امتناع نمودند. بیانگر فرط لجبازی و غلو آنان در گمراهی است.

«ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جَهَارًا» (۸)

باز هم آنها را به صدای بلند دعوت کردم. (۸)

تشریح لغات واصطلاحات:

«جَهَارًا»: به طور آشکار، به آواز بلند، با صدای رسا و گویا.

تفسیر:

نوح علیه السلام در دفاع از شیوه تبلیغی خویش می فرماید: من آنان را با آواز بلند فرا خواندم و در مجامع و مجالس دعوتم را علنی ساختم؛ «ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جَهَارًا» یعنی نقصی در تبلیغ من وجود نداشت، بلکه نقص از طرف آنان بود که از قبولی همه این دعوت ها اعراض نمودند.

«ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا» (۹)

و آن گاه آشکار و علنی خواندم و در خلوت و پنهانی خواندم (و حقیقت توحید و ایمان را برای شان بیان نمودم به هیچ وجه اثری نکرد). (۹)

تشریح لغات واصطلاحات:

«أَعْلَنْتُ»: علنی بیان نمودم، آشکارا اعلام کردم. «أَسْرَرْتُ»: نهان داشتم؛ یعنی، به صورت فردی و خصوصی مردم را به سوی الله فراخواندم.

تفسیر:

نوح علیهم السلام میگوید: من در علنیت و خفا یعنی نهان و آشکار آنها را دعوت دادم، و این بدین معنی است که: در دعوت به سوی تو تمام راههای ممکن را در پیش گرفتم. مفسران فرموده اند: عطف به «ثم» نشان می دهد که اعلان و اسرار از جمله اشکال کاری بود که نوح علیه السلام در دعوت خود آنها را استفاده می کرد.

پس در این شیوه و طریقه‌ی کاری هر وقت نوح علیه السلام آشکار نمودن را صلاح و مفید می دید پیامش را علنی می کرد. و هر وقت انتظار می رفت که دعوت نهانی مفید باشد آنها را به صورت سرّی فرامی خواند.

در دروس حاصله از فحوای آیات متبرکه که به یک نتیجه می رسیم آن اینکه مبلغ و دعوتگر باید برخوردش با مردم و مخاطبان خویش در سایه مهربانی و اکرام صورت گیرد. باید گفتار مملو از عاطفه، خیرخواهی، ادب و احترام خاص باشد، که مخاطب اش احساس راحت و سرور نمایند. دعوتگر نباید از مقامی صحبت کند که مخاطبان اش در خود احساس حقارت و ناراحتی نمایند. شیوه کار دعوتگر مانند طبیب حاذق باشد، که گفتار اش بر مریض ایکه در برابر اش قرار دارد، همه جانبه تداوی و معالجه نماید.

ولی در مخاطبان حضرت نوح علیه السلام برخی از خصوصیات توهین آمیز سران و روسای قوم مشاهده میشود که به این برخورد نامناسب حالت خاصی میدهد طوری که الله تعالی در قرآن عظیم الشان در (آیه 60 سوره الأعراف) می فرماید: «قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرِيكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (اشراف و رؤسای قوم او گفتند: ما تو را در گمراهی و سرگشتگی

اشکاری می‌بینیم.)، ولی نوح علیه السلام با نهایت ادب و بدون عصبانیت و با استدلال و منطق به جواب آنان می‌پردازد. طوریکه قرآن عظیم الشان می‌فرماید: «قَالَ يَقَوْم لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ، أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مَنَ اللَّهُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (سورة الأعراف، آیات 61-62). «گفت: ای قوم من! هیچ‌گونه گمراهی در من نیست و دچار گنجی و حیرانی هم نیستم. ولی من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیانم. من مأموریت‌های پروردگارم را به شما ابلاغ می‌کنم و شما را پند و اندرز می‌دهم و از جانب خدا چیزهایی (به من وحی می‌گردد و) می‌دانم که شما نمی‌دانید.»

خواننده محترم!

عمدتاً خصوصیت منحصربه‌فردیکه که در شخصیت حضرت نوح علیه السلام وجو داشت این بود که: با وجود اتهام قومش به گمراهی، وی هیچ‌وقت خشمگین غضبناک و قهر نمی‌شود و حتی المقدور سعی می‌ورزد که با بیان منطق و آرامش کامل با جواب سؤالات آنان بطور توضیحی ارایه بپردازد. این شیوه برخورد مثال خوبی است برای دعوت گران امروزی ما که در برخورد با مخاطبان خویش باید به طور معقول خونسرد، آرام و حوصله مندی خاصی به آنان برخورد نمایند.

محمد بن اسحاق از عبید بن عمرو لیثی روایت کرده است که به من خبر رسیده که قوم نوح علیه السلام گلوی او را چنان فشار می‌دادند، که بی‌هوش می‌شد، و فرصتی که به هوش می‌آمد، چنین دعا می‌کرد: «رَبِّ اغْفِرْ لِقَوْمِي إِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ».

پروردگارا! قوم مرا بیامرز که آنها نمی‌دانند. و گاهی که از ایمان آوردن نسلی مأیوس می‌شد، به نسل آینده ای امید می‌بست، که شاید از آنها ایمان بیاورد، و وقتی آن نسل در می‌گذشت، به نسل دیگری امیدوار بود، و به وظیفه‌ی خود می‌پرداخت، چرا که عمر نسلها تا آن حدی که عمر حضرت نوح علیه السلام بود، نبود؛ زیرا عمر حضرت نوح علیه السلام به صورت معجزه طولانی بود، و چون نسلهای آنان یکی بعد از دیگری می‌گذشتند، نسل آینده نسبت به نسل گذشته شریک و بدتر می‌شد. (تفصیل موضوع را میتوان در تفسیر معارف القرآن، مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی، مطالعه فرماید).

«فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا» ﴿١٠﴾

به آنها گفتم: به درگاه پروردگار خویش توبه کنید و آمرزش بطلبید که او بسیار آمرزنده‌ای است. (۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ»: از کفرتان برگردید و از پروردگارتان طلب بخشش کنید. استغفار در آیه مبارکه؛ مفهوم توحید و توبه را شامل است.

تفسیر:

گفتم: به الله متعال ایمان بیاورید و از کفر و گناهان خود توبه کنید، که الله توبه‌پذیر و مهربان است. گناهان را می‌بخشد و توبه را قبول می‌کند.

یعنی با وجودیکه صدها سال شمارا فهماندم و نپذیرفتید هنوز هم وقت است اگر سخن مرا پذیرفته بسوی مالک خود بگرائید و از او درباره خطاهای خود طلب عفو نمائید او تعالی آمرزگار بزرگ است تمام تقصیرات گذشته شما را يك سره معاف خواهد کرد.

نوح علیه السلام در رساندن حق به قوم خویش به طور علنی و از شیوه ها و اسلوب مختلف چه به طور غیر علنی و چه به طور آشکارا، استفاده نموده، و به نصیحت پرداخته است. گاهی آنان را تهدید به عذاب الهی می کرد و در برخی از حالات آنان را ترغیب به نعمت های جنت می نمود.

يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا ﴿١١﴾

تا بر شما از آسمان باران پی در پی و با برکت فروریزد. (۱۱)

تفسیر:

«يُرْسِلِ السَّمَاءَ»: آسمان را بر شما می باراند، یعنی باران بر شما می بارد. در این آیه مبارکه درس عظیم نهفته است، بدین مضمون که گناه زیاد، روزی را بر انسان تنگ می کند و در مقابل، استغفار و برگشت از گناه سبب فراخی رزق و اعاده رحمت الله سبحان و تعالی می شود، پس در هنگام قحطسالی و کم بارانی باید مردم را به استغفار فرا خواند، همان گونه که رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز ما را به این عمل سفارش فرموده است.

هكذا تعداد کثیری از مفسرین در تفسیر آیه «يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا، وَيُمِدُّكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيْنٍ» می نویسند که در اثر توبه و استغفار، در زمان لازم، باران می بارد و نمی گذارد قحطی واقع شود، و نیز در اثر استغفار بر اموال و اولاد، برکت نازل می شود، ولی عادت خداوند متعال با عموم مردم، چنین است که از توبه و استغفار و ترک معصیت مصایب دنیوی برطرف می گردند.

با الهام گرفتن از همین ارشادات قرآنی یک بار که امیر المومنین عمر (رض) به هنگام قحطی و خشکسالی برای دعای طلب باران بیرون رفته بود، تنها به استغفار بسنده کرد. مردم عرض کردند: «آی امیر المؤمنین! شما که برای باران دعا نکردید؟» گفت: «من آن دروازه های آسمان را زدم که باران از آن جا فرود می آید.» و سپس همین آیه های سوره مبارکه نوح را بر مردم تلاوت فرمود. (ابن جریر و ابن کثیر).

همچنین یک بار کسی در مجلس حسن بصری از خشکسالی شکایت کرد. او گفت: «استغفار کن.» دیگری از فقر و تنگ دستی شکایت کرد. به او هم گفت: «استغفار کن.» دیگری از بی اولادی شکایت کرد. به او هم گفت: «استغفار کن.» دیگری از کمبود محصولات زراعتی شکایت کرد. به او هم گفت: «استغفار کن.» مردم گفتند که این چه سری است که شما به تمام مراجعه کنندگان که مشکلات مختلفی داشتند یک راه حل ارائه دادید؟ او در جواب همین آیه های سوره ی نوح را بر آنان تلاوت فرمود. (تفسیر کشاف).

«وَيُمِدُّكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيْنٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا» ﴿١٢﴾

و شما را با بخشیدن اموال و پسران یاری کند و برای شما باغهای خرم و نهرهای جاری در اختیار تان قرار دهد. (۱۲)

تفسیر:

«وَيُمِدُّكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيْنٍ»: (مدد): مال، و ثروت و فرزند زیادی به شما می بخشد و بدین سان شما را یاری می کند، «وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا (12)»: و برای شما «جَنَّاتٍ» جمع جَنَّة: بساتین و باغها. وسیع و پردرخت با سایه و ثمر، قرار می دهد و برای

شما «أَنْهَرَا» جمع نهر: جویبار و نهرهای آب مقرر می‌دارد که در خلال درختان در جریان باشد.

نوح علیه السلام وعده‌ی حصول خیرات و برکات آسمان را به آنها داد و گفت: اگر به الله تعالی ایمان بیاورید که کلید خزاین آسمان‌ها و زمین در دست اوست، به تمام آمل و آرزوهایتان نایل خواهید آمد. به منظور تحریک عواطف آنان، قلبشان را مخاطب قرار داده است. سپس بیان کرده است مشکلاتی که در آن قرار دارند از جمله خشک سالی و نه باریدن باران و محروم ماندن از روزی و نسل، ناشی از کفرشان به الله متعال می‌باشد، و بیان نموده است که باریدن باران فقط در دست قدرتمند او قرار دارد، و نیز وفور روزی و اعطای اموال و فرزندان در اختیار او می‌باشد. و نباید چنین الله با عظمت را منکر شوند و خدایان دیگری را پرستش کنند، که خود آنها را اختراع کرده و نفع و ضرری از آنها نمی‌خیزد.

از فحوی آیه متبرکه بطور واضح چنین معلوم می‌شود که یکی از آثار ایمان، اینست که زندگی مادی انسان بهبود میابد، پروردگار با عظمت ما با استغفار و توبه برایتان فرزندان نیکوکار، دارایی، اموال زیاد و روزی فراخ می‌بخشد، باغ‌های سرسبز و بستان‌های فراخی را می‌رویاند تا از فواید درخت‌ها، میوه‌ها و گل‌های آن بهره‌مند شوید و نیز جوی‌های پر از آب خوشگوار را مهیا می‌سازد. بناءً در برخی از حالات فراوانی مال و فرزند و باغ و آب، يك ارزش و پاداش الهی به شمار می‌رود.

قابل تذکر است که از فحوای این دو آیه متبرکه علاوه بر عنایت خاص الله تعالی نسبت به مؤمنین، درس آموزنده دیگری نیز به بیان گرفته شده است، و آن این که از ابزار بسیار مؤثر در امر دعوت، ترغیب و تشویق و وعده‌های شیرین به نعمت‌های الله متعال اعم از دنیوی و آخروی است.

«مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا» ﴿۱۳﴾

چرا شما مردم الله را به عظمت و وقار باور ندارید؟ (۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَا لَكُمْ»: شما را چه شده است؟ «لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ»: به الله امید و باور ندارید. «وَقَارًا»: سنگینی، هیبت و قدرت، یعنی چرا عظمت خداوند را درک نمی‌کنید و از او نمی‌ترسید.

تفسیر:

ای جماعت! شما را چه شده، و چه چیزی مانع و جلوگیری شما در این امر شده است که بر عظمت و بزرگی الله قهار امیدوار نیستید و چرا شما در برابر عظمت الله متعال خاضع نبوده و از عذابش نمی‌ترسید و مکافات وی امیدوار نیستید؟ در خدایی او دیگران را شریک قرار می‌دهید، احکام او را نافرمانی می‌کنید و باز هم بیم آن را ندارید که او شما را به خاطر چنین اعمالی مجازات کند. ابن عباس (رض) می‌فرماید: یعنی چه شده است که از الله متعال تعظیم شایسته به عمل نمی‌آورید؟ (طبری ۵۹/۲۹).

«وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا» ﴿۱۴﴾

و حال آنکه او شما را در مراحل مختلف آفریده (تا از نطفه به انسان کامل رسیدید). (۱۴) «أَطْوَارًا» جمع طور: مراحل مختلف و گوناگون خلقت مثل نطفه، علقه، مضغه و....

تفسیر:

« وَ قَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا (14) »: در آیه فوق در مراحل خلقت انسان اشاره نموده می فرماید: در حالیکه شما را پروردگار با عظمت در مراحل و حالاتی مختلفی و متفاوت خلق نموده (مواد خاکی، نبات، غذا، نطفه، علقه، مضغه، جنین، طفل، جوان و پیر) و تنها اوست که آفرینش و شکل دهی تان را به عهده داشته، برای تان روزی داده و سزاوار عبادت است.

«أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا» (۱۵)

آیا ندیدید که حق تعالی چگونه هفت آسمان را به طبقاتی (یکی بالای دیگری) خلق کرد، (۱۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَلَمْ تَرَوْا؟» آیا ملاحظه نمی کنید و نمی بینید؟ «طِبَاقًا»: طبقه طبقه و تو در تو که هر کدام بر بالای دیگری واقع است. (ملک/ 3).

تفسیر:

در این آیه ضمن دلایل توحید و قدرت الهی، طبقه طبقه بودن هفت آسمان و سپس نور بودن قمر در آنها را به بیان گرفته است.

قابل تذکر است که مفهوم از طبقه و مثال های در قرآن کریم تلاش است که مسایل را برای بشر و فهم بشری نزدیک سازد و درینجا حتمی نیست که طبقه همان طبقه باشد که ما در منازل و خانه ها می شناسیم. این طبقه بندی به یقین مفهوم وسیعتر را دارا می باشد.

«وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا» (۱۶)

و مهتاب را در میان آنها تابان و آفتاب را چراغ درخشان گردانید؟! (۱۶)
سراجا: چراغ تابان و درخشان.

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نُورًا»: روشنایی که زمین از شعاع آن بهره می برد اما در ذات خود ایجاد نور نمی کند. «سِرَاجًا»: چراغی که نور تولید می کند و همه چیز از پرتو نورش به اندازه ی نیاز بهره می برد.

تفسیر:

« وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا »: پروردگار با عظمت ما، مهتاب را در فضای آسمان ها آفرید، که با نورش جهان را روشنی می بخشد و با درخشش خویش تاریکی ها را دور می سازد. امام فخر رازی فرموده است: ماه فقط در آسمان زمین است نه در تمام آسمان ها. مانند آن است که می گویند: سلطان در عراق است، که به این معنی نیست در تمام نقاط عراق موجود باشد، بلکه منظور این است که در نقطه ای از نقاط عراق مستقر است. در اینجا نیز چنین است. و در تفسیر البحر آمده است: ماه در آسمان دنیا قرار دارد و درست است که آسمان ها ظرف ماه باشند؛ چون لازم نیست مظروف ظرف را پر کند. می گویند: زید در شهر است؛ یعنی در نقطه ای از شهر قرار دارد. (تفسیر البحر ۳۴۰/۸). می گویم: جز این نص، در قرآن نصی صریح موجود نیست مبنی بر این که ماه را در داخل آسمان ها قرار داده است، که تأویل آن از نظر تان گذشت. ماه نزدیکترین ستاره به زمین است و خداوند ستارگان را مایه ی زینت و آرایش آسمان قرار داده است: «و زینا السماء الدنيا بمصابیح». پس دور نیست انسان به ماه برسد؛ زیرا پایین تر از آسمان اول است. همان طوری که در زمان ما

سفینه‌ی فضایی به آن رسید. و در علم جدید نیز امکان این امر ثابت شده است. پس در مورد تسخیر سیارات و فضا مانعی دینی موجود نیست. اما وصول به آسمان امری محال است؛ چون خدا فرموده است: «و جعلنا السماء سقفا محفوظا و هم عن آیاتها معرضون». (برای مزید معلومات: به تفسیر صفوة التفاسیر مراجعه فرمایید).

«وَاللّٰهُ اَنْبَتَكُمْ مِنَ الْاَرْضِ نَبَاتًا» ﴿١٧﴾

و خدا شما را مانند نباتات مختلف از زمین برویاند. (۱۷)

تفسیر:

«أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْاَرْضِ نَبَاتًا»: شما را همچون گیاه از زمین رویانید، منظور سه چیز می‌تواند باشد: الف: اشاره به اصل خلقت آدم که از خاک است همان‌گونه که بستر سبز شدن گیاهان نیز خاک است. ب: منبع تغذیه‌ی انسان که مستقیم یا غیر مستقیم از خاک است و در واقع ما پرورده‌ی خاک هستیم. ج: اگر «نباتاً» را در این آیه مفعول به بدانیم ترجمه آیه چنین می‌شود: خداوند گیاهان را از زمین برای شما رویانید.

مفسران در تفسیر این مبارکه می‌نویسند: چون انسان‌ها از مواد غذایی حیوانی و نباتی دریافتی از زمین استفاده می‌کنند، به نباتات تشبیه شده‌اند؛ چرا که غذای خود را از زمین می‌گیرند. از این رو خلق و ایجاد آنها را به رویاندن نام برده است. ضمناً به آفرینش آدم اشاره دارد که از خاک زمین خلق شد و بعد از آن نسلش پا به عرصه‌ی هستی نهاد.

پس درست است گفته شود که از زمین رویده اند. (به آنچه علامه ابن حیان در البحر ۳۴۰/۸ و شیخ عبد القادر مغربی در تفسیر سوره‌ی تبارک صفحه 131 نوشته‌اند، مراجعه کنید).

«ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ اِحْرَاجًا» ﴿١٨﴾

آن گاه بار دیگر (پس از مرگ) به زمین باز گرداند و دیگر بار هم شما را (از خاک به روز حساب) برانگیزد. (۱۸)

تشریح لغات واصطلاحات:

«يُعِيدُكُمْ فِيهَا»: به زمین برگردانده می‌شوید (بعد از مرگ به قبر). «يُخْرِجُكُمْ اِحْرَاجًا»: بسیار عجیب و شگفت‌آور شما را از زمین بیرون می‌آورد (رستاخیز و برانگیخته شدن از قبر).

تفسیر:

یعنی شما را می‌میراند و جسد شما را در زمین «باز می‌گرداند» پس اجزای وجودتان در آن به تحلیل می‌رود تا سرانجام بار دیگر به خاک تبدیل گردیده و با زمین آمیخته می‌شود «و دوباره شما را بیرون می‌آورد به طوری بیرون آوردن» یعنی: باز شما را از زمین بیرون می‌آورد؛ در روز قیامت به بیرون آوردن در یک دفعه واحد، نه با رویانیدن تدریجی‌تان همچون بار اول.

«وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ الْاَرْضَ بِسَاطًا» ﴿١٩﴾

والله این زمین را برای شما فرش گسترده قرار داده است. (۱۹)

تشریح لغات واصطلاحات:

«بِسَاطًا»: همچون فرشی برای شما گسترانید تا شما به اسانی و سهولت بر آن آرام گیرید و زندگی کنید.

تفسیر:

یعنی پروردگار با عظمت زمین را برای شما هموار گردانید که بر آن سکنی می‌گزینید، راه رفتن بر آن برای شما مقدور باشد و در آن مستقر و استراحت می‌کنید، همچون راه رفتن و استراحت بر روی فرش در خانه‌هایتان.

در التسهیل آمده است: زمین به بستر و فرش تشبیه شده است؛ چرا که گسترده شده است و مردم بر روی این استقرار یافته‌اند. و برخی از مفسران این آیه چنین دریافته‌اند که زمین کروی نیست، اما این نظر قابل توجه و دقت می‌باشد. (التسهیل ۱۵۱/۴).

مفسر آلوسی فرموده است: این آیه بیانگر آن نیست که زمین گسترده است و کروی شکل نمی‌باشد؛ چون هر کس روی کره‌ای بزرگ قرار بگیرد، محل خود را مسطح می‌بیند، وانگهی اعتقاد به کرویت یا عدم کرویت زمین در شریعت لازم نیست. اما آنچه مسلم است کرویت آن یقینی است. و معنی بساط قرار دادنش این است که مانند فرش روی آن می‌جنبید. (روح المعانی ۷۶/۲۹).

«لَتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا» (۲۰)

تا از آن جاده‌هایی وسیع بگریزید و در آن‌ها راه ببیماید. (۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَتَسْلُكُوا» (سلك): تا این که ببیماید، تا بگذرید، تا عبور کنید، تا بروید. «سُبُل» جمع سبیل: راه‌ها. «فِجَاجًا» جمع فَج: راه فرخ و وسیع، یعنی زمین را به شکلی قرار داده که گشت و گذار در آن بسیار آسان است.

تفسیر:

بصورت کل خداوند متعالی می‌فرماید که: برای استفاده شما زمین را مانند فرش گسترده و وسیع قرار دادم تا از آن (زمین) راه‌های وسیع اخذ کرده به مقصود خودتان اصل شوید و زمینه رفت و آمد شما بنقاط مختلف کره زمین آسان باشد.

ای قوم به چنین خداوند متعال قادر و قاهر و خالق یکتا ایمان آورده، موحد شوید، عبادت بُنُها و ستایش آنها را ترك کنید! ولی قوم یاغی نوح علیه السلام بر عصیان اصرار ورزیدند و با زشت‌ترین گفتار به مقابله وی برخاستند.

از مجموع این آیات متبرکه که این مطلب مهم برداشت می‌شود که یکی از راه‌های پذیرش دعوت، بیان عظمت الله متعال و به طور کلی خداشناسی است، زیرا اگر انسان الله متعال را واقعاً آن گونه که هست بشناسد دیگر هیچ گاه نافرمانی او نمی‌کند و بدین خاطر الله سبحان و تعالی در آیات متعددی از قرآن کریم به معرفی خود پرداخته است.

بطور خلاصه باید بعرض رسانید که: خداوند متعال به زبان نوح علیه السلام چهار دلیل را بر توحید خویش بیان کرد:

دلیل اول: آفرینش انسان بر اطوار مختلف،

دلیل دوم: آفرینش آسمان‌ها، افتاب و مهتاب،

دلیل سوم: رویاندن انسان از زمین؛ و

دلیل چهارم: گسترده کردن زمین با راه‌های گشاده و فراخ.

توجه به مراحل خلقت و آفرینش، انسان را به عظمت پروردگار متوجه می‌سازد و توجه به نقش آفتاب و مهتاب در زندگی بشر، راهی برای خداشناسی است.

از جانب دیگر حضرت نوح علیه السلام غرض بیداری وجدان قوم خویش آنان را به زیست شناسی و کیهان‌شناسی دعوت نموده است، تا بدین طریق توجه شان را به عظمت پروردگار جلب نماید. هکذا در این هیچ جای شک نیست که شناخت طبیعت، راهی برای شناخت الله است.

ابو محمد مُشرف الدین مُصلِح بن عبدالله بن مشرّف متخلص به سعدی (۶۰۶ - ۶۹۰) هجری قمری با زیبایی می فرماید:

دولت جان پرورست صحبت آمیزگار
خلوت بی مدعی سفره بی انتظار
آخر عهد شبست اول صبح ای ندیم
صبح دوم بایدت سر ز گریبان برآر
دور نباشد که خلق روز تصور کنند
گر بنمایی به شب طلعت خورشیدوار
مشعل‌های بر فروز مشغله‌ای پیش گیر
تا بیرم از سرم زحمت خواب و خمار
خیز و غنیمت شمار جنبش باد ربیع
ناله موزون مرغ بوی خوش لاله زار
برگ درختان سبز پیش خداوند هوش
هر ورقی دفترست معرفت کردگار
روز بهارست خیز تا به تماشا رویم
تکیه بر ایام نیست تا دگر آید بهار
و عده که گفتی شبی با تو به روز آورم
شب بگذشت از حساب روز برفت از شمار
ور جوانی گذشت موی سیه پیسه گشت
برق یمانی بجست گرد بماند از سوار
دفتر فکرت بشوی گفته سعدی بگوی
دامن گوهر بیار بر سر مجلس بیار

خواننده محترم !

در آیات متبرکه که (21 الی 28) درباره شیوه های زشت و بد قوم نوح، گفتار و کردار شان، شکوهی نوح از مکذبین معاند، و موضوع مناجات نوح، بحث بعمل آمده است.

«قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالُهُ وَوَلَدُهُ إِلَّا خَسَارًا» ﴿٢١﴾
نوح گفت: پروردگارا (با این همه تبلیغ و دعوت و اتمام حجت باز) این قوم مرا مخالفت کردند و پیرو کسی (از ثروتمندان) شدند که او خود مال و فرزندش هم جز بر زیانش نیفزود. (۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عَصَوْنِي»: از من نافرمانی کرده اند، از دستور من سرپیچی کرده اند.

تفسیر:

«قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي» نوح علیه السلام گفت: خدایا! آنها در تکذیب و نافرمانی از

دستور من غلو کرده‌اند.

«وَأَتَّبِعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ»: مراد از لفظ «مَنْ» ثروتمندان و رؤسای بودند که کوچک‌ترها و ضعیفان، احترام بخصوص به آنان می‌گذاشتند و گوش به فرمان آن‌ها بوده و سخنان آن‌ها را بر هر گفتاری ترجیح می‌دادند فقط به خاطر آن که مال و مقام دارند و یا این که داری پسرانی هستند که پشتیبان و قدرت‌شان محسوب می‌شوند هر چند ایشان هیچ منفعتی جز خسران دنیا و آخرت نصیب آنان نکردند.

نوح علیه السلام بعد از اینکه از هدایت قوم مایوس شد به دربار پروردگار عرض کرد: پروردگار! آنها نافرمانی من کردند، و از کسانی پیروی نمودند که اموال و فرزندانشان چیزی جز زیانکاری بر آنها نیفزوده.

«وَمَكْرُوا مَكْرًا كُبْرًا» (۲۲)

رهبران گمراه برای گمراه سازی ناتوانان مکر عظیمی را به کار بردند. (۲۲)

تفسیر:

واقعاً رهبران و سرکردگان یاغی و بی دین قوم برای گمراه سازی ناتوانان حيله، تدبیر بی‌نهایت بزرگی را براه انداختند و با جاه و مال خود آنان را از هدایت فریب دادند و با فتنه مال و دارایی به شبهه انداختند تا از حق باز دارند. ایشان در مخالفت به دعوت نوح علیه السلام ایستاد شوند. در نهایت مکر سران قوم همانا، تهییج و برانگیختن سفله‌گان و اراذل برای بر آزار دادن و کشتن نوح علیه السلام بکار برده شده بود.

مراد از مکر، توطئه هاست که سرداران و پیشوایان برای شورانیدن عموم مردم علیه تعلیمات نوح علیه السلام به آن‌ها متوسل می‌شدند. به طور مثال می‌گفتند: «نوح انسانی همچون شما است، پس چگونه می‌توان پذیرفت که از سوی خدا بر او وحی آمده است.» (اعراف: 63. هود: 27) «این اراذل و اوباش قومتان هستند که بدون اندیشه سخنان نوح را پذیرفته و به او پیوسته‌اند، اگر در سخنان او وزن و ارزشی وجود می‌داشت، بزرگان قوم به او ایمان آورده بودند.» (هود: 27) «خدا اگر می‌خواست فرستاده‌ای بفرستد، فرشته‌ای می‌فرستاد.» (مؤمنون: 24) «اگر این شخص فرستاده‌ی الله متعال می‌بود، خزاین در اختیار می‌داشت، از علم غیب بهره‌مند می‌بود و او همچون فرشته‌ها از تمام مایحتاج بشری بی‌نیاز می‌بود.» (هود: 31) «در نوح و پیروان او آخر چه شایستگی‌ای دیده می‌شود که برتری آنها را بایستی پذیرفت.» (هود: 27) «این شخص در اصل به دنبال برتری جویی است. (مؤمنون: 24) این شخص در اصل تحت تاثیر یک جن قرار گرفته و دیوانه شده است.» (مؤمنون: 25) سخنانی که سرداران قریش می‌خواستند به وسیله‌ی آن‌ها مردم را علیه پیامبر بشورانند و از پیرامون ایشان پراکنده کنند، بسیار نزدیک به همین‌ها بودند.

«وَقَالُوا لَا تَدْرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا» (۲۳)

وگفتند: دست از خدایان و معبودانتان بردارید، و هرگز [بت‌های] وُد و سواع و یغوث و یعوق و نسر را نرها نکنید. (۲۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

تفسیر:

«وَقَالُوا لَا تَدْرُنَّ آلِهَتَكُمْ»: آنان می‌گفتند: پرستش بت‌ها را نرها نکنید و به پرستش خدای

نوح روی نیلورید. «لَا تَدْرُنَّ»: (نون تأکید ثقیله) هیچ گاه رها نکنید. مبدا رها کنید. «ءَالِهَتِكُمْ» جمع اله: خدایان، منظور بت‌هایشان است که در اصل انسان‌های صالحی بودند اما بعد از وفات‌شان به تحریک ابلیس، بت‌هایی به نام آن‌ها ساخته و اندک اندک مورد پرستش واقع شد.

«وَلَا تَدْرُنَّ وُدًّا وَلَا سُوعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا (23)»: و هرگز این بت‌های پنجگانه را رها نکنید.

این بت‌ها معدود بت‌هایی بودند که قوم نوح ساختند و سپس این میراث نامبارک و شوم به سایر ملل و به اقوام مزبور عرب رسید.

مفسر صاوی فرموده است: اینها عبارتند از اسامی بت‌های مورد پرستش آنها، و بزرگترین بت‌های آنان بودند. از این‌رو آنها را مخصوصاً ذکر کرده‌اند. (تفسیر صاوی ۲۵۱/۴). و این شدت کفر و سرسختی آنها را در حيله و نیرنگ نشان می‌دهد. آنها لباس اندرزگوی مخلص را به تن کرده و در زمینه‌ی تثبیت ضعیفان بر عبادت پدران، انواع اسالیب حيله و مکر را به کار می‌بردند.

طوری‌که یادآور شدیم: رؤسا و سران قوم به پیروان خود برای برانگیختنشان بر نافرمانی نوح علیه السلام برای ضعیفان گفتند: به خاطر عبادت خداوند یگانه که نوح علیه السلام شما را بدان دعوت می‌کند، عبادت بت‌های خود را ترک نسازید. عبادت بت‌هایی چون وُدّ، سواع، یغوث و نسر را ترک نکنید؛ بت‌هایی که گذشتگان نام‌های افراد صالح اقوام خود را بر آن‌ها گذاشتند و بعد از آن به عبادت آن‌ها پرداختند. (مفسرین می‌نویسند: اینها نام بت‌هایی است که می‌پرستیدند، و پس از آن آنها را عرب پرستید، و وُدّ بشکل مرد، و سواع بشکل زن، و یغوث بشکل شیر، و یعوق بشکل اسب، و نسر بشکل نسر کرکس است بوده)

خواننده محترم!

همانطوری‌که در فوق یاد آور شدیم اساس و بنیاد دعوت حضرت نوح علیه السلام را عبادت برای الله واحد تشکیل می‌داد. بناءً لازمه عبادت الله، عبادت نکردن غیر الله است. بر بنیاد آیه شریفه این پنج بُت معبودان قوم نوح علیه السلام را تشکیل میدادند. این بت‌ها اولین و کهن‌ترین بت‌هایی بودند که مورد پرستش قرار گرفته‌اند. مؤرخین می‌نویسند: که بدون شک گفته می‌توانیم که تاریخ پرستش بُت به قبل از طوفان نوح برمی‌گردد. (بیومی، مهران، بررسی تاریخ قصص قرآن، 5/4).

مفسر معروف جهان اسلام عبدالله ابن عباس (رض) می‌فرماید: بت‌های قوم نوح علیه السلام به همان صورت در میان عرب نیز رواج پیدا کرد. چنانکه وُدّ در دومة الجندل از آن «بنی کلب»، سواع متعلق به «بنی هذیل»، یغوث برای «مراد» - که پس از آن بنی غطف در «جوف سبأ» آنرا پرستیدند، یعوق متعلق به «همدان» و نسر از آن «حمیر» و متعلق به خاندان ذی گلاع بود. همه این‌ها نام شایستگی از قوم نوح بودند که پس از مرگشان، شیطان قومشان را به وسوسه انداخت که بر جایگاه آن‌ها مجسمه‌ها و تمثال‌هایی بگذارد و آن‌ها را به نام ایشان بنامید، و چنین کردند اما آنها را نپرستیدند، و چون آن قوم از بین رفتند، و علم و دانایی نیز منسوخ گشت، آنها را مورد پرستش قرار گرفتند.

بت‌های مشهور مردم عرب:

لات، عزی، منات، اساف، نائله و هبل بودند. هبل را بالای کعبه نصب می‌کردند.

«وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا» ﴿٢٤﴾

وبی گمان بسیاری از خلق را گمراه کردند، و تو ستمکاران را هیچ جز بر ضلالت و عذابشان میفزای. (۲۴)

تفسیر:

«وَقَدْ أَضَلُّوا»: مرجع ضمیر به اَصْنَام و رؤسا برمی‌گردد، یعنی رؤسا و ثروتمندان به واسطه‌ی این بت‌ها بسیاری را به گمراهی کشاندند.

سپس نوح علیه السلام از خداوند متعال می‌طلبد که بر گمراهی آنان بیفزاید: «وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا (24)»: به خاطر طغیان و تجاوز و گردنکشی آنها، ای پروردگار! برای این ظالمان که با فساد بر خویشتن ظلم روا داشتند، جز دوری از حق و راهیابی چیزی را نیفزا؛ زیرا بندگان را به گمراهی کشاندند.

«إِلَّا ضَلَالًا»: مگر گمراهی بیش‌تر جهت عذاب و هلاک بیش‌تر.

مفسران فرموده‌اند: بعد از این که به وسیله‌ی الله متعال از اصلاح و ایمان آنها ناامید شد، آنان را دعا کرد؛ زیرا الله خبر داد و گفت: «لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ»، لذا الله دعایش را مستجاب و آنها را غرق کرد.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن در ذیل این آیه مینویسد: این نفرین نوح علیه السلام به سبب نا شکیبایی نبود، بلکه این نفرین زمانی از زبان ایشان جاری شد که ایشان پس از سالها دعوت و تبلیغ از ایمان آوردن قوم خود به کلی مایوس شده بود. در چنین شرایطی موسی علیه السلام هم فرعون و فرعونیان را چنین نفرین کرده بود که: «پروردگارا اموالشان را نابود کن و آنان را دل سخت گردان که ایمان نیاورند تا عذاب دردناک را ببینند.» و خدای بلندمرتبه در جواب ایشان فرموده بود: «دعای هر دوی شما پذیرفته شد.» (یونس: 89-88) این نفرین نوح علیه السلام نیز همچون نفرین موسی علیه السلام مطابق خواست الهی بود. چنان که در سوره ی هود ارشاد شده است: «وَأَوْحِي إِلَى نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (36)» و به نوح وحی شد که از قوم تو جز کسانی که تاکنون [ایمان آورده‌اند هرگز کسی دیگر ایمان نخواهد آورد، پس اندوه خوردن بر کارهای آنان را رها کن.» (هود: 36)

«مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأَدْخَلُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا» ﴿٢٥﴾

بر اثر گناهانشان بود که به غرق کشیده شدند، سپس به آتشی درآورده شدند و برای خود در برابر خداوند یآوری نیافتند. (۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خَطِيئَاتِهِمْ» جمع خطیئة: گناهانشان که کفر و عصیان را شامل می‌شد. «أغرقوا»: غرق شدند. «أنصار»: یاورانی که عذاب را از آنها برطرف سازند، مثل بت‌ها و یا کسانی که تحت الأمر آنان بودند.

تفسیر:

«مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأَدْخَلُوا نَارًا»: یعنی این قوم از کثرت کفر و گناه خود و اصرارشان بر کفر و طغیانشان، به وسیله‌ی طوفان غرق و داخل آتش شدند و بعد از آن در آتش سوختانده شدند.

یعنی داستان آنان با غرق شدن پایان نیافت، بلکه ارواح آنان بلافاصله پس از مردن گرفتار عذاب آتش شدند. این دقیقاً همان چیز است که با فرعون و قوم او انجام پذیرفت، چنان که در سوره ی مؤمن آیه های 45-46 بیان شده است.

در التسهیل آمده است: این بخشی از سخنان الله متعال می باشد، و از وضع آنها خبر می دهد. و ما: در مما زائد و برای تأکید آمده است. و این مجرور نیز برای تأکید مقدم شده است، تا روشن شود که غرق کردن و وارد کردن آنها به آتش، به سبب خطایای خود آنها، یعنی کفر و دیگر معاصی بوده است. (التسهیل ۱۵۱/۴).

«فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا (25)»: پس کسی را نیافتند که آنها را یاری دهد یا عذاب الهی را از آنها دفع کند. ابو سعود گفته است: متضمن این تعریض است که آنها غیر از الله خدایانی اتخاذ نمودند که قادر نبودند آنها را یاری دهند و بدین وسیله آنها را سرزنش کرده است. (ابو سعود ۱۹۹/۵).

یادداشت مفیده :

علماء و مفسران به آیهی «مما خطیئاتهم أغرقوا فأدخلوا ناراً» بر وجود عذاب قبر استدلال کرده. و گفته اند: منظور از آن آتش قبر است؛ چون الله متعال آن را با «فا» عطف کرده و عطف، مفید ترتیب و تعقیب است، و آنان هنوز آتش آخرت را نچشیده اند. پس نشان می دهد که منظور عذاب قبر است. (تفسیر صفوة التفسیر)

«وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا» (۲۶)

و نوح عرض کرد: پروردگارا از این کافران دیاری بر روی زمین باقی مگذار. (۲۶)

تفسیر:

«رَبِّ لَا تَذَرْنِي»: دعای نوح بعد از این خبر خداوند بود که «لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ ءَامَنَ» (هود: 36): «جز آن کسانی که ایمان آوردند دیگر کسی از قومت ایمان نخواهد آورد».

«دَيَّارًا»: از اسم هایی است که در نفی عام به کار می رود. گفته می شود: در منزل دیاری نیست؛ یعنی هیچ کس نیست. (التسهیل ۱۵۱/۴).

بعد از اینکه نوح علیه السلام از قوم خویش نا امید شد بر آنان دعا کرد و گفت: پروردگارا! کافران را هلاک ساز و از آنان یکی را هم زنده مگذار که بر روی زمین دور خورد و در محدوده اش حرکت نماید؛ برای اینکه اثری از آنان نماند و ریشه شان از دنیا نابود شود.

و نوح علیه السلام در دعا خویش می افزاید: «همانا اگر تو آنان را بگذاری» و نابودشان نکنی «بندگان را گمراه می سازند» از راه حق «و جز بدکار کفران پیشه ای را نزنند» یعنی: به دنیا نیاورند جز بدکاری را؛ با ترک طاعتت و جز بسیار ناسپاسی را؛ برای نعمتت.

مفسر و محدث کبیر جهان اسلام ابن کثیر می فرماید: «نوح علیه السلام این سخن را بدان جهت گفت که در میانشان نهصد و پنجاه سال زندگی کرده بود و از آنان شناخت کاملی داشت».

مفسر شیخ نسفی می فرماید: «نوح علیه السلام این سخن را بدان جهت گفت که خداوند به وی خبر داده بود که دیگر کسی از قومش به وی ایمان نمی آورد. چنانکه در آیه (36)، سوره هود آمده است».

در این آیه مبارکه درس بزرگی برای دعایان دعوت نهفته است و آن اینکه: یعنی هیچ گاه نباید از هدایت قومی ناامید شد مگر زمانی که تمامی حجت‌ها بر او تمام شده و کوچک‌ترین امیدی به هدایت در آن‌ها باقی نمانده باشد و چون این مطلب نیز بر ما پوشیده است از این رو هیچ گاه نباید دست از دعوت برداشت.

«إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا» ﴿٢٧﴾

که اگر آنان را باقی گذاری، بندگان را گمراه می‌کنند و جز نسلی بدکار و ناسپاس زاد و ولد نمی‌کنند. (۲۷)

تفسیر:

«إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ»: اگر حتی یک نفر از آنها را بگذاری، بندگان تو را از راه هدایت به در می‌برند. این ادعای نوح علیه السلام به سبب تجربه‌ی نه صد و پنجاه ساله‌ای است که بطور متداوم آن‌ها را دعوت داده بود تا جایی که گفته‌اند هر پدری دست پسرش را می‌گرفت و او را به‌سوی نوح می‌برد و می‌گفت: ای پسر! از این شخص دوری کن چون که دروغ‌گوست و این را پدرم به من گفته است؛ پسر نیز بعد از پدر شدن همین رفتار را با پسرش انجام می‌داد.

«و لا یلدوا إلا فاجرا کفارا»: و از نسل آنها جز تبه‌کار و کافر احدی به دنیا نمی‌آید. «فاجرا»: گناهکاری که بر گناهِش پایبند است. «کفار»: بسیار کافر و ناسپاس نعمت. مفسر کبیر جهان اسلام امام فخر رازی فرموده است: اگر گفته شود: نوح علیه السلام این را از کجا می‌دانست؟ در جواب گفته می‌شود: به طریق استقرا آن را می‌دانست؛ طوریکه گفته شد نوح علیه السلام از جمله پیامبران اولوالعزم است که خداوند تعالی ارج و منزلت خاصی را برای آنها گذاشته است. هکذا نوح علیه السلام با مدّت مدیدی که در میان قوم خویش ماند و آنها را در شب و روز، آشکار و خفا به سوی عبادت الله تعالی دعوت می‌کرد، و قوم خویش را از عذاب الهی و پرستش بت‌های ساختگی برحذر می‌داشت ولی با همه تلاش‌هایش، اندکی به وی ایمان آوردند و در این حالت بود که نوح علیه السلام دست به دعا برداشت:

مفسر این کثیر فرموده است: نوح علیه السلام بنابر اطلاعی که از قومش داشت، بر آن‌ها دعا کرد بدین معنا وی با وجود ماندگاری نه‌صد و پنجاه ساله (حال و اوضاع قومش را می‌دانست) با این حال الله متعالی، دعای نوح علیه السلام را پذیرفت و امر به ساختن کشتی نمود تا به وسیله آن مؤمنان نجات و کافران هلاک گردند.

خداوند متعال می‌فرماید: «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ ءَامَنَ وَمَا ءَامَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ» (سوره هود، آیه ۴۰). «تا آنگاه که فرمان ما (مبنی بر هلاک کافران) در رسید و آب از زمین جوشیدن گرفت، گفتیم: سوار کشتی کن از هر صنفی نر و ماده‌ای را، و خاندان خود را، مگر کسانی را که فرمان هلاک آنان قبلاً صادر شده است، و کسانی را (در آن بنشان) که ایمان آورده‌اند، و جز افراد اندکی بدو ایمان نیاورده بودند.»

راه نوح علیه السلام دوایی برای امت اسلام:

نوح پیامبر بزرگوار و خردمند است که سالهای طولانی قوم خویش را به سوی الله یگانه دعوت نمود و در این مبارزه قهرمانه خویش از اسلوب و سبک های متعددی شب و روز استفاده کرد و راه های مختلفی جهت مبارزه با شرک‌ها و بدعت‌های گوناگون قومش بهره برد و

زحمات زیاد و عتاب‌های مختلف را متحمل گردید، و این فراز و نشیبی که نوح پیامبر با کلام الهی بیان گشته سرشار از نکات و ظرائفی اند که زندگی هر مسلمان و دعوتگری با پند پذیری از آن، می‌تواند به سر منزل مقصود برسد و تجربه‌های نوح علیه السلام مانند دواپی برای دردهای اُمّت رسول الله صلی اله علیه وسلم بکار گیرد.

«رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا» ﴿٢٨﴾

بار الهی، مرا و پدر و مادر من و هر که با ایمان به خانه (یا به کشتی) من داخل شود و همه مردان و زنان با ایمان عالم را ببخش و بیامرز و ستمکاران را جز بر هلاک و عذابشان میفزای. (۲۸).

حضرت نوح علیه السلام مستمر و دوامدار از راه‌ها و طرق مختلف در پی اصلاح قوم خویش کوشید، ولی قومش بطور مستمر به تکذیب او پرداختند و با او مخالفت ورزیدند، لذا آنحضرت در نهایت، از آنها مأیوس شد و به در بار الهی دعاء نمود: «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ» یعنی الهی پروردگارا! از گناهان من و فرزندانم و کسی که با حالت ایمان وارد خانه‌ام می‌شود و مردان و زنان مؤمن، درگذر!

«وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا (28)»: و برای آنان که آیات تو را انکار و پیامبران تو را تکذیب می‌کنند، جز نابودی و خسارت دنیا و آخرت میفزای!
که در اثر آن همه ای آن قوم به غرق عذاب شده و مبتلا به جزا‌ها شدند.

یادداشت:

تفسیر کلمه «بیت» در آیه ی «وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا - 28» از فهم تفسیر «کتاب الواضح فی تفسیر القرآن» (منسوب لآبی محمد عبد الله بن وهب الدینوری): «شریعت یا کشتی»، از دید و فهم مفسر تفسیر مراغی: (تألف احمد مصطفی مراغی مفسر مصری که از جمله شاگردان شیخ محمد عبده می باشد). «مسجد و مصلی و تأیید پیامبری» و از دید و فهم مفسر تفسیر کشاف و بیضاوی و منیر: «منزل، یا مسجد یا کشتی». و از دید و فهم **تفسیر: «التحریر و التنویر»** تألیف محمد بن عاشور: «منزل» و از دید و فهم «تفسیر الجواهر» تألیف: شیخ طنطاوی جوهری مفسر و عالم دینی قرن سیزده و چهاردهم: «منزل یا مسجد یا کشتی» است.

نهایت داستان نوح:

زندگی نوح علیه السلام؛ زندگی‌ای مملو از دشواریها و تلخی‌ها، مملو از ناراحتی‌ها و لومه، مملو از تهمت و اذیت، از سختی و درد‌ها بود، وی نهصد و پنجاه سال در بین قوم خویش زندگی بسر برد، در همه ای این سالها همه تلاش خویش را بخرچ داد تا قومش به الله واحد ایمان آورند و پرستش بت‌ها را ترک نمایند.

حضرت نوح علیه السلام با استدلال و منطق مطرح می‌کرد که خلقت وجود خویش نظر اندازید که باچه عظمت پروردگار شما را با طی مراحل خلق نموده است، چگونه هفت آسمان را یکی بالای دیگری آفریده است؟ و مهتاب را در میان آن‌ها تابان، و آفتاب را چراغ آن قرار داده است. (که تفصیل آن در آیات 14 الی 20 گذشت) ولی دشمنان همه ای این استدلال و منطق مستند و منطقی حضرت نوح علیه السلام را نادیده گرفتند، و توانندی آنرا نداشتند که بطور دقیق، منطقی و صحیح با نوح علیه السلام استدلال نمایند.

بعد از اینکه نوح علیه السلام همه تلاش های خویش جهت رهنمای قوم خویش بخرچ داد، ولی قوم از وی پیروی نکردند، سران و اشرافیان قوم به حضرت نوح علیه السلام گفتند: «قَالُوا يُونُحُ قَدْ جِدَلْنَا فَأَكْثَرْتَ جِدْلَنَا فَأَتَيْنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ» (سوره هود: 32). «گفتند: ای نوح! با ما جرّ و بحث کردی و جرّ و بحث را به درازا کشاندی. اگر راست می‌گویی آنچه را که ما را از آن می‌ترسانی، به ما برسان.»

با شنیدن این سخن حضرت نوح علیه السلام متوجه شد که قومش دیگر به وی هیچ اهمیتی قابل نیستند و دعوت برحق اش گوش فرا نمی‌دهند، و ادامه دعوت را بی نتیجه و بی‌ثمر دید و حتی متوجه شد که نتیجه عکس می‌دهد و قومش هر روز جسورتر و گستاخ‌تر می‌شوند تا جایی که به وی گفتند: «قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يُونُحُ لَتَكُوْنَنَّ مِنَ الْمَرْجُوْمِيْنَ» (سوره الشعراء: 116). «گفتند: ای نوح! اگر (به دعوت خود) پایان ندهی، قطعاً جزو سنگساران خواهی شد.»

طوفان نوح :

همانطوریکه یادآور شدیم قوم از لجابت دست بردار نشد. نوح علیه السلام دست به دربار الهی بالا نموده گفت: «فَأَفْتَحْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتَحَا وَنَجِّنِي وَمَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ» (سوره الشعراء: 118). «نوح گفت: پروردگارا! قوم من مرا دروغگو نامیدند، (اکنون که هیچ راهی برای هدایت آن‌ها نمانده و تمام تلاشم را کردم) میان من و اینان خودت قضاوت کن و من و مؤمنانی را که با من هستند نجات ده.» و بدین ترتیب حضرت نوح علیه السلام بعد از همه تب و تلاش ها دعای نابودی قومش را از پروردگار با عظمت بعمل آورد و گفت: «وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ دَيّٰرًا، إِنَّكَ إِنْ تَذَرْنَهُمْ يُضِلُّوْا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوْا إِلَّا فٰجِرًا كَفّٰرًا» (آیات: 26-27 همین سوره) «نوح گفت: پروردگارا! هیچ احدی از کافران را بر روی زمین زنده باقی مگذار. که اگر ایشان را رها کنی، بندگان را گمراه می‌سازند، و جز فرزندان بزهکار و کافر سرسخت نمی‌زایند و به دنیا نمی‌آورند.»

خداوند متعالی دعای پیامبرش را استجابت کرد و اراده و مشیت الهی بر این قرار گرفت که قوم نوح علیه السلام با طوفان از بین روند، بدین خاطر پروردگار - فرمان می‌دهد که نوح علیه السلام کشتی سازد، و نوح شروع به ساختن آن کرد و مردم از اینکه می‌دیدند نوح علیه السلام از دعوت به خداوند یکتا به نجاری تبدیل شده است، وی را به تمسخر گرفتند، و نوح علیه السلام می‌گفت که ما نیز همان‌گونه که شما ما را مسخره کرده‌اید ما نیز شما را مسخره می‌کنیم.

عاطفه پدری نوح با پسرش:

بعد از اینکه طوفان به آغازیدن گرفت و مؤمنان در کشتی جابجا شدند، حضرت نوح علیه السلام به فکر پسرش افتاد. عاطفه و مهر پدری او را وادار ساخت که در این هیاهوی هولناک پسرش را چیغ بزند ولی پسر لجوج و مغرورش به وی جواب نداد. قرآن عظیم الشان در آیات (42 و 43 سوره هود) می‌فرماید: «وَهِيَ تَجْرِيْ بِهَمْ فِيْ مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِيْ مَعْرَلٍ يُبْنِيْ أَرْكَبَ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكٰفِرِيْنَ، قَالَ سَآوِيْ اِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِيْ مِنَ الْمَآءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ اِلَّا مَنْ رَّحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُعْرَقِيْنَ» («مؤمنان سوار کشتی شدند و) کشتی با سرنشینانش (سینه) امواج کوه‌پیکر را می‌شکافت و (همچنان) پیش می‌رفت. (مهر پدری اوج گرفت) و نوح پسرش را که در کناری جدا (از پدر) قرار گرفته بود چیغ زد که فرزند دلبندم با ما سوار شو و با کافران مباش. (پسر)

گفت: به کوه بزرگی می‌روم و مأوی می‌گزینم که مرا از سیلاب محفوظ می‌دارد. نوح گفت: امروز هیچ قدرتی در برابر فرمان الله (مبنی بر غرق شدن کافران) پناه نخواهد داد مگر کسی را که مشمول رحمت خدا گردد و بس و موج میان پدر و پسر جدایی انداخت و پسر در میان غرق‌شدگان جای گرفت.»

نوح علیه السلام با دیدن صحنه غرق شدن پسرش در برابر چشمانش بی‌تاب و عاجزانه از خداوند متعال درخواست می‌کند فرزندش را نجات دهد، الله تعالی نیز چون وی از اشخاص ناصالح و بی‌ایمان بود، او را غرق می‌کند. خداوند متعال می‌فرماید: «وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَكَمِينَ 45 قَالَ يُنُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ 46 قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (سوره هود: 45-47). «و نوح پروردگار خود را آواز داد و گفت پروردگارا پسر من است و قطعاً وعده تو راست است و تو بهترین داور انی (۴۵) فرمود ای نوح او در حقیقت از کسان تو نیست او [دارای] کرداری ناشایسته است پس چیزی را که بدان علم نداری از من مخواه - من به تو اندرز می‌دهم که مبدا از نادانان باشی (۴۶) گفت پروردگارا من به تو پناه می‌برم که از تو چیزی بخواهم که بدان علم ندارم و اگر مرا نیامرزی و به من رحم نکنی از زیانکاران خواهم بود. (۴۷)

خواننده محترم!

در اینجا سوالی پیش می‌آید که آیا نوح علیه السلام چگونه فرزندش را به سوار شدن به کشتی دعوت کرد، در حالی که او کافر بود و الله تعالی اجازه سوار کردن کافران را به کشتی صادر نکرده بود. آیا شفقت پدری باعث فراموش شدن حکم الهی گردید؟ خداوند، تعبیری ظریف در جمله معترضه‌ای در مورد پسر نوح بیان می‌دارد و آن اینکه «وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ» (و آن [کشتی] ایشان را در میان موجی کوه آسا می‌برد و نوح پسرش را که در کناری بود صدا زد ای پسرک من با ما سوار شو و با کافران مباش) (آیه 42 سوره هود) در اینجا ملاحظه می‌شود که پسر نوح در مکانی دور و جدای از کافران بود. نوح علیه السلام که توانسته بود پسرش را از کفار دور سازد و وی نیز عزلت کرده بود، چنین به پدر وانمود کرده بود که وی از زمره مؤمنان است و بدین خاطر بود که وی را برای سوار شدن دعوت کرد و حتی در صورت سرباز زدن وانکار از خداوند برایش طلب دعا نمود. (خالدی، القصص القرآنی، 97/1 و 198).

سرنوشت زن نوح علیه السلام:

هر شخصیکه می‌خواهد تصمیم به ازدواج کند و شریک زندگی برای خود انتخاب نماید، لابد است که سلسله معیار های را باید در نظر گرفت، که از جمله مهمترین آن ایمان او به خدای یکتا است. که حتی گمراهان از صراط حق دنبال این ملاک و معیار می‌باشند، چه رسد به انسانهای صالح، انبیاء و فرستادگان خدا، که خود مبلغ چنین معیارهای شایسته ای بودند ولی با این وجود ما در تاریخ بشریت می‌بینیم که عده ای از زنان انبیاء اعتقادی غیر از اعتقاد راستین انبیاء داشتند و علم مخالفت با آنها را می‌افراشتند، که از نمونه های بارز آن میتوان به دو کافره، که در خانه دو پیامبر بزرگوار زندگی می‌کردند مثال آورد: یکی زن نوح علیه السلام و دیگری زن لوط علیه السلام که هر دوی آن به همسرشان نه

تنها خیانت کردند بلکه کفر هم ورزیدند، که جایگاهشان آتش دوزخ و با اهل کفر و ضلال محشور می گردند.

مصیبت بزرگ نوح علیه السلام این بود که نه تنها در معرض ریشخند قوم نادان و یاغی خویش قرار داشت، بلکه در خانه هم راه احتیاط را در پیش می گرفت.

قرآن عظیم الشان در (آیه 10، سورة تحریم) هردو زن کافره یعنی زن نوح وزن لوط را در ردیف هم ذکر نموده اند. طوریکه که می فرماید: «ضرب الله مثلاً للذین کفروا إمرات نوح و امرات لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتاهما فلم یغنیا عنهما من الله شیئاً و قیل ادخلا النار مع الداخلین» (خداوند برای کسانی که کفر ورزیدند، همسر نوح و همسر لوط را مثال زده است که این دو زن، همسر (و از خانواده) دو بنده صالح از بندگان ما بودند، ولی به آن دو خیانت کردند. پس در برابر (کیفر) خداوند، برای آن دو زن هیچ کاری از آن دو پیامبر ساخته نبود و به آنان گفته شد: به آتش وارد شوید با وارد شوندگان).

زن نوح علیه السلام به مردم می گفت نوح دیوانه است و اگر کسی به نوح ایمان می آورد فوری به سران مشرکان اطلاع می داد و آنها در مقام اذیت به آن ایمان آورنده بر می آمدند.

مؤرخان می نویسند بعد از اینکه کشتی نوح علیه السلام آماده شد (چهار پسر اش هریک سام، حام، یافث و کنعان) و هر کسی که به آنها ایمان داشت به کشتی سوار شدند، میگویند: کنعان و یک زوجه آن حضرت که و اعله نام داشت به سخن نوح علیه السلام اعتنایی نکردند و از فرمان او سرپیچی نمودند و مورد غضب الهی واقع شدند. (سپهر، محمد تقی، ناسخ التواریخ، بیتا، یک جلدی، کتابخانه آیت الله گلپایگانی ره، ص ۵۵).

سرنوشت کودکان که در طوفان غرق شدند :

اگر پیرسیده شود؛ آنانیکه در طوفان نوح غرق شدند، کودکانشان چه سرنوشتی یافتند؟ در جواب باید گفت: با آنان غرق شدند، البته نه برای آن که غرق شدن سزای آنان باشد، بلکه مانند دیگر کودکانی که به یکی از اسباب مرگ می میرند و چه بسیار از آنان که غرق می شوند و یا در آتش سوزی می سوزند و همچنین غرق شدن آنان می تواند بر عذاب پدر و مادرشان بیفزاید و از آن جمله است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم می فرماید: «یهلکون مهلکة واحدة و یصدرون مصادر شتی» (یکباره و با همدیگر نابود می شوند، اما با سرنوشتی گوناگون برانگیخته می شوند).

از حسن بصری (رح) روایت شده است که: در این باره از او سؤال بعمل آمد وی در جواب گفت: الله متعال می دانست که آنان بی گناه هستند، از این روی آنان را بدون عذاب دادن نابود ساخت. همچنین گفته اند الله متعال چهل سال پیش از طوفان - به روایتی هفتاد سال پیش از آن - رحمهای مادرانشان را عقیم گذاشت و اصلا پدرانشان را خشکاند و وقتی غرق شدند، هیچ کودکی با آنان همراه نبود. (تفسیر فرقان)

کوه جودی:

کوهی است که مشرف بر جزیره ابن عمر در طرف شرق دجله در شمال عراق در موصل موقعیت دارد (یاقوت حموی، معجم البلدان، 179/2). (همچنان برای مزید معلومات مراجعه شود به کتاب اهداف دعوتی داستان آدم، نوح و ابراهیم تألیف: دکتر یونس یزدان-پرست (حمل) 1395 شمسی، رجب 1437 هجری)

کشتی و طوفان:

در مورد اینکه بزرگی و اندازه کشتی نوح چقدر است، و این کشتی دارای چند منزل بود در بین علمای یهودی و هم در بین علمای اسلام اختلاف نظر وجود دارد، این اختلاف را میتوان هم در کتاب تورات و کتب اسلامی به وضاحت تام ملاحظه کرد. ولی واقعیت آن است که روایات هیچ دلیلی بر صحت خود و ضعف دیگر روایات ارائه نمی‌دهند تا امکان ترجیح قویترین دلیل وجود داشته باشد. آنچه در ماهیت کشتی به اثبات رسیده، فرموده پروردگار با عظمت ما است که می‌فرمایند: «وَحَمَلْنَاهُ عَلَىٰ ذَاتِ أَلْوَحٍ وَدُسُرٍ» (سوره القمر: 13). (و نوح را بر کشتی ساخته شده از تخته‌ها و میخ‌ها، سوار کردیم). راغب اصفهانی می‌گوید: دُسُرُ به معنای میخ‌ها و مفرد آن دَسَار است و اصل دَسَر به معنای دفع شدید با زور است، گفته شده: دَسَرُهُ بِالرُّمَحِ یعنی: او را با نیزه به زور دور کرد. و در این زمینه اسرئیلیات و روایات ضعیفی وجود دارند که ضرورت دیده نمیشود که مورد بحث قرار گیرد.

مقدار شدت طوفان نوح:

مفسران در شدت طوفان اختلاف نظر دارند، اکثریت بدین عقیده اند که همه کره خاکی بجز کعبه را در بر گرفته بود، و این تفکر برگرفته از این است که نوح علیه السلام را پیامبری برای تمامی بشر دانسته‌اند و هکذا نوح علیه السلام در دعایش خواستار نابودی کل کافران و حامیان آن‌ها بر روی زمین زمانی شد که تلاشهای زیادی برای رهنمایی و هدایت شان به عمل آورده بود.

فقیه و حقوق دان شهیر مصر شیخ محمد عبده متولد سال 1266 هجری قمری می‌فرماید: «...طوفان نوح علیه فراگیر تمامی زمین نبوده و تنها سرزمینی را که قوم نوح در آنجا زندگی میکردند، فرا گرفت، چنانکه مردمانی در چین بودند که غرق نشدند و دعای نوح علیه السلام هم عام نبود و تنها کافران قوم او را شامل می‌شده است؛ چرا که او تنها به سوی قوم خویش فرستاده شده بود؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «و کان کل نبی یبعث الی قومه خاصة و بعثت الی اساس كافة.» (تمامی پیامبران به طور اخص برای قوم خویش فرستاده می‌شدند و من به سوی تمامی مردم برانگیخته شده‌ام.)، (صحیح): بخاری (ش335) / مسلم (ش1191).

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.

و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره جن

جزء - (29)

سوره جن در مکه مکرمه نازل شده، دارای بیست و هشت آیه و دو رکوع می باشد.

معلومات مؤجز در باره سوره جن:

سوره الجن هفتاد و دومین سوره از سوره های قرآن عظیم الشان است. سوره «جن» یا به اصطلاح سوره «قُلْ أُوْحَى» از جمله سوره های مکی است. و بعد از سوره ی «أعراف» نازل شده است.

مفسرین می نویسند که این سوره حدوداً در سال ششم (۶) بعثت، بعد از اینکه پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم برای دعوت قبیله ثقیف به طائف رفته بود و آنها در ضمن اینکه دعوت رسول الله صلی الله علیه وسلم را قبول نداشتند، و بالعکس به آزار واذیت پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم نیز پرداختند، در مکه نازل شد.

- این سوره بصورت عمدتاً درباره مخلوق ناپیدائی بنام جن بحث می نماید. در این سوره سخن از ایمان آوردن آنها به پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم و فروتنی آنان در برابر قرآن عظیم الشان، ایمان و اعتقاد آنها به معاد و روز بازگشت، و وجود گروهی مؤمن و کافر در میان آنان و بخش مسائلی دیگری را مورد بحث قرار داده است.

- هکذا در این سوره به مسئله یگانه بودن الله (ج) و بازگشت پس از مرگ بحث صورت گرفته.

- در این سوره از مسئله علم غیب، که هیچ کس از آن آگاهی ندارد جز آنچه که خداوند متعال اراده کرده است، یاد آوری شده است.

وجه تسمیه:

این سوره به دلایل آنکه در باره قصه زندگی، احوال و فعالیت های جنیان و بیم دهی آنان پرداخته است بنام سوره « جن » مسمی گردیده است. « الجن » هم نام این سوره است و هم عنوان مضامین آن، چرا که در این سوره واقعه ی قرآن شنیدن جن ها و ایمان آوردن و رفتنشان به سوی قومشان و فراخواندن آنان به سوی اسلام به تفصیل بیان گرفته شده است. در ضمن قابل تذکر است که اسم جن در مجموع بیست و دو (22) بار در قرآن عظیم الشان ذکر گردیده است.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره جن:

چنانچه در فوق هم متذکر شدیم سوره جن دارای (2) دو رکوع، (28) بیست و هشت آیات، (287) دو صد و هشتاد و هفت کلمه، (1126) یک هزار و یکصد و بیست و شش حرف و (424) چهار صد و بیست و چهار نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید).

مناسبت سوره جن با سوره ی نوح:

سوره ی نوح چگونگی معاندان و مخالفان وحی و نبوت و سرانجام شوم آنان را به تصویر کشیده تا هوشداری برای دشمنان وحی در عصر نبوت باشد و سوره ی مبارک جن با بیان

پذیرش رسالت آسمانی توسط جنیان، آن معاندان را مورد تحقیر و توبیخ قرار می‌دهد که چگونه از آن حقیقت آشکار غافل و محروم مانده‌اند.

همچنان در سوره ی نوح آمده است: «از پروردگارتان بخشایشی طلب کنید، تا برایتان از آسمان، باران پربرکت فروریزد.» (نوح آیات متبرکه 10 و 11) و در سوره جن نیز به مردم مکه می‌فرماید: «اگر انسان و پری راه راست را در پیش گیرند و بر آن پایداری و مداومت کنند، آب فراوانی - که مایه ی حیات است - به آنان ارزانی می‌داریم.» (آیه 16 جن).

هکذا در هر دو سوره به چیزی اشاره می‌کند که به آسمان تعلق دارد و نیز عذاب گناهکاران را یاد آور می‌شود. (آیات متبرکه: 15 و 25 سوره نوح)، (آیات متبرکه 8 و 23 سوره جن).

محور اساسی مورد بحث سوره جن:

محور اساسی مورد بحث این سوره را؛ جنیان و موضع‌گیری آنان در برابر وحی و قرآن تشکیل می‌دهد.

محتوای کلی سوره:

در بخش اول سوره که تقریباً نوزده آیه از جمله بیست و هشت آیه این سوره را در بر می‌گیرد، سخن از ایمان جن به پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم، خضوع ایشان در برابر قرآن مجید، ایمان و اعتقاد آنها به معاد یعنی روز آخرت، وجود گروهی مؤمن و کافر در میان آنان و امثال آن مسائل درین آیات مورد بحث قرار گرفته است.

در این سوره بر بسیاری از عقائد خرافی در مورد «جن» اصلاح و رهنمایی صورت گرفته است و موضوعات مربوط به جنیات با اسناد ثقه و استدلال عالی مورد بحث قرار داده شده است. همچنان درین سوره بر بسیاری از خرافات در مورد جن که در ذهن بعضی از انسان ها وجود داشته و به اصطلاح خطور می‌کند، خط بطلان کشیده است.

در بخش دیگری از این سوره اشاره به مسئله توحید و معاد آمده است. در آخرین بخش این سوره، مسئله علم به غیب به بحث گرفته شده است. درین بخش تأکید اکید شده است که هیچ کس به جز آنچه را خداوند متعال اراده کرده است، آگاهی ندارد.

مباحث مورد بحث در سوره جن:

در سوره جن بصورت عموم بر چهار محور اساسی بحث بعمل می‌آید:

مبحث اول: حکایت از ایمان جن: (آغاز از آیه 1 الی آیه هفت).

مبحث دوم: حراست از وحی: (این موضوع از آیه 8 سوره آغاز والی آیه پانزده، این سوره ادامه می‌یابد).

مبحث سوم: دعوت به یکتاپرستی: (آیه 23 آغاز والی آیه 24، این سوره ادامه می‌یابد).

مبحث چهارم: خداوند عالم غیب است: (این بحث آن از آیه 25 سوره آغاز والی آیه 28، این سوره ادامه می‌یابد).

جن یا پری چگونه مخلوق است؟

الف: جن از شعله ی آتش پدید آمده است. (رحمان آیه 15] برخلاف انسان که از خاک است. (رحمان: آیه: 14).

ب: جن دارای علم و ادراک است و حق و باطل را از روی استدلال تشخیص می‌دهد. (سوره جن).

ج: مکلف و مسؤول است. [سوره های جن و رحمان]

د: گروهی مؤمن اند و گروهی هم کافر (سوره جن آیه 11).

ه: حشر و نشر می شوند. (سوره جن آیه 15).

و: می توانستند در آسمانها خبر بیاورند و استراق سمع کنند؛ اما اکنون نه (سوره جن آیه: 9).

ز: تعدادی از آنان از نیرو و توان بخصوصی برخوردارند. (سوره نمل آیه: 39). «قال عَفْرِيَّتٌ مِنَ الْجِنَّ...»

«وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحُ غَدُوها شَهْرٌ وَرَوَّاحُها شَهْرٌ وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ وَمِنَ الْجِنَّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَمَن يَزْغُ مِنْهُمْ عَن أَمْرِنَا نُنْفِقُهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ (12) يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَّحَارِبٍ وَتَمَائِيلٍ وَجَفَّانٍ كَأَلْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَّاسِيَاتٍ اعْمَلُوا آلَ دَاوُودَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ

مِّنْ عِبَادِي الشُّكُورُ (13)» (سوره سبأ، آیات 12 و 13). « وَمِنَ الْجِنَّ مَن يَعْمَلُ...»

ح: جنیان پیش از انسانها آفریده شده اند. (سوره حجر آیه 27). « وَالْجَانُّ خَلْقُنَا مِنْ قَبْلُ مِنْ نَّارِ السَّمُومِ «....»

ترجمه و تفسیر سوره جن

بسم الله الرحمن الرحيم

به نام الله بخشنده و مهربان

«قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا» (۱)

(بگو: به من وحی شده است که گروهی از جنیان (به تلاوت من) گوش فرا داده اند، سپس گفته اند: «ما قرآن عجیبی شنیده ایم.») (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أوحى»: وحی شده است. «استمع»: گوش فرا داد. «نفر»: به گروه سه تا هفت یا ده نفره اطلاق می گردد. الجن: جنیان، پری. «عجبا»: عجیب و شگفت از جهات مختلف، مثل فصاحت و بلاغت، پند و اندرز و موعظه‌گری.

تفسیر:

«قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ»: ای محمد! به قومت بگو: الله به من وحی کرده است که گروهی از جن به قرآن گوش فرا دادند و به آن ایمان آوردند و آن را تصدیق کردند و به اسلام گرویدند.

از فحوای این آیه مبارکه بر می آید که: پیامبر صلی الله علیه وسلم در آن هنگام جن ها را نمی دید و نمی دانست که آنها به قرآن خواندن ایشان گوش فرا می دهند، بلکه بعدها خداوند متعال به وسیله ی وحی این سوره واقعه را به اطلاع ایشان رساند. عبد الله بن عباس (رض) هم به هنگام بیان این واقعه تصریح می کند که: «پیامبر صلی الله علیه وسلم نه از حضور جن ها مطلع بود و نه آن ها را می دید و نه به قصد خواندن بر آن ها قرآن را تلاوت فرموده بود.» (مسلم، ترمذی، مسند احمد، ابن جریر).

«فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا (1)»: وقتی به میان قوم خود برگشتند به آنها گفتند: ما قرآنی عجیب و شگفت‌انگیز شنیدیم، نیکی نظم و بلاغت و رسایی اسلوب و محتوایش، از حکمت‌های نو ظهور و اندرزهای شگفت‌انگیزش، سخت مؤثر است.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: عبارت به کار رفته در متن آیه مبارکه همانا «قُرْآنًا عَجَبًا» است. قرآن به معنای «شیء خواندنی است و به احتمال زیاد جن ها این لفظ را به همین معنا به کار برده اند، چرا که آن ها برای اولین بار با این کلام آشنا شده بودند و شاید در آن هنگام نمی دانستند که آن چه را می شنوند نامش هم قرآن است. «عَجَبًا» (عجب) صیغه ی مبالغه است و این کلمه در زبان عربی برای چیز بسیار شگفت‌انگیز به کار برده می شود. پس معنا و مفهوم گفته جن ها آن است که ما کلامی شنیده ایم که هم از لحاظ زبان خود و هم از لحاظ مضامین خود بی نظیر و شگفت‌انگیز بود.

این نشان دهنده ی آن است که جن ها نه تنها سخنان انسان ها را می شنوند، بلکه زبان آن ها را هم به خوبی می فهمند، اگرچه ضروری نیست که تمام جنها تمام زبان های بشری را بدانند و متوجه بشوند. ممکن است هر گروهی از آنها در هر منطقه ای از زمین که زندگی می کند، زبان های انسان های آن منطقه را بدانند. اما از این بیان قرآن در هر حال این مطلب به دست می آید که جن هایی که بدان هنگام قرآن را شنیده بودند با زبان عربی

آنقدر آشنا بودند که هم بلاغت بی نظیر آن را حس کردند و هم مضامین بلند پایه‌ی آن را به خوبی درک کردند. (بنقل از تفهیم القرآن).

شان نزول:

امام بخاری، امام ترمذی و سایرین از ابن عباس (رض) روایت کرده اند که رسول الله صلی الله علیه وسلم برای جن نه قرآن خوانده و نه آنان را دیده است ولیکن آن بزرگوار با گروهی از اصحاب خود به بازار عکاظ رفتند.

ریشه عربی کلمه «عکاظ»، از «عَكَّظَ يَعَكِّظُ عُكَاظًا» گرفته شده است، این منظور جمال الدین ابوالفضل محمد بن مکرّم بن علی الانصاری الخزرّی عالم شهیر زبان، لغت و تاریخ کشور مصر (630 قمری) در شرح این کلمه می نویسد: «فیعکظ بعضهم بالفخارای یَدَعُک»؛ «عکاظ را عکاظ می‌گفتند، چون عرب در آن، جمع می شدند و به دیگران فخر می فروختند.»

عکاظ از جمله بازار های مشهوری است در مکه که همه ساله با شان و شوکت برای تبادل اجناس تجاراتی بر پا میشود و در جنب تجارت، در آن مسابقات شعر و ادب، پهلونی و سایر مسابقات معروف آن زمان صورت می گرفت.

و به اصطلاح اعراب در آن بازار به فخر و مباحات می پرداختند.

ابن عباس می فرماید: در آن هنگام میان شیاطین و اخبار آسمانی مانع ایجاد و طرف آنها شهاب پر تاب می شد. شیاطین نزد قوم خود مراجعت کردند. سران و بزرگان آنان گفتند: این کار صورت نگرفته مگر به علت حادثه بزرگ، شرق و غرب عالم را گردش کنید و علت این حادثه را بیابید آنان (شرق و غرب دنیا را گشتند و آنچه را که میان آنها و اخبار آسمانی حایل شده بود، جستجو کردند.) گروهی که به قصد تهامه رفته بودند گذارشان به نخله افتاد، در آنجا پیامبر صلی الله علیه وسلم با یاران خود نماز صبح را اقامه می کرد. (تهامه سرزمینی است هموار و ساحلی که از سمت شمال از شبه جزیره سینا تا نواحی یمن جنوبی امتداد دارد. شهرهای مکه، نجران، جدّه، صفا در این منطقه واقع است.

به مکه معظمه به همین دلیل، تهامه نیز گفته می شود. در این سرزمین قبائلی نیز پیش از اسلام زندگی می کردند. درباره اوصاف رسول الله صلی الله علیه وسلم در کنار اوصاف قریشی، ابطحی، مکی، مدنی، تهامی نیز ذکر شده است. کوهی نیز در این ناحیه وجود دارد که به کوه تهامه شهرت دارد) گروه جن چون تلاوت قرآن کریم را شنیدند گوش دادند و گفتند: به الله قسم همین است آن که میان شما و خبر آسمان حایل شده است. از آن جا برگشتند و به نزد قوم خویش مراجعت کردند و گفتند: کلام شگرف و خوش ایندی را شنیدیم بنابراین «قُلْ أُوْحِیَ إِلَیَّ» به پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شد. گفتار جن به آن بزرگوار وحی شد. (موأخذ: تفسیر بیان کلمات قرآن کریم تالیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تالیف علامه جلال الدین سیوطی ترجمه عبد الکریم ارشاد فاریابی).

- ابن جوزی در کتاب «صفوة الصفوه» از سهل بن عبدالله روایت کرده است: در نواحی دیار عاد بودم ناگاه شهری دیدم که از سنگ کنده شده بود و در وسط آن قصری قرار داشت که از یک پارچه سنگ ساخته شده بود و در آنجا جن زندگی می کرد داخل شدم ناگاه دیدم شیخ قوی الهیکل و تنومندی با جامه پُرطراوت پشیمی رو به کعبه نماز می خواند، تازگی و طراوت جامه او بیشتر مایه شگفت و تعجب من شد تا تنومندی و درشتی اندامش، سلامش کردم جواب سلام را داد و گفت: ای سهل، جثه بزرگ لباس را کهنه نمی کند. بلکه لباس

را ارتکاب گناهان و خوردن غذاهایی که از کسب حرام به دست می آید کهنه می سازد و این جامه هفت صد سال است که بر تن من است و با این لباس حضرت عیسی علیه سلام و حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را ملاقات کرده ام و به هر دو ایمان آوردم. گفتیم: خودت کیستی؟ گفت: از آن جماعتی هستم که خدا «قُلْ أُوْحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ» را در موردشان نازل کرده است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 17) در باره حقایقی از زبان جنیان و ایمانشان به قرآن کریم بحث بعمل آورده است.

جن:

قبل از همه باید گفت که بدبختی بعضی انسانها درین است که فهم و درک همه چیز ماحول و مافوق و مسایل و سوالهای مربوط به زندگی و مرگ را صرف به لمس و فهم حواس پنجگانه خویش به صورت ملموس مرتبط ساخته و خارج از آن را قبول کرده نمی تواند. در حالیکه هست موارد و حالاتیکه درک و لمس آن تعمق و ریاضت و ایمان میطلبد و درک بخش ازین مسایل و مفاهیم ایجاب ممارست های بیشتر و بیشتر نموده و درک مراحل مختلف از معرفت را ایجاد مینماید. در بخش آن بعد از ایمان به الله تعالی فهم و درک مسایل حاصل میشود. اما در کل این بحث باریکی های خویش را دارد که عدم دقت به این باریکی های اعتقادی میتواند انسان را در صورت عدم احتیاط لازم به بد راه و گمراهی بکشد. با این مقدمه مختصر اضافه میکنم که:

- جن (به کسر جیم و شد نون) در زبان عربی به معنای پوشیده، پنهان، غیر مرئی که دیده نمیشود، یا پشت پرده و در زبان دری- فارسی در مورد معنی جن در فرهنگ عمید می نویسد: جن- جنه: (به کسر جیم و تشدید نون) به موجودی خیالی و به موجودی خیالی و غیر مرئی بین انسان و ارواح رامیگویند که واحدش جنی و مونث آن جنیه است. جنی یعنی یک مرد جن و جنیه یعنی یک زن جن.

نویسنده برهان قاطع در معنای جن گفته است: جن بکسر اول در عربی معروف است که پری و دیو باشد و دل را نیز میگویند و قلب هم خوانند و اول و نخست را هم گویند که در مقابل کهنگی است. در فرهنگ عربی المنجد هم مانند فرهنگ عمید جن بمعنی موجودی خیالی بین انسان و ارواح آمده و به این سبب به این اسم نامیده شده که از دید ما مخفی و پوشیده است.

در فرهنگ لاروس در معنای جن نوشته شده است: الجن: موجود نامرئی بین انسان و ارواح، پری است که واحد آن جنی و مونث آن جنیه است.

- دارای علم، ادراک، تشخیص حق از باطل و قدرت منطق و استدلال است (در آیات مختلفی از سوره جن مباحثی در مورد اجنه صورت گرفته است).

- علمای علم لغت میفرمایند که: جن در برابر کلمه انس می آید. جن، موجود غیر مادی و شاید نیمه مادی است. به هر حال از جنس ما یعنی جنس انسان نیست ولی بنا به صراحت آیات قرآن کریم، در اکثر احوال، همطراز و هم عرض انسان است.

همچنان علمای علم لغت می افزایند: جن را فرزندان جان و بنابر این جان را ابو الجن و جمع جن را جنه و جنان، و جنی را منسوب به جن یا جنه دانسته اند (ابن اثیر، الکامل فی التاریخ (مبارک بن محمد)، النهایة فی غریب الحدیث و الاثر، چاپ صلاح بن محمد بن

عویضه، بیروت ۱۴۱۸/۱۹۹۷. (ابن بابویه، الامالی، قم ۱۴۱۷).
 برخی «الجان» را که در قرآن کریم به همراه انس به کار رفته است، اسم جمع جن دانسته اند (بن تیمیه، مجموع الفتاوی، چاپ مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت ۱۴۲۱/۲۰۰۰).
 (ابن حجر عسقلانی، الاصابة فی تمییز الصحابة، چاپ عادل احمد عبدالوجود و علی محمد معوض، بیروت ۱۴۱۵/۱۹۹۵).
 ابن قتیبه شیاطین را جنیان سرکش و جان را جنهای ضعیف دانسته است. (ابن حزم، الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، بیروت ۱۴۰۳/۱۹۸۳).
 هستند علمای که واژه جن را معرب از اصل حبشی آن دانسته است، اما به نظر دیگر خاورشناسان، ریشه کلمه جن در زبانهای اکدی، آرامی، عبری، و سریانی، به معنای پوشش و استتار، وجود دارد.

ماهیت جن:

- پروردگار با عظمت ما در قرآن عظیم الشان از ماهیت جن اینگونه ما را باخبر می‌سازد:
- «وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ» (سوره الحجر: 27) «و جن را قبل از آن ها از آتش سوزان خلق کردیم.».
 - در (آیه 27، سوره حجر) برای این موضوع تأکید بعمل آمده است که: خلقت جن ها در روی زمین قبل از خلقت انسان ها بوده است.
 - پروردگار با عظمت ما می فرماید: «وَوَخَّلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَارٍ» (سوره الرحمن: 15) (و جن را از شعله آتش آفرید).
- و در حدیثی که حضرت بی بی عایشه رضی الله عنها از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده آمده است: «خُلِقَتِ الْمَلَائِكَةُ مِنْ نُورٍ وَخُلِقَ الْجَانُّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَارٍ وَخُلِقَ آدَمُ مِنْ مِمَّا وُصِفَ لَكُمْ» (مسلم: 5314). «ملائکه از نور و جن از شعله آتش و آدم از آن چه برای تان وصف شده، خلق شده اند.».
- مطابق تعریف قرآن عظیم الشان، جن از آتش خلق گردیده است، طوری که انسان از خاک خلق گردیده است. «و لقد خلقنا الانسان من صلصال من حماء مسنون و الجن خلقناه من قبل من نار السموم» (همانا ما انسان را از گل و لای ساخورده تغییر یافته، خلق نموده ایم و جن را از آتش گدازنده خلق کردیم).
 - جنیان مثل انسانها نیز تمایلات نفسانی دارند. (سوره الرحمن، آیه 56).
 - جن مانند انسان مکلف به اعمال است «و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون».
 - تعداد جنیان بیش از انسانها است. (سوره انعام، آیه 128).
 - جن دارای علم و ادراک و تشخیص حق از باطل و دارای قدرت منطق و استدلال است. (این مشخصه در آیات متعددی سوره جن به وضاحت بیان گردیده است).
 - جن و انس هر دو نیکوکار و گناهکار دارند و گناهکارانشان اهل دوزخ می باشند «و لقد ذرأنا لجهنم كثيرا من الجن و الانس لهم قلوب لا يفقهون بها... اولئك هم الغافلون» جن مانند انسانها می میرند و از بین می روند. و گروهی جای گروهی را میگیرند.
 - جن توانمندی و قدرت نفوذ در آسمانها و خبرگیری و استراق سمع را قبل از بعثت رسول الله صلی الله علیه وسلم را داشتند و بعد از بعثت از آن منع شدند.
 - در میان جن ها افرادی یافت می شوند که از قدرت زیادی برخوردارند، همان گونه که میان انسان ها چنین است (سوره نمل، 39).

- قدرت بر انجام بعضی از کارهای مورد نیاز انسان را دارند (سباء، 12 - 13)

- در داستان حضرت سلیمان علیه السلام آمده که: جن مدعی میشود که میتواند تخت بلقیس را به نزد سلیمان آورد پیش از آن که از مجلس برخیزد حاضر می نماید. (سوره نمل آیات 40 - 30)

از فحوی مجموع این آیات طوری معلوم میشود که: جن یک موجود خیالی نیست طوری که برخی از انسانها فکر میکنند، بلکه جن یک موجود واقعی مادی است که ارتباط با او امکان پذیر است و طوری که عده هم با او ارتباط برقرار کرده اند. اگرچه از روزگاران قدیم بین انسان و جن، شیوه های مختلفی از روابط تصور می شده است.

طوری که در آیه 6 سوره جن آمده است و همانا مردانی از انس به مردانی از جن پناه می بردند، پس به سختی های ایشان می افزودند.

- تعدادی از جن ها مؤمن صالح و تعدادی از آنان کافرند. (در سوره جن، آیه 11).

- در میان جن ها افرادی یافت می شوند که از قدرت زیادی برخوردارند، همان گونه که در میان انسان ها نیز چنین است «قَالَ عَفْرَيْتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ» سوره نمل آیه 39).

- از نظر آنچه که قرآن کریم برای ما بیان کرده، در خصلتها شبیه ترین موجودات به انسان است، یعنی موجودی است که مانند انسان بلکه مانند هر حیوانی تولد دارد، و مانند یک حیوان و انسان مرگ دارد، و مانند یک حیوان و انسان حشر دارد، ذریه (خانواده و نسل دارد، دو جنس یعنی مرد و زن دارد).

اینها به دلیل اینکه عنصر و مبدأ اولی شان در خلقت با انسان متفاوت است تفاوتهایی با انسان دارند. در بعضی قسمتها، در آنچه که فضیلت و کمال واقعی است، از انسان پایینتر اند یعنی دون انسان اند، و بعضی چیزها را از انسان بیشتر دارند که آنها کمال واقعی شمرده نمی شود. آنچه اینها در آن از انسان پایین تراند این است که در مراحل ایمانی و معنوی «مانند انسان نیستند.» البته مانند انسان مؤمن دارند غیرمؤمن دارند، حتی مشرک و کافر دارند، منکر خدا دارند، منکر انبیا دارند، مؤمن واقعی هم دارند. ولی افراد اینها در ایمان، آن مراتبی را که افراد بشر طی می کنند طی نمی کنند که مثلاً به مقام پیغمبری برسند. در این جهت تابع بشر هستند یعنی پیغمبرهای بشره‌ادی و راهنمای آنها هستند نه اینکه از خود پیغمبری داشته باشند.

و اما به دلیل اینکه عنصر اولی که اینها از آن آفریده شده اند با عنصر خاک متفاوت است تفاوتهایی با انسان دارند. طوری که قبلاً یادآور شدیم یکی از این تفاوت ها مسئله غیرمرئی بودن جن ها است، یعنی وجود دارد، مانند یک جسم هم وجود دارد ولی یک جسم غیرمرئی. دیگر مسئله سرعت است. در آنها حرکت وجود دارد ولی حرکت را به یک سرعتی انجام می دهند که برای بشر غیرقابل تصور است. در یک آن می توانند اینجا باشند و در آن بعد در دورترین کرات عالم باشند.

- جن موجودی است که هرچند دارای روح و جسم البته با قابلیت های بخصوص خود است اما در شرائط عادی از حس ما پنهان است.

معنی اصطلاحی جن :

در معنای اصطلاحی، جن به مخلوقی از مخلوقات خدای متعال اطلاق می شود که نامرئی است و از حواس ظاهری انسان پنهان است، طوری که در فوق هم تذکر دادیم، جن را به

این جهت جن نامیده اند که به چشم دیده نمیشود، مگر در موقعی که بخواهد قدرتی را که خدای متعال در او قرار داده به نمایش بگذارد.

(جنّه) جمع جن است و (جانّ) «تشدید نون» ابوالجن یعنی پدر جن هاست. در فرهنگ لاروس و المنجد آمده: «جن: موجود نامرئی بین انسان و ارواح است، پری. واحد آن جنی و مونث آن جنّیه است».

- در مجمع البحرین آمده: جن موجوداتی اند که بر خلاف انسان هستند و به خاطر این که دیده نمی شوند جن نامیده شده اند. گفته شده که جن اجسامی اند هوائی که قادرند به اشکال مختلف در آیند. آنها دارای عقل و فهم بوده و بر انجام اعمال سخت قدرت دارند و ابن عربی حکایت کرده: مسلمین اجماع دارند که اجنه می خورند و می آشامند و نکاح می کنند، بر خلاف فلاسفه که منکر وجود جن هستند.

- فخر رازی در تفسیر کبیر خویش می نویسد: علماء درباره جن اختلاف دارند. بعضی گفته اند: جن از جنس غیر شیطان است و صحیح آن است که شیاطین از اقسام جن هستند، پس هر جنی که مؤمن باشد شیطان نامیده نمی شود و هر جنی که کافر باشد به اسم شیطان نامیده می شود و دلیل بر صحت این مطلب آن است که لفظ جن مشتق از اجتنان به معنای استتار است و هر چه که چنین باشد از جن شمرده می شود.

- راغب در (محاضرات) در وجه نامیدن جن گفته: جن چون از نظرها مستور است او را جن گفتند و در بسیاری از استعمالات، جن و شیطان متحد مینمایند.

غریف جن در اصطلاح آوازی است که از باد یا غیر آن در بیابان ظاهر میشود.

- همه علماء در این مورد توافق دارند که جن و شیاطین عبارت از اشخاصی نیستند که دارای اجسام کثیف باشند و مانند انسان و حیوانات رفت و آمد داشته باشند، بلکه قول متفق در مورد جن و شیطان همین است که:

اول:- آنها اجسامی هستند هوائی که قادرند به اشکال مختلف شکل گیرند و دارای عقل و فهم هستند و قدرت دارند کارهای سخت و طاقت فرسا را انجام دهند.

دوم:- حکما موجوداتی را ثابت کردند که نه مکان دارند و نه حالتی در مکان و گفتند: آنها مجرد از اجسام هستند.

- جن جسمی ناری و سفلی (پست) است که به اشکال مختلف در می آید حتی به شکل سگ و خوک، ولی به شکل فرشته و نبی در نمی آید.

معنی دیگر جن در برخی از روایات:

این نکته نیز قابل توجه است که جن گاهی بر يك مفهوم وسیع تر اطلاق می شود که انواع موجودات ناپیدا را شامل می گردد، اعم از آنها که دارای عقل و درک اند و آنها که عقل و درک ندارند، و حتی گروهی از حیواناتی که با چشم دیده می شوند و معمولاً در لانه ها پنهانند، نیز در این معنی وسیع وارد است.

شاهد این سخن روایتی است که از پیامبر صلی الله علیه وسلم نقل شده است که فرمود: «خداوند جن را پنج صنف آفریده است:

صنفي مانند باد در هوا (ناپیدا هستند) و صنفی به صورت مارها، و صنفی به صورت عقرب ها، و صنفی حشرات زمین اند، و صنفی از آنها مانند انسان اند که بر آنها حساب و عقاب است» با توجه به این روایت و مفهوم گسترده آن، بسیاری از مشکلاتی که در روایات و داستان ها در مورد جن گفته می شود، حل خواهد شد.

انواع جن:

علامه شیخ الإسلام أبو عمر، یوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر (368 - 463 هجری) در مورد کلمه «جن» مینویسد که اصطلاح «جن» دارای مراتبی مختلفی است از جمله:

- 1 - جن خالص را «جنى» می گویند.
 - 2 - جنی که با انسانها زندگی می کند، آن را «عامر» که جمعش «عمار» است می نامند.
 - 3 - جنی که مزاحم اطفال می شود آن را «ارواح» می گویند.
 - 4 - جنی که اعمال زشت و خبیث را انجام دهد و متعرض گناه شود، آن را «شیطان» می گویند.
 - 5 - جنی که در حد فراوانی کارهای بد و خبیث را انجام دهد، آن را «عفریت» می گویند.
- پیامبر صلی الله علیه وسلم راجع به انواع جنیان فرمود: «الجن ثلاثة أصناف: فصنف يطير في الهواء، وصنف حیات وکلاب، وصنف يحلون ويطعنون». (جنیان سه نوع دارند: نوعی از آنها در فضا پرواز می کند. نوعی دیگر از آنها، مار و سگ ها هستند و نوع سوم آنها در منازل و خانه ها سکونت می جویند). (این حدیث را طبرانی، حاکم، و بیهقی به سندی صحیح آن را در «الأسماء والصفات» روایت کرده است. «صحیح الجامع: 85/3».

شکل و هیكل اجنه:

در مورد شکل و هیكل اجنه حدیثی داریم از ابی ثعلبه خشنی (رضی الله عنه) که: رسول الله (صلی الله علیه و سلم) فرمودند: «الجن ثلاثة أصناف: صنف لهم أجنحة يطیرون فی الهواء، وصنف حیات، وصنف يحلون ويطعنون» یعنی: «اجنه بر سه گونه اند: گونه‌ای از آنان بال‌هایی دارند و در آسمان به پرواز درمی آیند، گونه‌ای به شکل مار هستند و گونه‌ای دیگر اقامت نموده و کوچ می کنند». (رواه الطبرانی وقال الهیثمی فی المجمع: (رجاله وثقوا وفي بعضهم خلاف) (الحدیث أخرجه ابن حبان والحاكم وأورده السیوطی فی الجامع الصغیر. رقم: 365).

شیخ الإسلام ابن تیمیه می فرماید: «اجنه به شکل های شتر، گاو، گوسفند، اسب، قاطر و خر و نیز به شکل بنی آدم هستند، یکبار شیطان بر قریش به شکل یک پیر مرد نجدی ظاهر شد، وقتی در دارالندوه گردآمده بودند تا ببینند که آیا رسول الله صلی الله علیه وسلم را به قتل برسانند یا او را به زندان بیافکنند و یا او را تبعید نمایند. در قرآن کریم آمده است: «وإذ یمکر بک الذین کفروا لیثبتوک أو یقتلوک أو یخرجوک ویمکرون ویمکر الله والله خیر الماکرین» یعنی: و (یاد کن) هنگامی را که کفار در باره تو نیرنگ می کردند تا تو را به بند کشند یا بکشند یا (از مکه) اخراج کنند و نیرنگ مینمودند و الله (ج) تدبیر مینمود و الله (ج) از بهترین تدبیر کنندگان است).

وقتی که قریش برای خارج شدن برای جنگ بدر گردآمده بودند و آنچه در جنگ میان آنان و کنانه رخ داده بود را یادآوردند چیزی نمانده بود که از نبرد منصرف شوند، در آن هنگام ابلیس به صورت سراقه بن مالک بن جعشم مدلجی، که از اشراف بنی کنانه بود، بر آنان ظاهر شد و خطاب به ایشان گفت: من شما را از اینکه گزندی از قبیله کنانه به شما برسد در امان می دارم. با این حرف آنان برای جنگ بیرون شدند و شیطان نیز همراه شان بود و از ایشان جدا نمی شد. ولی زمانی که نبرد درگرفت و در جریان نبرد ابلیس لشکر خدا (ملائکه) را دید. که از آسمان فرود می آیند، ابلیس پشت به آنان نمود و پا به فرار

گذاشت. در این اسنا قریشیان گفتند: کجا می روی ای سراقه؟ مگر خودت نگفتی که همراه ما هستی و ما را تنها نمی گذاری؟ جواب داد: «اینی بریء منکم اینی اری ما لا ترون اینی أخاف الله والله شديد العقاب» (سوره الانفال: 48) یعنی: «من از شما بیزارم من چیزی را می بینم که شما آن را نمی بینید من از خدا بیمناکم و خدا سخت کيفراست.»

نشانه های بسیاری که نشانگر جلوه نمودن اجنه به صورت آدمیان هستند، بیانگر قدرت اجنه به شکل های مختلف در آوردن خویش می باشد.

بصورت کل در بین اجنه، اجنه های درستکار، شیطان، دیو (مارد)، مرید (بسیار سرکش) و عفریت وجود دارند. خداوند متعال در سوره صافات میفرماید: «وَحَفْظًا مِّنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَّارِدٍ» یعنی: «و (آن را) از هر شیطان (مارد) سرکشی نگاه داشتیم.» و در سوره حج: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ» یعنی: «و برخی از مردم در باره خدا بدون هیچ علمی مجادله می کنند و از هر شیطان سرکشی پیروی می نمایند.» و در سوره نمل بیان می فرماید: «قَالَ عَفْرَيْتُ مِّنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ» یعنی: «عفریتی از جن گفت من آن را پیش از آنکه از مجلس خود برخیزی برای تو می آورم و بر این [کار] سخت توانا و مورد اعتمادم.» و همانطور که در حدیث ذکر شد، برخی از آنان پرواز می کنند، و برخی نیز غواص هستند (در آب فرو می روند)، چنانکه خداوند متعال در آیه 37 سوره ص می فرماید: «وَالشَّيَاطِينِ كُلِّ بَنَاءٍ وَغَوَاصِّ» یعنی: «و شیاطین را (برای او مسخر کردیم) هر معمار و غوطه خور از آنها را!

همچنین در میان آنان کسانی هستند که پیرو دین اسلام هستند و عده کافر و یهودی، مسیحی، مجوسی یا پیرو ادیان دیگر هستند.

طوریکه در آیه سوره جن «وَأَنَا مِّنَ الصَّالِحِينَ وَمِنَّا دُونَ ذَلِكَ كُنَّا طَرَائِقَ قَدَدًا» یعنی: «و از میان ما برخی درستکارند و برخی غیر آن و ما فرقه هایی گوناگونیم.» و ادامه می دهد: «وَأَنَا مِّنَ الْمُسْلِمِينَ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا» یعنی: «و از میان ما برخی فرمانبردار و برخی از ما منحرف اند پس کسانی که به فرمانند آنان در جستجوی راه درستند.»

هکذا در بین جنیان، اجنه عاقل و باهوش و افرادی نادان و احمق وجود دارد. خداوند متعال می فرماید: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ» (سوره الأنعام: 38) یعنی: «و هیچ جنبنده در زمین نیست و نه هیچ پرنده که با دو بال خود پرواز می کند مگر آنکه آنها (نیز) گروه هایی مانند شما هستند ما هیچ چیزی را در کتاب (لوح محفوظ) فروگذار نکرده ایم سپس [همه] به سوی پروردگارشان محشور خواهند گردید.»

اجنه پرنده گونه از انواع اجنه است که در آسمان به پرواز درمی آید، مانند پرنده که در آسمان می پرد و مسافت های زیادی را با سرعت زیاد می پیماید.

برخی دیگر اجنه «ریحانی» (بادی) هستند که به «ریح» نسبت داده می شوند، این نوع از اجنه وقتی که در نفس انسانی وارد می شود چنان است که مدتی را در کالبد فرد برقرار نمی ماند و حرکاتی چابک و اغلب بدخو و بد اخلاق است با این حال از کالبد فرد مجنون و گرفتار می گریزد اگر احساس خطر کند که مرتبط با سحر و چشم زدن نباشد. اینجا است که ممکن است برخورد با اینگونه از اجنه دشوار باشد، به همین دلیل دیده می شود که

برخی از افسونگران چهار انگشت فرد گرفتار (مجنون) را و برخی هر ده انگشت وی را می بندند به نیت آنکه جن مذکور را محبوس کنند و نگذارند بگریزد، ممکن است این شیوه را از کتاب «لقط المرجان فی أحكام الجن» سیوطی که از کتاب «العرائس» ابن جوزی نقل نموده، برگرفته باشند؛ که طالب علمی سفر می کرد. در راه شخصی با وی همراه شد و زمانی که به نزدیکی های شهر مقصد رسیدند، آن شخص به او گفت: چنان شد که من بر تو حق و مهتری (زمام) یابم. من مردی از اجنه هستم و حاجتی از تو دارم. گفت: آن چیست؟

گفت: وقتی که به فلان جا رسیدی، آن جا مرغ هایی را می بینی که میانشان یک خروس سفید وجود دارد، آن را از صاحبش بخواه و خریداری نموده و ذبحش کن. آن طالب علم نیز گفت: ای برادر، من نیز از تو حاجتی می خواهم. گفت: بگو، آن چیست؟ گفت: چنانچه شیطان (مارد) پلیدی که هیچ دعا و افسونی در او کارگر نباشد و با آدمی ستیزه و لجاجت کند، چاره اش چیست؟

گفت: ریسمانی از پوست گوزن نر (گوز) گرفته و انگشتان ابهام هر دو دست فرد جن زده را تند و محکم می بندی و روغن سداب کوهی را گرفته و به این ترتیب در بینی اش می چکانی که: در بینی راست چهار بار و در سمت چپ سه بار، آنگاه (جن) راه یافته به آن فرد، خواهد مرد و هیچ جن دیگری هم به درون وی نخواهد رفت.

می گوید: وقتی وارد شهر شدم، به آن مکان رفته و آن خروس پیر را یافتم. خواستم آن را از صاحبش بخرم ولی نپذیرفت. به ناچار آن را به چندین برابر قیمتش از او خریداری کردم. (آن جن) با اشاره به من فهماند که آن را ذبح کنم و من ذبحش نمودم. فردای آن روز که بیرون آمدم دیدم عده از مردان و زنان دف می زنند و به من گفتند: ای جادوگر! گفتم: من جادوگر نیستم. گفتند: درست از همان لحظه که تو آن خروس را سر بریدی، دختر جوانی نزد ما جن زده شده است.

از آن ها خواستم تا ریسمانی از پوست (یحمر) گورخر و روغن سداب کوهی برایم بیاورند. وقتی با او چنان عمل نمودم، فریادی کشید و گفت: وای که من آن را علیه خودم به تو آموختم. سپس روغن را در بینی وی ریختم و در همان لحظه مرد، و آن زن شفا یافت و دیگر هرگز هیچ شیطانی به سوی او بازنگشت.

این شیوه برای همه قابل استفاده بوده و درست تجربه شده هست، اما نه برای همه انواع اجنه، چون مریدها (دیو) و عفریت ها از منافذی به جز انگشت های ابهام خارج میشوند و ممکن است از چشم، شکم یا گوش فرد جن زده بیرون بیایند و آن عضو را در حین خارج شدن ناقص کنند. بنابراین بهتر است از این شیوه استفاده نکرده و جن مذکور را می توان با خواندن این آیه ی شریفه بر فرد جن زده و به نیت حبس آن جن، زندانی نمود: «وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ» (سوره، یس: 9) یعنی: «و [ما] فراروی آنها سدی و پشت سرشان سدی نهاده و پرده بر [چشمان] آنان فرو گسترده ایم در نتیجه نمی توانند ببینند.»، و به این خداوند جن مذکور نمی تواند بگریزد.

«يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا» (۲)

(که) به راه راست هدایت می کند پس به آن ایمان آوردیم و هرگز کسی را شریک پروردگار خود قرار نخواهیم داد. (۲)

تشریح لغات واصطلاحات:

«الرُّشْدُ»: راه راست و درستی که جویندگان را به سر منزل سعادت و کمال میرساند.
«وَلَنْ نُشْرِكَ»: دلالت بر این مطلب دارد که آن‌ها نیز مشرک بودند و به واسطه‌ی اِستماع قرآن ایمان آورده‌اند.

تفسیر:

«يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَأَمَّا»: به این قرآن راهنمای حق و هدایت و درستی و صواب است، و ما آن را تصدیق کرده‌ایم و به آن ایمان آورده‌ایم. «وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا (2)»: و به شرکی که قبلاً بر آن بودیم باز نمی‌گردیم، و بعد از این برای الله شریک قرار نمی‌دهیم. خازن گفته است: آیه نشان می‌دهد که آن گروه مشرک بودند. (تفسیرخازن ۱۵۸/۴).

«وَأَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا» (۳)

و (ایمان آوردیم به اینکه) شأن و شکوه پروردگار ما بسیار بلند است، او زن و فرزندی (برای خود) نگرفته است. (۳)

تشریح لغات واصطلاحات:

«تَعَالَى»: بلند مرتبه و والاست. «جَدُّ»: بزرگی و عظمت، و منظور از «جَدُّ رَبِّنَا»، قدرت، فرمانروایی، نعمت‌ها و آیات بی‌شمار پروردگار است. «مَا اتَّخَذَ»: اختیار نکرده و برنگزیده است.

تفسیر:

«وَأَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا»: عظمت و شکوه و جلال پروردگار ما را سزد که بسی والاست. برخی از مفسران کلمه «جد» را به کسر جیم می‌دانند. یعنی ربوبیت پروردگار ما راست و حق است. گویی جنیان از قرآن حقایقی را دریافتند که آن‌ها را بر خطای عقیده شرکی شان آگاه و بیدار ساخت. همچنین احتمال دارد که مراد از «جد» ملک و فرمانروایی یا توانگری باشد چنان که در حدیث شریف آمده است: «لَا يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مَنْكَ الْجَدُّ» که ابو عبیده (رض) در معنای آن گفته است: «هیچ توانگری را توانگری و ثروتش در برابر تو سود نمی‌رساند».

آن جنیان افزودند: «مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا (3)»: «همسر و فرزندی برنگرفته است» یعنی: برتر است شأن و جلال و عظمت پروردگار ما از اینکه زن یا فرزندی بگیرد، آن گونه که گروهی از کفار این نسبت ناروا را به وی می‌دهند.

چنین بود که جنیان به مجرد شنیدن قرآن بالبداهه دریافتند که الله تعالی از برگرفتن زن و فرزند پاک و منزّه است.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن در ذیل این آیه مبارکه می‌نویسد: «از این بخش آیه مبارکه دو مطلب به دست می‌آید: یکی اینکه این جن‌ها یا از جمله جن‌های مسیحی بودند، یا مذهب و دین دیگری داشتند که الله متعال را در آن صاحب زن و فرزند پنداشتند. دوم آن که در آن هنگام رسول الله صلی الله علیه وسلم در حال تلاوت آیه‌هایی از قرآن بودند که با شنیدن آن جن‌ها به نادرست بودن عقاید خود پی بردند و دانستند که نسبت دادن زن و فرزند به ذات والا مرتبه‌ی خدای بلندمرتبه نادانی و گستاخی بزرگی است.»

«وَأَنَّهُ كَانَ يَفُولُ سَفِيهًا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا» (۴)

و (شگفت) آنکه از میان ما نادانی در باره الله سخنانی یاوه می‌گفت (۴)

تشریح لغات واصطلاحات:

«سَفِيهًا»: بی‌خرد و نادان از بین ما؛ منظور گناهکاران و مشرکان از بین خود جنیان است

که سردهسته‌ی آنان ابلیس بود. همچنان مفسر مجاهد فرموده است: آن سفیه، ابلیس بود که آنها را به عبادت غیر خدا فرامی‌خواند (قرطبی ۹/۱۹).

در آیه مبارکه کلمه «فیفا» به کار رفته است که هم برای یک فرد می‌تواند به کار برود و هم برای یک جمع. اگر آن را به معنای یک فرد بگیریم، ابلیس از آن مراد خواهد بود و اگر آن را به معنای یک گروه بگیریم معنا آن خواهد بود که بسیاری از جن‌های احمق و نادان چنین مطالب نادرست و سخیفی می‌گویند. (تفهیم القرآن)

«شَطَطًا»: زیاده‌روی در شرک و کفر و دوری از حق و عدل، در اصل به معنای تجاوز از حد است.

«وَأَنَا ظَنَّنَا أَنْ لَنْ نَقُولَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا» (۵)

و اینکه ما گمان می‌کردیم که انس و جن هرگز بر خدا دروغ نمی‌بندند. (۵)

تفسیر:

مفسر طبری می‌نویسد: یعنی علت گمراه شدن ما به سبب مطالب نادرست آنها این بود که ما به هیچ وجه فکر و گمان نمی‌کردیم که هیچ‌احدی از انسان‌ها یا جن‌ها حتی به خود جرأت این کار را بدهند که درباره‌ی الله مطالب دروغی بگویند، و همسر و فرزند به او نسبت دهند. آنها تصور می‌کردند که ابلیس درست می‌گوید، اما همین‌که قرآن را شنیدند یقین حاصل کردند که دروغ‌گو بوده و از این‌رو او را سفیه خواندند. (تفسیر طبری ۶۸/۲۹).

«وَأَنَا ظَنَّنَا أَنْ لَنْ نَقُولَ...»: این سخن جنیان اشاره به یکی از اسباب گمراهی ملت‌ها در طول تاریخ بشریت دارد، و آن عبارت است از اعتماد و اعتقاد بیش از حد به سخنان کسانی که در حکم مُرشد و بزرگتر هستند و هر چه بگویند با حُسن نیت و بدون دلیل پذیرفته می‌شود و این اعتماد در بسیاری از مواقع تا به جایی می‌رسد که بر سخن الله و پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز برتری می‌یابد و مخالفت با آن ننگ و عار محسوب می‌شود. (بنقل از تفسیر مبین جزء 29 و 30 تألیف سید محمد صالح مهجور)

«وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا» (۶)

و اینکه مردانی از بشر به مردانی از جن پناه می‌بردند، و آنها سبب افزایش گمراهی و طغیانشان می‌شدند. (۶)

تفسیر:

«وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ»: و مردانی از بشر به بعضی از افراد جن پناه می‌بردند.

مفسر ابو سعود می‌فرماید: این آیه اشاره به این عادت عرب جاهلی دارد که هرگاه یک نفر از آنها مجبور می‌شد شب را در بیابانی بگذراند از ترس و برای محافظت از خود، این اشعار را تکرار می‌کرد: «أَعُوذُ بِسَيِّدِ هَذَا الْوَادِي مِنْ سُفْهَاءِ قَوْمِهِ»: «پناه می‌برم به بزرگ این دشت از شر نادانان قومش». منظورشان از سید واری بزرگان جن بود. جنیان نیز هرگاه این را می‌شنیدند می‌گفتند: «سَيِّدُنَا الْإِنْسُ وَالْجِنُّ»: «بزرگ انس و جن شدیم» و بدین‌سان بر گناه و تکبر جنیان افزوده می‌شد؛ و یا این که این پناهندگی انس به جن سبب ازدیاد گناه و شرک انس می‌شد؛ و یا این که بر ترس و وحشت انسیان می‌افزود. «رهقا» سفاکت و جهالت، گمراهی، طغیان و سرکشی. و آنچه حقیقت را می‌پوشاند، ترس. از فحوی جمله: «فَزَادُوهُمْ رَهَقًا» که پناه بردن و اتصال تماس با جن که معمولاً برای رسیدن

به اهداف نادرست صورت می گیرد، بر گمراهی دو طرف می افزاید. (تفسیر ابو سعود ۲۰۰/۵).

شان نزول:

- ابن منذر، ابن ابوحاتم و ابوشیخ در «عظمه» از کردم بن ابوسائب انصاری روایت می کنند: در اوایل شهرت و آوازه خیر پیامبر با پدرم به سوی مدینه روانه شدیم شبی را در نزد چوپانی پناهگاه گرفتیم نصف شب گرگ آمد و از گله یک بره دزدید. چوپان برخاست و گفت: ای ساکن وادی در پناه تو هستم، منادیی که ما او را نمی دیدیم، صدا کرد ای سرحان، [رهاش کن] بعد از این صدا برده با شتاب میان گله برگشت، خدا آیه «وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا» را در مکه به رسول خود نازل کرد.
- ابن سعد از ابورجای عطاردی منسوب به قبیله بنی تمیم روایت کرده است: وقتی رسول الله صلی الله علیه وسلم مبعوث گردید من سرپرست خانواده خویش بودم و به طور کافی و شایسته به آن ها خدمت می کردم، در این هنگام با شتاب خارج شدیم و به بیابانی خالی از آب و علف رسیدیم. همیشه وقتی به چنین جاهایی می رسیدیم، شام گاهان سر گروه ما می گفت: ما امشب از شر جن به سرور این وادی پناه می بریم. آن شب هم این جملات را گفتیم. پس به ما گفته شد: راه و روش این شخص شهادت لا اله الا الله و آن محمداً رسول الله است. هر کس به این کلمه اقرار کند جان و مالش در امان است. بنابراین، برگشتیم و اسلام را پذیرفتیم. ابو رجاء گفته است: به نظر من الله تعالی این آیه را در باره من و یارانم «وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ» نازل کرده است.
- خرائطی در کتاب «هواتف جان» آورده که از عبدالله بن محمد بلوی و او از عماره بن زید و او نیز از عبدالله بن علاء و او از محمد بن عکبر شنیده و او از سعید بن جبیر روایت کرده است: رافع بن عمیر از قبیله بنی تمیم آغاز مسلمان شدن خود را چنین بیان می کند: شبی در ریگستان پرخم و پیچ راه می رفتم که ناگاه خواب بر من غلبه کرد، از شتر پیاده شدم و او را خواباندم و از شر جن به سرور این وادی پناه بردم و به خواب رفتم. در عالم رؤیا دیدم که مردی می خواهد با سلاحی که در دست دارد شتر مرا گردن بزند. هراسان از خواب بیدار شدم و چپ و راست نگاه کردم هیچ چیزی ندیدم و به خود گفتم: این رؤیاست، دوباره خوابیدم، باز مثل سابق خواب دیدم. بیدار شدم و دیدم که شترم رمیده است و ملتفت شدم جوانی مانند همان کسی که در خواب دیده بودم سلاح در دست دارد و مرد کهن سالی دست او را گرفته از شتر من دورش می کند. آن دو در حال دعوا بودند که ناگاه سه گاو وحشی آمد. مرد مسن گفت: برخیز هر کدام از این ها را بخواهی عوض شتر پناهنده آدمیزاد من برای خودت بگیر، جوان برخاست و یکی از گاوها را گرفت و رفت. پس شیخ متوجه من شد و گفت: ای جوان! هرگاه در یکی از این وادی ها پیاده شدی و از چیزهای هولناک آن ترسیدی، بگو از شر چیزهای هراس انگیز این وادی به پروردگار محمد صلی الله علیه وسلم پناه می برم و به هیچ جن پناه مگیر که فرمانروایی آنها باطل شد. رافع بن عمیر می گوید: گفتم: این محمد کیست؟ گفت: پیامبری است که روز دوشنبه از میان عرب برانگیخته شد، دعوت او منحصر به شرق و غرب عالم نیست. گفتم: اهل کجاست؟ گفت: یثرب دیار نخلستان ها. چون صبح دمید شتر خویش را سوار شدم و با جدیت راه پیمودم تا

وارد مدینه شدم. رسول الله صلی الله علیه وسلم مرا دید و سر گذشت مرا قبل از اینکه من چیزی بگویم بیان داشت و به اسلام دعوت کرد. من اسلام را پذیرفتم. سعید بن جبیر می گوید: ما فکر می کنیم این همان کسی است که در باره اش آیه «وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا ﴿٦﴾ وَأَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَن لَّنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا» نازل شده است.

ازدواج با جن:

آنچه مسلم است این است که بنابر ذات وجودی جنیان آنها نیز مانند انسان دارای غریزه جنسی بوده و توالد و تناسل دارند و لازمه ادامه و بقای نسلشان آمیزش جنس مونث و مذکر است، اما این سوال که آیا آنها هم مانند انسانها و یا سایر جانداران با عمل القاح و تشکیل نطفه تولد می یابند، چیزی نیست که از کلام خداوند متعال بتوان استنباط کرد ولی ابن عربی در فتوحات گفته است:

تناسل بشر به القای آب نطفه در رحم است و تناسل جن به القای هوا در رحم انثی (جنس ماده) می باشد». (جن و شیطان صفحه 57)

طوریکه در فوق تذکر نمودیم که ارتباط برخی از انسان ها با جن ها قابل انکار نیست اما اینکه انسان میتواند با جن ازدواج کند، اکثر روایات در این بابت، از جمله روایات شفاهی است، و اسناد معتبری در این بابت وجود ندارد.

عالم جلیل القدر و شهیر اسلام ابن عربی (۵۶۰ تا ۶۳۸ هـ. ق) در «الفتوحات المکیة فی معرفة أسرار المالکیة والملکیة» مینویسد که:

تناسل جن به القای هوا در رحم انثی است به همه حال در این مورد نمی توان حکم قطعی نمود. ولی در این هیچ جای شک نیست که: اما لذت بردن و آزار دادن توسط جن ها گاهی اتفاق می افتد.

در مورد زاد و ولد جن، خداوند پاک در قرآن کریم می فرماید: «أفتتخذونه وذریته أولیاء من دونی وهم لكم عدو بئس للظالمین بدلاً» (سوره الکهف: 50) یعنی: «آیا [با این حال] او و نسلش را به جای من دوستان خود می گیرید و حال آنکه آنها دشمن شمایند و چه بد جانشینانی برای ستمگرانند.» معنی کلمه «الذریة» همان اولاد و خانواده می باشد.

خواننده محترم!

در مورد ازدواج جن با انسان ویا هم بالعکس ازدواج انسان با جن تفاسیر و نقل قول های متعددی از علما نقل شده، برخی از علما این ازدواج را محال می دانند و برخی دیگر آنرا ممکن الوقوع دانسته اما از آن منع کرده اند. ازدواج انسان با جن اگر محال نباشد بسیار نادر است و اگر هم واقع شود از جهت انسان غیر اختیاری است.

در میان علماء در مورد ازدواج انسان با جن به سه نظریه مشهور باید اکتفاء کرد: **اول:** برخی از علما ازدواج با جن را بصورت مطلق جایز می دانند و برخی دیگر از همین علماء این ازدواج را جایز ولی مکروه می شمارند.

عالم شهیر جهان اسلام امام جلال الدین سیوطی در اشباه و نظایرش از عماد بن یونس نقل می کند که در شرح الوجیز می گوید: انسان می تواند با جنی ازدواج کند. حسن بصری ازدواج با جن را مشروط به وجود شهود جایز می داند.

دوم: جمهور علماء ازدواج انسان با جن را ممکن و لی غیر جایز می دانند و از آن منع کرده اند.

سوم: گروه از علما مانند ابن یونس و ابن عبدالسلام منکر امکان ازدواج انسان با جن از لحاظ ماهیتی هستند.

قائلین به جواز نکاح جن و انس به ادله متعددی استدلال دارند، که برخی از این ادله عبارتند از:

1 - آیه «وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْبَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ» (سورة الأنعام، آیه 128) (خداوند متعال می فرماید: روزی را که در آن همه آنان را در کنار هم گرد می آوریم ای گروه جنیان! شما افراد فراوانی از انسانها را گمراه ساختید. می گویند: پروردگارا! برخی از ما از برخی دیگر سود بردیم.)

در این آیه خداوند از حال جنیان و انسانها در قیامت خبر می دهد و محل استدلال «رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ» است که صراحت دارد به اینکه انسانها از جنیان و جنیان از انسانها لذت جویی کرده اند و از مصادیق استمتاع و لذت جویی ازدواج و تناکح بین آنهاست. ابن تیمیه در مجموع الفتاوی می گوید: «الاستمتاع بالشیء هو أن يتمتع به فينال به ما يطلبه ويريد به ويهواه ويدخل في ذلك استمتاع الرجال بالنساء بعضهم ببعض كما قال «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً» وفي الجملة استمتاع الإنس بالجن والجن بالإنس يشبه استمتاع الإنس بالإنس»

یعنی منظور از استمتاع از چیزی لذت جویی از آن چیز است به اینکه به آنچه که می خواهد و طلب می کند و هوا و هوس او بر آن است برسد. لذت جویی و کامیابی مردان از زنان نیز در استمتاع وارد است چون خداوند می فرماید: (پس اگر با زنی از زنان ازدواج کردید و از او کام گرفتید، باید که مهریه او را بپردازید، و این واجبی (از واجبات الهی) است.) خلاصه اینکه استمتاع انس از جن و بالعکس همانند لذت جویی انسان از انسان است.

2 - استدلال به آیه «وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ» (سورة الإسراء، آیه 64) (خداوند خطاب به شیطان که از جنیان است میگوید: و در اموال آنان و در اولاد ایشان شرکت جوی.

3 - استدلال به آیه «فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِئِنَّهُنَّ أَنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ» (سورة الرحمن، آیه 56) (یعنی در باغ های بهشت زنانی هستند که جز به همسران خود عشق نمی ورزند و پیش از آنان کسی از انسانها و جنیها با ایشان نزدیکی و مقاربت نکرده است. می گویند آیه اشاره به این دارد که همانطور که انسان با زنان مقاربت می کند جنیها هم می توانند مقاربت بکنند.

4 - استدلال به حدیثی که ابوداود روایت کرده «هل رأى فبكم المغربون قلت وما المغربون؟» «قال» الذین بشارك فبهم الجن» یعنی آیا در میان شما مغربون دیده شده اند گفته شد مغربون چه کسانی هستند فرمود: کسانی که جن در آنها شریک است.

5 - استدلال به حدیثی که ابن حجر در لسان المیزان روایت کرده «لا تذهب الدنيا حتى يكثر فيكم أولاد الجن» دنیا از بین نمی رود تا اینکه در میان شما فرزندان جنی زیاد شود.

6 - استدلال به حدیثی که ابن عدی در الکامل آورده «کان أحد أبوی بلقیس جنیا» یکی از پدر و مادر بلقیس جنی بوده اند.

یادداشت ضروری:

اکثر احادیثی که برای جواز ازدواج انسان با جن صورت گرفته است از احادیث ضعیفه و نمیتوان بر آن استدلال شرعی نمود.

دلایل جمهور علماء:

دلایل جمهور علماء که معتقد به امکان ازدواج با جن را جایز می دانند، از آن منع بعمل آورده اند:

- 1 - امام احمد و اسحاق بصورت مرسل از زهری روایت کرده اند: (نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن نکاح الجن) یعنی رسول خدا از ازدواج با جن نهی کرد.
- 2 - از آنجا که مشروعیت نکاح برای الفت و سکون و آرامش و مودت است و چنین مفاهیمی در جن مفقود است و وجود ندارد بلکه به نسبت انسان در جن ضد آن یعنی عداوت وجود دارد ازدواج با جن جایز نیست.
- 3 - ادنی از طرف شارع بر جواز آن وارد نشده است و در آیه «فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ» لفظ نساء اختصاص به مونت بنی آدم دارد پس غیر آن بر تحریم باقی می ماند چون اصل در ابضاع و فروج حرمت است مگر اینکه دلیلی بر حلّیت وارد شود.
- 4 - بخاطر ضروری که متوجه فرزند است حرّ (انسان آزاد) از ازدواج با امة (کنیز) منع می شود چون فرزند او برده می گردد شکی نیست که ضرر در ازدواج با جن بیشتر است پس وقتی از ازدواج با کنیز بخاطر اختلاف در نوع منع میشود از نکاح با جنیة از باب اولی بخاطر اختلاف در جنس منع میگردد.
- 5 - از انزاء خر بر اسب نهی شده است و در روایتی که ابوداود، نسائی و احمد نقل کرده اند پیامبر فرمود: «انما يفعل ذلك الذین لا يعلمون» یعنی جاهلان این کار را انجام می دهند. این منع بخاطر اختلاف در جنس است که به نسبت انسان و جن از باب اولی صدق می کند.
- 6 - از امام مالک در مورد مردی از جن که می خواهد با دختری ازدواج کند سوال شد ایشان در جواب گفت: «لَا أَرَى بِهِ بَأْسًا فِي الدِّينِ، وَلَكِنْ أَكْرَهُ أَنْ تُوجَدَ امْرَأَةٌ حَامِلَةٌ فَتَدَّعِي أَنَّهُ مِنْ زَوْجِهَا الْجَنِّيِّ فَيَكْتُرُ الْفُسَادُ.» یعنی از لحاظ شرعی (در صورتی که جنی مسلمان باشد) اشکالی نمی بینم اما آنرا مکروه می دانم چرا که زمانی که زن از جنی باردار شد به او گفته می شود شوهر تو کیست؟ او می گوید از جنیان است و به این صورت فساد و فحشاء در اسلام زیاد میشود.
- 7 - از جهت غریزه و فطرت انسان تمایلی برای ازدواج با جن ندارد و نزد انسانها چنین ازدواجی شوم و غریب است.
- 8 - حدیث ابی سعید رضی الله عنه که مسلم روایت کرده و رسول الله صلی الله علیه و سلم می فرماید: «إن بالمدينة جناً قد أسلموا فإذا رأيتهم منهم شيئاً فأذنوه ثلاثة أيام فإن بدا لكم بعد ذلك فاقتلوه فإنما هو شيطان» یعنی در شهر مدینه جنیان وجود دارند که مسلمان شده اند پس اگر چیزی از جنیان را مشاهده کردید سه روز به او مهلت دهید تا آنجا را ترک کند اگر بعد از آن نمایان شد آنرا بکشید چون شیطان است.

در این حدیث از ارتباط و نزدیک شدن جن با انسان منع شده است پس چگونه امکان دارد که ازدواج مسلمان با جنی جایز باشد.

9 - ازدواج با جن مقاصد شرعی نکاح را محقق نمی کند چون مهمترین مقاصد نکاح تولید مثل و ایجاد انس و الفت و محافظت جامعه از فساد و تباهی است. وقتی که تحقق این مقاصد در ازدواج انسان با انسان وجود نداشته باشد چنین ازدواجی مکروه است و از آن منع می گردد پس نکاح با جنی از باب اولی مردود است.

10 - خداوند از موالات و دوستی با اجنه و شیاطین منع کرده است و می فرماید: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا» (سوره الکهف 50)

یعنی آن گاه که ما به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید. آنان جملگی سجده کردند مگر ابلیس که از جنیان بود و از فرمان پروردگارش تمرد کرد. آیا او و فرزندانش را با وجود اینکه ایشان دشمنان شمایند، به جای من سرپرست و مددکار خود می گیرید؟! ستمکاران چه عوض بدی دارند!

11 - ازدواج با جن خطرات زیادی برای انسان ببار می آورد، از جمله مسلط شدن جنی ها بر زوج انسی خود می باشد، حتی او را به قتل نزدیکان و فرزندان انسی اش دستور می دهد، و او را از ازدواج و مقاربت با همسر انسی اش منع می کند. آنچنانکه علما در کتب مختلف بیان کرده اند رها شدن از زوج یا زوجه جنی بسیار سخت است.

«وَأَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا» ﴿٧﴾

و اینکه آنها گمان کردند، همان گونه که شما گمان می کردید، که خداوند هرگز کسی را (به نبوت) مبعوث نمی کند. ﴿٧﴾

تشریح لغات واصطلاحات:

«ظَنُّوا»: انسانها گمان می بردند. «ظَنَنْتُمْ»: شما جنیان گمان بردید.

تفسیر:

یعنی و کفار انس مانند شما ای گروه جن! گمان می کردند که خدا بعد از مرگ هیچ کس را زنده نخواهد کرد. پس مانند شما بعثت را انکار می کردند. (از سیاق آیات متبرکه چنان برمی آید که گفتگوی جن با نزدیکشان می باشد. مفسرطبری این نظر را پسندیده است و بعضی از مفسرین گفته اند: کلام الله می باشد که آن را به پیامبر وحی کرده است و معنی آن چنین است: ای جماعت قریش! جن هم مانند شما بعثت را انکار می کردند. اما وقتی قرآن را شنیدند ایمان آوردند. پس چرا شما هدایت نمی شوید؟)

«وَأَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلْتَأَةً حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهَبًا» ﴿٨﴾

و ما بر آسمان دست یافتیم و آن را پر از نگهبانان توانا و تیر های شهاب یافتیم (۸)

تشریح لغات واصطلاحات:

«لَمَسْنَا السَّمَاءَ»: لمس کردیم به معنای دست زدن جهت آگاهی از یک چیز است و در این جا لمس به معنای طلب و قصد است، زیرا مطلوب و مقصود جنیان از این کار، آگاهی از خبرهای آسمان بود.

«مُلْتَأَةً» (ملئ): پر شده است. «حَرَسًا» جمع حارس: نگهبانان، مراد همان ملائکه است که آسمان را در مقابل استراق سمع پاسبانی می کند.

«شَدِيدًا»: قوی و نیرومند، صفت برای حَرَس. «شُهَب» جمع شِهَاب: شهاب‌سنگ، تیرها و سنگ‌های آسمانی، شعله‌های برگرفته از آتش فروزان ستارگان، تیرهای شهاب، گلوله‌های آتشین شهاب.

تفسیر:

یعنی جن می‌گویند: ما به منظور شنیدن سخنان ساکنان آسمان سعی کردیم به آسمان برسیم، اما آن را مملو از فرشتگان یافتیم که از آن حفاظت می‌کردند و آن را مملو از شهاب‌های سوزان یافتیم که به سوی اشخاصی پرتاب می‌شدند که می‌خواستند به آسمان‌ها نزدیک شوند.

«وَأَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا» ﴿٩﴾

و اینکه ما پیش از این به استراق سمع در آسمانها می‌نشستیم؛ اما اکنون هر کس بخواد استراق سمع کند، شهابی را در کمین خود می‌یابد. (٩)
شهاب: «شهاب» در لغت به معنای شعله از آتش است که زبانه می‌کشد. (راغب، مفردات فی غریب القرآن، جلد 1، صفحه 465).

رصد: «رصد» در لغت به معنای آماده برای مراقبت، در کمین بودن و کمین کننده آمده است. (قاموس قرآن، جلد 3، صفحه 101).

استراق سمع: استراق اصلاً از ماده «سرق» به معنای دزدی است، گرفته شده است (لسان العرب، جلد 10، صفحه 156). دزدی یا سرقت یعنی اینکه مال کسی را به طور مخفیانه بر میداری بدون اینکه مالک و صاحب مال از آن اطلاع داشته باشد.

«استراق سمع» هم به معنای دزدی کلام است؛ یعنی وقتی که دو نفر با هم آهسته صحبت می‌کنند و می‌خواهند کسی متوجه صحبت آنان نشود، شخصی در خفا به کلام آنها گوش میدهد، طوری که دین مقدس اسلام این استماع مخفیانه را نکوهش نموده و آنرا از جمله گناهان کبیره بحساب آورده است.

«وَأَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا» ﴿٩﴾

و اینکه ما پیش از این به استراق سمع در آسمانها می‌نشستیم؛ اما اکنون هر کس بخواد استراق سمع کند، شهابی را در کمین خود می‌یابد. (٩)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَقْعِدَ لِلسَّمْعِ»: «مقاعد» جمع مَعْقِد به معنای مکان نشستن (نشستگاه) و «لِلسَّمْعِ» جهت استراق سمع است. جنیان خودشان اقرار می‌کنند که پیش از بعثت پیامبر صلی الله علیه وسلم و تغییرات آسمان، در جایگاه‌های مختلفی از آسمان می‌نشستیم و مشغول استراق سمع و شنیدن خبرهای آسمان از ملائکه می‌شدیم و هیچ مانعی نیز وجود نداشت.

«فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ»: مراد از لفظ «الآن» زمان بعثت رسول الله صلی الله علیه وسلم است که شهاب‌سنگ‌ها، جنیان و شیاطین را از آسمان می‌راند.
«رَصَدًا»: آماده، نشانه گرفته شده، در کمین.

تفسیر:

«وَأَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ»: و ما قبل از بعثت محمد صلی الله علیه وسلم استراق سمع می‌کردیم و اخبار آسمان را گوش می‌دادیم و آن را به کاهنان القا می‌نمودیم.

«استراق سمع»: استراق اصلاً از ماده «سرق» به معنای دزدی است، گرفته شده است (لسان العرب، جلد 10، صفحه 156). دزدی یا سرقت یعنی اینکه مال کسی را به طور مخفیانه بر میداری بدون اینکه مالک و صاحب مال از آن اطلاع داشته باشد.

«استراق سمع»: هم به معنای دزدی کلام است؛ یعنی وقتی که دو نفر با هم آهسته صحبت می کنند و می خواهند کسی متوجه صحبت آنان نشود، شخصی در خفا به کلام آنها گوش میدهد، طوری که دین مقدس اسلام این استماع مخفیانه را تقبیح نموده و آنرا از جمله گناهان کبیره بحساب آورده است.

پیامبر صلی الله علیه وسلم با زیبایی خاصی در این مورد فرموده است: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَتَّاتٌ» (سخن چین وارد بهشت نمی شود) (بخاری 6056 و مسلم 105)

همچنان پروردگار با عظمت ما در مورد استراق سمع در (سوره صافات) می فرماید: «إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ» (مگر آنها یکی در لحظه کوتاه برای استراق سمع به آسمان نزدیک شوند، که «شهاب ثاقب» آنها را تعقیب می کند).

و این موضوع یکبار دیگر در (آیات 17 الی 18 سوره الحجر) چنین یاد آوری شده است: «وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ* إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ» («و آن را» (یعنی: آسمان را) «از هر شیطان رانده شده حفظ کردیم» (به طوری که شیاطین نمی توانند به آن دستبرد زده و چیزی از وحی یا غیر آن را بشنوند) «مگر کسی که دزدیده گوش فرادهد که شهابی روشن در پی او می افتد» (و بی درنگ او را دنبال کرده یا به قتلش می رساند، یا او را آشفته حال و درمانده می گرداند چنانکه در هر حال از استراق سمع بازش می دارد).

در مورد آیات سوره جن، آیات از سوره (صافات) و آیات از سوره (حجر) که در فوق از آن یاد آوری بعمل آوردیم، مفسرین تفاسیر مختلفی در تفاسیر خویش ارائه داشته اند از جمله مفسر «تفسیر فی ظلال» با بسیار دقت به این موضوع اشاره فرموده می فرماید: «اینها حقایقی است که درک آن برای ما ممکن نیست و باید به آنچه در عمل واقعی ما در این زندگی مؤثر است بپردازیم» این مفسر جلیل القدر به تفسیر اجمالی در این باب قناعت نموده، و از توضیح و تبیین بیشتر این مسئله خود داری نموده است.

او با اعتراف به ناتوانی درک این حقایق، می گوید: «شیطان و چگونگی استراق سمع او و همچنین این که شیطان چه چیزی را استراق سمع می کند؟! از غیب های الهی است که از خلال نصوص نمی توان به آن دست یافت، و پرداختن به آن نتیجه ندارد؛ زیرا بر اعتقادات ما چیزی نمی افزاید، و جز اشتغال فکر انسان به امری که به او ارتباط خاصی ندارد و او را از انجام عمل حقیقی او در این زندگی باز می دارد ثمره نخواهد داشت. (شاذلی، سید بن قطب، تفسیر فی ظلال قرآن، جلد 4، صفحه 2133، ناشر دارالشروق، چاپ هفدهم، بیروت، 1412ق).

مفسر تفسیر نمونه در تفسیر خویش نیز به این موضوع تماس گرفته و مینویسد: «البته نباید تردید داشت که قرآن یک کتاب بزرگ انسان سازی و تربیت و حیات است، اگر چیزی ارتباط با زندگی انسان ها نداشته باشد مطلقاً در آن مطرح نخواهد شد، همه آن درس زندگی است، چرا که قرآن نور و کتاب مبین است و برای فهم و تدبر و هدایت مردم نازل شده است، پس چگونه فهم این آیات به ما ارتباطی ندارد؟ به هر حال ما این طرز موضع گیری

را در برابر این گونه آیات و ما نند آن نمی پسندیم.) (مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، جلد 11، صفحه 43، دار الکتب اسلامی، چاپ اول، تهران، 1374 ش)

نظریات سایر مفسرین در مورد «استراق سمع»:

سایر مفسرین در مورد تفسیر «استراق سمع» تفاسیر مختلفی را در این بابت ارائه داشته اند، طوریکه برخی از این مفسرین می فرمایند:

که به یک بارکی موضوع «پر شدن آسمان از نگهبانان قوی پیش آمد، و قبلاً چنین نبوده، بلکه جنیان آزادانه به آسمان پائین و بالا می رفتند، و در جایکه خبرهای غیبی و سخنان ملائکه به گوششان برسد می نشستند». و از ذیل آیه که با «فاء» تفریع فرموده: «فمن...» استفاده می شود که جنیان خواسته اند بگویند از امروز هر کس از ما بخواد در آن نقطه های قبلی آسمان به گوش بنشیند، تیرهای شهابی را می یابد که از خصوصیاتش این است که تیر اندازی در کمین دارد.

از مجموع دو آیه مربوط به این نتیجه مهم میرسیم که: جنیان به یک حادثه مهمی در آسمان برخورد کرده اند، حادثه جدید که مقارن با نزول قرآن و بعثت خاتم الانبیاء محمد صلی الله علیه وسلم رخ داده، و آن عبارت از این است که با بعثت رسول الله صلی الله علیه وسلم، جنیان از تلقی اخبار غیبی آسمانی و استراق سمع برای به دست آوردن آن ممنوع گردیدند. بنابراین، این گونه می توان مطرح کرد که منظور از آسمان که جایگاه فرشتگان است، یک عالم ملکوتی و ما وراء طبیعی است، و از این جهان محسوس، برتر و بالاتر است، و منظور از نزدیک شدن شیاطین به این آسمان برای استراق سمع و پرتاب کردن شهاب ها به آنها آن است که آنها می خواهند به جهان فرشتگان نزدیک شوند تا از اسرار خلقت و حوادث آینده آگاهی یابند، ولی آنها شیاطین را با انوار معنوی ملکوتی که تاب تحمل آن را ندارند می رانند.

از (مجموع آیات سوره جن و حجر و صافات) بر می آید که موجوداتی به نام جن تا زمان معینی به عالم ملائکه راه می یافتند و یا به آن عالم نزدیک می شدند و سخنان ملائکه را می شنیدند و بعد از یک حادثه تاریخی آنها از ورود به آن فضا محروم و ممنوع شده اند و اگر به آن فضایی که ممنوع شده اند، جهت استراق سمع نزدیک شوند، بوسیله نگهبانانی از ملائکه تحت تعقیب قرار می گیرند و رانده می شوند.

حضرت ابن عباس رضی الله عنه می فرماید: «قبل از تولد عیسی علیه السلام شیاطین از آسمانها بازداشته نبودند لذا به آسمانها وارد شده اخبار غیب را از فرشتگان می شنیدند و سپس آن را به منجمان و کاهنان انتقال می دادند و چون عیسی علیه السلام متولد شد، شیاطین از سه آسمان بازداشته شدند و بعد از آن که رسول الله صلی الله علیه وسلم متولد شد آنها از همه آسمانها ممنوع شدند، از این جهت کار کاهنی با بعثت رسول الله صلی الله علیه وسلم از رونق افتاد».

پروردگار با عظمت در (آیات 6 الی 10 سوره الصافات) می فرماید: «إِنَّا زَيْنَا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ، وَحِفْظًا مِّنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَّارِدٍ، لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَىٰ وَيُقْدِفُونَ مِّنْ كُلِّ جَانِبٍ، دُحُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ، إِلَّا مَنِ حَطَفَ الْحَطَفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ» «ما آسمان دنیا را به زینت ستارگان زینت داده ایم، و آن را از هر شیطان سرکشی محفوظ داشتیم، نمی توانند به ملاً اعلی گوش فرا دهند، و از هر سو به راندنی سخت پرتاب می

شوند، و برایشان عذاب دایمی است، مگر کسی که برباید به ربایشی، پس شهابی درخشان از پی او می تازد».

بنابراین شیاطین هنگام استراق سمع مورد حمله شهاب های آتشین از طرف فرشتگان قرار میگیرند، مگر چیزی از سخن فرشتگان را که یکباره و به سرعت استراق سمع کند زیرا فرشتگان در میان خود، راجع به آنچه که در عالم روی خواهد داد - قبل از آنکه اهالی زمین آن را بدانند - سخن می گویند و مذاکره می کنند.

و مضمون احادیث صحیح در این باره، گویای آن است که قبل از اسلام، شیاطین به منظور استراق سمع به سوی آسمان بالا می رفتند و چون خداوند به امری از امور زمین حکم می راند، اهالی آسمان راجع به آن گفتگو می کردند و شیطانی که تا نزدیکیشان آمده بود، آن سخن را می شنید و سپس آن را به شیطانی که پایتزر از وی بود القا می کرد و چه بسا که شهاب او را بعد از آنکه سخن را القا کرده بود، می سوزانید و چه بسا هم نمی سوزانید. آن گاه شیاطین این سخن را به سوی کاهنان القا می کردند پس آنها با آن سخن صد دروغ را درمیختند و به خورد مردم می دادند و جاهلان تمام آن سخنان را باور می کردند. اما آن گاه که خدای عزوجل آیین اسلام را نازل کرد، آسمان به شدت مورد حراست قرار گرفت به طوری که هیچ شیطانی دیگر نمی تواند از تیررس شهابها بگریزد، و بدین گونه وحی خویش را از دستبرد شیاطین حفظ نمود.

طوریکه در تفسیر (آیه 9، سوره جن) به تفصیل بیان شد: «(جنیان گفتند) و اینکه ما پیش از این برای شنیدن از آسمان در نشستگاه هایی می نشستیم» (یعنی: برای آنکه اخبار آسمان را از فرشتگان دزدانه بشنویم و سپس آن اخبار را به سوی کاهنان بیفکنیم) «اما اکنون هر کس گوش بسپارد، برای خود شهابی در کمین می یابد» (یعنی: الله متعال با بعثت پیامبرخویش آسمان را از دستبرد اخبارتوسط جنیان با شهابهای سوزانی نگهبانی کرد پس هر کس از ما به آن گوش بسپارد، شهابی را در کمین خود می یابد تا او را مورد هدف قرار داده و از گوش سپردن و شنیدن اخبار آسمان بازش دارد).

احمد، ترمذی و نسائی از ابن عباس روایت کرده اند که فرمود: «قبل از بعثت، شیاطین نشستگاههایی در آسمان داشتند که در آنها به شنیدن وحی می پرداختند و چون یک کلمه را می شنیدند، نه کلمه دیگر هم بر آن افزوده (و آن را به کاهنان منتقل می کردند) اما فقط آن یک کلمه حق بود و آنچه بر آن افزوده شده بود، باطل و ناروا بود ولی چون رسول الله صلی الله علیه و سلم به رسالت برانگیخته شدند، شیاطین از این نشستگاههای خود بازداشته شدند، سپس آنها این رویداد را با ابلیس در میان گذاشتند، ابلیس به آنها گفت: عامل این امر چیزی جز وقوع یک پدیده جدید در روی زمین نیست. آن گاه او لشکریانش را به اطراف و اکناف زمین فرستاد پس گروهی از آنان رسول خدا صلی الله علیه و سلم را در میان دو کوه مکه مکرمه ایستاده یافتند و نزد ابلیس آمده این خبر را به وی دادند. ابلیس گفت: این همان رویداد و حادثه است که در زمین رخ داده است.

جن ها برای استراق صرف تا بالای ابرها می رفتند:

هدف از استماع جن ها برای شنیدن اخبار آسمانی به این معنا نیست که آنها توانمندی آنرا داشتند، تا خود را به آسمانها برسانند، بلکه جن ها صرف خود را تا بالای ابر ها می رسانند، و اخبار آسمان را گوش می کردند.

در حدیثی از حضرت بی بی عایشه صدیقه رضی الله عنها که در صحیح بخاری و صحیح مسلم ذکر شده است، آمده است که: «إن الملائكة تنزل في العنان وهو السحاب، فتذكر الأمر قضى في السماء فتسترق الشياطين السمع فتسمعه، فتوحيه إلى الكهان فيكذبون معها مائة كذبة من عند أنفسهم» (البخاری 3210، مسلم 2228)

حضرت بی بی عایشه صدیقه می فرماید: که از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمود: فرشتگان تا عنان سماء که به معنای ابر است، نازل می شوند و در آنجا از آنچه در آسمانها مقدر شده است، تذکر می کنند، و از آنجا شیاطین این اخبار را می دزدند و می شنوند و به کاهنان می رسانند و از طرف خود صد دروغ به آن آمیخته و به آنها می گویند. خلاصه اینکه اجنه قبل از بعثت به آسمان می رفتند و استراق سمع میکردند ولی بعد از بعثت رسول الله صلی الله علیه وسلم اجنه از استراق سمع منع گردیدند، تا نتوانند چیزی از قرآن را دزدیده و آن را به زبان کاهنان بیفکنند و بر اثر آن کار وحی آشفته و درهم شود زیرا در آن صورت دانسته نمی شود که راستگو کیست.

بنابراین این اشخاص که ادعاء علم غیب گذشته و حال و آینده میکنند در واقع عراف و کاهن هستند و با جن در رابطه هستند و آنها را عبادت میکنند، و حرام است کسی نزد آنها برود و از آنها سؤال کند و یا دعاء بطلبد، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «من أتى عرافا فسأله عن شيء لم تقبل له صلاة أربعين يوماً» (صحیح مسلم) (هر آنکس نزد عرافی بیاید و از او سؤالی کند نماز چهار روزش قبول نخواهد شد)

علاوه بر آن مرتکب گناه کبیره، با در نظر داشت اینکه چهار روز نماز هم میخواند ولی نمازش قبول نمیشود و اگر شخص با این اخبار باور کند در شرع اسلام همین است که مرتکب کفر شده است.

استراق جن از کدام آسمان بود:

تعدادی از مفسرین بدین عقیده اند که: استراق سمع بشکل بود، که اجنه به صورت ستونها روی هم به طرف آسمان قرار می گرفتند و بدین طریق استراق سمع می کردند. ولی تعدادی دیگری از مفسرین بنابر بر فحوی (آیات 8 و 9 سورة جن) می نویسند که:

هدف از آسمان که در آن جن به استراق سمع قادر گردیده است، آسمان اول است نه زمین، که شامل ستارگان هستند، زیرا شیاطین در آسمان نشیمنگاهی برای استراق سمع ایجاد میکنند، ولی اینها صرف قدرت رفتن به آسمان اول را دراند نه بیشتر از آن زیرا در صورتیکه از آسمان اول بالا می رفتند توسط ملائکه، توسط ستاره های آتشین که به سوی آنها پرتاب مینمودند، آنان را می سوزند و از نزدیک شدن شان جلوگیری بعمل می آمد.

مفسر تفسیر انوار القرآن می نویسد: آن جنیان افزودند: «و اینکه ما آسمان را لمس کردیم» یعنی: ما جویای اخبار آن شدیم چنانکه عادت ما بوده است؛ «پس آن را یافتیم که از نگهبانان پر شده است» یعنی: از فرشتگانی که آن را از استراق سمع پاسبانی و نگهبانی می کنند، نگهبانانی که نیرومند و قوی بودند «و با شهاب هایی» زیادی مسلح بودند، که بر ما حمله ور می شوند. البته این تحول بعد از بعثت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در آسمان روی داد.

شهاب: همان تیر آتش ستارگان است.

آن جنیان افزودند: «و اینکه ما پیش از این برای شنیدن از آسمان در نشستگاههایی می نشستیم» یعنی: برای آنکه اخبار آسمان را از فرشتگان دزدانه بشنویم و سپس آن اخبار را به سوی کاهنان بیفکنیم؛ «اما اکنون هر کس گوش بسپارد، برای خود شهابی در کمین می یابد». یعنی: خدای سبحان با بعثت پیامبر خویش آسمان را از دستبرد اخبار توسط جنیان با شهابهای سوزانی نگهبانی کرد پس هر کس از ما به آن گوش بسپارد، شهابی را در کمین خود می یابد تا او را مورد هدف قرار داده و از گوش سپردن و شنیدن اخبار آسمان بازدارد.

در مورد استراق سمع و شهاب ثاقب در حدیثی آمده است:

- در یکی از شبها رسول اکرم صلی الله علیه وسلم ستاره را دید که روشن شد و از جای خودش بسرعت دور گشت. آنحضرت صلی الله علیه وسلم به اصحاب اش فرمود: «شما در دوره جاهلیت، در مورد این ستارگان که به آنها (شهاب ثاقب) می گویند، چه نظر داشتید؟» یاران عرض کردند، ما عقید داشتیم که بخاطر بدنیا آمدن یا مردن شخصیتی بزرگ، چنین اتفاقی می افتد، رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «خیر، چنین نیست. بلکه واقعیت این است که هر وقت پروردگار عالم برای انجام کاری تصمیم می گیرد، حاملین عرش تسبیح می گویند، بعد اهالی آسمان هفتم تسبیح می گویند، تا اینکه نوبت به اهالی آسمان دنیا می رسد، بعد اهالی آسمان هفتم، از حاملین عرش می پرسند که پروردگار ما چه فرموده است؟ حاملان عرش اهالی آسمان را از تصمیم پروردگار با خبر می سازند، بعد اهالی هر آسمان دیگر کسب خبر می کنند تا نوبت به آسمان دنیا می رسد. در این هنگام، شیاطین در صدد استراق سمع بر می آیند، آنگاه بوسیله این ستارگان رانده می شوند. شیاطین، سخنانی را که شنیده اند برای دوستان خود می برند. اگر این سخنان، بدون کم و کاست گفته شوند، حق اند. اما شیاطین از جانب خود مطالبی را به آنها اضافه می کنند». (مسلم و احمد).

در حدیثی دیگر که بخاری روایت کرده، می فرماید: هنگامی که از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم درباره سخنان افراد کاهن پرسیدند، فرمود: سخن کاهن، واقعیت ندارد. مردم عرض کردند، ولی آنها گاهی سخنانی می گویند که واقعیت دارند. آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: «آنها در واقع همان سخنان حقی است که جن ها و شیاطین استراق سمع نموده و به اطلاع آنها رسانیده اند البته همراه با صد تا دورغ».

شهاب ثاقب قبل از بعثت بود و یا بعد از بعثت:

در مورد شهاب ثاقب مفسرین نظریات مختلفی ارائه داشته اند، برخی بدین عقیده اند که شهاب ثاقب قبل از بعثت پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز وجود داشت، ولی مطابق نصوص قرآنی و احادیث نبوی کار دفع شیاطین به وسیله این شهاب ها صرف بعد از بعثت پیامبر صلی الله علیه وسلم صورت گرفته است.

طوریکه گفته شد شهاب ثاقب در عرف شکستن ستاره و در عربی به انقضاض الکوکب گفته میشود که از قدیم الایام در دنیا سماوی در جریان بود، ولی از آیات متبرکه سوره جن، چنین معلوم میشود که شهاب ثاقب، مختص به زمان و عهد نبوی است، اما در مورد اینکه برخی مفسرین میگویند که شهاب ثاقب از قدیم الایام وجود داشت، در جواب باید گفت که فرق نمی کند که شهاب ثاقب از قبل وجود داشته باشد و یا اینکه مواد آتشین بنام شهاب ثاقب از زمین به فضا می رسند، و بعداً شعله ور می شوند و یا حقیقتش این باشد که این ماده

آتشین از خود ستاره ها و یا سیاره ها بیرون آیند، به همه حال این عملیه که بنام شهاب ثاقب است برای دفع استراق سمع شیاطین از اخبار اسمانی است که بعد از بعثت آن حضرت صلی الله علیه وسلم آغاز گردیده است.

توضیح پیامبر اسلام در مورد استراق سمع:

رسول الله صلی الله علیه وسلم نحوه استراق سمع جن ها را چنین توضیح و تعریف نموده است: وقتی خداوند می خواست کاری انجام گیرد فرشتگان بمنظور اطاعت از وی پرهای خود را مانند زنجیری بر صخره می زدند. وقتی اضطراب دلپایشان زدوده شد، با هم می گفتند: پروردگار چه فرمود؟ می گویند: هر آنچه گفته حق است، او برتر و بزرگ است. استراق کنندگان این گفتگوی فرشتگان را می شنیدند و آن را به دیگران منتقل می کردند، آنها نیز آن را به دسته دیگری منتقل می کنند، تا اینکه در نهایت آن کلمه استراق شده را به ساحر یا کاهنی می رسانند، چه بسا ممکن است قبل از رساندن آن کلمه به ساحر و یا کاهن شهاب سنگی آن را نشانه بگیرد و کسی از آن اطلاع نیابد، و ممکن است هیچ شهاب سنگی آن را نیپماید و به دست کسی بیفتد، از این رو به وسیله آن یک کلمه صحیح و درست صد کلمه دروغ را ردیف می نماید، زیرا مردم می گویند: مگر فلان روز چنین و چنان نگفت که درست از آب درآمد؟ پس با توجه به کلمه درستی که از آسمان استراق نموده تمامی دروغهای وی تصدیق می شوند.

«وَأَنَا لَا نَدْرِي أَشَرٌّ أُرِيدُ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا» ﴿١٠﴾

و اینکه (با این اوضاع) ما نمی دانیم آیا اراده شری درباره اهل زمین شده یا پروردگار شان خواسته است آنان را هدایت کند؟! (۱۰)

تفسیر:

«وَأَنَا لَا نَدْرِي أَشَرٌّ أُرِيدُ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ»: و ما جماعت جن نمی دانیم که الله می خواهد چه کاری با ساکنان زمین بکند؟ و نمی دانیم آیا مملو شدن آسمان از نگهبان و شهاب به منظور عذابی است که الله متعال می خواهد آن را بر ساکنان زمین نازل کند؟

«وَأَنَا لَا نَدْرِي أَشَرٌّ...»: جنیان از وضعیت ایجاد شده در آسمان به این نتیجه می رسند که حتماً الله متعال برای اهل زمین حکمی صادر کرده است اما نمی دانستند که این حکم و امر مربوط به هلاکت آن هاست یا این که خداوند می خواهد آن ها را هدایت کند. نکته‌ی قابل تأمل در این اظهار نظر جنیان آنست که ایشان شر و بدی را به الله نسبت ندادند بلکه تنها هدایت و خوبی را به الله متعال برگرداندند و این اشاره‌ای است بر این مطلب که هدایت معلق به رحمت خداوند است اما هلاکت نتیجه‌ی اعمال پلید خود انسان می باشد.

«أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا (10)»: یا این که الله در مورد آنها قصد نیکی دارد و می خواهد پیامبری به میان آنها مبعوث فرماید تا آنها را به سوی حق و حقیقت هدایت نماید؟ این بیان نشانه‌ی ادب و نزاکت جن است که خیر و نیکی را به الله نسبت داده و شر را به او نسبت نداده و گفته‌اند: «أشَرٌّ أُرِيدُ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا».

ابن کثیر فرموده است: قبلا ستارگان به سوی آنان پرتاب می شدند. و همین امر آنها را وادار کرد که سبب را بجویند، لذا مشارق و مغارب زمین را زیر پا نهادند، تا این که پیامبر صلی الله علیه و سلم را با یارانش یافتند که در نماز قرآن می خواند، آنگاه دریافتند آسمان به خاطر این امر در حفظ و حراست قرار گرفته است. از این رو بر شنیدن قرآن حریص گشته و به آن نزدیک شدند و به اسلام گرویدند. (مختصر ۵۵۷/۳).

«وَأَنَا مِنَ الصَّالِحِينَ وَمِنَّا دُونَ ذَلِكَ كُنَّا طَرَائِقَ قِدْدًا» ﴿١١﴾

و اینکه برخی از ما صالح و نیک و برخی غیر آن (بد) اند. ما گروه‌های گوناگون هستیم. (۱۱).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قِدْدًا»: جمع قِدَّة، متفرق و مختلف مثل مؤمن و کافر، صالح و طالح، فرقه، دسته، گروه‌ها

تفسیر:

«وَأَنَا مِنَ الصَّالِحِينَ وَمِنَّا دُونَ ذَلِكَ»: و در بین ما گروهی صالح و رادمرد قرار دارند که اعمال مورد رضایت الله را انجام می‌دهند، و جمعی ناصالح نیز در بین ما قرار دارند. به قولی: هدف از صالحان: مؤمنان جن اند و مراد از کسانی که دون (غیر صالح) اند کافرانشان اند. در التسهیل آمده است: منظور آنان از دون ذلک افرادی است که کاملاً یا اصلاً صالح نبودند. (التسهیل ۱۵۳/۴ و قرطبی ۱۵/۱۹).

« كُنَّا طَرَائِقَ قِدْدًا (11) »: «ما روندگان راههای گوناگونیم» یعنی: ما جنیان گروه‌هایی هستیم متفرق و پراکنده و دسته‌هایی هستیم مختلف و متعدد، دارای خواسته‌هایی متضاد و متباین و راه و روش‌هایی دور از هم.

حضرت سعید بن مسیب (رض) می‌گوید: «جنیان متشکل بودند از مسلمانان، یهود، نصاری و مجوس».

«وَأَنَا ظَنُّنَا أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ وَلَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبًا» ﴿١٢﴾

و اینکه ما یقین داریم هرگز نمی‌توانیم بر اراده الله در زمین غالب شویم و نمی‌توانیم از (پنجه قدرت) او بگریزیم (۱۲)

تفسیر:

«ظَنُّنَا»: قطعاً دانسته ایم، و یقین حاصل کردیم. که الله بر ما مسلط است و ما در هر جا که باشیم در قبضه‌ی قدرت و تسلط او قرار داریم،

«لَنْ نُعْجِزَ اللَّهَ»: هرگز ما نمی‌توانیم الله را عاجز و ناتوان کنیم و در هر کجا از زمین که باشیم الله متعال بر ما إحاطه دارد. «لَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبًا»: با فرار گریز هم نمی‌توان از زیر حکم و قدرت الله سبحان و تعالی خارج شد و خود را رها ساخت.

مفسر قرطبی فرموده است: با استدلال و تفکر در آیات الله، دریافتیم که در قبضه‌ی قدرت او قرار داریم و با فرار و گریز و غیره از دایره‌ی قدرت او خارج نمی‌شویم. (تفسیر قرطبی ۱۶/۱۹).

یادداشت:

جنیان به گونه‌ای الله متعال را شناخته بودند که برای‌شان یقین حاصل شده بود هیچ راه فراری از خداوند مگر به‌سوی خودش وجود ندارد، ولی با تأسف باید گفت که هستند بسیاری از انسان‌ها با وجود تمامی ادعا و فهم‌شان هنوز بدان درجه از معرفت نرسیده‌اند و گاهی از الله متعال به چیزهای بسیار پست و ناچیزی دنیوی پناه می‌جویند.

«وَأَنَا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ آمَنَّا بِهِ فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا» ﴿١٣﴾

و اینکه ما هنگامی که هدایت قرآن را شنیدیم به آن ایمان آوردیم و هر کس به پروردگارش ایمان بیاورد نه از نقصان می‌ترسد و نه از ظلم! (۱۳)

تفسیر:

«وَأَنَا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ آمَنَّا بِهِ»: و این که: ما چون هدایت را شنیدیم، بیدرنگ آنرا قبول کردیم و بایمان آوردن يك دقیقه هم تاخیر ننمودیم.

«فَمَنْ يُؤْمِن بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا (13)»: (پس هر کس به الله ایمان داشته باشد نه از ضایع شدن حق خوف و هراسی خواهد داشت و نه از ظلم و ستم. یعنی خوف و ترسی ندارد که: از نیکی‌هایش کاسته شود و بر گناهانش افزوده گردد؛ زیرا «بخس» به معنی نقص و کاستی است و «رهق» به معنی ظلم و تجاوزگری می‌باشد. (این نظر جمهور است و کلام بعدی گفته‌ی الله می‌باشد که به پیامبر صلی الله علیه و سلم وحی کرده است. (ملاحظه شود تفسیر صفاة التفاسیر).

مفسیر تفسیر تفهیم القرآن می نویسد: مراد از ضایع شدن حق آن است که به او مکافات کمتر از آنچه که به خاطر نیکی‌هایش مستحق آن است داده شود و مراد از ظلم و ستم آن است که به او مکافات نیکی‌هایش داده نشود یا بیش از مجازات خطا‌های که از او سر زده است مجازات شود، یا کسی بدون آن که گناهی کرده باشد سزا داده شود. برای هیچ ایمان آورنده‌ی نزد الله متعال هراسی از چنین بی‌انصافی‌ای نمی‌رود. (تفهیم القرآن)

«وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا» (۱۴)

و اینکه گروهی از ما مسلمان، و گروهی ظالم اند، پس هر کس اسلام را اختیار کند راه راست را برگزیده است (۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْقَاسِطُونَ»: جمع قاسط: تجاوزگران و منحرفانی، کج روان که حاضر به تسلیم در برابر حقیقت نیستند.

یادداشت: قاسط از ریشه‌ی «قَسَطَ» به معنای ظالم و تجاوزگر است اما مُقْسِطٌ از ریشه‌ی «أَقْسَطَ» به معنای عادل و عدالت‌گستر می‌باشد. «تَحَرَّوْا» (حری): قصد کرده اند، گرایش پیدا کرده اند، انتخاب کرده اند، جستجو کرده اند، جسته اند. «رَشَدًا»: رُشد، هدایت و نجات.

تفسیر:

«وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ»: بعد از نزول قرآن در میان ما دو قسم مردمان اند یکی آنانی که پیغام الله متعال را شنیده قبول کردند و به رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و سلم ایمان آوردند و مقابل احکام او سر اطاعت خم نمودند، ایشان همان اند که در جستجوی حق کامیاب شدند و از روی تحقیق و تفحص براه نیکی رسیدند. یعنی به طریق سعادت و رستگاری هدایت شده‌اند. بعضی دیگر از حق و حقیقت منحرف گشته و کافر شدند. این گروه از بی‌انصافان است که از راه کجروی و بی‌انصافی احکام پروردگار خود را تکذیب و از فرمان برداری او انحراف میکنند اینها مردمانی هستند که آنها هیزم دوزخ اند. مفسران گفته‌اند: «قسط الرجل» یعنی ظلم و ورزید، و «أقسط» یعنی عدالت را رعایت کرد. و اسم فاعل از اول «قاسط» و از «دوم» «مقسط» می‌باشد.

در قرآن عظیم الشان آمده است: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ». ولی قاسط به معنی ستمکار و ظالم است.

«فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا (14)»: پس آنان که به اسلام گرویدند و از پیامبر صلی الله علیه و سلم پیروی کردند، آنها راه راست را جسته و به طریق سعادت و رستگاری هدایت شده‌اند.

«وَأَلَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا» (۱۶)

و اینکه اگر آنها (جن و انس) در راه (ایمان) استقامت ورزند، با آب فراوان سیرایشان می‌کنیم! (۱۶)

تشریح لغات واصطلاحات:

«ألو استقاموا- ان لو استقاموا»: که اگر پایداری می کردند. «الطريقة»: راه، راه راست و درست. «اسقیناهم»: به آنان می نوشاندیم. «غدقا»: فراوان، زیاد.

تفسیر:

«وَأَلُّوا اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ»: و اگر آن کافران (جن و انس) ایمان می آوردند و بر شریعت الله پایدار و مستقیم می ماندند، «لَأَسْقِينَهُمْ مَاءً غَدَقًا (16)»: روزی آنان را وسیع می گردانیم و در دنیا به آنها گشایش می بخشیدیم و علاوه بر نعمت های ابدی آخرت، روزی دنیای آنان را فراوان می دادیم، و بدین ترتیب به عزت و افتخار دنیا و آخرت نایل می آمدند.

این همان مطلبی است که در سوره ی نوح فرموده شده بود که: «از الله متعال آمرزش بخواهید، او از آسمان به وفور بر شما باران خواهد بارانید. (سوره ی نوح آیات 12 - 10) کثرت آب به صورت کنایه برای کثرت نعمت به کار رفته است، چراکه آبادانی به تمامی به آب بستگی دارد. اگر آب نباشد، به هیچ وجه نه آبادی ای به وجود خواهد آمد، نه نیازهای اساسی انسان فراهم خواهند شد و نه به هیچ وجه حیاتی وجود خواهد داشت.

همچنان در التسهیل آمده است: «ماء غدقا» یعنی آب فراوان که کنایه از توسعه و گشایش روزی می باشد. و منظور از «طریق» اسلام و اطاعت خدا می باشد. که اگر بر آن پایدار می شدند، الله سبحان و تعالی روزی آنان را وسیع می داد، و مانند گفته می: «و لو أن أهل القرى آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم» برکات من السماء و الأرض می باشد. (البحر ۳۵۲/۸۸). فحوی جمله «وَأَلُّوا اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ» در آیه مبارکه این واقعیت را برای ما انسانها می آموزاند که: مهمتر از ایمان، پایداری و استقامت بر آن است. و در ضمن به ما می آموزاند که؛ در میان راه ها تنها يك راه حق قابل قبول است. همچنان آیه متبرکه با زیبایی خاصی بیان می دارد که: آثار ایمان تنها در آخرت نیست، بلکه در دنیا نیز ظاهر می شود.

شان نزول:

از مقاتل روایت است: هفت سال بر کفار قریش باران نبارید. پس آیه «وَأَلُّوا اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِينَهُمْ مَاءً غَدَقًا» در موردشان نازل شد. «نزول آیات قرآن کریم مؤلف جلال الدین سیوطی».

«لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا» (۱۷)

هدف این است که ما آنها را با این نعمت فراوان بیازماییم و هر کس از ذکر پروردگارش روی گرداند، او را به عذاب شدید و سخت گرفتار می سازد! (۱۷)

تشریح لغات واصطلاحات:

«لِنَفْتِنَ»: تا بیازماییم. «يُعْرِضُ»: روی گردانی و پشت کند. «ذِكْرُ رَبِّهِ»: قرآن، عبادت، موعظه و به طور کلی هر آنچه که انسان را به یاد پروردگارش نزدیک می سازد. «يَسْلُكُهُ»: او را داخل می کند، در بند می کشاند، او را زنجیر می کند. (قصص/32، أسلك داخل كن. [، (حاقه/32، اسلكوه: او را بکشانید، او را داخل کنید). «صَعَدًا»: دشوار و طاقت فرسا که همیشگی بوده و هیچ راحتی در آن نیست.

تفسیر:

«لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ»: تا آنها را امتحان کنیم و معلوم شود که در مقابل آن سپاسگزارند یا ناسپاس؟ «وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا (17)»: یعنی: هر کس از قرآن، یا توحید،

یا عبادت، یا از موعظه و اندرز روی بگرداند، ویا اینکه: شنیدن ذکر و یاد الله را تحمل نکند ویا اینکه از عبادت و پرستش الله روی بگرداند، خداوند متعال او را به عذابی سخت و سهمگین گرفتار و مبتلا می کند.

مفسر قتاده فرموده است: «صعداً»: یعنی عذابی که در آن آسایش نیست. (تفسیر قرطبی ۲۱/۱۹)، و مفسر عکرمه فرموده است: «صعداً» عبارت است از سنگی صاف در جهنم که دوزخی را مجبور می کنند از آن بالا برود، وقتی از آن بالا رفت دوباره به جهنم پرتاب می شود. (تفسیر البحر ۳۵۳/۸).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (18 الی 24) در باره برخی دیگر از دستورات پیامبر صلی الله علیه وسلم و بیان اصول رسالتش، به بیان گرفته شده است.

«وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا» (۱۸)

و اینکه مساجد خاص برای عبادت الله است، پس کسی دیگر را با الله خوانید. (۱۸)
تفسیر:

یعنی بگو: که به من وحی شده است که مساجد و اماکن عبادت به الله اختصاص دارند، پس غیر الله را در آن پرستش نکنید و عبادت را خالصانه بهر الله انجام دهید.

مجاهد فرموده است: یهود و نصاری وقتی به کلیسا و معبد یهودان و مراکز عبادت خود وارد می شدند، در آنجا برای خدا شریک قرار می دادند، از این رو الله به پیامبر خود و مؤمنان دستور داد که در تمام مساجد و اماکن عبادت، الله را به تنهایی و خالصانه پرستش کنند. (تفسیر صاوی ۲۵۷/۴).

مفسران در تفاسیر خویش از «مساجد» عبادتگاه ها را مراد گرفته اند و با لحاظ نمودن این معنا مفهوم آیه این است که در عبادتگاهها کسان دیگری را با الله عبادت و پرستش نکنید. حسن بصری (رح) فرموده است که: تمام زمین عبادتگاه است و معنای آیه چنین است که در هیچ جایی از زمین الله کسی دیگر را در عبادت و پرستش با او شریک نسازید. استدلال او از چنین تعبیری این ارشاد پیامبر صلی الله علیه وسلم است که: «جعلت لی الأرض طهوراً و مسجداً.» «تمام روی زمین برای من محل عبادت و وسیله ی پاکی قرار داده شده است.»

مفسر سعید بن جبیر از «مساجد»، اعضای سجده مراد گرفته است، یعنی دست ها، زانو ها، قدم ها و پیشانی. از روی این تفسیر معنا و مفهوم آیه آن است که این اعضا را الله سبحان و تعالی آفریده است؛ از این رو نبایستی این ها را در برابر کسی جز الله متعال بر خاک سایید.

شان نزول :

- ابن ابوحاتم از طریق ابوصالح از ابن عباس (رض) روایت کرده است: گروهی از جنیان گفتند: ای رسول خدا! به ما اجازه بده به کنار تو در مسجد نماز بخوانیم. پس الله تعالی این آیه «و آنچه مساجد خاص خداوند است. پس کسی دیگر را با خداوند (به نیایش) بخوانید» را نازل کرد.
- ابن جریر از سعید بن جبیر روایت کرده است: گروهی از اجنه به نبی کریم گفتند: چگونه در کنار تو به مسجدت نماز بخوانیم، در حالی که از تو دوریم. پس آیه «وَأَنَّ

الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا» نازل گردید. (تمامی زمین عبادت‌گاه و مسجد است و ضرورتی به حضور آن‌ها در مسجدی خاص وجود ندارد.) (تفسیر طبری 35128)
«وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَانُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا» ﴿١٩﴾
 و اینکه چون بنده الله بر خواست تا او را به (عبادت الله) بخواند نزدیک بود که بر او هجوم آورند.
 (١٩)

تشریح لغات واصطلاحات:

«عبدالله»: بنده ی الله، پیامبر بزرگوار. «گأوا»: نزدیک بود، چیزی نمانده بود. «لبدًا» جمع لبدة، انباشته، متراکم، انبوه، پشت سر هم به گونه‌ای که بعضی نزدیک است بر سر بعضی دیگر سوار شوند.

تفسیر:

یعنی زمانی که پیامبر صلی الله وسلم به عبادت الله متعال برخاست، «گأوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا (19)»: نزدیک بود جن از شدت ازدحام و حرص و اشتیاق شنیدن قرآن، روی سر یکدیگر سوار شوند. حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: برای شنیدن قرآن دست و پا می‌شکستند. (تفسیر طبری ٧٦/٢٩).

«قُلْ إِنَّمَا أَدْعُو رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا» ﴿٢٠﴾

بگو: «من تنها پروردگارم را می‌خوانم و هیچ کس را شریک او قرار نمی‌دهم (٢٠)

تشریح لغات واصطلاحات:

«أَدْعُو»: می‌پرستم، می‌خوانم.

تفسیر:

یعنی ای محمد! به آن کافران که از تو می‌خواهند از دینت برگردی، بگو: من فقط خدایم را پرستش می‌کنم، و برای الله شریکی نه از انسان و نه از بت، قرار نمی‌دهم. مفسر صاوی فرموده است: سبب نزول آیه این بود که کفار قریش به پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌گفتند: تو مسأله‌ای بس بزرگ را آورده و با تمام انسان‌ها به مخالفت برخاسته‌ای، از این موضوع دست بردار، ما به حفظ و حمایت و یاری تو اقدام می‌کنیم. آنگاه این آیه نازل شد. (مختصر ٥٦٠/٣).

«قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا» ﴿٢١﴾

بگو: من مالک هیچ گونه زیانی برای شما نیستم و نمی‌توانم شما را هدایت کنم. (٢١)

تشریح لغات واصطلاحات:

«لا املك»: اختیار ندارم، دارای اختیار نیستم، در اختیارم نیست. «ضرا»: زیان و گمراهی. «رشدا»: خیر و برکت، هدایت و رهنمود. (آیه 10 همین سوره).

تفسیر:

یعنی ای محمد! در جواب آنان بگو: من به هیچ وجه مدعی آن نیستم که در خدایی الله نقش و سهمی دارم، یا ساختن و خراب کردن سرنوشت انسان‌ها در اختیار و تسلط من است. من تنها یک پیامبرم و وظیفه‌ای که به من محول شده است بیش از این نیست که پیام‌های الله سبحان و تعالی را به شما برسانم. باقی می‌ماند اختیارات الله، آن‌ها که به تمامی در اختیار خود الله می‌باشد. سود و زیان رساندن به دیگران که به جای خود، من که حتی اختیار و قدرت سود و زیان رساندن به خود را هم ندارم. اگر الله را نافرمانی کنم نمی‌

توانم از مؤاخذه ی او به هیچ جایی بگریزم و به نزد هیچ کسی پناه ببرم و برای من هیچ پناه و جایگاهی جز دامن الله وجود ندارد.

«قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا» ﴿٢٢﴾

بگو: «(اگر من نیز بر خلاف فرمانش رفتار کنم) هیچ کس مرا در برابر او حمایت نمی‌کند و پناهگاهی جز او نمی‌یابم» (٢٢)

تشریح لغات واصطلاحات:

«لَنْ يُجِيرَنِي»: هرگز پناه نمی‌دهد. هیچ وقت مرا در جوار خود نمی‌گیرد (ملاحظه شود سورة: مؤمنون، احقاف، ملک). «مُلْتَحَدًا»: پناهگاه. ملجأ (ملاحظه شود سورة: كهف آیه 27) پشت برده.

تفسیر:

نیز به آنها بگو: اگر از امر الله نافرمانی کنم «لَنْ يُجِيرَنِي»: هرگز کسی نمی‌تواند مرا پناه دهد، و بجز او یاور و پناهی نمی‌یابم. پس چگونه درخواست شما را اجابت کنم؟ مفسر قتاده فرموده است: «مُلْتَحَدًا»: ملتحدا یعنی پناهگاه و یاور.

«إِلَّا بَلَاغًا مِّنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ»: پناهگاهی را نمی‌یابم جز این که پیام الله متعال را رسانده باشم و آن‌طور که الله فرمان داده است شما را اندرز داده و ارشاد کرده باشم، در چنین حالتی الله مرا از عذاب پناه می‌دهد، که فرموده است: «یا ایها الرسول بلغ ما أنزل إلیک من ربک و إن لم تفعل فما بلغت رسالته». مفسر ابن کثیر فرموده است: یعنی مرا پناه نمی‌دهد و از عذاب رستگار نمی‌کند مگر این که رسالتی را ابلاغ کرده باشم که خدا ابلاغش را بر من واجب کرده است.

شان نزول:

- ابن جریر از حضرمی روایت کرده است: یکی از اشراف جنیان که پیروان زیاد داشت می‌گفت: محمد صلی الله علیه و سلام امید دارد که خدا او را از رنج و سختی نجات می‌دهد. در حالی که من خودم می‌توانم او را از رنج و سختی نجات بدهم. پس خدای بزرگ آیه «قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا» «بگو: کسی مرا از [کیفر] خداوند پناه ندهد. و هرگز پشت و پناهی جز او نیابم». (تفسیر طبری 35245).

(مواخذ: اسباب نزول آیات قرآن کریم (ترجمه کتاب: لباب النقول فی أسباب النزول) تألیف: جلال الدین سیوطی).

«إِلَّا بَلَاغًا مِّنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا» ﴿٢٣﴾

تنها وظیفه من ابلاغ از سوی الله و رساندن رسالات اوست؛ و هر کس نافرمانی الله و رسولش کند آتش دوزخ از آن اوست و جاودانه در آن می‌ماند! (٢٣)

تشریح لغات واصطلاحات:

«إِلَّا بَلَاغًا»: تنها ابلاغ، تبلیغ فرمان الله متعال است که پناهگاه من در برابر غضب و قهر خداوند متعال خواهد بود. «رِسَالَاتِهِ» جمع رساله: پیام‌های الله متعال که پیامبر برای ابلاغ آن‌ها به سوی مردم برانگیخته شده بود. «يَعِصِ» (عصی): نافرمانی و عصیان کند.

تفسیر:

مفسر «تفهیم القرآن» در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: این بدان معنا نیست که مجازات هر گناه و معصیتی جهنم ابدی است، بلکه در تعقیب کلامی که این مطلب در آن فرموده

شده است، معنا و مفهوم آیه این است که دعوت به یکتاپرستی ای که از سوی الله متعال و پیامبرش در جریان است، هر که آن را نپذیرد و دست از شرک و کفر بر ندارد، مجازات او جهنم ابدی است یعنی اینکه: من مالک نفع و نقصان شما نیستم لیکن اگر الله و مرا نافرمانی کردید حتماً برای تان نقصان رسیدنی است.

«حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَيَسْئَلُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا» ﴿٢٤﴾

این کار شکنی کفار همچنان ادامه می یابد، تا آنچه را به آنها وعده داده شده ببینند؛ آنگاه می دانند چه کسی یاورش ضعیفتر و جمعیتش کمتر است! (٢٤)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَنْ أَضْعَفُ»: چه کسی ناتوان تر است؟ «نَاصِرًا»: یار و یاور و مددکار. «أَقَلُّ»: کمتر، اندک شمارتر.

تفسیر:

«حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا»: این جمله آیه مبارکه به دو صورت قابل معناست: 1- آنگاه که مشرکان عذاب را در دنیا و یا قیامت مشاهده کردند پس خواهند دانست که یاوران کدام یک از دو گروه مومن و کافر، ضعیفتر و کمتر هستند.

2- مشرکان به کارشان ادامه می دهند تا آنگاه که عذاب را مشاهده نمایند «فَيَسْئَلُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا (24)»: پس در آن زمان خواهند دانست، که یاور و معین و ساز و برگ چه کسی اندکتر است. آنها یا مؤمنان یکتاپرست؟ و تردیدی نیست که الله یاور بندگان باایمان است. پس آنها از لحاظ یاور قویتر و از لحاظ عدد بیشتر خواهند بود؛ زیرا الله سبحان و تعالی و فرشتگان با آنها می باشند.

واقعیت امر اینست که: ایمان به الله متعال پایداری و اخلاص در عبادت تنها راه نجات از دشواری های عذاب طاقت فرسای خداوند است. شرک در هر صورت و درجه ای در نزد خداوند متعال مردود است و با هیچ سخن و عملی قابل توجیه نیست.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (25 الی 28) در باره اینکه: علم از آن الله متعال است، بحث بعمل آمده است.

«قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقْرَبُ مَا تُوَعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا» ﴿٢٥﴾

بگو: «من نمی دانم آنچه به شما وعده داده شده نزدیک است یا پروردگارم زمانی برای آن قرار می دهد؟! (٢٥)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِنْ أَدْرِي»: ما أدري: «إِنْ» نافیه به معنای «ما» است. نمی دانم. «مَا تُوَعَدُونَ»: آنچه وعده داده شده اید یعنی عذاب آخرت. «أَمَدًا»: میعاد، مدت زمان، وقت معین، مراد از آیه این است که تنها خداوند زمان دقیق برپایی قیامت را می داند و هیچ کس حتی پیامبران از آن آگاهی ندارند.

تفسیر:

به آنها بگو: نمی دانم آیا زمان این عذاب موعود نزدیک است؟ «أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا (25)»: یا این که دور است و مدتی طولانی و مشخص دارد؟

مفسران گفته اند: هرگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم آنان را از آتش جهنم برحذر می داشت و از قیامت و احوالش می ترسانید، آنها علناً سخنانش را مسخره می کردند و می پرسیدند:

این عذاب چه وقت خواهد آمد؟ لذا الله متعال به او فرمان داد که به آنها بگوید زمان آن را نمی‌دانم. من نمی‌دانم زمان فرارسیدن آن نزدیک است یا دور؟

«عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا» ﴿٢٦﴾

(چون او) دانای همه رازهای پوشیده است، پس هیچ کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌سازد. (٢٦)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَلَا يُظْهِرُ»: آگاه و مطلع نساخته است، باخبر نمی‌کند، آشکار نمی‌سازد.

تفسیر:

الله متعال به نادیده‌ها و نهان‌ها آگاه است، و هیچ یک از بندگان را از آن آگاه نمی‌کند. یعنی علم کامل غیب مخصوص الله سبحان و تعالی است و این علم کامل غیب را او به کسی نمی‌دهد.

«إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْأَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا» ﴿٢٧﴾

مگر رسولانی که آنان را برگزیده و مراقبینی از پیش رو و پشت سر برای آنها قرار می‌دهد. (٢٧)

«یسلک - رصد»: «یسلک»: می‌گمارد، می‌نشانند، روانه می‌کند، راه می‌دهد، گسیل می‌دارد. «مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ»: تمامی جوانب او. «مِنْ خَلْفِهِ»: پشت سرش. «رصدًا»: جمع راصد، نگهبانان، مراقبان و محافظان. رصد: هم به معنای اسم فاعل و هم به معنای اسم مفعول است؛ یعنی، کمین کننده و مورد کمین قرار گرفته. مفرد، جمع، مؤنث و مذکر در آن یکسان است. [راغب]

تفسیر:

«إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ»: جز پیامبری را که برای دادن مقداری از علم غیب خود برگزیده باشد، پس او را بر پاره‌ای امور غیبی آگاه می‌سازد که معجزه‌ای بر اثبات نبوت وی باشد، مثل عیسی که به مردم خبر می‌داد چه چیزی خورده و یا در خانه‌هایشان انباشته‌اند و یا قرآن که به عنوان معجزه پیامبر اسلام در بردارنده‌ی بسیاری امور غیبی از احوال و اخبار قیامت است تا مردم از آن‌ها عبرت بگیرند.

«فَأِنَّهُ يَسْأَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا (27)»: الله فرشتگان را از پیش و از پشت سر، مأمور حفظ و حراست پیامبر قرار می‌دهد تا او را از جن محافظت کنند و او را در مورد ثبت و ضبط علم غیبی که از جانب الله بر او القا می‌شود، محافظت نمایند.

مفسر طبری فرموده است: یعنی خدا برای حفظ و صیانت او از جن، از پیش و پشت سرش نگهبانانی اعزام می‌دارد. (تفسیر طبری ٧٧/٢٩).

«لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتٍ رَبَّهُمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَخْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا» ﴿٢٨﴾

تا بداند که پیغمبران پیام‌های پروردگارش را رسانده‌اند و (الله) به آنچه که در نزد آنان است احاطه دارد و هر چیزی را با عدد شماره کرده است. (٢٨)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لِيَعْلَمَ»: تا معلوم گرداند، تا آشکار کند. «ابلغوا»: پیامبران یا فرشتگان رسانیده‌اند، ابلاغ کرده‌اند. «أخصى»: برشمرده، آمار گیری کرد، حساب کرد. «عَدَدًا»: شماره. شمرده. شمرنده.

تفسیر:

«لِيَعْلَمَ»: تا این که بداند، مراد علم ظهوری الله متعال است؛ یعنی علم خداوند ظاهر و

محقق گردد و بندگان آگاه شوند که پیامبران پیام‌های پروردگارشان او را بدون کم و کاست ابلاغ کرده‌اند.

ابن کثیر فرموده است: یعنی الله به وسیله‌ی فرشته‌هایش پیامبران را حمایت می‌کند تا بتوانند پیام او را ابلاغ کنند، و وحی نازل شده بر آنان را نیز محفوظ می‌دارد تا نشان دهد که آنها رسالات خدای خود را ابلاغ کرده‌اند. با علم به این که الله به طور قطع و یقین قبل از وجود اشیا به آنها عالم است. (مفسران می‌گویند: آنچه در قرآن در مورد تعلیل علم الله آمده است از قبیل: *إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعَ الرَّسُولَ وَوَلِيْعَلَّمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَتَّخِذُ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ* در مورد علم ظهور است نه علم آغاز؛ چون الله در آغاز به همه چیز عالم است. بلکه فقط علمش را برای بندگان نمایان می‌سازد.) (تفصیل موضوع ملاحظه شود: تفسیر صفاة التفاسیر) *«وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ»*: و به آنچه نزد پیامبران است آگاه می‌باشد. پس یک ذره از امور آنان بر الله متعال پوشیده نیست.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن در تفسیر آیه مبارکه: *«وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ»*: می‌نویسد: «یعنی قدرت الله متعال بر پیامبران و فرشته‌ها نیز به قدری محیط است که اگر ذره ای هم برخلاف خواست او عمل کنند، بلافاصله مورد مؤاخذه قرار خواهند گرفت و پیام‌هایی که الله متعال می‌فرستد حرف حرف آنها شمارش شده است و برای پیامبران و فرشتگان به هیچ وجه ممکن نیست که حتی یک حرفی را به آن بیفزایند یا از آن بکاهند.»

«وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا (28)»: و به طور یقین به تعداد و میزان همه‌ی چیزهایی آگاه است که در زمین و آسمان‌ها منتشر و مستقراند. از تعداد قطرات آب باران و ریگ و برگ درختان و کف دریاها باخبر است. و هیچ چیز از نظر او ناپیدا نیست. پس چگونه به وحی نازل شده بر پیامبران و تبلیغ آن آگاه نیست؟ و چگونه ممکن است پیامبران در رسالات الله کوتاهی کنند و یا چیزی به آن اضافه نمایند، یا در آن تحریف و تغییری ایجاد کنند و او بدان آگاه نباشد؟! در صورتی که الله به آن محیط است و آمار تمام اشیا خورد و بزرگ را می‌داند: *«وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَ لَا حَبَّةَ فِي ظِلْمَاتِ الْأَرْضِ وَ لَا رَطْبٍ وَ لَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مَبِينٍ.»*

واقعاتی قبل از نزول سوره جن : خواننده محترم!

قبل از اینکه «سوره الجن» نازل شود، برخی از واقعاتی مهمی قبل از نزول آن بوقوع پیوسته بود که ذکر و یادآوری آنرا در این مبحث لازم و ضروری میدانم:
واقعه اول: قبل از بعثت رسول الله صلی الله علیه وسلم شیاطین تا آسمانها میرفتند، و به اخبار فرشتگان گوش فرا می‌دادند، ولی بعد از بعثت رسول الله صلی الله علیه وسلم جن به وسیله «ثاقب» از این عمل ممنوع شدند و جلو آنان گرفته شد، و در ضمن تحقیق و بررسی از این حادثه، گروهی از جنیان به محضر رسول الله صلی الله علیه وسلم رسیدند، چنان که تفصیل آن در سوره احقاف بیان گردیده است.

واقعه دوم: در زمان جاهلیت عادات مردم بر این بود که هر گاه در اثنای سفر در جنگل یا هم وادی صحرا و یا هم دریا، وقت استراحت شان فرا می‌رسید، به این نیت که سردار از ما نگهداری و محافظت کند، می‌گفتند: *«أعوذ بعزیز هذا الوادی من سفهاء قومه»* یعنی من از شرارت سفهای قوم سردار این رودخانه، به او پناه می‌برم.

واقعه سوم: در اثر دعای بد و نفرین آن حضرت صلی الله علیه وسلم در مکه قحطی واقع شده بود، و تا چندین سال ادامه داشت.

واقعه چهارم: وقتی که آن حضرت صلی الله علیه وسلم اقدام به دعوت به اسلام نمود، کفار مخالف، علیه او هجوم آوردند. (مواخذ: تفسیر معارف القرآن: مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی ترجمه مولانا محمد یوسف حسین پوری جلد چهاردهم)

عدم رؤیت جن به معنی عدم وجود آن نیست:

تعدادی از انسانها بدین عقیده اند، مخلوق که به چشم دیده نمیشود ما نباید اصلاً بدان عقیده و باور داشته باشیم. در جواب باید گفت که: عدم رؤیت جن دلیل بر عدم وجود آنها نیست، در زندگی ما بسا چیزهایی در ما حول ما وجود دارد، ولی ما آنها را نمی بینیم، بطور مثال برق جریان دارد ولی ما آن را نمی بینیم، لیکن برای اثبات آن به اثر آن گروپ و غیره استدلال می کنیم، و همچنین هوایی که بوسیله آن وجود آن را احساس می کنیم.

هکذا بطور مثال روح که اساس زندگی ما بر آن استوار است و بدون آن می میریم، با وجود اینکه آن را نمی بینیم و حقیقت آن رانمی شناسیم، به موجود بودن آن ایمان داریم. و چیزهای دیگری مثل جاذبه زمین، نیروی آهن ربا (مغناطیس) و غیره نیز می توان نام برد.

انکار از وجود جن:

عالم جن و احوال آن ها برای انسان ها امری غیبی است و جز آنچه در کتاب الله و سنت صحیح پیامبر صلی الله علیه و سلم آمده است، چیزی از آن دانسته نمی شود. پس ایمان به آنچه در کتاب و سنت آمده است بدون تعجب و انکار و نیز سکوت در چیزی که درباره آن در کتاب و سنت چیزی نیامده است، واجب است. زیرا تلاش بیهوده برای نفی یا اثبات، گفتار بدون علم است که خداوند از آن نهی فرموده است.

«وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» (سوره اسراء /36) (و از آنچه به آن آگاهی نداری، پیروی مکن؛ چرا که گوش و چشم و دل، همه مسئولند).

بناءً هر آن شخصیکه از وجود جن انکار ورزد، کافر و مطابق حکم قاطع شرعیت از دایره اسلام خارج میگردد؛ زیرا انکار از جن مستلزم انکار دلایل متواتری است که در قرآن عظیم الثنآن و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است.

بنابراین ایمان به وجود جن از جمله ایمان به غیب است. ما آن ها را نمی بینیم و برای اثبات وجود آن ها به خبرهای درست (الله و پیامبراش) اعتماد میکنیم.

الله تعالی در مورد ابلیس و لشکرش می فرماید: «إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ» (شیطان و همدستانش، شما را از آنجا که آنها را نمی بینید، می بینند.) «اعراف/27»

ولی بمنظور توضیح بیشتر حکم شرعی خدمت خوانندگان محترم باید بعرض برسانیم که: انکار دخول جن در کالبد انسان باعث کفر نیست؛ ولی این انکار؛ تکذیب دلایل شرعی می باشد. به دلیل پوشیدگی این مسئله بر مردم، منکر آن کافر نمی شود. ولی در اشتباه است. چون دلیلی بر انکار این موضوع ندارد. بنابراین به عقل و درک خود تکیه می کند؛ بدیهی است که عقل در امور غیبی ملاک نیست. شیوه گمراهان چنین است که عقل را بر شریعت مقدم میدارند.

اثبات وجود جن:

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله عالم شهیر جهان اسلام می فرماید: «هیچ یک از فرقه

های اسلامی نه وجود جن را انکار نموده است و نه این موضوع را که خداوند حضرت محمد صلی الله علیه و سلم رابه سوی آنان فرستاده است... علت این موضوع آن است که وجود داشتن اجنه با تواتر، معلوم و ثابت گردیده است.»

دلایل وجود اجنه در قرآن عظیم الشان بسیار می باشد، که ضرورتی به شمردن آن ها نمی بینیم چرا که خداوند متعال یک سوره کامل را به نام آن ها «الجن» نامیده و در آن از اخبار و سرگذشت و گفته های بسیاری از آنان ذکر شده است.

آیا جن برای خود پیامبر مستقل دارد:

در مورد اینکه اجنه برای خود پیامبر مستقل دارد و یا خیر، موضوع است که ذهن تعدادی را بخود مشغول ساخته است، برای روشنی مراجعه مینمایم به (آیه 130، سوره الأنعام) که می فرماید: «يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَقُصُّونَ». (در آن روز خداوند بدیشان می گوید: ای جنیان و ای انسانها! آیا پیغمبرانی از خودتان به سوی شما نیامدند). از فحوی این آیه مبارکه با تمام وضاحت چنین فهمیده میشود که: خداوند متعال برای جن ها پیامبر فرستاده است.

ولی در هیچ یکی از نصوص شرعی تصریح نشده است که این پیامبران از خود جن ها بوده اند یا از انسانها، زیرا کلمه «منکم» در آیه متذکره محتمل هر دو معنی است.

یعنی احتمال دارد که پیامبر هر جنس از خود همان جنس باشد و این معنی درست است که پیامبر جن و انس، از مجموع این دو جنس باشد، پس این معنی که پیامبر جن و انس از یک جنس، یعنی از انسان باشد، نیز صحت پیدا می کند و در این باره دو دیدگاه وجود دارد:

اول: اینکه جن ها از خود پیامبر دارند، ضحاک و ابن جوزی دیدگاه اول را تایید می کنند و ظاهر عبارت نیز همین را می رساند.

علامه ابن حزم می گوید: از میان انسانها قبل از حضرت محمد صلی الله علیه و سلم هیچ پیامبری بسوی جن ها مبعوث نشده است.

دوم: پیامبر جنیان از انسانها بوده اند: علامه سیوطی می فرماید: جمهور علماء از سلف و خلف بر این عقیده اند که هرگز از جن ها نبی یا رسولی مبعوث نشده است. از ابن عباس رضی الله عنه، جاهد کلبی و ابی عبید نیز چنین روایت شده است. (لوامع انوار البهیته: 223-224/2).

قول راجح این است که پیامبر جن ها، همان پیامبر انسانها بوده اند، و آیه «إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أَنْزَلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى» (سوره الأحقاف: 30) (اینان گفتند: ای قوم ما! ما به کتابی گوش فرا دادیم که بعد از موسی فرستاده شده است). هر چند نص صریح در این باره نیست اما دال بر این مطلب است. این مسئله مبنای هیچ عملی نیست و در این باره، نص قاطعی نیز وجود ندارد.

و پیامبر صلی الله علیه و سلم برای انس و جن مبعوث شده است. علامه ابن تیمیه می فرماید: این یک اصل منفق علیه میان صحابه، تابعین، ائمه مسلمین و سایر فرقه های اسلامی است. (مجموع فتاوی: 9/19).

اعتراف جن ها به پیامبران:

در این هیچگونه جای شکی نیست که: جن ها به اطاعت کردن پروردگار متعال مکلف هستند و از آنها بعضی مسلمان و بعضی دیگر کافراند و به صالح و ناصالح تقسیم می

شوند همانطوریکه در (آیه 11 سوره جن) بیان یافت: «جمعی از ما صالح و جمعی غیر از آن می باشند. ما فرقه های مختلف بودیم.»

و از زبان آنها در (آیات 14-15) بیان می دارد «جمعی از ما مسلمان و جمعی دیگر ستمکارانند. پس کسی که مسلمان شد راه راست را انتخاب نموده ولی ستمکاران هیزم جهنم خواهند شد.»

و خداوند متعال جماعتی از جن را به طرف پیامبر صلی الله علیه و سلم که در حال قرائت بود معطوف داشت. آنها گوش دادند و به آن ایمان آوردند و به سوی قوم خویش برای دعوت کردند بازگشتند.

چنانکه الله تعالی در (سوره احقاف آیه 29) می فرماید: «وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفْرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ» (به یاد آور) هنگامی که گروهی از جن را به سوی تو متوجه ساختیم که قرآن بشنوند، وقتی حضور یافتند به یکدیگر گفتند: «خاموش باشید و بشنوید!» و هنگامی که پایان گرفت، به سوی قوم خود باز گشتند و آنها را بیم دادند!

«قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِن بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُّسْتَقِيمٍ» (احقاف:30) گفتند: «ای قوم ما! ما کتابی را شنیدیم که بعد از موسی نازل شده، هماهنگ با نشانه های کتاب های پیش از آن، که به سوی حق و راه راست هدایت می کند.»

«يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِّن ذُنُوبِكُمْ وَيُجِرْكُمْ مِّنْ عَذَابِ أَلِيمٍ» (احقاف آیه:31). (ای قوم ما! دعوت کننده الهی را اجابت کنید و به او ایمان آورید تا گناهان تان را ببخشد و شما را از عذابی درد ناک پناه دهد!)

«وَمَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَلَيْسَ لَهُ مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءُ أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (احقاف -32). (و هرکس به دعوت کننده الهی جواب نگوید، هرگز نمی تواند از چنگال عذاب الهی در زمین فرار کند، و غیر از خدا یار و یآوری برای او نیست، چنین کسانی در گمراهی آشکار اند!)

و این دلیل است بر اینکه جنها به پیامبران پیشین ایمان داشتند و کتابهایشان را هم می دانستند چنانکه می فرماید: «إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِن بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُّسْتَقِيمٍ» (احقاف 30).

«ای قوم ما کتابی را که بعد از موسی فرود آمده را شنیدیم که آنچه را قبل از او بوده تصدیق می کند و به سوی حق و راه مستقیم دعوت می نماید.» از رسول الله صلی الله علیه و سلم ثابت است که فرستادگان جن را گرامی داشت و به آنها گفت: «لكم كل عظم ذكر اسم الله عليه، يقع في أيديكم أوفر ما يكون لحماً، وكل بكرة علف لدوابكم» (هر استخوانی که اسم خداوند بر آن برده شده باشد برای شماست و بیشتر از گوشتش از آن بهره مند می شوید. و سرگین حیوانات علف حیوانات شما است.) و به همین خاطر رسول الله صلی الله علیه و سلم از بکار بردن استخوان و سرگین حیوانات سم دار به جای سنگ در بعد از قضای حاجت نهی کرده است و فرموده «إن العظام زاد إخوانكم من الجن» (استخوان، خوراک برادران جنی شماست.)

قابل تذکر است که تعدادی از مفسرین بدین عقیده اند که از: فحوی برخی از آیات قرآنی طوری استنباط میگردد که: جنیان به شریعت پیامبران دیگری مانند شریعت حضرت

موسی علیه السلام نیز اعتقاد داشته اند، و حکم خویش را به این آیه قرآن عظیم الشان استناد می نمایند: «قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ» (جنیان) گفتند: ای قوم ما، ما کتابی را شنیدیم که بعد از موسی نازل شده، هماهنگ با نشانه های کتاب های پیش از آن، که به سوی حق و راه راست هدایت می کند.

انذار کنندگان جن برای هدایت قوم خویش به دین پیامبر خاتم و بهره آنان از قرآن، تصدیق قرآن نسبت به تورات را یادآور شده اند و این سخن در صورتی درست است که جنیان به تورات معتقد باشند.

مفسر مشهور طباطبایی در تفسیر خویش می فرماید: این آیه دلالت بر آن دارد که: جنیان به حضرت موسی علیه السلام و کتاب او ایمان داشته اند.

سوره های قرائت شده برای جنیان :

ترمذی، ابن منذر، ابوالشیخ در «العظمة»، حاکم به سندی صحیح، ابن مردویه و بیهقی در «الدلائل» از جابر بن عبدالله رضی الله عنه نقل کرده اند که فرمود: پیامبر صلی الله علیه وسلم نزد اصحاب آمد و سوره «الرحمن» را از ابتدا تا به انتها برای آنها قرائت نمود، اصحاب همه ساکت ماندند، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «ما لی أراکم سکوتاً، لقد قرأتها علی الجن لیلة الجن، فکانوا أحسن مردوداً منکم، کنت کلما أتیت علی قوله: «فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّکُمْ تُکذِّبَانِ» قالوا: ولا بشيء من نعمک ربنا نکذب، فلک الحمد». (چرا ساکت مانده اید، در یک ملاقات با جنیان همین سوره را برای آنها قرائت کردم، دیدم که به طوری نیکو به سؤالات آیه ها پاسخ می دهند، زیرا هرگاه آیه: «فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّکُمْ تُکذِّبَانِ» (الرحمن: 13) را قرائت مینمودم، در جواب میگفتند: پروردگارا هیچ یک از نعمتهای تو را کذیب نمی نماییم و در برابر آنها شما را سپاس می گوئیم).

صحبت و ملاقات پیامبر با جنیان چند بار بود:

فطرت انسان به گونه است که او را محتاج به سخن گفتن و ارتباط برقرار کردن با هموعان خود ساخته است. از طرفی اصوات در حیوانات هم به طریق علمی و هم تجربی ثابت شده و همچنین در قرآن و روایات ذکر شده که بعضی از پیامبران (مانند حضرت نوح و سلیمان) زبان حیوانات را دانسته و می توانستند با آنها سخن گویند، وضع در میان جنیان نیز به همین منوال است، از آنجایی که جنیان نیز مادی هستند و زندگی اجتماعی آنها ایجاب می کند که با یکدیگر سخن بگویند، پس به طور قطع و یقین آنها اصواتی برای انتقال مفاهیم به یکدیگر دارند ولی در فهم ما نیست. البته کسانی می توانند به طریقی حرفهای آنها را دریابند و با آنها سخن گویند؛ چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم با آنها صحبت می کردند و افرادی بنا بر تواناییهای خاصی می توانند با آنها ارتباط برقرار کنند. در مورد ملاقات و صحبت پیامبر صلی الله علیه وسلم، سیرت نویسان مینویسند که جریان ملاقات و صحبت پیامبر صلی الله علیه وسلم با جنیان در یک شب نبوده است، بلکه این تماس ها چندین بار صورت گرفته است.

ابن کثیر مفسر مشهور جهان اسلام در تفسیر سوره احقاف تمام احادیثی را که درباره ملاقات رسول الله صلی الله علیه وسلم با جن ها بود جمع آوری نموده و تذکر داده است که ابن مسعود رضی الله عنه در جریان ملاقات رسول الله صلی الله علیه وسلم با جن ها بسیار نزدیک بوده است.

دربری از روایات بخاری آمده است که: بعضی از جنیاتی که نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده‌اند ساکن محلی بنام «نصیبین» از سرزمین یمن بوده‌اند.

بخاری از حضرت ابوهریره روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «أتانی وفد نصیبین، و نعم الجن، فسألونی الزاد، فدعوت الله لهم ألا یمرؤا بعظم ولا روثة إلا وجدوا علیها طعاماً». (جماعتی از جن های نصیبین نزد من آمدند، آن ها جن های خوبی بودند، از من تقاضای زاد و نفقه کردند، من نیز در حق آنان دعا کردم که از کنار هیچ استخوان و مدفوعی نگذردند و رد نشوند، مگر اینکه غذای خود را از آن دریا بند). بخاری: 171/7 شماره 3860).

توانمندی و قدرتمندی اجنه:

در این هیچ جای شک نیست که اجنه دارای توانائی و قدرت ما فوق بشری که خداوند متعالی به آنان اعطا فرموده است می باشد، از جمله اثرگذاری آنان برای وسوسه و تلقین در انسانها آنهم بدون دخالت عوامل مادی، میباشد. طوریکه خداوند متعال در (آیه 22، سورة ابراهیم) میفرماید:

«وقال الشیطان لما قضی الأمر إن الله وعدکم وعد الحق ووعدتکم فأخلفتکم وما کان لی علیکم من سلطان إلا أن دعوتکم فاستجبتم لی فلا تلومونی ولوموا أنفسکم ما أنا بمصرخکم وما أنتم بمصرخی إنی کفرت بما أشرکتُمونی من قبل إن الظالمین لهم عذاب ألیم» (یعنی: و چون کار از کار گذشت و قضاوت صورت گرفت) شیطان می گوید در حقیقت خدا به شما وعده داد، وعده راست و من به شما وعده دادم و با شما خلاف کردم و مرا بر شما هیچ تسلطی نبود جز اینکه شما را دعوت کردم و اجابت نمودید پس مرا ملامت نکنید و خود را ملامت کنید من فریادرس شما نیستم و شما هم فریادرس من نیستید من به آنچه پیش از این مرا (در کار الله) شریک می دانستید کافر، آری ستمکاران عذابی پردرد خواهند داشت.»

خواننده محترم!

طوریکه متذکر شدیم: جن از نظر قدرت فکری ضعیف است اما دارای قدرت قابل ملاحظه است که می تواند با سرعت زیاد کارهای خارق العاده انجام دهد. پروردگار با عظمت ما به جن ها قدرت و توانمندی اعطا نموده اند که به انسانها نداده و خداوند متعال برخی از این قدرتمندی و توانمندی آنها برای ما خبر داده است. از جمله:

سرعت حرکت و انتقال:

عفریتی از جمله جن های که با حضرت سلیمان علیه السلام تعهد کرد که عرش ملکه یمن را در مدتی کمتر از اینکه شخصی از جایش بلند شده و بنشیند، در محضر او حاضر کند: قرآن عظیم الشأن در (آیات 39-40 سورة النمل) می فرماید: «قَالَ عَفْرِيْتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ». (عفریتی از جن گفت: «من آن را نزد تو میاورم پیش از آنکه از مجلست برخیزی و من نسبت به این امر، توانا و امین ام!»)

«قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَأَهُ مُسْتَقَرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ».

(اما کسی که دانشی از کتاب (آسمانی) داشت گفت «پیش از آنکه چشم برهم زنی، آن را نزد تو خواهم آورد» و هنگامی که (سلیمان) آن (تخت) را نزد خود ثابت و پا برجا دید گفت: «این از فضل پروردگار من است، تا مرا آزمایش کند که آیا شکر او را بجا می آورم یا کفران می کنم؟ و هرکس شکر کند به نفع خود شکر می کند، و هرکس کفران نماید (به زیان خویش نموده است)، که پروردگار من غنی و کریم است!»

ارتباط جن با ملائکه و انسان:

قبل از همه باید گفت که: ارتباط ملائکه با انسانها مقدر و ممکن است، ولی این ارتباط فقط مختص پیامبران الهی بود و دیگر انسانها شامل آن نمی شوند، بنابراین در زمان ما و بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم هرکس ادعای ارتباط با ملائک وحی را بنماید او کذاب است.

اما ارتباط اجنه با انسانها نیز مقدر و ممکن است، و ما می بینیم که بعضی از مردم با جنها ارتباط برقرار می کنند و از آن طریق شرارت، سحر و جادو می کنند، و در زمان ما هم این ارتباط امکان دارد. طوریکه در (آیه 6، سوره جن) خواندیم: «وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا». یعنی: و نیز مردانی بودند از آدمیان که به مردانی از جن پناه میبردند و بر طغیان شان می افزودند.

اما هیچ دلیلی از شریعت وارد نشده است که اجنه بتوانند با ملائکه ارتباط برقرار کنند.

عمر و مرگ و میر در بین اجنه:

مطابق نصوص شرعی، جن مانند انسانها می میرند و از بین می روند و گروهی جای گروهی دیگری را می گیرند. طوریکه پروردگار با عظمت ما در (آیه 18، سوره احقاف) می فرماید: «...حق عليهم القول في امم قد خلت من قبلهم من الجن و الانس انهم كانوا خاسرين» یعنی: (و آنچه از عقب دارند (از نعمت و لذت ابدی آخرت) فراموش و غافلشان کنند و وعده الهی بر آنها حتم و لازم گردید. و چون امتانی از جن و انس که در گذشتند، سخت زبون و زیا نکار شدند). کلمه «قد خلت» مبین آن است که امتهای از جن مانند امتهای انس، از بین رفته اند.

طوریکه که گفتیم جن مانند سایر جانداران همان طور که دارای حیات هستند مرگ هم شامل حالشان می شود در سوره (الرحمن، آیه 26) با تمام صراحت آمده است: «كُلُّ مَن عَلَيهَا فَانٍ، وَبِئْسَ وَجْهٌ رَبِّكَ ذُو الْجَلَلِ وَالْإِكْرَامِ، فَبِأَيِّ آءِالَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» (همه آن چه که بر روی زمین است، دستخوش فنا می گردد و تنها ذات پروردگار با عظمت و ارجمند تو می ماند و بس. پس کدام یک از نعمت های پروردگارتان را دروغ می انگارید؟!)

هكذا در (آیه 185، سوره آل عمران) می فرماید: «كُلِّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (یعنی: «هر جانداری چشنده (طعم) مرگ است).

همچنان در حدیثی صحیح بخاری آمده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: در صحیح بخاری از ابن عباس (رض)، روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِعِزَّتِكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَنْ تُضِلَّنِي أَنْتَ الْحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَالْجِنُّ وَالْإِنْسُ يَمُوتُونَ». (بارالها، به عزت تو پناه می برم که معبودی جز تو وجود ندارد، تو معبودی هستی که نمی میرد و جن و انس می میرند). (صحیح مسلم: (۱۹۰۶/۴) شماره:

(۲۴۵۱)

البته مقدار عُمر جن، برای ما معلوم نیست؛ اما درباره ابلیس آمده است که تا روز رستاخیز زنده می ماند: «قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يَبْعَثُونَ، قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ» (آیات 14-15 سوره الاعراف). «شیطان گفت: مرا تا روزی که همگی دوباره زنده می شوند، مهلت ده. الله متعال گفت: تو از زمره مهلت یافتگانی.» پس تنها عمر شیطان برای ما معلوم است. ولی در این هیچ جای شک نیست که جن نسبت به انسان عمر بیش تر می کند.

حشر جن ها:

«و يَوْمَ يُحْشَرُهُمْ جَمِيعاً يَا مَعْشَرَ الْجِنَّ قَدِ اسْتَكْبَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ وَ قَالَ أُولِيَاؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَ بَلَّغْنَا آجَلَنَا الَّذِي أَجَلْتَ لَنَا قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ» (سوره انعام/128)

و [یاد کن] روزی را که همه آنان را گردمی آورد [و می فرماید]: «ای گروه جنیان، از آدمیان [پیروان] فراوان یافتید.» و هوا خواهان آنها از [نوع] انسان می گویند: «پروردگارا، برخی از ما از برخی دیگر بهره برداری کرد، و به پایانی که برای ما معین کردی رسیدیم.» [خدا] می فرماید: «جایگاه شما آتش است؛ در آن ماندگار خواهید بود، مگر آنچه را خدا بخواهد [که خود تخفیف دهد]؛ آری پروردگارتو حکیم و داناست.»

این آیه اشاره دارد که بعضی انسانها در سایه پیروی از جن ها وارد جهنم می شوند و در اول آیه اشاره بر این است که جن ها در قیامت محشور خواهند شد تا جوابگوی اعمال خود باشند.

اعتقادات مشترک:

آیه دیگری اشاره دارد که انسانها همراه با عده از جن ها وارد جهنم خواهند شد. «قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنَّ وَ الْإِنْسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا حَتَّى إِذَا دَارَكُوا فِيهَا جَمِيعاً قَالَتْ أَخْرَاهُمْ لَأَوْلَاهُمْ رَبَّنَا هُوَ لَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَاباً ضِعْفاً مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٍ وَ لَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ» (سوره اعراف/38) الله متعال میفرماید: «در میان امتهایی از جن و انس، که پیش از شما بوده اند، داخل آتش شوید.» هر بار که امتهای [در آتش] درآید، همکیشان خود را لعنت کند، تا وقتی که همگی در آن به هم پیوندند؛ [آنگاه] پیروانشان درباره پیشوایان شان می گویند: «پروردگارا، اینان ما را گمراه کردند، پس دو برابر عذاب آتش به آنان بده.» (الله) می فرماید: «برای هر کدام [عذاب] دو چندان است ولی شما نمی دانید.»

از این آیه معلوم می شود که در میان جنیان همان اعتقاداتی که بین انسانها است می باشد چرا که عده از این دو طیفه به خاطر اعتقادات فاسد وارد جهنم می شوند. نکته دیگری که استفاده می شود تأثیری است که این دو طرف بر هم دیگر دارند.

اقامتگاه های عمده اجنه:

از جمله اقامتگاه های عمده اجنه محلات حمام ها هستند، چنانچه در صحیحین در حدیثی از انس رضی الله عنه آمده: که رسول الله صلی الله علیه وسلم وقتی وارد بیت الخلاء (دستشویی) می شد می گفت: «اللهم انی أعوذ بک من الخبث والخبائث» یعنی:

«خدایا از شر شیاطین نر و ماده به تو پناه می برم.»

همچنین از محلات عمده مسکونی شان در زباله دان ها و ویرانه ها و غار و حفره ها یادآوری بعمل آورد، زیرا این محلات از اماکن عمده مورد استفاده اجنه می باشند.

ولی در مورد اینکه اجنه برای اعمار منازل و خانه می نماید و یا خیر؟ در جواب باید گفت که اجنه برای خود خانه هم می سازند؟ و الله اعلم.

همچنان از روایات اسلامی طوری معلوم میشود که اجنه در آن عده از خانه های که نام الله در آن برده نمیشود یکجا با انسانها زندگی می نمایند. بنابر همین بنیاد است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: «اذا دخل الرجل منزله فذكر اسم الله عند دخوله وعند طعامه، قال الشيطان لا مبيت لكم ولا عشاء، وإذا ذكر اسم الله عند دخوله ولم يذكره عند طعامه قال أدرکتُم العشاء ولا مبيت لكم، وإذا لم يذكر اسم الله عند دخوله ولا عند عشاءه قال: أدرکتُم المبيت والعشاء» یعنی: «هرگاه شخص به خانه اش داخل شده و در وقت داخل شدن خود و در هنگام نان خوردن خویش نام خدا را یاد کند، شیطان به یارانش می گوید: نه می توانید بخواهید و نه می توانید نان بخورید، ولی هرگاه داخل شود، و نام خدا را در وقت دخول خود یاد نکند، شیطان می گوید: جای شب ماندن خود را یافتید و هر گاه الله را در وقت طعام خود یاد نکند، می گوید: جای نان خوردن و شب ماندن را یافتید.» (رواه مسلم)

هكذا در روایاتی اسلامی آمده است که جن بیشتر در جاهای خلوت و صحرا، بخصوص اماکنی که در آن کسی زندگی نمی کند، آن مناطق را می پسندد، و بدین خاطر بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم برای دعوت دادن آنان بسوی الله و خواندن قرآن برایشان به صحرا می رفتند، چنانکه در احادیث آمده است.

و برخی دیگر از جنها در جاهای کثیف و زباله سکونت می کنند، و این بخاطر اینست که آنها باقی مانده غذای انسانها را می خورند چنانکه در حدیث ذکر شده است. برخی دیگر آنها همراه انسانها در منازل سکونت می کنند.

و همچنین در حمامها و تشنابها (توالت) نیز زندگی می کنند، در این جاها بیشتر جنهای کافر زندگی می کند زیرا که آنها جاهای نجس و کثیف را بیشتر دوست دارند و از بوی خوب بخصوص بوی مشک بدشان می آید.

و همچنین در شکافها و سوراخها نیز زندگی می کند، در حدیث آمده است که: «رسول الله صلی الله علیه وسلم از ادرار کردن در سوراخ نهی نموده است» (ابو داود بشماره ۲۹) و نسائی بشماره (۳۴) و احمد (۸۲/۵) و حاکم (۱۸۶/۱) روایت کرده اند از قتاده یکی از راویان این حدیث پرسیده شد: برای چه ادرار کردن در سوراخ کراهت دارد؟ گفت: گفته می شود که محل سکونت جن می باشد.

و جن در محل خوابیدن شتر نیز زندگی میکنند چنانکه در حدیث آمده است: براء بن عازب گوید: از پیامبر صلی الله علیه وسلم درباره نماز خواندن در استراحت گاه شتران سوال کردند، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «لَا تُصَلُّوا فِي مَبَارِكِ الْإِبِلِ فَإِنَّهَا مِنَ الشَّيَاطِينِ» «در استراحت گاه شتران نماز نخوانید چون از شیاطین است» (سنن أبی داود ۱۸۴/۱، حدیث: ۴۹۳، شیخ البانی می گوید: صحیح است).

بطور خلاصه:

اجنه در همین زمینی که ما در آن به سر می بریم زندگی می کنند. جایی بر روی زمین نیست مگر آنکه اجنه در آن با ما شریک هستند. خداوند سبحان بر ما رحمت آورده که آن ها را نمی بینیم. گاهی آن ها را به اشکالی غیر از شکل اصلی ایشان می بینیم ولی مشاهده آنان به صورت اصلی و حقیقی شان از ویژگی های پیامبران علیهم الصلاة والسلام است.

خداوند بین آنان و آسیب رسانیدن به انسان ها مانع قرار داده است. گاهی بعضی از آن ها خود را به بعضی از افراد بشر می مالند و با این مالش خود باعث ایجاد شر می شوند. و از تماس جن با انسان ممکن است انسان دچار صرع شده و یا شر و بدی دیگری برایش رخ دهد. لیکن خداوند متعال رحم کرده و بسیار کم پیش می آید که از اجنه آسیبی به بشر برسد و این مقدار اندک برای آن است که انسان ها وجود آنان را حس کنند و بدانند که در پس این جهان دیدنی آنان جهانی دیگر هست که نادیدنی است و خداوند سبحانه و تعالی انسان ها را از شر آنان حفظ نموده است با آنکه هر دو با هم و یکجا زندگی می کنند.

جن و تاریکی شب:

در بین عوم الناس معروف و مشهور است که فعالیت و گشت و گزار جن ها در شب و بخصوص در شب های تاریک و بارانی شدت پیدا میکند، و بر فعالیت شان افزوده میشود. باید با تمام قوت گفت که این شایعه دارایی هیچ کدام سند نبوده و نقل و قول های عوام الناس میباشد. ولی باید گفت که جن با خصوصیات خاص خویش که دارد، ضرر آن برای انسان متصور است. ولی اگر شرائط و قوانین حاکم بر زندگی دو موجود که متفاوت یعنی انسان و جن اقتضا می کند که به این اطمینان برسیم ارتباط و اصطحاکای بین ما و آنها به وجود نخواهد آمد. در واقع باید گفت زمینه و انگیزه ارتباط و اصطحاک بین ما و آنها از دو طرف وجود ندارد. تنها در موارد نادری ممکن است چنین امری پیش آید و جنی کافر یا بدکار به دلالی قصد آسیب زدن انسانی را بکند.

در صد رخ دادن چنین امری آن قدر پایین است که دغدغه برای انسان بر نیا نگیزند این امر همانند آن است که بگوییم ممکن است انسان شرور و بدکاری در یک شب بدون هیچ دلیلی قصد اذیت و آزار ما را بکند ولی ما حتی از این اتفاق ممکن و محتمل الوقوع چندان ترسی به خود راه نداده، تنها در شرائط خاص با رعایت تمهیداتی احتمال بروز چنین حوادث ناخوشایندی را منتفی می کنیم مثلاً در وقت نامناسب از شب در مکانی که احتمال حضور اراذل و اوباش باشد، حضور نمی یابیم.

آیا جن قابل رویت است؟

اصل آنست که جن میتواند انسان را ببیند، ولی انسان نمیتواند جن را ببیند، طوری که پروردگار با عظمت ما (در سوره الأعراف، آیه 27) میفرماید: «إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ» (هرآینه شیطان و قبیلش شما را از آنجا که آنها را نمی بینید، می بینند). ولی در روایات اسلامی در مورد ظاهر شدن اجنه آمده است که: جن میتواند به اشکال مختلف ظاهر شود، و در آن صورت میشود که انسان آنها را ببیند.

شیخ الاسلام ابن تیمیة رحمة الله علیه می فرماید: «والجن يتصورون في صور الإنس والبهائم فيتصورون في صور الحيات والعقارب وغيرها وفي صور الإبل والبقر والغنم والخيل والبعال والحمير وفي صور الطير وفي صور بني آدم كما أتى الشيطان قريشا في صورة سراقه بن مالك بن جعشم لما أرادوا الخروج إلى بدر» (مجموع الفتاوى 44/19) (و جن به اشکال انس و چهارپایان و مار و گژدم و شتر و گاو و گوسفند و اسب و خر و پرند و بنی آدم میتواند نمایان شوند، همانطور که شیطان بصورت شخصی بنام سراقه بن مالک بن جعشم نمایان شد و نزد کفار قریش آمد هنگامی که میخواستند برای جنگ بدر بروند.

و خداوند متعال داستان آنر در آیه 48، سوره انفال بشرح ذیل بیان داشته است: «وَإِذْ زَيَّنَّ

لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَّكُمْ فَلَمَّا تَرَآتِ الْفِتْيَانَ نَكَصَ عَلَىٰ عَقَبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكُمْ إِنِّي أَرَىٰ مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ» و (به یاد آور) هنگامی را که شیطان، اعمال آنها (مشرکان) را در نظر شان جلوه داد، و گفت امروز هیچ کس از مردم بر شما پیروز نمیگردد! و من، همسایه (و پناه دهنده) شما هستم « اما هنگامی که دو گروه (کافران، و مؤمنان مورد حمایت فرشتگان) در برابر یکدیگر قرار گرفتند، به عقب برگشت و گفت: من از شما (دوستان و پیروانم) بیزارم! من چیزی را میبینم که شما نمیبینید، من از خدا میترسم، خداوند سخت کیفر است.)

بدین معنا که شیطان در رأس لشکری از شیاطین به صورت انسانی متمثل شد و گفت که او پناه دهنده آنها خواهد بود از هر دشمنی، یا امان دهنده آنها هست و گفت: من از قبیله بنی کنانه هستم. ابلیس خود، به صورت «سراقه بن مالک بن جعشم» که از سران قبیله یاد شده بود به میدان بدر آمد و قریش از قبیله بنی بکر هراس داشت که از پشت، به وی ضربه نزند ولی پس از درگیری مسلمانان و کفار، ابلیس به عقب بازگشت زیرا او نشانه های پیروزی مسلمانان را با امداد خداوند از طریق فرستادن فرشتگان دید، به همین جهت از مشرکان برائت جست.

و ابن جریر طبری در تفسیرش (12564) و ابن کثیر در «البدایة و النهایة» (62/5) از عروة بن الزبیر نقل کرده اند که گفت: «لما أجمعت قریش المسیر ذکرت الذی بینها و بین بنی بکر- یعنی من الحرب- فکاد ذلک أن یثبطهم، فتبدی لهم إبلیس فی صورة سراقه بن جعشم المدلجی، وکان من أشراف بنی کنانة، فقال: أنا جار لكم من أن تأتیکم کنانة بشیء تکرهونه! فخرجوا سراع» (هنگامی که (کفار) قریش تصمیم گرفته بودند که به جنگ بدر بروند، آنها را به مسائلی که بین خودشان و قبیله بنی بکر بود (یعنی جنگهای سابق) یادآوری کردم نزدیک بود که دست از جنگ بکشند (زیرا شاید آن قبیله از پشت به قریش ضربه بزند)، در آن لحظه ابلیس به صورت سراقه بن مالک بن جعشم مدلجی نمایان شد و از بزرگان قبیله بنی کنانه بود، و گفت: من همسایه شما هستم و از قبیله کنانه هیچ مکروهی به شما نخواهد رسید، بنابراین به سرعت (برای جنگ) خارج شدند (پس از اینکه از ضربه قبیله های دیگر توسط ابلیس در امان ماندند). بنابراین میبینیم که در آن لحظه ابلیس به صورت انسان در آمده است.

و در روایتی دیگر در صحیح بخاری از ابو هریره نقل شده است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم مرا مسئول حفظ زکات رمضان کرد، سپس شخصی آمد و از آن غذا میدزدید، و من او را گرفتم و گفتم: قسم به خدا که تو را نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم خواهم برد، و آن شخص از فقر و بدبختی و عیالباریش سخن گفت، و ابو هریره دلش به رحم آمد و او را ترک کرد، تا اینکه سه بار این مسئله تکرار شد، و بار سوم ابو هریره گفت: تو را نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم خواهم برد زیرا این بار سوم است که ادعا میکنی که بر نمیگردی ولی باز هم بر میگردی، آن شخص گفت: مرا ترک کن و در عوض تو را چیزی میآموزم که بدردت میخورد، گفتم: آن چیست؟ گفت: اگر خواستی بخوابی آیه الکرسی «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ» را بخوان تا تماش کنی، اگر چنین کنی خداوند تورا در پناه خودش قرار میدهد و هیچ شیطانی تا صبح نزدیکت نمیشود. پس ابو هریره او را ترک کرد، و هنگامی که صبح شد این خبر را به پیامبر صلی الله علیه و سلم رساند، پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: او راست گفته ولی بسیار دروغگو است، آیا میدانی

در این سه شب تو با چه کسی صحبت میکردی؟ گفت: خیر، پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: او شیطان است. (صحیح بخاری 3275)

پس این حدیث نیز به وضوح نشان میدهد که شیاطین میتوانند بشکل انسان نمایان شوند. و در صحیح مسلم (2236) از ابو سعید خدری نقل شده است که گفت: «سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «إِنَّ بِالْمَدِينَةِ نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ قَدْ أَسْلَمُوا فَمَنْ رَأَى شَيْئًا مِنْ هَذِهِ الْعَوَامِرِ فَلْيُؤْذِنُهُ ثَلَاثًا فَإِنْ بَدَأَ لَهُ بَعْدُ فَلْيَقْتُلْهُ فَإِنَّهُ شَيْطَانٌ» (صحیح مسلم 2236) «از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که فرمود:» در مدینه اشخاصی از جن هستند که مسلمان شده اند، پس هر کس ماری را در خانه ببیند سه بار به او بگوید که از خانه بیرون برود، و اگر نرود پس باید آنرا بکشد زیرا شیطان است. و این حدیث نشان دهنده آنست که شیطان میتواند بشکل خزندگان و یا حیوانات نمایان شوند. و انسان میتواند اجنه را به اشکال مختلف ببیند.

سگ و خر جن را می بینند:

طوریکه در فوق هم تذکر دادیم، در حالیکه بسیاری از انسانها، نمیتواند جن را ببینند، ولی هستند برخی از موجودات، از جمله سگ و خر، توانمندی آنها دارند که جن را ببینند و به رویت جن قادر شوند. در این بابت در حدیثی صحیح بخاری و مسلم آمده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: «إِذَا سَمِعْتُمْ صِيْحَ الدِّيَكَةِ فَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنَّهَا رَأَتْ مَلَكًا وَإِذَا سَمِعْتُمْ نَهْيَ الْحِمَارِ فَتَعَوَّذُوا بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهَا رَأَتْ شَيْطَانًا» (بخاری: (350/6)، شماره: (3303)، مسلم: (2092/4)، شماره: (2729)، ابی داوود: (961/3)، شماره: (4255) (هرگاه آواز خروس را شنیدید، فضل و بزرگی الله را بخواهید؛ زیرا وقتی خروس فرشته را ببیند، به صدا در می آید و هر گاه صدای خر را شنیدید، از شر شیطان به الله پناه ببرید؛ زیرا او در این هنگام، شیطان را می بیند).

هكذا در مورد شنیدن صدای سگ در حدیثی که: ابوداود از جابر بن عبدالله روایت نموده آمده است که: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: «إِذَا سَمِعْتُمْ نَبَاحَ الْكَلْبِ وَ نَهْيَ الْحِمَارِ، فَتَعَوَّذُوا بِاللَّهِ، فَإِنَّهُنَّ يَرَوْنَ مَا لَا تَرَوْنَ» (ابی داوود: (961/3)، شماره: (4256) (هرگاه صدای سگ و خر را شنیدید، به الله پناه ببرید، زیرا آن ها چیزهایی می بینند، که شما نمی بینید). اینکه یک حیوان چیزهایی را ببیند که از دید ما پنهان است، تعجب آور نیست، زیرا دانشمندان ثابت کرده اند که برخی موجودات زنده، توان دیدن چیزهایی را دارند، که ما انسانها قادر به دیدن آنها نیستیم. بطور مثال، زنبور عسل اشعه ماوراء بنفش را می بیند و به همین خاطر از پشت ابرها آفتاب را می بیند و بوم نیز در تاریکی شب سیاه می تواند موش را ببیند.

چه باید کرد تا از شر جن در امان باشیم؟

- 1 - اولین توصیه در امان بودن از شر جن همین است که: بر اذکار و اوراد صبح و شام محافظت نماید.
- 2 - دومین توصیه همین است که بر تلاوت قرآن عظیم الشان مبادرت ورزیده و هكذا تلاوت صوتی قرآن عظیم الشان را نباید فراموش نمایم.
- 3 - هرگاه در جای به بلندی بالا می شوید گفتن «بسم الله» را فراموش نکنید.
- 4 - هرگاه آب داغ بر روی زمین ریختید «بسم الله» را فراموش نکنید.
- 5 - هرگاه داخل اتاق تاریکی میشوید «بسم الله» را حتماً بزبان آرید.
- 6 - هر گاه چیز سنگینی بر زمین انداختی «بسم الله» را نباید فراموش کرد.
- 7 - هرگز در سوراخ ادرار نکنید.

- 8 - از دید روانی کوشش بعمل آرید تا تنها نخوابی، و در صورت مجبور بودن حتماً باید وضو گرفت و بعد از وضو و قبل از خواب اذاکار خواب را نباید فراموش کرد.
- 9 - به سگ و پشک نباید آزار رسانید.
- 10 - کوشش کنید در شب بخصوص در تاریکی در صحرا به سفر نه پردازید.
- 11 - ماری که در منزل دیدید نکشین و در مورد به نکات ذیل توجه فرماید: - هر گاه در خانه ات ماری را دیدی سه روز به او هشدار بده و به او بگو «شما را قسم می دهم به آن عهده که سلیمان بن داود از شما گرفته است که به ما آزار و اذیت نرسانید و دوباره ظاهر نشوید. اگر بعد از سه روز دوباره آشکار شد او را بکشید.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الْمَزْمَلُ

جزء - (29)

سورة الْمَزْمَلُ در مکه مکرمه نازل شده و دارای بیست آیه و دو رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

سورة «مزمّل» به جهت این نام مسمی شد که رسول الله صلی الله علیه وسلم، در آغازین مرحله نزول وحی الهی به سوی ایشان که خود را در جامه می پیچیدند، سخن می گوید. مزمّل: یعنی جامه بر خود پیچیده.

معنای لفظی «يَا أَيُّهَا الْمَزْمَلُ» تقریباً با لفظ سورة «مدثر» هم معناست، در هر دوی این سوره رسول الله صلی الله علیه وسلم با وضعیتی مؤقت و صفت خاصی مورد مخاطب قرار گرفته است، زیرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آن زمان بنابر شدت خوف و فزع، سردی شدیدی را احساس می نمود، لذا فرمود، پارچه ای بر من بیندازید، بر او پارچه ای انداخته شد، که آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیچیده شد، و این واقعه در صحیحین (بخاری و مسلم) با روایت حضرت جابر به بنام زمان فترت وحی یاد می گردد، به تفصیل بیان گردیده است. (برای تفسیر بیشتر موضوع مراجعه شود به تفسیر معارف القرآن مؤلف علامه مفتی شفیع عثمانی دیوبندی).

سبب نزول :

امام بخاری از جابر بن عبدالله روایت می کند: رسول الله صلی الله علیه وسلم از فترت وحی سخن می گفت و من شنیدم که فرمود: «فَبَيْنَا أَنَا أَمْشِي سَمِعْتُ صَوْتًا مِنَ السَّمَاءِ، فَرَفَعْتُ بَصَرِي قِبَلَ السَّمَاءِ فَإِذَا الْمَلَكُ الَّذِي جَاءَنِي بِحِرَاءِ قَاعِدٍ عَلَى كُرْسِيِّ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، فَرُعِبْتُ مِنْهُ فَجِئْتُ أَهْلِي فَقُلْتُ زَمَلُونِي زَمَلُونِي. فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ۱ قُمْ فَأَنْذِرْ ۲﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ ۵﴾ فَحَمِي الْوَحْيُ وَتَتَابَعُ» یعنی: «روزی در حالی که راه می رفتم صدایی از آسمان شنیدم، نگاهم را به سوی آسمان بلند کردم، دیدم همان فرشته ای که در غار حرا نزد من آمده بود بر روی کرسی میان آسمان و زمین نشسته است. پس از آن صحنه ترسیدم و به نزد خانواده ام برگشتم و گفتم: مرا بپوشانید، مرا بپوشانید؛ پس آن گاه خداوند این آیات را نازل فرمود: «يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ۱ قُمْ فَأَنْذِرْ ۲» (المدثر: 1-2). تا این سخن پروردگار: «وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ ۵» (المدثر: 5). بعد از این، پیوسته وحی ادامه یافت.»

در روایتی دیگر از این حدیث آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «ذَثَرُونِي وَصَبُّوا عَلَيَّ مَاءً بَارِدًا - قَالَ - فَذَثَرُونِي وَصَبُّوا عَلَيَّ مَاءً بَارِدًا قَالَ فَزَلَّتْ «يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ۱ قُمْ فَأَنْذِرْ ۲ وَرَبِّكَ فَكَبِيرٌ ۳» یعنی: «مرا در جامه بپیچید و بر من آب سرد بریزید، پس مرا در جامه پیچیدند و بر من آب سرد ریختند و خداوند این آیات را نازل کرد...» و به همین سبب خداوند ایشان را «مَزْمَلُ» یعنی «جامه بر خود پیچیده» نامید.

بسیاری از علما بر این نظرند که سوره ی مَزْمَلُ نیز به همین سبب و در پی سوره ی مدثر و یا با اندکی تاخیر نازل شده است، و حتی برخی مفسرین، نزول سوره ی مزمّل را بر سوره ی مدثر مقدم می دانند.

تعداد آیات، کلمات و حروف سورة مزمل:

طوری که در فوق هم یادآور شدیم؛ سورة مزمل هفتاد و سومین سورة قرآن کریم است و بعد از سوره‌ی «مدثر» نازل شده است.

تعداد آیات، این سورة به بیست آیه و تعداد کلمات آن به دوصد و هشتادوپنج کلمه و تعداد حروف آن به هشتصد و سی و هشت حرف میرسد. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سورة الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید).

پیوند و مناسبت سوره‌ی مزمل با سوره جن:

پایان بخش آیات سوره‌ی جن در بحث توحید و یکتاپرستی، نبوت و ابلاغ وحی الهی است و آغازگر و بلکه محور سوره‌ی مزمل در مورد خاتم پیامبران صلی الله علیه وسلم است. ویا اینکه پایان سوره جن اشاره به تبلیغ رسالت پیامبران به امر پروردگار است؛ سرآغاز این سوره هم به پیامبر خاتم دستور می فرماید که به تبلیغ و هشدار بپردازد و از خواب شیرین و استراحت شبانه در گذرد.

مباحث مطرح شده در این سوره:

- دعوت پیامبر اسلام به قیام شبانه برای عبادت و تلاوت قرآن کریم،
- دعوت او به صبر و شکیبائی و مقاومت و مدارا با مخالفان،
- بحث‌هایی پیرامون معاد، و ارسال موسی بن عمران به سوی فرعون،
- تخفیف دستورات شدید آغاز سوره به خاطر گرفتاری های مسلمانان،
- دعوت به تلاوت قرآن، و خواندن نماز و دادن زکات و انفاق در راه الله متعال و استغفار.

مطالب عمده و اساسی این سوره:

طوری که یادآور شدیم؛ عمده ترین و مهمترین و اساسی ترین مبحث این سوره همانا بخشی از حیات پیامبر بزرگوار اسلام محمد صلی الله علیه و سلم را در بعد زهد و طاعت و شب‌زنده‌داری و قرائت کتاب الله عز و جل مورد بحث قرار داده است.

همچنان در این سورة موضوعات ذیل مورد بحث قرار گرفته است:

- سوره با ندای لطیف که نمایانگر لطف و مهر و رحمت الله عز و جل است آغاز شده است، که بیانگر مهر و محبت پروردگار با عظمت نسبت به بنده و پیامبرش یعنی محمد صلی الله علیه و سلم که به منظور جلب رضایت و خشنودی الله خود را خسته می‌کرد: «یا ایها المزمّل *قم اللیل إلا قلیلاً* نصفه أو انقص منه قلیلاً* أو زد علیه و رتل القرآن ترتیلاً.»
- بعد از آن سوره موضوع سنگینی بار وحی را مورد بحث قرار داده که الله متعال پیامبرش را مکلف کرده است آن را تبلیغ کند و از نظر روحی و روانی خود را به مستوایی برساند که بتواند آن را حمل نماید و شب را در عبادت و زهد، زنده سپری نماید: «إنا سنلقى علیک قولاً ثقیلاً* إن ناشئة اللیل هی أشد وطئاً و أقوم قیلاً* إن لک فی النهار سیحاً طویلاً...» (آداب شب زنده داری (قیام الیل)؛ آداب قرائت قرآن عظیم الشان؛ بشارت نزول وحی؛ مزایای شب و روز؛ آداب مسلمانی، در یاد الله بودن، از غیر خداوند بریدن، به الله عزوجل اعتماد داشتن، شکیبا بودن، از مردان بد دوری

گزیدن، دنبال روزی رفتن، در راه حق جنگیدن، نماز گزاردن، بر فقرا زکات دادن و در راه خداوند وام دادن؛ خداشناسی: خداوند پروردگار ماست، صاحب و مالک شرق و غرب (همه هستی) است، جز او معبود به حق نیست، یار و یاور بندگان است، وعده او راست است، بر بندگان مطیع پاداش نیک می دهد؛ معاد و روز قیامت با زنجیرهای سنگین و آتش افروخته، طعامهای گلوگیر، عذاب دردناک، لرزش زمین، لرزش کوهها و بالاخره شدت روز قیامت؛ فرمان بردن پیامبر صلی الله علیه وسلم و گروهی از مؤمنان در شب خیزی از حکم الهی.

- در این سوره به پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور می دهد که در مقابل آزار مشرکین صبور و شکیبیا باشد و آنان را با شیوهی پسندیده ترک نماید تا الله انتقامش را از آنان بگیرد: «و اصبر علی ما یقولون و اهرهم هجرا جمیلا* و ذرنی و المکذبین اولی النعمة و مهلهم قلیلا.».

- بعد از آن الله مشرکان را به عذاب و آزار روز قیامت تهدید کرده که خوف و هراس آن روز به حدی است که موی اطفال را سفید می کند: «إن لدینا أنکالا و جحیما و طعاما ذا غصة و عذابا ألیما* یوم ترجف الأرض و الجبال و کانت الجبال کثیبا مهیلا.».

- در خاتمه‌ی این سوره مبارکه، الله متعال از سر رحمت و مهر نسبت به پیامبر و مؤمنان، قیام و شب زنده‌داری را بر آنان تخفیف داده، تا پیامبر و یارانش برای انجام دادن بعضی از امور زندگی فراغت و فرصت کافی داشته باشند.

ترجمه و تفسیر سوره الْمُزَّمِّلُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ ﴿١﴾

ای جامه بر خود پیچیده! (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْمُزَّمِّلُ» (جامه بر خود پیچیده).

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ (1)»: ای آن که لباس را به خود پیچیده‌ای! در اصل متزمل است. و آن کسی است که خود را می‌پوشاند و لحاف بر خویش می‌کشد.

«الْمُزَّمِّلُ» (الْمُزَّمِّلُ): خود را پوشاننده، جامه بر سر کشیده؛ باید گفت که: استفاده از این اصطلاح در نزد عرب جهت ملاطفت و مهربانی با مخاطب است.

دانشمند شهیر جهان اسلام «سهیلی، عبد الرحمن بن عبد الله» فرموده است: اعراب وقتی بخواهند نسبت به یک نفر ابراز لطف نمایند او را به اسمی که از حالتش مشتق است مورد خطاب قرار می‌دهند. از جمله طوریکه در تفسیر بحر المحيط آمده است زمانیکه حضرت علی از فاطمه قهر شد و خوابید و گرد و خاک بر او نشست و پیامبر صلی الله علیه و سلم به او گفت: بلند شو یا ابو تراب! و بدین وسیله ملاطفت و مهر خود را نسبت به او ابراز داشت و نشان داد از او عتاب نمی‌گیرد. و فایده‌ی دوم متذکر نمودن تمام افرادی است که در شب لحاف به خود کشیده و بدون هیچ دغدغه‌ای و به فکر آرام می‌خوایند، تا متوجه شوند و شب را در قیام و یاد الله به سر برند؛ چون اسمی که از فعل مشتق شده باشد هم مخاطب و هم تمام افراد موصوف به آن صفت در آن مشترک می‌باشند. (البحر المحيط ۳۵۸/۸).

از فحوی آیه مبارکه چنین بر می‌آید که: رسول الله صلی الله علیه و سلم برای آغاز یک رسالت و مأموریت عظیم بشری دعوت شده که انجام این رسالت و مأموریت بدون خود سازی قبلی نا ممکن است. بناءً در آغاز بهتر می‌دانیم که به شأن نزول این آیه سوره مبارکه توجه خوانندگان گرامی را جلب نمود.

شأن نزول اولین آیه این سوره:

- بزار و طبرانی به سند موهم و واهی از جابر (رض) روایت فرموده اند: قریش در دار ندوه جمع شدند و گفتند: باید برای این شخص نامی بگذاریم تا مردم از او روگردان شوند. برخی از آن‌ها گفت: این مرد کاهن است. عده‌ای گفت: کاهن نیست. عده‌ای گفت: مجنون است. عده‌ای گفت: مجنون هم نیست. عده‌ای گفت: ساحر است. تعدادی سخن آن‌ها را نفی کردند و گفتند: او ساحر هم نیست. نبی کریم صلی الله علیه و سلم صحبت‌های آنان را شنید لباس پوشید و خود را در آن پیچاند. پس جبرئیل امین آمد و آیه «يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ، يَا أَيُّهَا الْمُتَدَبِّرُ» را تلاوت کرد. (طوریکه یادآور اسناد این روایت جداً ضعیف است، بزار 2276 «کشف» [طبرانی در «معجم اوسط» 2096] از جابر روایت کرده اند. هیثمی در «مجمع الزوائد» 11443 می‌گوید: در این اسناد معلى بن عبدالرحمن واسط کذاب است. «تفسیر شوکانی» 2771). (برای مزید معلومات

مراجعه شود به: تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

- ابن ابوحاتم از ابراهیم نخعی روایت کرده است: وقتی که آیه «يَا أَيُّهَا الْمُرْمَلُ» نازل شد، رسول الله صلی الله علیه وسلم خود را در چادر پبچانده بود. (باز هم مراجعه شود به: تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف: شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

خواننده محترم!

از علنی شدن دعوت اسلام تا هنوز چند روز و چند ماه محدود سپری نگردیده بود، که موسم حج فرا رسید، سران مشرکین قریش تشویش داشتند که دسته زایرین عرب یکی پس از دیگری به سرزمین مکه بر آنان وارد می‌شوند، بناءً لازم و ضروری دانستند که طرح شعارهای جدید تبلیغاتی را در بین این گروه علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم و دین جدیدش، مطرح نمایند، این تبلیغات با شعار واحد و هدف واحد در بین زایرین بطور منسجم و تاثیر گزار را مطرح و تبلیغ نماید، هدف اساسی این شعار ها باید این باشد تا شخصیت رسول الله صلی الله علیه وسلم زیر سؤال برده شود، و از جانب دیگر مجالی برای تبلیغات رسول الله صلی الله علیه وسلم و مسلمانان باقی نه ماند، و دین جدید باید در بین زایرین امکان نفوذ را نداشته باشد.

سران مشرکین قریش رهبران ذی فهم خویش را به اصطلاح به جلسه اضطراری دعوت نمودند، و همه؛ به نزد ولید بن مغیره رفتند.

ولید بن مغیره مخزومی یکی از علماء معروف و یکی از جمله فصیحان مشهور قریش بشمار می رفت، او پدر خالد بن ولید و کاکای ابوجهل بود، شخص سخن سنج و با استدلال بود که مشهور به حکیم عرب بود.

سران قریش بعد از اینکه به نزد ولید بن مغیره تشکیل جلسه دادند، وی در خطاب به سران قوم گفت: در این خصوص، همگی اجماع کنید و یک سخن شوید، و هر یک به راه های جداگانه نروید، تا در نتیجه ناخواسته یکدیگر را تکذیب کنید و در برابر آراء و نظرات یکدیگر قرار گیرید! گفتند: تو خود بگو که چه باید گفت و چه باید کرد! و برای ما یک نقطه نظر واحدی شعاری مطرح کن که همه همان را بگوییم! گفت: بلکه بعکس، شما بگوئید تا من بشنوم! گفتند: می‌گوییم: که (رسول الله صلی الله علیه وسلم) کاهن است! گفت، نه به الله، او کاهن نیست! ما بسیار کاهنان را دیده‌ایم، این با وردها و سجع‌های کاهنان بسیار متفاوت است! گفتند، می‌گوییم: مجنون است! گفت: او مجنون نیست! ما مجنون ها را مشاهده کرده‌ایم و نیک می‌شناسیم که جنون چیست. هیچیک از علائم جنون از قبیل عوارض جسمانی، درگیری‌های عاطفی و روانی، و حالات و سواس و نابسامانی را در وجود او نمی‌یابیم! گفتند: می‌گوییم: شاعر است! گفت: او شاعر نیست! ما انواع مختلف شعر: رجز و هزج و قریض و مقبوض و مبسوط را خوب می‌شناسیم، این شعر نیست! گفتند: می‌گوییم: ساحر است! گفت: وی ساحر هم نیست! ما جادوگران و جادوهایشان را زیاد دیده‌ایم، نه دمیدنی در کار او هست، و نه گره زدنی! گفتند: پس چه بگوییم؟ گفت: به خدا! سخنان وی شیرینی خاصی دارد، و از آب و رنگی کم نظیر برخوردار است، ریشه‌ای سترگ دارد، و شاخه‌هایی پر بار، هر یک از این سخنان را که شما بخواهید مطرح کنید بر همگان معلوم می‌شود که باطل است، باز هم از همه بهتر همین است که بگوئید: ساحر

است! گفتاری آورده است که سحر است، میانه شخص را با پدرش، با برادرش، با همسرش و با خاندانش برهم می‌زند! قریشیان همین رأی و نظر را از او گرفتند و پراکنده شدند. (سیره ابن هشام، ج 1، ص 271؛ بیهقی و ابونعیم نیز در دلائل و دیگر آثارشان آورده‌اند.) مؤرخین در برخی از روایات می‌نویسند؛ زمانیکه ولید بن مغیره تمامی پیشنهادات قریشیان را رد کرد، گفتند: آن رأی و نظر بی حرف و سخن خودت را به ما ارائه کن! ولید گفت: مهلتی به من بدهید تا در این باره کمی فکر کنم! مدتی اندیشید و اندیشید، تا در نهایت همان رأی و نظری را که اخیراً از او نقل کردیم، برای آنان ابراز کرد.

خداوند متعال نیز شانزده آیه از سورة مدثر (آیات 11 تا 26) را در ارتباط با ماجرای این مباحثات قریش و اظهار نظر ولید بن مغیره نازل فرموده است که تفصیل آن در سورة مدثر بیان گردیده است.

به هر حال، شورای قریش به این تصمیم‌گیری انجامید، و قریشیان در پی اجرای آن برآمدند. در موسم حج، سر راه مردم نشستند، و هرکس که بر آنان می‌گذشت، او را از گرایش به دین جدید برحذر میداشتند، و قضیه دعوت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را برای او مطرح میکردند. (سیره ابن هشام، جلد 1، صفحه 271).

از سوی دیگر، رسول الله صلی الله علیه وسلم شخصاً به دیدار حجاج عربی می‌رفت از جمله به بازار مشهور عکاظ و مجنّه و ذوالمجاز تشریف می‌برد، و آنان را به دین جدید دعوت می‌نمود.

ولی در مقابل؛ ابولهب از پشت سر آن حضرت صلی الله علیه وسلم می‌آمد و می‌گفت: که این شخص از دین برگشته و دروغ‌ساز است! (این کار ابولهب را امام احمد در مسند خود روایت کرده است: ج 3، ص 492؛ ج 4، ص 341؛ البداية والنهاية، ج 12، ص 449-450).

مؤرخان می‌نویسند: نتیجه این شد که آن سال، همه کسانی که از قبائل مختلف عرب به حج رفته بودند، با اطلاع کافی از اخبار دعوت رسول الله صلی الله علیه وسلم، از موسم حج بازگشتند، و بدینترتیب شهرت دعوت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم سراسر بلاد عرب را در بر گرفت.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 10) در باره رهنمودهای الهی در آغاز و بدایت دعوت اسلامی به پیامبر گرامی محمد صلی الله علیه وسلم را مورد بحث قرار میدهد.

قَمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٢﴾

شب برخیز مگر کمی (از آن را). (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قم»: به پا خیز، بر خیز، شب بیدار باش، شب را زنده بدار. «قَلِيلًا»: اندکی، کمی. از شب که به استراحت و خواب می‌گذرانی.

تفسیر:

الله تعالی خطاب به پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: جامه به خود پیچاندن را کنار بگذار، و برای اقامه‌ی نماز شب با شور و نشاط برخیز و ساعاتی از شب را در عبادت الله سبحان و تعالی سپری کن تا برای به عهده گرفتن امری بزرگ و وظیفه‌ای سنگین یعنی

تبلیغ دعوت و رساندن فرمان پروردگارت به مردم، آماده شوی و چشم آنان را به نور دین جدید روشن نمایی.

در آیه مبارکه رسول الله صلی الله علیه وسلم به قیام لیل مأمور می شود، قیام لیل در جنب اینکه از جمله بهترین عبادت بشمار می رود، بلکه کمک کننده در برابر مشکلات دعوت و مشقت های زندگی نیز می باشد.

قابل تذکر است که قیام لیل فقط بر رسول الله صلی الله علیه وسلم فرض بود. صحابی جلیل القدر جابر بن عبدالله (رض) درباره شأن نزول این آیه مبارکه روایت نموده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «مجاور حراء گردیدم (بنا بر عادت ایشان) و چون مدت مجاورتم را در آن به سر رساندم، از کوه پایین شدم، بناگاه صدای را شنیدم که مرا می خواند پس به جانب راست خویش نگریدم ولی چیزی را ندیدم و به جانب چپ خویش نگریدم، باز هم چیزی را ندیدم و به پشت سرم نگریدم، باز هم چیزی را ندیدم پس سرم را به سوی آسمان بلند کردم در این وخت دیدم؛ همان کسی که در حراء نردم آمده بود، در میان آسمان و زمین بر تختی نشسته است از هیبتش ترسیدم و بی درنگ خود را به خانه رساندم و گفتم: مرا در جامه درپچید، مرا در جامه درپچید». به دنبال آن پروردگار با عظمت «يَا أَيُّهَا الْمُرْتَلِّ» را نازل کرد.

قیام اللیل:

از فحوی آیات قرآنی، واحادیثی نبوی به این حقیقت میرسیم که: بعد از فرایض، واجبات و سنن، مهمترین عبادت و نمازی که مسلمانان به ادای آن در شریعت اسلامی مکلف گردیده اند، نماز تهجد، یا «قیام اللیل» است.

قابل تذکر است که: قیام در راستای خودسازی و قرب الهی، و در جهت اصلاح و اعتلای روح و روان و تندرستی ظاهری و باطنی انسان سازنده ترین و مؤثرترین نقشی را ایفا میدارد.

تهجد:

کلمه تهجد از ریشه (ه ج د) است. اصل هُجود به معنای «خوابیدن» است، اما در تأکید دیگری این کلمه از اضداد چون در لغت به دو معنای «در شب خفتن» و «در شب بیدار شدن» آمده است.

نام های تهجد:

علماء تهجد را با نام های متعددی یاد و مسمی نموده اند که از آن جمله میتوان: صلاة اللیل (نماز شب)، قیام اللیل (شب بیداری)، صلاة التطوع باللیل (نماز نفل شبانه)، صلاة السحر (نماز سحر)، نماز پاکان، نماز انبیاء و غیره نام برد.

تهجد در لغت، مصدر و از باب «تفعّل» است و از هجد یهجد هجوداً مأخوذ است. میگویند: هجد و أهجد، یعنی خوابید. و این کلمه در زبان عربی از اضداد است؛ یعنی دو معنای متضاد دارد، هم به معنی خوابیدن در شب است و هم به معنای از خواب بیدار شدن. (جوهری، الصحاح: ۵۵۵/۲).

تهجد در اصطلاح فقهی:

تهجد در اصطلاح فقهی همان شب زنده داری میباشد که غرض برپا کردن نماز شب، تلاوت قرآن عظیم الشأن، ذکر الله تعالی و طلب مغفرت بعمل می آید. برخی از علماء در تعریف

اصطلاحی تهجد فرموده اند: «هو صلاة التطوع بالليل» نماز نفلی که در شب خوانده می‌شود.

هكذا تعدادی از علماء میان نماز شب (قیام اللیل) و نماز تهجد فرق گذاشته‌اند و گفته‌اند: خواندن نوافل از مغرب آغاز و تا طلوع صبح صادق، را قیام اللیل و یا هم نماز شب می‌نامند، ولی نماز نفلی که بعد از خواب شب ادا می‌شود، آنرا بنام نماز تهجد مسمی داشته‌اند. ولی برخی از علماء هر دو را به یک معنا گرفته‌اند. البته آموزش و روش پیامبر و عمل بیشتر علماء بر همین بوده است که بعد از خوابیدن پاسی از شب بیدار می‌شدند و نماز تهجد می‌خوانند.

صحابی جلیل القدر هر یک علقمه بن قیس و اسودبن یزید رحمهما الله در مورد نماز تهجد می‌فرمایند: «إنما التهجد بعد نومة» نماز تهجد در حقیقت آن است که بعد از خواب اداء شود. (المروزی، قیام اللیل: ۱۹)

یادداشت ضروری:

حکم نماز تهجد در نزد بسیاری از علمای اسلامی، براساس روایتی که از حضرت عائشه رضی الله عنها نقل می‌فرمایند همین است که: در ابتدا نماز تهجد بر تمام امت فرض بود و حدود یک سال پیامبر صلی الله علیه وسلم و اصحاب، آن را به‌طور فرض می‌خواندند و بر آن پایبند بودند، سپس نرمی و آسانی بعمل آمد و فرضیت آن نسخ و تبدیل به نفل شد. (ابن الجوزی، زادالمسیر: ۳۵۳/۴).

«متجد»:

متجد به شخصی گفته می‌شود که در طول شب از خواب بیدار می‌شود و شروع به خواندن نماز نافله می‌کند، آن شخص را در اصطلاحی فقهی «متجد» و نمازی که وی به جا می‌آورد نماز «تهجد» مینامند.

تعداد رکعات نماز تهجد:

مطابق احادیثی رسول الله صلی الله علیه وسلم، کمترین رکعات نماز تهجد دو رکعت بوده و حداکثری برای آن وجود ندارد. هر چقدر که بیشتر خوانده شود، نماز گزار ثواب و پاداش بیشتری کمایی مینماید.

ولی مطابق حدیثی که از حضرت بی بی عایشه روایت گردیده آمده است:

«ما کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یزید فی رمضان و لا فی غیره علی إحدى عشرة رکعة» (متفق علیه) (پیامبر صلی الله علیه و سلم چه در رمضان و چه در غیر رمضان بیش از یازده رکعت نمی‌خواند)

ولی در روایتی دیگر وارد شده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: «صلاة اللیل مثنی مثنی فاذا خفت الصبح فاولتر بواحدة» (روایت بخاری) (نماز شب دو رکعت دو رکعت می‌باشد و اگر بیم از طلوع صبح داشته باشی پس با یک رکعت نماز وتر آنرا خاتمه بده).

بنابر این بایدگفت که: نماز شب را بصورت نمازهای دو رکعتی خواند، هر چند رکعات زیادی خوانده شوند، و سپس در آخر با یک رکعت نماز وتر آنرا خاتمه داد، ولی بر طبق روایتی که از حضرت بی بی عایشه رضی الله عنها ذکر شد، سنت پیامبر صلی الله علیه و سلم اینست که یازده رکعت نماز شب خوانده شود، یعنی ابتدا چهار بار نماز دو رکعتی

میخواند که مجموعاً میشود 8 رکعت، و سپس دو رکعت نماز شفع و یک رکعت نماز وتر میخواند.

و طوریکه در فوق متذکر شدیم، نماز شب بعد از نماز عشاء (خفتن) شروع میشود و تا قبل از طلوع فجر صادق خاتمه میابد، ولی بهتر است بعد از نماز عشاء خوابیده شود و سپس در یک سوم آخر شب نماز شب خوانده شود زیرا وقت نزول الهی است و دعاء مستجاب است.

بهترین وقت برای ادای قیام (تهجد):

بهترین وقت برای ادای نماز تهجد مطابق احادیثی پیامبر صلی الله علیه وسلم، بعد از نماز خفتن (عشاء) شروع شده، و تا طلوع فجر صادق ادامه دارد.

پیامبر صلی الله علیه و سلم در این مورد میفرماید: «إن الله زادكم صلاة، وهي الوتر، فصلوها بين صلاة العشاء إلى صلاة الفجر» (خداوند نمازی را بر شما افزوده، که نماز وتر هست، پس آنرا بین نماز عشاء و نماز صبح بخوانید).

و بهترین وقت شب ثلث اخیر (یک سوم پایان شب) میباشد که وقت نزول الهی است (نزولی که لایق به جلال و کمال خداوند هست و کیفیت آنرا نمیدانیم)، و دعاء در این وقت مستجاب هست.

در حدیثی پیامبر صلی الله علیه و سلم آمده است: «إن الله تعالى ينزل كل ليلة إلى السماء الدنيا، حتى يبقى ثلث الليل الأخير، فيقول: هل من تائب فأتوب عليه؟ هل من مستغفر فأغفر له؟ هل من سائل فيعطى سؤاله؟ حتى يطلع الفجر» (خداوند متعال، در هر شب به سوی آسمان دنیا فرود می آید تا آنکه چون یک سوم اخیر شب باقی می ماند، می گوید: آیا توبه کاری هست تا بر وی توبه بپذیرم؟ آیا آمرزش خواهی هست تا بر وی بیامرزم؟ آیا درخواست کننده ای هست که خواسته وی داده شود؟ تا آن گاه که طلوع صبح می دمد).

ولی قابل تذکر است که اگر نماز گزار خوف آنرا داشته باشد که مباد در آخر شب نتواند برخیزد و نماز وتر و تهجدش را بجاء آرد، بهتر است قبل از خوابیدن نمازش را بخواند، طوریکه حکم پیامبر صلی الله علیه وسلم در این مورد به وضاحت چنین بیان گردیده است: «من خاف أن لا يقوم من آخر الليل فليوتر أوله، ومن طمع أن يقوم آخره فليوتر آخر الليل، فإن صلاة آخر الليل مشهودة، وذلك أفضل».

یعنی: (کسیکه از بیدار شدن در آخر شب بیم داشته باشد، پس در اول شب نماز وترش را بجاء آرد، و کسیکه بر خود اعتماد داشته باشد که میتواند در اخیر شب بیدار شود پس آخر شب نمازش را بخواند، زیرا نماز آخر شب مشهود است (ملائکه آنرا مشاهده میکنند) و این بهتر است).

بهترین و افضل ترین طریقه همین است که: در ابتدای شب بخوابد و سپس در ثلث اخیر شب برخیزد و نماز تهجد و یا قیام لیل خویش را بجاء آرد.

طوریکه میدانید: شب از وقت آذان مغرب شروع میشود و تا آذان فجر ادامه دارد، لذا میتوان این ساعات را تقسیم بندی نمود تا وقت یک سوم اخیر شب را برای نماز تهجد خویش معلوم کرد.

نماز تهجد بر پیامبر واجب است:

بلی طوریکه یاد آور شدیم که نماز تهجد بر پیامبر صلی الله علیه وسلم واجب میباشد، زیرا پروردگار با عظمت در این مورد در (آیات 1-4 سوره مزمل) خطاب به آنحضرت فرموده

است: «يَا أَيُّهَا الْمُرْمَلُ * فَمِ اللَّيْلِ إِلَّا قَلِيلًا * نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا * أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا» (ای جامه بر خود پیچیده، شب را زنده بدار، مگر اندکی را، نیمه ای از آن را یا اندکی از نیمه کم کن یا اندکی بر نیمه بیافزای و قرآن را شمرده و روشن بخوان).

شیخ عبدالرحمن سعدی رحمه الله در تفسیر این آیات می نویسد: «در این جا خداوند او را به عبادت های فرمان داد که مخصوص او هستند. سپس او را دستور داد تا در برابر اذیت و آزار قومش شکیبا باشد، و او را دستور داد تا فرمان الهی را آشکارا اعلام نماید و به صورت علنی آن ها را به سوی خداوند دعوت کند.

پس پیامبر را به بهترین عبادت ها که نماز است و در بهترین وقت ها که شب است فرمان داده است و از آن جا که خداوند نسبت به پیامبر لطف و مرحمت داشته است او را به زنده نگهداشتن تمام شب فرمان نداده است: «فَمِ اللَّيْلِ إِلَّا قَلِيلًا» شب را زنده بدار جز اندکی از آن را. سپس اندازه آن را بیان کرد و فرمود: «نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا» نیمی از شب را زنده بدار یا از نیمه ی آن اندکی بکاه. یعنی یک سوم آن را زنده بدار. «أَوْ زِدْ عَلَيْهِ» یا بر نصف بیافزا. یعنی حدود دو سوم شب را زنده بدار. «وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا» و قرآن کریم را چنان که باید شمرده و شیوا بخوان، چون اگر قرآن با ترتیل خوانده شود تدبیر و اندیشیدن در آن حاصل خواهد شد و دل ها را تکان خواهد داد و انسان را بر عبادت خدا با آیات او و آمادگی کامل برای عبادت تحریک خواهد کرد».

فضیلت تهجد در قرآن کریم :

در قرآن عظیم الشان بصورت کل 112 مرتبه در 45 سوره در باره مقام و منزلت نماز و امر به اداء آن آمده است و از آنجمله در 17 آیه آیتی درباره نماز شب (قیام اللیل) و دعوت بندگان برای برپا داشتن آن آمده است که این نشانه ای از اهمیت فوق العاده خلوت شبانه معبود با خالق خویش است.

ولی لفظ «تهجد» صرف یکبار در قرآن عظیم الشان و آنهم در (آیه ی 79 سوره ی اسراء) بکار گرفته شده است: «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا» (یعنی پاسی از شب را زنده بدار! باشد که پروردگارت تو را به مقامی محمود و نیکو برساند).

ولی قرآن عظیم الشان در مورد سایر نوافل که در قیام لیل و شب زنده داری بعمل می آید در آیات متعددی بدان اشاره نموده که: این آیات عبارتند از: (اسرا 79، فرقان 64، سجده 16 و 17، طه 30، ص 37 و 38، زمر 9، ذاریات 17 و 18، طور 48، مزمل 2 و 3 و 4 و 6، دهر 25 و 26، فجر 3).

فضیلت تهجد در احادیثی نبوی صلی الله علیه و سلم:

فضیلت و فواید نماز تهجد در احادیثی متعددی ذکر گردیده، و پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم، در ملاقات های متعددی خویش بر اهمیت نماز تهجد تأکید بعمل آورده است. پیامبر صلی الله علیه وسلم صحابه کرام را به ادای نماز تهجد (قیام اللیل) توصیه فرموده، و در مورد فواید دنیوی نماز تهجد (قیام اللیل) تأکیداتی بعمل آورده است که ذیلاً توجه شما را به برخی از آن جلب مینمایم:

1- در حدیثی آمده است: «علیکم بقیام اللیل فإنه دأب الصالحین قبلکم»؛ نماز شب را بر خود لازم بگیرید، زیرا مواظبت بر آن، شیوه و روش نیکان قبل از شما بوده است. (ترمذی: ۳۵۴۹).

نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا ﴿٣﴾

(بر خیز) نیمی از شب یا اندکی از آن کم کن (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نِصْفَهُ»: نیمی‌ای از شب را به عبادت بپرداز. «أَوْ انْقُصْ»: بکاه، کم کن یعنی کمتر از نیمی از شب را به عبادت بپرداز. «مِنْهُ»: از آن، از نیمه.

تفسیر:

در آیه مبارکه می فرماید: (و آن مقدار کم از شب) نصف شب است (یعنی نصف از شب را نماز بگذار) یا از نصف هم کمی بکاه و تقلیل بده.

طوری‌که در فوق هم یاد آور شدیم که؛ خواندن نماز (قیام لیل) هکذا تلاوت قرآن عظیم الشان در قیام لیل بهترین وسیله برای ایجاد آمادگی روحی و کسب انرژی بشمار می رود.

أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا ﴿٤﴾

یا اندکی بر آن بیافزای و قرآن را با تدبیر و تأمل، شمرده و شیوا بخوان. (۴)

تفسیر:

«أَوْ زِدْ عَلَيْهِ»: یا این‌که به عبادت نیمی از شب بیفزای و بیش‌تر از نیم شب را به عبادت بگذران.

یادداشت: باید گفت که: در این آیه مبارکه الله سبحان و تعالی حداقل عبادت شبانه را یک سوم، حداکثر را دو سوم و حد وسط را نیمی از شب بیان داشته است.

«تَرْتِيلًا»: (رتل): شمرده، منظم و همراه با تدبیر.

قابل یادآوری است که: امر به ترتیل قرآن بعد از امر به قیام لیل بدین خاطر است که تأثیرگذاری نماز به قرائت قرآن و تدبیر در آن برمی‌گردد و این صفتی است که نمازگزار باید آن را در تمامی نمازهایش مد نظر داشته باشد.

«ترتیل»:

ترتیل بصورت کل چهار بار در قرآن عظیم الشان بکار رفته که از آنجمله در دو آیه مبارکه هر یک (آیه 32 سوره فرقان و آیه 4 سوره مزمل) میتوان یاد آور شد.

ترتیل در آیه 32 سوره فرقان به معنای نزول تدریجی و پی در پی قرآن کریم است که با وجود تدریجی بودن نزول آن، آیات و سوره‌هایش هماهنگ و دارای یک هدف اند.

در (آیه 4 سوره مزمل) به پیامبر صلی الله علیه وسلم و مسلمانان هدایت بعمل آمده است که قرآن عظیم الشان را با ترتیل باید تلاوت کرد.

مفسرین منظور از «ترتیل» را در این آیه قرائت شمرده که همراه با آشکار کردن حروف و کلمات بدون زیاده روی و اشباع حرکات خوانده می شود.

تلاوت قرآن عظیم الشان باید طبق نظم تبیین کلمات و چینش جملات و ترتیب آیات بدون پس و پیش، هویدا و گشاده خواندن، تأنی و مکث در قرائت و نهایت دقت در ادای حروف و حرکات و چینش نیکوی کلمات، اداء کردن حروف و رعایت وقف‌ها، تلاوت با صدای نیکو و حزین، پیوسته و شمرده خواندن بدون شتاب و کشش شبیه به غنا باشد؛ یعنی به گونه ای تلاوت شود که حروف پشت سر هم و جدا از هم به گوش برسد.

نباید فراموش کرد که: تلاوت قرآن عظیم الشان بخصوص با ترتیل نور است و هر قدر که تلاوت با تدبیر همراه باشد، نور علی نور می گردد.

قرآن عظیم الشان را باید با تدبیر تلاوت کرد: طوری که می فرماید: «أَفَلَا يَتَذَبَّرُونَ الْقُرْآنَ؟» (سورة النساء آیه 82) (آیا در [معانی] قرآن نمی اندیشند).

واقعاً هم قرآن کتاب اندیشه و عمل است و باید آن را بررسی و واری کرد و تنها به تلاوت ظاهری آن نباید اکتفاء کرد. (مراجعه فرماید به سورة های: نساء /، اسراء /، فرقان /، ق /، قمر / و یوسف).

طوری که یاد آور شدیم: تدبیر در قرآن کریم از جمله موضوعاتی است که قرآن عظیم الشان بدان اهتمام خاصی نموده است. طوری که در (آیه 29 سورة ص) با زیبایی خاصی می فرماید: «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ» (قرآن کتاب مبارکی است که ما آن را به سوی تو نازل کردیم تا در آیاتش تدبیر شود و خردمندان پند گیرند).

قاری قرآن باید بداند و درک کند که چه چیزی را تلاوت میکند، زمانی که قاری بر مفاهیم آیات تلاوت شده آگاهی داشته باشد، گفته می توانیم که؛ چنین تلاوت می تواند در رشد معنوی، اخلاقی، تقوا و پرهیزگاری انسان نقش مؤثری را ایفا نماید.

آنچه از انسانهای که؛ تدبیر را در تلاوت قرآن مراعات نمی نماید و خدا ناخواسته با قرآن برخوردی سطحی می نمایند، مورد توبیخ الله تعالی قرار می گیرند. طوری که می فرماید: «أَفَلَا يَتَذَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» (سورة محمد/ ۲۴) ما باید قرآن را با تدبیر بخوانیم اما در این راه باید مراقب این امر باشیم که مبادا وسوسه های شیطان مبنی بر اینکه چرا قرآن را میخوانی هنگامی که معنای آن را نمیدانی؟ به سراغ ما بیاید و این موجب شود تا تلاوت قرآن کریم را کنار بگذاریم.

باید به عرض رسانید: که تلاوت یک جزء از قرآن عظیم الشان به ترتیل بهتر از خواندن دو جزء که بدون ترتیل تلاوت گردد، زیرا طوری که در فوق بعرض رسانیده شد که هدف از تلاوت قرآن تدبیر در آن میباشد که در ترتیل این هدف بهتر حاصل میشود.

تدبیر در قرآن به معنای اندیشیدن در مقاصدی است که قرآن برای بیان برای بشریت آمده است.

إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا ﴿٥﴾

به یقین ما به زودی کلام سنگین به تو القا خواهیم کرد. (۵)

تشریح لغات واصطلاحات:

«سنلقی» (لقی): به زودی القا می کنیم، به زودی فرود می آوریم. «قولا ثقیلا»: سخنی گران سنگ، سخنی سنگین، سخنی باوقار و باشکوه و پرارزش.

تفسیر:

«إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا (5)»: کلام و گفتاری بس بزرگ و عالی قدر و مهم را بر تو نازل خواهیم کرد که دارای هیبت و شکوهی بزرگ می باشد؛ چون کلام پادشاه علام است. امام فخر رازی فرموده است: منظور از ثقیل بودنش این است که گرانقدر و باشکوه و خطیر است، و هر چیزی که ارزشمند و عالی قدر و مهم باشد، سنگین است. و معنی گفته می ابن عباس (رض) همین است که گفته است: قولا ثقیلا یعنی کلامی بزرگ. و گویا منظور اوامر و نواهی مکنون در قرآن است که بر مکلف شاق و سنگین می نمایند.

«قَوْلًا ثَقِيلًا» (ثقل):

قول سنگین، مراد از این سنگینی می تواند سه چیز باشد:

1 - سخنی و الامقام و دارای قدر و منزلتی بزرگ که این قدر و مقام بر تو سنگینی خواهد کرد.

2 - اوامر و نواهی و تکالیفی در آن است که بر تو و دیگر مکلفین سنگینی خواهد نمود.

3 - الفاظ قرآن به گونه‌ای است که فرود آمدن و به خاطر سپردن آن بر تو سنگینی می‌کند و حقاً که بر دیگر مؤمنین هم نگهداری و حفظ آن در سینه، کاری سن سنگین است.

خواننده گرامی!

واقعاً هم قرآن عظیم الشان کلام سنگین و با عظمت است. قرآن عظیم الشان با زیبایی و اعجازی خاصی در (آیه 21 سوره حشر) می فرماید: «لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ» (اگر ما این قرآن (عظیم الشان) را بر کوه نازل میکردیم، مشاهده میکردی که کوه از ترس و عظمت خدا خاشع و ذلیل و متلاشی میگشت.) سبحان الله

بی بی عائشه (رض) در حدیثی می فرماید: «من میدیدم که وحی در روز بسیار سردی بر رسول الله صلی الله علیه وسلم نازل میشد و در حالی از ایشان قطع میگردد که از پیشانی مبارکش عرق سرازیر بود».

چنانچه در فوق ذکر شد قرآن کریم که کلام الهی است به هر دو اعتبار (درک معنا و فهم، و تحقق بخشیدن معارف) ثقیل است، اما از حیث فهم معنایش ثقیل است، برای اینکه کلامی الهی است که پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم آن را از خدای متعال گرفته، و معلوم است چنین کلامی را نمی فهمد، مگر نفوس طاهر از هر پلیدی، نفوسی که از هر سببی قطع امید کرده و تنها به خدای سبحان که مسبب الاسباب است دل بسته؛ کلامی است الهی و کتابی است عزیز که ظاهر و باطنی دارد، تنزیل و تأویلی دارد؛ تبیان برای هر چیز است، و سنگینی آن از حال و وضع رسول الله صلی الله علیه وسلم مشهود بود، همه می دیدند که چه حالتی هنگام دریافت وحی به حضرتش دست می داد.

إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلاً ﴿٦﴾

بی تردید شب زنده داری در تزکیه و اصلاح نفس مؤثرتر و در سخن استوارتر است. (۶)

تفسیر:

«نَاشِئَةُ اللَّيْلِ» (نشأ): در اصل به معنای ایجاد است و در این جا منظور اوقات و لحظات پرتأثیری است که در نتیجه‌ی برخاستن شبانه، یا عبادت شبانه، ایجاد می‌شود و می‌توان از آن بهره‌های معنوی فراوانی بدست آورد.

«أَشَدُّ وَطْئًا»: اصل «وطئ» به معنای گام نهادن و وارد شدن است و زمانی که با لفظ «أَشَدُّ» همراه شود استحکام و صلابت آن را می‌رساند، از این رو دو مفهوم از این اصطلاح قابل فهم است:

1 - قدم نهادن در عبادت شبانه دارای پایداری بیشتر و تأثیری عمیقی در وجود انسان است، زیرا زبان او با قلب او همراهتر خواهد بود.

2 - مشغول شدن به عبادت شبانه در مقایسه با عبادت روزانه دارای مشقت و دشواری بیشتری است. (ملاحظه شود: تفسیر مبین از دید گاه اهل سنت - جزء 29 و 30).

«أَقْوَمُ»: استوارتر و تأثیرگذارتر. «قِيلاً»: (قولاً) یعنی آیاتی از قرآن که در قیام شبانه قرائت می‌شود دارای تأثیری پایدارتر بر نفس است، زیرا حضور قلب و ذهن به خاطر

سکوت و آرامش شبانه بیش‌تر و بستر مناسب جهت تفکر و تدبر در معانی قرآن مهیاتر است.

همچنان مفسران در تفسیر آیه مبارکه: «وَأَقْوَمُ قِيلاً (6)»: و گفتار در آن ثابت‌تر و راستین‌تر می‌باشد؛ نوشته اند: اصوات در خلال شب آرام می‌شوند و در خلال شب جنب و جوش قطع می‌شود، در نتیجه نفس باصفا تر گشته، و ذهن آماده‌تر می‌شود. پس آرامش صوت در شب و سکون انسان در آن، نفس و نهاد را در تدبر و درک و فهم یاری داده و در اندیشیدن در اسرار و رموز و مقاصد قرآن کمک می‌کند.

هکذا برخی از مفسران در این بابت فرموده اند که: این احتمال، نیز وجود دارد که به معنی توافق بیشتری است که در این لحظات در میان قلب، چشم و گوش انسان و بسیج همه آنها در مسیر عبادت پیدا می‌شود.

بصورت کل باید بعرض رسانید که: عبادت شبانه تأثیر ماندگارتری در روح دارد. قیام لیل عامل ثبات قدم و تقویت عقیده مؤمن می‌شود.

حسن البناء مفسر کبیر جهان اسلام (متولد 14 اکتوبر 1906 وفات 12 فیبروری 1949) در رساله‌ی «المناجاة» می‌نویسد: «ای برادر، بهترین وقت مناجات و راز و نیاز زمان خلوت تو با الله است، آن هم در موقعی که شب پرده‌های سیاه خود را بر زمین می‌کشد، و ستارگان ظاهر میشوند و مردم در خواب فرو می‌روند، ولی خلوت گزینان بیدارند و با حضور قلب پروردگارشان را یاد میکنند. پس در آن لحظات عجز و ناتوانی خود را ببین، پروردگارت را به بزرگی یاد کن و از ترس هیبتش گریه کن تا دلت آرام گیرد. به مراقبت او آگاه باش، در دعا اصرار کن، در استغفار بکوش و احتیاجاتت را به پیشگاه ذاتی عرضه کن که از هیچ چیز در نمی‌ماند، و وقتی اراده میکند که چیزی وجود پیدا کند به او می‌گوید شو پس میشود. تو هم خیر دنیا و آخرت و آمال خود را از او بخواه و برای سرزمین و خاندانت دعای خیر کن. «وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ» (سوره آل عمران: آیه 126) (... هیچ پیروزی و فتح نیست، مگر از جانب خداوند غالب و فرزانه).

در شب زنده داری و مناجات پرورگار، چنان انس و الفتی نهفته است که ناراحتی و خستگی احساس نمیشود. پیامبر صلی الله علیه وسلم در شب زنده داری‌ها و عبادات طولانی پاهای مبارکش ورم میکرد، ولی چون در انس الهی غرق بود متوجه درد و رنج آن نمی‌شد. صالحان می‌گویند: هیچ لذتی در دنیا مانند لذت نعمت‌های آخرت نیست، مگر لذتی که از شیرینی مناجات در دل شب زنده داران پیدا میشود، پس شما نیز بکوشید که این لذت را بچشید. (تفصیل موضوع را میتوان در کتاب: نماز شب تألیف؛ بسام عطیه فرج مترجم: عبدالغنی بر اهویی ملاحظه فرماید).

إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا ﴿٧﴾

چون تو در روز تلاش مستمر و طولانی خواهی داشت. (٧)

تفسیر:

«إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا (7)»: و در خلال روز جنب و جوش و دخل و تصرف و اشتغالی طولانی در امور خود داری. پس شب را برای شب زنده‌داری و عبادت قرار بده.

و یا اینکه در خلال روز همیشه مصروف هدایت خلق، ابلاغ رسالت پروردگار، و حل مشکلات زندگی جمعی و فردی هستی، و مجال کافی برای عبادت و نیایش حاصل نمیشود، بنابراین عبادت شبانه را جانشین آن کن.

در التسهیل آمده است: سبج در اینجا به معنی اشتغال و تصرف در اعمال است. پس یعنی برای اشتغال به کارها، روز کافی است، و شب را برای عبادت قرار بده. (التسهیل ۱۵۷/۴).

«سَبَّحًا» (سبح): اصل «سَبَّح» به معنای حرکت و جریان است و به ثنا «سَبَّح» گویند، زیرا با حرکات دست و پا همراه است. مراد از «سَبَّح» در این جا طوری که در فوق تذکر دادیم: مشاغل روزانه است، زیرا انسان جهت رفع حوایج و نیازهای خویش پیوسته در حرکت و تکاپوست، بنابراین شایسته است قسمتی از شب را به عبادت اختصاص دهد و اوقات طولانی روز را به امور معیشتی خویش بپردازد.

وَأَذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا ﴿٨﴾

و نام پروردگارت را یاد کن و از هر چیز صرف نظر کرده و به سوی او متوجه شو. (۸)

تفسیر:

«تَبَتَّلْ»: اصل «تَبَتَّل» به معنای انقطاع، بریدن و قطع رابطه کردن است، یعنی میل و نظر خویش را از مادیات دنیوی و مشغول گشتن به آن قطع کن و خالصانه متوجه الله سبحان و تعالی باش و تنها به سوی او متمایل شو.

مفسر ابن کثیر فرموده است: یعنی یاد الله را بیشتر کن و از غیر او روی برگردان و هر وقت از کار و مشغلت فراغت یافتی با قلبی فارغ و اخلاصی کامل به عبادت او بپرداز. (مختصر ۵۶۴/۳).

و اقعاً هم عبادت شبانه و ذکر روزانه، مقدمه ای برای انقطاع کامل به سوی خداوند است. در آیه مبارکه «أَذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ»: نام پروردگارت را ببر و به یاد او باش. ذکر خدا بکن. «تَبَتَّلْ»: کناره گیری کن. مراد دوری از مردم و با تمام وجود متوجه شدن به الله متعال و در خلوت شبها به عبادت پرداختن است.

یادداشت ضروری:

مفسر مجاهد می فرماید: «و تبتل إليه تبتیلاً»؛ یعنی، بندگی را برای خدا پاک و خالص گردان. شیخ ابن حجر می گوید: یعنی، بریدن از غیر و پیوستن به ذات آفریدگار و چون بریدن از غیر - در حقیقت - پیوستن به خداست، باید همراه اخلاص در عبادت باشد. (دایرة المعارف اخلاق قرآنی، ج ۵)

چرا خدا می فرماید: «و تبتل إليه تبتیلاً»؛ نمی فرماید: «و تبتل إليه تبتلاً»؛ هر چند مصدر فعل «تبتَّل»، «تبتَّل» بر وزن «تفعل» است، نه «تفعیل» ابن قیم جوزی به این استفسار چنین پاسخ میدهد: مصدر «تبتَّل، تبتَّل»، بر وزن یفعل است، نه تفعیل؛ اما این مصدر به دلیل راز لطیفی که در آن نهفته است، بر وزن تفعیل آمده؛ زیرا در نهاد این فعل، اعلامی است برای تمرین [و آرام آرام پیش رفتن]، پذیرش رنج و سختی، کارورزی و آمادگی، کثرت و فراوانی و مبالغه و زیاده روی که انگار می فرماید: «بتل نفسك إلى الله تبتیلاً»: خود را تسلیم خدا کن و کارت را خالص گردان و فقط به او بپرداز. پس، از این گونه فعل و مصدر از دو باب در قرآن بسیار آمده و از زیباترین ایجاز و اختصار برخوردار است. (دایرة المعارف اخلاق قرآنی).

رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا ﴿٩﴾

(همانا) او پروردگار مشرق و مغرب و (همه جهات) است که هیچ معبودی (بر حق) به جز او نیست، پس او را نگاهبان و وکیل خود قرار ده. (۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَكَيْلًا»: آن که امور را به او می‌سپارند و به او اعتماد می‌کنند.

تفسیر:

قرآن عظیم الشان به رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: الله سبحانه و تعالی خالق و متصرف و مدبر امور خلق است. و ذات پروردگار مالک و خالق مشرق و مغرب زمین است، و جز او پروردگاری نیست. فقط به او تکیه کن و کار خود را به او واگذار نما. از پیمودن راه حق نترسید و به الله توکل کنید، او را نگاهبان و وکیل خود قرار ده، از نیروی باطل نترسید و در تمام امور خود فقط به او تکیه کن.

قرآن عظیم الشان همه ای پیامبران که؛ بعد از نوح علیه السلام آمده اند، را مثال می‌آورد که آنها به مردمی که با آنها مخالفت می‌کردند و سد راه آنها می‌شدند، می‌گفتند: «وَمَا لَنَا إِلَّا نَنوُكِّلُ عَلَى اللَّهِ وَ قَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَ لَنصْبِرَنَّ عَلَى مَا آدِيئُمُونَا وَ عَلَى اللَّهِ فُلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ» (سوره ابراهیم: 12)؛ «و چرا بر الله توکل نکنیم و حال آن که ما را به راه هایمان رهبری کرده است؟ و ما بر آزاری که به ما رساندید البته صبر خواهیم کرد و اهل توکل باید تنها بر الله توکل کنند.» این آیه در کمال صراحت، توکل را به صورت یک امر مثبت ذکر می‌کند. و بدان که او ضامن و عده خویش به پیروزی توست.

پروردگار ما در (آیه 159 سوره آل عمران) می‌فرماید: «فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» (ای پیامبر!) همین که عزم کردی و تصمیم گرفتی، به الله اعتماد کن و کار خود را دنبال کن.»

قرآن عظیم الشان نشستن دست زیر الاشه را نهی نموده و می‌فرماید کار خود را بکن و به الله تعالی توکل کن. همان اندازه که به هنگام مشورت باید، نرمش و انعطاف به خرج داد، در زمان اتخاذ تصمیم نهایی باید قاطع بود.

بنابر این پس از برگزاری مشاوره و روشن شدن نتیجه مشورت، باید هر گونه تردید و دو دلی و آرای پراکنده را کنار زد و با قاطعیت تصمیم گرفت. از فحوی آیات قرآنی معلوم می‌شود؛ که به هنگام تصمیم نهایی باید بر خدا توکل داشت؛ یعنی در عین فراهم نمودن اسباب و وسایل عادی، استمداد از قدرت بی لایزال پروردگار را نباید فراموش کرد.

وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا ﴿١٠﴾

و در برابر آنچه آنها (دشمنان) می‌گویند صبر کن و به شیوه نیکو از ایشان دوری نما. (۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَا يَقُولُونَ»: هدف از آن یابوه سرایهای کافران و مشرکان است. «أهجر»: فاصله بگیر، دوری کن. «هَجْرًا جَمِيلًا»: دوری کردنی پسندیده، نیکو، زیبنده.

تفسیر:

یعنی در مقابل آزار و نیش زبان آن احمقان تکذیب کننده صابروشکیبا باش که می‌گویند: محمد ساحر، شاعر و دیوانه است؛ چون محققاً الله متعال یاورت می‌باشد و بر آنان پیروزت می‌کند.

«وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا (10)»: و از آنان کنار بکش و آنها را ترک نما و با آنان روبرو مشو و به آنان بد و بیراه مگو. (ابن کثیر این گونه گفته است ۵۶۴/۳).

«اهْجُرْهُمْ» «هَجْرًا» در اصل به معنای «قطع کردن» و نقطه مقابل «وصل» است (معجم المقاییس اللغة، جلد 6 صفحه 34) خواه این قطع ارتباط با بدن باشد یا با زبان یا با قلب؛ چنانکه «وَ اهْجُرُوهُمْ فِي الْمَضَاجِعِ»: آنان را در بستر رها کنید» (سوره نساء: آیه 34) منظور جدایی جسمانی است. یعنی در مسیر دعوت گاهی لازم است به گونه محترمانه و شایسته، از بدگویی دشمنان رویگردان شد، و بدون عتاب و انتقام موقتاً به ترک ایشان گفت.

ابوالدرداء (رض) می گوید: «ما بر روی گروههایی از مردم می خندیم در حالیکه دل های ما آنان را لعنت میکند».

مفسران فرموده اند: هجر جمیل همان است که همراه آن عتاب نباشد، و به اصطلاح به آزار و شتم آلوده گردد. این حکم قبل از دستور قتال با مشرکین بود، که می فرماید: «و إذا رأیت الذین یخوضون فی آیتنا فأعرض عنهم». اما بعداً دستور قتال و قتل آنها را داد. حکمت این امر این است که مؤمنان در مکه اقلیتی ضعیف بودند، لذا به آنها امر شد که صبور باشند و در عبادت شبانه تلاش کنند، تا با این پرورش روحی خود را برای مبارزه و مقابله با دشمنان آماده سازند. و تا زمانی که تعدادشان افزون می شود شکیبایی را پیشه کنند آنگاه در مقابل دشمن و طغیان ایستاده شوند. اما قبل از رسیدن به این مرحله باید صبر کنند و به دعوت زبانی اکتفا نمایند. (تفسیر صفوة التفاسیر).

برما است که: در همه کارها و شئون زندگی باید به الله توکل کرد، وظیفه و رسالت خویش به توکل و اعتماد به الله انجام بده، آن وقت در خواهی یافت که چطور مساعدت الله تعالی به همراه ات است «... فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» خدا غالب و قاهر است، اگر بخواهد، هیچ قدرتی در مقابل او نیست و حکیم است و کارهایش حکیمانه و براساس مصلحت است، بی جهت کسی را تأیید نمیکند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (11 الی 18) موضوعات متعلق به هشدار به بی باوران کفر پیشه، به بحث گرفته میشود.

وَدَّرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ وَمَهْلَهُمْ قَلِيلًا ﴿١١﴾

و مرا با این تکذیب کنندگان صاحب نعمت و اگذار، و آنها را کمی مهلت ده. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَدَّرْنِي»: مرا تنها بگذار. «أُولِي النَّعْمَةِ»: صاحبان نعمت، افراد مرفه و خوشگذران، شادخواران.

تفسیر:

«وَدَّرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ»: مرا با آن تکذیب کنندگان آیتم، که در دنیا دارای تنعم و رفاه اند و در عیش، عشرت و خوشگذرانی سرمست اند، تنها بگذار. من به تنهایی می توانم شر آنان را از تو دفع کنم. می دانم که چگونه آنانرا عقوبت کنم.

مفسر صاوی فرموده است: یعنی مرا بگذار تا از آنها انتقام بگیرم و برای آنها شفاعت مکن. بدین ترتیب تعظیم و شکوه قدر و منزلتش را نشان می دهد. (تفسیر صاوی ۲۶۰/۴).

«أُولِي النَّعْمَةِ»: دارای نعمت و مال، توانگران؛ اشاره به بزرگان ثروتمند هر قومی دارد که در نظر عوام بزرگ می‌نمایند و بدین خاطر مایه‌ی گمراهی بسیاری از ضعیفان می‌گردند.

«وَمَهْلُهُمْ قَلِيلًا (11)» و مدتی کوتاه به آنها مهلت بده تا به عذاب شدید نایل آیند. مفسران می‌نویسند: الله سبحانه و تعالی به آنها فرصت داد تا پیامبر صلی الله علیه و سلم از مکه هجرت کرد.

وقتی او هجرت نمود الله متعال سال‌های خشک و قحطی را به صورت عذابی عمومی بر آنها مسلط کرد، سپس بزرگانشان را در غزوه‌ی بدر به قتل رساند. (تفسیر صاوی ۲۶۰/۴). هکذا از فحوی کلمه زیبای «مَهْلُهُمْ» در آیه متبرکه معلوم میشود که مهلت دادن به مخالفان، سنت الهی می‌باشد.

اگر الله تعالی به کافران منتعم خوشگذران و صاحبان ثروت مهلت می‌دهد، نشانه رضایت او نیست بلکه این مهلت تا زمانی که روز قیامت فرا رسد. در آیه بعدی با زیبای خاصی می‌فرماید: «مَهْلُهُمْ... إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَ جَحِيمًا» نباید کافران به کامیابی‌های زودگذر خویش مغرور شوند، زیرا غل و زنجیر و آتش که برافروخته و غذایی گلوگیر در انتظارشان است. به یاد داشته باشید که تبدیل کردن زندگی مرفاه دنیایشان به عذابی دردناک، برای قدرتی که کوه را به خاکستر تبدیل میکند، کاری آسان است. «أُولِي النَّعْمَةِ... طَعَامًا ذَا غُصَّةٍ... كَانَتْ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَهِيلاً»

شان نزول آیه مبارکه:

مفسران می‌نویسند که: این آیه درباره سران قریش و رؤسای مکه - یعنی کسانی که علیه دعوت کمر بسته بودند، نازل گردید. (تفسیر انوار القرآن).

إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَ جَحِيمًا ﴿١٢﴾

بی گمان نزد ما غل و زنجیرهای سنگین و (آتش سوزان) دوزخ است. (۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أنکال» جمع نکل: بندها و زنجیرهای گران و سنگین یا انواع عذاب سنگین برای کافران در آخرت است.

«جَحِيمٌ»: در اصل به معنای برافروختگی است و به آتش جهنم جحیم گویند، چون شعله‌های آن برافروخته گردد و زبانه کشد.

تفسیر:

یعنی در آخرت آنها در نزد ما زنجیرهای بزرگ و سنگین و زبانه‌ی آتش سوزان دوزخ دارند.

در التسهیل آمده است: (أنکال) جمع «نکل» به معنی زنجیر آهنی می‌باشد. و در روایت آمده است: زنجیرهای سیاه آهنین می‌باشد. (التسهیل ۱۵۸/۴).

مفسران می‌نویسند: این غل و زنجیرهای سنگین را برای گریز از فرار در پای مجرمان جهنمی نمی‌اندازند، بلکه آن‌ها را در پایشان می‌اندازند تا نتوانند بلند شوند. به عبارت دیگر اینها برای جلوگیری از فرار نیستند، بلکه برای عذاب اند.

وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٣﴾

و (نزد ما) غذایی گلوگیر و عذاب دردناک است (۱۳)

تشریح لغات واصطلاحات:

«ذَا غُصَّةٍ» (غصّ): به آنچه سبب تنگ شدن و مسدود گشتن حلق (گلو گیر) شود غُصَّة گویند که می‌تواند دارای اسباب مادی و معنوی فراوانی باشد؛ در این جا مراد غذاهای جهنمی مانند ضریع (خار مغیلان) است که بعد از خوردن در گلو مانده و نه پایین و نه بالا می‌آید و بدین سان مجرای تنفس را تنگ می‌نماید.

تفسیر:

« وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ »: و در نزد ما برای کافران بدکار، طعام گلوگیری آماده شده که در حلق میچسپد، به سختی و دشوار از گلو پایان می‌رود، و آن عبارت است از زقوم و ضریع. ضریع گیاهی است بدبو و خاردار.

و در ضمن همراه این طعام، عذاب دردآوری نیز مهیا شده که قابل طاقت و تحمل نمیباشد. ابن عباس (رض) فرموده است: خار آتشین است که در گلو گیر می‌کند، نه فرو می‌رود و نه بالا می‌آید. (البحر ۳۶۴/۸).

«وَعَذَابًا أَلِيمًا (13)»: و علاوه بر زنجیر و مطالب مذکور، عذاب دردناک از قبیل مارها و کژدمها، دیگری عذاب‌ها که الله متعال مارا از آن نگاهدارد.

يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا ﴿١٤﴾

در آن روز که زمین و کوه‌ها به لرزه درآیند و کوه‌ها به توده‌های پراکنده و تپه‌های ریگ روان تبدیل می‌گردند. (۱۴)

تشریح لغات واصطلاحات:

«تَرْجُفُ» (رجف): شدیداً به خود می‌لرزد. «كَثِيبًا» (کثب): در اصل به معنای انباشته و انبوه است و در این جا منظور انبوهی از ریگ و سنگ‌ریزه است که در نتیجه‌ی لرزش کوه‌ها بر روی هم انباشته گردد. «مَّهِيلًا» (هیل): اصل آن مهیول است (مثل مکیل و مکیول)؛ نرم و روان بشکل که با قدم گذاشتن بر آن به حرکت درآید.

تفسیر:

« يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ »: روزی که زمین به لرزه درمی‌آید و کوه‌هایش به شدت تکان می‌خورد، آن روز، روز قیامت است.

قرآن عظیم الشان برای کفار و مشرکین می‌گوید: دوره تکذیب حق و خوشگذرانی، مدت زیادی طول نمیکشد و فرصت آنان در دنیا اندک «مَهْلُهُمْ قَلِيلًا» است. تبدیل رفاه دنیا به عذابی دردناک، برای قدرتی که کوه را به ریگ تبدیل میکند، «أُولِي النُّعْمَةِ... طَعَامًا ذَا غُصَّةٍ... كَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا» کاری آسانی است. و این تبدیل کردن کوه‌ها به ریگ روان، بیانگر عظمت لرزش زمین و زلزله قیامت است.

« وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا (14) »: و کوه‌ها با آن همه قوت و صلابتی که دارند به صورت تپه ریگ روان درمی‌آیند، و بعد از این که زمانی محکم بودن و جامد بودند به ریگ‌های نرم تبدیل می‌شوند.

این کثیر فرموده است: یعنی کوه‌ها به صورت ریگ روان درمی‌آیند. آن هم بعد از این که سنگ‌های کریستال و مرمر بودند، آنگاه متلاشی شده و اثری از آنها باقی نمی‌ماند.

مفسران در تفاسیر خویش می‌نویسند که: سیر دگونی کوه‌ها در هنگام برپایی قیامت بدین صورت است که ابتدا با لرزشی شدید از جا کنده شده و فرو می‌ریزد و تبدیل به

توده‌ای از ریگ نرم و روان می‌گردد، سپس این توده‌های رنگین همچون پشم رنگینی در هوا به حرکت درآمده و متلاشی می‌گردد و غبار حاصل از آنها تنها سرابی از آن را برجای می‌گذارد.

طوری‌که در قرآن عظیم الشان در (آیات متبرکه 105 الی 107 سوره طه) می‌فرماید: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا ۱۰ هـ فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا ۱۱ هـ لَا تَبْقَىٰ فِيهَا جَبَلًا وَلَا أَمْتًا ۱۲ هـ» (و از تو درباره کوه‌ها می‌پرسند (که در روز قیامت چه خواهند شد) پس بگو: پروردگرم آنها را در هوا پراکنده خواهد کرد. ﴿106﴾ پس آنها را به شکل میدان هموار می‌گذارد. ﴿107﴾ که (تو ای مخاطب) در آن هیچ نشیب و فرازی را نمی‌بینی.)

إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا ﴿١٥﴾
ما پیامبری به سوی شما فرستادیم که بر شما گواه است، همان گونه که به سوی فرعون رسولی فرستادیم. (۱۵)

تفسیر:

« إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ »: خطاب به اهل مکه، کفار عرب و تمامی کافران است و مراد از رسول، محمد صلی الله علیه وسلم که در قیامت، شاهدی علیه کافران خواهد بود.

« كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا (15) »: و مراد از فرستاده به سوی فرعون نیز موسی علیه السلام است که فرعون شدیداً به مقابله با او برخاست.

مفسر خازن فرموده است: از این جهت از میان سایر ملت‌ها و پیامبران حضرت موسی را ذکر کرده است که حضرت محمد از جانب مردم مکه مورد اذیت قرار گرفت و چون در بین آنان به دنیا آمده بود، او را تحقیر کردند. همان‌طور که حضرت موسی به دلیل این که توسط فرعون بزرگ شده و در خانه‌ی وی سربرآورده بود تحقیر می‌گردید. (خازن ۱۶۹/۴).

بشر امروزی پس از سر درگمی های بی شمار که به آن مواجه اند، باید این نکته را در یابد که سعادت و امنیت فقط در پرتو تعالیم پیامبران الهی که فرستادگان الله و رهبران واقعی و دوست‌داران حقیقی بشر هستند میسر است.

پیامبران و تعلیمات ارزشمند آنان که سرچشمه‌ی علمی الهی است. به شاهره سعادت نایل شده است و در صورتی که انسان از آن استفاده نماید در دنیا و آخرت به اوج خوشبختی می‌رسد. باید اذعان کنیم که گذشت زمان نتوانسته است و نخواهد توانست اندکی از خاصیت جاودانه تعالیم پیامبران بکاهد.

فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِئْسَ ﴿١٦﴾
پس فرعون به مخالفت و نافرمانی آن رسول برخاست، (لذا) او را شدیداً مجازات کردیم. (۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اخذنا»: گرفتیم. «وبیلاً»: سخت، سنگین، به شدت.

تفسیر:

یعنی موسی را تکذیب کرده و به او ایمان نیاورد، و او هم مانند شما ای جماعت قریش که از فرمان محمد صلی الله علیه وسلم عاصی شده و سرباز زدید و رسالتش را تکذیب کردید! از فرمان موسی در رفت و عاصی شد.

«فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلاً (16)»: پس او را به صورتی فجیع و شدید و خارج از تصور نابود کردیم. او را با پیروانش در بحر غرق نمودیم. (مختصر ۵۶۵/۳). ابو سعود فرموده است: آیه یادآور این نکته می‌باشد که آنچه بر سر آنان آمد، بر سر اینان نیز خواهد آمد. و «وبیل» یعنی سنگین و غلیظ. (تفسیر ابو سعود ۲۰۵/۵).

ضرورت بشریت به پیامبران و رسایل آسمانی: خواننده محترم!

ابن سینا در رساله مشهور خویش بنام «ابن سینا، الاهیات من کتاب الشفاء» در باره ضرورت ارسال پیامبران می‌نویسد:

«انسان در زندگی با حیوانات تفاوت دارد و دارای زندگی اجتماعی است. هر کدام از انسان‌ها قسمتی از نیازهای زندگی را به عهده می‌گیرند و چون لزوماً باید با هم زندگی کنند و دارای داد و ستد باشند، به قانون نیازمندند، قوانینی که مطابق با عدالت و تأمین کننده حقوق تمام انسان‌ها باشد. حال که انسان به قانون احتیاج دارد، اگر قانون‌گذار خود وی باشد دوشکل پیش می‌آید:

- 1 - انسان احاطه به تمام مصالح و مفاسد ندارد.
- 2 - هر کس ممکن است در مقام قانون‌گذاری مصالح و منافع خود را در نظر بگیرد و طبعاً قانون را به دل خواه خود وضع کند؛ چرا که خودخواهی فطرتاً در انسان وجود دارد.

پس ضروری است، از طرف خداوند متعال که عالم؛ قادر و حکیم است، قانونی برای بشر تنظیم شود که در معاملات و داد و ستدها و زندگی وی عدالت اجتماعی را تأمین نماید. و از آنجا که خدای متعال موجودی مجرد است و بالاتر از آن است که با انسان‌ها تماس و ارتباط داشته باشد، پس باید انسان کاملی که از عالم غیب مطلع و حقایق به او وحی میشود، واسطه بین انسان و خدا باشد و حقایق و قوانین واقعی را به بشر ابلاغ کند. طبیعی است که در قانون خداوند دو اشکال فوق نیست؛ زیرا که خداوند در این قانون حظ و بهره‌ای ندارد تا بگوییم به نفع خود، قانون وضع میکند، و همچنین به تمام شئون عالم و مصالح و مفاسد احاطه کامل دارد.

این استدلال شیخ الرئیس، اگرچه بسیار متین و محکم است، اما شیخ در اینجا فقط نظر به زندگی مادی انسان داشته، و ضرورت ارسال پیامبران را از این نگاه بیان کرده است. در حالی که نیاز بشر، بیش از این زندگی مادی است و برای هدف بالاتر و والاتر خلق شده است که همان رسیدن به کمال و سعادت اخروی است.

قرآن عظیم الشان در این باره می‌فرماید: «و ما خَلَقْتُ الْإِنْسَانَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ». (سوره ذاریات، 56) «(من جن و انس را نیافریدم جز برای اینکه عبادتم کنند. (و از این راه تکامل یابند و به من نزدیک شوند).

پرستش خدا ارتباط با او است و ارتباط با خدای متعال سبب تکامل انسان است و تکامل انسان موجب سعادت ابدی است.

بنابراین نیاز انسان و جوامع بشری به پیامبران، برای این است که به دستورات و قوانینی که الله تعالی برای انسان‌ها وضع کرده، دسترسی پیدا کنند تا در پرتو آن هم در زندگی مادی و این جهانی از تضییع حقوق، ظلم، تجاوز و... نجات یابند و هم با تذکر پیامبران و ارائه راه‌های رسیدن به کمالات واقعی، به هدف خلقت نائل آیند.

شیخ ابن قیم الجوزیه (۷۵۱-۶۹۱ هجری قمری) در مورد ضرورت مردم به پیامبران و تعلیمات ایشان، می فرماید:

«از اینجا فهمیده میشود که بندگان بیش از هر ضرورتی، نیازمند شناخت پیامبران، تعالیم و برنامه ها و شریعتی هستند که با خود آورده اند، باید اخبارشان را تصدیق و فرمان هایشان را اطاعت کنند؛ چرا که در دنیا و آخرت، هیچ راهی بسوی نیک بختی و رستگاری نیست جز به دست پیامبران و هیچ راهی برای تشخیص و شناخت دقیق پاک و نا پاک یافت نمی شود، مگر از طرف آن ها؛ و فقط به وسیله آن ها، رضای الله متعال بدست می آید؛ از این، رو اخلاق نیکو و کردار و گفتار پاک و درست، تنها راه و روش و شریعت آن هاست؛ پس ایشان معیار برتری هستند و گفتار و اخلاق با آن ها سنجیده می شود و با پیروی از آن گمراهان از هدایت یافته گان جدا میشوند؛ نیاز بشر به آن ها، از نیاز بدن به روح، نیاز چشم به نور، و نیاز روح به زندگی، بیشتر است؛ خلاصه هر ضرورت و نیازی فرض شده باشد، نیاز بشر به پیامبران خیلی از آن بیشتر است.

شخصی را تصور کن که تو را راهنمایی میکند، اگر برای یک چشم به هم زدن، تو را راهنمایی نکند، قلبت فاسد می گردد و به مانند یک ماهی است که از آب فاصله گرفته و در ظرفی گذاشته شده باشد، حال بنده ای که قلبش از پیامبر و آموزه هایش، فاصله گرفته باشد، نیز چنین و شاید بیشتر از این است؛ اما تنها قلبی این را درک میکند، که زنده باشد، زیرا مرده احساس درد نمیکند.

حال اگر سعادت دنیا و آخرت انسان، به هدایت و برنامه ی پیامبران صلی الله علیه وسلم وابسته است، بر هرکسی که دلسوز و خیرخواه خویش است، و می خواهد نجات یابد، واجب است که آن قدر از هدایت و راه و روش و سیره و احوال ایشان، یاد بگیرد که از جاهلان جدا گردد و در شمار پیروان و حزب ایشان قرار گیرد. فضل و بزرگی هم در دست الله متعال است و به هرکس بخواهد میبخشد، و الله متعال دارای فضل بزرگی است. (زاد المعاد 15/1)

همچنان عالم شهیر جهان اسلام، شیخ الاسلام ابن تیمیه می فرماید: «رسالت آسمانی برای بندگان ضروری است، و نیازشان به آن بیشتر از نیاز به هر چیز دیگری است. رسالت الهی روح، نور و حیات جهان است؛ اگر جهان فاقد نور، حیات و روشنی باشد، جز فساد چه چیزی در آن هست و کدام خیر و صلاحی در آن باقی میماند؟! دنیا تاریک و ملعون است، مگر جایی که خورشید رسالت در آن تابیده باشد. انسان هم مادامیکه خورشید رسالت در قلبش تابش نکند و به روح و حیات آن نایل نگردد، در تاریکی به سر میبرد و مرده محسوب میشود؛ همانگونه که الله متعال می فرماید:

«أَوْ مَن كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (سورة الأنعام: 122).

آیا آن کس که (با جهل و شرک) مرده بود، پس ما او را با هدایت خود زنده ساختیم و برای او نوری (ایمانی) بخشیدیم تا به وسیله آن در میان مردم راه خود را بیابد، مانند کسی است که به تاریکی گرفتار است و راه بیرون شدن از آن را نمی داند؟ اینچنین اعمال کافران، در نظرشان مزین جلوه داده شده بود.

این توصیف مؤمن است، در اصل مرده بود و در تاریکی جهل بسر می برد، ولی الله متعال با روح رسالت آسمانی و نور ایمان، او را زنده کرد و برایش نوری قرار داد که در میان

مردم با آن راه برود، ولی کافر هم چنان دارای قلب مرده است و در تاریکی‌ها بسر می‌برد».

وی در ادامه می‌گوید: «الله متعال رسالتش را روح نام گذاری کرده، چون اگر روح نباشد، زندگی هم وجود ندارد؛ همانگونه که می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَنْ نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (سورة الشوری: 52).

«و همان‌گونه- که بر پیامبران گذشته وحی کردیم- قرآن حیات‌بخش را نازل نمودیم. پیشتر تو نمی‌دانستی که کتاب و ایمان چیست؟ ولی آن- وحی- را نوری قرار دادیم که با آن، هریک از بندگانمان را که بخواهیم، هدایت میکنیم و مسلماً(توای پیامبر) به راه راست هدایت میکنی».

در اینجا الله متعال دو اصل را یادآور میشود: روح و نور؛ روح زندگی، و نور روشنایی است».

همچنین می‌گوید: «الله متعال وحی را که زندگانی و روشنایی قلب‌هاست به آب باران تشبیه میکند که از آسمان فرود می‌آید و زمین را زنده میکند. هم چنین به آتشی تشبیه میکند که نور از آن حاصل میگردد. همانگونه که در این آیه می‌فرماید: أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلِيَةٍ أَوْ مَتَعٍ زَبَدٌ مِّثْلُهُ ۚ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبُطْلَ ۚ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً ۗ وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُتُ فِي الْأَرْضِ ۚ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ. (سورة الرعد ایه 17)

«- الله متعال - از آسمان آب باران نازل کرد و بدینترتیب در هر دره‌ای به اندازه‌ای گنجایش و ظرفیتش سیلاب جاری شد و آنگاه بر روی سیلاب کف‌های زیادی نمایان گشت. چنانکه از فلزاتی که برای به دست آوردن زیور آلات و وسایل زندگی نوب میکنند، کفی همچون کف سیلاب پدید می‌آید؛ بدین سان الله، حق و باطل را مثال میزند. ولی کف‌ها از میان میروند و آنچه به مردم سود میرساند، در زمین میماند. الله این‌گونه مثال میزند».

شیخ الاسلام بعد از بیان این آیه فرمود: «الله متعال علم را به آب نازل شده از آسمان تشبیه نمود؛ چون قلب با علم شرعی زنده است، همانگونه که زنده بودن بدن وابسته به آب است، همچنین قلب‌ها را به رودخانه‌ها تشبیه فرمود؛ چون قلب جایگاه علم و دانش است، همچنان که رودخانه‌ها محل آب است؛ برخی قلب‌ها گنجایش علم فراوانی دارد، همانگونه که برخی دره‌ها و رودخانه‌ها، آب زیادی را در خود جای میدهند. برخی دیگر از قلب‌ها، جای کمی برای علم دارند، همان طور که برخی از رودها، جای کمی برای آب دارند.

الله متعال بیان میدارد، که به خاطر درهم رفتن و مخلوط شدن آب‌ها، مقداری کف روی سیلاب می‌آید، ولی آب، آن کف‌ها را دور انداخته و از خود جدا میکند و همه پنهان میشوند و آنچه برای مردم مفید است، در زمین قرار میگیرد. قلب‌ها هم به همان صورت، با شهبوات و شبهات آمیخته میشوند، سپس مخفی شده و میروند و ایمان و قرآنی که برای مردم و صاحب قلب، سودمند هستند، در آن مستقر شده و جای می‌گیرند. الله متعال فرمود: «وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلِيَةٍ أَوْ مَتَعٍ زَبَدٌ مِّثْلُهُ ۚ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبُطْلَ ۚ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً ۗ وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُتُ فِي الْأَرْضِ ۚ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ» (سورة الرعد: 17).

«چنانکه از فلزاتی که برای به دست آوردن زیور آلات و وسایل زندگی ذوب میکنند، کفی همچون کف سیلاب پدید می‌آید؛ بدین سان الله، حق و باطل را مثال میزند».

سپس شیخ الاسلام رحمه الله بیان کرد که این دو مثال هر دو نظیر دارند آنها دو مثالی که در سوره‌ی بقره الله متعال میفرماید: «مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ (17) صُمُّ بَكُمْ عُمِّي فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ (18) أَوْ كَصَيْبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ (19)» (سوره البقره: 17-19).

«مثال این گمراهان، همانند کسی است که آتشی بر می‌افروزد؛ همین که آتش اطرافش را روشن میکند، الله نورشان را از میان میبرد و آنان را در انبوهی از تاریکی‌ها رها مینماید؛ به گونه‌ای که توانائی دیدن هیچ چیزی را ندارند.

- در حقیقت انسان‌های گر، گنگ و کوری- هستند که به راه حق- باز نمیگردند. یا همانند کسانی هستند که گرفتار بارانی توفنده و آکنده از تاریکی و رعد و برق شده‌اند و از ترس مرگ انگشتان‌شان را در گوش‌هایشان قرار میدهند، تا از صدای صاعقه، در امان بمانند. و الله، بر کافران احاطه‌ای کامل و مطلق دارد».

بعد از اینکه شیخ مؤمن را توصیف کرد، می‌گوید: «اما کافران در تاریکی‌های کفر و شرک به سر میبرند و زنده نیستند اگرچه دارای حیات حیوانی باشند، ولی حیات روحانی و عالی ندارند که سبب آن ایمان است و به وسیله‌ای آن بنده به سعادت و رستگاری دنیا و آخرت نائل میگردد؛ زیرا الله متعال پیامبرانش را بین خود و بندگان واسطه قرار داده تا از طریق آن‌ها سود و زیان را به آن‌ها معرفی کند و آنچه برای زندگی این دنیا و معادشان (بازگشت) مصلحت است، تکمیل گرداند. همگی آنان مبعوث شده‌اند تا مردم را به سوی الله متعال دعوت کنند و راه رسیدن به او را به آن‌ها نشان دهند و عاقبت و فرجام‌شان را بعد از رسیدن به الله متعال، تبیین کنند».

سپس شیخ الاسلام اصولی را بیان مینماید، که بدان‌ها اشاره میکنیم:

اصل اول: اثبات صفات، توحید، قدر و بیان نعمت‌های الله متعال در مورد اولیاء الله متعال و دشمنان او، یعنی همان قصه‌هایی که الله متعال برای بندگان خود ذکر فرموده و ضرب المثل‌های که گفته است، را در بر میگیرد.

اصل دوم: در برگیرنده جزئیات قوانین، امر، نهی، مباح و بیان آن چه الله متعال می‌پسندد و نمی‌پسندد، میباشد.

اصل سوم: شامل ایمان به آخرت، بهشت، دوزخ، پاداش و مجازات، است.

سپس بیان میدارد که «مدار و محور آفرینش، خوشبختی و رستگاری به این اصول وابسته است و جز از طریق پیامبران راهی برای شناخت این اصول وجود ندارد؛ زیرا عقل به تنهایی قادر به هدایت بسوی جزئیات این اصول و شناخت حقیقت‌شان نیست، اگرچه در مجموع بتواند نیاز و ضرورت آن‌ها را هم درک کند؛ مانند مریضی که میداند نیازمند پزشک و مداوا است، ولی جزئیات مریضی و نوع دوا مورد ضرورت اش را نمی‌داند. (ابن تیمیه، مجموع الفتاوی (93/9-96).

فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا ﴿١٧﴾

پس اگر شما کفر ورزید، چگونه خود را از (عذاب شدید الهی) حفظ می‌نمایید، در آن روز که کودکان را پیر میگرداند؟! (۱۷)

تفسیر:

«فَكَيْفَ تَتَّقُونَ»: ای جماعت قریش! پس چگونه خویش را از وحشت و سختی روزی که کودکان را پیر می‌سازد در امان می‌دارید؟ هکذا میتوان آیه مبارکه به دیگری هم معنا نمود: پس چگونه پرهیزکار خواهید شد اگر کفر ورزید به آن روزی که کودکان را پیر می‌سازد؟ یعنی اگر در دنیا خلاصی و نجات یافتید در آن روز چگونه نجات خواهید یافت که شدت و درازی آنروز اطفال را پیر خواهد ساخت اگر چه در حقیقت اطفال پیر نگردند لیکن اقتضای سختی و درازی آن روز همین است.

مفسر طبری فرموده است: از این جهت نوزاد پیر می‌شود که الله به انسان می‌گوید: ذریت خود را از آتش بیرون بیاور، از هر هزار نفر نه صد و نود و نه نفر بیرون می‌آیند، از این رو هر نوزادی سفید موی می‌گردد. (طبری ۸۶/۲۹ و مختصر ۵۶۵/۳).

مفسران در باره کلمه «شَيب» می‌نویسند: «شَيباً»: جمع اشیب، پیران، به معنای شخص پیر و سفید مو است. که بدین ترتیب (آیه 17) را میتوان دو گونه معنی کرد:

الف: سختی روز قیامت به اندازه است که کودک تازه متولد شده را پیر میکند.

ب: آن روز به اندازه طولانی است که کودک به پیری میرسد. این کنایه از شدت ترس و هراس آن روز است زیرا غم و پریشانی نیروی انسان را ضعیف و او را به طور زود هنگام پیر و فرتوت میکند.

از فحوی جمله: «فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ» آیه متبرکه معلوم میشود که: در قیامت، راه گریزی از دوزخ برای کفار وجود ندارد. همچنان صاحبان قدرت در دنیا، گرفتار عذاب سخت الهی شدند و نتوانستند از خود دفاع کنند، چه رسد به عذاب آخرت!

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (18 الی 20) در باره راهنمایی و راه هدایت و تخفیف ساعات شب زنده داری مورد بحث قرار گرفته است.

السَّمَاءُ مُنْقَطِرٌ بِهِ كَأَنَّ وَعْدُهُ مَفْعُولًا ﴿١٨﴾

آسمان به سبب (هول) آن روز از هم شکافته میشود (چون) وعده او حتماً شدنی است. (۱۸)

تفسیر:

«مُنْقَطِرٌ»: شکافته. «بِهِ»: به سبب وحشت دهشت آن روز. «وَعْدُهُ»: هدف از آن حوادث روز قیامت است که الله تعالی از آنها خبر داده است. (مراجعه شود: سوره نساء، انفال و، اسراء و احزاب).

«كَأَنَّ وَعْدُهُ مَفْعُولًا (18)»: به طور قطع و یقین وعدهی الله سبحان و تعالی مبنی بر فرارسیدن چنین روزی جامه‌ی تحقق به خود می‌پوشد؛ زیرا در وعدهی او خلاف نیست. یعنی وعده الله غیر ممتنع و حتماً وارد شدنی است اگر چه شما آنرا بعید از امکان بدانید.

إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا ﴿١٩﴾

قطعاً این (قرآن) هشدار و تذکری است، پس هرکس که بخواهد راهی به سوی پروردگار خود در پیش بگیرد. (۱۹)

تفسیر:

«تَذْكِرَةٌ»: یعنی موعظه، عبرت و یادآوری کننده. «فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ»: پس هر کس که خواست در پرتو طاعت و عبادت، راه نجاتی به سوی خشنودی پروردگارش برمی‌گزیند.

تفسیر:

«إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ» این آیات ترس آور، در حکم زنگ خطر و بازدارنده برای انسان ها می‌باشند. «فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا (19)»: پس هر یک از غافلان فراموشکار که بخواهد قبل از فوت وقت از این تذکر و یادآوری بهره‌مند شود، راهی را در پیش می‌گیرد که او را به الله سبحان و تعالی برساند و راه ایمان و طاعت را بییماید، راه هموار و وسایل فراهم می‌باشد.

مفسران گفته‌اند: منظور تشویق و ترغیب انسان بر ایمان و اطاعت الله و اعمال صالح می‌باشد تا برای آخرتش ذخیره و اندوخته‌ای فراهم نماید.

خواننده محترم!

قابل یادمانی میدانم که: عقوبت کافران ممکن است برای مدتی به تأخیر افتد اما محال است که الله سبحان و تعالی از آن غافل گردد و یا از آن صرف نظر کند. این سنت پروردگار با عظمت، بشارتی بر قلب پیامبر است که با هجوم همه جانبه‌ی تبلیغات کفرآمیز ثروتمندان و سران شرک مواجه بود. سنتی تغییر ناپذیر از نزد الله متعال که هر چند مهلتی اندک را برای کافران به همراه دارد اما توأم با عذابی دردناک و غلّ و زنجیرهایی آهنین و گذاخته در روزی مثال زدنی خواهد بود. روزی که شدت ترس و هراس آن همه چیز را در برمی‌گیرد و تمامی کائنات را در هم و برهم می‌پیچد و هیچ امان و خلاصی از آن روز نیست مگر برای آن‌که از این دنیا راه نجات و خلاص خویش را پیدا کند و خود را به سرمنزل امنیت برساند.

إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصَوْهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَىٰ وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاقْرَأُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرًا وَأَعْظَمَ أَجْرًا وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٢٠﴾

در حقیقت پروردگارت می‌داند که تو و گروهی از کسانی که با تو هستند نزدیک به دو سوم از شب یا نصف آن یا یک سوم آن را [به نماز] بر می‌خیزید و خداست که شب و روز را اندازه‌گیری می‌کند [او] می‌داند که [شما] هرگز حساب آن را ندارید پس بر شما درگذشت، پس آن مقدار از قرآن کریم را (در نماز) که میسر می‌شود بخوانید [خدا] می‌داند که به زودی در میانتان مریضان خواهند بود و [عده‌ای] دیگر در زمین سفر می‌کنند [و] در پی روزی خدا هستند و [گروهی] دیگر در راه الله پیکار می‌نمایند پس هر چه از [قرآن] میسر شد تلاوت کنید و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و به الله قرض الحسنه بدهید (در راه او به اخلاص انفاق کنید). و کارهای نیکی را که برای خودتان پیش می‌فرستید آن را نزد الله بهتر و با پاداش بیشتر خواهید یافت. و از الله مغفرت بخواهید که یقیناً الله آمرزندهٔ مهربان است.) (۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تَقُومُ» برمی‌خیزی برای عبادت و نماز. «أَدْنَىٰ» (دنو): نزدیک. «أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ»: نزدیک به دو سوم شب. «طَائِفَةٌ»: گروهی. «طَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ»: منظور

اصحاب پیامبر است. «وَاللَّهُ يُقَدِّرُ»: گاهی روز و گاهی شب طولانی‌تر است و گاهی نیز مساوی اند و در تمامی حالات کاملاً بر اعمال شما واقف است و مقدار عبادت شما چندان برای او مهم نیست. «لَنْ تُحْصَوْهُ»: نمی‌توانید مقدار حقیقی شب و روز را بر شمارید و یا این‌که توان آن را ندارید که همه یا قسمت عمده‌ای از شب به عبادت بپردازید.

«فَتَابَ عَلَيْكُمْ»: پس الله متعال بر شما بخشید و تخفیف قائل شد. «تَيْسَّرَ»: میسر و ممکن شد. «الْفُرَّاءَانِ»: در این جا مراد آیاتی از قرآن است که در نماز شب خوانده می‌شود، لذا مقصود اصلی از قرآن در این آیه، نماز است. در آیات دیگری نیز از لفظ قرآن به معنای مطلق نماز استفاده شده است، مثل «وَقُرْءَانَ الْفَجْرِ» (الاسراء: 78). که منظور نماز صبح است، چنان‌که بر عکس این نیز در قرآن استعمال شده است، یعنی اطلاق لفظ نماز به معنای قرآن: «وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتُ بِهَا» (الاسراء: 110) که منظور آیاتی از قرآن است که در نماز قرائت می‌شود.

«مرضی»: جمع مریض، مریضان. «آخرون»: عده ای دیگر. «يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ»: در زمین سفر می‌کنند. «يُقَاتِلُونَ»: مقابله و مبارزه می‌کنند، می‌رزمند. «قَرَضًا حَسَنًا»: قرض نیکو.

تفسیر:

ای محمد! الله سبحان و تعالی می‌داند که تو با یارانت کمتر از دو سوم شب به تهجد و عبادت می‌پردازید، و گاهی نصف و گاهی یک سوم شب را به عبادت می‌پردازید.

خواننده محترم!

آیه مبارکه در مورد وجوب قیام شبانه بر پیامبر صلی الله علیه وسلم و یارانش نصی صریح است. آنها مکلف شدند ساعاتی طولانی از شب را در قیام به سر ببرند که از یک سوم شب کمتر نباشد و از دو سوم زیادتر نباشد. باید گفت که: قیام و احیای شب در طاعات مختلف از قبیل ذکر و نماز و تلاوت قرآن، بدن را نیرومند می‌سازد و روح را پاک می‌گرداند و انسان را با خشونت زندگی عادت می‌دهد و از استراحت و سستی و فرو رفتن در لذایذ دور می‌کند. الله متعال آنان را بدان مکلف نمود تا از لحاظ روحی و جسمی آنها را آماده سازد که بار دعوت دین جدید را به دوش بکشند و در راه نشر دین زحمات را تحمل کنند. و چه تربیتی است کریمانه و مبارک که مردان بزرگ را بار می‌آورد!

طوری‌که الله متعال می‌فرماید: «كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ* وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ. وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ» و الله به مقدار و میزان شب و روز و اجزا و ساعات آن عالم است و از قیام در این ساعات و در هوای شب تاریک که به خاطر جلب رضایت او در عبادت به سر می‌برید، با خبر است، و الله متعال تدبیر کننده‌ی شب و روز است.

«عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصَوْهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ»: الله می‌داند که توانایی قیام تمام شب یا اغلب آن را ندارید، لذا به شما رحم کرد و بار شما را سبک نمود، تکلیف شما را تخفیف داد.

مفسر طبری فرموده است: یعنی الله متعال می‌داند که توانایی قیام آن را ندارید، لذا تخفیف داد و توبه‌ی شما را پذیرفت. (طبری ۸۸/۲۹).

«فَأَقْرءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ»: پس هر اندازه که برایتان میسر است شب نماز بخوانید. از این جهت نماز را به قرائت بیان و تعبیر کرده است که قرائت یکی از اجزای نماز است. پس هر اندازه که برایتان میسر می‌شود از قرآن بخوانید یعنی: هر چه بر شما از نماز شب میسر می‌شود بخوانید، بدون تعیین وقت مشخصی. پس مراد از قرائت، طوری‌که یادآور

شدیم نماز است از باب اطلاق جزء و اراده کل. یا آنچه را که بر شما از قرآن آسان و مقدر باشد، در نماز شب و در غیر آن بخوانید، بی آنکه رسیدن وقت خاصی را انتظار بکشید.

مفسر (تفسیر السدی الکبیر شیخ ابو محمد اسماعیل (۱۲۷ ق) فرزند عبد الرحمن قرشی تابعی) می فرماید: «مراد از مقدار میسر؛ یکصد آیه است».

صحابی جلیل القدر اَبی بن کعب بن قیس بن عبید، می فرماید: «هر کس در شب صد آیه را بخواند، در زمره قانتان نوشته می شود». چنان که در حدیث شریف آمده است: «من قام بعشر آیات لم یکتب من الغافلین، و من قام بمائة آیه کتب من القانتین، و من قام بألف آیه کتب من المقنطرین: هر کس به تلاوت ده آیه از قرآن بپردازد، از غافلان نوشته نمی شود و هر کس صد آیه از قرآن را تلاوت کند، از قانتان نوشته می شود و هر کس هزار آیه از قرآن را تلاوت کند، از مقنطران است». یعنی به اندازه قنطاری مکافات داده می شود. قنطار: مقدار هنگفت و بسیاری است.

ابن عباس (رض) فرموده است: وجوب قیام شب از گردن یاران پیامبر صلی الله علیه و سلم از بین رفت و برای آنان به صورت تطوع (دوطلبانه) باقی ماند، اما برای پیامبر صلی الله علیه و سلم به صورت فرض باقی ماند.

بعد از آن حکمت این تخفیف را بیان کرده و می فرماید: «عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَى»: «الله می داند مریضی مانع قیام شبانه بعضی از شما خواهد شد. از این رو از سر رحمت و عطوفتی که نسبت به شما داریم، بار آن را از شما سبک نمودیم».

«وَأَخْرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ»: «و دیگرانی که در زمین سفر می کنند و از فضل خداوند طلب روزی می نمایند» یعنی: در زمین برای تجارت و کسب منافع و به طلب روزی الهی که در امر معیشت و گذران زندگی شان به آن نیاز دارند، سفر می کنند از این روی تابوتوان شبزنده داری را ندارند.

«وَأَخْرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»: «و جمعی دیگر یعنی مجاهدان که برای اعلاهی کلمه ای الله و نشر دین به جهاد می روند، پس قیام شب بر تمام افراد این سه گروه سخت و مشقت می باشد، از این رو الله بار آنها را سبک نموده است».

امام فخر رازی می فرماید: مریضان به سبب مریضی شان نمی توانند به تهجد بپردازند، و مسافر و مجاهد در خلال روز به اعمال سخت و مشقت بار اشتغال دارند و اگر در شب نخوابند، اسباب مشقت آنها اضافه می شود. از این رو الله سبحان و تعالی آن را تخفیف داد و وجوب تهجد درباره ای آنها منسوخ گشت. (تفسیر کبیر ۱۸۷/۳۰).

«فَأَقْرَهُوا مَا تيسَّرَ مِنْهُ»: پس هر مقدار که مقدر گردید نماز بخوانید و در نماز خود هر اندازه میسر گردید قرآن بخوانید.

توجه بفرماید که الله سبحان و تعالی در این آیه مبارکه درجه مجاهدان و مالجویانی را که در طلب کسب نفقه حلال برای خود و خانواده خویش هستند، با هم برابر گردانیده است پس این خود دلیل بر آن است که کسب مال برای تأمین روزی حلال به منزله جهاد است چنان که در حدیث شریف آمده است: «هیچ فروشنده ای نیست که طعامی را از شهری به شهر دیگری می برد و آن را به نرخ روز می فروشد مگر این که منزلت وی در نزد الله عزوجل منزلت شهداء است» سپس آن حضرت صلی الله علیه و سلم این آیه را تلاوت کردند.

« وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ »: و نماز فرض را به وجه اكمل ادا نماييد و زكات را به مستحقان بدهيد.

مفسران در تفاسير خویش نگاشته اند: در قرآن كريم به ندرت به نماز امر شده است مگر اين كه در کنار آن به ادای زكات نیز امر شده است؛ چون همچنان كه نماز ستون است در بين بنده و الله، زكات نیز در بين بنده و برادرانش ستون است. و نماز بزرگترین عبادت بدنی است و زكات بزرگترین عبادت مالی. «وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا»: به خاطر جلب رضایت خدا نیکی و صدقه و بخشش و احسان را پیشه‌ی خود کنید.

حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: منظور صدقات دیگر غیر از زكات است، از قبیل صله‌ی رحم و اکرام مهمان و غیره. (تفسیر کبیر ۱۸۷/۳۰).

« وَمَا تَقْدِمُوا لَأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ »: و هر عملی نیکی‌ی را انجام بدهید و به هر کاری خیر بپردازید، اجر و ثواب آن را نزد الله متعال می‌یابید. «هُوَ خَيْرٌ وَأَعْظَمُ أَجْرًا»: در روز قیامت ثواب و پاداش آنچه را كه در دنیا از پیش فرستاده‌اید، از قبیل اعمال صالح، می‌یابید؛ زیرا دنیا ناپایدار و آخرت پایدار است. و آنچه در نزد الله سبحان و تعالی می‌باشد برای بزرگ مردان بهتر است.

«وَأَسْتَغْفِرُوا اللَّهَ» و در تمام اوقات و احوال بخشودگی الله متعال را بجوید؛ چون انسان اهل قصور و تقصیر است.

« إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (20) »: دایره‌ی بخشودگی اش فراخ و میدان رحمتش وسیع است. بایدگفت كه: فرمان دادن به طلب آمرزش بعد از تشویق كردن به کارهای خیر فایده ای بزرگ و مهم دارد و آن این است كه بنده حتماً در انجام آنچه بدان امر شده تقصیر می‌ورزد، یا آن را اصلاً انجام نمی‌دهد یا به صورت ناقص آن را انجام می‌دهد. پس الله سبحان و تعالی دستور فرموده، تا این تقصیر با طلب آمرزش جبران شود، چرا كه بنده در طول شب و روز مرتكب گناهانی می‌شود. پس هر كس مشمول رحمت خداوند نشود هلاک خواهد شد.

علی بن محمد بن ابراهیم الشیخی مشهور با بالخازان در تفسیر خویش «لباب التأویل فی معانی التنزیل» در ذیل این آیه مبارکه می‌نویسد: الله متعال سوره را با راهنمایی انفاق کنندگان نیکوکار خاتمه داده، و در آخر آنان را راهنمایی می‌کند كه عفو و بخشودگی الله متعال را بجویند؛ زیرا احتمال دارد كه انفاق را خالصانه و با نیت پاک انجام نداده یا در قرض دادن نیکو عمل نکرده باشند. در نتیجه نفقه را در غیر محل خود قرار داده، یا آن را بر مبنای غرض و هوس صرف کرده‌اند. و این خاتمه با موضوع انفاق سازگار و مناسب است. پس منزله خدایی است كه قرآن را با واضحتین بیان نازل کرده است. (تفسیر خازن ۱۷۱/۴).

اسباب نزول آیه 20:

- حاکم از عایشه (رض) روایت کرده است: هنگامی كه خدای متعال آیه: «يَا أَيُّهَا الْمُرْمَلُ، فَمِ اللَّيْلِ إِلَّا قَلِيلًا» را نازل کرد. مسلمانان یک سال، تمام شب نماز می‌خواندند [آنقدر نماز شب خواندند] تا كه پاهایشان ورم کرد. پس الله متعال کلام آسمانی «فَأَقْرَعُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ» را نازل کرد (حاکم 2 / 504) از عایشه روایت کرده. اسناد این به خاطر حکم بن عبدالملک ضعیف است، اما حاکم و ذهبی این حدیث را صحیح می‌دانند.

- ابن جریر از ابن عباس (رض) و غیره مثل این روایت کرده است. (طبری 35169) از سماک حنفی از ابن عباس (رض) روایت کرده است. اسناد این حسن است به خاطر سماک، وی از راوی های مسلم است. (مراجعه شود به: تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف: شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی)

**صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
و من الله التوفیق**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة المدثر

جزء - (29)

وجه تسمیه:

این سوره به سبب افتتاح با صفت «تدثر»: جامه بر خود پیچیدن» که رسول الله صلی الله علیه وسلم به آن موصوف شده اند، «مدثر» نامیده شد. اصل مدثر متدثر است؛ و او کسی است که خود را به جامه خویش در می پیچد تا بخوابد، یا خود را گرم کند.

سوره مدثر از جمله سوره هایی است که به طور کامل در دوره ابتدایی نزول قرآن عظیم الشأن، نازل شده، بنابر این، بعضی آن را اولین سوره نازل شده قرآن کریم دانسته اند. از روایاتی صحیح و مشهور، اول از همه آیات ابتدایی سوره «اقرأ» نازل شده اند، سپس تا مدتی نزول قرآن کریم متوقف شد که به آن زمان فترت وحی گفته میشود.

موضوعات مطرح در این سوره:

شرح اصول و محورهای اصلی دعوت پیامبر صلی الله علیه وسلم موضوعات در باره قیامت و روز رستاخیز، علایم و نشانه های انسان متکبر، سرنوشت نهانی انسان، نگهبانان دوزخ و ماموران عذاب الهی.

در این سوره سه آیه قسم هم وجود دارد. از آیه (32 الی 34) که با قسم به ماه و شب و صبحگاهان به اسرار پیچیده این پدیده ها که از اسرار علمی جهان طبیعت و از نشانه های توحید و قدرت الهی است. و این سوگند به این اصل مهم است که جان همه انسانها در گرو اعمالشان است.

نام سوره:

نام این سوره «الْمُدَّثِّرُ» بوده و طوری که در فوق هم یاد آور شدیم این سوره از جمله سوره های است که در مکه نازل شده است.

کلمه «المدثر» در آیه ی اول نام سوره قرار داده شده است و این کلمه تنها به عنوان نام انتخاب شده است و عنوان مضامین نیست.

تعداد آیات کلمات و تعداد حروف سوره:

سوره «الْمُدَّثِّرُ» دارای 65 آیات، 256 کلمات و 1036 حروف می باشد. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید).

مناسبت سوره ی «مدثر» با سوره ی «مزمّل»:

سر آغاز هر دو سوره خطاب به پیامبر صلی الله علیه وسلم است و او را ندا می زند. گفته میتوانیم که: موضوع سر آغاز و بدایت هر دو سوره یکی است؛ یعنی، به پا خاستن برای هدفی والا، بیدار شدن و به خود باز گشتن، تلاش نمودن و الله را به یاد آوردن.

آغاز سوره ی مزمّل از شب خیزی و نماز تهجد و آمادگی راهنما و رهنمون خبر می دهد و شروع سوره «مدثر»، هم دستور می دهد تا پیامبر صلی الله علیه وسلم مردم را به شیوه های گوناگون، آگاه و رهنمایی کند و خود نیز پیشقدم باشد.

هكذا سورهی «مدثر» شامل اوصاف و بیان طرز تفکر ثروتمندان و تکذیب کنندگان است که در سورهی «مزمّل» نیز در مورد آنها بحث شد، و مهمتر این که سورهی مزمّل تقویت کنندهی نفس و ارتباط آن با الله است. همچنان سورهی «مدثر» بیانگر انذار مردم جهت تقویت این ارتباط صحیح است که این خود از نتایج عبادات شبانه است؛ به عبارتی دیگر می توان گفت: سورهی «مزمّل» از خودسازی و «مدثر» از دیگرسازی و اصلاح جامعه بحث می نماید.

محور اصلی مورد بحث سورهی «مدثر»:

سورهی «مدثر»؛ امر به تبلیغ دین اسلام همراه با انذار کافران و بیان خصوصیات و سرانجام شوم آنان.

سبب نزول سورهی «مدثر»:

در مقدمهی سورهی «مزمّل»، در بارهی سبب نزول این سوره نیز بحث شد. علما سورهی «مدثر» را اولین سوره ای می دانند که آیات آن کامل شده است.

موضوع و محتوای سورهی «مدثر»:

طوریکه در فوق هم یادآور شدیم؛ سورهی «مدثر» به پیامبر صلی الله علیه وسلم امر می کند، تا مردم را به سوی پروردگار فراخواند، کافران را هشدار دهد و در برابر آزار بی باوران پایدار باشد، (1 الی 7)،

- در این سوره از قیامت و خوف و هراس آن بحث بعمل آورده، و به منکران حق هشدار داده میدهد که فرجام و نهایت بد کارهایی را که امروز می کنند در قیامت خواهند دید. (1 الی 10)،

- در این سوره بدون نام بردن از ولید بن مغیره وی را تهدید می کند؛ چون هر چند اعتراف می کرد که قرآن کلام الله تعالی است؛ اما به خاطر مقام و ریاست و دنیا پرستی، آن را سحر و جادو می نامید. (11 الی 26)،

- در این سوره بحث از دوزخ و مأمورانش بعمل آمده است. (27 الی 31)،

- در این سوره به دلیل اهمیت موضوع، به ماه و شب... قسم می خورد. (22 الی 37)،

- در آیات متبرکه (49 الی 53) سوره مدثر ریشه ی اصلی مریضی کافران را به بیان گرفته و گفته شده است از آنجایی که آنان ترسی از آخرت ندارند و همین دنیا را همه چیز می دانند؛ و برای ایمان آوردن شرط های غیر منطقی ای می گذارند، در حالی که اگر تمام شرایط آنان برآورده شود، باز هم با انکار آخرت، راه ایمان را یک قدم هم نمی توانند بپیمایند.

- در اخیر سوره یعنی از آیات (49 الی 56) به روشنی تمام فرموده شده است که الله متعال به ایمان هیچ کسی نیاز و ضرورت ندارد تا شرط های او را یکی پس از دیگری برآورده کند. قرآن عظیم الشان یک پند و اندرز عام است که به همه ارایه شده است. اینک هر که دوست دارد آن را بپذیرد. خدا سزاوار آن است که مردم از نافرمانی او بترسند و او دارای این شأن است که هر که راه و روش تقوا و خدا ترسی را پیشه کند، الله او را مورد بخشش قرار خواهد داد، هر چند که در گذشته نافرمانی های زیادی کرده باشد.

ترجمه و تفسیر سوره المَدَّثِرُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِرُ ﴿١﴾

ای مرد جامه بر خود پیچیده (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْمُدَّثِرُ» (الْمُدَّثِرُ): «تدثر» عبارت است از پوشیدن دثار یا مخفی شدن در زیر آن و «دثار» دثار، قدیغه یا روجای که هنگام خواب از آن استفاده می شود. اکثریت قریب به اتفاق مفسران بدین نظر و باور اند که هدف این آیه مبارکه رسول الله صلی الله علیه وسلم است.

در مورد اینکه چرا رسول الله صلی الله علیه وسلم به جای یا ایها الرسول یا ایها النبی با کلمه ی یا ایها المدثر مورد خطاب قرار گرفته است؟ باید گفت که: چون رسول الله صلی الله علیه وسلم با دیدن ناگهانی جبرئیل علیه السلام در حالی که در میان آسمان و زمین بر کرسی نشسته بود وحشت کرده بود و در چنین حالی با شتاب به خانه آمده و از اهل خانه خواسته بود که چادری بر او بکشند؛ از این رو الله سبحان و تعالی ایشان را با کلمه ی «یا ایها المدثر» مورد خطاب قرار داد. این نحوه ی لطیف خطاب به خودی خود در برگزیده ی این نکته است که ای بنده ی محبوب من، تو چطور چادر بر سر می کشی و در بستر قرار می گیری. آخر مسئولیت عظیمی به عهده ی تو گذاشته شده است که برای انجام دادن آن باید باعزم جزم قیام کنی. (تفهیم القرآن).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 10) در باره رهنمودهای سودمند و مفیدی در بدو دعوت به سوی دین الهی، مورد بحث قرار گرفته است.

شان نزول 1:

- بخاری و مسلم از جابر (رض) روایت کرده اند که: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: مدت یک ماه در غار حراء (به کسر ح) معتکف بودم چون زمان اعتکاف را سپری کردم از آنجا خارج شدم به عمق دره که رسیدم کسی مرا صدا کرد، من هیچکس را ندیدم ناگهان سر خود را بلند کردم و همان فرشته را دیدم که در حراء نزد من آمده بود. وقتی به خانه رسیدم گفتم: مرا بپیچانید. پس الله آیه «يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِرُ» را نازل کرد. (صحیح بخاری 4923 و 4924، مسلم 161).

- همچنان طبرانی به سند ضعیف از ابن عباس (رض) روایت کرده است: ولید بن مغیره برای قریش غذا ترتیب داد و از آن‌ها پذیرایی کرد. چون غذا خوردند، گفت: در باره این شخص چه می‌گویید، کسی گفت: ساحر است. کسی گفت: نه ساحر نیست، عده گفتند: کاهن است. عده گفتند: کاهن هم نیست. یکی گفت: شاعر است، و یکی دیگر گفت: این مرد شاعر هم نیست. در آخر یکی گفت: این مرد جادوی بیان دارد. این جریان را رسول الله شنید و بی‌نهایت غمگین شد و خود را در چادر پیچاند. پس خدای متعال آیه «يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِرُ فَمُ فَأَنْذِرْ وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ» رانازل کرد. (طبرانی 11250 و هیثمی در «مجمع الزوائد» 11448. ترجمه آیات: «ای جامه به خود پیچیده. برخیز

و هشدار ده. و پروردگارت را به بزرگی یاد کن. و لباسهایت را پاکیزه بدار و پلیدی را دور ساز. و نباید چیزی افزون خواهانه بدهی. و برای [حکم] پروردگارت شکبیا باش». (ملاحظه شود: تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

یادداشت کوتاه:

زمانیکه عمر رسول الله صلی الله علیه وسلم به چهل سال کامل رسید که سن کمال و پختگی انسان محسوب می‌شود و نیز گفته شده که پیامبران در این سن مبعوث می‌شدند، نشانه‌های پیامبری آن حضرت، از ورای آفاق زندگی به درخشش افتاد و بر زندگیش تابید. از جمله اینکه خواب‌های صادقانه می‌دید و چیزی به خوابش نمی‌آمد مگر آنکه همانند روشنایی صبح، برایش مشخص می‌شد.

شش ماه بدین منوال گذشت و زمان نبوت آن حضرت صلی الله علیه وسلم 23 سال بود. اما خواب‌های صادق، بخشی از 46 قسمت نبوت به شمار میرفت که پس از نبوت نیز همچنان وجود دارد.

در رمضان سومین سال عزلت آن حضرت صلی الله علیه وسلم در غار حرا، الله تعالی، اراده فرمود که رحمتش را بر اهل زمین، سرازیر نماید؛ لذا آن حضرت صلی الله علیه وسلم را به نعمت نبوت گرامی داشت و جبرئیل علیه السلام را با آیاتی از قرآن به حضور آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرستاد. (ابن حجر می‌گوید: بی‌هقی گفته است: مدت این خواب‌ها، شش ماه بوده است که با این حساب نبوتش، با رؤیای صادقانه و در ماه ربیع الاول و پس از آن شروع شده که عمر آن حضرت به چهل سال کامل رسید. اما ابتدای وحی در بیداری در ماه مبارک رمضان بوده است (فتح الباری ۱/۲۷) تاریخ نویسان اختلاف بزرگی در مورد ماهی که آن حضرت به پیامبری مبعوث شده، دارند، گروهی ماه ربیع الاول را نوشته و گروهی ماه مبارک رمضان را گفته‌اند و نیز گفته شده که آن حضرت در ماه رجب، مبعوث شده است. (رجوع شود به مختصر سیره الرسول از شیخ عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب نجدی صفحه ۷۵)؛ اما از نظر ما، رمضان، ماه بعثت است به دلیل قول خداوند که می‌فرماید: «ماه رمضان، ماهی است که در آن قرآن نازل شده است».

(سوره بقره ۱۸۵) و نیز این آیه که خداوند متعال می‌فرماید: «ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم» (سوره قدر: ۱) واضح و روشن است که شب قدر در ماه رمضان می‌باشد.

تاریخ نزول اولین آیات:

مفسرین می‌نویسند که؛ نزول اولین آیات قرآن عظیم الشان توسط جبرئیل آمین بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم به روز دوشنبه 21 رمضان برابر با 10 اگست سال 610 میلادی بوده است. در آن زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم بر اساس سال قمری 40 سال و 6 ماه و 12 روز سن داشت که بر اساس سال شمسی 39 سال و 3 ماه و 22 روز می‌شود.

انقطاع وحی:

مدت انقطاع وحی بنا به روایت ابن سعد از ابن عباس چند روزی بیشتر نبوده است؛ قول راجح نیز همین است. قول مشهور، مبنی بر اینکه انقطاع وحی، سه سال و یا دونیم سال طول کشیده، به هیچ عنوان درست نمی‌باشد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم در روزهای انقطاع وحی افسرده، غمگین و سرگردان بود. امام بخاری در کتاب تعبیر، روایت کرده است:

نزول وحی بر پیامبر صلی الله علیه وسلم قطع شد و پیامبر صلی الله علیه وسلم چنان اندوهگین گردید که چند مرتبه تصمیم گرفت خود را از قله کوه به زمین افکند و هر دفعه که به این منظور به قله کوه نزدیک می شد، جبرئیل علیه السلام ظاهر می گشت و می گفت: ای محمد! تو، بحق، رسول خدایی و بدین سان اضطراب آن حضرت تسکین می یافت و روانش آرام می گرفت و باز می گشت و چون انقطاع وحی، ادامه می یافت، دوباره به همان کار تصمیم می گرفت؛ اما وقتی به قله کوه می رفت، جبرئیل آشکار می شد و همان مطلب را تکرار می کرد. (بخاری، کتاب التعبیر، باب أول مابدئ به رسول الله صلی الله علیه وسلم من الوحي الرؤيا الصالحة.)

ابوالفضل شهاب الدین احمد بن علی بن محمد الکنانی العسقلانی (۷۷۳-۸۵۲ هـ. ق) مشهور به ابن حَجْر عَسْقَلَانِي کِنَانِي مصري، از جمله مشهورترین علمای جهان اسلام (در علم تفسیر، حدیث و فقه) بشمار می رود می نویسد:

مدت انقطاع وحی، چند روزی بیشتر نبود تا اینکه حالت ترس و وحشت، از آن حضرت رفت و دوباره به حالت عادی بازگشت. (فتح الباری ۱/۲۷)

پس از سپری شدن این مرحله و بعد از آنکه پیامبر صلی علیه وسلم اطمینان یافت که به پیامبری برگزیده شده و یقین نمود که واقعاً، سفیر و فرشته الهی بوده که بر او وحی کرده، دوباره مشتاق نزول دوباره وحی گردید و بدین سان آرام و قرار یافت.

رسول الله صلی الله علیه وسلم درباره انقطاع وحی فرموده است: «همچنان که راه می رفتم، از آسمان صدایی شنیدم. چشمانم را به سوی آسمان بلند کردم؛ چشمم به همان فرشته افتاد که او را در غار حرا دیده بودم؛ او در میان آسمان و زمین روی یک کرسی نشسته بود. هراس وجودم را فرا گرفت و چیزی نمانده بود به زمین بیفتم. به خانه برگشتم و گفتم: مرا بپوشانید، مرا بپوشانید. آنان، مرا پوشاندند. خداوند، این آیات را نازل کرد: (ای جامه به خود پیچیده! برخیز و بترسان و از بتان دوری کن) پس از آن، نزول وحی ادامه یافت. (صحیح بخاری، کتاب التفسیر ۲/۷۳۳). همچنان مراجعه شود: (سیرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم (ترجمه کتاب الرحیق المختوم) تألیف: صفی الرحمن مبارکپوری ترجمه: حامد فیروزی محمد ابراهیم کیانی)

فَمُ قَائِرٌ ﴿٢﴾

برخیز و بیم ده (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قم»: به پا خیز. «أَنْذِرْ»: بترسان و به تبلیغ و تحذیر بپرداز.

تفسیر:

ای مرد جامه بر خود کشیده «فَمُ» (برخیز و مردم را از عذاب بترسان) یعنی: بپاخیز و اهل مکه را بیم و هشدار ده و آنان را از عذاب برحذر دار در کلمه «فَأَنْذِرْ» که مشتق از انذار یعنی ترساندن می باشد، این فهم را نیز میرساند که این ترساندن باید مبتنی بر شفقت و محبت باشد، تا آنان ایمان بیاورند.

معنای حقیقی «فَمُ قَائِرٌ» اینست که ای کسی که خود را پوشانده و خفته ای، برخیز و نیز میتواند به این معنا باشد که مراد از قیام، آماده شده و مستعد شدن برای کاری است، و هدف این است که همت نموده، خدمت اصلاح مردم را عهده بگیر.

در قرآن عظیم الشان بصورت کل دوبار کلمه «قُمْ» مورد استفاده قرار گرفته است که در هر دو بار مخاطب رسول الله صلی الله علیه وسلم است، یکی برای نماز شب «قُمْ اللَّيْلُ» (آیه 73 سوره مزمل) و دیگری برای ارشاد و تبلیغ. اگر به رسالت «پیامبران» نظر اندازیم در خواهیم یافت که آنان سه اصل را به جامعه بشریت پیش کش نموده اند:

- علم درست و صحیح
- اعتقاد و یقین بر آن علم
- ایجاد انگیزه عمل بر آن علم و ادامه زندگی بر اساس آن یقین.

این سه اصل خلاصه تعلیمات پیامبران از آدم علیه السلام آغاز تا خاتم آن یعنی محمد صلی الله علیه وسلم می باشد. پیامبران در اولین پیام شان که برای بشریت تقدیم داشته اند، اینست که خالق جهان کیست؟ این اولین سوال است که پیامبران به جواب آن پرداخته اند، و اظهار می‌دارند، هدف از خلقت را باید درک کرد.

پیامبران هیچ‌گاه مدعی نشدند که ما برای آشکار ساختن اسرار نهان طبیعت آمده‌ایم، یا می‌خواهیم نیروهای طبیعی را رام سازیم و یا می‌خواهیم اختراعات جدیدی به جامعه بشریت عرضه داریم، بلکه می‌گویند، ما مسئولیت داریم علمی را که آفریدگار جهان به ما عنایت فرموده است، به دیگران ابلاغ نماییم، آن‌ها می‌گویند: جهان را ذاتی قادر، بدون همکاری احدی به وجود آورده است و بنا به اراده و حکمت آن ذات در حال حرکت است و نیز بی هدف آفریده نشده است و بدون قصد اداره نمی‌گردد. پس از زندگی دنیا حیات جاوید دیگری در انتظار انسان است که در آنجا نسبت به حیات پیشین مورد باز خواست و محاسبه قرار می‌گیرد و به تناسب اعمال نیک و بدش، پاداش و کیفر خواهد دید. بلی، این پیامبران اند که قوانین گوناگون بشری را از سوی الله تعالی آورده اند و هدف او را از آفرینش جهان بیان می‌کنند و پیامش را به هر ملت و سر زمینی می‌رسانند. پیمودن راه پروردگار با عظمت، بدون وجود پیامبران امکان پذیر نمی باشد. در آیه متبرکه «قُمْ فَأَنْذِرْ» پروردگار با عظمت ما می‌فرماید، در جنب اینکه انبیاء باید هم بشارت دهند و هم انذار، ولی برای غفلت زدایی و بیدار کردن مردم، هشدار لازم است نه بشارت.

وَرَبِّكَ فَكْبِّرْ ﴿٣﴾

پروردگارت را به بزرگی و کبریایی یاد کن. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَكْبِّرْ»: بزرگ دار و به بزرگی و کبریایی یاد کن و او را بزرگتر از آن بدان که دارای شریکی باشد. (اسراء)

تفسیر:

یعنی فقط پروردگارت را به بزرگی، تعظیم یاد کن، چه به قول باشد و چه با عمل، انسان بدون ذکر پروردگار حیات معنوی ندارد، همانطوریکه ماهی بدون آب زندگی کرده نمی‌تواند انسان هم بدون اکسیژن حیات جسمانی ندارد، انسان بدون حیات معنوی و ذکر بزرگی و کبریایی خالق، همچون مرده متحرک است، بناءً بر انسان است که حیات خویش را در ارتباط با خداوند جستجو کند. یاد الله قلب را آرامش می‌بخشد.

مفسر آلوسی فرموده است: یعنی تکبیر را به الله اختصاص بده. اعتقاد و باور داشته باش و گفته‌ی او را به کبریا و عظمت توصیف کن و بخوان. (روح المعانی ۱۶/۲۹). از این رو این جمله را بعد از امر به انذار آورده است که به پیامبر یادآور شود به کفار اهمیت و اعتبار ندهد؛ چون اختیار خلاق عموماً در دست الله سبحان و تعالی می‌باشد.

مفسرین می‌نویسند که حضرت موسی علیه السلام در زندگی خویش همیشه به یاد الله جل جلاله و متوجه به درگاه او بود و حلّ هر مشکلی را از پروردگار با عظمت خود استدعا می‌نمود.

از جمله زمانیکه در مصر شخص قطبی را کشت و ترک اولایی از او سرزد فوراً از الله تعالی تقاضای عفو و مغفرت کرد «گفت: پروردگارا! همانا من به خویشتن ستم کرده‌ام، پس مرا ببخش» «قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي» (سوره قصص آیه 16) و زمانیکه از مصر بیرون آمد «گفت: پروردگارا، مرا از این قوم ظالم رهایی بخش» «قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الظَّالِمِينَ» (سوره قصص، آیه 21).

و هنگامی که متوجه سرزمین مدین شد «گفت: امید است پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند» «قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ» (سوره قصص، آیه 22) همچنان زمانیکه گوسفندان شعیب را سیراب کرد و در سایه آرمید «گفت: پروردگارا، به هر خیر و نیکی که بر من فرو فرستی نیازمندم» «فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ» (سوره قصص، آیه 24).

این دعای اخیر حضرت موسی علیه السلام در بحرانی ترین لحظات زندگی او به قدری مؤدبانه و توأم با آرامش و خونسردی بود که حتی نگفت خدایا نیازهای مرا بر طرف کن، بلکه تنها عرض کرد: من محتاج خیر و احسان توام.

خواننده محترم!

فراموش نباید کرد که: پروردگار با عظمت اجابت را می‌داند به شرط آنکه ما انسانها طریقه خواندن و خواستن آنرا بدانیم.

دعا عبادت‌یست که پروردگار ما آنرا دوست دارد و دعا کنندگان نیز از آن لذت می‌برد. دعا از جمله سنت‌های است که: رسول الله صلی الله علیه وسلم تا آخرین لحظات زندگی خویش، یک لحظه هم از طلب آن دست بر نداشت.

دعا سلاح کار آمد مؤمن، دعا ستون دین مؤمن است، دعا وسیله است که دین مؤمن را نور میبخشد، مؤمن با طلب دعا از بارگاه رب العزت دلش آرام می‌گیرد، و بدینوسیله عقده‌های دل خویش را باز می‌نماید.

پروردگار با عظمت ما میفرماید: «فاذکرونی اذکرکم» (سوره البقره آیه 152) (مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم). «أذکرو الله ذکر أکثیرا» (سوره الاحزاب: آیه 41) (پروردگار را بسیار بسیار ذکر کنید).

در بسیاری از اوقات در روزگار زندگی انسان حالاتی پیش می‌آید که ضرورت با راز و نیاز دارد، غرض گفتن این راز جز الله کسی دیگری سزاوار و محرم نیست.

به جز ذات اقدس که همیشه مواظب بندگان است و به محبت خاصه ربوبیت به بنده اش خطاب کرده میگوید: «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ.» (سوره البقره: آیه 186) (هر گاه بندگان من از تو در باره من سؤال کردند همانا من نزدیکم و جواب می‌دهم به دعا و فریاد هر دعا

کنند که مرا به دعا و فریاد می خواند. پس لازم است از دستور های من اطاعت نماید، و سپس ایمان بیاورند باشد که راه راست را بیابند و به مقصد رسند).

علماء و مفسران می نویسند: دعا نه تنها برای انسان در موقع که محتاج باشد و برای حاجت خویش دست به دعا می زند مفید و سودمند می باشد، بلکه دعا زمانیکه تقاضا و حاجت هم در میان نباشد برای انسان سودمند، مفید و ضروری میباشد.

اساساً فریاد رسی، نیکو کاری و دلسوزی زمینه را برای بهبود یافتن انسان فراهم می سازد. دعا آرامش بخش دلهاست و همین آرامش است که در روح و مغز انسان نوعی انبساط ایجاد میکند و روح را از حالت خمودگی بیرون می آورد و به حرکت وامی دارد و گاهی روحیه دلاوری و قهرمانی به دعا کننده می بخشد.

دعا به انسان متانت در رفتار، انبساط و شادی درونی، استعداد پیروزی، و استحکام در استقبال از حوادث می دهد و بدین وسیله انسان توجه زیادی به ذات اقدس الهی پیدا می کند و مانند سایر عبادات اثر تربیتی دارد.

دعا روح ایمان را در نفوس بر می انگیزد و انسان لذت ارتباط با پروردگار را درک می کند. دعا انسان را متکی به پروردگار با عظمت و مستقل می سازد و از اتکاء به دیگران بی نیاز می کند.

دعاء حب الهی را در دل رسوخ می دهد و نفس را از مشغله های بیهوده رها می کند. و چراغ امید را در قلب و دل انسان روشن می سازد.

دعا کتفش بنده ضعیف و نیازمند و محتاج به سوی خداوند کریم و توانا است. دعا کلید و وسیله قرب الهی لب عبادت، مغز و اساس طاعات و حیات روح است.

دعا موجب نزول برکات و شرح صدور در انسان می شود. دعا اطمینان بخش دلها و فضیلت هرانسان خدا پرست است. دعا سدی در برابر گناهان و انحرافات است.

دعا باعث تقویت معنویات و ارج و ارتقای عبادت می گردد. دعا کننده همواره با ریسمان استوار خود را با پروردگار محبوب خویش پیوند می دهد و بدین وسیله از ورطه گرفتاریها نجات می یابد.

وَتِيَابِكَ فَطَهَّرَ ﴿٤﴾

و لباس ها ات را پاک کن (۴)

تاثیر و جذابیت نفوذ کلام رهبر آسمانی آن است که شخصیت اش از هر گونه آلودگی پاک و نظیف باشد.

مفسران زید فرموده است: مشرکین خود را پاک نمی کردند، الله متعال به پیامبر امر کرد خود را پاکیزه کند و لباسش را پاک بدارد. (ابن کثیر ۵۶۸/۳).

و ابن عباس گفته است: لباس کنایه از قلب است. پس یعنی قلبت را از گناه و نافرمانی پاک بدار.

همچنان مفسران در مورد «وَتِيَابِكَ فَطَهَّرَ»: مبارکه می نویسند: مراد از طهارت لباس می تواند طهارت ظاهری باشد، یعنی لباست را از ناپاکی ها و نجاسات پاکیزه دار برخلاف مشرکان که به پاکیزگی از نجاست اهمیت نمی دادند، همچنین طهارت معنوی نیز می تواند مد نظر باشد و در این صورت لفظ «تیباب» کنایه از قلب و درون است؛ یعنی قلب و درونت را از

نپاکی‌های شرک و گناه و صفات رذیله‌ی اخلاقی پاکیزه ساز و این استعمال در نزد عرب بسیار معمول بود.

مفسرین می‌فرمایند: که پیمودن راه کمال و رسیدن به مقامات عالی کار آسانی نیست بلکه به علت وجود موانع در این راه کار دشوار شده و بر انسان مؤمن لازم است که برای بر طرف ساختن آن‌ها به تزکیه و جهاد با نفس خویش بپردازد.

در اهمیت تزکیه نفس همین بس که قرآن عظیم الشان پس از یازده مرتبه قسم در سوره شمس، تزکیه نفس را تنها عامل رستگاری و وصول به سعادت فردی معرفی داشته است. همچنان در آیه «وَتَيَابِغِكَ فَطَهَّرَ» این فهم را بوضاحت روشن می‌سازد که نظافت و پاکی در کنار توحید و تکبیر نشانه توجه دین به پاکیزگی است، نه فقط پاکی بدن بلکه نظافت و پاکیزگی لباس نیز مورد توجه دین مقدس اسلام می‌باشد.

پروردگار با عظمت ما در (آیه 222 سوره بقره) می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» (همانا خداوند توبه‌کنندگان را دوست دارد و پاکان را نیز دوست دارد.) و در احادیث، طهارت جزء ایمان گفته شده است.

قتاده در معنی آن می‌گوید: «نفست را از گناه پاکیزه بدار». لذا با این تأویل، مراد از آن طهارت نفس است زیرا اعراب شخصی را که به عهد خداوند متعال وفا نمی‌کرد، پلید جامه می‌نامیدند و کسی را که به عهد وی وفا کرده و به لباس صلاح آراسته می‌بود، پاک جامه می‌نامیدند. و هر دو معنی صحیح است زیرا طهارت حسی عادتاً متلازم با طهارت معنوی یعنی دوری از گناهان می‌باشد چنانکه عکس قضیه نیز صحیح است چرا که وجود پلیدی‌ها گاهی با بسیاری گناهان همراه می‌باشد.

وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ ﴿٥﴾

واز پلیدی‌ها بپرهیز (۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَاهْجُرْ» (هَجَرَ): رها کن و دور ساز و دیگر هیچ‌گاه به آن توجهی نکن.

تفسیر:

«الرُّجْزَ»: به ضم را و کسر آن، معنای هر دو یکی است، همچنان تعدادی از مفسران هریک (مجاهد، عکرمة، قتاده، زهری، ابن زید و غیره) «رجز» را به بت معنی کرده‌اند، مفسر ابن زید فرموده است: «رجز» یعنی خدایانی که آنها را می‌پرستیدند. پس الله متعال به پیامبر صلی الله علیه و سلم امر کرده است که پرستش آنها را ترک گوید و نزدیک آنها نشود. (طبری ۹۳/۲۹).

امام فخر رازی فرموده است: «رجز» مانند رجس برای ناپسند و کثیف نام است. و در روایتی از حضرت ابن عباس (رض) آمده است که مراد از آن، هر گناه و معصیت است، لذا معنای آیه این است که؛ همه بتها و معصیت و گناه‌ها را کنار بگذار، رسول الله صلی الله علیه و سلم از اول همه این بت‌ها را کنار گذاشته بود، لذا منظور چنین دستور دادن به آن حضرت صلی الله علیه و سلم این است که در آینده نیز از اینها دوری گزیند و در حقیقت این حکم تعلیمی برای امت است، که بخاطر نهایت تاکید رسول الله صلی الله علیه و سلم مخاطب قرار داده شده است تا آنان بدانند که وقتی به پیامبر چنین دستور داده شده است ما باید اهتمام بیشتر داشته باشیم. (مراجعه شود به تفسیر معارف القرآن مولف علامفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی سوره المدثر).

با تمام قوت باید گفت که؛ خودسازی مقدم بر جامعه سازی است. کسی که می‌خواهد جامعه را از آلودگی پاک کند، باید خودش اول از هر نوع آلودگی پاک و نظیف باشد. یعنی تا زمانیکه خودش چیزی نداشته باشد، نمی‌تواند آن را به دیگران بدهد. پس اگر انسان خود را نساخته باشد، نمی‌تواند در ساختن دیگران که به وسیله همان «امر به معروف و نهی از منکر» صورت می‌پذیرد گام مؤثری بردارد.

نباید فراموش کرد که مقدم بودن «خودسازی» بر «دگر سازی یا جامعه سازی»، تقدم زمانی نیست، که با خود بگویند فعلاً به اصلاح دیگران و یا به اصلاح جامعه سر و کاری ندارم، بلکه اول باید خود را اصلاح کنم و به اصطلاح به خودسازی خود مشغول شود. توجه باید کرد که «وجود» انسان و ابعاد آن بسیار بسیط است. نه انسان محدود است و نه کمالات. لذا «خودسازی» مثل برطرف نمودن گرسنگی نیست که محض پر شدن معده، هدف حاصل شده باشد. بلکه انسان تا هست باید به سوی کمالات سوق شود. پس تا هست باید به «خودسازی» خویش پردازد.

وَلَا تَمُنُّنَ تَسْتَكْبِرُ ﴿٦﴾

و به هر که احسان کنی ابداً منت مگذار و عوض افزون مخواه (٦)

تشریح لغات واصطلاحات:

«لَا تَمُنُّنَ»: منت منه، عطا مکن. «تَسْتَكْبِرُ» (کثر): بیشتر می‌طلبی، افزون طلبی می‌کنی.

تفسیر:

«وَلَا تَمُنُّنَ تَسْتَكْبِرُ (6)»: و چیزی را که به مردم می‌دهی زیاد نشان مده؛ چون بخشنده، بخشش خود را کم جلوه می‌دهد هر چند که زیاد هم باشد. (التسهیل ۴/۱۶۰). و مانند شخصی که از فقر نمی‌ترسد، بخشش کن.

ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی چیزی را به امید التماس بیشتر عطا مکن. (مختصر ۳/۵۶۸). منظور این است که چیزی را مده که بیشترت بدهند. و راز نهی این است که عطا باید خالی از انتظار و چشمداشت و عوض باشد. باید به طریق تعفف و کمال باشد؛ چون پیامبر به شریفترین آداب و والاترین اخلاق مأمور و مکلف است.

بصورت کل باید گفت که: آیه مبارکه این فهم را میرساند، عبادت و انفاق را که به عمل می‌آوری نه برالله تعالی منت بگذار و نه بر خلق خدا منت گذار. زیر منت گذاشتن و چشم داشتن در انفاق‌ها و عطایا، از مصادیق پلیدی روح است. طوریکه با زیبایی خاصی می‌فرماید: «وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ وَ لَا تَمُنُّنَ تَسْتَكْبِرُ»

در آیات قرآنی با تمام وضاحت بیان گردیده است که؛ قبولی هر عملی متوقف بر تحقق دو شرط نیت پاک و عمل صالح است. به این معنا که عملی مقبول خداوند بوده و موجب تقرب می‌شود که از حسن فاعلی یا همان نیت پاک و حسن فعلی یعنی کردار و عمل نیک و صالح برخوردار باشد و هر چیزی که مانع از تحقق این دو شرط باشد، به معنی عدم قبولی و تقرب خواهد بود. اما گاه می‌شود که عمل هر دو شرط را دارا می‌باشد ولی مقبول و مقرب نباشد؛ زیرا کارهایی پس از آن انجام می‌گیرد که موجب ابطال عمل می‌شود. از جمله موجبات احباط، می‌توان به منت‌گذاری اشاره کرد. منت گذاری، رفتاری است که عمل مقبول و آثار آن را از میان می‌برد.

وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ ﴿٧﴾

و به خاطر پروردگارت صبر کن. (٧)

پروردگار با عظمت بعد از کمال عقل و کمال اخلاق عالی که رسول الله صلی علیه وسلم از آن برخوردار بود، خصوصیت بی نظیر پیامبر اسلام، صبر، بردباری و استقامتی است که از همان آغاز رسالت، الله تعالی بر دوش پیامبر گذاشت. در آیه شریفه: «وَ لِرَبِّكَ فَاصْبِرْ» (و به خاطر پروردگارت شکیبایی کن.) از همان آغاز رسالت این دستور نازل شد که باید برای پروردگارت صبر کرده و استقامت به خرج دهی. همچنان در (آیه 35، سورة احقاف) می فرماید: «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أَوْلُوا الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ» (پس صبر کن آن گونه که پیامبران «أولو العزم» صبر کردند).

پیامبر صلی الله علیه وسلم، دائماً و در هر حالت پایداری و استقامت داشت، هر سختی که می دید آنرا برای پیشبرد دین مقدس اسلام به جان می خرید، استقامت و پایداری آنحضرت به حدی رسید که قرآن عظیم الشان در (آیه 2، سورة طه) خطاب به ایشان فرمود: «مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى» (ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که (از کثرت عبادت الله و جهد و کوشش در هدایت خلق) خود را به رنج در افگنی).

فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ ﴿٨﴾

پس زمانی که در صور دمیده شود (٨)

«النَّاقُورُ»: اصل «نُقِرَ» به معنای صوت است که برای زنده شدن بار دوم مردگان، به صدا در می آید. و «ناقور» به چیزی گفته می شود که صوت از آن خارج می شود مثل صور، بوق و شیپور؛ طوری که گفتیم در این آیه مبارکه مراد نفخ دوم صور است.

صور چیست؟

در قرآن عظیم الشان، به دو نفخ در صور تصریح بعمل آمده است؛ نفخه اول که در اثر آن همه می میرند و نفخه دوم که در اثر آن دوباره همه زنده می شوند. از جمله آیه مبارکه: «نُقِرَ فِي النَّاقُورِ» این واقعیت را برای ما انسانها میرساند که؛ پایان این جهان و آغاز جهان دیگر، با صدایی وحشتناک صور آغاز می یابد.

صور:

صور، در زبان عربی، به «شیپور» گفته می شود. صحابه کرام در مورد ماهیت صور، از رسول الله صلی الله علیه وسلم سؤال نمودند، رسول الله صلی الله علیه وسلم آن را به چیزی که نزد عرب شناخته شده بود، تفسیر نمود.

از عبدالله ابن عمرو بن عاص، روایت شده که شخصی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و پرسید: صور چیست؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: صور، شاخی است که در آن دمیده می شود. (سلسلة الاحادیث الصحيحة (68/3) شماره (1080).

از حسن بصری (رض) روایت شده است که می گوید: صور، جمع صوره است و به معنای دمیدن در اجساد مردگان است، تا دوباره زنده شوند و روح بیرون رفته به کالبد مادی باز گردد.

از ابو عبیده و کلبی روایت است که: صور با «واو ساکن» جمع صوره است. همان طور که سور (دیوار پیرامون شهر) جمع مسوره، صوف جمع صوفه و بسر جمع بسره است. منظور از دمیدن در صور، دمیدن در اجساد است، تا ارواح به آنها باز گردند.

یادداشت های توضیحی تفسیر و تأویل صور:

اول: قبل از همه باید گفت؛ قرائتی فوق که به حسن بصری نسبت داده شده است، از امامانی که قرائت‌شان دلیل به شمار می‌رود، نقل نشده است، بلکه شاذ یا ضعیف هستند.

دوم: بر اساس دیدگاه ابو عبیده و کلبی، جمع صورۀ، صور، با فتحه و او است نه با سکون و او. در قرآن عظیم الشأن آمده است: «وَصَوَّرَكُمُ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ» (سوره غافر: 64) (و شما را شکل بخشید و شکل‌هایتان را زیبا آفرید). از کسی به اثبات نرسیده است که صور را با و او ساکن قرائت کرده باشد.

سوم: کلماتی که بیان کردند، جمع نیستند؛ بلکه اسم جمع هستند که میان آن‌ها و مفردشان، با «ة» فرق گذاشته می‌شود.

چهارم: تفسیر صور به (اجساد)، خلاف عقیده اهل سنت و جماعت است، چون در این عقیده، صور به شیپور و بوق تفسیر شده است.

پنجم: تفسیر این گروه با تفسیر پیامبر صلی الله علیه وسلم در تضاد است.

ششم: الله تعالی می‌فرماید: «وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ» (سوره الزمر: 68) (در صور دمیده می‌شود و تمام کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند، می‌میرند، مگر کسانی که الله بخواهد (آنان را تا زمان دیگری زنده بدارد). سپس بار دیگر در آن دمیده میشود، به ناگاه همگی بپا می‌خیزند و مینگرند».

بر اساس این آیه، دو بار در صور دمیده می‌شود، ولی زنده کردن یک بار صورت می‌گیرد؛ بنابراین نمی‌توان دمیدن در صور را به زنده کردن اجساد تفسیر و تأویل نمود. (التذكرة قرطبی (182. 185) و فتح الباری ابن حجر (367/11) و لسان العرب (493/2) اما اینکه برخی از دانشمندان گفته اند: صور از جنس یاقوت یا نور است، حدیث صحیحی در این باره وجود ندارد.

صاحب صور کیست؟

ابن حجر عسقلانی می‌فرماید: دیدگاه معروف و مشهور همین است که صاحب صور اسرافیل است. حلیمی در این‌باره، اجماع را نقل کرده و در حدیث وهب من منبه، بدان تصریح شده است، در روایت بیهقی از ابو سعید و مردویه از ابو هریره و در حدیث طولانی صور، نیز به نام اسرافیل تصریح شده است. (فتح الباری (368/11)

رسول الله صلی الله علیه وسلم بیان می‌دارد که اسرافیل از روزی که آفریده شد، برای دمیدن در صور آماده گشته و همیشه منتظر ابلاغ دستور از سوی الله مئان است. در مستدرک حاکم، از ابوهریره (رض) روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِنَّ طَرْفَ صَاحِبِ الصُّورِ مُنْذُ وُكِّلَ بِهِ مُسْتَعِدٌّ يَنْظُرُ نَحْوَ الْعَرْشِ مَخَافَةَ أَنْ يُؤْمَرَ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْهِ طَرْفُهُ كَأَنَّ عَيْنَيْهِ كَوْكَبَانِ دُرِّيَّانِ» (سلسلة الاحادیث الصحیحه (66/3) شماره (1079) «از روزی که مسئولیت دمیدن صور به صاحب صور داده شد، نگاهش را به سوی عرش دوخته است، تا اندکی در دمیدن صور، از فرمان الله تاخیر نشود و او چنان به سوی عرش نگاه می‌کند، که گویی دو چشمش دو ستاره نورانی هستند».

روز دمیدن صور:

مطابق روایات اسلامی رستاخیز، در روز جمعه برپا می‌شود. در صحیح مسلم از ابوهریره (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خَيْرُ يَوْمٍ طَلَعَتْ عَلَيْهِ

الشَّمْسُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فِيهِ خُلِقَ آدَمُ وَفِيهِ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ وَفِيهِ أُخْرِجَ مِنْهَا وَلَا تَقُومُ السَّاعَةُ إِلَّا فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ» (مشكاة المصابيح (427/1) شماره (1356)

«بهترین روزی که افتاب در آن طلوع می‌کند، روز جمعه است، در روز جمعه آدم آفریده شد و در روز جمعه وارد بهشت شد و در روز جمعه از بهشت بیرون رفت و رستاخیز نیز روز جمعه برپا می‌شود».

در حدیثی دیگر رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین بیان داشتند که رستاخیز در روز جمعه برپا می‌شود و انسان‌ها نیز برای بار دوم در روز جمعه زنده می‌گردند.

چند بار صور دمیده می‌شود؟

علمای اسلام در خصوص تعداد دفعات دمیدن در صور اختلاف نظر دارند بعضی می‌گویند دو بار و بعضی معتقدند سه بار دمیده می‌شود.

بنا بر نصوص وارد شده در مورد قیامت، اسرافیل دو بار در شیپور می‌دمد، بعد از صور اول تمام موجودات زنده هوش و حواس خود را از دست می‌دهند و بعد از صور دوم، همه موجودات، زنده می‌گردند، خداوند می‌فرماید: «وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ». (سوره الزمر: 68) (در صور دمیده خواهد شد و تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند می‌میرند مگر کسانی که خدا بخواهد (آنان را تا زمان دیگری زنده بدارد). سپس بار دیگر در آن دمیده می‌شود، به ناگاه همگی (جان می‌گیرند و) بپا می‌خیزند و می‌نگرند (تا در حق ایشان چه شود و حساب و کتابشان کی انجام پذیرد و سرنوشتشان به کجا بی انجامد).

قرآن کریم نفخه اولی را «راجعه» و نفخه دومی را «رادفه» می‌نامد، خداوند متعال می‌فرماید: «يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ * تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ». (النازعات: 6 - 7) (رستاخیز و قیامت برپا گردد) در آن روزی که (نفخه اول، در صور دمیده می‌شود و) زلزله در می‌گیرد (و دنیا خراب می‌گردد و همگان می‌میرند) سپس (نفخه دوم، در صور دمیده می‌شود و زلزله نخستین) زلزله دیگری به دنبال خواهد داشت)

و در جایی دیگر صور اولی را «صیحه» نامیده و به وقوع دومی نیز تصریح فرموده است، می‌فرماید: «مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ، فَلَا يَسْتَظِغُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ، وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ» (سوره یس: 49 - 51) (جواب استهزاء ایشان، این است که آنان، چندان) انتظار نمی‌کشند مگر صدائی را که (ناگهان طنین‌انداز می‌گردد و موج آن) ایشان را در بر می‌گیرد (و نابودشان می‌گرداند) در حالی که با یکدیگر (به معامله و کار و بار روزمره زندگی، سرگرم و درگیرند. (این حادثه به قدری سریع و برق‌آسا و غافلگیرانه است که) حتی توانائی وصیت نمودن و سفارش کردن نخواهند داشت، و حتی فرصت مراجعت به سوی خانواده و فرزندانشان را پیدا نخواهند کرد. (برای بار دوم) در صور دمیده می‌شود و به ناگاه همه آنان از قبور بیرون آمده و به سوی محکمه (حساب و کتاب) پروردگارشان شتابان رهسپار می‌گردند.

در احادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز به دو نفخه تصریح شده است، در صحیح بخاری و مسلم از حضرت ابوهریره روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «مَا بَيْنَ النَّفْحَتَيْنِ أَرْبَعُونَ قَالَ أَرْبَعُونَ يَوْمًا قَالَ أَبِيْتُ قَالَ أَرْبَعُونَ شَهْرًا قَالَ أَبِيْتُ قَالَ أَرْبَعُونَ سَنَةً قَالَ أَبِيْتُ». (چهل) فاصله وجود دارد.

از ابوهریره سوال شد، چهل روز، چهل ماه یا چهل سال فاصله دارد؟ ابوهریره می‌گوید: من از تعیین کردنش خوداری می‌کنم. (بخاری کتاب تفسیر و مسلم). البته گروهی از علماء بر این عقیده هستند که نفخه (صور) سه بار صورت می‌گیرد، نفخه اولی را نفخه فزع می‌گویند، چون با دمیدن و شنیدن صدای آن مردم می‌هراسند و دومی را نفخه صعق می‌گویند، چون با دمیدن و شنیدن صدای آن مردم بی‌هوش می‌شوند و نفخه سومی را نفخه بعث می‌گویند، چون با دمیدن و شنیدن آن مردم زنده از قبور برمی‌خیزند. ابن العربی، ابن تیمیه، ابن کثیر و سفارینی بنا به آیه ذیل این دیدگاه را پذیرفته اند، خداوند منان در این مورد می‌فرماید: «وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَكُلُّ أَتَوْهُ ذَاخِرِينَ». (سوره النمل: 87) و یادآور شو روزی که در صور دمیده شود، و تمام کسانی که در آسمانها و زمین اند وحشت زده و هراسناک شوند، مگر کسانی که خدا بخواهد. و همگان فروتنانه در پیشگاه او حاضر و آماده می‌گردند). ولی ابن حزم می‌فرماید: نفخه‌های روز قیامت چهار تا هستند:

- 1- نفخه مردن.
 - 2- نفخه زنده شدن. با نفخه دوم همه مردگان زنده می‌شوند و از قبور بیرون می‌آیند و به منظور حساب تجمع می‌کنند.
 - 3- نفخه فزع و صعق است که با شنیدنش بی‌هوش می‌شوند، ولی کسی جان نمی‌دهد و نمی‌میرد.
 - 4- نفخه به هوش آمدن و افاقه از این بی‌هوشی است. (فتح الباری: (446/6)).
- ابن حجر بعد از نقل دیدگاه ابن حزم می‌گوید: اینکه دو نفخه را چهار تا تلقی کرده، روشن و واضح نیست، بلکه ارجح همان دو نفخه است، اما تغایر و تفاوت گذاشتن میان دو نفخه برگرفته از حال و وضعیت شنوندگان است، با شنیدن نفخه اول همه زندگان می‌میرند، مگر مخلوقاتی که بر اساس اراده خدا استثناء شوند آنها با شنیدن نفخه مات و مبهوت می‌گردند و با دمیدن نفخه دوم همه مرده ها زنده شده و بی‌هوش‌ها از غفلت و سرگردانی نجات می‌یابند. (حقیقت را خداوند بهتر می‌داند). (فتح الباری: (446/6)).

مرگ اسرافیل:

علمای اسلام در این مورد اختلاف نظر دارند:

- 1- اکثر اهل علم می‌گویند: تمام ملائکه و از جمله اسرافیل نیز می‌میرد و ملک الموت مامور مرگ وی می‌شود و بعد الله متعال ملک الموت را نیز می‌میراند، و سپس همه را زنده می‌کند.
- دلیل خود را حدیث طولانی «صور» بیان کرده اند که در قسمتی از آن حدیث چنین آمده: «..ثم يجيء ملك الموت إلى الجبار، فيقول: يا رب، قد مات حملة العرش، فيقول الله وهو أعلم: من بقي؟ فيقول: بقيت أنت يا رب، الحي الذي لا تموت، وبقي جبريل وميكائيل، وبقيت أنا، فيقول الله: فليمت جبريل وميكائيل، فيموتان، وينطق الله العرش فيقول: يا رب، تميت جبريل وميكائيل؟ فيقول الله له: اسكت، فإني كتبت الموت على من تحت عرشي، ثم يجيء ملك الموت إلى الجبار فيقول: يا رب، مات جبريل وميكائيل، فيقول الله وهو أعلم: فمن بقي؟ فيقول: بقيت أنت الحي الذي لا تموت، وبقيت أنا، فيقول الله: أنت خلق من خلقي، خلقتك لما قد تری، مت... ثم قال: أنا الجبار، ثم ينادي: لمن الملك اليوم؟ ثم يرد على نفسه: لله الواحد القهار..».

یعنی: «سپس ملک الموت نزد خداوند آمده و می گوید: ای پروردگارا، ملائکه حاملان عرش نیز مردند، الله متعال باوجود آنکه بهتر می داند می فرماید: چه کسی باقی مانده؟ ملک الموت می گوید: تو ای پروردگارا، کسی که زنده است و هیچگاه نمی میرد، و جبرئیل و میکائیل و من نیز زنده مانده ایم، الله می فرماید: جبرئیل و میکائیل نیز خواهند مرد، عرش با الله سخن می گوید: ای پروردگارا! جبرئیل و میکائیل نیز خواهند مرد؟ الله به وی (عرش) می فرماید: ساکت باش! چرا که من مرگ را برای هرآنکه زیر عرش باشد فرض کرده ام، سپس ملک الموت نزد الله برمی گردد و می گوید: ای پروردگارا! جبرئیل و میکائیل نیز مردند، الله متعال با وجود آنکه خودش بهتر می داند می فرماید: پس چه کسی باقی مانده؟ ملک الموت می گوید: شما زنده مانده اید که هیچگاه نخواهی مرد، و من نیز مانده ام! الله می فرماید: تو یکی از مخلوقات منی، پس بمیر.. سپس الله می فرماید: منم جبار! سپس ندا می دهد: «لَمَنْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ» (امروز فرمانروایی از آن کیست؟) سپس خودش جواب می دهد: «لِلَّهِ الْوَالِدِ الْقَهَّارِ» «از آن خداوند یگانه قهار است».

حدیث فوق در منابع زیر وارد شده است: ابن ابی الدنيا در «الأهوال» (54) و ابن ابی حاتم در «تفسیرش» (2928/9-2931) و أبو یعلیٰ - «إتحاف المهرة» (56/8) - و طبری در «تفسیرش» (331/21) و بیهقی در «البعث والنشور» (رقم 593) و سیوطی در «الدر المنثور» (256/7). اما این حدیث ضعیف است و لذا محل اعتبار نیست. ضعیف الترغیب والترهیب (2224). امام بخاری می گوید: حدیث صور صحیح نیست. «تهذیب التهذیب» (524/9).

2 - برخی از علماء می فرمایند که؛ اسرافیل و ملائکه حمل عرش نمی میرند.

3 - برخی می فرمایند؛ هیچکدام از ملائکه نمی میرند.

و دلیل خود را حدیثی از شیخین ذکر کرده اند که از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده اند: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَقُولُ: «أَعُوذُ بِعِزَّتِكَ، الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الَّذِي لَا يَمُوتُ، وَالْحِنُّ وَالْإِنْسُ يَمُوتُونَ»». (7383) و مسلم (2717).

یعنی: پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرمود: «أَعُوذُ بِعِزَّتِكَ، الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الَّذِي لَا يَمُوتُ، وَالْحِنُّ وَالْإِنْسُ يَمُوتُونَ». یعنی پروردگارا! به عزت ات که هیچ معبودی بجز تو وجود ندارد، پناه می برم. همان ذاتی که هرگز نمی میرد ولی جن و انسانها می میرند».

سپس با استناد به این حدیث می گویند: مفهوم حدیث چنین می رساند که هرآنچه غیر جن و انسان باشد، نمی میرند، و ملائکه نیز نه جن هستند و نه انسان پس آنها نمی میرند. حافظ ابن حجر در «فتح الباری» (370/13) این استدلال بخاطر وجود آیه «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» نمی پذیرد.

فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ ﴿٩﴾

آن روز، روز سختی است (۹)

«عَسِيرٌ»: سخت، گران، ناخوشایند.

این روز واقعاً روز سخت، هولناک، دشوار و موقف خطرناکی است، زیرا هولناکی زیاد و دهشت سختی دارد و امور بزرگی در آن تحقق می یابد.

عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ ﴿١٠﴾

بر کافران آسان نیست (۱۰)

«غیر یسیر»: دشوار است، آسان نیست.

در این روز دفاتر حسابدهی باز می شود، و کفار به عذاب و مجازات سنگینی روبرو می شوند.

حضرت ابن عباس (رض) می فرماید که از عبارت: (بر کافران آسان نیست) این معنی را فهمیده است که آن روز بر مؤمنان آسان است. این مستمسک است برای کسانی که «دلیل خطاب» را حجت می دانند.

همچنان مفسر صاوی فرموده است: آیه نشان می دهد که کار بر مؤمنان آسان می شود؛ زیرا عسرت آن به کافران مقید است. و نیز آیه متضمن وعید و کین زیاد نسبت به کافران و حاوی مزده و تسلی خاطر مؤمنان می باشد. (تفسیر صاوی ۲۶۵/۴).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (11 الی 30) درباره تهدید سران شرک و کفر و انکار و بصورت کل درباره تفکری ناصواب آنان، بحث بعمل آمده است.

ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا ﴿١١﴾

مرا با کسی که تنها آفریده ام واگذار (۱۱)

«ذَرْنِي»: سرنوشت او را به من واگذار. «وَحِيدًا»: او را از مادرش آفریدم در حالی که تنها و بی چیز بود از نزد خود نعمت های فراوانی به او عطا کردم.

لفظ «وَحِيدًا» این آیه مبارکه به دو اعتبار دیگر نیز قابل معناست: 1- مرا واگذار با آن که خودم به تنهایی او را آفریدم 2- مرا واگذار با آن که خلقتش کردم و خود نیز به تنهایی از عهدهی او بر خواهم آمد.

مفسران گفته اند: آیه مبارکه در مورد «ولید بن مغیره» نازل شده است که یکی از بزرگان سرشناس قریش بود. به همین سبب لقب «وحید» و «ریحانه» قریش یافت. الله سبحان و تعالی نعمت مال و اولاد را به او عطا کرد و دروازه های روزی را بر وی گشود. ثروتش مانند دریا خروشان شد. در طائف باغی داشت که تابستان و زمستان ثمرش قطع نمی شد. اما به نعمت های الله متعال ناسپاس شد و آن را به کفر مبدل ساخت و به انکار آیات الله برخاست و به آن افترا بست.

و در مورد او آیهی ذرنی و من خلقت وحیداً نازل شد، که تهدید بسیار بدیع و کم نظیری است و نیز در سورهی «نون» آیات 15 و لا تطع کل حلاف مهین... تا... سنسمه علی الخرطوم در مورد او نازل شده است

همچنان از کلمه «خَلَقْتُ وَحِيدًا» فهمیده می شود که در این روز هیچ چیزی به درد انسان نمی خورد، در دنیا امری که اموال و فرزندان در اطرف ما قرار دارند نباید به آن مغرور شویم، باید همیشه در فکر آن باشیم که روزی تنها امیدیم و تنها می رویم، یگانه چیزی که به درد ما می خورد و برای ما فایده می رساند، همانا اعمال حسنه ما است.

شان نزول آیه: 11:

- حاکم به نوع صحیح از ابن عباس (رض) روایت کرده است: ولید بن مغیره خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید و آن بزرگوار برای او قرآن مجید را تلاوت کرد، مثل اینکه ندای روح پرور قرآن دل او را نرم کرد. این خبر به ابوجهل رسید. به نزد او آمد و گفت: ای کاکا، قومت می خواهند که برای تو مال و ثروت جمع کند. [گفت: برای چه؟ ابوجهل گفت:] برای این که به تو ببخشند، چون نزد محمد رفته ای تا از دارایی او استفاده کنی، گفت: قریش خوب می داند که من ثروتمندترین آن ها هستم. ابوجهل گفت: پس در این صورت

در باره محمد سخنی بگو تا قومت مطمئن شود که تو سخنان او را نپذیرفته ای و از او متتفر هستی. ولید گفت: چه بگویم به الله قسم میخورم! در بین شما کسی پیدا نمی‌شود که به فنون شعر از من بیشتر آگاه باشد، نه به رجز [اشعاری که روز نبرد در مقام مفاخرت گفته می‌شود] نه به قصیده و نه به اشعار جن. قسم به الله کلام محمد به هیچکدام از انواع شعر شباهت ندارد. به الله قسم! گفتار او از شربینی و حلاوت خاصی برخوردار است کلامش بهجت آفرین و زیباست، اولش درخشان و آخرش فروزان است مدارج سخنش رفیع و بالاتر از آن سخنی نیست و به ما دون خود شکست می‌آورد. ابوجهل گفت: تا عیب او را نکویی قبیله‌ات از تو راضی و خشنود نمی‌شوند. گفت: مرا بگذار تا در این مورد ببیندیشم. بعد از لحظه‌ای تفکر گفت: سخنان محمد جادوی است که بر دیگران اثر می‌گذارد و خود او این جادو را از دیگری می‌آموزد. پس خداوند متعال در این خصوص آیه «ذُرِّي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا» را نازل کرد. اسناد این روایت به شرط بخاری صحیح (واحدی در «اسباب نزول» 842، حاکم 5 / 506 و بیهقی در «دلایل» 2 / 198 و 199 به همین معنی روایت کرده اند... حاکم و ذهبی این را به شرط بخاری صحیح می‌دانند راوی‌هایش راوی صحیح هستند.

وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا ﴿١٢﴾

و به او دارایی بسیار فراوان بخشیدم (۱۲)
«مَمْدُودًا»: زیاد، گسترده و فراوان.

مفسر بیضاوی فرموده است: «مَمْدُودًا»: یعنی مبسوط و فراوان. او دارای کشتزار و خیل و حشم و تجارت بود. (تفسیر بیضاوی ۴۹۲/۲).
ابن عباس (رض) فرموده است: مالی گسترده در بین مکه و طایف داشت.
و مقاتل می‌نویسد: بستانی داشت که نفع و ثمر آن در تابستان و زمستان قطع نمی‌شد.
(تفسیر کبیر ۱۹۸/۳۰).

وَبَنِينَ شُهُودًا ﴿١٣﴾

و فرزندان آماده [به خدمت دادم] (۱۳)

«بَنِينَ»: جمع این، پسران. «شُهُودًا»: جمع شاهد، حاضر و آماده که همیشه در خدمت او بودند و پیوسته به آن‌ها می‌بایند.

ولید بن مغیره همیشه از امکانات زیاد و خوبی برخوردار بود، از جمله از نعمت و لذت‌ها داشتن تعدادی زیادی از فرزندان اش بود، که همیشه با وی و در کنارش در مکه مکرمه زندگی به سر می‌برد، مؤرخین می‌نویسند که ولید بن مغیره سیزده اولاد داشت که همه شان پسر بودند، و سه تن از فرزندان وی هریک بنام‌های خالد، عمار و هاشم ایمان آوردند.

برخی از مفسران از جمله زمخشری نوشته اند که: آنان که مسلمان شدند عبارتند از: خالد و عماره و هشام. اما صحیح آن است که ولید مسلمان شد و عماره کافر مرد. به حاشیه‌ی شهاب ۲۷۴/۸ نگاه کنید.

وَمَهْدَتْ لَهُ تَمَهِيدًا ﴿١٤﴾

و برای او وسائل زندگی را از هر نظر آماده ساختم (۱۴)

تفسیر:

«وَمَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيدًا (14)»: و دنیا را در مقابلش گشودم و تکالیف حیات را برایش آسان و فراهم کردم. «تَمْهِيدًا»: مفعول مطلق تأکیدی است، یعنی بستر انواع خوشی‌ها و جاه و مقام دنیوی را برای او گسترانیدم. به طوری که در بین قریش عزیز و مقتدر و سرور و مطاع شد.

ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ ﴿١٥﴾

(با این حال) باز هم از من طمع دارد که بر او بیفزایم! (۱۵)
«يَطْمَعُ»: با وجود کفران نعمت، طمع دارد که بر مالش بیفزایم. مفسر فخر رازی می‌فرماید: لفظ «ثُمَّ» برای انکار و تعجب به کار رفته است. مانند این که به رفیقت بگویی: تو را در منزل جا دادم و غذایت را دادم و احترامت را گرفتم، اما در مقابل مرا ناسزا می‌گویی؟ (تفسیر کبیر ۱۹۹/۲).

ولید بن مغیره با همه امکاناتی از جمله ریاست قوم، اولاد مال و سرمایه سرسام آور که در اختیار داشت، هیچ وقت حاضر نشد که شکر نعمت الهی را بجا آورد و با تمام عناد و دشمنی از قبولی اسلام و ادای تکالیف شرعی ابا و ورزید.

كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا ﴿١٦﴾

هرگز چنین نخواهد شد، زیرا او در مقابل آیات ما دشمنی می‌ورزید. (۱۶)

«عَنِيدًا»: سرپیچی، مخالفت و سرسختی با وجود آگاهی از حقیقت. ولید بن مغیره دشمنی خویش را با آیات قرآنی و وحی که بر رسول الله صلی الله علیه وسلم نازل شده بود کافر شد. با وجود آگاهی و اطلاع از حقانیت قرآن، با آن به مخالفت می‌پرداخت.

مفسران می‌نویسند: «عنید» از «عناد» گرفته شده است؛ یعنی کافران با در نظر داشت اینکه حق را شناختند ولی از روی عناد و دشمنی به لجابت شروع کردند و حاضر به پذیرش واقعیت و حقیقت نه گردیدند.

به یک واقعیت باید اعتراف کرد، زمانیکه یکبار مرض عناد و لجابت در انسان مستقر شود، و آن بحیث عادت اش مبدل گردد، منفی‌گرایی و دشمنی اش به حدی میرسد که حتی، آیات الهی را نیز تکذیب می‌نماید. نباید فراموش کرد که مرض عناد و لجابت سبب زوال نعمت الهی می‌گردد.

سَاءَ رَهَقَهُ صَعُودًا ﴿١٧﴾

(بلکه) به زودی او را به بالا رفتن بر گردنه سخت مجبور می‌کنم. (۱۷)

تشریح لغات واصطلاحات:

«سَاءَ رَهَقَهُ» (رهق): اِرْهَاقٌ یعنی وادار نمودن به انجام یک کار سنگین.
«صَعُودًا» (صَعَدَ): «صُعُودًا» (با ضم صاد) عبارت است از رفتن به مکان بلند و «صَعُودًا» (با فتح صاد) به جایگاه صُعُود (مکان بلند) اطلاق می‌شود، لذا به گردنه «صَعُودًا» گفته می‌شود و به صورت استعاری به هر کار سختی نیز صَعُود می‌گویند.

تفسیر:

«سَاءَ رَهَقَهُ صَعُودًا (17)»: او را به عذابی سخت و طاقت‌فرسا مبتلا و روبرو می‌کنم، که نیروی او را همانند صعودکنندگان به قله‌ی کوه ضعیف می‌کند.

مفسر قرطبی فرموده است: صعودا عبارت است از صخره‌ی صافی که شخص مکلف و مجبور می‌شود از آن بالا برود. و وقتی به بالای آن برسد، به جهنم در می‌افتد، قبل از این که به مقرش برسد هزار سال سقوط می‌کند. (تفسیر کبیر ۱۹۹/۲).

و در حدیث آمده است: «صعود کوهی است از آتش. کافر هفتاد پاییز از آن بالا می‌رود، سپس همچنان تا ابد از آن بالا می‌رود و پایین می‌افتد» (اخراج از ترمذی، و حاکم آن را تصحیح کرده است).

إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ ﴿١٨﴾

همانا او (برای مبارزه با قرآن) اندیشه کرد و مطلب را آماده ساخت. (۱۸) «فَكَّرَ»: فکر کرد. در مورد قرآن و پیامبر که چگونه انکار کند و بر آن‌ها طعن وارد سازد. «قَدَّرَ»: تفکرش را مورد سنجش قرار داد و سخن ناشایستی و غیر مطلوب را در ذهن خویش آماده ساخت که به قرآن و پیامبر نسبت دهد.

یعنی او مفکوره و طرح بدی را مطرح کرد، و رسول الله صلی الله علیه وسلم را به سحر و ساحری متهم نمود.

فَقَتَّلَ كَيْفَ قَدَّرَ ﴿١٩﴾

پس مرگ بر او باد، چگونه سنجید؟ (۱۹)

هدف از «قَدَّرَ»، «تقدیر»، به معنای مقایسه میان قرآن با سحر و شعر و کهانت است. قرآن عظیم الشان در مورد کفر و دروغ از کلمه «قُتِلَ» استفاده بعمل آورده است؛ طوری که در (آیه ۱۷، سوره عبس) می‌فرماید «قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ» (مرگ به انسان که بی‌ایمان) که تا این حد کفر می‌ورزد. همچنان در (آیه ۱۰، سوره ذریات) با زیبایی خاصی می‌فرماید: «قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ» مرگ بر کسانی که دروغ می‌بندند.

آیه متبرکه متضمن تمسخر و سرزنش او می‌باشد؛ چرا که چیزی را سرهم کرده است که اصلاً درست نیست و هیچ عاقلی آن را نمی‌گوید.

در البحر آمده است: عرب در موقع بزرگ دانستن و تعجب از امری می‌گویند: «قاتله الله» خدا او را نابود کند! منظور آنان این است که به جایی رسیده است که مورد رشک و حسد قرار گرفته و نفرین می‌شود و حاسدانش نابودی او را می‌خواهند. استفهام در کیف قدر جانشین «ما أعجب» و «ما أغرب تقدیره» می‌باشد. مانند این که می‌گویند: چه مردی است این! یعنی چه بزرگ است! (البحر ۳۷۴/۸).

ثُمَّ قَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ ﴿٢٠﴾

باز هم مرگ بر او باد، چگونه سنجید؟ (۲۰)

«كَيْفَ»: استفهام در این آیه دلالت بر سنجش جاهلانه و عجیب از جانب ولید بن مغیره دارد. «ثُمَّ قَتَلَ»: تکرار دلالت بر مبالغه و تأکید دارد.

«ثم» که در این آیه مبارکه تذکر رفته است بر این امر دلالت می‌کند که نفرین بر وی هرچه بیشتر و مؤکدتر است. این تعبیر همه برای بزرگ نمودن جرم وی و سزاوار بودنش برای عذاب مضاعف است.

مفسران فرموده اند: ولید از کنار پیامبر صلی الله علیه وسلم گذشت که در نماز تلاوت قرآن می‌گردد، به قراننش گوش داد و تحت تأثیر آن قرار گرفت. آنگاه به طرف مجلس قوم خود «بنو مخزوم» شتافت و گفت: قسم به الله هم‌اکنون کلامی را از محمد شنیدم که نه کلام انسان است و نه کلام جن. به الله قسم بسی شیرین است و بسی زیباست. و بالایش باثمر و

پائینش سرسبز و دلفریب است، غالب می‌شود و مغلوب نمی‌گردد، و سپس به منزل برگشت. قریش گفتند: به الله قسم ولید از دین برگشته و تمام قریش از دین برمی‌گردند! ابو جهل گفت: او را به من واگذارید، پس بیرون رفت و با حالتی افسرده در کنار ولید نشست. ولید گفت: چه شده ای برادرزاده که جگر خون و افسرده‌ای؟! ابو جهل گفت: چگونه افسرده نباشم در حالی که می‌بینم قریش مالی جمع کرده‌اند که تو را در این سن پیری کمک نماید، اما آنان گمان می‌کنند که تو گفتار محمد را زیبا دانسته و از دین برگشته‌ای تا از اضافه خوراک او به نوایی بررسی و از مالش طرفی بربندی!! ولید خود را به اصطلاح بی‌خبر گرفت و گفت: مگر قریش نمی‌داند که ثروت و اولاد من از همه‌ی آنها بیشتر است؟! و آیا محمد و یارانش سیر شده‌اند تا اضافه غذا داشته باشند؟ آنگاه برخاست و با ابو جهل به مجلس قوم برگشت و گفت: گمان می‌برید محمد دیوانه است، آیا تا حال دیده‌ای کسی را خفه کند؟ گفتند: نه. گفت: گمان می‌کنید کاهن است، آیا تا به حال هرگز از او کهانتی دیده‌اید؟ گفتند: نه. گفت: خیال می‌کنید محمد شاعر است، آیا هرگز او را دیده‌اید که شعری بگوید؟ گفتند: نه. گمان می‌برید دروغگو می‌باشد، آیا هرگز دروغی از او تجربه کرده‌اید؟ گفتند: نه. به ولید گفتند: پس محمد چیست؟ مدتی اندیشید و گفت: او جز ساحر چیزی نمی‌تواند باشد. مگر ندیده‌اید که شخص را از خانواده و فرزندش جدا می‌سازد؟ چیزی که می‌گوید جز سحر نیست. پس این است معنی فرموده‌ی خدای متعال: «إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ». ولید را رها کردیم تا بیندیشد و تقدیر کند.

(قرطبی ۷۳/۱۹ و خازن ۱۷۶/۴ و تفسیر کبیر ۲۰۱/۳۰ و سیره‌ی ابن هشام).

ثُمَّ نَظَرَ ﴿۲۱﴾

سپس باز نگریست (۲۱)

«نَظَرَ»: نگریست و اوضاع را مجدداً و ارسی کرد تا کارترین طعنه را وارد سازد.

ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ ﴿۲۲﴾

سپس رو ترش نمود و چهره در هم کشید. (۲۲)

«عَبَسَ»: بین چشمان را درهم کرده و روترش نمود و چهره را در هم کشید. «بَسَرَ»: سخت چهره درهم کرد و رونکش تغییر نمود.

در التسهیل آمده است: «بسور» یعنی ابرو درهم کشیدن، که از عبوس شدیدتر است (التسهیل ۱۶۱/۴).

يَادِدَاثُ:

مفسران مراتب چهره درهم کشیدن. چین به ابرو افکندن را چنین تقسیم‌بندی نموده اند: درهم کشاندن چشمان را «عَبَسَ» گویند، اگر عبوس شدن با نمایان گشتن دندان‌ها همراه شود می‌گویند «كَلَّحَ» و اگر همراه با تفکر و دقت در امری باشد گفته می‌شود «بَسَرَ» و اگر خشم و غضب نیز همراه آن شود به آن «بَسَلَ» می‌گویند.

ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ ﴿۲۳﴾

باز پشت گردانید و تکبر کرد. (۲۳)

«اسْتَكْبَرَ»: گردن فرازی کرد، تکبر نمود، خود را برتر دید. یعنی از حق و ایمان «و تکبر کرد» از گردن نهادن به حقانیت قرآن ابا و ورزید. و از پیروی از هدایت و حق تکبر کرد.

انکار از حق از جمله بزرگترین رذائل اخلاقی بشمار رفته و دارای آثار و عواقب شوم و بدی می باشد، که همواره مورد نهدی و نکوهش دین مبین اسلام قرار گرفته است؛ طوری که قرآن عظیم الشان خطاب به منکرین حق می فرماید: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبَسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (سورة آل عمران: آیه 71). (ای اهل کتاب! چرا در حالیکه به حقایق و واقعیات آگاهید، حق را به باطل مُشْتَبِه می کنید و آن را پنهان میدارید.) کافران متعصب برای گریز از پذیرفتن واقعیت ها و حقایق الهی، آنها را اموری موهوم جلوه می دادند و پیامبر صلی الله علیه وسلم را متهم به سحر و جادو می کردند.

فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ ﴿٢٤﴾

پس گفت: این قرآن جز جادویی که از جادوگران پیشین حکایت شده چیزی نیست. (۲۴) یعنی گفت: چیزی که محمد می گوید، جز نقل سحر از ساحران نیست. «یؤثر» بازگو می شود، آموزش داده می شود.

قابل تذکر است فحوی آیه مبارکه میرساند که قرآن عظیم الشان با این فصاحت و بلاغت و با این اعجازی که دارد، حتی در نظر کافران، کلامی پر جاذبه و سحرآمیز است همچنان این اتهامات یک واقعیت را میرساند که رسول الله صلی الله علیه وسلم دارای فضایل بزرگی اخلاقی می باشد که کفار نتوانستند در زندگی پیامبر صلی الله علیه وسلم هیچ نقطه ضعفی نیافتند که به ایشان نسبت می داد بجز از اینکه او را متهم به لقب سحر کردند.

إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ ﴿٢٥﴾

این فقط سخن انسان است (نه گفتار خداوند!) (۲۵)

یعنی این کلام الله نبوده و جز کلام مخلوق چیزی نیست. محمد مردم را بدان فریب و قلوب آنها را تحت تأثیر قرار می دهد. همان طور که سحر در نهاد مردم مؤثر است این هم در قلب آنها اثر می نهد.

مفسر آلوسی در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: این صورت تأیید جمله اول را دارد؛ چون مقصود از این دو نفی، نفی قرآن بودن و یا نفی کلام خدا بودنش می باشد. از این رو آن را با واو، عطف نکرده است. مراد از بیان سخن بی ارزش و پوچ ولید، تمسخر و ریشخند به او می باشد و نشانگر آن است که از حق به دور است. با تحقیق در احوال ولید معلوم می شود که این گفته را از روی دشمنی و حمیت جاهلی بر زبان آورده است نه از روی آگاهی به حقیقت. (روح المعانی ۱۲۴/۲۹).

در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم مردم سخت به اموری چون جادوگری و سحر معتقد بودند، از این رو، بهترین راه برای نشان دادن عدم حقایق دعوت و اقدامات و معجزات انبیا، نسبت دادن سحر به آنان بود تا مردم کار پیامبران را همچون کار ساحران بدانند که می توانند مرده را زنده گردانند، مریض را شفا دهند، عصایی را مانند افعی و یا مار جلوه دهند و یا به قدرت سحر الفاظ، مدعی آوردن کتاب از سوی الله تعالی باشند. از آیات قرآنی بوضاحت ملاحظه می شود که کافران و منکران نبوت، سحر و ساحری را به همه پیامبران نسبت داده اند.

خواننده محترم!

قبل از همه باید گفت که مقام نبوت هدیه و بخشش الهی است به هر کس از بندگانش را که خود بخواهد و صلاح بداند ارزانی می فرماید. نبوت منصبی نیست که بتوان از راه تلاش و کوشش بدان دست یافت، مقامی نیست که از کانال عبادت و زهد زیاد آنرا بدست آورد،

بلکه تنها وسیله و عامل نیل به آن طوریکه یادآور شدیم همانا فضل و رحمت الهی است و بس «يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» (سوره البقرة: 105). (کافران و مشرکان دوست ندارند که خیر و برکتی از جانب خدایتان بر شما نازل گردد و به شما دست دهد، در حالیکه خداوند به هرکسی که بخواهد رحمت خویش را اختصاص می‌دهد، و الله تعالی دارای فضل و بخشش بزرگ است).

بنابراین نبوت «انتخاب و اختیار» است و هیچ احدی جز کسانی که پروردگار خود اراده کند (کسانی که شایستگی حمل این امانت و بار سنگین را داشته باشند)، نمی‌تواند به این مرتبه عظیم دست یابد، زیرا نبوت تکلیفی بزرگ و باری سنگین است جز مردان با همت و «أولوالعزم» شایستگی و توان حمل آنرا ندارند چنانکه خداوند متعال خطاب به پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «إِنَّا سَأَلْنَا عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» (سوره المزمّل: 5). (ما سخن سنگینی را بر تو نازل خواهیم کرد).

همچنان قابل تذکر است که نبوت مقام و منصب ارثی نیست که به وراثت از پدر به پسر برسد، پادشاهی و ملوکیت نیست که از راه غلبه و استیلاء بدان دست یافت، بلکه همانطوریکه یادآور شدیم اختیار و انتخاب است، که خداوند متعال بهترین مخلوقات خود را به این مقام می‌گمارد و برجسته ترین بندگان خود را مأمور حمل این رسالت می‌نماید و آن‌ها را از میان انسان‌ها برمی‌گزیند و این مسئولیت خطیر را بر دوش آن‌ها قرار می‌دهد. طوریکه می‌فرماید: «اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ۗ» (سوره الحج: 75) (خداوند از میان فرشتگان پیام‌آورانی را برمی‌گزیند و هم از میان انسان‌ها پیغمبرانی همچون (موسی، عیسی و محمد را برمی‌گزیند) چرا که خداوند شنوا و بینا است).

و باز می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ» (سوره آل عمران: 33) (خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را از میان جهانیان برگزید).

بنابر همین منطق است که مشرکین و کفار قریش بر رسالت محمد صلی الله علیه وسلم خرده گرفتند و چیزی دیگر نه یافتند او را متهم به سحر، کهنات و جنون به پیامبر اسلام کردند.

قرآن عظیم الشان می‌فرماید: «وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ» (سوره انعام/7) (اگر ما نامه‌ی روی صفحه‌ی بر تو نازل کنیم، و علاوه بر دیدن و خواندن آن‌را با دست‌های خود لمس کنند باز کافران می‌گویند: این، چیزی جز یک سحر آشکار نیست).

نسبت دادن سحر به پیامبر صلی الله علیه وسلم به خاطر مشاهده معجزات غیر قابل انکار و نفوذ خارق العاده او در افکار بود، و نسبت دادن کذب به او به خاطر این بود که بر خلاف سنت‌های خرافی و افکار منحنی که جزء مسلمات آن محیط محسوب می‌شد قیام کرد و بر ضد آن سخن می‌گفت و دعوی رسالت از سوی الهی داشت.

سَأْصَلِيهِ سَقَرَ ﴿٢٦﴾

(به سزای این سخن) به زودی او را وارد دوزخ می‌کنیم. (۲۶)

« سَأْصَلِيهِ » (صلي): او را در می آورم، او را داخل می کنم. [، نساء/30، 56، 115، نصلیه، نصلیهم، نصله]. یعنی او را داخل زبانه‌ی آتش جهنم در آوردم تا حرارت و عذابش را بچشد.

«سَقَرٌ»: از نام های جهنم است که دلالت بر گرمای شدید آن دارد به گونه‌ای که شکل هر چیز را تغییر می‌دهد و سیاه و ذوب می‌کند. «سقر»: دوزخ. ما أدراك: تو چه می‌دانی، چه چیز تو را آگاه کرد. (حاقه 3/، (مرسلات/14).

وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرٌ ﴿٢٧﴾

و تو چه می‌دانی که سقر چیست؟ (27)

«وَمَا أَدْرَاكَ»: استفهام در این جا جهت ترساندن فراوان از جهنم و گرمای شدید آن است. از آیه فوق به یک حقیقت واضح پی می‌بریم که دوزخ به جز از راه وحی قابل درک و شناخت برای انسان نیست، اگر ما خواستار واقعیت و حقیقت جنت باشیم باید در مورد شناخت آن به وحی آسمانی مراجعه نمایم.

لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ ﴿٢٨﴾

(آتشی است که) نه چیزی را باقی می‌گذارد و نه چیزی را رها می‌سازد! (28) آتش دوزخ هم فراگیر است و هم خاموش ناشدنی. مفسران در معنی کلمه: «لَا تُبْقِي»: می‌نویسند که: چیزی را از جهنمیان باقی نمی‌گذارد مگر این که آن را کباب و سیاه کند. یعنی همه چیز را نابود می‌کند و هیچ یک از تبهکاران را ناسوخته نمی‌گذارد.

ابن عباس (رض) فرموده است: یک ذره خون و استخوان و گوشت را باقی نمی‌گذارد و اگر دوباره خلق و بازسازی شوند، شدیدتر از قبل آنها را می‌سوزاند و این روند تا ابد ادامه دارد. (تفسیر کبیر 202/30).

لَوَاحَةٌ لِّلْبَشَرِ ﴿٢٩﴾

پوست بدن انسان را به کلی دگرگون می‌کند. (29)

«لَوَاحَةٌ» (لَوْح): تغییر دهنده، سیاه کننده. «بَشَرٌ» جمع بَشَرَّة: ظاهر پوست بدن انسان، اسم جنس جمعی بشره است. از آیه مبارکه: «لَوَاحَةٌ لِّلْبَشَرِ» جزای شخصی که وحی الهی را دگرگون جلوه دهد و آنرا در سیمای سحر به مردم معرفی کند، دگرگون شدن پوست بدنش با آتش دوزخ است.

قدرت آتش دوزخ بر اهل دوزخ:

قدرت و قوت آتش دوزخ به حدی است که هر چیزی را به کام خود می‌کشد. پوست بدن را می‌سوزاند و به استخوان می‌رسد و آنچه که در شکم است، همه را بیرون می‌افکند و به قلب می‌رسد. هرکس که به دام آتش دوزخ بیفتد، نجات پیدا نخواهد کرد. آن آتش نه می‌میراند و نه رها می‌سازد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم درباره آتش دوزخ می‌فرماید: «نَارُنَا جُزْءٌ مِّنْ سَبْعِينَ جُزْءًا مِّنْ نَّارِ جَهَنَّمَ. فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ كَانَتْ لَكَا فِیةً. قَالَ: إِنَّهَا فَضُلْتُ عَلَیْهَا بِتِسْعَةِ وَسِتِّینَ جُزْءًا» «حرارت آتش دنیا هفتاد برابر کمتر از حرارت آتش دوزخ می‌باشد. اصحاب گفتند: ای پیامبر! اگر به اندازه همین آتش دنیا هم گرم باشد، باز برای عذاب گناهکاران کافی است. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: حرارت آتش دوزخ به هفتاد قسمت تقسیم شده است که شصت و نه قسمت آن برای آتش دوزخ باقی است و هر قسمت از آن‌ها به اندازه

آتش دنیا گرم می‌باشد.» (صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق، باب صفة النار الباری (330/6). صحیح مسلم، کتاب الجنة، باب شدة حر النار: (2184/4).

حرارت آتش تقلیل نمی یابد:

قرآن عظیم الشأن در (آیه 30، سورة النبأ) می فرماید: «فَدُوُّوْا فَلَئِنْ نَزَّيْدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا» «پس بچشید! ما هرگز چیزی جز عذاب و رنج برایتان نمی افزاییم». با گذشت زمان، حرارت این آتش کم نخواهد شد، طوری که الله متعال می فرماید: «كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَهُمْ سَعِيرًا» (سورة الإسراء: 97). «هر زمان که زبانه آتش فروکش کند، بر زبانه آتش‌شان می افزاییم».

بنابر این تحلیل، کفار هرگز راحتی و آرامشی ندارند و عذاب آن‌ها با گذشت زمان کم نمی‌شود. «فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ» (سورة البقرة: 86). «عذابشان کم نمیشود و کسی به آنان یاری و کمک نمی‌رساند». و دوزخ زمانی که دوزخیان را می بیند، آتشش برافروخته می‌شود. «وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ، وَإِذَا الْجَنَّةُ أُنزِلَتْ» (سورة التکویر: 12-13). «و در آن هنگام که دوزخ برافروخته شود و در آن هنگام که بهشت نزدیک گردد».

عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ ﴿٣٠﴾

بر آن (دوزخ) نوزده فرشته [موکل] گمارده اند (۳۰) «تِسْعَةَ عَشَرَ»: مراد نوزده ملائکه یا گروه ملائکه است که خزانه و نگهبان جهنم هستند و طبق آیه‌ی ششم از سوره‌ی تحریم، بسیار خشن، تندخو و سنگدل هستند و کاملاً تحت فرمان پروردگارشان هستند.

ابن عباس (رض) فرموده است: «فاصله‌ی بین دو شانه‌ی هر یک از آنها مسیر یک سال است و قدرت هر یک از آنها به اندازه‌ایست که با یک ضربه شلاق آهنین هفت هزار انسان را به قعر جهنم می‌اندازد».

مفسر آلوسی گفته است: از ابن عباس روایت است که وقتی آیه‌ی علیها تسعة عشر نازل شد، ابو جهل به قریش گفت: مادر به عزایتان بنشینید! می‌شنوم ابن ابی کبشه یعنی محمد می‌گوید: نگهبانان جهنم نوزده نفرند در حالی که شما افراد زرنگ و شجاعی هستید، آیا هر ده نفر از شما نمی‌توانند یک نفر از آنها را از پای در آورند؟ ابو الاسد جمحی که مردی پرقدرت بود، گفت: من به تنهایی از عهده‌ی هفده نفر از آنها برمی‌آیم، شما فقط دو نفر را مهار کنید. (تفسیر روح المعانی ۱۲۶/۲۹).

توجه باید کرد: زمانی که يك فرشته می‌تواند جان همه مردم را بگیرد و وقتی دو فرشته می‌توانند شهر لوط را زیر و رو و همه اهل آن را هلاک کنند، نوزده فرشته می‌توانند مسئول عذاب همه مجرمان باشند.

شان نزول آیه 30:

ابن ابوحاتم و بیهقی در «البعث» از براء روایت کرده اند: گروهی از یهودیان از یک نفر صحابی پرسیدند که تعداد خازنان دوزخ چند نفراند صحابی آمد و پیامبر صلی الله علیه وسلم را از این موضوع خبر کرد. در آن ساعت آیه «عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ» نازل شد. (ملاحظه فرماید: تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (31 الی 37) درباره حکمت برگزیدن تعداد نوزده نگهبان فرشته برای دوزخ بحث بعمل آمده است.

وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيَقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَيَزِدَّادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ وَلِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْبَشَرِ ﴿٣١﴾

و ما خازنان دوزخ را غیر فرشتگان (عذاب) قرار ندادیم و شمار آنها را نیز جز وسیله آزمایش کافران قرار ندادیم، تا اهل کتاب یقین کنند (که قرآن کتاب آسمانی است) و تا ایمان مؤمنان بیشتر شود و تا اهل کتاب و مؤمنان شک نکنند و تا بیمار دلان (منافقان) و کافران بگویند: الله از این مثل چه خواسته است؟ الله این چنین هر که را بخواهد [پس از بیان حقیقت] گمراه می کند و هر که را بخواهد هدایت می نماید، و سپاهیان پروردگارت را جز خود او کسی نمی داند، و این قرآن فقط مایه تذکر و پند برای بشر است. (۳۱)

تفسیر:

«وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً»: یعنی ما نگهبانان و مأموران جهنم را جز از فرشتگان بزرگ و پر قدرت اختیار نکرده ایم. آنها را از بشر قرار نداده ایم تا با آنها درگیر شوید و بر آنها غالب آیید.

«أَصْحَابَ النَّارِ»: یاران آتش، منظور نگهبانان و به تعبیر قرآن خزنه‌ی جهنم می‌باشند. «وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا»: و آن عدد را فقط سبب فتنه و گمراهی مشرکین قرار داده ایم، تا تعداد آنها را اندک بدانند و آنان را مسخره کنند. تا ابوجهل بگوید: آیا هر یک صد نفر از شما نمی‌تواند یک نفر از آنها را از پای درآورد تا از آتش بیرون بیابیم؟ (تفسیر قرطبی ۷۹/۱۹).

مفسر طبری فرموده است: از این جهت الله متعال تعداد نگهبانان جهنم را برای کفار فتنه قرار داده است که آنها آن را تکذیب می‌کردند، و بعضی به طریق تمسخر می‌گفتند: ما شر آنها را از شما دفع می‌کنیم. (تفسیر طبری ۱۰۱/۲۹).

«لِيَسْتَيَقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ»: تا این که اهل کتاب (یهود و نصاری) یقیناً برای‌شان ثابت شود که آنچه در قرآن آمده دقیقاً همان مطالبی است که در کتاب‌های آسمانی آنها (تورات و انجیل) نیز ذکر شده است و این خود تأییدی بر صدق نبوت محمد ص می‌باشد.

«وَيَزِدَّادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا»: و تا تصدیق مؤمنان به الله و پیامبرش، افزایش یابد و درستی اخبار پیامبر خود را مشاهده کنند؛ چون آنچه در قرآن آمده است با تورات و انجیل مطابق است، و اهل کتاب نیز سر تسلیم فرو آورند.

«وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ»: و تا اهل کتاب و مؤمنان در مورد تعداد آنها شک و تردید نداشته باشند. این بخش از آیه برای تأکید ما قبلش آمده است؛ چون وقتی یقین را ذکر کرد، شک را از آنها نفی کرده است. پس گفته‌ی و لا یرتاب برای مبالغه و تأکید آمده است. (التسهیل، این را از زمخشری نقل کرده است.)

«الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ»: مراد کسانی‌اند به ظاهر، اسلام را پذیرفته‌اند اما در باطن نسبت به آن شک و تردید دارند و به یقین حقیقی نسبت به صدق قرآن و پیامبر نرسیده‌اند و هنوز باورهای کفر در آن‌ها زنده و فعال است. از جمله منافقین و انسانهای یا ضعیف الایمان. «مَادَا أَرَادَ اللَّهُ»: تا کافران و ضعیف ایمانان از روی استهزاء و تمسخر و بلکه از روی نادانی بگویند که: الله متعال چرا این چنین سخنی را که مثالی از غرابت و تازگی است مطرح نموده و بدین سان می‌خواهد ما را بترساند!

مفسر فخر رازی فرموده است: اثبات یقین در بعضی موارد با پیدایش شک و تردید منافات ندارد. مقصود از اعاده‌ی این سخن این است که برای آنان یقین جازم و قطعی حاصل شده به گونه‌ای که هرگز شک و تردید در آن حاصل نیاید. پیامبر صلی الله علیه و سلم از حال قریش آگاه بود و می‌دانست که چنانچه این عدد عجیب را به اطلاع آنها برساند، آنها آن را مسخره کرده و به آن می‌خندند، از این رو خدا به واضح‌ترین شیوه مقصود از ذکر این خبر را توضیح داده است. (تفسیر کبیر با کمی تغییر ۲۰۶/۳۰).

«كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»: الله همان‌طور که ابوجهل و یارانش را گمراه کرد، هر کس را که بخواهد از هدایت و حق گمراه می‌کند و هر کس را که بخواهد هدایت می‌دهد.

«وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ جَزْ»: الله هیچ کس تعداد فرشتگان و قدرت و قوت جسمانی آنها و کیفیت خلقت و کثرت آنها را نمی‌داند.

آیه نظر ابوجهل را رد می‌کند که می‌گفت: آیا خدای محمد بیش از آن نوزده، یار و انصاری ندارد؟

«وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْبَشَرِ (31)»: این آتش که الله متعال و جبار آن را برای شما توصیف کرده است جز اندرز و پند و یادآوری برای انسان چیزی نیست، تا از غضب الهی بترسند و از در اطاعت در آیند. و از نافرمانی دست بردارند.

شان نزول آیه 31:

از ابن اسحاق روایت کرده است: روزی ابوجهل گفت: ای گروه قریش! محمد می‌گوید: لشکر خدا که شما را در جهنم عذاب می‌دهند و شکنجه می‌کنند نوزده نفر اند. تعداد شما از آنان بیشتر است آیا صد نفر شما را یکی از آن‌ها مغلوب می‌کند، پس خدا آیه «وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً...» را نازل فرمود.

- همچنان از سدی روایت کرده است: هنگامی که «عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ» نازل شد. مردی از قریش به نام ابو اشد گفت: ای گروه قریش، از نوزده نفر خازن دوزخ نترسید، من خودم تنها ده نفر آن‌ها را با شانه راستم و نه نفر آن‌ها را با شانه چپم از شما دفع می‌کنم. پس آیه «وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً...» نازل شد. (ملاحظه شود: تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

خواننده محترم!

طوری‌که در آیات (26 الی آیه 30) دریافتم که الله تعالی نگهبانان دوزخ را نوزده نفر بیان نموده است، که در بیان این عدد برای کافران، آزمایش و عذاب گردید؛ آنها گمان می‌کردند که بر این تعداد کم چیره می‌شوند و نمی‌دانستند که یکی از آن فرشتگان می‌تواند با تمام فرزندان آدم مقابله کند. روی همین اصل، الله متعال در پی آن فرمود:

«وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَأْكُوتَةً وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا» (سوره المدثر: 31). «و نگهبانان دوزخ را فقط فرشتگان (عذاب) قرار دادیم و تعداد شان را تنها از این جهت بیان کردیم که مایه گمراهی کافران باشد».

ابن رجب میفرماید: دیدگاه مشهور در میان دانشمندان گذشته و امروز، این است که آزمایش بدین جهت بود که تعداد فرشتگان تصریح شد و کفار به خاطر اندک بودن آنها، گمان می بردند که مبارزه با آنان و مغلوب کردنشان، آسان است و به این واقعیت پی نبردند که یکی از آن فرشتگان، توان مبارزه با تمام انسانها را دارد. (تخويف من النار ص (147) این فرشتگان همان کسانی هستند که الله متعال آنان را «نگهبانان دوزخ» نامیده است. الله متعال می فرماید: «وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِّنَ الْعَذَابِ» (سوره غافر: ۴۹). «دوزخیان به نگهبانان دوزخ می گویند: شما از پروردگارتان درخواست کنید که روزی عذاب را از ما بردارد».

كَلَّا وَالْقَمَرِ ﴿٣٢﴾

نه چنین نیست (که کفار تصور می کنند که این حقایق افسانه است)، قسم به ماه. (۳۲) «كَلَّا»: کلمه‌ی زجر و منع است. الله متعال به ماه قسم یاد کرده که «سقر» حق است، تا آن مسخره کنندگان به وحی و قرآن دست از عمل زشت و ناپسند خود بردارند. قسم به ماه. در این هیچ جای شکی نیست که آفریده‌های خداوند متعال در طبیعت از چنان اهمیتی برخوردارند که قابل قسم اند

وَاللَّيْلِ إِذَا أَدْبَرَ ﴿٣٣﴾

قسم به شب هنگامی که پشت کند. (۳۳) بصورت کل در قرآن عظیم الشان هفت بار به شب قسم بعمل آمده است که عبارتند از:

- 1 - «والليل اذا دبر» (قسم به شب چون بگذرد).
 - 2 - «والليل اذا عسعس» (تکویر 17) (سوگند به شب چون برود)
 - 3 - «والليل وما وسق» (انشقاق 17) (قسم به شب و آن چه را جمع آوری میکند)
 - 4 - «والليل اذا يسر» (فجر آیه 4) (قسم به شب هنگامی که حرکت می کند)
 - 5 - «والليل اذا يغشاها» (شمس آیه 4) (قسم به شب چون فرو پوشد)
 - 6 - «والليل اذا يغشى» (لیل آیه 1) (قسم به شب چون فرو پوشاند)
 - 7 - «والليل اذا سجي» (سوره ضحی آیه 2) (قسم به شب چون آرام گیرد).
- باید یادآور شد که در قرآن عظیم الشان قریب به چهل مورد به غیر از الله به تعداد مخلوقات قسم یاد گردیده است که از جمله: در سوره شمس به یازده چیز قسم خورده شده که هشت تای آن غیر الله است که شامل: «آفتاب»، «نور آفتاب»، «ماه»، «روز»، «شب»، «آسمان»، «زمین» و «نفس انسان» می باشد.

همچنان در سوره النازعات به سه چیز و در سوره والمرسلات به دو چیز قسم می خورد. همچنین سوگند به غیر الله در سوره های الطارق، قلم، عصر، البلد، هم وارد شده است.

وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ ﴿٣٤﴾

قسم به صبح زمانی که روشن شود. (۳۴) «أَسْفَرَ»: نورش دمیده و روشن می شود و فروغش در جهان پخش می گردد.

إِنَّهَا لِأَحَدَى الْكَبِيرِ ﴿٣٥﴾

که دوزخ یکی از نشانه‌های بزرگ (قدرت الله) است. (۳۵) مفسر ابو حیان فرموده است: الله سبحان وتعالی به این اشیا قسم یاد کرده است تا شرافت آنها را نشان دهد و صنعت عجیب و قدرت خود را در آنها یادآور شود که برپایی هستی بر ایجاد آنها متکی است. قسم خورده است که جهنم یکی از مصایب بسیار بزرگ و بی‌نظیر است. (البحر ۳۷۸/۸).

حسن بصری (رض) فرموده است: «به الله قسم که حق تعالی خلیق را به بلایی بزرگتر از دوزخ بیم نداده است». به قولی «آنها» یعنی: تکذیب آنان محمد صلی الله علیه وسلم را یکی از بلاهای بسیار بزرگ است. یا معنی این است: فرستادن بیم دهنده به سوی بشر، یکی از بزرگترین رویدادها در هستی است.

آیه بیانگر آن است که آفتاب و مهتاب ساخته‌ی دست قدرت الله متعال می‌باشند، و در حرکات و رفت و برگشت و روشنایی و پیدایش شب و روز از آنها، مسخر و مطیع فرمان خدای متعال می‌باشند، و در پیشگاه قدرت و قهر او سر سجده و اطاعت خم می‌کنند. پس چگونه برازنده‌ی انسان است که آن دو را پرستش کند، و به خدایی کافر باشد که آنها را هستی داده است؟ (تفسیر صفوة التفاسیر).

نَذِيرًا لِلْبَشَرِ ﴿٣٦﴾

هشدار دهنده بشر است (۳۶)

باید یاد آور شد که هشدار پیامبر صلی الله علیه وسلم برای همه بشریت است، و این هشدار دادن امر ضروری و لازمی هم می‌باشد.

لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ ﴿٣٧﴾

(ترساننده است) برای هر یک از شما که بخواهد (در مقام ایمان و طاعت و سعادت) پیش رود، یا پس ماند (به سبب کفر، طغیان و گناه). (۳۷)

تَشْرِيحُ لُغَاتٍ وَاصْطِلَاحَاتٍ:

«أَنْ يَتَقَدَّمَ»: که پیش افتد، که پیشی جوید. «يَتَأَخَّرَ»: پس افتد، باز ماند.

تَفْسِيرٌ:

یعنی برای آن‌که با انجام دادن اعمال نیک به پروردگارش تقرب جوید و یا با ارتکاب اعمال مهلك و خطرناک از او دوری جوید.

در البحر آمده است: منظور از تقدم و تأخر پیشی گرفتن در اعمال نیک و تخلف ورزیدن از آن است. مانند گفته‌ی «فمن شاء فليؤمن و من شاء فليكفر». (البحر ۳۷۹/۸).

ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی هر کس می‌خواهد از الله پیروی کند و هر کس بخواهد تخلف ورزد و مرتکب معصیت و نافرمانی شود. (طبری ۱۰۳/۲۹).

از فحوی آیه مبارکه معلوم می‌شود که انسان دارای اختیار و اراده است. «هر که از شما را که بخواهد پیشی جوید» به سوی حق و خیر یا به سوی بهشت «یا باز ایستند» به سبب کفر از راه حق و خیر و از جاده بهشت.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (38 الی 56) در باره گفتگو میان اهل سعادت (جنتیان) و اهل گناه (دوزخیان)؛ بحث بعمل آمده است.

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ ﴿٣٨﴾

هر نفس (هر شخص) در گرو اعمال خویش است. (۳۸)
«رَهِيْنَةٌ» «گروگان، درگرو».

طوری‌که گفتیم **«رَهِيْنَةٌ»** به معنی مرهونه و هدف از آن محبوس و مقید بودن است، مانند آن کسی که در برابر قرضی، چیزی را بطور رهن و گروگان بگذارد، پس آن چیزی در دست قرض دهنده محبوس می‌ماند، و مالک نمی‌تواند از آن استفاده کند، همچنین در روز قیامت هر کسی در عوض گناهان خویش محبوس و مقید می‌باشد، غیر از اصحاب الیمین که از این حبس و قید، مستثنی می‌باشند. (تفسیر معارف القرآن علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی، سوره المدثر). رفتار انسان، سازنده شخصیت اوست، و یکی از خصوصیات قرآن عظیم الشان اینست که انسان را مسئول اعمال خود می‌داند و در آیات زیادی مسئولیت اعمال خوب و بد را به خود انسان نسبت می‌دهد. این امر نشان می‌دهد قرآن عظیم الشان برای انسان قائل به اختیار است و لازم است آیاتی را که جبر از آن‌ها استفاده می‌شود با مجموعه چنین آیاتی فهمید.

با توجه به آیه یاد شده هر نفسی در گروی کسب خود است، چنانچه انسان در آخرت مجازات شود یا اگر پیوست عملی به بدی یا خوبی کشیده می‌شود، عامل آن خوبی یا بدی خود انسان است و نمی‌تواند بگوید چون خداوند قدرت مطلق دارد، اعمال ما و آثار اعمال ما منسوب به خداوند متعال است.

انسان دارای اختیار است؛ می‌تواند هر عملی را چه خوب و چه بد انجام دهد اما بداند که آثار عمل از مجازات یا پاداش به واسطه اعمال خود است.

قرآن عظیم الشان برای آن‌عه از اشخاصیکه در سرآشویی گناه افتاده‌اند موقعیت خطرناکی ترسیم می‌کند و می‌فرماید مشکل است چنین اشخاصی به زودی هدایت شوند مگر اینکه به لطف الهی و درخواست جدی از مسیر گناه بازگردند. اشخاص گناهکار باید با توبه قاطع به اصلاح اعمال خود بپردازد تا امید نجات آن‌ها حاصل شود.

إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ ﴿٣٩﴾

مگر اصحاب دست راست (که نامه اعمالشان را به نشانه ایمان و تقوی به دست راستشان می‌دهند). (۳۹)

«أَصْحَابَ الْيَمِينِ»: یاران دست راست، یاران اهل سعادت، (واقعه/27، 38، 90، 91) گیرندگان کارنامه‌ی اعمال با دست راست بهشتیان که با اعمال نیکو، خود را از آتش جهنم نجات داده‌اند.

فِي جَنّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿٤٠﴾

که آنها در باغهای بهشت اند و سؤال می‌کنند. (۴۰)

«يتساءلون»: از یکدیگر می‌پرسند، از گناهکاران می‌پرسند.

کیفیت این پرسش می‌تواند دو نوع باشد: 1- این که مومنان در میان خودشان در مورد اسباب جهنمی شدن مجرمان گفت‌وگو می‌کنند. 2- مومنان از مجرمان در مورد اسباب جهنمی شدنشان می‌پرسند تا بر حسرت آنان بیفزایند.

البته سؤالات متعدد و پی‌در پی که از مجرمان در قیامت، بعمل می‌آید، از جمله نوعی از عذاب روحی برای آنان بحساب می‌رود.

عَنِ الْمُجْرِمِينَ ﴿٤١﴾

از مجرمان (۴۱)

«از مجرمان» یعنی: مؤمنان از یک دیگر راجع به احوال گنهکاران می‌پرسند، یا از خود گنهکاران می‌پرسند در حالی که خطاب به آنان می‌گویند: «چه چیز شما را در دوزخ در آورد؟ می‌گویند: از نماز گزاران نبودیم و بینوایان را هم اطعام نمی‌دادیم و با هرزه درایان هرزه‌رایی می‌کردیم» یعنی: با اهل باطل در باطلشان در می‌آمیختیم و هرگاه گمراهی به گمراهی کشیده می‌شد، ما هم با او گمراه می‌شدیم. ابن‌زید در معنی آن می‌گوید: «در کار محمد صلی الله علیه وسلم با فروروندگان و هرزه درایان فرومی‌رفتیم و می‌گفتیم: محمد دروغ‌گوست، دیوانه است، جادوگر است، شاعر است...».

مَا سَأَلَكُمْ فِي سَقَرٍ ﴿٤٢﴾

چه چیز شما را به دوزخ وارد ساخت؟ (۴۲)
«مَا سَأَلَكُمْ»: چه چیزی شما را داخل جهنم ساخت؟ یا شما را در آورد. «سَقَر»: آتش سوزان جهنم.

مفسر تفسیر البحر می‌نویسد: سؤال برای توبیخ و تحقیر است، و گرنه می‌دانند چه چیزی آنها را به جهنم انداخته است. (البحر ۳۸۰/۸).

قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ ﴿٤٣﴾

می‌گویند: ما از نماز گزاران نبودیم. (۴۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

المصلین: نماز گزاران.

تفسیر:

مجرمان در جواب می‌گویند: یعنی ما از جمله کسانی نبودیم که به الله و پیامبر و کتاب او ایمان آورده آن نخستین حق الله سبحان و تعالی که بر یک انسان خداپرست و گذار گردیده بود، یعنی نماز را ادا کرده باشیم. در اینجا این مطلب را باید به خوبی دانست که هیچ شخصی نمی‌تواند نماز بخواند تا زمانی که ایمان نیاورده است؛ از این رو از نماز گزاران بودن، به خودی خود مستلزم این است که از ایمان آورندگان باشد.

جمله «لَمْ نَكُ» و «كُنَّا» نشانه استمرار فعل را بیان میدارد تکرار گناه تقریباً به معنی تکرار عملی گناه است بدون پشیمان شدن طوریکه در عرف گفته شود مداومت بر آن گناه نموده و واضح است کسی که بر گناه اصرار می‌ورزد، از ارتکاب آن پشیمان نیست. شخص با یک بار گناه (گناه صغیره) به دوزخ نمی‌رود، ولی اصرار و مداومت به گناه و فساد، سبب رفتن به دوزخ می‌گردد.

وَلَمْ نَكُ نَطْعِمُ الْمِسْكِينَ ﴿٤٤﴾

و مسکینان را طعام نمی‌دادیم. (۴۴)

«الْمِسْكِينَ»: بینوایان، نیازمندان و مستمندان.

تفسیر:

ما صدقه و احسان به بینوایان و محتاجان نمی‌دادیم. مفسران کثیر در تفسیر آیات متبرکه (43 و 44) می‌نویسد: منظور در این دو آیه این است که الله متعال را پرستش و عبادت نمودند و نسبت به خلق الله و هم‌نوع خود نیکی و احسان نکردند. (تفسیر مختصر ۵۷۳/۳).

یادداشت:

قابل یادآوری است که: نماز ارتباط با الله سبحان و تعالی و صدقه ارتباط با خلق الله است و قطع این ارتباطات نتیجه‌ی متابعت از هواهای نفسانی و دور ماندن از تعالیم اخلاقی الله است.

وَكُنَّا نَحُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ ﴿٤٥﴾

با آنانیکه سخن باطل میگفتند (در کفر گویی) همنشین و همصدا بودیم. (۴۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَحُوضُ» (خوض): فرو می‌رفتیم، هم صدا می‌شدیم. «الْخَائِضِينَ» در یاهوگویی و سخنان باطل و بیهوده.

تفسیر:

یعنی اینکه ما همراهی گمراهان در باطل و یاهوگویی مشغول بودیم، و با آنها در اباطیل و مسایل غیرضروری شرکت می‌جستیم. در التسهیل آمده است: خوض یعنی حرّافی و زیاده‌گویی در اباطیل. (التسهیل ۱۶۲/۴).

یکی از خصوصیت انسان مؤمن این است که از لغو و باطل و یاهو گویان دوری جوید، و زندگی شریفین خویش را به یاهو گویی‌ها به مصرف نرساند، بدون شک وقت و فرصت بزرگترین و گرانبمایه‌ترین و بی‌نظیرترین سرمایه برای بشر است، که می‌توان در استفاده از آن توفیقات بزرگی را بدست آورد، و در پرتو آن به اهداف عالی دست یافت، وقت گوهر ناب و گران سنجی است که ارزش هیچ چیز را نمی‌توان با آن مقایسه کرد، این که می‌گویند وقت طلاست، دقیق فرموده اند. از فحوی آیه مبارکه: «وَكُنَّا نَحُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ» معلوم میشود که: گذراندن عمر به بطالت، جرم و گناه نابخشودنی میباشد.

خواننده محترم!

قرآن عظیم الشان با زیبایی خاصی در (آیه ۱۰۰ سوره مائده) میفرماید: «قُلْ لَّا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.» بگو: (ای مردم) پلید (حرام) و پاکیزه (حلال) برابر نیست، اگرچه فراوانی ناپاکان تو را به تعجب اندازد، پس ای صاحبان عقل از الله بترسید، باشد که رستگار و کامیاب گردید.

اموال خبیث، افکار پلید!

طیب و خبیث که در آیه مبارکه بدان اشاره بعمل آمده شامل هر نوع پاکی (حلال) و پلیدی (حرام) چه در انسان‌ها، چه در اموال و درآمدها، چه در غذاها و چه در اشیای مختلف النوع شامل می‌گردد. بنابراین اطلاق خبیث و طیب در آیه فوق به هر موجود ناپاک و پاک و از جمله افکار پاک و ناپاک انسانها می‌گذرد.

البته ناگفته نباید گذاشت که اموال خبیث و ناپاک بطور یقین بالای افکار و رفتار انسان اثر سوء و منفی می‌گذارد و نتیجه مال خبیث، فکر پلید و منحرف در انسان خلق و تشویق می‌دارد.

نقطه دیگری را که آیه مبارکه بدان اشاره به عمل می‌آورد، اینست که در جامعه امروزی دیده می‌شود که برخی از انسانها تحت تاثیر اراء و افکار یک عده از انسانهاییکه در زیادتیر از حالات تعداد ظاهری شان نسبتاً زیاد می‌باشد، قرار می‌گیرند و طوری تصور می‌کنند که حق با اکثریت است. در حالیکه همیشه چنین نیست، هست مواردیکه همین اکثریت اشتباهات مدهوش را مرتکب شده اند، تعلیمات قرآن عظیم الشان همین است که کمیت و مقدار مهم نبوده، بلکه کیفیت و نیات مهم است. خوب بودن یک امر به اکثریت کیفی است

نه اکثریت کمی؛ یعنی افکار قویتر و والاتر و عالیتر و اندیشه های تواناتر و پاکتر لازم است نه کثرت نفرات طرفدار.

در جوامع امروزی اصطلاح وجود دارد که میگویند: «خواهی نشوی رسوا، همرنگ جماعت شو» این استدلال و ارایه همچو منطق اشتباه محض بوده است. طوری که در آیه فوق آمده است: «كُنَّا نَحُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ» یکی از عوامل دوزخی شدن، همرنگ شدن با جماعت فاسد است. و در ضمن دوست و همنشینی با دوستان بد زمینه ساز برای دوزخی شدن انسان می گردد. الله تعالی ما را از آن نگاه دارد.

وَكُنَّا نَكْذِبُ يَوْمَ الدِّينِ ﴿٤٦﴾

و همواره روز جزا را دروغ می شمردیم. (۴۶)

یعنی ما روز قیامت و جزا و معاد را تکذیب می کردیم. به منظور بزرگ نشان دادن روز قیامت، تکذیب روز قیامت را در آخر آورده است؛ چون تکذیب آن بزرگترین و زشتترین جرایم به حساب می آید.

حَتَّىٰ أَتَانَا الْيَقِينُ ﴿٤٧﴾

تا آن که مرگ به سراغ ما آمد. (۴۷)

«الْيَقِينُ»: مرگ که پرده های غیب را از برابر چشمان کنار می زند و حقایق را آن گونه که هست آشکار می سازد.

قابل یادآوری است که: مرگ فنا نیست بلکه آزاد شدن از اسارت دنیای مادی و دیدن حقایق ماورایی است.

فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ ﴿٤٨﴾

از این رو شفاعت شفاعت کنندگان به حال آنها سودی نمی بخشد. (۴۸)

«الشَّافِعِينَ»: شفاعت کنندگان (پیامبران، ملائکه و صالحین) که برای مومنین شفاعت خواهند کرد اما حقیقت امر آن است که مجرمین اصلاً شفاعت گری ندارند که از شفاعت آنها مستفید شوند و اگر هم تمامی اهل زمین آنها را شفاعت کنند هیچ منفعتی برای آنان نخواهد داشت، زیرا خبائثت اعمالشان تمامی دروازه های نجات و رهایی را بر آنها بسته است.

ابن کثیر در تفسیر خویش می نویسد: انسانی که دارای چنین اوصافی باشد، در روز قیامت شفاعت شافع او را سودی نخواهد رساند؛ چون شفاعت زمانی مقبول است که انسانی که برای او شفاعت به عمل می آید قابل قبول و شایسته باشد. اما آن که به کافری به پیشگاه الله برود برای همیشه در آتش خواهد بود. (مختصر ۵۷۳/۳).

فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ ﴿٤٩﴾

پس آنان را چه شده که از تذکر و هشدار روی گردانند؟ (۴۹)

«فَمَا لَهُمْ»: آنها را چه شده است و سبب چیست؟ «التَّذْكَرَةِ»: تذکار و اندرز و یادآوری کننده، منظور قرآن کریم است که قدرت بی مانند الله متعال و ضعف ذاتی انسان را به او بیان و نشان میدهد. یعنی چه چیزی باعث شده است که آن مشرکان از قرآن عظیم الشأن و آیات قرآنی و از پند و موعظه ای رسا و نصایح و ارشادات آن، روی بگردانند.

كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ ﴿٥٠﴾

گویا گوره خرانی وحشی و رمیده اند. (۵۰)

«مُسْتَفِرَّة» «رمنده، چموش».

«كَأَنَّهُمْ»: گویی آن‌ها. «حُمُرٌ» جمع حمار: در این جا مراد خر وحشی (گور خر) است که زندگی شان با شیرمشترک است «مُسْتَفِرَّة» (نفر): رم کننده، گریزان، گریزپا. هکذا در یکی از یک ضرب المثل های عربی آمده است. یکی از خصوصیت های گورخرها آن است که به محظ احساس خطر با چنان سراسیمگی ای پا به فرار می گذارند که هیچ جانور دیگری آن گونه فرار نمی کند؛ از این رو عرب ها کسی را که با نهایت سراسیمگی و ورخطای فرار کند، به گورخرهایی تشبیه می کند که به محض حس بوی شیر، یا صدای پای شکارچی پا به فرار گذاشته باشند.

فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ ﴿٥١﴾

که از [چنگال] شیر فرار کرده اند! (۵۱)

«فَرَّتْ» «فرار کرده است، گریخته است».

«قَسْوَرَةٍ» جمع قَسُور: شیر درنده، این لغت در اصل به معنای چیره و غالب است و چون شیر بر دیگر درندگان چیرگی دارد به آن قَسُور میگویند و بدین اعتبار به صیاد و تیرانداز نیز قسوره گویند؛ این لغت در اصل از لغات حبشی است. در البحر آمده است: به عنوان ذم و توهین، الله آنان را به الاغ های وحشی تشبیه کرده است. (البحر المحيط ۸/۳۸۰).

ابن عباس (رض) فرموده است: الاغ های وحشی وقتی شیر را ببیند پا به فرار می گزارند، و آن مشرکان نیز وقتی محمد صلی الله علیه و سلم را می دیدند، همان طور که الاغ از شیر فرار می کند، آنها هم فرار می کردند. (تفسیر کبیر ۳۰/۲۱۲).

بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَىٰ صُحُفًا مِّنْشَرَّةٍ ﴿٥٢﴾

بلکه هر کدام از آنها می خواهد که صحیفه های سرگشاده (از سوی الله) برای او فرستاده شود. (۵۲)

«أَنْ يُؤْتَىٰ»: که داده می شود. «صُحُفًا»: جمع صحیفه، نامه ها. منشرة: سرگشاده.

شأن نزول آیه 52:

ابن منذر از سدی روایت کرده است: مشرکان گفتند: اگر محمد راست می گوید باید زیر بالش هریک از ما منشور امان و نجات از جهنم بگذارد. پس خدای بزرگ آیه «بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَىٰ صُحُفًا مِّنْشَرَّةٍ» را نازل کرد. (تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی)

یادداشت:

خواننده معزز! (محتوای آیات متبرکه 50 و 51) مبین این تعبیری بس رسا و گویا است که: چگونه مشرکان و بی باوران از آیات روح افزای قرآن فرار می کنند و چه زیبا آنان را به گورخرانی بی عقل و شعور تشبیه کرده است!؟

كَلَّا بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ ﴿٥٣﴾

این چنین نیست، بلکه ایشان از روز آخرت نمی ترسند. (۵۳)

یعنی باید آنها از این انتظار و توقع دست بردارند و صرف نظر کنند. در حقیقت آنها جمعی هستند که محشر و محاسبه را تکذیب می کنند و به نعیم و عذاب ایمان

ندارند و همین امر آنها را فاسد کرده و آنها را وادار کرده است که از اندرزهای قرآن روی برتابند. (تفسیر صفاة التفاسیر)

كَلَّا إِنَّهُ تَذَكِّرَةٌ ﴿٥٤﴾

چنین نیست که آنها می‌گویند، قرآن محققاً همه پند و یادآوری است. (۵۴) « إِنَّهُ تَذَكِّرَةٌ »: یعنی این قرآن اندرز و یادآوری می‌باشد! اگر سعادت خود را بخواهند، این قرآن برای پند دادن به آنها کافی است.

فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ ﴿٥٥﴾

پس هر کس بخواهد از آن پند گیرد (۵۵)

یعنی هر کس بخواهد از آن پند می‌گیرد و از هدایتش سود می‌برد.

وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَىٰ وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ ﴿٥٦﴾

و پند نگیرند مگر آنکه الله خواهد، اوست که سزاوار تقوی است و او سزاوار آمرزش است. (۵۶)

تشریح لغات واصطلاحات:

«أَهْلُ التَّقْوَىٰ» «اهل تقوا پرهیزکاری». «أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ» «اهل آمرزش».

تفسیر:

مفسر آلوسی فرموده است: یعنی شایسته است از او ترسید و از او اطاعت کرد، و شایسته است گناه افرادی را ببخشاید که به او ایمان آورده و او را اطاعت کرده‌اند. در حدیث از انس روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم این آیه را خواند: هو اهل التقوی و اهل المغفرة، آنگاه فرمود: خدایتان فرموده است: شایسته است از من بترسید، پس هر کس از من ترسید و خدای دیگری را قرار نداد، شایسته است من او را ببخشایم.

باید گفت که اختیار و خواست انسان مستقل نیست بلکه منوط به مشیّت و خواست پروردگار با عظمت است. این بدین معنای است که فقط او سزاوار است تا از او ترسیده شود و از نافرانی او اجتناب باید کرد.

اراده و خواست پروردگار مستقل، مطلق و بالاتر از همه خواست ها و اراده ها است. از آیه شریفه «و ما یذکرون إلا أن یشاء الله» فهمیده می شود که بیداری و پندگیری از قرآن کریم به توفیق الهی است. همانطوریکه خواست انسان وابسته به خواست الله تعالی است، در ضمن باید گفت که پندگرفتن و متذکر شدن از قرآن کریم نیز، به توفیق الهی است الهی برای ما توفیق فهم واقعی قرآن مجید را نصیب فرما! آمین

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.

و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة القيامة

جزء - (29)

سورة قيامة در مکه مکرمه نازل شده و دارای چهل آیه و دو رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

سوره‌ی «قیامت» یا «لا أقسم» طوریکه بیان یافت از جمله سوره های مکی بوده است و بعد از سوره‌ی «قارعة» نازل شده این سوره به سببی بنام «قیامت» مسمی شد که قسم الهی به قیامت آغاز یافته است، تا شأن آن را بزرگ نموده و بر وقوع حتمی و رد بر منکران آن تأکید گذاشته باشد.

نام سوره: «قیامة»

معانی نام سوره: اینست که کلمه قیامت از قیام گرفته شده؛ قیامت به معنی برخاستن، و **یوم القيامة** به معنی روز برخاستن از قبرها و روز زنده شدن و حشر شدن است. طوریکه در فوق هم یادآور شدیم سوره قیامة دارای چهل آیه بوده، و در مکه مکرمه نازل شده است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرماید).

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره قیامت:

طوریکه در فوق هم یادآور شدیم؛ سوره قیامت (قیامة) دارای چهل آیه، و یکصد و شصت و چهار کلمه، و (676) حرف میباشد. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرماید).

ارتباط سوره قیامت با سوره مدثر:

بعد از آن در سوره‌ی مدثر، مجرمین یکی از اسباب جهنمی شدنشان را تکذیب روز جزا برشمردند خداوند نیز علت این تکذیب را نترسیدن از قیامت می‌داند و در سوره قیامت مفصلاً به بحث قیامت از وجوه مختلف آن یعنی امکان وقوع، سختی‌های آن و علت نترسیدن از آن می‌پردازد.

محور اصلی بحث سوره:

بحث قیامت، جزا و سختی‌های آن و امکان عقلی وقوع قیامت همراه با اشاره‌ای به نزول قرآن.

محتوای و مباحث اساسی این سوره:

این سوره مانند سایر سوره‌های مکی از اصول دین، بحث بعمل می‌آورد، برای اثبات زنده شدن روز معاد، به خود قیامت و به نفس لوامه قسم یاد میکند بصورت کل گفته میتوانیم که: محتوی کلی و مباحث اساسی این سوره مبارکه را معاد و روز قیامت تشکیل می‌دهد. در سوره جز چند آیه‌ایکه درباره قرآن عظیم الشأن و مکذبین بحث بعمل می‌آورد، درباقی موارد بحث‌هاییکه در مورد قیامت در این سوره آمده روی هم رفته در چهار بخش جمع‌بندی می‌شوند:

موضوعاتی مربوط به اشراط الساعة (حوادث عجیب و بسیار هول‌انگیزی که در پایان این جهان و آغاز قیامت روی می‌دهند)؛ موضوعاتی مربوط به وضع حال نیکوکاران و بدکاران در آن روز؛

موضوعاتی به لحظات پر اضطراب مرگ و انتقال از این جهان به جهان دیگر؛ بحث‌های مربوط به هدف آفرینش انسان و رابطه آن با مساله معاد (روز بازگشت).

ترجمه و تفسیر سوره القيامة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ ﴿١﴾

قسم می خورم به روز قیامت (۱)

«لَا أُقْسِمُ»: «لا» زائده و جهت تاکید در قسم است، (سوره های: واقعه، حاقه، معراج) قسم خوردن پروردگار با عظمت به روز قیامت برای تعظیم و تفخیم شأن آن می باشد و قطعاً او صاحب اختیار است که به هر چیز از مخلوقاتش که می خواهد، قسم یاد نماید. در نزد پروردگار با عظمت وقوع قیامت بطور قطعی است و لذا به آن قسم می خورد. خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (1 الی 15) در باره اثبات زنده شدن دوباره، و موضوع روز قیامت و نشانه هایش، به بحث گرفته شده است.

وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ ﴿٢﴾

و قسم می خورم به نفس لوامه، وجدان بیدار و ملامتگر (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَفْسِ اللَّوَّامَةِ»: نفس لوامه، نفس ملامتگر و وجدان بیدار هر مؤمن که او را نسبت به ترک خوبی‌ها ملامت می‌کند و هنگام انجام دادن گناه او را پشیمان می‌سازد.

نفس لوامه:

بصورت کل باید به عرض برسانیم که نفس لوامه خود نمونه يك قیامت كوچك است و روز قیامت نمونه بزرگ نفس ملامتگر می باشد.

قیامت به منزله وجدان کل جهان است که در آن به صورت حساب همه انسان ها رسیدگی می شود.

نفس ملامتگر نیز وجدان فردی هر انسان است و قیامتی است که برای هر کسی در درون خودش بر پا می شود.

قرآن عظیم الشأن برای نفس سه مرتبه بیان می دارد: نفس اماره، نفس لوامه و نفس مطمئنه. البته نفس اماره پایین ترین مرتبه نفس است و به معنای نفس فرمان دهنده و به شدت فرمان دهنده است. مقصود همان حالتی از نفس است که پیوسته انسان را به بدیها و زشتیها دعوت می کند، در آن هوا و هوس بر انسان غالب است و انسان محکوم هواهای نفسانی خودش است. (ملاحظه شود سوره: یوسف)

مرتبه دوم نفس لوامه است به معنای ملامتگر.

«لوامه» از لوم با فتح لام مشتق است، که به معنای ملامت و سرزنش می آید، هکذا نفس ملامتگر که از آن به عنوان وجدان اخلاقی نیز یاد می کنند، نفس بیدار و آگاهی است که هنوز در برابر گناه مصونیت نیافته است و گاه گاهی لغزش پیدا می کند و به دامان گناه می افتد، اما هرچه زودتر به خود می آید و به مسیر سعادت باز می گردد و به ملامت و سرزنش آدمی می پردازد و او را توبه می دهد.

و به عباره دیگر نفس لَوّامه قوه است در درون انسان که انسان را در مورد کارهای بد ملامت می کند. این نفس مثل يك قاضی عادل است که نفس اماره را مورد ملامت و سرزنش قرار می دهد که چرا فلان کار را انجام دادی یا چرا فلان کار را نکردی.

حسن بصری (ابوسعید و یا حسن بصری متولد سال 21 هجری در مدینه و متوفی سال 110 هجری قمری در بصره) از علمای مشهور جهان اسلام نفس لَوّامه را به نفس مؤمنه تفسیر نموده، و فرموده است: والله مؤمن همیشه و در هر حال نفس خود را ملامت می کند، ملامتش بر سیئات ظاهر است، و در حسنات و کارهای نیک، نیز در قبال شأن خداوندی، احساس کمی و کوتاهی می نماید؛ زیرا ادای کامل حق عبادت، در توان کسی نیست، بنابر این، همیشه کوتاهی خود را در نظر می گیرد و خود را بر آن ملامت می کند. (مأخذ: تفسیر معارف القرآن مؤلف مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی سوره القیامه)

نفس مطمئنه بالاترین مرتبه نفس انسان است که نفس آرامش یافته و به حقیقت رسیده است که هیچ گونه ترس و دو دلی و تردیدی ندارد و به آرامش کامل رسیده است. نفس مطمئنه، نفس تکامل یافته است که نفس اماره را رام خود کرده است و به مقام تقوای کامل و احساس مسؤلیت رسیده است و به آسانی لغزش برای او امکان پذیر نیست (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به سوره: فجر). به هر حال نفس لَوّامه، بعد از وقوع کار نیک یا بد، بلافاصله محکمه در درون انسان تشکیل جلسه می دهد و به عنوان قاضی و شاهد مجری حکم به حساب و کتاب او می رسد.

طبق توضیحات فوق نفس لَوّامه را می توان همان وجدان انسان دانست که همیشه انسان را به خاطر کارهای بدش سرزنش می کند و به حساب هایش رسیدگی می نماید که چرا فلان کار را کردی، چرا این کار را انجام ندادی، چرا اینگونه سخن گفتی، چرا اینگونه با مردم برخورد کردی. این سوالات و سرزنش ها را انسان در روز قیامت نیز تجربه می کند. یعنی يك میزان عدل الهی داریم که در روز قیامت برپا میشود و يك میزان جزئی داریم که در قلب هر شخصی وجود دارد و آن نفس لَوّامه است.

پس دیده می شود که در این آیه متبرکه که الله تعالی به دو چیز قسم می خورد قسم به ترازوی عدل بزرگ که قیامت است و قسم به ترازوی عدل کوچک که در درون انسان وجود دارد که نفس لَوّامه (ملامتگر) می باشد.

«لَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ»: شاید بهترین معادل برای نفس لَوّامه در اصطلاحات ما «وجدان» باشد و کاری که نفس لَوّامه میکند همان «عذاب وجدان» است. یکی از خصوصیات مهم قیامت، همانا محاسبه، حسابرسی و مواخذه است؛ و خداوند این ویژگی را در همین دنیا در وجود ما قرار داده است؛ و شاید به همین جهت باشد که الله تعالی در این آیه و آیه قبل قسم خوردن به قیامت را در کنار قسم خوردن به نفس لَوّامه قرار داده باشد.

همچنان حضرت ابن عباس (رض) و حسن بصری (رض) در مورد قسم یاد کردن به نفس لَوّامه می فرمایند: برای اظهار اکرام و شرف آن نفوس مؤمنه است که خود شخصاً اعمال خود را مورد محاسبه قرار داده بر کوتاهی های خود نادم شده خود را ملامت کنند. (مأخذ: تفسیر معارف القرآن مؤلف علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی سوره القیامه).

أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ ﴿٣﴾

آیا انسان گمان می کند که ما هرگز استخوان هایش را جمع نخواهیم کرد؟ (۳)

تشریح لغات واصطلاحات:

«یحسب»: می‌پندارد. «عظام»: جمع عظم: استخوانها.
 «أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ»: باید گفت که افکار تکذیب قیامت، از آن جا نشأت می‌گرفت که کافرین گمان می‌بردند چون استخوان‌های انسان بعد از مرگ متلاشی شده و تبدیل به خاک می‌شود دیگر هیچ‌گاه قابل بازسازی نخواهد بود، از این رو، حیاتی (زندگی) دوباره نیز برای آن قابل تصور نمی‌باشد.

تفسیر:

در این آیه متبرکه که الله تعالی می‌فرماید: که استخوان‌های در هم پاشیده انسان را گرد خواهد آورد آنگاه هر انسان را زنده خواهد کرد تا او را مورد محاسبه قرار داده و سپس به او جزای مناسبی داده می‌شود.

مفسرین در بیان شأن نزول آیه کریمه می‌فرمایند: که این آیه در مورد «عدی بن ربیع» نازل شده است. و آن اینکه؛ عدی بن ربیع به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: ای محمد! به من از روز قیامت بگو که چه وقت به وقوع خواهد پیوست؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم حقیقت امر قیامت را به وی باز گفتند. سپس او گفت: حتی اگر این روز را به چشم سر هم ببینم، تو را تصدیق نمی‌کنم و به آن ایمان نمی‌آورم، عجب! آیا خداوند متعال این استخوان‌ها را پس از پوسیدن آن‌ها گرد می‌آورد؟! پس این آیه کریمه نازل گردید. قرآن عظیم الشان در جواب به این انکارکنندگان می‌فرماید: الله تعالی نه تنها استخوان‌ها، بلکه قادر است سرانگشتان را بازسازی کند. (تفسیر کبیر ۲۱۷/۳۰).

بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نَسُوِيَ بَنَانَهُ ﴿٤﴾

بلی! قادریم که حتی خطوط سر انگشتان او را موزون و مرتب گردانیم (۴)

تشریح لغات واصطلاحات:

«بَلَىٰ»: بلی، حرف تصدیق و ایجاد است. «قَادِرِينَ»: از نظر اعرابی حال از ضمیر فعل مقدر «نَجْمُهَا» است، یعنی در حالی که حتی بر مرمت سر انگشتان او نیز قدرتمندیم. «نُسُوِيَ»: بازسازی کرده و مرتب و منظم گردانیم. که سر و سامان دهیم، و هماهنگ کنیم. «بَنَان» جمع بَنَانَة: سر انگشتان که دارای خطوطی است که البته کیفیت آن در اشخاص مختلف متفاوت و منحصر به فرد است.

تفسیر:

در آیه مبارکه به جواب شخص منکر که در مورد وقوع قیامت سؤال نموده بود گفته شده است: بلی قادریم که [حتی خطوط سر] انگشتان که از جمله دقیق‌ترین و لطیف‌ترین اندام هستند، او را موزون و مرتب کنیم.

بَنَانُهُ چیست؟

کلمه «بَنَان» هم به معنای انگشتان و هم به معنای سر انگشتان آمده است. اما برخی از مفسرین آن را به «خطوط سر انگشتان» معنی کرده اند.

بر سر انگشت همه انسانها خطوط وجود دارد که این خط‌ها در هر انسان به شکل خاصی خود بوده و به خطوط سر انگشتان انسان دیگر متفاوت می‌باشند. حتی در اطفال دوگانه یی، خطوط یک برادر یا یک خواهر با برادر دیگر و خواهر دیگر در حالیکه از لحاظ زمانی ولادت شان چندان متفاوت نمی‌باشد و هر دو در یک رحم مادر رشد و نمو نموده اند، فرق می‌کند.

بنابراین اثر انگشت هر کسی امضای طبیعی اوست که هیچ کس نمی تواند آن را جعل و یا هم مشابه آنرا بیاورد. طوریکه اطلاع دارید ادارات پولیس امنیتی و جنایی درجهان از اثر نشان انگشت (فنگر پرینت- (Finger print) برای پیدا کردن مجرمین استفاده بعمل میآورند، وارگانهای امنیتی با انگشت نگاری می تواند صاحب اثر انگشت را پیدا کند.

با کمک همین اثر انگشتها می توان یک شخص را از بین میلیونها انسان شناسایی کرد. علاوه بر سر انگشتان، برخی از علماء بدین عقیده اند که اثر لبهای انسانها هم از یک دیگر متفاوت می باشد. مانند اثر نشان انگشت ها، هیچ دو انسانی یافت نمی شود که اثر لبها و انگشتان عین چیز باشد. سبحان الله

قرآن عظیم الشان 1400 سال قبل به این راز معجزه اساء اشاره نموده و فرموده است: «الله تعالی در روز قیامت شما را دوباره بازسازی خواهد کرد و حتی اثر انگشت شما را هم مثل زمانی که در دنیا بودید دوباره خواهد ساخت.»

دانشمندان می فرمایند که چرا الله تعالی بر روی «بَنَان» تأکید دارد، و آیا آفرینش آن پیچیده تر از عظام است؟

پس از آن که کفار از زنده شدن بعد از مرگ و شکل گیری استخوان های پوسیده و خاک شده را به شکل اول آن انکار کردند گفتند:

«أذا متنا و كنا تراباً و عظاماً أئنا لمبعوثون» (آیه: 16 سورصافات) اگر توجه فرموده باشید: منکرین روز قیامت برای ادعای پوچ انکاری خویش هیچ وقت، منطق و استدلال صحیحی ندارند و به جای استدلال فقط استبعاد می کنند. و البته با تمام دقت برای شان گفت: انکار لجوجانه معاد سبب خواری در قیامت است.

پروردگار با عظمت ما، با يك اسلوب تأکیدی به آن ها جواب داد که خداوند نه تنها قادر به جمع آوری استخوان های پوسیده و اجساد خاک شده آن ها و اعاده آفرینش آن هاست بلکه قادر است، شکل و تصویر سرانگشتان انسان ها را مانند روز اول خلق کند. یعنی اینکه سر انگشتان دوباره مانند روز اول ساخته شود، بمعنی تمام شدن آفرینش تمام جسد انسان است، طوریکه میفرماید: «قَالَ مَنْ يَحْيِي الْعِظْمَ وَهِيَ رَمِيمٌ» (سوره یس 78). یعنی: گفت: «چه کسی استخوان های پوسیده را زنده می گرداند؟!» بنابراین همان جسم پوسیده او احیاء می گردد و آنگاه روح به جسد او باز می گردد، بنابراین انسان وجود جدیدی بدست نمی آورد.

الله تعالی با زیبایی خاصی در (آیه: 27 سوره روم) می فرماید: «وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ» «او کسی است که آفرینش را آغاز کرد سپس دوباره آن را برمی گرداند و آن را تجدید می نماید و این کار بر او آسان است.»

غرض معلومات باید یادآور شد که: تشکیل سرانگشت در جنین در ماه چهارم صورت گرفته و در طول زندگی اش ثابت و متمایز می شود و ممکن است که اثر در انگشت به هم نزدیک باشد اما هرگز یکسان نیست و لذا اثر انگشت يك دلیل قاطع و ممیزی برای شخصیت هر انسان در همه کشورهاست.

ایمان داشتن بعد از مرگ:

ایمان داشتن به زنده شدن بعد از مرگ از بزرگترین اصول ایمان در دین مقدس اسلام به شمار می رود، و آنچه بر مؤمن واجب است این است که به احوال و حوادث آن ایمان داشته باشد و بداند که بسیاری از جزئیات و کیفیت آن بر بشر نامعلوم است و هنوز علم به

انجا نرسیده و شاید هم هرگز نرسد، بنابراین آنچه بر یک مسلمان واجب است تصدیق و ایمان به زنده شدن مردگان است، هر چند که عقل و علم محدود بشری آنرا توجیه نکند! چرا که عقل و علم بشری هرگز به تکامل نخواهد رسید، و هنوز هم بسیاری از واقعیت های جهان را نه توانسته اند توجیه یا تحلیل کنند، ولی آیا آن واقعیتها انکار می شوند؟ در حالیکه این علم است که هنوز به این حد از رشد و تکامل نرسیده که بتواند آن واقعیتها را تحلیل نماید.

بنابراین در اینجا علم محکوم است نه حقیقت و واقعیتی که علم عاجز از تحلیل آن است! خالق کائنات، همانکسی که تمام مخلوقات را با جزئیات ایشان خلق کرده است، قادر است که مردگان را زنده کند. الله تعالی می فرماید: «ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ» (سوره بقره 56) «سپس بعد از مردنتان شما را زنده می کنیم». پس بر طبق این آیه مبارکه باید ایمان داشته باشیم که خداوند مردگان را زنده می کند و از قبرهایشان خارج می گرداند، همین آیه برای یک مسلمان کافیست.

و حقیقت زنده شدن این است که الله تعالی اجساد قبرها را که در آن حل شده اند، جمع می کند و به قدرت خود آن را برمی گرداند همانگونه که بود سپس به سوی آن ارواح را برمی گرداند و آنها را به سوی محشر برای حکم نهایی سوق می دهد. الله تعالی می فرماید: «وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ (۷۸) قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ» (۷۹)

و (این انسان منکر قیامت) برای ما مثالی آورد و آفرینش خود را فراموش کرد. گفت: چه کسی این استخوان های پوسیده و فرسوده را دوباره زنده می گرداند؟ (۷۹) بگو: همان ذاتی که بار اول آنها را آفریده است دوباره زنده می گرداند و او به هر آفرینشی داناست.)

و از حذیفه رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِنَّ رَجُلًا حَضَرَهُ الْمَوْتُ لَمَّا أَيْسَ مِنَ الْحَيَاةِ أَوْصَى أَهْلَهُ إِذَا مِتُّ فَاجْمَعُوا لِي حَطْبًا كَثِيرًا ثُمَّ أَوْرُوا نَارًا حَتَّى إِذَا أَكَلَتْ لَحْمِي وَخَلَصَتْ إِلَى عَظْمِي فَخُدُّوْهَا فَاطْحَنُوْهَا فَذَرُونِي فِي النَّيْمِ فِي يَوْمٍ حَارٍّ أَوْ رَاحٍ فَجَمَعَهُ اللهُ فَقَالَ لِمَ فَعَلْتَ قَالَ حَشَيْتَكَ فَعَفَّرَ لَهُ» بخاری (3479). «شخصی در آستانه مرگ قرار گرفت و وقتی از برگشت به زندگی دنیا نا امید شد به خانواده اش وصیت کرده که: وقتی مردم چوب بسیاری برایم گرد آورید سپس آتشی روشن کنید تا گوشتم را از بین ببرد و به استخوانهایم برسد، جسمم را بردارید و آن را خرد کنید و در روزی بسیار گرم یا روزی که باد بوزد در دریا اندازید. خداوند جسمش را جمع کرد و به او فرمود: چرا چنین کردی؟ گفت: به خاطر ترس از تو. پس خداوند او را بخشید».

این آیه و حدیث بر این امر دلالت دارند که الله تعالی اجساد را برمیگرداند و آنچه جدا شده و در زمین حل شده اند را جمع می کند تا آنجا که به حالت اول همانگونه که بود برمی گرداند پس ارواحشان را به آن برمی گرداند.

بر طبق نصوص دینی خداوند بر زمین آب را نازل می کند پس به وسیله آن اهل قبور می رویند همانگونه که گیاهان می رویند. و دلیل بر آن حدیث ابوهریره رضی الله عنه است که شیخین روایت کرده اند. رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید:

«مَا بَيْنَ النَّفْخَتَيْنِ أَرْبَعُونَ قَالَ أَرْبَعُونَ يَوْمًا قَالَ أَبَيْتُ قَالَ أَرْبَعُونَ قَالَ أَرْبَعُونَ سَنَةً قَالَ أَبَيْتُ قَالَ ثُمَّ يُنْزَلُ اللهُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيَنْبُتُونَ كَمَا يَنْبُتُ الْبَقْلُ لَيْسَ مِنَ الْإِنْسَانِ شَيْءٌ»

إِلَّا يَبْلَىٰ إِلَّا عَظْمًا وَاجِدًا وَهُوَ عَجْبُ الذَّنْبِ وَمِنْهُ يُرَكَّبُ الْخَلْقُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (بخاری (4935)، و مسلم (2955).

«فاصله بین دو نفخ صور چهل است از ابوهریره پرسیدند: چهل روز است.

گفت: نمی توانم چیزی را بگویم به آن علم ندارم. گفتند: چهل ماه است؟

گفت: نمی توانم چیزی بگویم به آن علم ندارم. گفتند: چهل سال است؟

گفت: نمی توانم چیزی بگویم به آن علم ندارم. پیامبر فرمود: سپس خداوند از آسمان بارانی نازل می کند پس مرده ها زنده می شوند همانطور که گیاهان سبز می شوند. تمام اعضای انسان پوسیده می شود مگر یک قطعه استخوانی که عجب الذنب نام دارد که سالم باقی می ماند و انسانها در روز قیامت از این استخوان زنده و آفریده می شوند».

این حدیث بر کیفیت زنده شدن دلالت دارد و اینکه اهل قبور در قبرهایشان چهل در فاصله بین دو نفخه می مانند که آن دو نفخ، نفخ مردن و زنده شدن می باشد و راوی منظور از چهل را مشخص نکرده که آن چهل روز، یا چهل ماه یا چهل سال است. در بعضی از روایات آمده که چهل سال است. سپس هنگامی که خداوند بخواهد مخلوقات را زنده کند بارانی از آسمان نازل می کند. در بعضی روایات آمده آن مانند منی مرد است پس اهل قبور از آن آب زنده می شوند همانگونه که گیاهان سبز می گردند بعد از اینکه تمام جسم شان جز استخوان عجب الذنب از بین رفت و این شامل انبیاء نمی گردد زیرا اجساد آنها نمی پوسد همانگونه که بیان آن قبلاً گذشت. با این توضیحات حقیقت زنده شدن، و زمان و کیفیت آن روشن گردید و الله اعلم.

رای صحیح بر بیان زنده شدن دلالت می نماید و زنده شدن تکرار برای خلق کردن است و برای هر عاقلی معلوم است که تکرار برای چیزی آسانتر از خلقت ابتدایی آن است.

بَلْ يَرِيْدُ الْاِنْسَانَ لِيَفْجُرَ اَمَامَهُ ﴿٥﴾

بلکه انسان می خواهد (با انکار نمودن) در مهلتی که در پیش دارد، فسق و فجور کند. (۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لِيَفْجُرَ اَمَامَهُ»: تا زمان در پیش روی خویش را تباه کند و فرصت باقی مانده ی عمر خویش را همچون گذشته با خیالی آسوده به گناه و فساد بگذارد

تفسیر:

در این آیه مبارکه الله تعالی می فرماید که: انسان شک در رستاخیز و قیامت را غیر ممکن نمیدارد، بلکه دلیل واقعی انکار از آخرت آنان این است که در صورت پذیرفتن آخرت مجبور هستند اینکه برخی محدودیت های اخلاقی را بپذیرند، قبول کردن و پذیرفتن همین محدودیت های اخلاقی در اصل برایشان سخت و مشکل تمام میشود. آنان می خواهند مانند حیوانات صحرائی بدون مهار زندگی بسر ببرند. آنان مانند حیوانات که جز نیل به هوس های حیوانی آرمانی دیگری ندارند، در تکاپو باشند. از این رو قیامت را انکار و آن را تکذیب می کنند.

آنان بدینترتیب میخواهند هر ظلم و ستم و فسق و فجور و فریب کاری و بدکرداری ای که تاکنون می کرده اند، در آینده هم بتوانند با آزادی کامل به آن ادامه بدهند و مبادا این تصور که روزی بایستی در پیشگاه الله سبحان و تعالی حضور یابیم و حساب این اعمال خود را پس دهیم، اختیارات این آزادی نامشروع را از آنان سلب کند. پس در اصل این عقلشان

نیست که آنان را از پذیرفتن عقیده ی آخرت باز می دارد، بلکه این خواسته های نفسانی شان است که راه را بر آنان می بندد.

اهمیت ایمان به آخرت:

همانطوریکه ما انسان ها با میل و رغبت خودما بوجود نیامده ایم با میل و رغبت خودمان هم نمی میریم. همه مذاهب بزرگ دنیا می گویند نوعی زندگی پس از مرگ وجود دارد. روز قیامت یکی از باورهای اساسی مسلمانان، مسیحیان و یهودیان است. هندوها هم معاد جسمانی را تقریباً قبول دارند.

ایمان به روز واپسین یکی از ارکان ایمان و عقیده از عقائد اساسی دین مقدس اسلام است. مسئله بعثت در دنیای پس از مرگ بعد از وحدانیت خداوند پایه دوم عقیده اسلامی میباشد. ایمان به وقایع عالم پس از مرگ و ایمان به نشانه های قیامت از جمله ایمان به غیبت است که عقل انسان قادر به درک آن ها نیست و جز از طریق وحی نبوی راهی برای شناخت آن ها وجود ندارد.

ایمان به الله تعالی و روز آخرت با ثواب و عقاب آن توجیه کننده رفتار انسان به سوی خیر است و هیچ قانونی از قوانین بشر نمی تواند رفتار انسان را همانند ایمان به آخرت راست و متعادل گرداند.

لذا فاصله زیادی است بین رفتار کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد و می داند دنیا مزرعه آخرت و اعمال صالح توشه آن هستند و بین کسی که ایمان به خدا و روز قیامت ندارد.

تصدیق کننده روز جزا بر اساس معیارهای آسمانی عمل می کند نه معیارهای زمینی و به حساب آخرت عمل می کند نه به حساب دنیا «الیوم الآخر فی ظلال القرآن» (صفحه ۲۰) انسان که تصدیق کننده روز جزا باشد، در زندگی خویش رفتاری جداگانه دارد. در او استقامت، سعه صدر، نیروی ایمان، پایداری در سختی ها، تحمل در مصیبت ها به خاطر اجر و ثواب اخروی دیده می شود. او می داند آنچه نزد خدا است بهتر و ماندگارتر است. امام مسلم از صهیب (رضی الله عنه) روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: «عجباً لأمر المؤمن أن أمره كله خير، و ليس ذلك لأحد إلا للمؤمن إن أصابته سراء شكر، فکان خيراً له، وإن أصابته ضراء صبر فکان خيراً له» (صحیح مسلم) کتاب الزهد، باب فی احادیث متفرقه، (۱۲۵/۱۸ - با شرح امام نووی). (کار مؤمن تعجب برانگیز است! زیرا همه کارهای او خیر است و جز مؤمن کسی چنین ویژگی را ندارد. اگر به خوشی برسد شکر گزار است و اگر به او زیانی وارد شود صبر می کند پس همه این ها برای او خیر است).

شخصیکه به الله و روز آخرت و حساب و کتاب آن ایمان ندارد تلاش میکند تا تمام مقاصدش را در دنیا محقق سازد، او نفس زنان به دنبال متاع دنیا است و حریصانه آن را جمع می کند و شدیداً مانع رسیدنش به مردم است او دنیا را بزرگترین غم و نگرانی و تنها هدف دانش خود قرار داده است. او همه چیز را به نفع خود مقایسه می کند و به هیچ کس غیر از خود اهمیت نمی دهد و توجه نمی کند مگر زمانی که در این زندگی کوتاه و محدود سودی برای او به ارمغان آورد.

او در زمین حرکت می کند و حد و مرز او تنها زمین و زندگی کوتاه آن است بدین دلیل موازین و معیارهای او متفاوت است و مدام به نتایج منفی می رسد زیرا او از عالم پس از

مرگ دور شده است. «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ، يَسْئَلُ أَيَّانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (سورة القيامة: آیات 5 الی 6) (بلکه انسان می خواهد در پیش روی خود فسق و فجور کند (بدین خاطر) او سؤال می کند روز قیامت کی می آید).

این تصور جاهلی محدود و تنگ باعث خونریزی، سرقت اموال، غارت و راهزنی می شود چونکه آنان همانطور که قرآن حالشان را به تصویر می کشد به روز قیامت و جزا و پاداش آن ایمان ندارند. «وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ» (الأنعام: 29) (و گفتند حیاتی جز زندگی دنیا وجود ندارد و ما (هرگز) مبعوث نخواهیم شد).

این نوع انسانها حریصترین فرد بر زندگی دنیا هستند زیرا به حیات بعد از مرگ ایمان ندارند همانطور که خداوند در وصف مشرکین قوم یهود و امثال آنان می فرماید: «وَلْتَجِدْنَهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاتِهِ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُرْحَرَجِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ» (سورة البقره: 96).

(و آنان را حریصترین مردم بر زندگی (دنیا) خواهی یافت حتی طمعکارتر از مشرکان (لذا) هر یک از آنان دوست دارد هزار سال عمر کند در حالیکه اگر این عمر به او داده شود. او را از عذاب بدور نمی دارد و خداوند نسبت به اعمال آنان بینا است).

مشرک امید به زندگی بعد از مرگ ندارد و طولانی شدن زندگی دنیایی را دوست دارد و یهودی ها با علمی که (به حقانیت اسلام) دارد به خزی و خواری خود در قیامت واقف است این نوع انسانها و امثالشان بدترین افراد هستند که در بین آنان طمع و حرص، راندن مردم و استثمار آنان و غارت ثروتها به خاطر حرص در تمتع به لذتهای دنیایی ترویج می یابد. لذا در بین آنان انحلال اخلاقی و رفتار حیوانی ظاهر می شود.

پس این چنین انسانها وقتی متوجه میشوند که برخلاف لذتهای زودگذر و آرزوهای بی پایان شان سختی ها و شدائد دنیا افزایش می یابد که در این وقت هیچ مانعی را برای خودکشی خود نمی بینند. وقتی آنان مسئولیتی در عالم پس از مرگ ندارند پس مانعی برای خلاص شدن از این دنیا احساس نمی کنند.

به همین خاطر اسلام اهمیت خاصی برای ایمان به روز آخرت قائل است و تأکیدات فراوانی در قرآن عظیم الشان در این باره و درباره اثبات آن آمده است پس خداوند نادانان را به خاطر دوری از آن سرزنش می کند و پیامبر را مأمور می کند تا سوگند بخورد که حیات پس از مرگ حق است.

يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ﴿٦﴾

(با حالتی آمیخته با تردید) می پرسد روز قیامت چه وقت است؟ (٦)

تشریح لغات واصطلاحات:

«أَيَّانَ»: چه زمان و کی؟ هدف از مطرح کردن این سؤال توسط کافران، همانا استهزا و اندیشه‌ی بعید دانستن قیامت است، برای این‌که با فکر آرام و وجدانی راحت به گناه خویش ادامه دهند.

تفسیر:

قابل تذکر است بسیاری از انسانهای که از قیامت انکار می ورزند، آنان مشکل علمی ندارند، بلکه از نظر روانی انکار آنان برای آن است که به خیال خود راه را برای خواسته های خود باز کنند.

اگر هر کدام از ما ایمان راسخ و کامل به روز قیامت داشته باشیم، بدون شک و تردید به عبادت الله متعال روی می آوریم و مشغول عبادت می شویم و از گناه و زشتی‌ها پرهیز می نمایم و در نتیجه زندگی شرافتمندانه و خوشبخت را نصیب و کمایی خواهیم کرد. الله تعالی می فرماید: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (سوره النحل: آیه 97). (هر کس خواه زن و خواه مرد، کار نیک انجام دهد و او مؤمن باشد، البته به زندگی پاک و خوشایند زنده اش می کنیم. و حتماً (نظر) به نیکوترین آنچه عمل می کردند، ثوابشان خواهیم داد.)

شخصی که ایمان به روز آخرت داشته باشد، می داند که در برابر هر چیزی محاسبه می شود، شکی نیست که در هر کردار و گفتار خویش می اندیشد و دقت می نماید، هیچ عملی انجام نمی دهد و هیچ سخنی نمی گوید مگر اینکه راست و درست باشد زیرا که می داند خداوند در قرآن فرموده است: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» (سوره الإسراء: 36). یعنی: «آنچه به آن علم و یقین نداری پیروی نکن، زیرا که گوش و شنوائی و چشم و بینائی و دل و قلب و شعور، از همه اینها انسان مسئولیت دارد و پرسیده می شود».

شخصی که ایمان به روز آخرت داشته باشد می داند چه اموری در این روز بسیار گرم و سخت اتفاق می افتد و می داند که هیچ چیزی سبب نجات وی نمی شود مگر عمل صالح، در این صورت به انجام دادن انواع کارهای نیک از قبیل نماز، روزه، صدقه، قرائت قرآن، امر به معروف و نهی از منکر، خوش رفتاری با مردم و رعایت حقوق والدین و همسایه ها و... مبادرت می ورزد و در سبقت گرفتن در راه خیرسعی و تلاش می نماید. «سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ...» (سوره الحديد: 21). یعنی: (لذا) به سوی آمرزش از جانب پروردگارتان و جنتی که پهنایش مانند پهنای آسمان و زمین است بشتابید که برای کسانی که به الله و پیغمبران او ایمان آورده اند آماده شده است این فضل الله است به هرکس که بخواهد آنرا می دهد و الله دارای فضل و بخشش بزرگ است.)

و شخصی که ایمان به روز آخرت داشته باشد می داند که پروردگار با عظمت، چه نعمت هائی جاویدان و همیشگی برای مؤمنان، و چه عذاب‌ها و شکنجه های پی در پی و همیشگی برای کافران آماده کرده است شکی نیست که دنیا را حقیر و کوچک شمرده و خاطر جمع و مطمئن می گردد که دنیا جز خانه موقت و متاعی زود گذرا نیست پس خود را به خاطر دنیا ناراحت و نگران نمی سازد، در این دنیا پاکدامن و پرهیزگار زندگی می کند و برای رسیدن به منزله حقیقی و جاویدان سعی و تلاش می نماید، و قسم به خدا که آن منزل (یعنی بهشت) ارزش خستگی و کوشش زیاد را دارد.

فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ ﴿٧﴾

پس وقتی [است] که چشم [از سختی و هولناکی آن] خیره شود. (٧)

تفسیر:

«بَرِقَ»: ترسان و حیران و مبهوت گردد، گویا به یک باره شعاعی از نور شدید بر چشم انسان تابیده باشد. کلمه «بَرِقَ» در لسان عربی وقتیکه که به چشم نسبت داده می شود به معنای حالتی برخاسته از ترس و وحشت شدید است.

ولی این اصطلاح در محاوره روزمره اعراب تنها برای این معنا به کار نمی روند، بلکه اگر انسان به سبب خوف، ترس، حیرت، یا مواجه شدن با حادثه ای ناگهانی دچار شوک شود و نگاه او به طرف همان منظره ی ناراحت کننده خیره بماند، برای آن هم این الفاظ به کار برده میشود. همین مضمون در جای دیگری از قرآن عظیم الشان چنین بیان یافته است: «إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ»، «جز این نیست که خدا آنان را برای روزی به تاخیر می اندازد که چشم ها در آن خیره می شود.» (ابراهیم: 42)

وَحَسَفَ الْقَمَرُ ﴿٨﴾

و مهتاب تاریک و بی نور گردد. (۸)
«حَسَفَ» «تیره گردد». «یعنی نور و روشنی آن تماماً از بین رفته و مجدداً به آن برنگردد چنانکه در مهتاب گرفتگی دنیا به آن برمی گشت.
«حَسَفَ» اگرچه اصطلاح «خسوف» برای مهتاب گرفتگی شایع شده، اما اصل این کلمه دلالت بر درهم پیچیدن (غموض) و فرو رفتن (غور) می کند و غالباً در مورد زمین هم به کار می رود وقتی که چیزی را چنان در خود فرو ببرد که اثری از شیء باقی نماند، چنانکه چاه «خسیف» هم چاهی است که آبش فرو رود که دیگر نتوان از آن آب برداشت (کتاب العین، ج ۴، ص ۲۰۱؛ معجم مقاییس اللغة، جلد ۲، صفحه ۱۸۰)
و در قرآن کریم هم این کلمه در این معنای فرو رفتن در زمین (از باب عذاب الهی) مکرر به کار رفته است (از جمله سوره های نحل/۴۵؛ اِسراء/۶۸؛ قصص/۸۲-۸۱؛ عنکبوت/۴۰؛ سبأ/۹؛ ملک/۱۶).

مفسران «خسوف» با شدت و صلابت؛ و با این توضیحات نتیجه گرفته اند که خسوف در این آیه، نه صرفاً از بین رفتن نور ماه، بلکه فرو رفتن آن در آفتاب و منحل شدن ماه در آفتاب است و به معنای درهم ریختن نظام مادی دنیوی است [که شاید تعبیری را که در آیه بعد آمده (**جُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ**) بتوان مؤید این دیدگاه دانست] (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۳، ص ۵۷-۵۸).

وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ ﴿٩﴾

و آفتاب و ماه یکجا جمع شود. (۹)

تفسیر:

«جُمِعَ»: مفسران در تعریف و توضیح این کلمه بشرح ذیل می نویسند:

- 1 - عطاء بن سائب ابو محمد ثقفی کوفی فرموده است: آفتاب و ماه یک جا جمع و در آتش دوزخ و یا آب دریا انداخته شود تا بر اشتعال آن بیفزاید. (تفسیر طبری ۱۳/۲۹).
- 2 - نور هر دو از بین برود و تاریک گردد. 3- هر دو از غروب خویش طلوع کنند. خلاصه ی کلام این است که هر دو در پایان حیات خویش به سرنوشتی مشابه دچار شده و نابود می گردند

از فحوی این آیه مبارکه چنین معلوم می شود که در روز قیامت نظام موجود جهان، از هم فرو می پاشد. ماه فقط نور خویش را از دست نمی دهد، بلکه آفتاب هم روشنی خویش را از دست می دهد و وحشت ناشی از وقوع قیامت، وجود انسان را فرامی گیرد.

يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفَرُّ ﴿١٠﴾

و (وقتی روز قیامت برپا شود) انسان می گوید: راه فرار کجاست؟! (۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَيَّنَ الْمَفْرُ»: راه فرار و گریز کجاست تا از سختی‌های این روز خود را رهایی بخشیم؟

تفسیر:

یعنی از سختی‌های این روز به کجا می‌توان گریخت؟ و به کجا باید فرار کرد و پناه برد؟ و از این حادثه‌ی جانکاه و مصیبت بزرگ چگونه باید نجات یافت؟

خواننده محترم!

بعد از اینکه اولاد آدم صحنه‌های هولناک روز قیامت را مشاهده کند، در آن هنگام می‌گوید: کجاست گریزگاه از نزد الله سبحان و تعالی و از حساب و عذاب وی.

حضرت ابوهریره (رض) از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت می‌کند: «يَقْبِضُ اللَّهُ الْأَرْضَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَيَطْوِي السَّمَاءَ بِيَمِينِهِ ثُمَّ يَقُولُ أَنَا الْمَلِكُ أَيَّنَ مُلُوكُ الْأَرْضِ». (خداوند زمین و آسمان را قبضه می‌نماید و در هم می‌پیچاند سپس می‌فرماید: من پادشاه، هستم پادشاهان زمین کجا هستند؟). (این حدیث را امام بخاری در صحیح، کتاب الرقائق (6519)، روایت کرده است.

انسان‌ها بعد از اینکه از قبر برخاستند، بسوی سرزمین محشر سوق داده می‌شوند. «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفِدَاءٍ، وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِدًا». (سوره مریم: 85-86). قرآن عظیم الشأن در (آیات 34 الی 37 سوره عبس) با قوت خاصی صحنه وحشتناک روز محشر را چنین بیان و توصیف نموده است:

«يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ، وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ، وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ، لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغِيهِ» (سوره عبس آیات 37-34).

(روزی که انسان از برادر خود می‌گریزد؛ و از مادر و پدر خویش؛ و از همسر و فرزندان؛ برای هر انسانی در آن روز حال و کاری خواهد بود که او را به خود مشغول دارد)

آفتاب با آن شدت حرارتش به آنها نزدیک شده و از تمامی بدن آنها عرق سرازیر می‌شود. طوری که در حدیث نبوی آمده است: «يَعْرِقُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يَذْهَبَ عَرَقُهُمْ فِي الْأَرْضِ سَبْعِينَ ذِرَاعًا وَيَلْجِمُهُمْ حَتَّى يَبْلُغَ أَدَانَهُمْ» «آنچنان مردم در روز قیامت عرق می‌کنند که عرق آنها تفاد ذراع (گز) در زمین فرو می‌رود، و تا گوش‌هایشان غرق در عرق می‌شوند». (صحیح بخاری حدیث شماره (6532).

و در روایت دیگر نیز آمده است که: «تُدْنَى الشَّمْسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْخَلْقِ حَتَّى تَكُونَ مِنْهُمْ كَمِقْدَارِ مِيلٍ، ... فَيَكُونُ النَّاسُ عَلَى قَدَرِ أَعْمَالِهِمْ فِي الْعَرَقِ، فَمِنْهُمْ مَنْ يَكُونُ إِلَى كَعْبِيهِ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَكُونُ إِلَى رُكْبَتَيْهِ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَكُونُ إِلَى حَفْوَيْهِ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْجِمُهُ الْعَرَقُ الْجَمَاءَ، وَأَنْشَارَ رَسُولِ اللَّهِ بِيَدِهِ إِلَى فِيهِ». «در آن روز آفتاب به مردم نزدیک شده و با اندازه یک میل با آنها فاصله دارد، پس مردم به قدر اعمالشان در عرق هستند که کسانی تا قوزک (کعب) و کسانی تا زانو، و کسانی تا کمر بند، و کسانی هستند که در عرق غرق شده‌اند و حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم به دهانش اشاره فرمود، یعنی عرق به دهان آنها نزدیک است».

كَلَّا لَا وَزَرَ ﴿١١﴾

هرگز چنین نیست راه فرار و پناهگاهی وجود ندارد. (۱۱)

تشریح لغات واصطلاحات:

«وَزَرَ»: کوه، قلعه و هر قرارگاهی که هنگام بروز مصیبت به آن جا پناه برده شود.

تفسیر:

«لَا وَزَرَ» «گریز گاهی نیست، پناه گاهی وجود ندارد».

إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ ﴿١٢﴾

(بلکه) در آن روز قرارگاه [نهایی] به سوی پروردگار تو است. (۱۲)

تشریح لغات واصطلاحات:

«الْمُسْتَقَرُّ»: پناهگاه و قرارگاه نهایی که فرار و بازگشت همه کس به آن جا منتهی می‌شود و منزلگاه ابدی خواهد بود.

تفسیر:

مفسر آلوسی در تفسیر این آیه مبارکه فرموده است: بندگان در پیشگاه الله سبحان و تعالی استقرار می‌یابند و بجز او پناهگاهی دیگری ندارند. (روح المعانی ۱۴۰/۲۹). هدف و مقصود از این آیات متبرکه بیان خوف و هراس آخرت است. بصر و چشم‌ها در روز قیامت خیره می‌شوند و از شدت خوف و هراس متحیر می‌گردند و از مشاهده عظمت امور خیره می‌مانند و انسان عقلش را از دست می‌دهد، هوش از سرش می‌پرد و به جستجوی ملجا و مفری می‌افتد. ولی متأسفانه، قیامت فرا رسیده و حیات به سر آمده است.

يُنْبَأُ الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ ﴿١٣﴾

و در آن روز انسان را از تمام کارهایی که از پیش یا پس فرستاده خبر داده می‌شود. (۱۳)

تفسیر:

«يُنْبَأُ»: باخبر گردانیده می‌شود. «مَا قَدَّمَ وَ أَخَّرَ»: چیزهایی که پیشاپیش فرستاده است و بر جای گذاشته است. یعنی همه کارهایی که در حال حیات از پیش فرستاده و آنچه برای بعد از مرگ گذاشته است، از نیک و بد و حسن و قبح عملکرد خود باخبر می‌شود. (این معنی که مرجوح است از ابن عباس و ابن مسعود روایت شده است. و عده‌ای دیگری از مفسران نیز فرموده‌اند، معنی آیه چنین است: آنچه در اول عمر و آخر آن انجام داده است.) در حدیث آمده است: «هر کس روشی نیکو دایر کند، مکافات آن و مکافات انسانهای که تا روز قیامت بدان عمل می‌کنند، بدون کاسته شدن از اجر عاملان، به او می‌رسد. و هر کس سنت و روشی بد و ناپسند بنا نهد، گناه و سزای آن و سزای آنان که تا روز قیامت آن را عملی می‌کنند بدون کاسته شدن از مجازات عاملان به او می‌رسد». (حدیث در صحاح آمده است.)

خواننده محترم!

در زبان پشتو مثل مردمی داریم که می‌گویند: «هغه چی گری نو هغه به ریئی، یعنی چیزی که می‌کاری همانرا درو می‌کنی» در روز قیامت بعد از اینکه محکمه الهی بر پا می‌شود. در این وقت است که هر شخصی آنچه که در دنیا فرستاده است می‌بیند، تمام اعمال که انجام داده، خواه کوچک باشد و یا بزرگ همه در جلوش مجسم و آشکار می‌گردد، و هیچ چیزی از آن اعمال بر خداوند متعال پوشیده نشده و نخواهد شد، و تمام اعمال شخص را بطور دقیق و کامل مورد بررسی قرار می‌دهند.

مهمترین سؤالی که روز قیامت از انسانها بعمل می آید راجع به کفر و شرک است. از آنها درباره معبود هایشان سؤال می شود. خداوند می فرماید: آیه: «وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ، مِنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْتَصِرُونَ». (الشعراء: 92 - 93) (و بدیشان گفته می شود: کجا هستند معبودهائی که پیوسته آنها را عبادت می کردید؟ (معبودهای) غیر از خدا. آیا آنها (در برابر این شدائد و سختیهای که اکنون با آن روبرو هستید و هستند) شما را کمک می کنند یا خویشتن را یاری می دهند؟).

و راجع به تکذیب پیامبران مورد سؤال قرار می گیرند: طوریکه می فرماید: «وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ، فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ». (القصص: 65 - 66) (خاطر نشان ساز) روزی را که خداوند مشرکان را فریاد مینمایند و می گوید: به پیغمبران چه پاسخی دادید؟ در این هنگام (بر اثر حیرت و دهشت) همه خبرها را فراموش مینمایند (و جملگی دچار فراموشی می شوند و سخنی برای گفتن نخواهند داشت و حتی از ترس و هراس) نمی توانند چیزی از یکدیگر هم بپرسند).

در دنیا چه عملی را انجام داده اند؟

انسان در مورد اعمالی که در دنیا انجام داده است مورد بازخواست قرار می گیرد. «فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ، عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ». (الحجر: 92 - 93) (به پروردگارت قسم! که حتماً (در روز رستاخیز از آنچه در دنیا مردمان انجام می دهند) از جملگی ایشان پرس و جو خواهیم کرد. (سؤال و بازخواست می کنیم) از کارهائی که (در جهان) می کردند). «فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ». (سورة الأعراف: 6)

((در روز قیامت) به طور قطع از کسانی که پیغمبران به سوی آنان روانه شده اند می پرسیم (که آیا پیام آسمانی به شما رسانده شده است یا خیر و چگونه بدان پاسخ داده اید؟) و حتماً از پیغمبران هم می پرسیم (که آیا پیام آسمانی را رسانده اید و از مردمان در قبال فرمان یزدان چه شنیده و چه دیده اید؟)).

در سنن ترمذی از ابی برزه نضله بن عبید اسلمی رضی الله عنه روایت شده که پیامبر الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «لا تزول قدما عبد يوم القيامة حتى يسأل عن عمره فيم أفناه؟ وعن علمه فيم فعل فيه؟ وعن ماله من أين اكتسبه؟ وفيم أنفق؟ وعن جسمه فيم أبلاه؟» جامع الاصول (436/10) و شماره آن: 7969. (در روز قیامت هیچ کس نمی تواند قدم بردارد تا اینکه در مورد چهار چیز از او سؤال نشود:

1 - عمرش را در چه چیزی صرف نموده.

2 - مقطع جوانی را با چه چیزی بسر برد.

3 - تا کجا به علم و دانشش عمل کرد.

4 - مال و ثروتش را از چه راهی کسب کرد و در چه چیزی خرج نمود).

باز در سنن ترمذی از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لا تزول قدم ابن آدم يوم القيامة من عند ربه، حتى يسأل عن خمس: عن عمره فيم أفناه؟ وعن شبابه فيم أبلاه؟ وعن ماله من أين اكتسبه، وفيم أنفق، وماذا عمل فيما علم.»

(در روز قیامت هیچ کس نمی تواند در حضور پروردگار قدم بردارد تا اینکه در مورد پنج چیز از او سؤال نشود:

1 - عمرش را در چه چیز صرف نمود.

- 2 - وقت جوانی را با چه چیزی بسر برد.
- 3 - مال و ثروتش را از چه راهی کسب کرد.
- 4 - مال و ثروتش را در چه چیزی خرج نمود.
- 5 - تا کجا به علم و دانشش عمل کرد).

همچنان پروردگار با عظمت در روز قیامت از نعمت‌هایی که در دنیا به انسان داده است، سؤال می‌کند. می‌فرماید: «ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ». (سوره التكاثر: آیه 8) (سپس در آن روز (همه شما) از نعمت‌های که داشته‌اید بازپرسی خواهد شد مقصود از نعمت موارد زیر می‌باشند: شکم سیر، آب خنک، سایه خانه و مسکن، تعدیل در ساختار جسم و روح و لذت خواب.

سعید بن جبیر رضی الله عنه می‌گوید:

حتی یک جرعه عسل مورد بازخواست واقع می‌شود. مجاهد می‌گوید: تمام لذات دنیوی شامل بازخواست می‌باشند، حسن بصری می‌گوید: نعمت صبح و شام نیز از جمله نعمت‌هایی هستند که انسان در مورد آنها مورد سؤال قرار خواهد گرفت.

ابن عباس می‌گوید: نعیم عبارت است از: صحت جسم، چشم و گوش. تفسیر ابن کثیر: (364/7)

انواع نعمت‌هایی که شمرده شدند، از باب تنوع در تفسیر نعمت بود و گرنه نعمت‌های خداوند بسیار زیاد اند و قابل شمارش نیستند: «وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا». (سوره ابراهیم: آیه 34) (و اگر بخواهید نعمت‌های خدا را بشمارید (از بس که زیادند) نمی‌توانید آنها را شمارش کنید).

در صحیح بخاری از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده که پیامبر الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «نعمتان مغبون فیهما کثیر من الناس: الصحة والفراغ». (دو نعمت وجود دارند که بسیاری از مردم در ارتباط با آنها دچار ضرر و زیان هستند: تندرستی و فراغت وقت).

معنی حدیث این است که اغلب مردم در شکر و قدردانی از این دو نعمت کوتاهی می‌کنند، و به مقتضای آن دو، عمل نمی‌کنند و هر کس به مقتضای آنچه که بر وی واجب است عمل نکند، در خسارت است.

در مسند احمد آمده است که رسول اکرم الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لا بأس بالغنی لمن اتقى الله عز وجل، والصحة لمن اتقى الله خیر من الغنی، وطیب النفس من النعیم». (کسانی که از معصیت خداوند می‌ترسند ثروت برای آنها هیچ اشکالی ندارد. تندرستی برای کسانی که از خداوند می‌ترسند، از ثروت بهتر است، و نفس پاکیزه از جمله نعمت‌ها است).

بَلِ الْإِنْسَانِ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ ﴿١٤﴾

بلکه انسان خود به وضع خویش بیناست. (۱۴)

«بَصِيرَةٌ»: بر نفس و عملکرد خویش آگاه و شاهد است و احتیاج به شهادی غیر از خود ندارد. همان‌طور که در جای دیگری می‌فرماید: «كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا - 14» (سوره اسراء). «ها» در بصیره برای مبالغه است.

ابن عباس (رض) فرموده است: انسان به تنهایی بر خود شاهد است، گوش و چشم و پاها و اعضایش بر او شهادت می‌دهند. (تفسیر طبری ۱۱۵/۲۹).

وَلَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ ﴿١٥﴾

اگرچه [برای توجیه گناهانش] عذرهایی پیش کند. (۱۵)
«معاذیر» جمع معذرت به معنای پیدا کردن چیزی است که آثار گناه را محو کند، خواه عذر به جا باشد و یا هم عذربی جا.

امام فخر رازی فرموده است: یعنی هر اندازه انسان عذر و بهانه بیاورد و درباره‌ی آن به جدل پردازد و هر عذر و دلیلی که بیاورد، فایده ندارد؛ چون خود بر خود شاهد است که چه جنایت‌ها و چه گناهان تباه‌کننده‌ای را مرتکب شده است. (تفسیر کبیر ۲۲۲/۳۰).

خواننده گرامی!

در این هیچ شکی نیست که: وقوع قیامت امری است حتمی و ممکن و ایمان و اعتقاد به آن شهوات و تمایلات را سمت و سویی اخلاقی و انسانی می‌دهد و غریزه‌ی پست حیوانی را در انسان تعدیل کرده و تحت کنترل خود در می‌آورد اما از آن جایی که **گناهکاران**، قید و بندهای اخلاقی را سدّ راه تمایلات حیوانی خویش می‌دانند پیوسته در فکر آن آند تا با اسالیب گوناگون، قیامت را انکار کنند و بدین ترتیب نفس خود را از ملامت‌های احتمالی ارام سازند و با فکر آسوده و به دور از هر اندیشه‌ای به شهوت رانی پردازند، اما غافل از آن که خواه ناخواه روزی فرا خواهد رسید که تمامی انسانها به‌سوی قرارگاه نهایی در محکمه عدل الهی سوق داده شوند و سراسر وجود هر شخص، شاهدهی بر تمام گناهی خواهد شد که تحت هر عنوان و شعاری مرتکب شده است.

عذر خواهی گناهکاران در قیامت سودی ندارد:

بر اساس حکم آیات قرآن دنیا تنها جایی است که الله تعالی به ما اختیار داده تا در آن عمل کنیم و در صورت اشتباه و خطا عذرخواهی یعنی توبه کنیم. اما در قیامت اصلاً مجالی برای عذرخواهی و توبه وجود ندارد.

خداوند متعال با در نظر داشت اینکه برای انسان اختیاری داده، دنیا را محلی برای انجام عمل قرار داده و آخرت را محل رسیدگی به اعمال و بر همین اساس اگر انسان با توجه به اختیار خویش گناهی یا ظلمی انجام داد تنها در همین دنیا می‌تواند عذر خواهی نموده و از عمل خویش توبه نماید. توبه یا همان عذرخواهی از الله متعال، بایی است که تنها در عالم دنیا برای انسان ها گشوده شده و این دروازه امکاناتی با مردن انسان بسته می‌شود و راهی برای عذرخواهی در عالم قیامت وجود ندارد. پروردگار با عظمت ما می‌فرماید: «وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كَفَارٌ أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا» (برای کسانی که کارهای بد را انجام می‌دهند، و هنگامی که مرگ یکی از آنها فرا می‌رسد می‌گوید: «الان توبه کردم!» توبه نیست؛ و نه برای کسانی که در حال کفر از دنیا می‌روند؛ اینها کسانی هستند که عذاب دردناکی برایشان فراهم کرده ایم) (آیه 18 سوره نساء).

با توجه به نکته اول؛ قیامت مجالی برای عذرخواهی نیست اما این امر منافات ندارد با اینکه مجرمان و گناهکاران وقتی عذاب الهی را می‌بینند و ترس تمام وجود آنها را فرا می‌گیرد برای رهایی خود از عذاب شروع به عذرخواهی می‌کنند کما اینکه در امور دنیوی نیز به همین منوال است. از همین روست که در آیاتی مانند «فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ» (آن روز عذرخواهی ظالمان سودی به حالشان ندارد، و

توبه آنان پذیرفته نمی شود.» (سورة روم/57) و آیه «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ» (روزی که عذرخواهی ظالمان فایده به حالشان نمی بخشد؛ و لعنت خدا برای آنها، و خانه (و جایگاه) بد نیز برای آنان است.» (سورة غافر/52) در آیه به صورت صریح و روشن بیان شده که معذرت خواهی و توبه ظالمان و گناهکاران در قیامت سودی به حال آنها ندارد.

در انسانها معمول طوری است که برای توجیه کارهای خلاف خود عذرتراشی می کند، طوری که مثال های آن در قرآن عظیم الشان با زیبایی بیان یافته است:

طوری که می گویند: «غفلت کردیم: «إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» (سورة اعراف آیه 172) و در برخی از اوقات میگویند: بزرگان و سران قوم، ما را گمراه کردند: «هُؤُلَاءِ أَضَلُّونَا» (سورة اعراف، آیه 38). در برخی از اوقات میگویند: شیطان ما را گمراه کرد، اما شیطان در جواب شان می گوید: مرا ملامت نکنید زیرا خودتان مقصر هستید: «فَلَا تَلْمُزُونِي وَ لَوْمُوا أَنفُسَكُمْ» (سورة ابراهیم، آیه 22).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (16 الی 25) در باره شتاب ورزیدن پیامبر صلی الله علیه وسلم در حفظ قرآن کریم، و موضوع احوال مردم و دیدار پروردگار در قیامت، را مورد بحث قرار داده است.

لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ ﴿١٦﴾

(ای پیغمبر! پیش از پایان یافتن وحی به وسیله جبرئیل) زبانت را حرکت مده تا در یاد کردن آن شتاب کنی. (۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا تُحَرِّكْ بِهِ» :مجنبان، حرکت مده، به حرکت در نیاور، چرخ مده. این آیه اشاره به حالت رسول الله صلی الله علیه وسلم در هنگام دریافت وحی دارد که در کلمات وحی عجله می کرد و از بیم فراموشی، آیات را همراه جبرئیل علیهم السلام، توسط لبها و زبان خود را برای تکرار آن می جنبانیدند.

اما خداوند متعال ایشان را از این کار باز می دارد. و این آیه نازل شد یعنی: زبان خویش را در هنگام القای وحی به تکرار کردن قرآن نجبان تا آن را از بیم آنکه مبدا از ذهنت برود، به شتاب فراگیری.

شان نزول، آیه 16:

بخاری از ابن عباس (رض) روایت کرده است: وقتی به پیامبر صلی الله علیه وسلم وحی نازل می شد، آن بزرگوار وحی نازل شده را زود زود می خواند تا سریع حفظ کند. پس الله تعالی آیه «لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ» را نازل کرد. (صحیح است، بخاری 5 و 4927 و 4929 و 5044 و 7534، مسلم 448، ترمذی 3229، نسائی 2 / 149). (ملاحظه شود: تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی)

إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ ﴿١٧﴾

چرا که جمع کردن و خواندن آن بر عهده ماست! (۱۷)
همچنان در (آیه 114 سوره طه) آمده است که می فرماید: «لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ» (قبل از پایان وحی در تلاوت آن عجله نکن).

«جَمَعَهُ»: گردآوردن قرآن. هدف از گردآوردن قرآن در سینه پیامبر صلی الله علیه وسلم می باشد. همچنان در جمله: «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ» این هدف را میرساند که قرآن عظیم الشان از هر گونه تحریف و تغییر در مصونیت میباشد.

«قُرْءَانَهُ» (قرأ): در اصل لغت به معنای قرائت کردن است همچنان که در این آیه نیز بدین معنا آمده است، یعنی بر ماست قرائت آن بر تو تا این که آن را فراموش نکنی. و بدین ترتیب، الله تعالی وعده می فرماید که تمام آیات را در سینه پیغمبر جمع و حفظ نماید.

فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ﴿١٨﴾

پس هر گاه آن را خواندیم، از قرائت آن پیروی کن! (۱۸)
«فَاتَّبِعْ قُرْءَانَهُ»: از قرائتش پیروی کن. شرط این تبعیت، استماع قرآن و سپس کوشش در فرا گرفتن آن است.

پس وقتی جبرئیل علیه السلام قرآن را بر تو خواند گوش فرا ده تا قرائتش را تمام کند. و در اثناء قرائت جبرئیل لبها را تکان مده. به عبارت دیگر، همان گونه که حفظ قرآن در همه دوران در میان مردمان بر عهده الله است، نگهداری آن در سینه پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم و جاری کردن آن بر زبان آن حضرت نیز بر عهده الله تعالی میباشد. (ملاحظه شود سوره حجر). کلمه (قرآن) مصدر است و به معنی قرائت است.

ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ ﴿١٩﴾

سپس (توضیح) و بیانش نیز بر عهده ماست. (۱۹)
«بَيَانَهُ»: بیان داشتن احکام، توضیحات و غرایب آن و به طور کلی تبیین و تفسیر قرآن. حضرت ابن عباس (رض) در تفسیر این آیه مبارکه فرموده است: «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ» یعنی گوش بده و ساکت باش. «ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ»: سپس آن را به وسیلهی زبان تو بیان می کنیم. (این روایت از ابن عباس در صحیحین ثابت است).

مفسر ابن کثیر درباره این آیه مبارکه فرموده است: پیامبر صلی الله علیه وسلم برای دریافت قرآن عجله می کرد، و در قرائت آن با فرشته مسابقه می داد. آنگاه الله متعال به او دستور فرمود که گوش فرا دهد، الله قول داد که قرآن را در سینهی او جمع و حفظ نماید و آن را برایش بیان کند و توضیح دهد. پس حالت اول، جمع قرآن در سینهی پیامبر صلی الله علیه وسلم بود، حالت دوم، تلاوتش و حالت سوم، تفسیر و بیان و توضیح معانی قرآن بود. (مختصر ۵۷۶/۳).

خواننده محترم!

اگر به وظائف و مسئولیت های پیامبر صلی الله علیه وسلم نظر اندازیم به وضاحت در می یابیم که رسول الله صلی الله علیه وسلم چند وظیفه مهم را بدوش داشت از جمله:
یادداشت:

بصورت کل در این آیات متبرکه حالات سه گانهی وحی ذکر شده است: 1- جمع نمودن قرآن در سینهی پیامبر 2- تلاوت قرآن بر پیامبر جهت فراگیری 3- تفسیر و تبیین معانی آن.

اول دریافت وحی:

در این هیچ جای شکی نیست؛ که وحی راز پروردگار با عظمت در یافت می داشت، و با رحلت شان ارسال وحی هم خاتمه یافت.

دوم: تبیین و تشریح وحی الهی:

دومین وظیفه که رسول الله صلی الله علیه وسلم آنرا انجام می داد؛ بیان دین و تفسیر آن است، طوریکه قرآن عظیم الشان در (آیه: 44 سوره نحل) می فرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» (و این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم، تا برای مردم آنچه را به سوی ایشان نازل شده است توضیح دهی).

ملاحظه بفرمایید که رسالت رسول الله صلی الله علیه وسلم فقط «بیان وحی» نیست، بلکه تفسیر و «تبیین وحی» نیز از جمله وظایف آنحضرت می باشد.

سوم: اقامه دین در جامعه:

از مسئولیت های دیگری پیامبر صلی الله علیه وسلم، اقامه دین در زندگی مردم بود، این بدین معنا است که؛ پیامبر صلی الله علیه وسلم صرف به بیان وحی و تفسیر دین اکتفا نکرد، بلکه برای تشکیل حکومتی بر پایه دین در مدینه منوره تلاش نمود، امری که در مکه مکرمه محقق نشد و در مدینه منوره به وقوع پیوست.

كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ ﴿٢٠﴾

نه، چنین نیست که شما می پندارید و دلایل معاد را کافی نمیدانید بلکه شما دنیای زودگذر را دوست دارید و هوسرانی بی قید و شرط را (۲۰)

تشریح لغات واصطلاحات:

«الْعَاجِلَةَ»: دنیا، زیرا زودبای و زودگذر است و انسان نتایج کارهایش را در آن فی الحال و نقدی دریافت می دارد و این با طبیعت انسان هم سازگارتر است.

خواننده محترم!

قرآن عظیم الشان در مورد خواست انسان از نعمت های دنیاوی زود گذر می فرماید: «مَنْ كَانَ يَرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَذْحُورًا» (آیه 18 سوره اسرا) (هر کس پیوسته زندگی دنیای زودگذر را بخواهد، به مقداری که بخواهیم و برای هر که اراده کنیم، در این دنیا بشتاب فراهم می کنیم، سپس جهنم را برایش قرار می دهیم که با شرمندگی و طرد شدگی، وارد آن خواهد شد.) باید گفت بدترین خصلت در یک انسان، خصلت دنیا گرای است، نه اصل دنیا، زیرا در آیه متبرکه جمله «كَانَ يَرِيدُ الْعَاجِلَةَ» آمده است.

از دیدگاه و فهم قرآن عظیم الشان، دنیا طلبی و دنیا گرایی اگر سبب غفلت از آخرت و انحصار خواسته ها در دنیا باشد، مورد نکوهش قرآن عظیم الشان قرار گرفته است. طوریکه می فرماید: «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» (سوره روم آیه 7) (آنها فقط ظاهری از زندگی دنیا را می دانند، و از آخرت (و پایان کار) غافلند!) هکذا در (آیه 29 سوره نجم) می فرماید: «فَأَعْرَضَ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» (پس، از هر که از یاد ما روی گرداند و جز زندگی دنیا را خواستار نبود، روگردان. و باز می فرماید: «أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (آیا به جای آخرت، به زندگی دنیا راضی شده اید؟) (آیه 38 سوره توبه).

در این هیچ جای شکی نیست که: خواست انسان بی حد و حصر است، بناءً خواست انسانی باید در چهارچوب اراده الهی محدود شود.

دنیاطلبان را میتوان به دو گروه تقسیم نمود: گروه اول از جمله کسانی اند که متاسفانه هم دنیا را می بازند و هم آخرت را و به اصطلاح؛ «حَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ» می شوند، و گروه

دیگری کسانی اند: که به بخشی از خواسته های دنیایی شان می رسند، ولی به خسران آخرت مواجه می شوند: «مَنْ كَانَ يَرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَدْمُومًا مَدْحُورًا» (هر کس پیوسته زندگی دنیای زودگذر را بخواهد، به مقداری که بخواهیم و برای هر که اراده کنیم، در این دنیا بشتاب فراهم می کنیم، سپس جهنم را برایش قرار می دهیم که با شرمندگی و طرد شدگی، وارد آن خواهد شد.) و در جمله: «جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ» واضح می سازد که: «عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ» (پایان دنیاطلبی، پشیمانی و دوزخ است).

وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ ﴿٢١﴾

و آخرت را ترک می کنید. (۲۱)

«تَذَرُونَ» (وذر): رها کرده و واگذاشته‌اید. «الْآخِرَةَ»: دنیای دیگر که دیرباب و پایدار است و برای آن باید تلاش کرد و در انتظار پاداش آن شکیبا بود. مفسر تفسیر صفوة التفاسیر در ذیل آیه مبارکه مینویسد: ای مشرکان! دست بردارید و بس کنید، موضوع آن‌طور که شما تصور کرده‌اید نیست که گمان می‌کنید حشر و حساب و مکافات و مجازات در کار نیست. بلکه شما گروهی دوستدار و خواهان دنیای ناپایدار هستید، و آخرت پایدار را رها می‌کنید. از این‌رو برای آخرت خود در اندیشه نیستید در صورتی که پایدار و بهتر همان است.

ایمان به روز آخرت و تأثیر آن بر مسلمان:

پروردگار با عظمت ما (در آیه 39، سوره نباء) می فرماید: «ذَلِكَ الْيَوْمِ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ مَابًا» (یعنی: «آن است روز حق و هر حقیقتی آشکار می گردد پس هر کسی که راه نجات خود را می جوید، راه رجوع و بازگشت به درگاه الله را درپیش می گیرد). روز آخرت مرحله مهم و با اهمیتی در زندگی انسان می باشد، و آن روز نمایان گر آنچه که برای انسان اتفاق می‌افتد می‌باشد، از هنگام مرگ اش تا اینکه در بهشت یا دوزخ مستقر شود.

ایمان داشتن به روز قیامت، انسان را تشویق می دارد تا به عبادت الله تعالی روی آورد و مشغول عبادت الله تعالی شود و از گناه و معصیت به پرهیزد، و در نتیجه زندگی شرافتمند و با عزتی داشته باشد.

شخصی که به روز آخرت ایمان دارد درک می کند که در برابر هر چیزی مورد محاسبه قرار می گیرد، شکی نیست که در هر کردار و گفتار خویش می اندیشد و دقت لازمی را بخرج می دهد، هیچ عملی انجام نمی‌دهد و هیچ سخنی نمی گوید مگر اینکه راست و درست باشد زیرا که می داند که خالق اش در قرآن عظیم الشان فرموده است: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» (سوره الإسراء: 36). (یعنی: «آنچه به آن علم و یقین نداری پیروی نکن، زیرا که گوش و شنوائی و چشم و بینائی و دل و قلب و شعور، از همه اینها انسان مسئولیت دارد و پرسیده می شود»).

انسان معتقد به روز آخرت می داند چی حوادثی در این روز به اتفاق می افتد و می داند که هیچ چیزی سبب نجات وی نمی شود مگر عمل صالح، در این صورت به انجام دادن انواع کارهای نیک از قبیل نماز، روزه، صدقه، قرائت قرآن، امر به معروف و نهی از منکر، خوش رفتاری با مردم و رعایت حقوق والدین و همسایه ها و ... مبادرت می ورزد و در سبقت گرفتن در راه خیرسعی و تلاش می نماید.

شخص معتقد به روز آخرت می داند که خداوند چه نعمت‌هایی جاویدان و همیشگی برای مؤمنان، و چه عذاب‌ها و شکنجه‌های پی‌در پی و همیشگی برای کافران، آماده کرده است، شکی نیست که دنیا را حقیر و کوچک شمرده و خاطر جمع و مطمئن می‌گردد که دنیا جز خانه موقت و متاعی زودگذر نیست پس خود را به خاطر دنیا ناراحت و نگران نمی‌سازد، در این دنیا پاکدامن و پرهیزگار زندگی می‌کند و برای رسیدن به منزله حقیقی و جاویدان سعی و تلاش می‌نماید.

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ ﴿٢٢﴾

در آن روز چهره‌هایی شاداب (و مسرور) هستند. (۲۲)
 «ناصره» از ماده «نصره» به معنای طراوت، شادابی و سرور آمده است، بصورت کل این کلمه و مشتقاتش، سه بار در قرآن عظیم الشان تذکر رفته است (سوره انسان/11، سوره مطفین/24 و سوره قیامت/22)، این سه آیه اشاره به پادشاهی خداوند در روز قیامت دارد که شامل انسانهای مؤمن، مخلص و نیکوکار خواهد شد.
 در جای دیگر، علت این سرور و شادابی را رحمتها و نعمتهای خداوند دانسته می‌فرماید: «تعرف فی وجوههم نصره النعم» در چهره‌های آنها طراوت و نشاط نعمت را می‌بینی (مطفین/24) بنا بر این، آیه شریفه در باره حالت مؤمنان در قیامت است که با چهره شادمان و مسرور در آنجا حاضر می‌شوند.

إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ﴿٢٣﴾

و به پروردگار خود می‌نگرند. (۲۳)
 تعدادی از انسانها بر اثر اعمال نیک در روز قیامت صورت نورانی و سفیدی دارند که در واقع انعکاس و ظهوری از اعمال نیک دنیایی آنهاست. قرآن عظیم الشان به صورت کلی، بدون اینکه خصوصیات این اشخاص را نام ببرد، این حقیقت را بیان نموده، می‌فرماید: «روزی که چهره‌هایی سفید و چهره‌هایی سیاه شود و اما روسفیدان در رحمت خدا قرار می‌گیرند و در آن جاویدان اند» و همچنین صورت نورانی برخی از این افراد را چنین بیان نموده است: و برخی چهره‌ها در آن روز روشن و نورانی است، خندان و شادمان است.»

و گاهی به صورت محدودتر می‌فرماید: مؤمنین در آن روز نورانی هستند: «[روزی که] نور مؤمنان پیشاپیش و سمت راستشان می‌شتابد، می‌گویند: پروردگار! نورمان را برای ما کامل گردان.»

حال باید دید اینها چه کسانی هستند و چه اعمالی انجام داده‌اند که با چنین چهره‌هایی محشور شده‌اند! توجه دارید که نورانی بودن چهره و داشتن یک صورت نورانی فقط یک نماد ظاهری نیست؛ بلکه نشانه رستگاری ابدی است؛ چنانکه اشاره شد، قرآن می‌فرماید: «و اما روسفیدان در رحمت (و بهشت) خدا جاویدانه هستند.»

قابل یادآوری است که: بزرگترین نعمت برای بهشتیان دیدن خدای متعال و نظر کردن بدون حجاب به ذات مبارکش می‌باشد. حسن بصری گفته است: به خالق نگاه می‌کنند و همین امر موجبات شادی و سرور زاید الوصفی را برای آنان فراهم می‌کند. (طبری ۱۲۰/۲۹). نصوص صحیح بدین مضمون آمده است. (مذهب اهل سنت چنین است و آنچه در صحیحین آمده است آن را تأیید می‌کند که می‌فرماید: «همان‌طور که این ماه را مشاهده

می‌کنید الله (ج) را هم خواهید دید». و در صحیح مسلم چنین آمده است: «پرده برداشته می‌شود و محبوبتر از رؤیت خدای متعال چیزی به آنها عطا نشده است». معتزله رؤیت الله متعال را در آخرت انکار کرده و آیهی ناظره را به منتظره تأویل کرده‌اند؛ یعنی منتظر ثواب الله می‌باشند. و این باطل است؛ چون «نظر» اگر به معنی «انتظر» باشد به غیر حرف جر متعدی می‌شود. دلایل وافی را در تفسیر خازن ملاحظه کنید. (۱۸۶/۴).

وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ ﴿٢٤﴾

و چهره‌هایی در آن روز گرفته (و غمگین) است (۲۴)

تشریح لغات واصطلاحات:

«وُجُوهٌ»: هدف از آن چهره‌های کافران و منافقان و گنهگاران می‌باشد.
«بَاسِرَةٌ» (بسر): در هم و مبهوت و وحشت‌زده، عبوس. ترش به سبب مواجهه با عذاب‌های طاقت‌فرسای دوزخ.

تفسیر:

پروردگار با عظمت ما بندگانی را از روی عدل دوزخی مینمایند، و بندگانی را از روی فضل به بهشت میبرد، به این معنا که آن اشخاصی که تمام حیات دنیوی ایشان را با کفر گذرانده‌اند، سزای اعمالشان در روز قیامت نیز این خواهد بود که تمام حیات اخروی ایشان را از دست داده‌اند «جزاء وفاقاً» (آیه 26 سوره نبأ) و کسانی که حیات دنیوی ایشان را در عبادت خداوند گذرانده‌اند، آنها نیز جزا ایشان اینست که تمام حیات اخروی ایشان را در بهشت کسب کنند، ولی این نعمت بخاطر فضل خداوند هست، زیرا بیشتر از آنچه که عبادت خداوند را در دنیا انجام داده‌اند در بهشت خواهند ماند و در آنجا تا ابد جاویدان خواهند بود. و اینکه خداوند عذاب شدیدی را برای مشرکان و کفار مهیا کرده، در عوض نعمت عظیمی نیز در بهشت برای صالحین آماده است، لذا الله تبارک و تعالی میفرماید: «... فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ..» (سوره الکهف: 29)، یعنی: (پس هر که بخواهد ایمان آورد و هر که بخواهد کافر شود) و میفرماید: «فَقَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» (الشمس: 10 - 9) یعنی: (هر کس آن را (نفس خود را) پاک گردانید، قطعاً رستگار میشود و هر کس آن را (نفس خود را) آلوده کرد، قطعاً زیانکار میشود.)

تَنْظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ ﴿٢٥﴾

(چون) یقین دارند که در معرض عذابی کمرشکن قرار خواهند گرفت. (۲۵)

تفسیر:

«فَاقِرَةٌ» (فقر): بلا و مصیبت کمرشکن، اصل «فقار» به ستون فقرات گفته می‌شود و «فاقره» عبارت است از شکسته شدن ستون فقرات در نتیجه‌ی مصیبت بسیار بزرگ. یعنی جهنمی یقین می‌یابد که سختی عذاب، کمر او را خواهد شکست. مفسر ابن کثیر فرموده است: این چهره‌های عبوس و پشمرده به نابکاران تعلق دارند. آنان یقین می‌دانند که نابود می‌شوند، و منتظرند مصیبتی ناگوار و بزرگ برایشان پیش آید که ستون فقرات را خرد می‌کند.

بعد از اینکه محاسبه کفار و فجار به اتمام برسد و می‌خواهند مانند مؤمنین بر روی پل صراط (که از بالای جهنم می‌گذرد) عبور کنند، فرشتگان به آنان اجازه نمی‌دهند و نمی‌گذارند که عبور کنند، بلکه آنها را با قلاب و زنجیر می‌کشانند و به داخل جهنم می‌اندازند.

جهنم!... چه جهنمی!... در حدیث صحیح روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده اند: «جهنم آورده می شود، در حالی که دارای هفتاد هزار افسار می باشد، با هر افساری هفتاد هزار فرشته می باشد، که جهنم را می کشانند...».

به درستی که آن، منزلگاه پستی، رسوائی، و عذاب و شکست است، منزلی است که فریادهای آه و ناله های از آن بلند می شود و کسانی که در آن هستند در بدبختی و بیچارگی همیشگی بسر می برند، در آن انواع و اقسام عذابها و شکنجهها می باشد، آتش سوزان... مارها... کژدم های بزرگ و نوشیدن آبهای داغ، آن آبی که با نوشیدن آن تمامی رودهها تکه تکه می شود، و همچنین نوشیدن کثافتها و چرکها و خونها، و زقوم که اگر قطره از آن زقوم در دنیا چکیده شود زندگی اهل دنیا را تلخ و ناگوار می سازد.

پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم در حدیثی که امام بخاری و امام مسلم روایت کرده اند، می فرماید: «اتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ فَإِنَّ لَمْ تَجِدْ فِكْلِمَةَ طَيِّبَةٍ». «از آتش دوزخ بترسید، گرچه با صدقه دادن نصف دانه خرما باشد، پس اگر کسی نیابد، با گفتار نیکو و کلمه طیبه از آتش بترسد». الله تعالی همه ما را از آتش جهنم نجات دهد و بهشت جاویدان نصیبمان گرداند آمین.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (26 الی 40) در باره کوتاهیهای انسان در دنیا و موضوع دوباره زنده شدن، مورد بحث قرار گرفته است.

كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ ﴿٢٦﴾

چنین نیست که (ایشان گمان دارند) او ایمان نمی آورد تا موقعی که جان به گلوگاهش رسد. (۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَلَغَتْ»: رسید، روح رسید. «التَّرَاقِيَ»: جمع ترقوه، هر یک از دو استخوان کمانی شکل که در جلو به جناغ و در دو طرف به کتف متصل می شوند؛ چنبر [ف]. فشردهی [سخن]، استخوانهایی که پیرامون گلو هستند. نام دو استخوان بالای سینه و زیر گردن که از طرفی به شانه و از طرف دیگر به جناغ سینه متصل است. [راغب]

«بَلَغَتْ التَّرَاقِيَ»: و وقتی که روح به «ترقوه» و سینه رسید و انسان به حال احتضار افتاد، عمر به پایان رسید. (فرقان)

تفسیر:

طوری که فوق هم تذکر دادیم: «التَّرَاقِيَ»: جمع ترقوه، به معنی استخوانهایی است که گرداگرد گلو را گرفته اند. رسیدن جان به گلوگاه، کنایه از آخرین لحظات عمر است. یعنی ای مشرکان! دست بردارید و به خوف و هراس و سایر ناملایمات که در پیشرو دارید توجه کنید. زیرا دنیا ناپایدار و فانی است و حتماً شربت مرگ را می نوشید، و جام فنا را سر می کشید. و وقتی روح به «ترقوه» و سینه رسید و انسان به حال احتضار افتاد.

وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ ﴿٢٧﴾

و گفته شود: آیا کسی هست که افسون بخواند؟ (۲۷)

«مَنْ رَاقٍ» (رَاقٍ): شفا دهنده و افسونگر، آن کس که مرگ را از او دور کند، این سخن حاضرین بر بستر مریض در حال مرگ است، همچنین ممکن است این سخن ملائکه باشد،

یعنی کدام یک از فرشتگان رحمت یا عذاب، روح این شخص را به جایگاه حقیقی آن می‌برد؟

در البحر آمده است: آنها را متوجه سختی مرگ کرده است که اولین منزل و مرحله‌ی آخرت است. وقتی جان به «ترقوه» و بالای سینه می‌رسد، خانواده‌اش می‌گویند: چه کسی طبیب این مریض می‌شود و او را شفا می‌دهد؟

«رَاقٍ» «افسوس کننده، تعویذ نویس».

وَزَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ ﴿٢٨﴾

و (محتضر) یقین کند که زمان جدایی (روح از بدن) فرا رسیده است. (۲۸) واقعیت امر اینست که هیچ افسونگر نمی‌تواند جلو مرگ انسان را بگیرد، واقعاً هم حالت احتضار برای مسلمانان بی‌نهایت مهم می‌باشد، لحظات است که روح از بدن خدا حافظی می‌گیرد.

در حالت است که: قدم‌های انسان قریب المرگ سست می‌شود، انسان دیگر قوت و توازن ایستاد شدن را از دست می‌دهد، زمانیکه بخواهد ایستاد شود گاهی به یک سو و گاهی به سوی دیگر سقوط میکند. و در نهایت قوت و حوصله راه رفتن را بصورت کل از دست می‌دهد، سربینی انسان قریب الموت تقریباً مایل به کجی می‌شود، شقیه‌ها و فکهای انسان فرو می‌روند، پوست روی انسان کشیده می‌شود، و رنگ داخل چشم، گوش‌ها تغییر کرده (مایل به کم‌رنگی) می‌شود، پوست خصیئتین دراز می‌شود، حالت شدید ترس انسان را می‌پیچاند، از تنهای سخت در خوف و حراس می‌باشد. در برخی از اوقات از دیدن چیزهای عجیب و غریب صحبت بعمل می‌آورد، و مبتلا به خواب‌های متنوع و احياناً ترس‌آور می‌گردد.

در وقت جان‌کندن نفس انسان کوتاه کوتاه می‌شود این بدین معنی است که انسان در وقت جان‌دادن زود زود نفس می‌کشد، همه جسم انسان بخصوص پاها بی‌قوت می‌شود. دهن انسان کج می‌شود، گوشها بی‌حواص می‌شود.

می‌گویند که اگر انسان ضعیف جسم باشد روح از بدن آن بصورت فوری و تقریباً به اسانی کشیده می‌شود، ولی اگر انسان قوی جسم باشد، از حنجره اش صدای مخصوصی شنیده می‌شود.

قابل یادآوری است که پس از جدا شدن روح از بدن هر عضو بدن به سردی می‌گرائید، اول پاها از حرکت باز می‌ماند، زیر روح اول از طرف پاها کشیده می‌شود و سپس به تدریج از راه دهان بیرون می‌رود سپس ساقها، رانها و همین‌طور سایر اعضای بدن از حرکات باز می‌ماند.

تشنگی شدید و زاید الوصف، انسان را فرا می‌گیرد و لب‌های انسان خشک می‌گردد، چشم‌ها زیاده‌تر اوقات باز و در برخی از انسان بسته می‌ماند، مطابق احادیثی نبوی انسان که در احتضار قرار دارد. ملائکه قبض روح را به چشم می‌بیند، و زیاد علاقه دارد تا اقارب و دوستان اش، بخصوص زن و فرزندان اش که ثمره زندگی اش است، در کنارش حضور داشته باشند، در این حالت انسان علاقه زاید الوصفی به آن‌ده از انسانها نشان می‌دهد که: بتواند او را به سوی آرامش دعوت کند، و وی را از حالت ترس سكرات مرگ آرام سازد. از جمله علماء صالحین و انسانهای که در تقوای و فضیلت معروف باشند، میتوانند این وظیفه را بوجه احسن انجام دهد و کمک خوبی را برای شخص محتضر بعمل آرد.

مطابق احادیث نبوی، کسیکه در حالت نزع یا به اصطلاح در حالت احتضار قرار داشته باشد، اگر آرامش و سکون بر او مسلط باشد و زبانش به بیان کلمه شهادت حرکت و قلبش به امید به رحم خداوند شاد باشد در بهترین حالت مرگ قرار دارد.

پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «إرقبوا الميت عند ثلاث: إذا رشح جبينه ودمعت عيناه وبيست شفتاه فهي من رحمة الله قد نزلت به و إذا غط غطيظ المخنوق واحمر لونه وارتدت شفتاه فهي من عذاب الله قد نزل به». (به هنگام مرگ شخص متوجه سه حالت باشید اگر پیشانی‌اش به عرق نشست و اشک در چشمانش حلقه زد و لبهایش خشک شد این حالت در اثر رحمتی است که از جانب پروردگار بر او نازل شده است. اما اگر مانند کسی که دارد خفه اش می‌کنند به غر غر افتاد و رنگش سرخ شد و لبهایش سبز و کبود گردیده باشد، این حالت‌ها نشانه این است که او در عذاب قرار دارد.) (راوی حدیث ابو داود 2857، نسایی 1654) (شیخ آلبنی این حدیث را حسن دانسته است.)

همچنان پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «هنگامی که زمان وفات مسلمان فرا رسیده، بعضی از اعضاء بدن او بر بعضی دیگر سلام داده با هم خدا حافظی میکنند! و به همدیگر چنین می‌گویند: سلام بر تو، تو از من و من نیز از تو مفارقت می‌کنم تا روز قیامت که با هم همراه (روح) و حلول آن در بدن، روز رستاخیز همدیگر را ملاقات کنیم».

پیامبر صلی الله علیه وسلم زندگی دنیا را خواب و مرگ را بیداری معرفی داشته، و میفرماید مرگ دریچه‌ای است برای خروج از عالم خیال و ورود به جهان حقیقت و واقعیت.

مرگ ما را با دنیا تازه روبرو می‌کند که همه عوالم آن برای ما شگفت‌انگیز و ورود به این دنیا جدید، تنها با بر افتادن پرده امکان می‌یابد که به دست مرگ فرو افتد.

پیامبر اسلام میفرماید: ای مردم این حقیقت را از خاتم پیامبران بشنوید که: هر که می‌میرد در حقیقت نمرده است، و اگر در ظاهر پوسیده می‌شود در باطن چیزی از ما پوسیده نمی‌شود بلکه پایدار می‌ماند.

پیامبر اسلام در مورد شخص یکه فوت کرده بود فرمود: «أصبح مر تحلاً عن الدنيا و تركها لا هلهما فإن كان قد رضی فلا يسره أن يرجع إلى الدنيا كما لا يسر أحد يرجع إلى بطن أمه» (او از دنیا رفت و آن را برای ساکنان آن به جا گذاشت. اگر از این سفر راضی باشد، دوست ندارد به دنیا برگردد همانگونه که هیچ يك شما دوست ندارد که به شکم مادر خویش دوباره برگردد.)

پیامبر اسلام با ذکر این مثال با صراحت توضیح داد که گسترش آخرت نسبت به دنیا مانند گسترش دنیا نسبت به رحم تاريك مادر است.

وَأَلْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ ﴿٢٩﴾

و ساق پاها (از شدت جان دادن) به ساق دیگر پیچد. (٢٩)
«وَأَلْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ»: یک ساق پا به ساق دیگر پیچد. از این آیه سه منظور قابل فهم است:

- 1 - سختی‌های مرگ او را در هم پیچد تا جایی که دیگر توانی در ساق پاهایش باقی نماند.
- 2 - اشاره به مُردن و جفت شدن دو پا در کفن است.
- 3 - سختی قبض روح و فراق دنیا با همدیگر بر او فشار می‌آورد.

حسن بصری (رح) فرموده است: یعنی ساق دو پایش در کفن پیچیده می‌شوند. ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی سختی فراق دنیا و سختی حالت مرگ با هم جمع می‌گردد. پس این تمثیل حادثه‌ی بسیار ناگوار و خوف‌انگیز است؛ چون شدت سختی فراق دنیا و شدت سختی آخرت به هم می‌رسند. همچنان‌که می‌گویند: «شمرت الحرب عن ساق» که کنایه از شدت جنگ است. (مختصر ۵۷۸/۳).

باتأسف باید گفت که: انسان در زندگی خود کمتر متوجه می‌شود، با این ساق‌های که در حیات به گردش می‌پرداخت، روزی هم رسید که همین ساق‌ها او را در کفن می‌پیچانند.

إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ ﴿٣٠﴾

(بلی) آن روز مسیر همه بسوی دادگاه پروردگارت خواهد بود. (۳۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْمَسَاقُ»: مرجع و محل بازگشت که تنها به‌سوی پروردگار است.

تفسیر:

یعنی در روز قیامت برای رسیدگی به وضع آنان، به محضر الله متعال کشانده می‌شوند. در محضر الله سبحان و تعالی نیکان و نابکاران گرد هم می‌آیند، آنگاه یا روانه‌ی جنت می‌شوند و یا راهی دوزخ.

مفسر خازن (علی بن محمد بن ابراهیم شیخی خازن بغدادی متولد سال 678 بغداد) فرموده است: یعنی سرانجام و مرجع بندگان، محضر الله می‌باشد، تا در بین آنها قضاوت و حکم شود.

فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى ﴿٣١﴾

در آن روز گفته می‌شود او هرگز ایمان نیاورد و نماز نخواند. (۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَلَا صَلَّى»: نماز نخواند و ابراز بندگی ننمود.

تفسیر:

مفسر ابو حیان فرموده است: جمهور برآنند که این آیه در مورد «ابو جهل» نازل شده است. و تقریباً در آیه: (و یتمطی - 33) به آن تصریح شده است؛ چرا که او و تمام افراد قبیله‌ی مخزوم با تکبر و با فیز و افاده راه می‌رفتند. (فخر رازی گفته است: رسیدن نفس به تراقی کنایه از نزدیک شدن مرگ است).

باید به تمام صراحت گفت که: تصدیق همه حقایق دین لازمی و ضروری می‌باشد، مطمئناً شخصی که یکی از ضروریات دین را تصدیق نکند، و به انکار آن بپردازد به مفهوم اینست که کل دین را تصدیق نکرده است.

واقعاً چی زیبا و مهم است که در محکمه عدل الهی در روز قیامت، اولین محاسبه در باره نماز می‌باشد:

روز محشر که جانگداز بود - اولین پرسش از نماز بود

لذا اگر نماز مسلمان صحیح بود، به تبع آن بقیه اعمالش نیز صحیح و درست می‌باشد و اگر نمازش فاسد بود، بقیه اعمالش نیز فاسد شده می‌تواند.

نماز ماشین و محرک اصلی اعمال عبادی در دین مقدس اسلام بشمار می‌آید، مسلمانیکه به نماز اهمیت قایل باشد، با تمام قوت و صلابت گفته می‌توانیم که او با سایر عبادات هم اهمیت قایل بوده و به ادای آن ارج و احترام خاصی قایل است.

ولی مسلمانیکه نماز برایش بی اهمیت باشد، باید در مورد این انسان حکم کرد که همچو انسانها سایر عبادت را نه تنها انجام نمی دهد و یا هم اگر انجام هم میدهد، آنرا به نیت صحیح بجاء نیاورده و فایده چندان از آن بدست نمی آورد.

نماز از جمله عباداتی است که قرآن عظیم الشان برآن تأکید بیشتر نموده، بنابر مهم بودن این عبادات است که کلمه نماز و مشتقات آن بیشتر از (98) بار در قرآن عظیم الشان تذکر یافته است.

نماز روح شخصی مسلمان را به مبدا هستی بخش مرتبط و متصل می کند و با این ارتباط روح و جان انسان را زنده، با نشاط و آرام نگاه داشته، و او را برای انجام سایر وظایف و رسالتهای فردی و اجتماعی آماده می سازد.

خواندن و بجا آوردن نماز برای یک مسلمان علاوه بر آنکه انجام یک دستور و یک وجیبه الهی بشمار میرود، خود مانع از انجام بسیاری از اعمال زشت، ناپسند و مانع پیوستن انسان به سایر گناهان میگردد.

یکی از فواید با عظمت نماز اینست که انسان را از فحشاء و منکرات نگاه میدارد: «ان الصلاه تنهى عن الفحشاء و المنکر».

دومین فایده نماز را میتوان در بعد سیاسی آن مورد بررسی قرار داد. نماز مسلمانان سراسر جهان را در هر روز پنج بار به سوی قبله واحدی، متحد میسازد، و به آنان شکوه و عظمت می بخشد.

نماز به انسان نیروی عظیمی برای تحمل غمها و مصائب بخشیده و همین نماز است که بسیاری از امراض صعب العلاج روانی را مداوا بخشیده و انسان را به آینده امیدوار ساخته، قدرت ایستادگی و مقاومت او را در برابر حوادث بزرگ زندگی بالا می برد.

انسان مسلمان در نماز با تمام اعضای بدن و حواس خود متوجه الله تعالی میشود و از همه اشتغالات و مشکلات دنیوی روی بر می گرداند و به هیچ چیزی بغیر از پروردگار با عظمت و آیات قرآن که در نماز بر زبان می آورد فکر نمیکند. همین رویگردانی کامل از مشکلات زندگی و نه اندیشیدن به آنها، در اثنای نماز، باعث ایجاد آرامش روان و آسودگی عقل در انسان نیز می شود.

این حالت آرام سازی و آرامش روانی از بر پا کردن نماز، از نظر روانی چنانچه گفته شد، تأثیر بسزایی در کاهش شدت تشنجات عصبی ناشی از فشار زندگی روزانه و پایین آوردن حالت اضطرابی که برخی از مردم خاصاً در این عصر پُر تلاطم، تشویش و هیجان دچار آن هستند، دارد.

در حدیث پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم آمده است که:

«اذا حَزَبَهُ امر فَرَعَ الى الصلاة» (رسول الله صلی الله علیه و سلم چون از کاری در فشار قرار می گرفتند، به سوی نماز پناه می بردند). و در زیادتیری از موارد زندگی پیامبر اسلام دیده شده است هرگاه امری بر رسول خدا سخت می آمد به نماز می ایستاد و به نماز میپرداخت، و به حضرت بلال هدایت میفرمود: «ارحنا بها یا بلال» (ای بلال، ما را با نماز راحت کن) (منظور این بود که اقامه نماز را بر پا دارد).

بنابراین میبینیم که راحتی پیامبر بزرگوار اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم در ادای نماز بود، و از نماز خواندن حظ و لذت میبرد.

وَلَكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى ﴿٣٢﴾

بلکه دروغ شمرد و اعراض نمود (۳۲)

چرا انسان از خالق خویش که او را خلق نموده انکار می نماید:

برخی از انسان ها دانسته یا ندانسته از عقل و منطق فرار کرده و از حقیقت روی می گرداند. و برای همین گریز خود را از نظر عقلی موجه جلوه می دهند و بدین ترتیب می خواهند وجدان خویش را آسوده سازند، به اصطلاح دست به خود فریبی می زند و سعی و کوشش می کنند به تمام افکار و اعمال خود لباس عقل و منطق بپوشانند تا آنجا که حتی آنان که خرافات را می پذیرند نیز حاضر نیستند این عمل خود را دور از عقل و منطق بدانند.

برخی از این عوامل عبارتند از:

اولین عامل آن خود پرستی به جای حق پرستی می باشد، پیروی از خواهشات نفسانی و مقدم داشتن آنها بر حقیقت است. بدین معنا که در موارد زیادی، چون پذیرفتن حقیقتی با منافع شخصی و گروهی و یا انواع تعصبات انسان برخورد پیدا می کند، از پذیرفتن آن طفره می رود و در عمل حقیقت را فدای هواهای نفسانی خود می گرداند.

دومین عامل همانا انحرافات اخلاقی است، این عامل چنان بر انسان تاثیر می گذارد که قلب انسان را آکنده از آلودگی ها ساخته و جایی برای تابش نور معرفت و خدایپرستی در آن باقی نمی ماند. طوریکه در (23 سورة نجم) آمده است: «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ» ([آنان] جز گمان و آنچه را که دلخواه شان است پیروی نمی کنند).

سومین عامل همانا معرفی غلط الله تعالی است؛ خدایی که برخی ادیان تحریف شده به نام مبدأ هستی و آفریدگار جهان به مردم معرفی کرده اند خدایی است که نه تنها دانشمندان علوم طبیعی، بلکه هر عاقلی از او وحشت داشته و حاضر نیست حتی او را پدید آورنده موجود ساده بداند تا چه رسد به اینکه این همه نظم عمیق را در سرتاسر جهان هستی از پرتو وجود او بداند.

چهارمین عامل سنجش همه چیز با مقیاس علوم مادی است زیرا نیروهای دماغی و مغزی انسان در هر قسمت که بیشتر فعال باشد، در همان قسمت انکشاف ورزیده و نیرومند می شود، به همین دلیل سایر موضوعات در فکر او، اصالت خود را از دست داده و به صورت یک رشته امور فرعی نسبت به موضوع تخصصی مزبور جلوه گر می شود؛ به همین جهت می خواهد هر چیز را با همین عینک و از همان دریچه ببیند و با آن قضاوت کند.

پنجمین عامل همانا غرور بیجا می باشد که در طرز تفکر مادی ها نسبت به خدا و جهان ماوراء طبیعت سهم بسزایی داشت این بود که جمعی از مادی مذهب ها- تصور می نمودند که همه چیز را فهمیده، هیچ مجهولی در عالم برای آنها باقی نمانده و علل طبیعی پدیده ها را کشف کرده و دریافته اند که هر حادثه علت مادی دارد.

بنابراین اعتقاد به وجود خدا برای حل معماهای جهان هستی لزومی ندارد! البته نتیجه این طرز تفکر و غرور علمی این است که آنها به همه چیز بی اعتنا شده و به طور کلی به آنچه از پیشینیان به یادگار مانده به فراموشی سپردند.

ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ يَمْتَطِي ﴿٣٣﴾

سپس بسوی خانواده خود باز گشت در حالیکه متکبرانه قدم برمی داشت (۳۳)

«یتمطی» بدین معنی است: او از روی خودبینی و گردنکشی از اجابت دعوتگر حق، سنگینی و کاهلی کرد.

دوری و فاصله گرفتن از دین و تکالیف شرعی آن، عامل غرور و سرمستی در انسان می شود. قرآن عظیم الشان با زیبایی خاصی در (آیه 31، سورة مطفین) می فرماید: «وَ إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ» (و چون به اهل خود باز می گشتند به سخن مزاح و فکاهی (به نکوهش نماز و طاعت مؤمنان) با هم تفریح می کردند).

أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ ﴿٣٤﴾

وای بر تو، باز هم وای بر تو. (۳۴)

«أُولَىٰ»: سزاوارتر. در خورتر. هدف این است که: سزاوارتر به مرگ و نابودی است. «أُولَىٰ لَكَ»: وای بر تو! مرگ و هر چه مصیبت و عذاب است بر تو شایسته تر است.

شأن نزول، آیه 34 - 35:

- ابن جریر از عوفی از ابن عباس (رض) روایت کرده است: وقتی که الله تعالی آیه: «عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ» را نازل کرد. ابوجهل خطاب به قریش گفت: مادران در عزای تان گریه کند ابن ابوکبشه به شما اعلان می دارد که خازنان جهنم نوزده نفرند و شما توده های عظیم مردم را تشکیل داده اید، آیا ده نفر از شما نمی تواند بر یکی از مؤظفین جهنم غلبه حاصل کند. بنابراین، الله سبحان و تعالی به فرستاده خویش محمد صلی الله علیه وسلم وحی کرد که برود و به ابوجهل بگوید: «أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ، ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ» «وای بر تو! وای بر تو باز هم وای بر تو وای بر تو» (طبری 35440 از عطیة عوفی روایت کرده). (تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

- نسائی از سعید بن جبیر روایت کرده است: از ابن عباس (رض) پرسیدم که آیا این کلام عزیز «أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ» را رسول الله صلی الله علیه وسلم از نزد خود گفته و یا الله متعال دستورش داده است که بگوید؟ او گفت: ابتدا رسول الله از نزد خود گفته است. سپس الله تعالی به صورت وحی منزل و آیات قرآنی نازل کرده است. (نسائی در «تفسیر» 658، حاکم 5 / 510، طبرانی 12998 به اسناد صحیح به شرط بخاری و مسلم). (تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ ﴿٣٥﴾

سپس وای بر تو، و باز هم وای بر تو (۳۵)

مفسران برای «أُولَىٰ لَكَ» معانی متعددی رادر تفاسیر خویش بیان فرموده اند: وای بر تو، هلاکت و مرگ برای تو باد، تباهی و نابودی برای تو باد، نگون بختی برای تو باد. ولی مناسب ترین مفهوم آن از لحاظ سیاق و سباق همان معنا و مفهومی است که حافظ ابن کثیر در تفسیر خویش آنرا بیان کرده است که: «هنگامی که تو مرتکب جسارت کفر به آفریدگار خود شده ای، سزاوار انسانی همچون تو همین شیوه و رفتاری است که تو برگزیده ای.»

أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يَتْرَكَ سُدَىٰ ﴿٣٦﴾

آیا انسان گمان می کند که به حال خود گذاشته می شود (و با او حساب و کتاب صورت نمی گیرد)؟ (۳۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سُدَى»: بیهوده و بی هدف همانند دیگر حیوانات که هیچ حساب و جزایی ندارند.

تفسیر:

در زبان عربی «إبل سدى» برای شتری گفته میشود که: به حال خود رها شده باشد تا در هر جایی که دل اش خواسته باشد به چرا پردازد و کسی کاری به کارش نداشته باشد. به اصطلاح شتر بی مهار هم همین معنا را می رساند. پس مفهوم آیه مبارکه این است که آیا انسان خویش را شتر بی مهاری پنداشته است که آفریدگارش او را در زمین، غیر مسئول آفریده و رها کرده است؟ نه مسؤلیتی بر عهده ی او نهاده شده باشد، نه از چیزی بازداشته شده باشد و نه زمانی برای رسیدگی به عملکردش در نظر گرفته شده باشد؟

أَلَمْ يَكْ نُطْفَةٌ مِنْ مَنِي يَمْنَى (۳۷)

آیا او نطفه از منی که در رحم ریخته شده، نبود؟ (۳۷)
«نُطْفَةٌ»: قطره ای از منی، آمیزه ی منی مرد و تخمک زن. «يَمْنَى»: در رحم زن ریخته می شود.

ابو الحسن احمد بن فارس بن زکریا از مشهور ترین زبانشناس لسان عربی در «مقاییس اللغة» در مورد منی می فرماید که: منی انسان را بخطر منی گویند چون که خلقت انسان از آن مقدر می شود.

و منی از نظر اصطلاحی به مایعی اطلاق می شود که از مردان در هنگام نزدیکی (یا انزال) خارج می شود که: معمولاً حاوی 200 تا 300 میلیون اسپرماتوزئید است. قرآن عظیم الشان در چند مبحث سخن از «منی» نموده و خلقت انسان را از آن می داند: «أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ» (آیات: 58 و 59 سوره واقعه)
«آیا آنچه را [که به صورت منی] فرومی ریزید دیده اید؟ آیا شما آن را خلق می کنید یا ما آفریننده ایم.»

وباز می فرماید: «وَأَنَّهُ خَلَقَ الذَّرَّوَجِينَ الذَّكَرَ وَ الْأُنثَى مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنَى» (آیات 45 و 46 سوره نجم) «و هم اوست که دو نوع می آفریند: نر و ماده از نطفه چون فروریخته شود.»
وباز در (آیه 37 سوره قیامت) فرموده است: «أَلَمْ يَكْ نُطْفَةٌ مِنْ مَنِي يَمْنَى» «مگر او [قبلاً] نطفه از منی نبود که ریخته می شود؟»

قابل یاد آوری است: آیاتی که در بحث «خلقت انسان از آب» مورد استناد قرار می گیرد، بنا بر يك تفسیر استدلال به منی دارد. بطور مثال: «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ...» (انبیاء/ 30)، «وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ...» (سوره نور/ 45)، «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا...» (سوره فرقان/ 54)، «ثُمَّ جَعَلْنَا نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ» (سوره سجده/ 8)،

«أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ» (سوره مرسلات/ 20)، «خُلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ» (سوره طارق/ 6).

آفرینش انسان در قرآن عظیم الشان از «نطفه» یعنی: از آب منی «سپس از علقه» علقه: قطعه از خون بسته است زیرا نطفه پس از چهل روز به اذن خداوند به قطعه از خون غلیظ یا جامد متحول میشود «سپس از مضغه» مضغه: قطعه از گوشت است که خون جامد به آن متحول شده است «شکل داده شده» مخلقه: یعنی پاره از گوشت دارای صورت واضح، هیأت روشن و خلقت کامل؛ از چشم و دهان و دست و پا و غیره «و شکل داده نشده» غیر

مخلقه: مرحله است از تطور همان پاره گوشت قبل از شکل گیری خلقت در آن، که هنوز صورت و هیأت واضحی به خود نگرفته و تصویر آن کامل نشده است.

ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى ﴿٣٨﴾

سپس از خون بسته بود که (الله آن را) آفرید باز (خلقت او را) استوار و موزون کرد. (۳۸)

«عَلَقَةً»: مرحله‌ی دوم خلقت که نطفه تبدیل به خون بسته می‌شود. «خَلَقَ»: مراحل بعدی خلقت که از مضغه (تکه‌گوشت) تا زایمان ادامه می‌یابد. «سَوَّى»: مرتب ساخت و آن را به بهترین شکل ممکن ترکیب‌بندی کرد.

فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ ﴿٣٩﴾

پس از آن (قطره منی) دو جفت مذکر و مؤنث را آفرید. (۳۹)

أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَحْيِيَ الْمَوْتَىٰ ﴿٤٠﴾

و آیا همین (آفریننده انسان‌ها از منی) قادر نیست که (بار دوم) مرده‌ها را زنده کند؟ (۴۰)

تفسیر:

«أَلَيْسَ ذَلِكَ»: آیا چنان ذات قدرت‌مندی که انسان را بدون نمونه‌ی قبلی و از ماده‌ی ناچیز می‌آفریند توانا نیست که بار دیگر او را باز آفرینی کند؟ بلی! او قدرت و توانایی انجام دادن همه چیز را دارد

در حدیث شریف به روایت ابوهریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هر کس از شما سوره «لَا أُقْسِمُ بِبِیَوْمِ الْقِيَامَةِ» (سورة القيامة: 1) را می‌خواند و به فرموده حق تعالی: «أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَحْيِيَ الْمَوْتَىٰ» (سورة القيامة: 40) می‌رسد، باید بگوید: بلی! نه چنان است که پروردگار ما بر زنده کردن مردگان توانا نباشد بلکه او بر آن تواناست.»

همچنین در حدیث شریف آمده است زمانیکه پیامبر صلی الله علیه وسلم این آیه را می‌خواند، می‌فرمودند: «سبحانک و بلی: پاک و منزّه هستی پروردگار! نه چنان است که توانا نباشی بلکه تو توانا هستی». همچنین در حدیث شریف آمده است: «هر کس از شما سوره «وَالَّذِينَ وَالَّذِينَ وَالَّذِينَ» (سورة: التین: 1) را می‌خواند و به آخر آن، یعنی: «أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ» (سورة: التین: 8) می‌رسد، باید بگوید: نه چنان است که پروردگار ما احکم الحاکمین نباشد بلکه من بر این امر از گواهانم: (بلی و أنا علی ذلکم من الشاهدین...) و هر کس سوره (مرسلات) را می‌خواند و به آیه: «فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ» (سورة المرسلات: 50) می‌رسد، باید بگوید: (آمنّا بالله) به خداوند ایمان آوردیم.»

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الإنسان

جزء - (29)

سورة الإنسان در مکه مکرمه نازل شده و دارای سی و یک آیه و دو رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

قبل از همه باید گفت که: سورهی «انسان» یا «ذهر» یا «هل أتى» بعد از سورهی «الرحمن» نازل شده است.

همچنان مفسران نوشته اند که: «سورة الإنسان»؛ بدین جهت بنام «الإنسان» مسمی شده است، که درین سوره در اول آیه نام انسان به کار رفته است و به این بیان که پروردگار با عظمت انسان را از عدم خلق نموده است و در سرزمین، مقام والای «خلافت» را به او داده است. سایر نامهای این سوره طوری که یادآور شدیم؛ همانا «دهر»، «هل أتى»، «أمشاج» و «أبرار» میباشد.

محل نزول سورة الإنسان:

مفسران در مورد اینکه سورة انسان در مکه شده نازل و یا هم در مدینه، بین خود اختلاف رای و نظر دارند، برخی از مفسران بدین باور اند که تمام این سوره مکی می باشد. از عکرمه و حسن مدنی بودن این سوره نقل شده است که این سوره الی آیه «و لا تُطع منهم ائماً أو کفوراً» که آن در مکه نازل شده است. همچنان برخی از مفسرین می فرمایند که از آیه: «إنا نحن نزلنا عليك القرآن تنزیلاً» تا آخر سوره مکی که هشت آیه است، و از اول سوره تا آیه مذکور که بیست و دو آیه است مدنی میباشد.

ولی بیشترین صاحب نظران از جمله: عبدالله بن عباس، عبدالله بن زبیر، قتاده و.. این سوره را مکی میدانند. و این نظر نیز قابل ترجیح و نزدیک به ثواب می باشد. (الناسخ والمنسوخ جلد 3 صفحه 132، اتقان جلد 1 صفحه 59). و کتاب «شناخت مکی و مدنی قرآن سورة انسان: اثر علمی و تحقیقی: پوهندوی دوکتور عبدالقدوس «راجی».

(تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی)

مناسبت سورة الإنسان با سورهی قیامت:

محور و اساس سورهی قیامت همانا بحث قیامت میباشد. بعد از اثبات این قضیه با دلائل عقلی و مادی، الله متعال با رعایت تناسب کامل بین پایان سورهی قیامت «أَلَمْ يَكُنْ نُطْفَةً مِّن مَّنِيَّ يُمْنِي ۗ ۳۷» (القیامة: 37) با آغاز سورهی انسان «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ... إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ»، به بحث در مورد یکی از اقسام مردم در قیامت یعنی جنتیان می پردازد.

همچنین در سورهی قیامت از رستاخیز و بازگشت انسان به سوی الله و سرانجام او بحث نموده است و این سوره هم به بحث خلقت و هدف از آن و سرانجام کار انسان می پردازد.

محور کلی سورة الإنسان:

محور کلی مورد بحث این سوره همانا انسان و هدف از خلقت او و سرانجام کارش در روز قیامت میباشد.

تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سوره:

چنانچه در فوق هم تذکر یافت، تعداد آیات سوره انسان سی و یک آیه، تعداد کلمات آن به دوصدو چهل کلمه و تعداد حروف این سوره به هزارو چهار صدو پنجاه حرف می رسد. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید).

محتوای کلی این سوره:

محتوی این سوره بر پنج بخش اساسی تقسیم میگردد:

- در بدو از آفرینش انسان و خلقت او از نطفه امشاج (مختلط) و سپس هدایت و آزادی اراده او بحث می نماید.
- در بخش دوم بحث از مکافات ابرار و نیکان بعمل می آورد.
- در بخش سوم دلائل استحقاق این مکافاتها را در جمله‌هایی کوتاه و مؤثر تشریح می فرماید.
- در بخش چهارم به اهمیت قرآن، و طریق اجرای احکام آن، و راه پرفراز و نشیب خودسازی اشاره شده.
- در بخش پنجم بحث از حاکمیت مشیت الهی را مورد بحث قرار می دهد.
- همچنان در آخرین بخش این سوره، بحث براین مطلب به پایان رسانده شده است که این قرآن یک پند و اندرز است، اینک هر که دوست دارد آن را پذیرفته راه پروردگار خود را برگزیند. اما خواست انسان در دنیا همه چیز نیست. خواسته ی هیچ کسی تا زمانی که الله نخواهد برآورده نخواهد شد و خواسته ی الله هم بی حکمت نیست، بلکه الله هرچه بخواهد، از روی علم و حکمت خود می خواهد. از روی این علم و حکمت او هر که را مستحق رحمت خود بداند، مورد لطف و مرحمت قرار می دهد و هر که را ظالم و ستمگر بیابد، عذاب دردناکی برای او مهیا ساخته است.

ترجمه و تفسیر سوره الإنسان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

«هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا» (۱)

(آیا زمانی طولانی بر انسان گذشت که چیز قابل ذکری نبود) (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هَلْ أَتَى»: استفهام است که معنای حقیقی آن در این جا یقین (قد آتَى) است؛ یعنی یقیناً بر انسان گذشته است... «حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ»: مدت زمانی که انسان به صورت تکه‌خونی ناچیز در شکم مادرش است، و یا مدت زمانی که زمین خالی از هر انسانی بود و سپس الله سبحان و تعالی انسان را بر روی زمین آورد. «مَّذْكُورًا»: دارای نام و نشان، قابل توجه و ذکر شده، قابل ذکر.

تفسیر:

ابن کثیر در تفسیر خویش در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: الله سبحان و تعالی خبر می دهد که انسان را بعد از این که در نیستی به سر می برد به علت کوچکی حقارتش نام و نشانی نداشت، هستی داد. (مختصر ۵۸۰/۳).

منظور از انسان: جنس انسان است، و منظور از «حِينٌ» مدت زمانی است که در شکم مادر به سر می برد. (تفسیر کبیر ۲۳۷/۳۰).

این آیه مبارکه در واقع می‌خواهد انسان را بر اساس خلقت و چگونگی رشد و تکامل خویش آشنا نماید؛ چرا که انسان در حقیقت موجودی فراموش گشته بوده و چیزی قابل ذکر و شایسته‌ی توجه نبوده است. و قطره آبی ناچیز بود که جز خالق هیچ کس از وجودش خبری نداشت.

آیا می‌خواهد بفهماند انسان موجودی است حادث، که در پدید آمدنش نیازمند به صانعی است تا او را بسازد و خالق‌ی که او را خلق کند و همینطور هم بوده است، پروردگارش او را آفریده و به تدبیر ربوبیت اش به ابزار شعور یعنی سمع و بصر مجهزش کرده، تا با آن ابزار شعور به راه حق هدایت شود.

ناچیز بودن انسان گاهی طبیعی است، «لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا» ولی به تأسف باید گفت که در برخی از اوقات همین انسان به عمل و یا گفتار ناخردمندانه اش منزلت خویش را به سرحد ناچیز بودن میرساند. طوریکه قرآن عظیم الشان می فرماید: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ...» (آیه 68 سوره مائده) ای اهل کتاب! اگر کتاب آسمانی را برپا ندارید، هیچ هستید.

خواننده محترم!

کلمه انسان شصت و پنج بار در قرآن عظیم الشان به کار رفته است، که از آنجمله 12 بار از خلقت انسان از نطفه یاد آوری بعمل آورده است، تا هم قدرت خداوند متعال معلوم شود که از نطفه‌ای انسان را می سازد و هم انسان دچار غرور و تکبر نگردد.

اگر به صورت کل به فحوی این آیات متبرکه نظر انداخته شود، در خواهیم یافت که از آن جسد ظاهری و صورت ظاهری مراد نیست چنانکه در بشر مراد است، بلکه باطن، نهاد، استعداد، انسانیت و عواطف او در نظر اند.

خداوند متعال به نیکوترین شیوه انسان را خلق کرد، وی را بالاترین کرامت بخشید و هستی را برایش مسخر کرد تا سبب تمایز و برتری وی شود. به وی نعمت عقل را ارزانی فرمود و بر فطرتی آفرید که به سوی کمال سیر کند و در او میل به شهوت قرار داد تا با تجربه صبر و شکر در برابر آن، راه نزدیکی به الله برایش میسر گردد. به او آزادی و اختیار بخشید، تا اعمالش را ارزشمند گرداند. و برایش کتاب‌هایی فرستاد تا به او الهام کند که پاکی‌ها برایش مجاز و پلیدی‌ها برایش ممنوع است. خداوند این همه را به انسان نمایان کرد که پروردگارش را بشناسد و بندگی او را به جای آورد و در نهایت، خوشبختی دنیا و آخرت را برای خود رقم زند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 3) درباره موضوع پیدایش انسان و نشان دادن راه خیر و سعادت به او، رامورد بحث قرار داده است.

«إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا» (۲)
همانا ما انسان را از نطفه‌ای مختلطی (از نطفه مرد و زن) خلق کردیم تا او را بیازماییم، پس او را شنوا و بینا گردانیدیم. (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نُطْفَةٌ»: آمیزه‌ی مَنی مرد و زن. «أَمْشَاجٍ» جمع آن «مشج و یا مشیج» است، که به معنای مخلوط و آمیخته می‌آید، که در ظاهر هدف از آن نطفه‌ای آمیخته مرد و زن است. در «روح المعانی» از بعضی مفسران نقل شده است که مراد از «امشاج» اخلاط اربعة (هون، بلغم، سودا و صفرا) است که نطفه از آنها ترکیب یافته است.

نظریات مؤجز مفسران در معنای امشاج:

ابن عباس، حسن، عکرمة فرموده اند: نطفه امشاج؛ یعنی در آمیختن، که عبارت است از آمیزش و اختلاط آب مرد و آب زن، سپس از حالی به حالی و از شکلی به شکلی انتقال می‌یابد. (مختصر ۵۸۰/۳).

- قتاده می‌فرماید: امشاج به معنای اطوار است؛ یعنی حالات مختلف انسان از ابتدای انعقاد نطفه تا زمانی که صورت انسانی به خود می‌گیرد؛ یعنی ابتدا به صورت نطفه، بعد علقه، بعد مضغه، بعد عظام، تا این‌که انسان می‌شود.
- مجاهد و ضحاک و کلبی فرموده اند: مقصود اختلاف رنگ‌های نطفه است؛ یعنی نطفه مرد سفید و سرخ و نطفه زن سبز و زرد است. پس نطفه امشاج یعنی نطفه‌ای که دارای رنگ‌های مختلف است.
- مفسر حسن می‌فرماید: امشاج یعنی نطفه مخلوط شده با خون حیض. وقتی زن حامل و آبستن شد، دیگر حیض منقطع می‌شود.
- ابن مسعود فرموده است: امشاج موی رگ‌هایی است که در نطفه وجود دارد.
- برخی از مفسران فرموده اند: امشاج عبارت از طبیعت‌هایی است که در انسان وجود دارد؛ مانند گرمی، سردی و یبوست و رطوبت. خداوند آنها را در نطفه قرار داد، سپس آن‌را با بنیه حیوانی منظم تنظیم نمود، آن‌گاه در آن روح حیاتی دمید، پس از آن

براش چشم و گوش قرار داد. و این است سخن خدای متعال که فرمود: «فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا».

«تَبْتَلِيهِ»: او را می‌آزماییم، انسان را به وسیله‌ی تکالیف و مسؤولیتها و عبادات، آزمایش می‌کنیم که آیا در برابر اوامر و نواهی الله متعال فرمانبردار خواهد بود یا نافرمان. «فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا»: وسایل کشف و درک حقیقت را که عمده‌ترین آن شنوایی و بینایی است در اختیار او نهادیم.

تفسیر:

«إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ»: ما با قدرت بی‌نهایت خود این انسان را از آبی ناچیز- یعنی منی- خلق کرده‌ایم که از پشت مرد می‌چکد و با منی زن درمی‌آمیزد. آنگاه این مخلوق عجیب از اختلاط این دو نطفه شکل می‌گیرد.

«تَبْتَلِيهِ»: تا او را به وسیله‌ی تکالیف شرعی و اوامر الهی امتحان کنیم، و ببینیم آیا سپاسگزار است یا کافر و ناسپاس؟ و آیا مسیر مستقیم را در پیش می‌گیرد یا این که به بیراهه کشانیده میشود؟

«فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا (2)»: او را عقل دادیم تا نیک و بد را فرق کند، و بینایی و شنوایی دادیم تا آیات منزل را بشنود و دلایل هستی دالّ بر وجود خالق حکیم را ببیند. مفسر کبیر جهان اسلام، امام فخر رازی فرموده است: الله سبحان و تعالی به انسان چیزی عطا کرده که با داشتن آن می‌توان او را آزمود؛ یعنی فهم و تمییز را به او عطا کرده است که برای آزمایش لازم اند.

همان‌گونه که از زبان حضرت ابراهیم علیهم السلام نقل می‌کند که به پدرش گفت: «لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ - 42 مریم»، و منظور از آن دو همان دو حس معروف و مشهوری است. از این جهت که این دو حس کاربرد بیشتری دارند و شریف‌ترند، آنها را مخصوصاً آورده است. (تفسیر کبیر ۲۳۷/۳۰).

هدف آیه مبارکه که می‌فرماید ما انسان را از حالی به حالی دیگر در می‌آوریم این است که، نطفه را علقه (خون بسته) و علقه را مضغه (گوشت جویده شده) کرده تا در آخر خلقتی دیگرش می‌کنیم و به همین منظور او را دارای قوای چشم و گوش (که همانا هدف مشاعر و عقل و هوش) می‌گردانیدیم، تا دعوت الهی را که به او میرسد بشنود و آیات الهی را که وحدانیت پروردگار با عظمت، رسالت انبیاء رسول و پیامبران، قیامت و بعث بعد الموت را اثبات میکند، ببیند و به این ترتیب با آگاهی تمام در مسیر حق حرکت کند. نطفه‌ی مخلوط میتواند اشاره باشد به اختلاط اسپرم و تخمه، یا اشاره باشد به استعدادهای مختلفی که درون نطفه وجود دارد، یا اشاره به مواد مختلفی باشد که نطفه را می‌سازد.

واقعا که خلقت مخلوقات معجزه است :

آشپای عادی و غیرعادی و آنچه را که از طریق عقل به وجود آنها پی می‌بریم، و یا آشپای را که برخی مردم آن را غیرقابل درک می‌پندارند، تماماً و به طور یکسان در تحت سیطره قدرت الهی قرار دارند، خداوند متعال هر آنچه بخواد به وقوع می‌پیوندد، طوریکه قرآن عظیم الشان در (آیه 69 سوره انبیاء) می‌فرماید: «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا و سَلَامًا عَلٰى اِبْرَاهِيمَ» (به آتش هدایت دادیم که آتش سرد و سالم شو بر ابراهیم). آتش جز به اراده الله تعالی نمی‌سوزاند، هرگاه الله متعال بخواد که بسوزاند، می‌سوزاند و چنانچه او نخواهد، نمی‌سوزاند، و آب با خواست خداوند متعال به صورت سیال و مایع می‌باشد، و هر گاه

خداوند بخواهد جامد و سخت گردد چنان خواهد شد؛ دقت کنید به آنچه که خداوند متعال در مورد حضرت موسی علیه السلام انجام داده است: «فَلَمَّا تَسْرَعًا الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمَدْرَكُونَ، قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ، فَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فَرَقٍ كَالطُّودِ الْعَظِيمِ» (آیه 63 سوره شعرا) (هنگامیکه هر دو گروه یکدیگر را دیدند، یاران موسی علیهم السلام گفتند: ما به دست فرعونیان گرفتار می گردیم. موسی گفت: چنین نیست پروردگار با من است، رهنمودم خواهد کرد. به دنبال آن به موسی علیه السلام وحی نمودیم که عصای خود را به بحر بزن، بحر از هم شکافت، و هر بخشی همچون کوه بزرگی گردید).

بصورت کل باید گفت: همه اشیاء در کُرّه ارضی ما، فرق نمی کند اشیاء عادی باشد و یا غیرعادی همه آن معجزه است. بطور مثال: به گاوی که تولید کننده شیراست، توجه بفرماید که اگر علماء تمام جهان دست به دست هم دهند، هرگز قادر نخواهد شد که از این گیاه سبز شیر تولید کند که حاوی خواص شیر و مواد غذایی ما در آن فراهم شود، پس آیا گاو معجزه نیست؟

آیا آفرینش انسان معجزه نیست؟

آیا رویاندن گیاه معجزه نیست؟

آیا بارش باران معجزه نیست؟

و شما در حیطة میلیون ها معجزه واقع شده اید، و با تأسف از آنها آگاه نیستید.

آیا بصورت کل هستی معجزه نیست؟

توجه بفرماید در مولود که چگونه از آب ناچیزی خلق شده است. از نطفه‌ی ناچیزی که با چشم دیده نمیشود، چهار صد میلیون نطفه از مرد به یکباره رها میگردد. هر کدام دارای سر، گردن و دم میباشند و گسترش مییابند، و در رأس آن ماده‌ای است که با پوست نازکی پوشانده شده است، و چون با تخمدان برخورد نماید پاره گردد. و این ماده در ذوب نمودن جدار تخمدان و دخول به آن دارای نقش میباشند، و نطفه به تخمدان وارد گشته، و در طریق رفتن به رحم، بدون افزایش حجم به تعداد فراوانی تقسیم گردد. پس دیده می شود که آفرینش انسان در ذات خویش یک معجزه بینظیر است.

واقعا خلقت انسان معجزه است :

در حیات هر کدام از انسان‌ها نشانه‌های اعجاز آوری است که آشکارا بر عظمت خدای عزّ و جلّ دلالت مینمایند، که از جمله آنها تشکیل جسم ما است که نسبت به هر چیز برای ما نزدیک تر است. بطور مثال در سر هر کدام از ما سه صد هزار موی وجود دارد، که هر موی دارای پیاز، رگ، سرخرگ، ماهیچه، عصب، غده چربی و وراثتی می‌باشد. به شبکه چشم نظر بیاندازیم که دارای ده قسمت میباشند، که در بین مخروط [چشم] و کمانک [آن] صد و چهل میلیون گیرنده نور یافت میگردد، و عصب بینایی که از چشم به مغز میرسد شامل پنج صد هزار تار عصبی است.

به گوش نظر بیاندازیم، مانند شبکه چشم در آن (قسمت‌های مختلف) وجود دارد، و در آن سی هزار سلول صرف برای شنیدن صدا از جمله خفیف ترین صدا وجود دارد. به مغز نظر بیاندازیم در مغز دستگاهی است. که تفاضل زمانیکه از یک هزار و ششصد ثانیه کمتر است برای حصول صدا به هر گوش را اندازه گیری مینماید، و جهت صدا را برای انسان معلوم و معین میسازد.

به زبان نظر بیانداریم؛ در روی زبان جهت شناخت مزه‌های شیرین، ترش، تلخ و شور برآمدگی چشایی وجود دارد، که وظیفه آن انتقال مزه خوردنی‌ها به مغز میباشد. هر حرفی که بر روی زبان به صدا درمی‌آید، هفده عضله در تشکیل آن شرکت مینمایند.

چه کسی باور مینماید؟ که در قسمت داخلی دهان پنجمدهزار سلول وجود دارد؟ و در هر پنج دقیقه نیم میلیون سلول در دیواره داخلی از بین رفته، و نیم میلیون سلول جدید دیگر جای آنها را پر میکند.

کرویات سرخ خون چنانچه کنار هم چیده شوند طول آن شش برابر محیط زمین میباشد، و در هر میلیمتر مکعب خون پنج میلیون گلبول سرخ وجود دارد، و هر گلبول سرخ در روز هزار و پنجمده بار در خون به گردش درمی‌آید، و مسافت هزار و پنجاه کیلومتر را طی مینماید.

به قلب انسان نظر اندازیم؛ قلب (انسان) در عمر متوسط بیشتر از ظرفیت یک [ساختمان] آسمان خراش خون پمپ می‌نماید، در یک دقیقه شصت الی هشتاد بار نبض می‌زند، و در روز هزار بار میتپد، که در این تعداد تپش هشت هزار لیتر خون پمپ مینماید و هر دو صد لیتر معادل یک بیلر می‌باشد، و برخی دانشمندان تهیه خون توسط قلب را در عمر، پنجاه و شش میلیون گیلن حساب نموده‌اند و هر گیلن معادل پنج لیتر میباشد.

و انسان در هر 2 ثانیه صد و بیست میلیون سلول مصرف مینماید، و مغز انسان دارای چهارده میلیارد سلول بیرونی و صد میلیارد سلول پایه‌ای میباشد که کارایی آنها هنوز شناخته نشده است، و مغز پیچیده ترین دستگاه در وجود انسان میباشد، با این وجود مغز از فهم حقیقت خود عاجز است.

و در دو شش (ریه) انسان همسان خوشه‌های انگور هفتصد میلیون نوع سلول ریوی وجود دارد و اگر پخش گردند مساحت دوصدمتر مکعب را اشغال مینماید، و هر دو شش در روز بیست و پنج هزار بار میتپند، و صد و هشتاد متر مکعب استنشاق مینمایند به جگر انسان نظر به اندازیم، در جگر سیصد میلیارد سلول وجود دارد که در ظرف چهار ماه تماماً تجدید میگردند، وظایف جگر بی نهایت فروان است، مهم و حیرت‌آور است، طوریکه انسان بدون جگر بیش از سه ساعت نمیتوان زنده ماند.

و اگر به معده نظربه اندازیم صرف در جدار معده میلیاردها سلول وجود دارد. که در یک روز افزون بر چند لیتر اسید را تراوش مینماید، و دانشمندان در حل این معما (که چرا معده خودش خود را هضم نمینماید؟) بسیار تلاش نموده‌اند که علت آنرا از لحاظ علم در یافت نمایند که تا هنوز بدان قادر نه شده‌اند، بناءً گفته میتوانیم که همین معده با این وظایف اش معجزه میباشد.

و اگر به روده‌ها نظر به اندازیم؛ در روده سه هزار و ششصد موی روده‌ای جهت مکیدن در هر سانتی‌متر مربع یافت میگردد، و این موی‌ها تماماً هر چهل و هشت ساعت دوباره تجدید حیات مینمایند.

و همچنان اگر به کرده‌ها نظر به اندازیم؛ در کرده‌ها دو میلیون دستگاه تصفیه [خون] که طول آنها روی هم صد کیلومتر میباشد، وجود دارد. که در هر روز، پنج بار خون از آنها عبور مینماید.

و زیر لایه پوست پانزده میلیون تنظیم‌کننده و تهویه حرارت بدن یافت میشود، که همان غده عرق ریز باشند و هر غده عرق ریز نیز دارای تهویه، تنظیم، تعدیل حرارت و رطوبت میباشد.

بناءً با این چشم و کالبدی که ما با آن زندگی و حیات بسر میبریم؛ نزدیکترین شیء نسبت به ما میباشد و این واقعیت‌های است که اطباء دهها سال پیش آنرا کشف نموده‌اند و مطلقاً جای جر و بحث نیست و قرآن نیز میفرماید: «وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ» (سوره ذاریات: 21) (و در خود شما [آیاتی] وجود دارد آیا نمیبینید؟).

واقعاً خلقت انسان در زیباترین شکل آن بوده طوریکه خالق لایزال میفرماید: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ، ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ، إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ» (سوره تین: 4-6) «ما انسان را در بهترین شکل و سیما خلق نمودیم، سپس او را به پایین ترین مرحله باز گردانیدیم، مگر کسانی که ایمان آورده‌اند و اعمال صالح انجام داده‌اند که برای آنها پاداش تمام ناشدنی است».

پروردگار ما هر آنچه را ساخته و خلق نموده به آن کمال و زیبایی بخشیده است، و میفرماید: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» (سوره تین: 4) و باز میفرماید: «الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ» (سوره انفطار: 7). (پروردگاری که تو را آفریده است و سپس سر و سامانت داده است، و بعد تو را معتدل و متناسب کرده است.) این همه نشانگر عنایت خاص خالق لایزال است، و اشاره دارد به اینکه انسان نزد خداوند و در نظام هستی دارای ارج و منزلت میباشد. بصورت کل انسان عظیمترین معجزه میباشد.

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» ﴿٣﴾

«هرآینه ما راه را به او نشان دادیم، خواه شکرگزار باشد یا ناسپاس» ﴿٣﴾

تشریح لغات و اصطلاحات:

«**هُدَيْنَاهُ**»: هدایت کردیم او را و کاملاً تشریح نمودیم برای او. «**السَّبِيلَ**»: راه خیر و شر و سعادت و شقاوت. «**شَاكِرًا**»: شکرگزار و مومن که راه سعادت را برگزیده و حق راهنما (خداوند) را با اعمال نیکوی خود و راهنمایی دیگران به جای می‌آورد. «**كُفُورًا**»: بسیار ناسپاس که اوامر شیطان و تمایلات درونی را بر ارشادات الله متعال ترجیح می‌دهد و تابع آن می‌شود.

تفسیر:

برای رساندن انسان به سعادت و کمالش، علاوه بر مجهز کردن او به ابزار شناخت راه سعادت و کمال را نیز به او نشان داد تا بتواند راه صحیح را از خطا بازشناسند. حال انسان‌ها در مقابل هدایت الهی این اختیار را دارند که تسلیم شده و شکر این نعمت را به جا آورده و به سعادت برسند یا مخالفت کنند و کفران این نعمت کرده دچار شقاوت شوند. پروردگارمآن راه حق و باطل، هدایت و ضلالت، خیر و شر را برایش واضح کرد. منافع و مصالح، خوبی‌ها و مضرات را به او معرفی داشت که او به فطرت و عقل خویش آن را طی نماید، همچنان پیامبران را برای راهنمایی حلال از حرام و رسیدن انسان به معراج سعادت فرستاد، آیات خویش را نازل کرده و ادله را برپا کرد، خواه این انسان است که به اختیار خویش شکرگزار بوده و راه ایمان و عبادت و تقوی را در پیش می‌گیرد، خواستار جنت است، و یا ناسپاس که کفر می‌ورزد و خواستار جهنم میباشد.

مفسران می نویسند که انسان در مسیر بندگی و شکر از الله متعال، مرحله ضعیف یا متوسطی را طی میکند ولی در راه سرکشی، تمرد و بغاوت مرحله بالایی را میپیماید. در شکر، شاکر است (نه شکور)، ولی در کفر، کفور است. «إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» یعنی شکر او معمولی ولی کفر او قوی است. در قرآن عظیم الشان نمونه های زیادی در این مورد داریم:

از آنجمله طوریکه میفرماید: «إِنَّهُ لَيُؤْسٌ» انسان بسیار مأیوس است. «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ» به راستی که انسان بسیار ظالم است. «كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا» انسان موجودی عجول است، «كَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا» انسان، تنگ نظر است.

«إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا» انسان بسیار حریص و کم طاقت است. «إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا» هنگامی که شرّی به او رسد، بسیار جزع و فزع میکند.

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ» انسان نسبت به پروردگارش بسیار ناسپاس و بخیل است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (4 الی 22) درباره مجازات کافران و هکذا در باره مکافات، مقام، منزلت و موقعیت نیکان جنتی بحث بعمل آورده است.

«إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا» ﴿٤﴾

ما برای کافران زنجیرها و بندها و آتش سوزان آماده ساخته ایم (4) «أَعْتَدْنَا»: آماده کردیم. «سَلَاسِلَ»: جمع سِلْسِلَة، زنجیرها، آنچه با آن پاها را ببندند. در رسم الخط قرآنی الف زائدی در آخر دارد.

«أَغْلَلٌ» «جمع غل، غلها، بندها طوقها، که در دست و گردن می‌نهند. (برای معلومات بیشتر مراجعه فرماید: [اعراف/ 157، الأغلل]، [رعد 5/ الأغلل]، [غافر/ 71، الأغلل]. «سَعِيرًا»: آتش شعله ور و سوزان.

تفسیر:

در این آیه متبرکه به عاقبت وخیم اشخاصی که کفر ورزیده و از راه هدایت الله انحراف نموده اند اشاره بعمل آمده است. در مورد اشخاص شکرگزار و ناسپاس بحث نموده و به بیان یک واقعیت میپردازد که: برای کافران، زنجیرها و غلها آماده کردیم که توسط آنها دست‌های آنان در گردن هایشان سخت بسته میگردد و در آتشی که برای شان آماده شده است در حالیکه مقید اند میسوزند.

«إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا» ﴿٥﴾

بی‌گمان نیکوکاران (در بهشت) از کاسه ای می نوشند که با کافور آمیخته است. (5)

تفسیر:

«أَبْرَارٌ»: جمع برّ: راستگویان در عمل، به جای آورندگان حقوق خداوند، اهل طاعت و اخلاص، یعنی از جمله اشخاصی اند که حق الله تعالی را ادا می‌کنند. در حدیث شریف آمده است: «وَالْبِرُّ مَا أَطْمَأْنَنَتْ إِلَيْهِ النَّفْسُ». «برّ چیزی است که روان بدان آرام گیرد». «كَأْسٌ»: پیاله شراب است «که آمیزه آن کافور است» یعنی: کافور با آن آمیخته می‌شود تا بوی و طعم شراب کامل و لذت بخشتر گردد.

«مِزَاجٌ» (مزج): خلط و آمیخته‌ی هر چیز.

«كَافُورًا»: گیاه خوشبوئی است که عربها آن را به داخل شراب می‌ریختند تا معطر گردد (مراجعه شود به تفسیر: فی ظلال القرآن). ولی در این آیه متبرکه اسم آبی است در جنت.

تشبیه آن به کافور از لحاظ سفیدی و خوشبوئی است. یعنی محتوی آن از آبی به نام کافور است. شراب آن، خوشبو و سفید همچو کافور است.

مفسران فرموده اند: کافور عطری است معروف و مشهور که از نوعی درخت در هندوستان و چین به دست آمده و در نزد اعراب نفیس‌ترین انواع عطر به شمار می‌آید. منظور این است هر کس از آن جام بنوشد بوی مطبوعی مانند بوی کافور می‌یابد. (تفسیر صاوی ۲۷۴/۴).

«عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا» ﴿٦﴾

از چشمه ای که بندگان خداوند از آن می نوشند آن را به خواست خود جاری می سازند ﴿٦﴾
تشریح لغات و اصطلاحات:

«عَيْنًا»: منصوب آمدن این لفظ به یکی از این عبارات است: 1- بدل از کافور، زیرا آب این چشمه در سفیدی و خوشبویی و خنکی همانند کافور است. 2- مفعول به برای (یشربون)، یعنی نیکوکاران می‌نوشند از چشمه‌ای که... 3- مفعول به فعل محذوف مثل (أَخْصُ عَيْنًا)، یعنی چشمه‌ای را اختصاص داده‌ام که...

«يُفَجِّرُونَهَا»: جنتیان جاری می‌سازند آن را. «تَفْجِيرًا»: جاری ساختنی شگفت، و آن به این صورت است که هر کجا بخواهند آن را هدایت می‌کنند و در مکان‌های پایان (پنج) و مرتفع می‌جوشانند و بدین‌سان در هر حالت و مکانی از آن بهره می‌برند.

تفسیر:

در این ایه مبارکه پروردگار با عظمت می فرماید جنتیان آن چشمه را به هرجایی از بهشت که بخواهند، روان میکنند و از آن هر گونه که بخواهند، فایده می‌گیرند. هدف اینست که آن چشمه، تحت امر و تصرف جنتیان قرار دارد.

مفسر صاوی فرموده است: منظور این است که استفاده از آن برای آنها (جنتیان) سهل و آسان است و با هیچ مشکلی در این رهگذر مواجه نمی‌شوند. روایت شده است که یکی از آنها وقتی در منازل یا قصرهای خود قدم می‌زند و بالا و پایین می‌رود، با چوبی که در دست دارد به آب اشاره می‌کند و آب به دنبال او به هر جا که می‌رود، روان می‌شود، و وقتی که بخواهد بالا برود به دنبال او تا آخرین نقطه‌ی قصر بالا می‌رود.
(تفسیر طبری ۱۲۹/۲۹).

در حدیث شریف آمده است: «در بهشت چهار چشمه وجود دارد؛ دو چشمه آن زیر عرش روان اند که خداوند از یکی از آنها چنین یاد کرده است: «يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا» (الإنسان: 6) و آن دیگر چشمه زنجبیل است. دو چشمه دیگر از فراز عرش فواره زنند که یکی از آنها را خداوند چنین یاد کرده است: چشمه‌ای است در آن که سلسبیل نامیده میشود و دیگری آن چشمه تسنیم است.

حسن بصری (رح) فرموده است: «چشمه تسنیم مخصوص مقربان و به عنوان آب شرب ایشان است که از آن برای ابرار آمیزه‌ای است چنانکه از چشمه‌های زنجبیل و سلسبیل نیز برای ابرار آمیزه‌ای است».

امام فخر رازی می فرماید: «از این آیات که در ذکر عذاب شیوه اختصار و در شرح ثواب شیوه تفصیل به‌کار برده شده، این دلالت بر می‌آید که جانب رحمت غالب‌تر و قوی‌تر است».

«يُؤْفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا» (٧)

(بندگان نیکوکار) به نذر وفا میکنند و از روزی میترسند که (عذاب و) شر آن فراگیر است. (7)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُؤْفُونَ»: وفا می کنند. «النذر»: نذر. نذر: در لغت به معنای ایجاب و واجب نمودن و در اصطلاح شرع به آن چیزی گفته می شود که شخص بر خود واجب می کند. یادداشت: آن کس که امر غیر واجبی را بر خود واجب کند و آن را به خاطر تقرب به الله سبحان و تعالی انجام دهد پس واجبات الهی را با اشتیاق تمام تری انجام خواهد داد. «شَرُّهُ»: شر آن روز، بلا و سختی های روز قیامت. «مُسْتَطِيرًا» (طیر): دامن گستر، فراگیر به گونه ای که همه جا و همه کس را فرا می گیرد.

تفسیر:

یعنی ابرار، با بصیرت تمام معاد را باور دارند و به تمام جزا هایکه که در آن روز دامان بدکاران را می گیرد ایمان دارند، و اثر این ایمان در اعمال شان کاملاً نمایان است. - زمانی انسان به کمال واقعی دست می یابد که نیکی در انسان نهادینه شود. طوریکه میفرماید: «يُؤْفُونَ، يَخَافُونَ، يُطْعَمُونَ...» (اگر توجه بفرماید: تمام کمالات با فعل مضارع که نشانه استمرار فعل است، آمده است.) از جانب دیگر؛ اطعام و انفاق زمانی دارای ارزش بیشتر میباشد، که شیء انفاق شده، مورد ضرورت و علاقه انسان باشد. زیرا مفهوم در ایه متبرکه همین است؛ تعدادی از انسانها طعام را دوست دارند و گروهی اطعام را: «يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ» و از طرف دیگر اطعام، زمانی ارزش بیشتری دارد که از خود و با دست خود باشد «نُطْعِمُكُمْ» و نباید فراموش کرد که کمک زمانی دارای ارزش واقعی خویش است که به دور از هر منت و انتظاری باشد. «نُطْعِمُكُمْ لَوْجِهَ اللَّهِ» و در نهایت آنچه به عمل ارزش میدهد، انگیزه خالصانه و اخلاص در عمل است. «نُطْعِمُكُمْ لَوْجِهَ اللَّهِ لَا تُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُورًا».

یادداشت کوتاه:

طعام مصدر باب افعال و از ریشه «طعم» به معنی طعام دادن است. در مورد اینکه هدف از طعام چیست لغویان به یک نظر نیستند: برخی گفته اند: هر چیزی است که چیده و جمع آوری شود، اعم از حبوبات و میوه ها و برخی طعام را مخصوص خرما و برخی دیگر فقط گندم می دانند. ولی به نظر میرسد همه این موارد مصداق طعام باشد و همانگونه که ابن منذر و راغب میفرمایند: طعام عبارت است از هر چیزی که خوردنی باشد. بنابراین، اطعام یعنی خوراندن و طعام دادن از آنچه که ذکر شد. همچنان این بندگان صالح و نیکوکار «به نذر وفا میکنند» یعنی: آن ها چون برای خدای سبحان نذر کنند، به نذر خود وفا میکنند.

نذر چیست:

نذر در لغت به معنی الزام کردن آمده است، و هدف از آن اینکه: انسان چیزی را بر خود لازم می گرداند: «نذر علی نفسه لله کذا، يَنْذِرُ، يَنْذِرُ، نَذْرًا وَ نَذُورًا» (ابن منظور، لسان العرب (ج 5 ص 200).

امام شافعی در کتاب «جرح عمد»، آن مال را که در جراحات از دیه واجب میباید نذر نامیده و گفته که لغت اهل حجاز همین است و اهل عراق در مقابل، به آن ارش میگویند: (ابن اثیر، النهاية (ج 539) // حافظ عراقی، طرح التثريب (ج 6 ص 57) // زمخشری، أساس البلاغة (ج 2 ص 422).

معنی اصطلاحی نذر:

نذر در شریعت اسلام به این معنی میباید که شخص بر خود عبادتی را که شرع بر او لازم نکرده، واجب گرداند. (ابن اثیر، النهاية (جلد 5 صفحه 39)

نذر در ادیان:

نذر یکی از عبادت‌های قدیمی که در امت‌ها و ادیان گذشته هم به حیث یک عبادت محسوب میشد و در نزد آنان وفای به آن لازم و واجب بوده است و کسی که به نذرش عمل نمیکرد، نکوهش و ذم میشدند و نوعی از مخالفت از دساتیر دینی و شرعیت شان به حساب میرفت.

نذر در اعراب جاهلیت:

مؤرخین می نویسند که در زمان جاهلیت و قبل از اسلام هم، مشرکان و بت پرستان مکه برای خداوند و بت‌ها نذر میکردند و خداوند هم از اهل جاهلیت نقل میکند که آن‌ها برای تقرب به خداوند برای بت‌ها نذر میکردند و آن‌ها را نزد خداوند شفیع قرار می دادند تا به حاجات و ضروریات شان رسیدگی شود. (سید سابق، فقه السنه (جلد 3 صفحه 34). حضرت عمر (رض) می فرماید: من در جاهلیت نذر کردم که شبی را در مسجد الحرام اعتکاف کنم و بعد از مسلمان شدنم از پیامبر صلی الله علیه وسلم در این مورد سوال کردم و ایشان فرمودند که «به نذرت وفا کن».

نذر در اسلام:

اما موضوع نذر در شرع اسلامی مشخص و معلوم است و کتاب و سنت و اجماع بر مشروعیتش دلالت دارد.

و تعدادی از علماء از جمله امام نووی، امام ابن قدامه، امام سرخسی، امام ابن رشد، امام شوکانی، امام بهوتی، امام ابن مفلح، امام مرداوی، امام رویانی (رحمهم الله)، مذهب امامیه و ابن المرتضی صاحب بحر الزخار بر مشروعیت نذر، نقل اجماع کرده اند. (ابن قدامه، الشرح الكبير (جلد 11 صفحه 331).

نذر واجب نیست :

هیچ یکی از فقها از جمله فقهی مذهب اربعه حکم بر واجب بودن نذر را نه نموده اند، حتی از پیامبر صلی الله علیه وسلم ثابت نگردیده که نذر کرده باشند، بناءً گفته می توانیم که نذر بصورت قطع واجب نمیباشد. (ابن قدامه، المغني (ج 11 ص 332).

مستحب بودن نذر:

تعداد از علمای مذهب امام شافعی از جمله: قاضی حسین، متولی، ظاهر قول رافعی و امام غزالی (رحمهم الله) نذر کردن را عمل خیر و قربتی دانسته، و میفرمایند: که نذر مندوب میباید و لذا از کافر قبول نمیگردد. (شریبینی، مغني المحتاج (ج 4 ص 410) شوکانی، نیل الأوطار (صفحه 1632) // ابن حجر، فتح الباري (جلد 11 صفحه 578).

شیخ امام قرطبی آن را در مجازاة مکروه و در تبرر مندوب میدانند و میگویند اگر فرد اعتقاد به تأثیر ذاتی نذر کند و آن را مؤثر بداند، نذر کردن برای اینگونه افراد حرام می باشد. (شوکانی، نیل الأوطار (ص 1632) ابن حجر، فتح الباری (ج 11 ص 578).

امام ابوحنفیه رحمه الله علیه میفرماید: نذر صحیحی بشرایط خود دارا باشد، قربت مشروع و مندوب می باشد و دلیل قربت بودن آن، به دلیل انجام اعمال خیری است که نذر کرده میشود و دلیل مشروع بودن آن به خاطر اوامری که از طرف شارع به ایفا کردن به آن آمده است. (الجزیری، الفقه علی المذاهب الأربعة (جلد 2 صفحه 117).

دلایل استحباب نذر:

علمای که بر استحباب بودن نذر قائل اند بر دلایل ذیل استنباط می نمایند:
اول اینکه الله تعالی ایفا کنندگان نذر را مدح نموده اند: طوریکه می فرماید: «وَلْيُؤْفُوا نُذُورَهُمْ» (سوره الحج: 29). «و به نذرهای خویش (اگر نذر کرده اند) وفا کنند». و یا می فرماید: «وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ» (سوره البقرة: 270). «و هر چیزی را که انفاق کنید یا هر نذری که ببندید، قطعاً خداوند آن را میدانند». در این آیه، خداوند متعال میفرماید که به نذر کنندگان و بخشندگان پاداش داده میشود و عمل آنها فراموش نمیشود؛ لذا نذر کردن قربت است که پاداش دارد. (شریبینی، مغنی المحتاج (ج 4 ص 410) ابن حجر، تحفة المحتاج (ج 10 ص 67).

مباح بودن نذر:

امام مالک (رح) بدین نظر است که: نذر کردن مباح است بشرط اینکه تکرار نشود؛ چرا که در غیر این صورت انجام آن برایش مشکل میگردد. (قاضی مغربی، البدر التمام (ج 5 ص 106) / شوکانی، نیل الأوطار (صفحه 1632). ابن رشد/ مالکی هم نذر کردن را مباح می دانند. (حاشیة الدسوقي علی الشرح الكبير (جلد 2 ص 162)
هكذا ابن حامد حنبلي نذر را مباح می داند. (الموسوعة الكويتية (جلد 40 صفحه 139) عدهای از فقهای حنفی هم گفته اند که نذر کردن در طاعت مباح می باشد؛ چه مطلق باشد و یا معلق. (زحیلی، الفقه الإسلامي وأدلته (جلد 4 صفحه 116).
اما دلیل اینها برای اباحه نذر این است که میگویند چون ما احادیث امر و نهی داریم و هیچ دلیلی هم برای ترجیح بین آنها نداریم، لذا حمل آنها به اباحه اولی میباشد تا امر و نهی پیامبر صلی الله علیه وسلم هر دو اعمال گردد.

نذرکردن مکروه است:

امام شافعی (رح): میفرماید که اصلاً نذر کردن مکروه می باشد. (شریبینی، مغنی المحتاج (جلد 4 صفحه 409) و ابن حجر، فتح الباری (جلد 11 ص 578).
و امام نووی در مجموع این قول را ترجیح داده است. (نووی، المجموعه (ج 8 ص 450). و این قول اکثر فقهای شافعی هم می باشد. (شوکانی، نیل الأوطار (ص 1632) مذهب ظاهریه: نذر کردن را مکروه میدانند.

و امام ابن حزم (رح) میفرماید: اگر شخصی نذری کرد و نذرش در عمل معصیت نبود، حتماً باید به آن وفا کند. ابن حزم، المحلی (جلد 8 صفحه 2).

مذهب مالکیه هم بر این عقیده است که نذر مطلق مندوب است، به شرطی که تکرار نشود، اما اگر تکرار شود مکروه میدانند؛ مثلاً شخصی بگوید: من برای الله نذر میکنم که روزه هر پنجشنبه را بگیرم، اما این نذر به علت سنگینی و مشقتی که دارد به عدم طاعت

بودن بیشتر نزدیک است تا به طاعت بودن و ممکن است که شخص در وفای به آن کوتاهی کند و نتواند آن را انجام دهد. (شوکانی، نیل الأوطار (ص 1632)

حرام بودن نذر کردن:

در روایتی از مذهب حنابله آمده که نذر کردن مکروه تحریمی می باشد و عده‌ای از اهل حدیث هم آن را حرام می دانند. (ابن حجر، فتح الباری (ج 11 ص 578).
امام ابن تیمیه در مورد حرام بودن آن توقف کرده است و گویی که بیشتر به تحریم مایلند. ابن عثیمین، الشرح الممتع (جلد 15 صفحه 207) // (بهوتی) و ابن عثیمین / هم این قول را قوی می دانند.

امام صنعانی در سبل السلام، قول به تحریم بودن نذر را قوی میدانند و میگویند که این قول قویتر است. (صنعانی، سبل السلام (جلد 4 صفحه 364).

امام قرطبی آن را در مجازاة مکروه و در تبرر مندوب میدانند، اما میگویند اگر فرد اعتقاد به تأثیر ذاتی نذر کند و آن را مؤثر بداند، نذر کردن برای اینگونه افراد حرام می باشد. (شوکانی، نیل الأوطار (صفحه 1632) و ابن حجر، فتح الباری (جلد 11 صفحه 578).

دلایل حرام بودن نذر:

در حدیثی که امام مسلم روایت میکند آمده است که: «وَحَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ يَعْنِي الدَّرَاوَرْدِيَّ، عَنِ الْعَلَاءِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لَا تَنْذِرُوا، فَإِنَّ النَّذْرَ لَا يُغْنِي مِنَ الْقَدْرِ شَيْئًا، وَإِنَّمَا يُسْتَخْرَجُ بِهِ مِنَ الْبَخِيلِ». مسلم (ش: 4329) // ابوداود (ش: 3289) // نسایی (ش: 3805).

«نذر نکنید، چرا که نذر هیچ چیز از قدر خداوند را عوض نمیکند، و فقط مال است که از دست انسان بخیل خارج میشود (یعنی اینگونه افراد به خاطر بخل به کسی چیزی نمیبخشند و فقط هنگام نذر کردن مال میدهند)».

و همچنین آمده است که: «وَحَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَرْثَةَ، عَنْ ابْنِ عَمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ النَّذْرِ، وَقَالَ: إِنَّهُ لَا يَرُدُّ شَيْئًا، وَإِنَّمَا يُسْتَخْرَجُ بِهِ مِنَ الْبَخِيلِ» (بخاری (ش: 6608) // مسلم (ش: 4327-4330) // ابوداود (ش: 3289) // نسایی (ش: 3801) // ابن ماجه (2122).

«پیامبر صلی الله علیه وسلم از نذر کردن نهی نموده و فرمودند که چیزی از قضای خداوند را تغییر نمیدهد و از انسان بخیل مال را بیرون میکشد که در حالت عادی آن مال را نمیداد».

و در این احادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم از نذر کردن نهی کرده اند و اصل در منهیات رسول الله بر تحریم می باشد، مگر قرینه‌ای باشد و لذا ما هم در اینجا آن را بر حرمت حمل میکنیم، هر چند که وفا کردن به آن واجب می باشد، چون ملازمه‌ای بین این دو نمی باشد. (تشریح و مثال مشخص داده شود) (صنعانی، سبل السلام (جلد 4 صفحه 364).

آیا نذر کردن در برآوردن حاجات مفید است؟

«وَحَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ يَعْنِي الدَّرَاوَرْدِيَّ، عَنِ الْعَلَاءِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: لَا تَنْذِرُوا، فَإِنَّ النَّذْرَ لَا يُغْنِي مِنَ الْقَدْرِ شَيْئًا، وَإِنَّمَا يُسْتَخْرَجُ بِهِ مِنَ الْبَخِيلِ». (مسلم (ش: 4329) // ابوداود (3289) // نسایی (ش: 3801).

3805). «نذر نکنید چرا که نذر هیچ چیز از قدر خداوند را عوض نمیکند، و فقط مال است که از دست انسان بخیل خارج می‌شود (یعنی اینگونه افراد به خاطر بخل به کسی چیزی نمیبخشند و فقط هنگام نذر کردن مال میدهند)». و با نذر کردن انسان فقط مال خود را ضایع میکند و اضعاء مال هم حرام میباشد، و لذا نذر کردن هم حرام میشود (صنعانی، سبل السلام (ج 4 ص 364).

علامه ابن عثیمین (رح) میگوید: چونکه خود رسول الله صلی الله علیه وسلم از نذر کردن نهی فرموده و میفرماید: «عَنْ ابْنِ عُمَرَ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ نَهَى عَنِ النَّذْرِ، وَقَالَ: «إِنَّهُ لَا يَأْتِي بِخَيْرٍ، وَإِنَّمَا يُسْتَحْرَجُ بِهِ مِنَ الْبَخِيلِ» (مسلم (ش: 4327) نسایی (ش: 3801).

«ابن عمر (رض) میگوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم از انجام نذر نهی کردند و فرمودند: نذر موجب (تغییر قدر و) ایجاد خیر نمیشود و فقط از دست انسان بخیل مال را بیرون می‌آورد».

و طوریکه در حدیث فوق خواندیم که «لَا تَنْذِرُوا، فَإِنَّ النَّذْرَ لَا يُغْنِي مِنَ الْقَدَرِ شَيْئًا، وَإِنَّمَا يُسْتَحْرَجُ بِهِ مِنَ الْبَخِيلِ» (مسلم (ش: 4329) ابوداود (ش: 3289) نسایی (ش: 3805). «نذر نکنید، چرا که نذر هیچ چیز از قدر خداوند را عوض نمیکند و فقط مال است که از دست انسان بخیل خارج میشود (یعنی اینگونه افراد به خاطر بخل به کسی چیزی نمیبخشند و فقط هنگام نذر کردن مال میدهند)».

و اگر الله بخواهد کاری را انجام دهد انجام میدهد، و اگر بخواهد کاری را انجام ندهد انجام نمیدهد، و از طرفی خود رسول الله صلی الله علیه وسلم از نذر نهی کرده و بیان فرموده که در نذر هیچ فایده شرعی وجود ندارد، فایده شرعی ندارد، چون خیری ندارد و فایده قدری ندارد، چون قدری را عوض نمیکند؛ پس قول به حرام بودن قویتر است. (ابن عثیمین، شرح الممتع (جلد 15 صفحه 207).

یادداشت توضیحی:

شیخ ابن عثیمین (رح) میفرماید: اگر کسی اعتراض کند و بگوید چگونه خداوند متعال وفا کنندگان به نذر را مدح و ستایش نموده است، در حالی که آن‌ها با نذر کردن به کار حرامی مرتکب شده‌اند؟

جواب همین است که خداوند متعال بر نذرکننده‌گان مدح نکرده است و بلکه وفاکننده‌گان به نذرهایشان را مدح نموده است و بین این دو تفاوت است، پس این قول الله تعالی که میفرماید: «يُؤْفُونَ بِالَّذِينَ» (آیه 7 سورة الإنسان) «(و صالحان) به نذرهای خود وفا میکنند». معنایش این است که اگر برای خداوند چیزی نذر کنند، صبر نمیکنند و به سرعت به ادای نذر خود میپردازند، و قول دیگری هم در مورد این آیه میباشد که اصلاً منظور از نذر در این آیات و احادیثی که نذردهندگان در آن مدح شده‌اند «ادای واجبات» میباشد، طوریکه می‌فرماید: «ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُؤْفُوا نُذُورَهُمْ» (سورة الحج: آیه 29) «سپس، باید آلودگی‌های شان را بر طرف سازند، و به نذرهای خود وفا کنند».

با اینکه آن‌ها نذری نکرده بودند، اما میفرماید که باید به نذرهایشان وفا کنند (ابن عثیمین، شرح الممتع (جلد 15 صفحه 208).

و امام صنعانی/ میگوید: نذر کردن در طاعات مانند نماز و روزه و حج، خارج از نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌باشد. (صنعانی، سبل السلام (ج 4 ص 365-364).

امام طبری/ از قتاده/ در مورد تفسیر آیه «يُؤْفُونَ بِالْأَنْدَرِ» (الإنسان: 7). روایت کرده است که: «حَدَّثَنَا بَشْرٌ، قَالَ: ثنا يَزِيدُ، قَالَ: ثنا سَعِيدٌ، عَنِ قَتَادَةَ، قَوْلُهُ: «يُؤْفُونَ بِالْأَنْدَرِ» قَالَ: كَانُوا يَنْذُرُونَ طَاعَةَ اللَّهِ مِنَ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ، وَالْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ، وَمَا افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ، فَسَمَّاهُمْ اللَّهُ بِذَلِكَ الْأَبْرَارِ، فَقَالَ: «إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا... يُؤْفُونَ بِالْأَنْدَرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا» [الإنسان: 5-7].» (طبری، جامع البیان (ج 24 ص 95).

ترجمه: قتاده/ در مورد تفسیر «يُؤْفُونَ بِالْأَنْدَرِ» می‌گوید: آنان در نماز و روزه و سایر فرائض خداوند نذر میکردند و لذا خداوند آنان را ابرار نامیده است. و سندش تا قتاده صحیح میباشد. (طبری، جامع البیان (جلد 24 صفحه 95).

امام قرطبی/ می‌گوید: به نظر من نذر کردن کسی که بر این عقیده است که نذر میتواند برای او تأثیر گذار باشد و قدر الهی را تغییر دهد، حرام است. اما کسی که این اعتقاد را نداشته نذر کردن مکروه می‌باشد. (شوکانی، نیل الأوطار (ص 1632).

«وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا» (۸)

و طعام را با وجود محبت و حاجت خود، به بینوا، یتیم و اسیر میدهند. (۸)
«يُطْعَمُونَ»: خوراک می‌دهند، اطعام می‌کنند. «عَلَى حُبِّهِ»: به خاطر دوستی و محبت با الله، طعام خویش را برای مسکینان، یتیمان و اسیران به مصرف میرسانند. با در نظر داشت اینکه خود شان خوراکی کمی در اختیار دارند، ولی با آنها به منظور رضای پروردگار آنرا بر این سه گروه تقسیم می‌نمایند.

امام فخر الدین رازی: «بدان که مجامع طاعات در دو امر محصور است: تعظیم امرین که «يُؤْفُونَ بِالْأَنْدَرِ» بدان اشاره دارد و شفقت بر خلق الله که «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ» ناظر بر آن است».

این جریر در مورد کلمه «اسیرا» می‌فرماید: «رسول الله صلی الله علیه وسلم اهل اسلام را به اسارت نمی‌گرفتند و این آیه در باره اسیران اهل شرک نازل گردید و رسول اکرم صلی الله علیه وسلم مسلمانان را به رفتار نیک با آنها دستور میدادند».
حسن فرموده است: اسیر را پیش پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌آوردند، او را به یک مسلمان می‌سپرد و به او می‌گفت: با او نیکی کن. و بعد از دو سه روز که پیش وی می‌ماند آنقدر با او به نیکی رفتار می‌کرد که او را بر خود ترجیح می‌داد. (روح المعانی ۱۵۵/۲۹).

شان نزول آیه 8:

- ابن منذر از ابن جریر روایت کرده است: نبی اکرم صلی الله علیه وسلم مسلمانان را اسیر نمی‌گرفت. لیکن این کلام الله «وَأَسِيرًا» در مورد اسرای مشرکین است که آنها را به خاطر فدیة اسیر می‌گرفتند. بعد از نزول این آیه رسول الله صلی الله علیه وسلم [در روز بدر] دستور داد که با اسیران خوش رفتاری کنند. (در المنثور، ناشر دار الفکر بیروت، ج 8، ص 371]. و (تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی)

«إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا» (۹)

(و می‌گویند:) «ما فقط به خاطر الله به شما غذا میدهیم، و انتظار هیچ پاداش و سپاسی را از شما نداریم. (9)

«لَوْجَهَ اللَّهِ»: صرفاً به خاطر طلب خشنودی و کسب پاداش از جانب الله سبحانه و تعالی. در آیه مبارکه با چه زیبایی خاصی فرموده است: «إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لَوْجَهَ اللَّهِ»: فقط به خاطر جلب رضایت و طلب ثواب الله به شما نیکی و احسان می‌کنیم. ملاحظه می‌شود اطعام و انفاق زمانی ارزش بیشتر دارد که شیء انفاق شده، مورد ضرورت و علاقه انسان باشد. خالصانه و به دور از هر منت و انتظاری باشد، باید گفت: آنچه به عمل ارزش می‌دهد، انگیزه خالصانه و اخلاص در عمل است.

از جانب دیگر باید گفت که در جمله «نُطْعِمُكُمْ» این فهم عالی را میرساند که اطعام، زمانی ارزش بیشتری دارد که از خود و با دست خود باشد. و از جانب دیگر؛ کمال واقعی زمانی است که نیکی در انسان نهادینه شود.

هكذا اگر توجه نماید: تمام کمالات با فعل مضارع که نشانه استمرار فعل است، آمده است. انسان های خیر رسان، نه تنها با زبان درخواست تشکر از جانب مقابل ندارد، بلکه در دل هم به فکر تمجید و تشکر نمی‌باشد. گرچه ابرار انتظار مکافات را ندارند ولی مردم هم نباید در مقابل کسانی که با شما احسان و نیکی مینمایند نباید بی تفاوت بود. طوریکه در آیه 25 سوره قصص میخوانیم: حضرت شعیب دخترش را فرستاد تا مکافات سقایی و آب دادن حضرت موسی را بپردازد. «إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ».

«لَا تُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا (9)»: در مقابل این احسان، از شما اجرت نمی‌خواهیم، و انتظار آن را هم نداریم که از ما تمجید و تکریم به عمل آورید. مجاهد فرموده است: قسم به الله آنها چنین سخنانی بر زبان نیاورده‌اند، اما الله از قلب و نهاد آنها آگاه است و از آنان تمجید به عمل می‌آورد تا راغبان را تشویق و ترغیب کند. (مختصر ۵۸۲/۳).

داستان کوتاه از مسابقه شیخین در صدقه با فقر و مساکین:

از حضرت عمر (رض) روایت است که روزی رسول اکرم صلی الله علیه وسلم هدایت فرمودند صدقه دهیم، خوشبختانه من در آن روزها اندکی ثروت داشتم. با خود فکر کردم که؛ امروز نزد من اندکی مال موجود است و زمینه برای اینکه از حضرت ابوبکر صدیق (رض) در صدقه دادن سبقت بگیرم، فراهم است. با چنین فکر و اندیشه‌ای با عجله خود را به منزل خویش رساندم، و نصف کلیه اموال موجود را برداشتم و به محضر رسول اکرم صلی الله علیه وسلم آوردم. رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: برای اهل خانه چیزی باقی گذاشته‌ای؟ عرض کردم: بلی، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: چقدر گذاشته‌ای؟ عرض کردم: نصف اموال را برای اهل خانه گذاشته و نصفش را آورده‌ام. حضرت ابوبکر صدیق (رض) آنچه را که داشته بود همه را تقدیم رسول الله صلی الله علیه وسلم نمود. رسول اکرم صلی الله علیه وسلم خطاب به حضرت ابوبکر صدیق فرمودند: ای ابوبکر! برای اهل خانه چه گذاشته‌ای؟ حضرت ابوبکر صدیق عرض کرد: الله و رسولش را گذاشته‌ام، یعنی برکات نام خدا و رسولش را گذاشته‌ام. حضرت عمر (رض) می‌گوید: با خود فکر کردم که هرگز از حضرت ابوبکر صدیق در انجام کارهای خیر نمیتوانم سبقت بگیرم. در انجام کارهای نیک و معروف سعی شود تا از دیگران سبقت بگیریم و این مسابقه سخت و مطلوب است.

قرآن نیز چنین مسابقه‌ای را مورد تشویق و ترغیب قرار داده است.

«إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا» ﴿١٠﴾

ما از پروردگارانمان از روزی می ترسیم که در آن چهره در هم کشیده می شود و کار شدید و سخت می گردد (۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَوْمًا عَبُوسًا»: روزی که وحشت و هراس آن، چهره‌ها را در هم و ترشروی نماید.
«قَمْطَرِيرٍ»: یعنی سخت دشوار و تاریک و وحشتناک، غم بار.

تفسیر:

در این آیه مبارکه از موضوع خوف از الله یاد آوری بعمل آمده است، یعنی اشخاصیکه از الله تعالی خوف داشته باشد، منافاتی با شوق به ثواب یا خوف از عقاب ندارد. زیرا ثواب و عقاب نیز از جانب الله است «لَوْجِهِ اللَّهِ...» قابل تذکر است که در روز قیامت، نه تنها مردم، ترش می باشد، بلکه در واقعیت این روز اساساً در ذات خویش از روز های عبوس و ترش میباشد طوری که در آیه مبارکه آمده است؛ «يَوْمًا عَبُوسًا» ولی نباید فراموش کرد که برای فرار از آن روز عبوس، ما نباید امروز در برابر مسکین و یتیم و اسیر، ترش روی کنیم.

«فَوَقَّاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا» ﴿١١﴾

پس الله تعالی آنان را از شر آن روز ننگه داشته و آنان را با خوشی و شادابی و شادمانی استقبال می کند. (۱۱)
«سُرُورًا» «سرور، شادمانی».

«نَضْرَةً» به معنای زیبایی و شادابی و صفا و پاکی و خرمی چهره از اثر نعمت است. چنانکه در جای دیگر میخوانیم: «وَجُودَةٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ» (آیه 23 سوره قیامه) و در این هیچ جای شک نیست که الله تعالی آنان را از سختی های این روز ننگه میدارد، و ایشان را از هولناکی اش دور و مصون میسازد، از مشکلاتش نجات میدهد. سیمای شان را زیبایی و روشنی میبخشد و با شنیدن خبرها شادمان شان میسازد؛ از اینرو چهره‌های روشن و گشاده و دل‌های شادمان دارند. همین مطلب در سوره ی انبیاء بشرح ذیل بیان یافته است: «اضطراب و سرآسیمگی بزرگ آنان را غمگین نمی سازند و ملائکه پیشاپیش به آنان مژده می دهند که این همان روزی است که به آن وعده داده می شدند.» (انبیاء: 103) و عین همین مطلب در سوره ی نمل بشرح ذیل چنین بیان شده است: «هر که با نیکی بیاید مکافات بهتر از آن خواهد یافت و چنین کسانی از هراس آن روز در امان خواهند بود.» (نمل: 89)

«وَجَزَّاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا» ﴿١٢﴾

و به پاداش و صبری که کردند، بهشت و (لباس‌های) ابریشمی (بهشتی) را به آنان پاداش داد. (۱۲)

«حَرِيرًا»: بمعنی ابریشم است، همانا ساخت لباس جنتیان از ابریشم میباشد، (مراجعه شود به سوره های حج/، فاطر).

ابرار انسانهای اند که غیر از رضای پروردگار، خواست دیگری ندارند و اراده او را بر خواست خود مقدم می‌شمارند، و در عبادت و طاعت استقامت و صبرناک اند، بهشت برین جای بود و باش شان بوده و در آنجا از نعمت‌های بینظیری و بی مانندی مستفید و بهره‌مند می باشند، مینوشند و از پوشاک، تکیه‌گاه و فرش‌های ابریشمی استفاده مینمایند.

«مُتَكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا» ﴿١٣﴾

در حالی که در آن (جنت) بر تخت ها تکیه زده اند، و در آنجا هیچ (گرمای سوزان) آفتاب و نه (سوز) سرما را در آن جا میبینند. (۱۳)

تشریح لغات واصطلاحات:

«مُتَكِنِينَ»: اسم فاعل از اِتَّكَأ، تکیه‌دهندگان. «الْأَرَائِكِ» جمع اَرِيكَة: تخت‌های مزین و آراسته در میان باغستان‌های جنت. «شَمْسٌ»: آفتاب در این جا مراد گرمای آفتاب است. «زَمْهَرِيرٌ»: سرمای بسیار شدید، سرمای زیانبار.

تفسیر:

جنتیان بر تخت‌های نرم و ملایم که به زیباترین رنگ‌ها مزین شده اند و دارای بهترین شکل میباشند، تکیه زده‌اند، گرمی افتاب و سردی زمهریر را در جنت احساس نمیکنند، بلکه فضای معتدل، هوای خوشگوار و سایه فراخی برای شان آماده است. طوریکه در حدیث شریف آمده است: «هواء الجنة سجاج لا حر ولا قر». «هوای بهشت معتدل است، نه گرم است و نه سرد». سجاج: سایه گسترده است، مانند سایه طلوع صبحانه تا طلوع آفتاب.

«وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَذُلَّتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا» ﴿١٤﴾

و سایه های درختان به آنان نزدیک است و چیدن میوه هایش بسیار آسان است. (۱۴)

تشریح لغات واصطلاحات:

«دَانِيَةً» (دَنَى): نزدیک «ظِلَالُهَا»: جمع ظِلّ: سایه‌های درختان بهشتی. «ذُلَّتْ» (ذَلَّ): نزدیک و در دسترس است. «قُطُوفٌ»: جمع قِطْف: چیدنی‌های میوه‌هایش.

تفسیر:

جنتیانی که در ناز و نعمت زندگی بسر می‌برند، سایه‌های درختان آن بر سر آنها نزدیک و گسترده است، و میوه‌های چیدنی‌اش به آسانی فرود آمده و در اختیار شان قرار دارد یعنی: میوه‌های جنت چنان برای تناول کنندگان رام ساخته شده است که جنتی‌ها میتوانند آنها را در هر حالتی که میل و خواهش داشته باشند، از میوه آن مستفید شوند، فرق نمی‌کند در حالات ایستاده باشد، ویا در حالات نشسته و یا هم به پهلو آرمیده باشد، در همه‌ای این حالات یکسان میتواند به آن دسترسی یابد و از آن استفاده بعمل آرند، نه آن درختان از پیش شان دور، که دست‌های بهشتیان به آن نه رسد، در ضمن صفت آن درختان اینست که این درختان بدون خار و خاشاک می‌باشند. ابن عباس (رض) فرموده است: وقتی بخواهند از میوه‌ی آن مصرف کنند، میوه به طرف آنان خم می‌شود تا هر چه را که می‌خواهند، بدارند و مصرف کنند. (تفسیر کبیر ۲۴۹/۳۰).

«وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآنِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا» ﴿١٥﴾

جامهای نقره‌ی بی‌شراب و قدح‌های بلورین می‌میان شان به گردش درمی‌آید (۱۵)

تشریح لغات واصطلاحات:

«يُطَافُ» (طُوف): به گردش درآید، گردانیده می‌شود. «آنِيَةٍ»: جمع اِنَاء: ظرف‌های غذا. فرق در میان آنیه و اکواب این است که: اکواب جام‌های است بدون دسته اما آنیه ظروفی است دارای دسته، مانند قدح و کوزه. «فِضَّةٌ»: نقره سیم. «أَكْوَابٌ» جمع کُوب: قدح‌ها و جام‌های بی‌دسته جهت آب خوری

«قَوَارِيرَ» جمع قَارُورَة: ظرف بلورین و شیشه‌ای. و مراد از آن در اینجا روشنی و شفافیت ظرف‌های بهشتی است.

تفسیر:

قابل تذکر است که مکافات الهی در مقابل صبر و استقامت انسانها همین است؛ که الله تعالی در قدم اول برای شان جنت نصیب نموده «جَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا» که الهی نصیب همه ای ما بگرداند آمین. و در قدم دوم در جنت خدمت جنتیان نوکران نوجوان با کوزه های بلورین ظرف‌های طعام و جامه‌های شراب در اطراف‌شان پروانه و ارمی‌چرخند، «يُطَافُ عَلَيْهِمْ»، این بدین معنی است که جنتیان دارای خدمتگاران مهذب و مقرب اند، در آنجا برای شان خوراک های لذت‌بخش و قابل اشتها و شراب نافع و بی‌ضرری را در ظرف‌های فاخر و زیبایی که از شیشه نقره ای است برای‌شان آماده میکنند.

مفسر کبیر جهان اسلام ابن عباس (رض) می فرماید: «هیچ چیز در جنت نیست مگر اینکه بشما در دنیا مشابه آن داده شده است، بجز کوزه‌های که از نقره است».

قَوَارِيرَ مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا ﴿١٦﴾

جام هایی از نقره ساخته و اندازه نموده اند آنها را به اندازه ای که موافق میل آنان باشد. (۱۶)

تشریح لغات واصطلاحات:

«قَدَّرُوهَا»: پر می‌کنند آن را و می‌پیمایند، آنها را اندازه گیری کرده‌اند. «تَقْدِيرًا»: پر کردن به اندازه، که متناسب با میزان تمایل جنتیان است.

تفسیر:

« قَوَارِيرًا مِنْ فِضَّةٍ »: یعنی صفای شیشه و حسن نقره را دارند. حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: آنچه در دنیا وجود دارد فقط اسم آن در بهشت هست. آنچه در بهشت است بسی عالی‌تر و والاتر است، اگر در دنیا تکه نقره‌ای را برداری و آن را مانند بال مگس نازک هم کنی، نمی‌توانی آب را در پشت آن مشاهده نمایی. اما «سبوی» یعنی ظروف سفالین جنتی دارای سفیدی نقره و صفا و شفافیت بلور می‌باشد. (الوسی ۱۵۹/۲۹).

طوریکه یادآور شدیم ظرف‌های جنت در شکل و اندازه‌های متفاوت و مطابق با اراده و میل جنتیان ساخته شده است. «قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا» (یعنی اینکه نقره هایی که حاجب ماوراء نیستند و از بیرون درون آنها دیده می‌شود).

ساقی آن‌ها را به طور حساب‌شده مقدر کرده است؛ طوریکه زیادت و نقصانی ندارد و این امر لذت بخش‌ترین چیز در انسان است.

ابن عباس (رض) فرموده است: به اندازه‌ی احتیاج می‌آورند، نه اضافه می‌آید و نه کم، به گونه‌ای که سیراب می‌شوند و اشتهايشان برآورده می‌شود. (الوسی ۱۶۰/۲۹).

وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِرْأَجُهَا زَنْجَبِيلًا ﴿١٧﴾

و در آنجا جامی که نوشیدنی اش آمیخته به زنجبیل است، به آنان می‌نوشانند (۱۷)

تشریح لغات واصطلاحات:

«يُسْقَوْنَ»: می‌نوشانند. «كَأْسٌ»: جام و گیلایس پز از شراب «مِرْأَجُ»: ترکیب، آمیخته، آمیزه.

تفسیر:

« وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا (17) »: ساقیان جنتی به آن نیک مردان شرابی می‌دهند که با زنجبیل آمیخته است.

« زَنْجَبِيلًا »: « زنجبیل ». از جمله نباتی است که معمولاً در مناطق گرمسیر پیدا می‌شود، عربها زنجبیل را به خاطر نشاط آور و محرک و خوشبو بودن در شراب خویش استعمال می‌نمودند.

مفسران آورده اند که: اعراب از شرابی بیشتر لذت می‌برد که با زنجبیل مزوج باشد؛ چرا که دارای بوی مطبوع است.

شیخ قرطبی فرموده است: آنان خواهان نعمت آخرت بودند؛ چون معتقد بودند که انسان در آن به اوج تنعم و تَلذذ می‌رسد. (تفسیر قرطبی ۱۴۰/۱۹).

قتاده فرموده است: زنجبیل نام چشمه‌ای است در جنت که فقط مقربان پیشگاه الله از آن می‌نوشند. اما برای سایر اهل بهشت با شراب مزوج می‌شود. (البحر المحیط ۳۹۸/۸).
یادداشت: از لحاظ مزاجی زنجیل گرم و کافور سرد است.

عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا ﴿١٨﴾

چشمه است در جنت که سلسبیل نامیده میشود (۱۸)

« عَيْنًا »: چشمه‌ای، چشمه ساری. « سَلْسَبِيلًا »: در لغت، به معنی آب روان و سلسبیل در لغت نام آبی است که در نهایت روانی و صفای بوده. که به اسانی از حلقوم انسان پایین می‌رود به صورت کلی به هر چشمه‌ای که سریع بجوشد گفته می‌شود.

از فحوی آیه مبارکه « عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا (18) »: معلوم شد که ابرار نیکوکار از چشمه‌ای آب جنت می‌نوشند که سلسبیل نام دارد؛ و این آب از دُر پاک است، تناولش آسان است و خیلی لذت بخش است. لذا مصرف‌کنندگان طعمش را چشیده ولی سوزش آن را احساس نمی‌کنند، پس شراب بهشت گوارا است و هیچ سوزشی را ایجاد نمی‌کند. هکذا گفته شده است که: سلسبیل نام چشمه از چشمه‌های جنت میباشد.

بعد از آن خدمتکاران بهشتیان را تعریف و توصیف کرده و می‌فرماید:

وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَّنثورًا ﴿١٩﴾

و بر گرد آنان پسرانی جوانی می‌گردند چون آنها را ببینی گویی که مرواریدهایی پراکنده اند (۱۹).

تشریح لغات و اصطلاحات:

« مَّنثورًا »: پراکنده « لُؤْلُؤًا مَّنثورًا »: مروارید پراکنده. مروارید غلتان، اشاره به زیبایی و درخشندگی و جذابیّت غلامان خدمتگزار است.

تفسیر:

« وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ »: پسرانی که الله متعال آنها را برای خدمت به مؤمنان خلق کرده است، در اطراف آن نیک‌مردان می‌چرخند.

« مَّخَلَّدُونَ »: یعنی همیشه در حال شادابی و طراوت باقی می‌مانند. شیخ قرطبی فرموده است: یعنی بر همان شادابی و جوانی و طراوت و زیبایی باقی می‌مانند. پیر نمی‌شوند و تغییر پیدا نمی‌کنند و همیشه در آن سنی که دارند باقی می‌مانند. (تفسیر قرطبی ۱۴۱/۱۹).

از کلمه « يَطُوفُ » در آیه مباحه این فهم بدست می‌آید، که در جنت از جنتیان چنان پذیرایی و استقبال گرمی به عمل می‌آید که ضرورت به درخواست و تقاضا طلب نیست، بلکه

در اطراف ابرار، پسرانی نیکوکار اند که همیشه نوجوان اند هر گاه ایشان را ببینی گمان میکنی آنان از مروارید برآمده اند (در صفای و روشنی و پاکیزگی طوری فکر میکنی که آنان مرواریدی هستند که تازه از صدف بیرون شده اند، جوانی این جوانان بی نهایت با طراوت بوده و در تازگی و خرمی مانند «لَوْلَوْأَنَّ مَنُّورًا»، اند، و دائماً در حالت «مُخَلَّدُونَ» قرار دارند که شادابی شان تغییر نمی یابد و نه میمیرند.

پروردگار با عظمت ما این پسران خدمت گزار را به به مروارید افشاندن تشبیه نموده که در خدمت گزاری بی نهایت سریع اند، برخلاف حور عین که ایشان را به مروارید نهفته تشبیه نمود زیرا ایشان زیر بار خدمت قرار داده نمیشوند و برای عشق ورزیدن فارغ بالند. ابن کثیر میفرماید: «نه نیکوتر از این، تشبیهی وجود دارد و نه از مروارید افشاندن در مکانی زیبا و باصفا، منظره‌ای دلرباتر و زیباتر وجود دارد».

مفسر فخر رازی فرموده است: این نوع تشبیه بسی عجیب است؛ زیرا مروارید وقتی پخش و متفرق باشند زیباتر به نظر می‌آیند؛ چون بر یکدیگر پرتوافشانی می‌کنند، پس بسیار دل‌انگیز و زیبا می‌شوند. (تفسیر کبیر ۲۵۱/۳۰).

وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا ﴿٢٠﴾

و هنگامی که آنجا را ببینی نعمتها و پادشاهی بزرگ را میبینی! (۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ثَمَّ»: آنجا. مراد بهشت است. «نَعِيمًا»: نعمت فراوان، ناز و نعمت بی کران، غیر قابل وصف.

تفسیر:

«وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا (20)»: وقتی آثار انس و سرور مکنون در بهشت را دیدی، ملکی را می‌بینی که به توصیف نمی‌آید، ملکی بس وسیع و بزرگ و بی‌کران می‌بینی. همان‌طور که در حدیث قدسی آمده است: «برای بندگان صالح خود، چیزی را تدارک دیده‌ام که نه چشم آن را دیده و نه گوش آن را شنیده و نه به خاطر انسانی خطور کرده است».

«مُلْكًا كَبِيرًا»: سرزمین بزرگ و وسیع و مملکت فراخ، پادشاهی و سلطنت عظیم (تفسیر کبیر).

در آیه مبارکه اشاره دارد به اینکه در هر جای و هر طرفی از جنت که نظر اندازی به اندازه نعمت‌های ماندگار، جاودانگی پایدار، شادمانی دوامدار، شادابی عمیم و خورسندی عظیمی را مشاهده مینمایی. که هرگز قدر و اندازه آن را در حد و حصر نتوان آورد. مفسران کثیر فرموده است: در حدیث صحیح آمده است: «حداقل ثروت و منزلتی که هر کدام از بهشتیان در اختیار دارند، به اندازه‌ی دنیا و ده برابر آن است».

وقتی عطای الله سبحان و تعالی برای پایین‌ترین اهل بهشت چنین باشد، در مورد آن‌که منزلتی بالاتر و نصیب و سهمی بیشتر دارد چه فکر می‌کنی؟

شان نزول آیه:

ابن منذر از عکرمه روایت کرده است: که عمر بن خطاب (رض) نزد رسول الله صلی الله علیه آمد در حالیکه آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر بوریا از برگ درختان خرما که درشتی آن بر پهلوی مبارکش اثر کرده بود خوابیده بودند. پس عمر (رض) گریان کرد.

رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمودند: چه چیز تو را به گریه وا داشته است؟ عمر (رض) گفت: کسری، هرمز و پادشاه حبشه و فرمانروایی شان را به یاد آوردم و درحالیکه شما فرستاده الله تعالی هستید، بر حصیری از خرما قرار دارید! «پس، از این حال شما بر من رقت دست داد و بی اختیار گریستم».

رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمودند: آیا راضی نیستی که دنیا از آنان باشد و آخرت از آن ما؟ پس این آیه نازل گردید: «وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمَلَكًا كَبِيرًا» (تفسیر بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی - سورة الإنسان: 20).

«عَالِيَهُمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٌ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا» ﴿٢١﴾

بر اندامشان لباس های از حریر نازک و سبز رنگ و دیبای نازک و دیبای ضخیم است و با دستبندهایی از نقره آراسته شده اند، و پروردگارشان شراب طهور به آنان می نوشاند. (۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عَالِيَهُمْ»: بر اندام ایشان است. به تن ایشان است. «سُنْدُسٍ» لباس ابریشمی رقیق، نازک نرم و لطیف. «خُضْرٌ»: سبز. «إِسْتَبْرَقٌ»: لباس ابریشمی غلیظ و ضخیم، دیباج. (کهف/31)، [دخان/53، سندس و استبرق] «حُلُّوا»: آراسته گشته اند. زینت شده اند. فعل ماضی مجهول از مصدر تحلیه است. «أَسَاوِرَ»: جمع اسوره، دستبندها و دستاويز و آنچه برای زینت بر دست بندند. [کهف/۳۱]، [حج/۲۳]، [فاطر/۳۳].

«طَهُورًا»: بسیار پاک و پاکیزه «شَرَابًا طَهُورًا»: شراب پاکیزه و به دور از نجاسات خمر دنیوی، که بویی خوش و طمعی لذیذ دارد و از چشمه‌ای در بهشت می‌جوشد. [تفسیر کبیر]. این شراب عالیترین نوع شراب بوده و غیر از آن شراب که ذکر آن در آیات پنجم و هفدهم آمده است.

یادداشت: طبق آیات قرآن، زیورآلات مختلف بهشتیان از طلا و مروارید و نقره خواهد بود.

تفسیر:

«عَالِيَهُمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٌ خُضْرٌ وَ إِسْتَبْرَقٌ» لباس سبز و فاخری بر تن دارند که به انواع زیور آراسته و جنس آن از حریر نازک یعنی سندس و حریر ضخیم یعنی استبرق می‌باشد. پس لباس آنان در بهشت حریر می‌باشد، همان‌طور که فرموده است: «و لباسهم فیها حریر». مفسران فرموده اند: سندس یعنی حریر نازک و لطیف و استبرق یعنی حریر ضخیم و لباس نیکان در بهشت چنین است.

از این جهت گفته است: «عالیهم» تا یادآور شود که چند جور لباس دارند اما آن‌که روی لباس‌ها قرار دارد همان حریر است، پس بهترین آنها می‌باشد.

«وَ حُلُّوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ»: در بهشت خود را با زیورآلات نقره‌ای و النگوهای زینتی می‌آرایند؛ چون وقوع آن محقق است آن را به زمان ماضی تعبیر کرده است.

مفسر صاوی فرموده است: اگر گفته شود چگونه در اینجا گفته است: أساور من فضة و در سوره‌ی کهف گفته شده است: «يحلون فیها من أساور من ذهب» و در سوره‌ی فاطر گفته است: «يحلون فیها من أساور من ذهب و لؤلؤا؟» در جواب گفته می‌شود: آنها به دلخواه

خود گاهی از طلا و گاهی نیز از نقره و گاهی هم از مروارید استفاده می‌کنند. و ممکن است در دست یکی از آنها همزمان النگوهای طلایی و نقره‌ای و مروارید باشد. (تفسیر صاوی ۲۷۸/۴).

«وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا (21)»: علاوه بر این نعمت‌ها، خدا شرابی پاک به آنها می‌نوشاند که دست انسان آن را آلوده نکرده و مانند شراب دنیا ناپاک نیست. مفسر طبری فرموده است: آن نیک‌مردان شرابی پاک می‌نوشند. و از جمله پاک‌ی آن این که تبدیل به ادرار نمی‌شود و به صورت عرق خوشبو از بدن آنان ترشح می‌کند. روایت است که انسان در جنت به اندازه‌ی یک صد نفر اشتها پیدا می‌کند و بعد از خوردن، شراب پاک می‌نوشد، بعد از آن به صورت ترشح خوشبو از بدنش بیرون می‌آید. (طبری ۱۳۷/۲۹).

«إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا» ﴿۲۲﴾

در حقیقت این پاداشی برای شماست، و کوشش شما مورد سپاس است. (۲۲) «هَذَا»: جمیع نعمت‌های بهشتی که به پاس عبادت بندگان به آن‌ها مکافات داده شود. «مَشْكُورًا»: ستوده شده پذیرفته شده و حقا که تمامی این کرامت‌های بهشتی در نتیجه‌ی گزینش راه حقیقت و قدر نهادن به آن است: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ...».

در آیه مبارکه خطاب‌ی به اهل جنت که این نعمت‌ها پاداشی است برای شما در برابر اعمالتان و سعی و تلاش که از جانب پروردگار برای شما ارزانی گردیده است، و سعی شما در نزد پروردگار قابل تقدیر ستوده و مورد پسند است. خوشا به حال شما به نعمت‌های رنگارنگ که امروز در خدمت شما قرار دارد و از همه نعمت‌ها الهی برخوردار هستید.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (23 الی 31) موضوعات از قبیل: فرمان صبر و بردباری و شب زنده داری به پیامبر، احوال نافرمانان در دنیا، به بحث گرفته شده است.

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا ﴿۲۳﴾

به یقین ما خود، این قرآن را بر تو به تدریج فرو فرستادیم (۲۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَزَّلْنَا»: به تدریج، بخش و فرو فرستادیم. «تَنْزِيلٌ» (نَزَلَ): فرق بین انزال و تنزیل: انزال عام و تنزیل خاص است؛ یعنی تنزیل بر نزول تدریجی در دفعات مختلف و مواضع خاص دلالت دارد اما انزال نزول یکبارگی را شامل می‌شود و بدین خاطر در مورد نزول قرآن الله متعال از لفظ «نزل» استفاده کرده است مگر مواضعی که دلالت بر نزول یکبارگی قرآن یا سوره‌ای از آن داشته باشد، مثل: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ۱» که بر طبق روایات، منظور نزول یکبارگی قرآن به آسمان دنیاست، و آیه‌ی 20 سوره محمد «فَإِذَا أَنْزَلْتُمْ سُورَةَ مُحْكَمَةٍ» که اشاره به رفتار منافقین دارد که از نزول یکبارگی سوره‌ای که دلالت بر وجوب جهاد بر آن‌ها دارد ناخشنود و بیمناک بودند. (مفردات راغب).

تفسیر:

یکی از امتیازات که قرآن عظیم‌الشان نسبت به سایر کتب آسمانی دیگر دارد اینست که قرآن علاوه بر نزول دفعی آن بر قلب پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم بطور تدریجی و قسمت به قسمت به رسول الله صلی الله علیه وسلم نازل گردید است. بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که: روش نزول کتب آسمانی در مورد قرآن عظیم‌الشان تفاوت دارد. و این

نزول بشکل تدریجی تنها به لحاظ حکمت های بوده است که مشیت خداوند تعالی آن را ایجاب نموده و ما اگرچه به تمام حقایق این حکمتها آگاه نمیباشیم اما آن مقدار از این حکمتها را که از راه تفکر و عقل به آنها دست یافته ایم قرار ذیل بر می‌شماریم:

اول: حکمت که اختصاص به قرآن دارد:

همانطوریکه یاد آور شدیم که قرآن عظیم الشان به صورت آیه به آیه در طول مدت 23 سال نازل گردید. این آیات با یک سبک خاص و در یک سطح بودند بی آنکه کوچکترین تضادی با هم داشته باشند. و این در حالی بود که قرآن در طول نزول تدریجی خود با حوادثی مختلفی روبرو بود که هیچ یک از این حوادث تأثیری بر قرآن نگذاشت و این خود برای نشان دادن عظمت قرآن و اثبات اعجاز و وحی قرآن دلیل محکم و روشنی است.

دوم: نزدیک بودن زمان وحی به زمان وقوع حوادث:

موضوع دیگری که در نزول تدریجی قرآن مجید مورد توجه قرار گرفته است نزدیک بودن نزول قرآن کریم به وقایع و حوادث است. مثلاً و قتیکه آیه‌ای درباره اسیران جنگی نازل میشود و مسلمانان چنین اسیرانی ندارند عمل به آن حکم و اگذار به آینده خواهد شد. اما اگر چنین آیه‌ای در پی اسیر شدن مشرکان نازل شود و مسلمانان تا آن لحظه ندانند که وظیفه شان چیست. مسلماً نزول قرآن در چنین موقعی بر اساس ضرورت و به همراه آن رویداد از یک اثر عملی برخوردار خواهد بود.

سوم: بیان خصوصیات قرآن کریم از جنبه عملی و اجرائی:

قرآن کریم همانند یک کتاب نظری و عملی ساخته فکر بشر نبوده تا در اجتماع طرح شود و تاثیر و تأثراتی بر روی آن انجام گیرد و بر اثر آزمایشهای که از آن نتایج گرفته می‌شود، اصلاحات و تصرفاتی در آن لازم آید و نقض مطالب آن به تمرین و ممارست گذاشته شود. این نوع کتابها چون از عقل محدود بشری زائیده شده اند، آنچه از آنها پدید می‌آید طبعاً محدود خواهد بود. اما قرآن کتابی است که از جانب پروردگار آگاه و حکیم قرآن آمده تا در زندگی انسان وارد شود و اجراء گردد و بوسیله آن راه صحیح زندگی را برای بشریت روشن سازد، لذا لازمه چنین کتابی آن است که با تحولات تدریجی اجتماعات هماهنگ و با سنت و قانون الهی مطابقت داشته باشد.

قرآن عظیم الشان به صورت تدریجی نازل شد تا مردم به موجب تدریجی بودن آن تحول و تغییری ریشه دار پیدا کنند پس جنبه عملی در قرآن کریم تنها در زمینه قوانین و احکامی که آورده نیست بلکه در اسلوبی است که با نزول تدریجی آن انجام پذیرفته است و اگر این اسلوب نمیبود هیچگاه قرآن عظیم الشان به نشان عملی بودنش ممتاز نمیشد.

فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آئِمًّا أَوْ كَفُورًا ﴿٢٤﴾

پس در برابر فرمان پروردگارت صبور و شکیبا باش و از هیچ گنهکار و کافری از آنان اطاعت مکن. (۲۴)

«فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ»: در برابر فرمان پروردگارت صبور و شکیبا باش.

«آئِمًّا»: گناه کار، بدکاری است که آشکارا مرتکب گناه می‌شود.

«كُفُورًا»: شخصی است که بر کفر خود تعصب داشته و در آن افراط مینماید به طوری که آشکارا کفر خود را اعلان میکند (تفهیم القرآن).

«لَا تُطِغْ مِنْهُمْ...»: یعنی از تهدید شان نترس، و تحت تأثیر کردار و گفتار شان قرار نگیر، و فرمان خدا را بدون کم و کاست و ملاحظه این و آن برسان. در آیه مبارکه خطاب است به رسول الله صلی الله علیه وسلم آنچه که بر تو لازم است بر آنچه حق تعالی حکم نموده و از قضای کونی و شرعی مقتدر نموده صبر نمایی و هرگز از خواسته‌های مردم گنهکار و جفا پیشه و زورگو و آنان که در محرّمات فرو میروند و به رسالت پیامبران و آیات خداوند سبحان کافر شدند، جانبداری مکن.

شأن نزول آیه 24:

عبدالرزاق، ابن جریر و ابن منذر از قتاده روایت کرده اند: ابوجهل گفت: اگر ببینم که محمد صلی الله علیه وسلم نماز میخواند گردنش را میزنم. پس وَلَا تُطِغْ مِنْهُمْ أَيْمًا أَوْ كُفُورًا نازل شد. (عبدالرزاق 3442، طبری 35867). (تفسیر بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی - سورة الإنسان: 20).

وَاذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴿٢٥﴾

و نام پروردگارت را هر صبح و شام به یاد آور. (٢٥)
«وَاذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ»: و برای الله ات نماز اقامه کن و عبادت و طاعت او را افزایش بده. «بُكْرَةً وَأَصِيلًا (25)» در اول و آخر روز. «بُكْرَةً»: صبح. اشاره‌ای به ادای نماز صبح دارد. «أَصِيلًا»: شامگاهان. به فاصله میان ظهر و غروب آفتاب نیز اطلاق میشود، و لذا اشاره‌ای هم به ادای نمازهای ظهر و عصر دارد.

در این هیچ جای شک نیست که یاد الله انسان را صبور و مقاوم میسازد طوریکه در آیه مبارکه آمده است «فَاصْبِرْ... وَ اذْكُرْ... بُكْرَةً وَأَصِيلًا» پس یاد الله را نباید فراموش نمود، اوقات مناسب برای یاد الله آغاز و پایان روز است «بُكْرَةً وَأَصِيلًا». از جانب حکم آیه متبرکه همین است که بر یاد پروردگار خود مداومت کن.

هدف از ذکر اول روز: همانا نماز صبح و مراد از آخر آن: نماز ظهر و عصر است. بنابر این هدایت پروردگار؛ نمازهای صبح، ظهر و عصر را در بر میگیرد، و در بخشی از شب برای او سجده کن» یعنی: در برخی از ساعات شب برای حق تعالی نماز بگذار. «و او را در بخش بلندی از شب به پاکی یاد کن» یعنی: برای او در وقت طول از شب - که دو سوم، یا نصف، یا ثلث آن است - نماز تهجد بجاء آور.

وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا ﴿٢٦﴾

و بخشی از شب را برای الله سجده کن و در حصه طولانی از شب به تسبیح او بپرداز (٢٦)
«مِنَ اللَّيْلِ»: پاسی از شب. «فَاسْجُدْ لَهُ»: و شب هنگام به تهجد برخیز و در راز و نیاز غرق شو و برای الله نماز اقامه کن. «سَبِّحْهُ» الله را از هر ناپاکی و صفات ناشایست منزّه و پاکیزه دار. «لَيْلًا طَوِيلًا» در درازای شب، لحظاتی را به تسبیح و عبادت پروردگارت بگذران تا بدین سان تمامی اوقات شبانه روز را به عبادت گذرانده باشی. و بعد از تسلی دادن خاطر پیامبر گرامی، باز به شرح احوال کافران مجرم روی آورده و می‌فرماید:

إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا ﴿٢٧﴾

بی گمان اینها دنیای زود گذر را دوست دارند و روز قیامت را که در پیش دارند، رها میکنند (٢٧)

تفسیر:

«إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ»: «هَؤُلَاءِ»: مشرکان و منافقین که دنیای فانی را بر آخرت باقی ترجیح داده‌اند. و در لذاذذ ناپایدار آن مستغرق اند.

«الْعَاجِلَةَ»: زندگانی زودگذر دنیا که هر کس بخواد می‌تواند انواع بهره‌های مادی و اُنی از آن ببرد و به آن دل خوش دارد.

«وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا (27)»: و در مقابل خود روزی سخت و مشکل و شدید را پشت سر می‌افکنند که هول و ترس آن بسیار عظیم است؛ یعنی روز قیامت را رها می‌کنند. «يَذَرُونَ» (وذر): واگذاشته و افکنده‌اند.

«وَرَاءَهُمْ»: پشت سرشان یا جلوشان. «يَوْمًا ثَقِيلًا»: روزی سنگین به خاطر سختی‌ها، خوف و هراس، ترس و وحشت آن که تحمل آن بر انسان سنگینی می‌کند.

قابل یاد آوری است که توجه به زودگذر بودن دنیا و سختی و سنگینی روز قیامت، از عواملی است که میتواند محبت انسان را از دنیا کم و کاهش داد.

در قرآن عظیم اَلشَّان تعابیر مختلفی در مورد اینکه بر بی ارزش بودن و ناچیز بودن دنیا در مقابل جهان آخرت حکم نموده، آمده است. از جمله اینکه دنیا متاع زودگذر و متاع اندک است. هدف اساسی این تعابیر نشان دادن این واقعیت است که لذت های دنیا در برابر لذت های جهان آخرت اُنی و نا پایدار است.

قرآن عظیم اَلشَّان در (آیه 55 سوره روم) میفرماید: «يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُنْفِثُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ»؛ (و روزی که قیامت برپا شود، مجرمان قسم یاد میکنند که جز ساعتی (در عالم برزخ) درنگ نکردند! این چنین از درک حقیقت بازگردانده میشوند.) همچنان در (آیه 45 سوره یونس) می فرماید:

«وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ...»؛ به یاد آور روزی را که خداوند آنها را جمع و محشور میسازد آن چنان که احساس می‌کنند گویی جز ساعتی از روز، در دنیا توقّف نکردند، به آن مقدار که یکدیگر را ببینند و بشناسند.

در آیات متذکره اشاره به وضع دردناک مشرکان در قیامت بعمل آورده و میفرماید؛ به یاد آور، آن روز را که خداوند همه آنها را محشور میکند، در حالیکه چنان احساس میکنند که تمام عمر شان در این دنیا بیش از ساعتی از یک روز نبود؛ به همان مقدار که یکدیگر را ببینند و بشناسند.

این احساس کم بودن مقدار اقامت در دنیا، یا به دلیل آن است که اصولاً در برابر زندگی جاویدان قیامت به مقدار ساعتی بیش نیست.

یا از آنرو است که این دنیای نا پایدار چنان با سرعت بر آنها گذشت که گویی بیش از یک ساعت نبود.

و یا اینکه به دلیل عدم استفاده صحیح از عمر خود، چنین میپندارند که همه عمرشان بیش از یک ساعت ارزش نداشت.

بدین اساس دنیا و توقّف در آن به قدری فانی و زودگذر است که انسان به هنگام مرگ و به هنگام قیامت اینطور میپندارد که بیش از یک شب و یک روز، یا بیش از یکی دو ساعت در دنیا مکث نموده است.

دنیا متاع اندک: «قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ»؛ (سوره نساء، 77). به آنها بگو سرمایه زندگی دنیا، ناچیز است. حتی نعمت‌های اندک آن دنیا در برابر تمام نعمت‌های مادی دنیا کثیر است. چنانکه کوچکترین عذابش بزرگتر از تمامی عذاب‌های دنیا است.

نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَلَهُمْ تَبْدِيلًا ﴿٢٨﴾

ما آنان را خلق کردیم و مفاصل شان را استوار و محکم کردیم و هر وقت بخواهیم مانند آن‌ها انسان‌های دیگری را جایگزین شان میکنیم. (۲۸)
«نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ» ما به قدرت خود آنها را از عدم به وجود آوردیم، و بازوان و مفاصل آنها را به وسیله اعصاب و عروق «شَدَدْنَا»: استوار محکم وقوی گردانیدیم تا سخت نیرومند شوند.

«أَسْرَ»: پیوند مفاصل؛ در اصل لغت به معنای محکم بستن است و هرگاه در مورد خلقت به کار برده شود یعنی به بهترین و مناسبترین صورت ممکن خلقت نمودیم و پیوند و اعضای او را استوار داشتیم. (هكذا مراجعه شود به سوره‌های توبه، محمد، واقعه).

«وَ إِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَلَهُمْ تَبْدِيلًا (28)»: و اگر بخواهیم آنها را نابود کرده و آنها را به افرادی بهتر تبدیل می‌کنیم که بنده و مطیع خدا شوند. آیه متضمن تهدید و وعید است.

«بَدَّلْنَا»: تبدیل می‌کنیم و دیگران را جایگزین آنان می‌سازیم. «أَمْثَلَهُمْ»: افرادی هم‌نوع و همجنس آنها، یعنی آن‌ها را هلاک کرده و انسان‌هایی دیگر را جایگزین آن‌ها می‌کنیم.

خداوند متعال خالق تمام جهان و مخلوقات، است، بناءً برای کافران گوشزد میشود که کافران را الله تعالی خلق نموده به آن سیما و صورت بخشیده و خلقت شان را کامل ساخته است. او تعالی هرگاه هلاکت آنان را اراده کند کسی او را باز داشته نمیتواند و به عوض آنان قومی را به وجود می‌آورد که از این بدکاران برایش فرمان بردارتر باشند و پروردگار خویش را بیشتر عبادت نمایند.

إِنَّ هَذِهِ تَذْكَرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا ﴿٢٩﴾

یقیناً این تعلیمات قرآن، یادآوری و پندی است؛ پس هر کس بخواهد با استفاده از آن راهی به سوی پروردگارش در پیش گیرد. (۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هذه»: اشاره به آیات قبلی میباشد.

«تَذْكَرَةٌ»: پند و یاد آوری است (ملاحظه شود سوره‌های طه، واقعه، حاقه).

«إِتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا»: راهی به سوی پروردگارش در پیش گیرد. (همچنان ملاحظه شود سوره‌های: نساء، فرقان، مزمل).

تفسیر:

«إِنَّ هَذِهِ تَذْكَرَةٌ»: این آیات شریف با معنی دقیق و لفظ زیبایی که دارند مایه‌ی پند و یادآوری اند و انسان عاقل به وسیله‌ی آنها پند می‌گیرد و نادان از کجروی باز می‌گردد.
«فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا (29)»: پس هر کس قصد بهره‌گیری و عبرت‌پذیری و در پیش گرفتن راه سعادت را دارد، و می‌خواهد از این آیات عبرت بگیرد و از نور و فروغش روشنایی بجوید، و راهی را در پیش گیرد که او را به خدایش برساند، بر اوست که راه طاعت و رضایت خدا را پیش گیرد. اینک اسباب سعادت فراهم و راه نجات آماده است.

(تفسیر صفوة التفاسیر)

خواننده محترم !

در این ایه مبارکه و به صورت کل در این سوره متبرکه پندها و موعظه ای های عظیمی است که برای انسان گوشزد شده، و یکی از موعظه ها اینست؛ هرگاه انسان نیت و اراده نجات از جهنم را داشته باشد، باید راه طاعت و عبادت به سوی الله تعالی را در پیش گیرد تا رضای او تعالی را حاصل و به بهشتش راه یابد.

ولی یک نقطه را نباید فراموش کرد که؛ راه الله به هیچ صورت اجباری نبوده، هر که میخواهد، خود را به سعادت برساند، باید خودش آن راه را انتخاب کند و آنرا طی نماید، زیرا در قرآن عظیم الشان با تمام صراحت بیان شده است: «فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا» همچنان الله تعالی، حجت را بر مردم تمام کرده و فرموده است؛ «إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ» و این وسیله پند آموزی همانا قرآن عظیم الشان است. از جانب دیگر قابل تذکر است که، راه الله تعالی اجباری هم نیست، طوریکه در فوق یادآور شدیم؛ هر کی میخواهد خود را به سعادت برساند، باید خودش در مورد تصمیم بگیرد و آن راه را که انتخاب نموده آنرا عملی سازد که از جمله: «فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا» به وضاحت معلوم می شود. همچنان باید گفت: خواست انسان، نه مستقل از خواست خداوند است و نه برتر از آن. بلکه آنچه را که انسان میخواهد، اگر مورد خواست پروردگار نیز قرار گیرد، به یقین مطلق تحقق خواهد یافت. ان شا الله.

وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿٣٠﴾

و شما چیزی را نمیخواهید مگر اینکه الله بخواهد؛ یقیناً الله همواره دانا و حکیم است (۳۰) در جمله «وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»: هدف اینست که از خواستن چیزی ساخته نمی شود، تا زمانی که الله تعالی نخواسته باشد، یعنی اراده کردن و خواستن وظیفه انسان است و در برابرش سزا و جزا میبیند، و توفیق دادن و نتیجه بخشیدن در دست الله تعالی است. و الله تعالی قادر مطلق است. بطور خلاصه باید گفت: مشیت بندگان در گرو مشیت الهی است. طوریکه میگویند شما حرکت نماید که الله برکت کند. بطور مثال انسان در وقت مریضی دوا خوردن را بدست خودش اجرا می کند، ولی شفا بخشیدن مرض بدست پروردگار با عظمت است.

يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿٣١﴾

هر کس را بخواهد به رحمت خویش در می آورد و برای ظالمان عذاب دردناکی را آماده ساخته است. (۳۱)

«يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ»: هر کس را که بخواهد مورد لطف و توجه خویش قرار می دهد و به او توفیق می دهد تا از اسباب سعادت استفادۀ ببرد و او را به راه های هدایت رهنمود می سازد.

«رَحْمَتِهِ»: رحمت او. مراد بهشت خدا است.

«وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (31)»: اما برای مشرکان ظالم عذابی سخت و دردناک را در آتش دوزخ تدارک دیده است. سوره مبارکه هذا با بیان سرانجام پرهیزگاران و کافران مجرم خاتمه یافته است.

برادران محترم !**رحمت همگانی الهی و غضب‌های اختصاصی:**

در قرآن عظیم اَلشَّانُ پروردگار با عظمت ما علاوه بر اینکه از رحمت خود سخن به میان آورده، در آیاتی از عذاب و نوع قهر خود نسبت به برخی از بندگان خود نیز بحث بعمل آورده است.

در این هیچ جای شکی نیست که: الله سبحانه و تعالی رحمتش را شامل همه موجودات ساخته، طوریکه می فرماید: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا» (آیه 6 سوره هود) «و هیچ جنبنده ای در زمین نیست مگر اینکه روزیش بر عهده الله است.»

همچنان الله تعالی خود را یاری دهنده تمام اقشار خوانده و همگان را شامل عطایای خویش دانسته است طوریکه می فرماید: «كُلًّا نُمِدُّ هُوَآءًا وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا» (سوره اسراء/ ۲۰) هر دو دسته یعنی اینان و آنان را از عطای پروردگارت مدد می بخشیم و عطای پروردگارت از کسی منع نشده است.»

طبق این آیات، روزی رساندن، یاری کردن و بهره مندی از عطای الهی، مسئله‌ای همگانی بیان شده و بیانگر رحمت عام الله تعالی است. البته برخی از مهربانی‌های خداوند اختصاصی نیز هست. رحمت‌های که بسته به ایمان و تقوای اشخاص بیشتر و بیشتر میشود و خداوند درباره آن فرموده است: «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ» (سوره نساء/ ۱۷۵) و اما کسانی که به خدا گرویدند و به او تمسک جستند به زودی خدا آنان را در جوار رحمت و فضلی از جانب خویش درآورد.

در طرف دیگر و با بررسی آیات قرآن، به روشنی میبینیم که خداوند عذاب خود را نه تنها همگانی نخوانده بلکه آن را منحصر در اشخاصی خاصی دانسته است: «قَالَ عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» (سوره اعراف/ ۱۵۶) فرمود عذاب خود را به هر کس بخواهم میرسانم و رحمتم همه چیز را فرا گرفته است.»

و در خاتمه باید یادآور شد که رحمت الهی با خشونت خدا تعارضی ندارد؛ زیرا اگر کافران و ملحدان، به جای پیش گرفتن فتنه و جنگ، طغیان نمی‌کردند؛ اگر ظالمان به جای ستمگری از کارهای نا شایسته خود توبه میکردند؛ در چنین صورتی از آغوش رحمت الهی بیرون نشده و از عذاب و عقاب به دور بودند؛ که خداوند متعال فرموده: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (سوره حدید/ ۲۸) ای کسانی که ایمان آورده اید از الله پروا دارید و به پیامبر او بگروید تا از رحمت خویش شما را دو بهره عطا کند و برای شما نوری قرار دهد که آن راه سپرید و بر شما ببخشد و خدا آمرزنده مهربان است.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.**و من الله التوفیق**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره مرسلات

جزء - (29)

سورهٔ مرسلات در مکهٔ مکرمه نازل شده و دارای پنجاه آیه و دو رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

«مرسلات» جمع مرسله به معنی فرستاده شده است.

نام سوره برگرفته از آیهٔ اول این سوره است که با «مرسلات» آغاز شده است. الله تعالی درین آیه بدان قسم خورده که هدف از آن، فرشتگانی هستند که از سوی خداوند متعال برای انجام امور مختلف، فرستاده می‌شوند.

سورهٔ مرسلات مانده سوره های ذیل با آیات مربوط به معاد شروع شده اند. بطور مثال (سوره انبیاء «اقترب للناس حسابهم»، سوره قمر «اقتربت الساعة»، سوره حج «ان زلزلة الساعة شيء عظیم»، سوره واقعه «اذا وقعت الواقعة»، سوره حاقه «الحاقه ما الحاقه»، سوره قیامت «لا اقسام بیوم القیامة»، سوره نباء «عم یتساءلون»، سوره تکویر «اذا الشمس کورت»، سوره انفطار «اذا السماء انفطرت»، سوره انشقاق «اذا السماء انشقت»، سوره غاشیه «هل اتاك حديث الغاشیه»، سوره قارعه «القارعه ما القارعه»، همچنان سوره زلزال «اذا زلزلت الارض زلزالها».

قابل تذکر است که در سورهٔ مرسلات مانند سوره های (فاطر، ذاریات و نازعات) با قسم به فرشتگان آغاز شده است.

ناگفته نباید گذاشت که در این سوره، آیه «وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ» (وای در آن روز بر تکذیب کنندگان!) ده مرتبه تکرار شده، همان طوریکه در سورهٔ الرحمن آیه «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبان» و در سورهٔ قمر آیه «فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذُرِي» تکرار بعمل آمده است.

علت و سبب تکرار آیات در قرآن عظیم الشان زیاد است ولی یکی از علت های عمده آن این است، هر آیتی که زیاد تکرار شود دلالت بر تاکید بودن آن را مینماید و همچنان چیزیکه زیاد تکرار شود بهتر دانسته می شود و در قلب جا می گیرد چنانکه عرب ها می گویند (اذا تكرر تقرر)

تعداد آیات، کلمات و حروف این سوره :

تعداد آیات این سورهٔ طوریکه در فوق هم یادآور شدیم به پنجاه آیه و تعداد کلمات آن به صد و هشتاد و یک کلمه و تعداد حروف این سورهٔ هشتصد و شانزده حرف می باشند. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت

و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سورهٔ الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید).

ارتباط سوره مرسلات با سورهٔ انسان:

الف: آیهی آخر سورهی انسان به نیکان بشارت داد و به بدان هشدار، ولی آغاز و بدایت سوره مرسلات با قسم پیاپی شروع می‌شود و به فرجام دو گروه نیک و بد اشاره می‌کند.

ب: سورهی انسان به زاویه‌های کوتاهی از احوال کافران و به موارد فراوانی از احوال مؤمنان در آخرت اشاره کرده؛ ولی در سوره مرسلات، عکس آن است، تا میان هر دو تعادل برقرار گردد.

محور کلی سوره مرسلات:

محور کلی سوره مرسلات همانا بحث در باره امکان قیامت و احوال بشر در آن روز میباشد.

فضیلت سورهٔ مرسلات:

در صحیح «بخاری» از حضرت عبد الله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: همراهی رسول الله صلی الله علیه وسلم در غار در منی بودم، که ناگهان سوره «مرسلات» نازل گردید، و رسول الله صلی الله علیه وسلم آن را می‌خواند و من با شنیدن آن از دهان مبارک آن حضرت آن را حفظ کردم، و دهان مبارک آن حضرت صلی الله علیه وسلم از حلاوت آن رطب (شاداب) می‌شد، که ناگهان مارء بر ما حمله نمود.

رسول الله صلی الله علیه وسلم به قتل آن هدایت فرمود، ما که به سوی آن متوجه شدیم، گریخت، آنگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: هم چنان که شما از شر آن در امان ماندید، آن نیز از شر شما محفوظ ماند. (ابن کثیر) (تفسیر معارف القرآن).

ابن عباس (رض) از مادرش روایت کرده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در نماز مغرب سوره «مرسلات» را می‌خواندند.

نقل است که ابن عباس (رض) سوره «مرسلات» را می‌خواند، در این اثنا ام‌الفضل به وی گفت: فرزندم! با خواندن این سوره به خاطرم آوردی؛ این سوره آخرین چیزی است که شنیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم آن را در نماز مغرب می‌خواندند.

همچنان در مورد فضیلت سورهٔ مرسلات در حدیث روایت شده از حضرت ابن عباس (رض) آمده است: «شَبَّيْتَنِي هُوْدُ وَالْوَأَقِعَةُ وَالْمُرْسَلَاتُ وَ (عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ) وَ (إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ)». در این باره حدیث ابن عباس (رض) بیان شد که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «سورهٔ هود، واقعه، مرسلات، نبأ و تکویر مرا پیر کردند». (تخریج آن بیان شد، و ملاحظه شود: صحیح الجامع).

محتوای و مباحث اساسی این سوره:

بیشترین مطالبی که در این سوره مطرح بحث می‌باشد، در مرحله اول مسائل مربوط به روز قیامت و تهدید و انذار مکذبان و منکران است.

در مرحله دوم سرگذشت غم‌انگیز اقوام گنهکاران پیشین؛

در مرحله سوم بخشی از خصوصیات آفرینش انسان؛

در مرحله چهارم قسمتی از مواهب الهی در زمین؛

در مرحله پنجم قسمتهایی از عذاب تکذیب کنندگان را به شرح گرفته است.

همچنین در هر مرحله اشارهٔ به مطالبی بیدارگر و تکان‌دهنده کرده، و به دنبال آن این آیه را تکرار می‌کند و حتی در بخشی از آن به نعمتهای جنتی که نصیب پرهیزگاران شده، اشاره به عمل آورده، و می‌خواهد: تا انذار را با بشارت بیامیزد و تهدید را با تشویق.

ترجمه و تفسیر سوره مرسلات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا ﴿١﴾

قسم به فرستادگان پی در پی (چون موی گردن اسب که پشت سر هم بر آن رویده است، پیایی می‌آیند). (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْمُرْسَلَاتِ»: فرستاده شدگان، فرشتگانی که الله متعال آن‌ها را به قصد هدایت و نصرت به سوی پیامبران فرستاده است. «عُرْفًا» پیایی و پشت سر هم، به معنای معروف و خوشی نیز آمده است. از نظر اعرابی به اعتبار معنای اول مفعول مطلق و به اعتبار معنای دوم مفعول لأجله است.

«وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا (1)»: یعنی قسم به بادهای هنگامی که می‌وزند و پشت سر هم می‌آیند مفسران فرموده اند: عبارتند از بادهای عذاب که ستمگران را نابود می‌کند. مفسران در تفاسیر خویش در مورد پنج کلمه از جمله: «مُرْسَلَاتِ، عَاصِفَاتِ، نَاشِرَاتِ، فَارِقَاتِ، و مُلْقِيَاتِ» که در پنج آیهٔ اول سورهٔ مرسلات تذکر رفته است؛ نظریات مختلفی بیان و ارائه نموده اند که از جمله؛ تعدادی از مفسران آنرا فرشتگان، و برخی از آنها انرا بادهای، ترجمه و تفسیر نموده اند.

ولی جمهور مفسران بدین باور اند که هدف از کلمه «مرسلات»، بادهاست. همچنان برخی از اینان میگویند که هدف از «مرسلات» فرشتگان فرستاده هستند که وحی، امر و نهی پروردگار را بر وجهی نیکو، یا به طور پیایی می‌آورند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه که (1 الی 15) در باره حوادث و رویداد های روز قیامت و نشانه‌های آن بحث بعمل آمده است.

توضیح مختصری درباره پنج کلمه در پنج آیه اول سوره مرسلات:

مفسران در تفسیر و تعریف این پنج آیه به شدت در بین خود به اختلاف رای و نظر پرداخته اند. بعضی از مفسران همه را به باد معنی کرده و بعضی گفته‌اند: عموماً به معنی فرشته می‌باشند. برای توضیح بیشتر توجه خوانندگان محترم را به نظریات مفسران در مورد بشرح ذیل جلب می‌داریم.

1 - مرسلات: بادهای، بادهای عذاب،

2 - عاصفات: تندبادها، بادهای توفنده و در هم شکننده و نابود کننده،

3 - ناشرات: فرشتگان مأمور که - به باد فرمان می‌دهند تا - ابرهارا به هر طرف بگردانند.

4 - فارقات: فرشتگانی که حق و باطل و حلال و حرام را از هم باز می‌شناسند.

5 - ملقیات: فرشتگان آورندهی وحی. (اخذ شده از تفسیر صفوةالتفاسیر).

- نظر شیخ ناصرالدین عبد الله بیضاوی مؤلف تفسیر بیضاوی در کتاب خویش «کتاب انوار التنزیل و اسرار التاویل مشهور به تفسیر بیضاوی»: می‌نویسد: هر پنج مورد، قسم به

فرشتگان است که به فرمان الله سبحانه و تعالی هم چون باد وزان در پی انجام مأموریت اند و شرایع و دستورات آسمانی را به پیام آوران می‌رسانند.

مفسر تفسیر «تیسیر الکریم الرحمن فی تفسیر کلام المنان» شیخ عبد الرحمن السعدی موارد (1 و 2 و 3 و 5 میگویند فرشتگان اند) البته، به مورد 4 هیچ اشاره نکرده است. شیخ محمد بن احمد بن اردیس الحلی مؤلف تفسیر المنتخب من تفسیر القرآن؛ مینویسد هر پنج مورد، آیه‌های اول قرآن است.

فخر رازی مفسر تفسیر کبیر می نویسد: هر پنج مورد ملانکه، هر پنج مورد بادهای [نقل قول]. هر پنج مورد قرآن کریم و آیه‌های آن. [رأی خود شیخ کبیر].

مفسر غرائب القرآن و رغائب الفرقان للحسن بن محمد النیشابوری می فرماید: (1، 4 و 5 فرشتگان، 2 و 3 بادهای).

مفسر تفسیر المصحف المفسر شیخ محمد فرید (1875 - 1954) می نویسد: هر پنج مورد فرشتگان.

شیخ محمد محمد عبد اللطیف بن الخطیب مؤلف تفسیر: اوضح التفاسیر می نویسد که: هر پنج مورد فرشتگان.

مؤلف تفسیر أضواء البیان فی ایضاح القرآن بالقرآن تألیف محمد الأمين الشنقیطی می نویسد که: 1 و 2 و 3 هم بادهای، هم فرشتگان و هم پیامبران اند، به مورد 4 و 5 اشاره نکرده است.

شیخ محمود الالوسی مؤلف تفسیر روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی می نویسد: هر پنج مورد نام فرشتگان است که از سوی الله مأمورانند؛ اما مأموریت شماره‌های 1 و 2 با مأموریت شماره‌های 3، 4 و 5 فرق دارد...

در کلمات القرآن تفسیر و بیان للشیخ حسنین محمد مخلوف آمده است که: 1 و 2 بادهای، 3، 4 و 5 فرشتگان.

در مفردات محمد حسن حمصی آمده است: 1 و 2 بادهای، 3، 4 و 5 فرشتگان.

تفسیر المنیر تألیف وهبه زحیلی آمده است که: (1 و 2 و 3 بادهای، 4 و 5 فرشتگان). در تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل تألیف جار الله زمخشری هر پنج مورد را فرشته نام برده است.

در التفسیر اوضح تألیف الحجازی، محمد محمود آمده است: (1- فرشتگان، 2- تند و روان و وزنده، 3 و 4 و 5 بادهای...).

در تفسیر مراغی تألیف احمد مصطفی مراغی آمده است: (1- الله تعالی به فرشتگانی قسم می خورد که آنان را به نیکی و احسان، نزد پیامبران فرستاده است. 2 - فرشتگانی اند که باطل را به سرعت دور می گردانند، همان گونه که باد، خاک را بلند می کند و به هوا می برد. 3- فرشتگانی اند که آثار و رحمت الله را به سرزمین می‌رسانند.

4- فرشتگانی اند که حق و باطل و هدایت و گمراهی را از هم جدا می کنند.
5 - فرشتگانی اند که به پیامبران وحی می رسانند، تا به مردم اتمام حجت کنند و هشدار دهند....

همچنان کلمات القرآن حسین محمد مخلوف می نویسد (1- بادهای پیاپی عذاب هم چون بال اسب. 2- بادهای تند و توفنده و نابود کننده 3- فرشتگانی که هنگام نزول وحی بالها را می گسترانند. 4- فرشتگانی که به امر خداوند متعال فرود می آیند و حق و باطل و

هدایت و گمراهی را از هم جدا میکنند. 5- فرشتگانی که برای پیامبران وحی می آورند، تا به مردم اتمام حجت کنند و هشدار دهند....).

مبحث ملائیکه در قرآن عظیم الشان:

مبحث ملائیکه در قرآن عظیم الشان بصورت کل در سوره های مختلفی. از آنجمله در سورهٔ مرسلات بکار رفته است که در ذیل مختصراً به تفصیل و توضیح آن می پردازیم:

اسماء فرشتگان:

- **جبرئیل (روح الامین)** که مأمور نزول وحی می باشد. بصورت کل کلمه «جبرئیل» سه بار در قرآن عظیم الشان ذکر یافته است. (سورهٔ بقره آیات 97 - 98 و سورهٔ تحریم آیه: 4).
- **ماروت:** (معلم سحر برای دفع فتنه سحر) می باشد. این نام بصورت کل یک بار در سورهٔ بقره، آیهٔ 102 ذکری از آن بعمل آمده است.
- **هاروت:** (معلم سحر برای رفع، دفع فتنه سحر). این نام نیز بصورت کل یک بار در سورهٔ بقره، آیهٔ 102 ذکر گردیده است.
- **میکال:** بطور کل یک بار در (آیهٔ 98، سورهٔ بقره) تذکر یافته است.
- **مالک:** (محافظ جهنم) که بصورت کل یک بار در آیهٔ 77، سورهٔ زخرف از آن ذکری بعمل آمده است.
- **ملک الموت:** این مَلک مؤظف به قبض روح بوده و بصورت کل یک بار در آیهٔ 11، سورهٔ سجده ذکر گردیده است.
- **عتید و رقیب:** (مسؤل ثبت اعمال خوب و بد) می باشند که هر کدام از این نام ها یک بار در آیهٔ 18، سورهٔ ق، قرآن عظیم الشان ذکر گردیده است.

تعریف ملائیکه:

ملائیکه جمع ملک است و از (الألویک) گرفته شده و به معنی پیغام و رسالت است. آن ها مخلوقی از مخلوقات الله تعالی اند، دارای اجسامی نورانی و لطیف میباشند که قادرند خود را به شکل ها و صورت های پاک در آورند. برای اجرای امر الهی بسیار قوی و نیرومند هستند و می توانند سریع مطابق امر الهی جا به جا شوند.

ایمان به ملائیکه:

ایمان به ملائیکه متضمن کارهایی است که بنده باید آن ها را درک کند و بفهمد تا ایمان به ملائیکه در او تحقق پیدا کند و آن عبارتند از:

اعتراف و تصدیق به وجود آنها کما اینکه نصوصی که پیشتر آورده شد دلالت دارد بر اینکه ایمان به آنها رُکنی از ارکان ایمان است که ایمان جز با آن تحقق پیدا نمی کند.

تعداد ملائیکه:

قبل از همه باید ایمان داشته باشیم که تعداد ملائیکه زیاد بوده و به جز از الله تعالی کسی دیگری تعداد آن ها را نمی داند. «وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ». (آیهٔ 31، سورهٔ المدثر) به خاطر زیاد بودن، تعداد سربازان پروردگارت جز خود او کسی نمی داند.

الله تعالی آن ها را برای عبادت خود و اجرای اوامرش انتخاب و خلق کرده و برگزیده اند. آنها در هیچ کاری نافرمانی خداوند نمی کنند و آنچه را که به آنها از جانب الله تعالی امر شده، انجام می دهند.

در حدیث طولانی اسراء که شیخین از حدیث مالک بن صعصعه رضی الله عنه روایت کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: «... ثُمَّ رُفِعَ لِي الْبَيْتُ الْمَعْمُورُ فَقُلْتُ يَا جَبْرِيْلُ مَا هَذَا قَالَ هَذَا الْبَيْتُ الْمَعْمُورُ يَدْخُلُهُ كُلُّ يَوْمٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ إِذَا خَرَجُوا مِنْهُ لَمْ يَعُوْدُوا فِيهِ أَجْرٌ مَا عَلَيْهِمْ» (سپس بیت المعمور را به من نشان دادند گفتم: ای جبریل این چیست؟ گفت: این بیت المعمور است. هر روز هفتاد هزار ملائکه داخل آن می‌شوند و هنگامی که از آن خارج می‌شوند دیگر برای بار دیگر در آن باز نمی‌گردند). (صحیح البخاری برقم (۳۲۰۷)، و مسلم برقم (۱۶۴)، واللفظ لمسلم).

همچنان در صحیح مسلم از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: «يُؤْتَى بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لَهَا سَبْعُونَ أَلْفَ زَمَامٍ مَعَ كُلِّ زَمَامٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ يَجْرُؤْنَهَا» در آن روز جهنم را در حالیکه دارای هفتاد هزار افسار است می‌آورند و هر افسار را هفتاد هزار ملائکه می‌کشند. (صحیح مسلم شماره (۲۸۴۲) این دو حدیث دلالت دارد بر اینکه تعداد ملائکه زیاد است.

هنگامی که هر روز هفتاد هزار ملائکه داخل بیت المعمور می‌شوند سپس دیگر به آن بر نمی‌گردند و ملائکه‌های دیگر غیر از آنها می‌آیند (بر زیاد بودن آنها دلالت دارد زیرا تعدادشان آن قدر زیاد است که دیگر نوبت آنها نمی‌رسد که برگردند). و جهنم در روز قیامت به وسیله این تعداد از ملائکه آورده می‌شود. پس حال ملائکه‌های دیگر باید چگونه باشد که به کارهای دیگر مشغول هستند و تعداد آنها را جز خالقشان تبارک و تعالی کسی نمی‌داند.

مقام و منزلت ملائکه:

اعتراف به مقام و منزلت و کرامت و شرافت ملائکه نزد الله تعالی در آیات (26 و 27، سورة الأنبياء) آمده است: «وَقَالُوا أَتُخَذُ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحٰنَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ، لَا يُسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ». «و گفتند خداوند فرزندی اتخاذ نموده، خداوند از این گفته پاک و منزله است، بلکه آنان همه بندگان گرامی خدا هستند، در گفتار بر خداوند پیشی نمی‌گیرند و دستورش را انجام می‌دهند» و می‌فرماید: «بِأَيْدِي سَفَرِهِ، كِرَامٌ بَرَرَهُ» (سورة عبس: - ۱۵). «به دست ملائکه‌هایی بزرگوار و نیکوکار و والا مقام» آنها را به اینکه نزد خداوند گرامی و والا مقام هستند وصف می‌کند. و الله تعالی در حقشان می‌فرماید: «فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُمْ لَا يَسْأَمُونَ».

(سورة فصلت: آیه 38). «کسانی که در پیشگاه پروردگارت هستند شبانه روز او را تسبیح می‌گویند و خسته نمی‌شوند». خداوند آنها را اینگونه وصف می‌کند که بخاطر شرافت و بزرگیشان است که نزد او هستند. همراه با مقام بندگی برای او بدون هیچگونه خستگی و سستی‌ای. همانگونه که خداوند به آنها در جاهای متعددی از کتابش سوگند می‌خورد و این به خاطر شرافتشان نزد اوست. خداوند متعال می‌فرماید: «وَأَلصَّافَاتِ صَفًا، فَأَلزَّجَرَاتِ زَجْرًا، فَأَلتَّلَاتِ ذِكْرًا» (سورة الصافات: 1-3). «سوگند به صف بستگان که صف بسته‌اند؛ به زجر کنندگان که به سختی زجر می‌دهند؛ و به تلاوت کنندگان آیات خداوند».

مقرب ترین ملائکه:

مقرب ترین ملائکه همراه حاملان عرش الهی هستند. افضل مقربین ملائکه، همانا سه ملائکه هستند که ذکر آنها در دعای پیامبر صلی الله علیه و سلم که به وسیله آن نماز شب را شروع می‌کرد، موجود است. می‌فرمود: «اللهم رب جبریل و میکائیل و اسرافیل فاطر

السموات والأرض عالم الغيب والشهادة» ای پروردگار جبریل، میکائیل و اسرافیل ای برپا دارنده آسمانها و زمین، ای کسی که بر نهان و آشکار خبر داری...».

(رواه الإمام أحمد في المسند: ٦ / ١٥٦، والنسائي في السنن: ٣ / ١٧٣، برقم (١٦٢٥)، ونحوهما مسلم في الصحيح، برقم (٧٧٠)، وابن ماجه، برقم (١٣٥٧) جایگاه ایمان به ملائکه، کیفیت و دلایل آن)

و افضل این سه نفر جبریل علیه السلام می باشد که او مسئول وحی است و شرف و بزرگی او به خاطر بزرگی و شرافت وظیفه اش می باشد.

الله تعالی در کتابش به آنچه که دیگر ملائکه را با آن ذکر ننموده از او یاد کرده است و با اشرفترین نامها او را نام می برد و به زیباترین صفات او را وصف می نماید. از جمله نام شان روح است.

الله تعالی میفرماید: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ» (سورة الشعراء: 193). «قرآن را الله متعال بوسیله جبریل، الروح الامین نازل فرمود» و می فرماید: «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا» (سورة القدر: 4). «در آن (شب قدر) ملائکه و روح فرود می آیند». این اسم (روح) به صورت اضافه تشریفی به الله تعالی مضاف شده است. می فرماید: «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا» (سورة مريم: 17). «روح خود را به سوی او فرستادیم تا به شکل بشری خوش اندام بر او نمایان شد». و آن به قدس اضافه شده «قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ» (سورة النحل: 102) است: «بگو آن را روح القدس از نزد پروردگارت به حق فرود آورده است».

قول صحیح در میان مفسران این است که القدس، خداوند است. و از آنچه که در وصف او (جبریل) آمده است این آیات می باشد: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ، ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ، مُطَاعٌ ثَمَّ أَمِينٌ». (التکویر: ٢١-١٩). «همانا قرآن کلام رسول گرامی است که نزد صاحب عرش با قدرت است، و فرمانده ملائکه و امین وحی خداست» و می فرماید: «عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى، ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى». (سورة النجم: 5-6). «صاحب قدرت بسیار علم را به او آموخت. دارای توان و نیرو در مقابلش ایستاد». الله تعالی او را به فرستاده و رسول و اینکه نزد او کریم و بزرگوار است وصف نموده و صاحب قدرت و مقام نزد پروردگار سبحان و فرمانده در آسمانها و امین وحی و مظهر زیبایی است.

ایمان به ملائکه:

ایمان به ملائکه تاثیر مهمی در زندگی انسان مؤمن دارد، که از جمله می توان به موارد زیر اشاره نمود:

- 1- اطلاع یافتن از قدرت و عظمت خدای متعال است، زیرا بزرگی و عظمت مخلوق نشانی از عظمت و بزرگی خالق است.
- 2- استقامت و پایداری در اطاعت از خدا و عبادت او. وقتی انسان ایمان داشته باشند که ملائکه تمام اعمالش را می نویسند و ثبت می کنند، از الله می ترسد، و در نتیجه نه مخفیانه و نه آشکارا اقدام به گناه و نافرمانی از خدا نمیکند.
- 3- وقتی انسان مؤمن یقین یابد موجوداتی به نام ملائکه که تعدادشان هم خیلی زیادند که مشغول عبادت خدا هستند، احساس آرامش و اطمینان می کند و در می یابد که تنها او نیست که خدا را عبادت می کند.

4 - وقتی انسان مؤمن بداند که ملائکه مأمور مراقبت و حفظ او هستند، متوجه عنایت خدای متعال نسبت به خود می‌گردد و موجب می‌شود شکر گزاریش به خاطر نعمتهای بیش از حد خدا بیشتر و بیشتر شود.

5 - اگر انسان مؤمن پی ببرد که وقتی اجلش سر رسد، ملک الموت که مأمور قبض روح است به سراغش می‌آید و روحش را قبض خواهد کرد، به فانی بودن دنیا بیشتر ایمان می‌آورد، در نتیجه سعی می‌کند با ایمان و عمل صالح، خود را برای روز آخرت آماده‌تر سازد.

فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا ﴿٢﴾

قسم به بادهای تیز وزنده. (٢)

«الْعَاصِفَاتِ»: جمع عاصِفَة، درهم پیچنده و نابود کننده (ملاحظه شود: تفسیر کبیر). «العاصفات» جمع «عاصفه» به معنای باد شکننده و سخت، طوری که درختان را از بیخ کنده و منازل را خراب و آثار و نشانه‌ها را دگرگون می‌کند. بطور مثال (ریح عاصف؛ یعنی باد سخت، توفان تندوتیز. یوم عاصف؛ روز باد تند یا هم روز طوفانی) ملاحظه بفرماید: (آیه 22 سورهٔ یونس) که در آن مفهوم و معنای تند باد چنین ذکر یافته است: «... جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَ جَاءَهُمُ الْمَوْجُ...» (... ناگهان تندبادی آید و موج از هر سو سراغشان آید..)

اگر کلمه «عاصفات» را در آیهٔ متذکره فرشتگان بدانیم، معنای آیه چنین است که فرشتگان، فرمان الهی را با شدت و سرعت انجام می‌دهند. طوری که می‌فرماید: «يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» (آیه 6 سورهٔ مرسلات) (و آنچه به آنها حکم شود انجام دهند). و یا طوری که می‌فرماید: «هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» (آیه 27 سورهٔ انبیاء) «لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ»: چیزی نخواهند گفت تا خدا نگوید و فرمان ندهد. به فرمان او عمل مینمایند و مخالفت نمیکنند و از الهی سرپیچی نمیکنند.

برخی از مفسرین بدین نظر اند که الله تعالی در جنب یاد کردن قسم به بادهای و فرشتگان، شاید به خاطر شباهت میان باد و فرشته باشد، از این نظر که هر دو لطیف و سریع‌اند و در آفرینش و تدبیر امور نقش دارند.

همچنان برخی از مفسرین در تفاسیر خویش می‌نویسند که: «عاصفات» فرشتگانی‌اند که بر بادهای گماشته می‌شوند و آنها را تند می‌رانند. به قول دیگر: آنها فرشتگانی هستند که ارواح کافران را به تندی می‌رانند. والله اعلم.

نحوه خلقت ملائکه:

الله تعالی ملائکه را از نور خلق نموده‌اند. در حدیثی که؛ از عائشه (رض) روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خُلِقَتِ الْمَلَائِكَةُ مِنْ نُورٍ وَخُلِقَ الْجَانُّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ وَخُلِقَ آدَمُ مِمَّا وُصِفَ لَكُمْ» (خداوند ملائکه را از نور، اجنه را از آتش و آدم را از آنچه برایتان وصف نموده خلق کرد.) (صحیح مسلم برقم ۲۹۹۶).

صفات و ویژگی‌های ملائکه:

- 1 -** طوری که در فوق یادآور شدیم: ملائکه از نور آفریده شده‌اند.
- 2 -** ملائکه بال دارند و تعداد بالهای آنها متفاوت است. «الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَى أَجْنِحَةٍ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (سورهٔ فاطر: ۱) (ستایش خداوندی را سزا است که

آفریننده آسمانها و زمین است، و فرشتگان را با بالهای دوتا دوتا، و سه تا سه تا، و چهارتا چهارتائی که دارند، مأمور (قدرتمند اجرای فرمان خود در زمینه‌های مختلف تکوینی و تشریحی) کرد. او هر چه بخواهد بر آفرینش (فرشتگان و مردمان و سایر موجودات جهان) می‌افزاید. چرا که خداوند متعال بر هر چیزی توانا است.

3 - الله تعالی به آنها این قدرت را داده که به صورت انسان درآیند. (جبرئیل که به نزد حضرت مریم آمد و ملائکه که نزد حضرت ابراهیم و حضرت لوط آمدند به شکل انسان آمده بودند.)

4 - ملائکه موجوداتی هستند که جز عالم غیب اند و از این رو ما نمی‌توانیم آنها را ببینیم.

5 - آنها دائم مشغول عبادت الله تعالی هستند.

6 - آنها هیچ یک از صفات ربوبیت و الوهیت را دارا نیستند. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ». (سوره تحریم/ 6) (ای مؤمنان! خود و خانواده خویش را از آتش دوزخی بر کنار دارید که افروزینه آن انسانها و سنگها است. فرشتگانی بر آن گماشته شده اند که خشن و سختگیر، و زورمند و توانا هستند. از خدا در آنچه بدیشان دستور داده است نافرمانی نمی‌کنند، و همان چیزی را انجام می‌دهند که بدان مأمور شده اند.)

وَالنَّاشِرَاتِ نَشْرًا ﴿٣﴾

و قسم به بادهای که ابرها را منتشر می‌کنند (برای باریدن باران). (۳) «النَّاشِرَاتِ» (نشر): پراکنده سازان که در هر سوی فرو آیند و یا در هنگام فرود آمدن، بال‌های خویش را می‌گسترند تا شرایع الهی را در بین امت‌ها انتشار دهند. عده ای از مفسران در تفسیر خویش درباره کلمه «ناشرات» نوشته اند که هدف از آن فرشتگانی‌اند که بر ابرها مؤظف اند، و آنها را تیت و پراکنده میسازد و یا مراد فرشتگانی‌اند که در هنگام فرودآوردن وحی، بالهای خود را در فضا می‌گشایند و می‌افشانند.

فَالْفَارِقَاتِ فَرَقًا ﴿٤﴾

پس قسم به آن فرشتگان که جدا کننده [حق از باطل] اند (۴) «فَالْفَارِقَاتِ» (فرق): فرق‌گذاران و جداسازان حق از باطل و حلال از حرام هدف این آیه مبارکه فرشتگانی هستند که با پیامهای الهی‌ای که فرود می‌آورند، حق و باطل و حلال و حرام را از هم جدا می‌کنند.

فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا ﴿٥﴾

و قسم به فرشتگانی که وحی الهی را (به پیامبران) القا می‌کنند. (۵) «الملقیات»: جمع ملقیة القاکنندگان، آموزندگان نام الله. یعنی قسم به فرشتگان نازل‌کننده‌ی وحی و آورندگان کتاب‌های الله متعال به نزد پیامبران علیهم السلام.

«ذِكْرًا»: وحی و آنچه سبب نزدیکی انسان به الله سبحان و تعالی می‌شود که ملائکه آن را به پیامبران ابلاغ می‌کنند مثل قرآن کریم.

شیخ سعید حوی مؤلف تفسیر «لأساس في التفسير» که به زبان عربی تحریر گردیده در مورد اقسام پنجگانه قسم‌ها که در آیات فوق تذکر یافت: فقط قسم دوم یعنی (فالعاصفات) به بادهای تعلق دارد و قسم‌های دیگر مربوط به فرشتگان است. و به عباره دیگر: سه قسم

اولی اول به بادها و قسم چهارم و پنجم به فرشتگان تعلق دارد. طوریکه در فوق هم یاد اور شدیم؛ که وجه مناسبت میان بادها و فرشتگان، لطافت و سرعت حرکت آن هاست.

عُذْرًا أَوْ نُذْرًا ﴿٦﴾

برای رفع عذر یا بیم دادن (از عذاب الله). (٦)

«عُذْرًا»: اتمام حجت و اثبات دلیل و مردود شمردن عذر و بهانه. «نُذْرًا»: هشدار نسبت به عذاب و قهر الهی. یعنی: فرشتگان وحی را به عنوان عذر اشکار نمودند و اتمام حجت خدای بر خلقش، یا به عنوان هشدار عذابش، بر انبیاء علیهم السلام فرود می‌آورند. یا فرشتگان وحی را به عنوان عذر و حجتی برای حق پرستان و هشدار برای باطل پرستان، فرود می‌آورند.

«نُذْرًا»: برای بیم دادن مردم از عذاب و عقاب الهی. «عُذْرًا أَوْ نُذْرًا»: مفعول له هستند.

إِنَّمَا تُوْعَدُونَ تُوَاقِعَ ﴿٧﴾

آنچه که به شما وعده داده شده است، واقع شدنی است. (٧)

«إِنَّمَا تُوْعَدُونَ»: این آیه جواب تمامی قسم های یاد شده تا به این جاست تا ثابت شود وعدهی الهی حقیقت دارد و گریزی از آن نیست.

«وَوَاقِعَ»: رخ دهنده و شدنی است و هیچ شکی در آن نیست.

مفسران فرموده اند: خدای متعال به پنج چیز قسم یاد کرده است تا قدر و منزلت آنها را یادآور شود و عظمت و اهمیت آنها را خاطر نشان سازد: به باد قسم خورده است که بار رحمت و عذاب را به دوش دارد و برای بندگان الله خیر و شر به ارمغان می‌آورد، به فرشتگان پاک سرشت قسم خورده است که به منظور انذار و بر بستن راه معذرت، وحی را نازل می‌کنند، قسم خورده است که مسأله‌ی قیامت امری است محقق و در آن شک و تردیدی نیست و نیز قسم یاد کرده است که آنچه الله مکذبین را به آن تهدید کرده است از قبیل فرارسیدن قیامت و تحقق ثواب و عذاب حتماً محقق می‌شود و نباید در آن شک و تردیدی داشته باشند. (البحر المحیط ٤٠٤/٨).

بعد از آن زمان وقوع قیامت را به تفصیل بیان کرده و می‌فرماید:

فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ ﴿٨﴾

پس وقتی که ستارگان بی‌نور و محو شوند. (٨)

«طُمِسَتْ» به معنای از بین رفتن و محو شدن است و شاید هدف از آن از بین رفتن نور باشد یعنی زمانی که ستارگان «تیره و محو شود، و یا طوریکه گفتیم بی نور گردد».

یعنی برای آگاهی به قیام قیامت سیاه و بی نور شوند.

وَإِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ ﴿٩﴾

و آن زمانی که آسمان بشکافت. (٩)

«فرج» به معنای شکاف است و «وَ إِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ» به معنای شکاف برداشتن و پاره پاره شدن آسمان است. یعنی نظم موجود عالم بالا که به برکت آن هر ستاره و سیاره ای در مدار خود می‌چرخد و هر پدیده ای در جهان هستی از حد و اندازه ی خود فراتر نمی‌رود، در هم شکسته خواهد شد، ستارگان محو و آسمان شکافته می‌شود و از این دگرگونی در چندین آیات قران عظیم الشان یاد آوری بعمل آمده است. طوریکه فوق خواندیم: «فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ وَ إِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ».

وَإِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ ﴿١٠﴾

و آن زمان که کوه ها از بیخ و بن کنده شوند. (١٠) «نُسِفَتْ» از جاکنده شود، پراکنده گردد. یعنی آنگاه که کوه‌ها متلاشی گشته و به صورت گرد و غبار درآمده و باد آن را پراکنده ساخت. مانند فرموده‌ی «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا - 105 طه». (ای پیامبر، از تو در باره کوه ها می پرسند که به گاه قیامت چه خواهند شد؟ بگو: (پروردگام آنها را ریز ریز و پراکنده خواهد ساخت).

وَإِذَا الرُّسُلُ أُقِنَّتْ ﴿١١﴾

و وقتی که برای (جمع شدن) پیغمبران (جهت گواهی بر امتها) وقت تعیین شود. (١١) «الرُّسُلُ»: پیغمبران. «أُقِنَّتْ» (وقت): برای پیامبران وقت خاصی معین شود تا بر امت‌هایشان گواهی دهند و آن وقت روز قیامت است. (ملاحظه شود سوره‌های: مائده / زمر). اصل این کلمه (وقت) است و از مصدر (توقیت) آمده است.

انبیاء در روز قیامت جمع می شوند طوری که قرآن عظیم الشان بد آن اشاره نموده است. (آیه 109، سوره مائده): «يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ» (روزی که الله تعالی همه انبیا را جمع گرداند، پس گوید: چگونه امتتان دعوت شما را اجابت کردند).

قابل تذکر است که: یکی از نام های روز قیامت «یوم الفصل» یعنی روز جدایی است. در قرآن عظیم الشان آیه (17 سوره حج) الله متعال می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (خداوند متعال در روز قیامت بین آنها (و آنچه بدان دل بسته‌اند) جدایی می افکند. در این آیات با سه تعبیر از عظمت قیامت یاد شده است: «لَأَيِّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ لِيَوْمِ الْفَصْلِ وَ مَا ادْرَاكُ مَا يَوْمِ الْفَصْلِ» و تکرار کلمه «یوم» نشانه عظمت آن روز است.

بناءً مطابق حکم قرآن: نظام کنونی آفرینش در قیامت دیگرگون می‌شود؛ ستارگان محو و آسمان شکافته می‌شود و از این دیگرگونی بارها در قرآن یادآوری شده است: «فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ وَ إِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ» (آیات 8 و 9 سوره مرسلات).

از جانب دیگر قابل یاد آوری است که: حقیقت قیامت تنها از راه وحی قابل شناخت و ادراک است. «وَ مَا ادْرَاكُ مَا يَوْمُ الْفَصْلِ» (آیه 14 سوره مرسلات). و در روز قیامت برای شهادت پیامبران بر امت‌های خویش، وقتی معین قرار داده شده است. «وَ إِذَا الرُّسُلُ أُقِنَّتْ، لَأَيِّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ» سوره مرسلات آیات 11 و 12)

در آیات مختلفی از قرآن عظیم الشان به وضاحت تام از دیگر گونی آسمان در لحظات برپایی قیامت و پایان یافتن دنیا، با تعبیرهای گوناگون یاد آوری بعمل آمده است که از جمله توجه خوانندگان رابه آیات ذیل جلب میدارم:

«انْشِقَاقُ»: پاره پاره شدن «إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ» (سوره انشقاق 1) (زمانی که آسمان پاره پاره می‌شود).

«انْفِطَارُ»: شکافته شدن «إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ» (سوره انفطار 1) (آنگاه که آسمان از هم بشکافت).

«انْفِجَاحُ»: گشوده شدن «وَ فَتَحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا» (سوره نبا 19) (و آسمان گشوده می‌گردد، پس درهای متعددی از آن باز می‌شود).

«انْفِرَاجُ»: باز شدن «وَ إِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ» (مرسلات 9) (و آن زمان که آسمان از هم باز شود).

«أَنْطَوَاءَ»: درهم پیچیده شدن «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجْلِ لِلْكَتَّابِ» (انبیاء 104) (روزی که آسمان ها را چون طومار درهم می پیچیم).

«مَوْرٌ»: به حرکت درآمدن «يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا» (طور 9) (روزی که آسمان شدیداً به حرکت درآید).

«مَهْلٌ»: فلز مذاب «يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ» (معارج 8) (روزی که آسمان چون فلز مذاب شود).

«دُخَانٌ»: دود «فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ» (دخان 10) (پس منتظر روزی باش که آسمان دودی آشکار بیاورد).

«دِهَانٌ»: روغن مذاب یا چرم سرخ «فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ» (الرحمن 37) (آنگاه که آسمان پاره پاره شده و همچون روغن مذاب یا چرم سرخ، گلگون گردد) «كَشِطٌ»: زایل شدن «وَ إِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ» (تکویر 11) (و آن زمان که آسمان برچیده شود).

لَا يَوْمَ أَجَلَتْ ﴿١٢﴾

برای چه روزی تعیین وقت شده است (۱۲) «أَجَلَتْ» (أجل): به انتظار فرا رسیدن کدامین روز، گواهی پیامبران به تأخیر افتاده است؟ تا الله متعال میان آنان و اقوام شان فیصله کند. بلی! روزی که چنین وصفی داشته باشد روز بزرگ و عظیمی است. این آیه استفهافی است تا خوف و وحشت قیامت را بهتر گوشزد کند.

لِيَوْمِ الْفَصْلِ ﴿١٣﴾

برای روز فیصله که (بین حق و باطل و سعید و شقی) جدایی افتد. (۱۳)

وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الْفَصْلِ ﴿١٤﴾

و تو چه می دانی که روز فیصله چیست؟ (۱۴) «يَوْمَ الْفَصْلِ»، (به معنای: روز جدایی). از جمله یکی از نام های روز قیامت در قرآن عظیم الشأن میباشد. مفسرین نام گذاری روز قیامت به یوم الفصل را به این دلیل دانسته اند که در روز قیامت، بین حق و باطل جدایی می افتد.

اصطلاح یوم الفصل برای روز قیامت در بسیاری از موارد برای سرزنش و تهدید مشرکین یا تکذیب کنندگان آمده است. از جمله (در آیه: 21 سوره صافات) می خوانیم: «هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكذِّبُونَ». (امروز روز فصل و جدایی و همان روزی است که آن را تکذیب می کردید). همچنین در (آیه 40، سوره دخان) می خوانیم: «يَوْمَ لَا يُعْنِي مَوْلَىٰ عَنْ مَوْلَىٰ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ». [روز جدایی] روزی است که هیچ دوستی کمترین کمکی به دوستش نمیکند و از هیچ سو یاری نمیشوند، مگر کسی که الله او را مورد رحمت قرار داده و او عزیز و رحیم است).

در سوره مرسلات سه بار این وصف برای روز قیامت ذکر شده است. که از جمله در آیات 13 و 14 در بیان عظمت این روز اینگونه آمده: «برای چه روزی، وقت معین میشود؟ برای روز فصل. و تو چگونه میتوانی عظمت آن روز جدایی را تصور کنی؟» همچنان آیه 38 سوره مرسلات نیز برای سرزنش و تهدید مکذبین می گوید: «وای در آن روز به حال آنان که آیات خدا را تکذیب کردند. این روز فصل است که شما را با همه در گذشتگان

پیشین به عرصه محشر جمع گردانیم.» همچنان در آیه 17، سورة نبأ نیز يوم الفصل را روز میقات و میعاد و جمع کردن همگان معرفی می کند طوری که می فرماید: «إِنَّ يَوْمَ الْفُصْلِ كَانَ مِيقَاتًا»: ترجمه: همانا روز فصل روز میقات و وعده‌گاه همگان است.»

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ﴿١٥﴾

در چنین روز وای بر تکذیب‌کنندگان. (۱۵)
«وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ»: این آیه چند بار در این سوره تکرار می‌شود تا ترهیب و هشدار بر کفر و ناسپاسی کافران و ترغیب و تشویق بر ایمان و پایداری مؤمنین باشد.

تکرار کلمه «وَيْلٌ» در قرآن:

بصورت کل باید گفت که: کلمه «وَيْلٌ» 39 بار در قرآن عظیم الشان تذکر و تکرار یافته است که: بیشترین موارد آن هم در سورة مبارکه مرسلات است که تعداد آن به 10 مورد میرسد. 3 مرتبه نیز در (آیه 79، سورة مبارکه بقره) و دو بار (در سورة مطفین آیات 1 و 10) تکرار شده است. موارد دیگر آن نیز در 12 سورة همچون سوره های (ابراهیم آیه 2، مریم آیه 37، انبیاء آیه 18، ص آیه 27، زمر آیه 22، فصلت آیه 6، زخرف آیه 65، جاثیه آیه 7، ذاریات آیه 60، طور آیه 11، همزه آیه 1، ماعون آیه 4 آمده است). در برخی آیات نیز این با ضمیرهای مختلف و به شکل ترکیبی همراه شده است. به شکل «ویلنا» 5 مورد (انبیاء/ 14 و 46 و 97، یس/ 56، صافات/ 20، قلم/ 31) به صورت «ویلتی» 3 مورد (مائده/ 31، هود/ 72، فرقان/ 28) با حالت «ویلکم» 2 مورد (طه/ 61، قصص/ 80) و به صورت «ویلتنا» (کهف/ 49) و همچنین «ویلک» (احقاف/ 17) هر کدام 1 مورد در قرآن عظیم الشان آمده است.

کلمه «ویل» اکثراً درباره تحریف کنندگان دین، ریاکاران و غافلان نماز، بدگویان عیب جو، تکذیب کنندگان قیامت، دین و کتاب های آسمانی، کافران از حیث حضور در روز قیامت و عذاب، مشرکان، ظلم کنندگان، دروغگویان گناه‌پیشه، و منحرفین به کار رفته است. برخی از مفسران می فرماید که: «ویل» بمعنی قبح است و گاهی در تحسّر و تأسف بکار می رود. در هر حال این کلمه حکایت از بد بختی و عذاب دارد خواه شخص گرفتار خودش بگوید مثل «يَا وَيْلَتْنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا» (کهف/ 49) و خواه از دیگری به دیگری باشد مثل «وَيْلَكَ أَمِنْ» (احقاف/ 17)؛ وای بر تو ایمان بی‌اور یا «وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ» (مرسلات/ 15)؛ وای در آن روز بر تکذیب کنندگان.

حوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (16 الی 40) در باره هشدار به کافران، برحذر داشتندشان از کفر، انواع هشدار و چگونگی عذاب آخرت، مورد بحث قرار گرفته است.

أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ ﴿١٦﴾

آیا ما اقوام (مجرم) نخستین را هلاک نکردیم؟ (۱۶)
«الْأَوَّلِينَ» پیشینیان مثل قوم لوط، عاد و ثمود که به سبب انکار پیامبران‌شان هلاک شدند. مفسیر تفسیر (تفهیم القرآن) در ذیل این آیه مبارکه مینویسد: «این استدلال تاریخی برای اثبات آخرت است. یعنی به تاریخ خودتان در این دنیا بنگرید. تمام اقوام و ملت هایی که آخرت را انکار کرده زندگی دنیا را اصل پنداشتند و نتایج به دست آمده در آن را معیار خیر و شر قرار داده و رویه ی اخلاقی خود را بر اساس آن تعیین کردند بدون استثنا سرانجام همه هلاک شدند. این واقعیت این چیز را به اثبات می رساند که آن به راستی یک

حقیقت است و کسی که بدون در نظر گرفتن آن در این دنیا حرکت کند، هرگونه زیان می کند که کسی که چشم بر حقایق و واقعیت ها ببندد و حرکت کند، زیان می کند».

ثُمَّ نَتَّبِعُهُمُ الْآخِرِينَ ﴿١٧﴾

سپس به دنبال آنان دیگران را هم [به سبب تکذیبشان] هلاک می کنیم. (۱۷)
در آیات متبرکه «أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ، ثُمَّ نَتَّبِعُهُمُ الْآخِرِينَ» طوری که در فوق هم یادآور شدیم؛ اشاره به قوم عاد، قوم لوط، قوم فرعون و غیره می باشد. و در جمله «ثُمَّ نَتَّبِعُهُمُ الْآخِرِينَ» مطابق قرائت مشهور و معروف با سکون عین عطف بر «نُهْلِكِ» است، که معنی اش این است: آیا ما بعد از اولین، آخرین را پشت سر آنها هلاک نکردیم، لذا مراد آخرین همان بازماندگان امتهای گذشته می باشند، که هلاکت آنها قبل از نزول قرآن به وقوع پیوسته است، و در قرائت دیگر «ثُمَّ نَتَّبِعُهُمُ» با ضم عین آمده است، که مطابق به آن، این جمله مستقل است، و هدف آن از آخرین کفار امت محمدی صلی الله علیه وسلم است، که از خبردادن از هلاکت امتهای گذشته، خبر از هلاکت کفار اهل مکه است، که بعداً در غزوه بدر و غیره عذابی بوسیلهٔ مسلمانان بر آنها واقع شد.

تفاوت اش فقط همین است که بر امتهای گذشته عذاب آسمانی نازل می شد، که همه قریه ها و قصبات از بین می رفتند، و برای امت محمدی به جهت آن حضرت صلی الله علیه وسلم اکرام و اعزاز خاصی انجام گرفت، که بر کفار این امت عذاب آسمانی نمی آید، بلکه به عذاب مختلف النوع دیگر مبتلا میشوند.

كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ ﴿١٨﴾

(بلی) ما با گناهکاران چنین رفتار کنیم (۱۸)
«كَذَلِكَ»: این گونه و این چنین مجرمان را هلاک خواهیم کرد.
یعنی این سنت الهی درباره هر مجرم و عادتش درباره هر تکذیب کننده است و این حکم کافران مکه را شامل می شود؛ یعنی جزای آنان مانند جزای پیشینیان است.

وَيَلِّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِبِينَ ﴿١٩﴾

وای در آن روز بر تکذیب کنندگان! (۱۹)
یعنی هلاک و نابودی برای آنده کسانی باد که به الوهیت الله متعال و رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم را تکذیب می کنند؛ یعنی در دنیا خواری و در آخرت به آتش دوزخ گرفتار می شوند.

أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ ﴿٢٠﴾

آیا شما را از آبی حقیر نیافریده ایم؟ (۲۰)
«مَاءٍ مَّهِينٍ» (مهن): از آبی ناچیز و بی مقدار، آبی که در اصل و جایگاهش بی ارزش است، یعنی از نطفه نیافریدیم؟ پس از چه رو زورگویی، تکبر و انکار می کنید؟

آب منی:

آب منی آب مرد حاوی اسپرم است. که در خود ترکیبات مختلف را دارا میباشد از جمله فرکتوز، ویتامین سی، مس، پروتئین، لاکتیک اسید، مگنیزیم، کلرید، کلسیم، سیتریک اسید، کروتین، پتاسیم، ویتامین ب 12، سدیم، نیتروجن و فسفورس.

در علم لغت، «مهین» از ماده «مهن» را ضعیف، حقیر و قلیل معنی نموده اند، ولی باید گفت «منی» تا زمانیکه منی است، کسی برای آن ارزش قائل نمیباشد، ولی بعد از اینکه در رحم مادر رشد و دارای حیات می شود مورد اهتمام و توجه علم قرار می گیرد.

کلمه مهین که به معنی ضعیف و حقیر و ناچیز است اشاره به وضع ظاهری آن می باشد، و گر نه «منی» از جمله اسرار آمیزترین موجودات بشمار می رود.

البته این هیچ جای شکی نیست با این حجم کم و ناچیزی که دارد، دارای بوی بد و ناخوشایند می باشد و برای انسان ها هم بی ارزش است.

«ماء مهین» به معنی آبی خوار و پست است، که خودش نمی تواند خود را نگه دارد. اطباء بدین نظر اند که: از نظر علمی اگر آب منی در جایگاه مناسب قرار نگیرد، به سرعت و ظرف چند دقیقه، خصوصیت و قابلیت تبدیل شدن به موجود زنده را از دست می دهد. این نیز می تواند اشاره به ضعف و ناچیز بودن آن باشد.

به عبارت دیگر؛ درست است منی از این حیث (دارنده اسپرم های زیاد) ارزشمند است، ولی این قابلیت است که بالقوه دارد نه بالفعل. ما بایستی وضع فعلی او را در نظر بگیریم، زیرا آیه هم اشاره به همان است. بالفعل و در حال حاضر، او مایع ناچیز و ضعیف و بی ارزش است؛ افزون بر این که اگر در مکان مناسب قرار نگیرد، به سرعت، همه قابلیت خود را از دست داده و کاملاً بی ارزش می شود. از این رو آب منی مایع که نزد مردم بی ارزش است و متعفن و خیلی زود هم قابلیت و اثر خود را از دست می دهد، چنین تعبیری برای او مناسب است.

فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ ﴿٢١﴾

پس آن را در جایگاهی محفوظ و استوار (رحم مادر) قرار دادیم. (۲۱)
یعنی نطفه را (از صلب پدر) به قرارگاه استوار (رحم) منتقل ساختیم.

یکی از جاهایی که منی در آن ساخته می شود، غده وزیکولی است، این غده در لگن خاصره قرار دارد که با انزال خارج می شود. منی سالم دارای حداقل ۲۰ میلیون اسپرم در هر میلی لیتر از مایع منی و طبق جدیدترین ستندرد سازمان صحت جهانی ۱۵ میلیون اسپرم در هر میلی لیتر از مایع منی وجود دارد.

وقتی مایع منی داخل رحم زن تخلیه می شود، اسپرم ها به سرعت شنا کرده و در عرض کمتر از 2 دقیقه خودشان را به داخل دهانه رحم می رسانند. وقتی داخل دهانه رحم شدند، دیگر جاذبه زمین تاثیر چندانی در خروج آنها نخواهد داشت.

إِلَىٰ قَدَرٍ مَّعْلُومٍ ﴿٢٢﴾

تا مدتی معین (در رحم بماند). (۲۲)

یعنی تا مدت زمانی که در نزد الله متعال محدود و معین است؛ یعنی تا زمان ولادت آن را در رحم قرار دادیم. و با حساب دقیقی که بر حکمت دلالت دارد سپری می شود.

فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ ﴿٢٣﴾

پس اندازه گرفتیم، پس چه خوب اندازه گیرنده ایم. (۲۳)

ما با حسن تدبیر در دوره حمل و ولادت، آفرینش و تصویرش را مقدار نمودیم، چه تقدیر کننده بزرگ و نعمت دهنده با تدبیری است.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ﴿٢٤﴾

در چنین روز وای بر تکذیب‌کنندگان. (۲۴)
 «وَيْلٌ» همچنان به معنی هلاکت و بربادی است، و در روایات حدیث آمده است که ویل نام رودی است در جهنم که در آن ریم و خون جراحات های اهل جهنم جمع می شوند که مسکن مکذبین قرار داده می شود.

أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا ﴿٢٥﴾

مگر زمین را محل اجتماع نگردانیدیم (۲۵)
 «كِفَاتًا» (جمع کننده، جایگاه تجمع). یعنی آیا زمین را چنان مقرر نداشتیم که زنده ها را بر رویش و مرده هایی را در باطنش نگه می دارد؛ زنده هایی که قابل شمارش نیستند و مرده هایی که در حد و حصر نمی گنجند؟

أَحْيَاءَ وَأَمْوَاتًا ﴿٢٦﴾

هم در حال حیات و زندگی شان و هم مرگ شان (۲۶)
 یعنی: زمین در سطح خود فراگیر زندگان است و زندگان بر روی آن حیات به سر می برند، و برای خود در آن منازل و محلات رهائشی می سازند، در ضمن همین زمین است که در بطن خود مردگان را جمع و تا روز قیامت نگاه داری می نماید. بصورت کل گفته می توانیم که زمین «أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا أَحْيَاءَ وَ أَمْوَاتًا» (آیات 25 و 26 مرسلات) (آیا زمین را محل اجتماع زنده ها و مرده ها قرار ندادیم؟). پس در حقیقت زمین موضع اجتماعی زندگان و مردگان است.

وَجَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ شَامِخَاتٍ وَأَسْقَيْنَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا ﴿٢٧﴾

و کوه های بلند در آن قرار دادیم و به شما آبی شیرین نوشاندیم (۲۷)
 «شَامِخَاتٍ» «جمع شامخ، بلند، استوار، سر به فلک کشیده».
 «فُرَاتًا» «شیرین، گوارا».

در «رَوَاسِيَ شَامِخَاتٍ وَ أَسْقَيْنَاكُمْ مَاءً» کوهها بحیث منابع تأمین آب مورد نیاز برای بشر معرفی گردیده است. واقعاً موجودیت کوه های استوار و بلند، از نعمت های الهی برای بشر و تأثیرگذار در زندگی انسان ها است.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ﴿٢٨﴾

وای در آن روز بر تکذیب‌کنندگان. (۲۸)
 هلاکت، بربادی و تباهی برای کسانی باد که به قدرت ما در آفرینش زمین و طبقاتش که زندگان و مردگان را در خود جای داده و در آفرینش کوههای ثابت و آب گوارا تکذیب می نمایند.

کذب و دروغ:

قبل از همه باید گفت که: ریشه و زیربنای همه جرم‌ها و اکاذیب از عقاید فاسد سرچشمه می گیرد. زیرا شخصی که معتقد نباشد، حق را تکذیب کرده و در نتیجه به هر کار خلاف که امکان دسترسی به آن پیدا کند، دست میزند.

خوانندهٔ محترم!

کذب از جملهٔ بدترین معایب، زشت‌ترین گناه و منشاء بسیاری از مفسدات است و بالطبع

از کارهای زشت و ناپسند و عادت به آن از رذایل اخلاقی و از گناهان کبیره بشمار می رود. تا ضرورت و مصلحت مهمی در میان نباشد، دروغ گفتن جایز نیست.

بناءً گفته می توانیم که خلقت و طبیعت بر حقیقت و راستی استوار است، لیکن این انسان ظالم و ستمکار است که حق را با باطل به هم آمیخته و آن را وارونه جلوه می دهد، زیرا باطل محض را نمی شود به مردم ارائه داد که طبع حقیقت جوی مردم خود به خود آن را دفع می کند.

معنی دروغ:

کذب بر وزن وزر و کتف به معنی دروغ گفتن است. صحاح و قاموس و اقرب و غیره هر دو وزن را مصدر گفته اند ولی استعمال قرآن نشان می دهد که کذب بر وزن وزر مصدر است.

تکذیب آن است که دیگری را به دروغ نسبت دهد و بگویی دروغ می گوید. کذاب مبالغه است یعنی بسیار دروغگو «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ» (آیه 28 سوره غافر) کاذبه مصدر است مثل عاقبه، عافیه و باقیه «إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ - لَيْسَ لَوْفَعَتِهَا كَاذِبَةٌ» (سوره واقعه آیات 1 و 2).

صفات مکذبین در قرآن:

- 1 - استکبار: قرآن عظیم الشان در (آیه 22، سوره نحل) می فرماید: «فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ» (پس کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند، دل‌هایشان (حق را) انکار کند، و خودشان مستکبرند).
- 2 - تجاوز: طوریکه می فرماید: «وَيَلَّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ، الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ، وَ مَا يُكَذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ» (سوره مطففین/10 تا 12) (درچنین روز وای بر کذب ورزان، کسانی که روز جزا را انکار می کنند و به جز هر تجاوز پیشه گناهکار کسی آن را انکار نمی کند).
- 3 - ترک نماز: طوریکه می فرماید: «وَيَلَّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ*وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ» (مرسلات/47 تا 48) (وای آن روز به حال آنان که (آیات خدا را) تکذیب کردند. و هر گاه به آنها گفته شود که نماز و طاعت خدا را به جای آرید اطاعت نکنند).
- 4 - تکبر: طوریکه در (آیه 60 سوره زمر) آمده است: «وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ» (و روز قیامت کسانی را که بر خدا دروغ بستند بنگری که روی همه شان سیاه شده است (رسوای خدا و خلق گردیدند) آیا در جهنم جایگاهی برای متکبران نیست؟
- 5 - سازش: «فَلَا تَطْعِ الْمُكَذِّبِينَ*وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ» (قلم/8 تا 9) (پس هرگز از مردم کافری که آیات خدا را تکذیب می کنند پیروی مکن *کافران بسیار مایل اند که تو با آنها مداهنه و مدارا کنی (و متعرض بت های شان نشوی) تا آنها هم (به نفاق) با تو مداهنه و مدارا کنند).
- 6 - ظلم: «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلْمِهِ وَ لَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّابٌ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَاتَّظَّرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ» (سوره یونس/39) (بلکه انکار چیزی را می کنند که علم شان به آن احاطه نیافته و حقیقت و باطن آن هنوز به آنان نرسیده است،

پیشینیان هم این چنین رسل و آیات خدا را تکذیب کردند، پس بنگر عاقبت کار ستمکاران عالم به کجا کشید!

7- گمراهی: «ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيْهَا الضَّالُّونَ الْمُكْذِبُونَ» (سورهٔ واقعه 51/1) (آن گاه شما ای گمراهان منکر).

8- گناه: «وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِبِينَ * أَلَمْ نَهْلِكِ الْأُولِينَ * ثُمَّ نَتَّبِعُهُمُ الْآخِرِينَ * كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ» (سورهٔ مرسلات/15 تا 18) (وای آن روز به حال آنان که (آیات خدا را) تکذیب کردند* آیا ما پیشینیان را (به کیفر کفر) هلاک نکردیم؟* از پی آنان آیندگان را (که منکران قرآن باشند) نیز هلاک می‌کنیم. ما بدکاران عالم را همین گونه هلاک می‌سازیم).

9- لهُو گرایی: «فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِبِينَ، الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ» (سورهٔ طور/11 تا 12) (در آن روز سخت وای بر آنان که (وعدۀ حق و کتاب و رسول او را) تکذیب کردند* آنان که به بازیچه دنیا فرو شدند).

یکی از مشکلات جامعه امروزی، رواج دروغگوئی در میان افراد جامعه می‌باشد. برخی ها به بهانه های مختلفی دروغ گفته و آن را به راحتی توجیه می‌کنند. به طوری که گوئی توجه ندارند که دروغ یکی از گناهان کبیره بوده و دروغگو در معرض لعن خداوند متعال می‌باشد و در قرآن و روایات اهل بیت «علیهم السلام» از آن به شدت نهی شده است.

انْطَلِقُوا إِلَى مَا كُنْتُمْ بِهِ تَكْذِبُونَ ﴿٢٩﴾

به سوی چیزی که دروغ می‌شمردید بروید (۲۹)
«انْطَلِقُوا»: بروید، رهسپار شوید. روان شوید. امروز آن را با چشم سر می‌بینید و گرمی اش را درمی‌یابید. «ما»: مراد دوزخ است. «این سخن از سوی خزنه‌ی جهنم (نگهبانان دوزخ) خطاب به کافران و تکذیب‌کنندگان دوزخ در قیامت است.

انْطَلِقُوا إِلَى ظِلِّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ ﴿٣٠﴾

به سوی دودی دارای سه شاخه بروید. (۳۰)
یعنی بشتابید و بروید و در زیر سایه‌ی دود انبوه جهنم قرار بگیرید که سه شعبه از آن منشعب می‌شود.

«ظِلٌّ»: در اصل لغت به معنای سایه است اما سایه‌ی جهنم چیزی مگر دود و سیاهی نخواهد بود و این سخن در حقیقت استهزایی خطاب به جهنمیان است.
«ثَلَاثِ شُعَبٍ» جمع شُعْبَة: شاخه و جانب که اطراف و بالای آن‌ها را فرا می‌گیرد و در هاله‌ای از دود فرو می‌برد.

نار جهنم: معنی کلمه «نار» در لغت عربی مشهور و طبق قواعد زبان جزو اسماء مؤنث، تصغیر اش نویره و جمع آن نیران و نیاراست (لسان العرب).
و در اصطلاح شریعت نیز به معنی: منزل و اقامتگاهی است که پروردگار توانا آن را برای تعذیب و شکنجه کافران، منافقان و گناهکاران مسلمان آماده ساخته است.

برخی از خصوصیات جهنم:

گرمای طاقت فرسا: پروردگار با عظمت مدت یک هزار سال آتش بسیار سخت و سوزان دوزخ را برافروخته تا سرخ گردد، هزار سال دیگر هم این کار ادامه خواهد داشت تا سفید شود و بالاخره یک هزار دیگر نیز ادامه داشته تا سیاه گردد، آنگاه متکبران و مخالفان دین

الله (ج) به درون این آتش کاملاً سیاه و سوزان که شدت گرمایش ما فوق تصور بشر است، انداخته شده و اعضای بدنشان متلاشی می‌گردد.

حضرت ابو هریره (رض) در این زمینه از پیامبر صلی الله علیه وسلم نقل میکند: «نَارُكُمْ هَذِهِ الَّتِي يُوقِدُ ابْنُ آدَمَ جُزْءًا مِنْ سَبْعِينَ جُزْءًا مِنْ حَرِّ جَهَنَّمَ. قَالُوا: وَاللَّهِ إِنْ كَانَتْ لَكَافِيَةً يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: فَإِنَّهَا فَضِلَّتْ عَلَيْهَا بِتِسْعَةِ وَسِتِّينَ جُزْءًا كُلُّهَا مِثْلُ حَرِّهَا». (آتش دنیا که انسان‌ها را می‌سوزاند قسمتی از هفتاد قسمت آتش دوزخ است. حضار گفتند: سوگند به الله (ج) اگر شدت گرمایش به اندازه آتش دنیا هم بود کفایت می‌کرد. پیامبر فرمود: گرمای هر کدام از شصت و نه قسمت دیگر آتش دوزخ مانند آتش دنیا است).

لَا ظَلِيلٍ وَلَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ ﴿٣١﴾

نه سایه دار است و نه از شعله [آتش] جلوگیری می‌کند! (۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا ظَلِيلٍ» «نه سایه افکن، نه سایه دار». «ظَلِيلٌ» به معنی سایه دائم و «ظَلٌّ لَا ظَلِيلٍ» یعنی سایه غیر مفید و غیر خنک. «اللَّهَبُ» «شعله‌های آتش، گرمی آتش».

تفسیر:

یعنی هر کس زیر آن قرار بگیرد، سایه‌ای نمی‌یابد و از حرارت آفتاب مصون نمی‌دارد، و زبانه‌ی آتش برافروخته را از وی دفع نمی‌کند.

مفسر طبری فرموده است: آن سایه آنان را از گرما محفوظ نداشته و زبانه‌ی آتش را از آنان دور نمی‌کند؛ چرا که این دود از آتش جهنم برمی‌خیزد و در طبقات فوقانی به سه شعبه پخش می‌شود. (تفسیر طبری ۱۴۶/۲۹).

إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ ﴿٣٢﴾

جرقه‌های از خود بیرون می‌اندازد که مانند قصر (بزرگ) است (۳۲)

«إِنَّهَا»: ضمیر به جهنم یا آتش بر می‌گردد که آیات قبل و بعد در پی توصیف آن می‌باشند. «تَرْمِي بِشَرَرٍ»: (اسم جمع شَرَرَة)، شراره می‌افکند، جرقه‌ها و پاره‌های آتش را به هر سوی پراکنده می‌سازد. «قَصْرٍ»: قصر که مظهر بلندی و بزرگی است و جرقه‌های آتش در بزرگی و وسعت شبیه به آن اند.

مفسر ابن کثیر فرموده است: جرقه‌های قلعه مانند زبانه‌های آتش جهنم می‌جهد. (مختصر ۵۸۸/۳).

كَأَنَّهُ جِمَالَتٌ صُفْرٌ ﴿٣٣﴾

گویی آن شراره (در بزرگی و رنگ) مانند شترهای زرد رنگ است. (۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«جِمَالَتٌ» جمع جَمَلٌ: شتران که شراره‌های آتش به سبب بزرگی، ارتفاع و زردی به آن شبیه شده است.

«صُفْرٌ» جمع أَصْفَرٌ: معمولاً در لغت عرب به زرد متمایل به سیاهی اطلاق می‌شود، وجه مشابهت به رنگ زرد و جرقه‌های آتش، در کثرت و حرکت و رنگ آن‌هاست.

تفسیر:

یعنی جرقه‌های جهیده از جهنم در سرعت حرکت و رنگ، مانند شترهای زرد موی می‌باشند. بلی! آتش از خشم الله سبحان و تعالی سیاه شده و شراره‌های سیاه‌رنگی را از خود بیرون می‌اندازد.

مفسر فخر رازی در این مورد فرموده است: الله سبحانه وتعالى جرقه‌ها را در بزرگی به قصر و دررنگ و سرعت به شتران زرد موی تشبیه کرده است. (تفسیر کبیر ۲۷۷/۳۰). و این‌گونه تشبیه از صورت‌های زیبای تشبیه است؛ چون وقتی جرقه بسان قصر باشد، اصل آتش فروزان چگونه باید باشد؟ خداوند به فضل و رحمت خود ما را از آتش جهنم مصون بدارد!

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ﴿٣٤﴾

وای در آن روز بر تکذیب‌کنندگان! (۳۴)

یعنی نابودی و هلاکت از آن تکذیب‌کنندگان آیات الله می‌باشد. آنانیکه همیشه با خود تصور می‌گردند که: قیامت گاهی نمی‌آید و اگر آمد در آنجا نیز قرین عیش و راحت خواهند بود.

هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ ﴿٣٥﴾

این روزی است که (کافران بر نجات خود) سخنی نتوانند گفت. (۳۵)

«لَا يَنْطِقُونَ»: گناهکاران سخن نمی‌گویند و دم نمی‌زنند، یا این‌که هیچ سخن مفیدی بر زبان نمی‌آورند.

این روز رعب‌انگیز همان روزی است که تکذیب‌کنندگان نمی‌توانند در آن روز سخنی سودمند به حال خود بگویند. پس در آن روز گنگه و بی‌زبان می‌شوند.

قابل یادآوری است؛ بعد از اینکه مجرم بودن آن‌ها به وسیله‌ی شهود و اسناد و مدارک به صورت کامل به اثبات رسانده شود و حتی دست‌ها و پاها و اعضای بدن خودشان علیه آنان شهادت دهند و هیچ شک و تردیدی در مجرم بودنشان باقی نماند و پس از برآورده کردن کامل عدل و داد علیه آن‌ها حکم صادر شود، دهان‌شان بسته خواهد شد و چیزی برای گفتن و عذر خواهی نخواهند داشت.

قابل دقت و یادآوری است که: اجازه ندادن برای معذرت خواهی یا ندادن فرصت آن بدانها، به این معنا نیست که بدون آن‌ها که به آنان فرصت دفاع داده شود، علیه‌شان حکم صادر خواهد شد، بلکه بدان معناست که جرمانشان با چنان شواهد و مدارک و اسنادی به اثبات رسانده خواهد شد که دیگر نخواهند توانست عذر و بهانه‌ای بیآورند.

وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ ﴿٣٦﴾

و به آنها اجازه داده نمی‌شود که عذر خواهی کنند. (۳۶)

«فَيَعْتَذِرُونَ»: یا این‌که عذری بتراشند و بهانه‌ای بیآورند تا به‌گونه‌ای گناهانشان را توجیه کنند.

مفسران مینویسند که: در مورد اعمال زشت و تبه‌کاری‌ها و جرایم‌شان عذر و بهانه‌ای از آنان پذیرفته نمی‌شود، بلکه حتی اجازه‌ی پوزش و معذرت آوردن به آنها داده نمی‌شود؛ زیرا این دلایل و معذرت‌ها پذیرفتنی نیست. همچنان‌که در جای دیگری می‌فرماید: یوم لا ینفع الظالمین معذرتهم.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ﴿٣٧﴾

وای در آن روز برای تکذیب‌کنندگان. (۳۷)

یعنی آن‌عه از کسانی‌که محکمه‌های عدالت دنیا را مشاهده کرده‌اند، محکمه عدالت الهی را هم بهمان محاکم دنیوی قیاس نموده، فکر میکنند که: اگر چنین موقع پیش آمد در آنجا هم زبان بازی و عذر کرده و از عذاب اخرت نجات خواهند یافت.

هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ جَمَعْنَاكُمْ وَالْأُولَيْنِ ﴿٣٨﴾

امروز همان روز فیصله است که شما و پیشینیان را در آن جمع کرده ایم. (۳۸) «يَوْمُ الْفَصْلِ»: روز جدایی و روز فیصله و اصدار حکم بین حق و باطل و سعادت‌مندان و شقاوت‌مندان. «الْأُولَيْنِ»: آنانی که پیش از شما زندگی می‌گردند. یعنی به آنها گفته می‌شود: این روز، روز صدور حکم در بین خلائق است، که الله متعال به حکم عادلانه‌ی خود در بین سعادت‌مندان و اشقیای حکم می‌کند. شما را در این روز با ملت‌های قبل از شما گرد آورده‌ایم تا در بین تمام شما حکم کنیم. و هر کدام را مطابق عملکردش جزا دهیم.

فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُونَ ﴿٣٩﴾

پس اگر نیرنگی دارید پس به کار گیرید (۳۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كَيْدٌ»: حيله، مکر، چاره «فَكِيدُونَ» (فَكِيدُونِي): برای مقابله با حکم من، نیرنگ و چاره‌های بیندیشید و خود را از عذاب نجات دهید.

تفسیر:

یعنی شما در دنیا نیرنگ‌ها و حيله‌های زیادی به کار می‌بردید، اینک اگر این جا می‌توانید حيله و نیرنگی به کار برید و از چنگ من بگریزید، و از این کار دریغ نکنید. یعنی پس اگر برای رستگاری و نجات و خلاصی از عذاب حيله‌ای دارید، آن را به کار ببرید و خود را از ضربت و انتقام الله متعال، اگر می‌توانید نجات دهید. اما قوت و لشکری را به دسترس ندارید تا شما را نجات بخشد. بدین وسیله ناتوانی آنها را اعلام نموده و آنان را توبیخ می‌کند.

وَيَلِّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ﴿٤٠﴾

وای در آن روز بر تکذیب کنندگان! (۴۰)

هلاکت عظیم و عذاب دردآور برای کسانی باد که به اموری چون جمع آوری اولین و آخرین و عدم توان کافران به حيله جویی در پیشگاه خداوند یگانه قهار تکذیب می‌کنند. بعد از این که احوال تبه‌کاران بدبخت را ذکر کرد، به تعقیب آن احوال سعادت‌مندان نیکبخت و متقی را یادآور شده و می‌فرماید:

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَعُيُونٍ ﴿٤١﴾

به یقین پرهیزکاران در زیر سایه‌ها و کنار چشمه ساره ایند (۴۱) به راستی کسانی که با انجام اوامر و پرهیز از نواهی الهی تقوا گزیدند در سایه‌های درخت‌های بلند بالا، در بوستان‌های شاداب و در باغ‌های فراخ قرار دارند و چشمه‌های آب صاف، گوارا و جاری برای شان آماده است.

متقین و پرهیزکاران:

در سورة بقره پروردگار با عظمت در تعریف و صفت متقین می‌فرماید: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ۝ ۳ وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ۝ ۴ أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (سورة بقره: 3-

5). «آنان که به غیب ایمان می‌آورند، و نماز را برپا میدارند، و از آنچه روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند؛ و آنان که بدانچه به سوی تو فرود آمده، و به آنچه پیش از تو نازل شده است، ایمان می‌آورند؛ و به آخرت یقین دارند. آنها ایند که از هدایتی از جانب پروردگار شان برخوردارند و آنها همان رستگارانند».

چگونه میتوان متقی شد:

اول اینکه: به غیب و نادیده ایمان داشته باشید «ایمان به الله (ج) - فرشتگان - قیامت - بهشت و دوزخ».

دوم: نماز را درست و به موقع بخوانید «بدون ریا و سستی».

سوم اینکه: و از آنچه که الله تعالی به شما اعطا کرده است خرج کنید، انفاق کنید، زکات دهید «زکات سلامتی جسم (روزه) زکات مال و فراموش نکردن مستمندان».

چهارم اینکه: و ایمان داشته باشید به محمد صلی الله علیه وسلم، قرآن عظیم الشان، پیامبران و کتاب‌های آسمانی قبل از آن «نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و... زبور، صحف، تورات و انجیل» پس شما از طرف الله (ج) هدایت شده‌اید و به حقیقت شما رستگار هستید.

قرآن عظیم الشان میفرماید: «لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قَبْلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّنَ وَءَاتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَءَاتَى الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بَعْدَهُمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» (سورة البقرة: 177).

«نیکوکاری آن نیست که روی خود را به سوی مشرق و [یا] مغرب بگردانید، بلکه نیکی آن است که کسی به الله (ج) و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب [آسمانی] و پیامبران ایمان آورد، و مال [خود] را با وجود داشتنش، به خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان و گدایان و در [راه آزاد کردن] بندگان بدهد، و نماز را برپای دارد، و زکات را بدهد، و آنان که چون عهد بستند، به عهد خود وفادار اند؛ و در سختی و زیان، و به هنگام جنگ شکیباییانند؛ آنان کسانی که راست گفته‌اند، و آنان همان پرهیزگارانند».

متقیان:

متقی کلمه عربی که جمع آن متقیان است، به شخصی اطلاق می‌گردد که به پاک ساختن نفس از اخلاق ذمیمه، بخل و امساک، طمع و غیره خود را پاک سازد و به صرف مال خود به سؤال‌کنندگان، محتاجین و... می‌پردازد. این همه کارها را نه به جهت ریا و خودنمایی و یا کدام امور دنیوی، بلکه برای رضای الهی انجام میدهند.

- نیکوکارند.
- قسمتی از شب را به عبادت مشغولند.
- و کثرت عبادت‌ها آنها را مغرور نمی‌ساخت بلکه به تناسب بندگی‌شان بر خوف و خشیت آنها می‌افزود و در سحرگاهان برای گناهانشان طلب آمرزش می‌کردند.
- بی‌بهره «آنکه محتاج و تنگدست است اما سؤال نمی‌کند» ایشان از مال خود علاوه بر ذکات بخشی را برای سائلین و محتاجان مقرر کرده بودند.

«وَسَيَجْزِيهَا الْأَتَقَى، 17 الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى» (سورهٔ الليل: 17-18). «و بزودی پاک رفتارتر [این مردم] از آن دور داشته خواهد شد: همان که مال خود را می‌دهد/ می‌دهند [برای آنکه] پاک شود/ شوند».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (42 الی 50) در باره مکافات پرهیزکاران و مجازات دروغ گویان و منکرین بحث بعمل آمده است.

وَفَوَاكِهِ مِمَّا يَشْتَهُونَ ﴿٤٢﴾

با هر میوه ای که خوش داشته باشند (۴۲)

«فَوَاكِهِ» جمع فاکهه: میوه‌ها. «يَشْتَهُونَ»: اشتهای و رغبت می‌کنند.

یعنی برای شان میوه‌های بسیار و لذت بخشی با مزه های متنوع و طعمهای مختلف در جنت آماده شده و در امن و شادمانی با نعمت و شادکامی به سر می‌برند.

كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٤٣﴾

بخورید و بنوشید خوشگوار، اینها در برابر اعمالی است که (در دنیا) انجام می‌دادید. (۴۳)

«هَنِيئًا»: گوارا و دلنشین باد. «بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»: پاداش تمامی نیکی‌ها و خوبی‌هایی که انجام داده‌اید.

به طریق انس و الفت به آنها گفته می‌شود: با رضایت خاطر و طور گوارا از بهترین و پاکیزه ترین طعام بخورید و از لذیذترین و شیرین ترین نوشیدنی بیاشامید. این نعمتها به سبب اعمال نیکویی به شما ارزانی شده که در دنیا انجام دادید و مکافات سعی مشکور شماست.

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿٤٤﴾

ما آنگونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم. (۴۴)

«كَذَلِكَ»: بدین‌سان و با چنین نعمت‌هایی او را جزا و پاداش می‌دهیم.

ما به آنان که عملشان نیکو و نیتشان خالص است و از پروردگار خویش می‌ترسند، چنین مکافات عظیم می‌دهیم. حق تعالی مکافات عمل هر بنده نیکوکار را که از پیامبر صلی الله علیه وسلم پیروی کند و از پروردگارش بترسد عطا می‌نماید.

وَيَلَّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ﴿٤٥﴾

وای در آن روز بر تکذیب کنندگان! (۴۵)

هلاکت و تباهی برای کسانی باد که به نعمتهای خداوند برای پرهیزگاران نیکوکار تکذیب می‌نمایند.

كُلُوا وَتَمَتَّعُوا قَلِيلًا إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ ﴿٤٦﴾

[شما ای کافران و مشرکان! در این دنیا] بخورید و بهره‌گیرید اندک، یقیناً شما مجرمید. (۴۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَمَتَّعُوا قَلِيلًا»: ای گناهکاران! مدت زمانی اندک (حیات دنیوی) به خوشی و بهره‌مندی از لذت‌های دنیا مشغول شوید، چرا که به سبب گناهتان هیچ بهره‌ای از لذت‌های بهشت نصیبتان نخواهد شد.

تفسیر:

به طریق تهدید و وعید برای کافران گفته می‌شود: ای بدکاران! مانند چهارپایان که قصدی جز پر کردن شکم و نیل به شهوات ندارند، شما هم مدتی کوتاه از لذتهای دار دنیا در عمرهای کوتاه تان بخورید؛ زیرا لذتهای آن قطع شدنی و نعمتهای آن فناشدنی است. میگویند طبیب در دو حالت به مریض اجازه می‌فرماید که؛ یکی مریض که از مریضی نجات یافته و صحتمند شده باشد، هر غذایی را که میل داشته باشد آنرا نوش جان کند، و دیگر مریض که لا علاج و امید به بهبود اش نباشد به اصطلاح مریض بی درد مان باشد و طبیب از تداوی او مأیوس شده است. در این صورت برایش میگوید هر چه که دلت خواست و هرچه که اشتیها داشته باشی میتوانی آنرا نوش جان کنی. همچنان در قرآن عظیم الشان امر «كُلُوا» گاهی نشانه امید و سلامتی است و گاهی هم نشانه قهر الهی است، طوری که الله تعالی خطاب به مجرمان میفرماید: «كُلُوا وَ تَمَتُّعُوا قَلِيلًا إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ» و نظیر آیه «اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ» «آیه 40 سورهٔ فصلت» هر کاری میخواهید، بکنید.

وَيَلِّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ﴿٤٧﴾

وای در آن روز بر تکذیب کنندگان! (۴۷)

هلاکت و نابودی برای کسانی باد که به خبرهای پوشیده بی که خداوند یگانه قهار بدان اطلاع داده تکذیب می‌کنند.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ ﴿٤٨﴾

و چون به آنان گفته شود به رکوع بروید نمی‌توانند به رکوع کنید. (۴۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ارْكَعُوا»: مراد نماز خواندن به صورت خاص و مطلق خشوع و خضوع در برابر الله سبحان و تعالی به صورت عام است، زیرا کافران پیوسته از عبادت و طاعت الله متعال گریزان بودند و در لذت‌های پست و زودگذر دنیوی به سر می‌برند.

تفسیر:

باید یادآور شد که هدف از خم شدن در برابر الله، تنها پرستش کردن او و رکوع کردن در برابر او نیست، بلکه ایمان آوردن به پیامبری صلی الله علیه وسلم که فرستاده است و کتابی که نازل کرده است و اطاعت کردن از احکام آنها را هم شامل می‌شود.

فلسفهٔ رکوع در نماز:

قبل از همه باید گفت که: عبادت به نقل است و نه به عقل اما این بدان معنی نیست که در مسایل نقلی زیباییها و عقل نیست و یا به آن موافقت ندارد.

رکوع و خضوع برای ذات الهی اولین و زیباترین نشانه تواضع و فروتنی یک انسان مسلمان در برابر پروردگارش، خم شدن در برابر او (رکوع) و تعظیم کردن به او است. علماء در تعریف، رکوع میفرمایند که: رکوع در نماز عبارت از آن است که نمازگزار پس از سورهٔ فاتحه و قرائت یک سورهٔ بعد از آن، به نیت تعظیم و فروتنی در برابر فرمان الهی و عظمت پروردگار با عظمت، تا حدی خم شود که دست‌ها به زانوهای برسد، کمر صاف باشد، گردن کشیده باشد.

خم می‌شود، یعنی کبریایی تو ما را به تعظیم و می‌دارد و در برابر بزرگی و بی‌همتایی تو، سر و قامت مان می‌شکند.

همان طوریکه گفتیم: رکوع نشانه خضوع و خشوع است و از صفات مؤمنان شمرده شده است، چنانکه قرآن کریم در توصیف مؤمنان میفرماید:

«يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (سوره حج: ۷۷). (ای کسانی که ایمان آورده‌اید رکوع کنید و سجود بجا آورید و پروردگارتان را عبادت کنید و کار نیک را انجام دهید تا رستگار شوید.)

نماز گزار وقتی که به رکوع خم می‌گردد در حقیقت با عمل خود به ذلت و خواری اش و با ذکر رکوع به عظمت و کبریائی الله بزرگ اش اعتراف و اقرار می‌کند. طوریکه گفتیم، این بهترین نوع تواضع بنده در مقابل مقام پروردگارش است. به همین خاطر که او الله (ج) را به عظمت و بزرگی یاد کرد پروردگار با عظمت نیز او را در نزد بندگان عزت و بزرگی می‌بخشد.

علماء میگویند که: هر چند که قرب کامل در سجده حاصل می‌شود ولی تا موقعی که ادب خضوع در رکوع کامل نگردد، قرب مطلق بدست نمی‌آید چون نقص در هر جزء به کل سرایت می‌کند. چنانچه از پیامبر صلی الله علیه وسلم نقل شده که: «هرکس که وضوء و رکوع و خشوع اش در نماز کامل نباشد نمازش ناقص است».

رکوع مرحله اول است و سجود مرحله دوم، هر کس که معنی و حقیقت اولی را به جای آورد شایستگی دومی را یافته. پس باید که رکوع با خضوع و خشوع کامل باشد تا سجده به تبع آن کامل گردد.

بدترین دزدی در رکوع :

محدثین مینویسند که: ابوهریره (رض) میگوید مرا خلیل (پیامبر صلی الله علیه و سلم) از سه عمل در نماز، نهی فرمود:

1 - از نوک زدن مانند خروس.

2 - از نگریستن به این طرف و آن طرف مانند روباه اِباء ورزید.

3 - و از نشستن مانند شادی (میمون) جلوگیری نماید. (راوی حدیث احمد).

همچنین فرمودند: «أَسْوَأُ النَّاسِ سُرْقَةُ الَّذِي يَسْرِقُ مِنْ صَلَاتِهِ» (بدترین دزد آنست که از نمازش بدزدد)، صحابه عرض کردند: ای رسول الله صلی الله علیه و سلم! چگونه از نماز دزدی میشود؟ فرمود: «لَا يَتَمُّ رُكُوعَهَا وَ سَجُودَهَا» (روایت حدیث طبرانی) (رکوع و سجده آن را کامل نه کند).

محدثین مینویسند: روزی پیامبر صلی الله علیه وسلم در حال نماز، چشمش به مردی افتاد که کمرش را در رکوع و سجده، هموار نمیکرد، پس از سلام، فرمود: «يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ لِاصْلَاتِهِ لَمَنْ لَا يَقِيمُ صَلْبَهُ فِي الرُّكُوعِ وَ السَّجُودِ» (روایت ابن ماجه و احمد) (ای مسلمانان! بدانید کسی که کمرش را در رکوع و سجده، هموار نمیکند، نمازش درست نیست و در حدیثی دیگر فرمود: «لَا تَجْزِيءُ صَلَاةَ الرَّجُلِ حَتَّى يَقِيمَ ظَهْرَهُ فِي الرُّكُوعِ وَ السَّجُودِ» (روایت ابوداود) (نمازش کامل نیست).

راز و حکمت مشترک رکوع و سجود:

راز مشترک رکوع و سجود تسلیم و فروتنی در برابر پروردگار با عظمت است، تفاوت رکوع و سجود در این است که سجود، چون فروتنی از رکوع است، سجود نماینگر وضع است که این حالت به الله سبحان نزدیک تر است، چون بنده هر اندازه به تواضع نزدیک تر شود، احتمال رسیدنش به پروردگار بیشتر می‌شود، بنا بر اهمیت مقام سجده است که از

آن در تعداد زیادی نصوص اسلامی تذکر یافته است. «اقرّب ما يكون العبد من الله عز وجل و هو ساجد».

علماء در مورد حکمت رکوع میفرمایند که بجاء آوردن رکوع: از جمله زیباترین خضوع و فروتنی بشمار میرود. رکوع وخم شدن در برابر آفریدگار هستی، با شکوه ترین و زیباترین حالت تواضع و خضوع انسان است. رکوع، سراسر تواضع، تذلل، فروتنی، خاکساری، سرسپاری، فرمانبرداری، شکستگی، دوری از تکبر، منیت و خود خواهی است. وجه تمایز مسلمانان از سایر ملت‌ها در همین ادای رکوع و خم شدن در عبادت نماز نهفته است.

شأن نزول آیه 48:

- ابن منذر از مجاهد روایت کرده است: آیه «وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ» در مورد ثقیف نازل شده است. (زاد المسیر» 1509). [وقتی که پیامبر صلی الله علیه وسلم ثقیف را به ادای نماز امر کرد. گفتند: ما خود را خم نمی‌کنیم، زیرا این کار بر ما عیب است. پیامبر گفت: دینی که در او نماز نیست خیر هم نیست]. (عبد الرحمن بن علی بن محمد جوزی، تفسیر «زاد المسیر فی علم التفسیر» ج 8، ص 452).

خواننده محترم!

در بین بسیاری از اقشار جامعه چنین رایج است که وقتی چیزی را در زندگی خویش گم می‌کنند به نماز می‌ایستند تا آن را دوباره بدست آرند، در واقع نماز بهترین فرصت است که انسان میتواند به تمرکز حواس بخصوص از طریق ایستادن به سوی قبله، رکوع و سجود اخلاصمندان با خشوع و خضوع بسوی خالق، بدان دست یابد. یکی از روانشناسان میگوید: محبت یا عشق پنج نوع است و یکی از انواع این محبت و عشق به پروردگار با عظمت میباشد.

روانشناسان در تحقیقات خویش می‌افزایند که: این عشق برای زندگی انسان بی نهایت ضروری است، زیرا انسان باید همیشه در فکر کمال خویش بوده و آرزوی وصول به آن را باید همیشه در سر خویش پیروراند تا به پیشرفت و حل مشکلات در زندگی نایل آید. یگانه راه وصول به این هدف نماز و ادای حرکات آن از جمله قیام رکوع و سجود آن مطابق به سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم میباشد.

اگر بخواهیم برای نماز روح و جسم قایل شویم و حرکات فزیک (قیام، رکوع و سجده) را جسم نماز و حالات روحانی آن را روح نماز نام گذاریم به فواید و آثار نماز بیشتر پی خواهیم برد.

از پروردگار با عظمت استدعا دارم که نماز اخلاصمندان ما را به در بار خویش قبول فرماید.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ﴿٤٩﴾

وای در آن روز بر تکذیب کنندگان! (۴۹) هلاکت و تباهی برای کسانی باد که به رسالت تکذیب می‌کنند، وحی را رد می‌نمایند و بدان کافر می‌شوند.

یادداشت :

«وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ»: این آیه ده بار در این سوره مبارکه تکرار شد و تکرار آن بعد از

هر آیه به معنای آن بود که ای تکذیب‌کنندگان! چگونه به خود اجازه می‌دهید که با قول و عمل به تکذیب قیامت بپردازید و چرا از کیفر اعمال پلید خویش باکی ندارید؟

فَبَآئِ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ ﴿٥٠﴾

پس بعد از قرآن به کدام سخن ایمان می‌آورند؟. (٥٠)
 «حَدِيثٌ بَعْدَهُ»: سخنی بعد از قرآن، یعنی آن‌گاه که قرآن را با این فصاحت و بلاغت و حجت و برهان و إعجاز و بیان انکار می‌کنند پس امید است که به چه سخن و کتاب دیگری راضی شده و تابع شوند تا آن‌ها را به سعادت برساند و از عذاب آتش برهاند؟
 درک عظمت قرآن کریم، منوط به معرفت قرآن در تمامی ابعاد است. یعنی شناخت حقایق و معارف غیبی، اسرار و حکم، شرایع و احکام، قصص و امثال، محکم و متشابه، تأویل و تنزیل، ظاهر و باطن آن، که هر کدام بُعدی از ابعاد و جلوه ای از جلوه های قرآن کریم است.

قرآن عظیم الشان در برگزیده عالی ترین معارف الهی در زمینه شناخت الله متعال، أسما و صفات الهی، اسرار توحید، در باره پیامبران الهی، اسرار جهان غیب، سنتهای حاکم بر جامعه های بشری، شناخت انسان و نهایت سرنوشت او، اخبار غیبی مربوط به گذشتگان و آیندگان است و همچنین حاوی نظام های اجتماعی، حقوقی، اقتصادی و سیاسی است که بشر برای سعادت و خوشبختی جاودانه خود به آن ضرورت حیاتی دارد.

قرآن عظیم الشان نشانگر راهی است که پیمودن آن انسان را از یوغ استعمار و بردگی نجات می دهد و از اسارت در زنجیر جهل، خرافه و هواهای شیطانی می رهاند و او را در مسیر سلامت قلب، پاکی ظاهر و باطن و پیشرفت مطلوب انسانی و معنوی قرار می دهد. قرآن عظیم الشان حاوی معیارهای جاودانه برای شناخت حق از باطل است.
 با شناخت این ویژگیها و خصوصیات است که درک عظمت و رفعت ذاتی قرآن عظیم الشان و برتری آن بر دیگر انوار الهی روشن می شود.

قرآن عظیم الشان، شیواترین، تازهترین و شایستهترین پیام آور برای بشریت است، نباید فراموش کرد که محتوی و موضوعات قرآن عظیم الشان هرگز کهنه نمی‌شود و در هر زمان، نو و تازه است. اگر کسی به قرآن عظیم الشان ایمان نیاورد، پس به کدام سخن ایمان خواهد آورد.

الهی قرآن کریم را مشعل و رهنمای زندگی ما قرار فرما!
 (پایان جزء بیست و نهم)

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.

و من الله التوفیق

مکتی بر بعضی از منابع و مأخذها

- 1 - **تفسیر صفوة التفاسیر:**
تألیف محمد علی صابونی (مولود 1930 م) این تفسیر در سال 1399 ق نوشته شده است. نویسنده در تدوین این تفسیر از مهم‌ترین و معتبرترین کتب تفسیر از جمله: تفسیر طبری، کشاف، قرطبی، آلوسی، ابن کثیر، البحر المحیط و... استفاده بعمل آورده است.
- 2 - **تفسیر انوار القرآن:**
تألیف عبدالرؤف مخلص هروی. «تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر: فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر و هبه الزحیلی می باشد. سال نشر: 1389 هجری قمری - محل نشر: احمد جام - افغانستان.
- 3 - **تفسیر المیسر:**
تألیف: دکتر عایض بن عبدالله القرني (اول جنوری 1959 م مطابق 1379 هجری) انتشارات: شیخ الاسلام احمد جام سال چاپ: 1395 هـ.
- 4 - **تفسیر کابلی:**
تفسیر کابلی (ترجمه فارسی ترجمه عثمانی) مفسر: شیخ الإسلام حضرت مولانا شبیر احمد عثمانی رحمه الله علیه، مترجم: شیخ الهند حضرت مولانا محمود الحسن رحمه الله علیه، ترجمه دری / فارسی: جمعی از علمای افغانستان.
- 5 - **تفسیر معالم التنزیل - بغوی:**
تفسیر البغوی تألیف حسین بن مسعود بغوی (متوفی سال 516 هجری قمری) این تفسیر به زبان عربی نوشته شده، و از تفسیر الکشف والبیان ثعلبی بسیار متأثر می باشد.
- 6 - **تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:**
تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (510 هجری / 1116 میلادی - 12 رمضان 592 هجری) «زاد المسیر فی علم التفسیر» مشهور به «زاد المسیر»، تفسیر متوسط ابن جوزی میباشد که: این تفسیر خلاصه از تفسیر بزرگ وی بنام المغنی فی تفسیر القرآن می باشد.
- 7 - **البحر المحیط فی التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:**
تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745 ق) مشهور به ابوحیان غرناطی. تفسیر «البحر المحیط» به زبان عربی می باشد. وی به تحقیق پیرامون کلمات هر آیه و اختلاف ترکیب ها و بلاغت، توجه خاصی مبذول داشته است.
- 8 - **تفسیر تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:**
تفسیر القرآن العظیم: تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی 774 ق) مشهور به ابن کثیر. که از علماء ممتاز و محقق قرن هشتم به شمار می آید. (جلال الدین سیوطی، مفسر و قرآن‌شناس بزرگ اسلامی می فرماید: ابن کثیر تفسیری دارد، که در سبک و روش همانندش نگاشته نشده است).
- 9 - **تفسیر بیضاوی:**
یا «أنوار التنزیل و أسرار التأویل، مشهور به «تفسیر بیضاوی» تألیف شیخ ناصرالدین عبد الله بن عمر بیضاوی (متوفی سال 791 هـ) در قرن هفتم هجری این تفسیر به زبان عربی تحریر یافته است. و در سال (1418 ق یا 1998 م) دار إحياء التراث العربي - بیروت - لبنان بچاپ رسیده است.
- 10 - **تفسیر الجلالین «التفسیر الجلالین»:**
جلال الدین محلی و شاگردش جلال الدین سیوطی (وفات جلال الدین محلی سال 864 و وفات جلال الدین سیوطی سال 911 هـ) (سال نشر: 1416 ق یا 1996 م).

ناشر: مؤسسة النور للمطبوعات مكان نشر: بيروت - لبنان) این تفسیر در قرن دهم هجری بزبان عربی واز محدود تفاسیری است که توسط چند عالم نوشته شده باشد.

11 - تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن - تفسیر طبری:

علامه أبو جعفر محمد بن جریر بن یزید طبری متولد (224 وفات 310 هجری قمری) در بغداد و یا (839 - 923 میلادی) (قرن 4 قمری، ناشر: دار المعرفة، محل نشر: بیروت) شیخ طبری یکی از محدثین، مفسر، فقهی و مؤرخ مشهور سده سوم قمری است.

12 - تفسیر ابن جزى التسهیل لعلوم التنزیل:

تألیف محمد بن احمد بن جزى غرناطی الکلبی مشهور به جُزَى (متوفی 741ق) (ناشر: شركة دار الأرقم بن أبیالأرقم ، بیروت - لبنان) یکی از موجزترین و در عین حال مفیدترین و فراگیرترین تفاسیر مغرب اسلامی است.

13 - تفسیر ابو السعود:

«تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم» تألیف: مفسر شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفى عمادی (متوفی 982) از علمای ترک نژاد می باشد. (محل طبع مکتبه الرياض الحديثه بالرياض).

14 - تفسیر فی ظلال القرآن:

تالیف: سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفی سال 1387 هـ). سال نشر 1408ق یا 1988 م. ناشر: دار الشروق، مکان نشر، بیروت - لبنان

15 - تفسیر الجامع لاحکام القرآن - تفسیر القرطبی:

نام مؤلف: عالم و محقق مشهور اندلس (اسپانیا) علامه ابو عبد الله محمد بن احمد بن بکر بن فرح القرطبی (متوفی سال 671 هجری) هدف اساسی وی از تألیف این تفسیر استنباط احکام و مسائل فقهی از قرآن کریم بوده است.

16 - تفسیر معارف القرآن:

مؤلف: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور.

17 - تفسیر خازان:

نام تفسیر: « لباب التأویل فی معانی التنزیل (تفسیر الخازان » تألیف: علاء الدین علی بن محمد بغدادی مشهور به الخازان (متولد ۶۷۸ و متوفای ۷۴۱ هجری می باشد).

18 - روح المعانی (اولوسی):

تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظيم» اثر محمود أفندی آلوسی است. (1217 - 1270ق) سال نشر: 01 يناير 2007 محل نشر، ادارة الطباعة المنيرية تصوير دار إختيار التراث العربي.

19 - جلال الدين سيوطي:

«الاتقان في علوم القرآن» «تفسير الدار المنثور في التفسير بالماثور» مؤلف: حافظ جلال الدين عبد الرحمن بن ابى بكر سيوطي شافعي. (1445 - 1505م) مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف 1426 هـ المدينة المنوره.

20 - زجاج: « تفسیر معانی القرآن فی التفسیر »:

مؤلف: الزَّجَّاجُ أو أبو إسحاق الزَّجَّاجُ أو أبو إسحاق إبراهيم بن محمد بن السرى بن سهل الزجاج البغدادي است. (241 هجری - 311 هجری 855 - 923 - میلادی)

21 - تفسیر ابن عطية:

نام کامل تفسیر: «المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز ابن عطية» بوده. مؤلف آن: أبو محمد عبد الحق بن غالب بن عبد الرحمن بن تمام بن عطية الأندلسي المحاربي (المتوفى: 542 هـ) سال نشر: سنة النشر: 1422 - 2001، دار ابن حزم.

22 - تفسیر قتادة:

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسي بصري (61 هـ - 118 هـ ، 680 - 736 م). وی از جمله تابعین بوده، که در علوم لغت، تاریخ عرب، نسب شناسی، حدیث، شعر عرب، تفسیر، دسترسی داشت. و در ضمن حافظ بود، در بصره عراق زندگی بسر برده ولی نابینا بود. امام احمد حنبل درباره او می گوید: «او با حافظه ترین اهل بصره بود و چیزی نمی شنید مگر اینکه آن را حفظ می کرد، من یک بار صحیفه جابر را برای او خواندم و او حفظ شد.» حافظه او در طول تاریخ ضرب المثل بود. او در عراق به مرض طاعون در گذشت.

23 - تفسیر کشف مشهوره تفسیر زمخشری:

«تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل» مشهور به تفسیر کشف. مؤلف: جارالله زمخشری (27 رجب 467 - 9 ذیحجه 538 هـ) این تفسیر برای بار اول در سال: 1856 میلادی در دو جلد در کلکته بچاپ رسید، سپس در سال 1291 در بولا ق مصر، و در سالهای 1307، 1308، و 1318 در قاهره به چاپ رسیده است. محل نشر: انتشارات دار إحیا التراث العربی.

24 - تفسیر مختصر:

تفسیر ابن کثیر: مؤلف: ابوجعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب طبری مشهور به جریر طبری متولد 224 وفات 310 هجری قمری در بغداد (218 - 301 هجری شمسی). تاریخ طبری مشهور به پدر علم و تاریخ و تفسیر است. سال طبع هفتم: 1402 هـ - 1981 م - محل طبع: دار القرآن الکریم، بیروت - لبنان.

25 - مفسر صاوی المالکی:

«حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین فی التفسیر القرآن الکریم» مؤلف: احمد بن محمد صاوی (1175-1241ق) است. سال و محل طبع: بالمطبعة العامرة الشرفیة سنة 1318 هجرية.

26 - سعید حوی:

حوی، سعید، حوی، سعید، مفسر «الاساس فی التفسیر (یازده جلد؛ قاهره 1405)، که از مهم ترین و اثر گذارترین آثار حوی به شمار می آید. سال نشر: 1424ق یا 2003 م، محل نشر قاهره - مصر موسسه دار السلام

27 - تفسیر کبیر فخر رازی:

تفسیر فخر رازی مشهور به تفسیر کبیر، شیخ الإسلام فخرالدین رازی (544 هـ - 606 هـ) تفسیر کبیر مهمترین و جامع ترین اثر فخر رازی و یکی از چند تفسیر مهم و برجسته قرآن کریم به زبان عربی است.

28 - تفسیر سدی کبیر:

تفسیر سدی کبیر اثر «ابومحمد اسماعیل بن عبدالرحمان»، معروف به سدی کبیر، متوفای 128 هجری قمری از مردم حجاز است که در کوفه می زیست. وی مفسری عالی قدر و نویسنده ای توانا در تاریخ، بخصوص درباره ی غزوات (جنگ های) صدر اسلام است. از تفسیر او به نام «تفسیر کبیر» یاد می شود که از منابع سرشار تفاسیری است که پس از وی به رشته ی تحریر در آمده است. «جلال الدین سیوطی» به نقل از «خلیلی» می گوید: سدی، تفسیر خود را با ذکر سندهایی از «ابن مسعود» و «ابن عباس» نقل کرده است و بزرگانی چون «ثوری» و «شعبه» از او روایت کرده اند.

29 - تفسیر المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز:

مؤلف: ابو محمد عبدالحق بن غالب بن عبدالرحمن بن غالب محاربی معروف به ابن عطیه اندلسی (481 - 541 هجری)

30 - تفسیر فرقان:

تألیف: شیخ بهاء الدین حسینی.

31 - کتاب حاشیة محیی الدین شیخ زاده علی تفسیر القاضی البیضاوی.

نویسنده: شیخ زاده، محمد بن مصطفی

زبان: عربی

ناشر: دار الکتب العلمیة

سایر نویسندگان: بیضاوی، عبدالله بن عمر - مصحح: شاهین، محمد عبدالقادر -

نویسنده: شیخ زاده، محمد بن مصطفی.

32 - تفسیر گلشاهی

مؤلف: دکتر آناتواق آخوند گلشاهی

موضوع: ترجمه و تفسیر کامل قرآن کریم

33 - کتاب حاشیة محیی الدین شیخ زاده علی تفسیر القاضی البیضاوی:

نویسنده: شیخ زاده، محمد بن مصطفی

زبان: عربی

34 - تفسیر مجاهد:

تفسیر مجاهد، اثر ابوالحجاج مجاهد (21 - متوفی 102 یا 103 یا 104 یا 105ق) فرزند جبر

و یا جبیر مکی مخزومی از مفسران تابعین و علمای علوم قرآنی است.

35 - فیض الباری شرح صحیح البخاری:

داکتر عبدالرحیم فیروز هروی، سال طبع: 26 Jan 2016

36 - صحیح مسلم - و صحیح البخاری:

گردآورنده: مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال 261 هجری قمری وفات

نمود. و گرد آورنده صحیح البخاری: حافظ ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره

بن بردزبه بخاری (194 - 256 هجری)

37 - تفسیر نور دکتر مصطفی خرم دل:

نام کامل تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرم دل از کردستان: (متولد

سال 1315 هجری، وفات 1399 هجری).

38 - مفردات الفاظ القرآن:

از راغب اصفهانی. (خیر الدین زرکلی در کتاب «الأعلام» گفته: او اهل اصفهان بود اما در

بغداد سکونت گزید، ادیب مشهوری بود، و در سال 502 هجری قمری وفات کرد». امام

فخرالدین رازی در کتاب «تأسیس التقدیس» در علم اصول ذکر کرده که راغب از ائمه اهل

سنت است و مقارن با غزالی بود. (بغیة الوعاة 2 / 297 ، و أساس التقدیس صفحه 7).

39 - تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم:

شیخ حسنین محمد مخلوف (751 هـ - 812 ق)، اسباب نزول، علامه جلال الدین سیوطی

ترجمه: از عبد الکریم ارشد فاریابی. (انتشارات شیخ الاسلام احمد جام)

ترجمه و تفسیر جزء بیست نهم (29)

تتبع و نگارش: امین الدین « سعیدی - سعید افغانی »

مدیر مرکز مطالعات ستراتیژیکی افغان و مسؤل مرکز فرهنگي د حق لاره - جرمني

ادرس: saidafghani@hotmail.com

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**